معانی الاخبار

تالیف

شیخ صدوق ابن بابویہ

مترجم

شیخ عبدالعلی محمدی شاہرودی

المجلد ۲-۱

دار الکتب الاسلامیہ


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱- ۳۸۱ق.
عنوان قراردادی : معانی الاخبار .فارسی
عنوان و نام پدیدآور : متن و ترجمه معانی‌الاخبار / تالیف شیخ صدوق (ابن‌بابویه) ابی‌جعفر محمدبن علی‌بن‌الحسین قمی ؛ مترجم عبدالعلی محمدی‌شاهرودی.
مشخصات نشر : تهران: دارالکتب‌الاسلامیه، -۱۳۷۷
مشخصات ظاهری : ۲ ج.
شابک : دوره: 964-440-064-X ؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ چهارم) ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: 964-440-062-3 ؛ ۱۵۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ دوم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ چهارم) ؛ ج. ۲: 964-440-063-1
یادداشت : فارسی-عربی.
یادداشت : ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۷۲)..
یادداشت : ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۷۷).
یادداشت : ج. ۱ و ۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۵).
یادداشت : ج. ۱و۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۹).
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.
شناسه افزوده : محمدی شاهرودی، عبدالعلی، ۱۳۲۱- ، مترجم
رده بندی کنگره : BP۱۲۹/الف۲م ۶۰۴۱ ۱۳۷۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۱۸۵۸۲

جلد اول

[مقدمه مترجم]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
زمان، زمان جاهلیّت بود و ظلمت، ابرهای تیره و قیرگون اوهام و خرافات، روزنه امید و سعادت بشری را تیره و تار ساخته بود. در چنین شرائطی کسی راه را از بیراهه تشخیص نمی‌داد، و هر روزی که خورشید طلوع و غروب می‌کرد انسانها خویشتن را در کوره راه جدیدی می‌دیدند و بیشتر به وادی تباهی کشانیده می‌شدند.
اهریمنانی که برای تاراج گوهر عزّت و شرف انسانیت در کمین بودند، با استفاده از فرصت بدست آمده بر کاروان بشریّت شبیخون زدند؛ آنان را در بند خیالات نیش‌غولی شیطانی خویش به زنجیر کشیده، و در حصار هوی و هوس زندانی نمودند. و همچنان که بر این موفّقیّت خود افتخار کرده و عربده‌های مستانه سر می‌دادند ناگاه اشعّه فروزان خورشید نبوّت از افق سینه رسول خدا محمّد بن عبد الله صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بر دمید و بر آن ابرها چیره گشته، سینه ظلمت کفر را درید، و شعله آتشکده‌های مجوس را بخمودی کشید، و طنین کوبنده فریاد حق‌پرستی و رهائی از پرستش اصنام و خدایان دروغین و قطع ایادی ظلم و ستم را به گوش یغماگران مست قدرت رسانید و صاعقه‌وار کنگره کاخ بیدادگران ملقّب به دادگر را فرو ریخت.
بشریّت در بند اوهام آن روزگار، چون نخستین پرتو سپیده‌دم آزادی را در چشم‌انداز خود دید، و فریاد رهائی بگوشش رسید، با تبسّمی از امید که بر گوشه لبانش نقش بسته بود خود را آماده یک جهش رهائی بخش ساخت.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: 4
برعکس آنان، اهریمنان دیو صفت، که موقعیّت خود را در خطر حتمی می‌دیدند، دندانهای خون چکان خود را بهم فشرده، و با چهره‌ای عبوس و در هم کشیده با پنجه‌هائی خونین خنجر کشیده بودند تا سینه سپیده‌دم حق‌پرستی را بشکافند و چون به آن دست نیافتند بر بام زندان خود رفته و با تمام نیرو بر طبل رسوائی خود کوبیدند تا شاید نگذارند آوای روح‌پرور پیام الهی که طنینش صحنه گیتی را پر کرده بود به گوش آزادیخواهان دربند برسد.
امّا دست قدرت الهی آنان را از اریکه قدرتشان به پائین کشاند و آهنگ دلنشین:
«قولوا لا إله الّا اللَّه تفلحوا» را به گوش جهانیان- حتّی زندانیان در بند هوس- رسانید، و شعاع پر فروغ وحی را بر ابرهای قیرگون جهل چیره ساخت. مع ذلک این عوامل شیطان با شگردهای تازه‌ای وارد میدان شدند،

و این بار با زد و خوردها و کشمکشها و هوچیگری‌ها پیش آمدند اما کاری از پیش نبردند و چون مرگ حتمی خود را در چند قدمی دیدند، کینه‌ها را در سینه مخفی ساخته و با یک چرخش سریع به مسلمین پیوستند. ولی برای عملی ساختن مقصد دیرینه‌ای که در سینه پرکینه خود پنهان داشته بودند، از هر فرصت و پیش آمدی بهره می‌جستند تا با ترفندهای تازه بتوانند آخرین ضربه را بر اسلام وارد سازند. از جمله آن ضربات:
«تحریف واقعیات» بود.
بشر بر حسب فطرت خداداد تشنه حقیقت و درک واقعیّات است، و چون آن را بدست آورد بی‌دریغ در راه نگهداری آن با جان و دل می‌کوشد، لذا دشمنان بشریّت همواره برآنند که با زرق و برقهای تبلیغاتی، مقاصد پلید خود را به صورت واقعیّت جلوه دهند، و با قرار دادن پرده فریبنده‌ای بر روی واقعیتها، مقاصد خود را اجرا کنند و از همین رو است که می‌بینیم همان دستهای خونینی که در آغاز طلوع اسلام بر سینه فلق خنجر کشیده و در صدد بودند با خاکستر کینه‌توزی و دشمنی، شعله حق را خاموش کنند، و با عوعوهای خود جلوی نور افشانی ماه را بگیرند، در آخرین لحظات هم که خورشید حقّ می‌رفت تا در باختر آسمان نبوّت افول نماید و
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: 5
بامدادان از افق آسمان امامت سر برآورد، سمبلهای ارتجاع و شیطنت به همین حربه زنگار گرفته متوسّل شدند، و آنچه خواستند کردند. برداشتهای انحرافی از قرآن، تفسیر به رأی‌ها از کتاب خدا، غلط اندازی‌های زیرکانه که همه و همه برای انحراف افکار از واقعیّتها، و نهایتا در اختیار خود نگهداشتن مردم عوامی بود که مستکبران همیشه جهت ادامه سلطه خود به آنان نیاز دارند، و توطئه‌ها یکی پس از دیگری بدین گونه بمرحله اجرا درآمد.

1- ماجرائی است که تحت تأثير انگيزه‌های دنيائی، هدفش بازگرداندن نظام شكل يافته اسلام به نظام فروپاشيده قومی و اصول باطل پيش از اسلام بود، و همه محدّثين و سيره‌نويسان در صحّت آن اتفاق دارند. و ماجرای آن چنين بود كه به گفته ابن عباس وقتی پيغمبر اسلام احساس كرد آخرين شريانهای حيات پربركتش از هم می‌گسلد، سر از بالين برداشته فرمودند: «برايم قلم و دواتی بياوريد تا با آن چيزی بنويسم كه بعد از من گمراه نشويد». شخصی از ميان جمعيّت گفت: بيماری بدو غلبه نمود و اينک هذيان می‌گويد، كتاب خدا ما را بس است «1».

او می‌دانست پيغمبر در نظر دارد با مدرک كتبی امر امامت بعد از خود را، كه قرآن آن را مكمّل دينش دانسته با تعيين اسم رهبری به مردم اعلام كند، لذا گفت:

«حَسبُنا كتابَ اللَّه» و تراوش اين جملات از دو لب مشكوک آن فرد نشان می‌داد كودتای خزنده‌ای در حال شكل گرفتن است.

2- وقتی مرغ روح پيغمبر به آشيان جنان پرواز كرد و مردم عزادار در سوگ او اشک ماتم می‌ريختند، او در بين جمعيّت بالا و پائين می‌رفت و فرياد زنان می‌گفت:

«پيغمبر نمرده است، از ميان ما دور شده»! و با مطلبی بی‌اساس، روند انديشه

---

(1)- صحيح بخاری جزء چهارم قول مريض ص 5 و در جزء اول ص 22 باب علم؛ صحيح

حاضران را متوقّف می‌ساخت، تا اينكه ابو بكر آمد و اعلان كرد محمّد مرده است و آيه «أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ «1»» را خواند و آن وقت گفت: «دانستم كه پيغمبر خدا حتما مرده است «2»».

3- با تحریک و کشاندن مردم خام و کم‌اندیش و اصحاب المعاویل به سقیفه بنی ساعده برای به کرسی نشاندن فکر نادرست و از پیش ساخته توانستند، صاحب حقیقی خلافت (علیّ علیه السلام را) به آنجا بکشانند و ماهرانه حقّش را غصب نمایند.

و بار دیگر تعصّب قومی از یاد رفته عشیره‌ای را زنده کردند و فریاد «منّا امیر و منکم امیر «3»» را از گلوها به درآوردند، کشمکشها، کینه‌های نهفته، خشمهای نهانی تصفیه حسابها و ... را تجدید کردند، و مانند لکّه‌های ابر سیاهی که در ابتداء اعلام رسالت بر تارک خورشید نبوّت کشیده بودند، در این زمان بر روی قرص ماه تابان امامت و شخصیت علیّ علیه السلام کشیده شد و آسمان حقیقت را در برابر چشم جویندگان ولایت تیره و تار ساخت.

4- ردّ کردن مصحفی که بعد از درگذشت پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام با ترتیب نزول قرآن جمع‌آوری کرده بود «4».

جوّ اختناق

5- با پدید آوردن جوّ رعب و اختناق و حبس کردن صدای آزادی خواهان، حقایقی را که همچون خار جانگزائی بر سر راهشان بود برداشتند، سه تن را که عبارت بودند از: ابن مسعود، أبو الدّرداء، ابو مسعود انصاری زندانی شدند و گفتند:

---

(1)- سوره آل عمران آیه 144.

(2)- شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 78 و ج 2 ص 40.

(3)- شرح نهج 2 ص 53.

(4)- الشیعة و فنون الاسلام ص 49، احتجاج ج 1 ص 225.

«قد اکثرتم الحدیث عن رسول اللّٰه «1»» (شما از پیامبر خدا زیاد حدیث نقل کرده‌اید) و ابن علیّة (اسماعیل بن ابراهیم) به نقل از رجاء بن مسلمه گوید: به من خبر رسیده که معاویه می‌گفت: علیکم من الحدیث بما کان فی عهد عمر فانّه کان قد اخاف النّاس فی الحدیث عن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله «2».

منع از نوشتن حدیث:

6- گفتار درربار پیامبر خدا، کردار و تقریر آن بزرگوار، غنی‌ترین منبعی بود که مسلمین بدان، وظایف خود را مشخّص می‌نمودند، جهت پیشرفت مقاصد سیاسی خود بدلائلی، چند حدیث از پیغمبر در قضایای خاصّ خود نقل کردند و «3» از ثبت و نگهداری حدیث جلوگیری نمودند با آنکه خود هم اخبار زیادی دارند که پیغمبر امر به نوشتن حدیث کرد «4» و ابو بکر با اینکه خود در فضیلت نوشتن حدیث از پیامبر چنین روایت نمود: «من کتب عنّی علما أو حدیثا لم یزل یکتب له الأجر ما بقی ذلک العلم أو الحدیث «5»»، برای پیشبرد کار خلافت خویش، پیشگام سوزاندن 500 حدیثی گردید که نزد دخترش عایشه بود «6». و عمر طی بخشنامه‌ای دستور داد هر کس چیزی از حدیث نزد او هست آن را بسوزاند، و به مأمورینش که عازم عراق بودند گفت: «جرّدوا القرآن و اقلّوا الرّوایة عن رسول اللَّه و أنا شریککم فلمّا قدم قرظة ابن کعب قالوا حدّثنا، فقال نهانا عمر» «7» قرآن را با احادیث در نیامیزید و از سخنان پیغمبر خدا کم بگوئید و من در (ثواب) این کار با شما شریکم، پس از این چون

---

(1)- تذکرة الحفّاظ ذهبی ج 1 ص 160.

(2)- تذکرة الحفّاظ ذهبی ج 1 ص 160.

(3)- علوم الحدیث ابن الصلاح عثمان بن عبد الرّحمن شهرزوری ص 160.

(4)- سنن دارمی ج 1 ص 125.

(5)- تاریخ الخلفاء سیوطی ص 87.

(6)- تذکرة الحفّاظ ذهبی ص 5 طبع دار الکتب العلمیة بیروت.

(7)- تذکرة الحفّاظ ج 1 ص 7 سنن دارمی ج 1 ص 85.

قرظه به محلّ مأموریت خود رسید هنگامی که از او درخواست کردند برای ما حدیث بگو، گفت خلیفه ما را نهی کرده است.

معلوم است بر اثر این اقدام که به دنبال همان سیاست «حَسبُنا کِتابُ اللَّه» صورت گرفت بر اثر فرسودگی ذهنها و مردن صحابه راستگوی پیغمبر، و ارعاب و تهدید و تبعید حقّ گویان با آسانی گردونه خلافت از محور اصلی خود بیرون شد، و خود بخود از مدار خارج گشت، و اگر احادیث نوشته شده سوزانده و محو نمی‌شد، به صورت سند زنده‌ای که بازگوکننده عمل آنان بود در بایگانی تاریخ می‌ماند، و آیندگان می‌فهمیدند این سرچشمه زلال از کجا و با چه عواملی و اغراضی گل آلود شد!!

جعل احادیث:

«1» 7- این عمل بحدّی رسیده بود که بخاری می‌گوید: 7275 حدیث کتاب خود را از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کردم، و مرحوم علّامه امینی در مجلّد پنجم الغدیر، 122 صفحه را به دروغگویان و وضّاعین و جاعلین حدیث اختصاص داده، و 42 تن را نام برده که چهار صد و هشتاد هزار و سیصد و بیست و چهار حدیث دروغ و بی‌اصل و مقلوب در فضیلت ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و ابو عبیده جرّاح و ابو حنیفه، ساخته و منتشر کرده‌اند. در اثر از میان رفتن احادیث صحیح و انتشار این حدیثهای ساختگی می‌بینیم چگونه در نزدیک‌ترین عصر به عصر پیغمبر اکرم، مکتبهای انحرافی رائج شد و اصل یگانگی و بی‌همتائی خدا را مخدوش و مکتب مجسّمه و مشبّه پدید آمد، و ذهن عوام النّاس را نسبت به شریف‌ترین عنصر فضیلت و الگوی شرافت علیّ علیه السلام در جهل مرکّب قرار داد، که این دو قضیه را که جرجی زیدان نوشته، مشتی است از خروار که هر خواننده می‌تواند حدیث مفصل را از این مجمل فراگیرد وی گوید*:

---

(1)- نقل از تاریخ تمدن اسلام ج 5 ص 914.

مورد اوّل: در بغداد مردی نزد والی آمد و راجع به یکی از علمای علم کلام سعایت کرده گفت: این مرد زندیق است! والی پرسید مگر چه مذهبی دارد؟

مردک گفت: او مرجئی، قدری، أباضی، رافضی است، از معاویة بن خطّاب بدش می‌آید، از همان معاویه‌ای که با علیّ بن عاص جنگ کرد.

والی که این یاوه‌ها را از آن مرد شنید گفت: واقعا که هم تاریخ می‌دانی، و هم از مذاهب مختلف اسلام با خبری!! مورد دوم: در آن ایّام معمولا دانشمندان گرد هم می‌نشستند و راجع به علی و معاویه و ابو بکر و غیره مناظره می‌کردند و مردم عوام هم اطراف آنان را گرفته به حرفهایشان گوش می‌دادند تا آنکه روزی مرد قد بلندی از میان طبقه عوام برخاسته گفت: تا کی راجع به علیّ و معاویه و فلان سخن می‌گوئید؟! از وی پرسیدند تو میدانی علیّ کیست؟

گفت: آری میدانم او پدر فاطمه بود.

گفتند: فاطمه را می‌شناسی؟

گفت: آری فاطمه زوجه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مادر عایشه و خواهر معاویه است.

گفتند: از علی چه میدانی؟

گفت: علیّ در جنگ حنین با پیغمبر بود، و در آن جنگ کشته شد، پسرش عبد اللَّه بن علیّ به شام رفت و مروان را در شام کشت، سپس پیرمردانی را از شام نزد ابو العبّاس سفّاح فرستاد، آنان آمدند و با ابو العبّاس سفّاح بیعت کردند و خدا را گواه گرفتند که در تمام مدّت حکومت بنی امیّه کسی را جز بنی امیّه وارث خاندان پیغمبر ندانند!! (نقل از صفحه 914 کتاب تاریخ تمدّن اسلام) جای تردید نیست که جلوگیری از ثبت و نگارش احادیث صحیح که مبیّن قانون اساسی اسلام (قرآن) بود و نشر احادیث جعلی، دو عامل قوی در انحراف قسمتی از مبانی اسلام از مسیر اصلی‌اش بود.

زمامداران خودسر که خویشتن را متولّیان دین میدانستند، و هر یک مکتب

خاصّی از نیرنگ و تزویر و خیانت داشتند، برای انحراف مردم از معنویّت و حقیقت و راستی و درستی همواره از همان منبع آلوده به اغراض و شهوات «تحریف واقعیّتها و جلوگیری از انتشار سنّت اصیل نبویّ» استفاده می‌کردند.

امّا ائمّه علیهم السلام و تربیت‌شدگان مکتب آنان چنان که کارنامه زندگیشان نشان می‌دهد لحظه‌ای از پای ننشستند و در جاودانه ساختن «قرآن و سنّت» با هم کوشیدند، که از جمله این رادمردان الهی میتوان حضرت علیّ و حسین بن علیّ علیهما السلام و عبد اللَّه بن مسعود و ابو ذر و غیره را در نوشتن احادیث از پیشگامان آنان نامید. و دست نوشته‌های حدیثی امیر المؤمنین علیه السلام با دیکته رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از جمله منابعی بود که دست بدست ائمّه می‌گشت، چنان که حکم بن عتیبة آن را نزد امام باقر علیه السلام مشاهده کرد، محمّد بن عذافر صیرفیّ گوید: با حکم- که از زیدیه بود- نزد امام باقر علیه السلام بودیم، او پرسشهائی نموده و حضرت به او پاسخ می‌داد، تا اینکه در مسأله‌ای اختلاف پیدا کردند، امام باقر علیه السلام به فرزندش فرمود: «پسرم برخیز و کتاب علیّ علیه السلام را بیرون بیاور» پس آن بزرگوار کتابی پیچیده شده را آورد، حضرت آن را گشوده و در آن می‌نگریست تا به مسأله مورد بحث رسید آنگاه فرمود: این خطّ علیّ و دیکته پیامبر خداست «1».

در تاریخ آمده است که چون حال حضرت زین العابدین به مرحله احتضار رسید رو کرد به فرزندان خود و از میان آنان امام محمّد باقر را مخاطب ساخت و فرمود:

ای محمّد! این صندوق را به منزل خود ببر. «2» سپس فرمود: همه بدانند که در این صندوق درهم و دینار نیست لکن پر از علم است.

در روایت دیگری است که آن صندوق را چهار نفر حمل می‌کردند که مملوّ

بود از کتب و سلاح رسول خدا*.

---

(1)- بهجة الآمال ج 6: 485، جامع احاديث الشيعه ج 1 ص 25 بنقل از رجال نجاشی ص 255.

(2)- سير حديث در اسلام ص 86.

ديگر «مصحف فاطمه عليها السلام» بود كه ائمّه از آن ياد كرده‌اند. و شيخ كلينیّ اخباری در اين باره نقل كرده است «1».

در پهنه وسيع تاريخ اسلام الهام‌گيرندگان از مكتب حقايق ارزنده ائمّه (عليهم السلام) كم نبودند، كه در ضبط احاديث كوشيدند. و بدنبال اين تلاش پی‌گير بود كه توانستند از عصر حضرت علی تا زمان امام حسن عسكری (عليهما السلام) و عصر غيبت كبری حد اقل چهار صد كتاب و رساله را به رشته تحرير در آورند- رضوان اللّه تعالی عليهم- كه به هر يک از آنها اصل، و به مجموعشان «اصول اربعمائه» گفته می‌شود «2».

صاحب وسائل الشيعه (شيخ حرّ عاملیّ) در خاتمه جزء چهارم آن كتاب بعد از آنكه به ذكر اسامی كتبی كه از جمله مدارک و مآخذ وی بوده اشاره‌ای كرده گويد: «و امّا كتابهائی را كه بزرگان از آنها حديث نقل كرده‌اند و نامشان برده نشده و در كتب رجال از آنها ياد شده جدا زياد می‌باشد و تعدادشان افزون بر شش هزار و ششصد كتاب «3» است!».

: در شدیدترین دوره سانسور آن کتابها نگهداری و حفظ گردید. محمّد بن حسن گوید: به امام نهم علیه السلام عرض کردم فدایت شوم اساتید ما از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایاتی دارند که چون در آن زمان (زمان تقیّه) عنوان کردن آن احادیث کار بسیار مشکلی بود، و ایشان مجبور به اخفای کتب مزبور خود بودند، و در نتیجه از آنها در زمان حیاتشان روایتی نقل نشد و چون از دنیا رفتند کتابهایشان به ما رسیده، فرمود: آنها را نقل کنید که درست است «4».

---

(1)- اصول کافی ج 1 ص 344 حدیث 629.
(2)- الذریعة ج 2 ص 127 و 130.
(3)- وسائل الشیعة 20 ص 49.
(4)- اصول کافی ج 1 ص 68 حدیث 15.

حفظ این کتابها با مشکلات فراوانی توأم بود که ایشان مجبور بودند برای حفظ آن، شدیدترین ضربات شکنجه دشمن را تحمّل کنند، از جمله آن افراد که در راه حفظ این کتب سختی و مرارت زیادی را متقبّل گشتند محمّد بن ابی عمیر است.
وی از شاگردان حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد علیه السلام بود و نود و چهار کتاب تصنیف کرده است. در زمان مأمون او را حبس کردند و برای اینکه اسامی شیعیان را بگوید به او تازیانه زدند وقتی تعداد آنها به صد رسید طاقتش تمام شد و نزدیک بود که نام ایشان را ببرد که صدای محمّد بن یونس بن عبد الرّحمن را شنید که گفت: «یا محمّد بن ابی عمیر! اذکر موقفک بین یدی اللَّه!» و او نیز از افشای نام ایشان اباء کرد. و زیاده از صد هزار درهم ضرر مالی به او رسید و مدّت چهار سال در زندان ماند. خواهرش کتابهای او را جمع کرده در غرفه‌ای نهاده بود که بر اثر بارش باران بر آن از بین رفت و بعد از بیرون آمدن از زندان احادیث را از حفظ نقل می‌کرد- الی آخر «1»».
و یا جهت بدست آوردن حدیثی رنج سفر به نقاط دور دستی را بر خود هموار می‌کردند. چنان که ابو ایّوب سلیمان بن داود شاذکونی گوید: برای اخذ حدیث بیش از بیست و چند بار از بصره به کوفه سفر کردم تا اینکه در مجلس حفص بن غیاث حاضر شدم و احادیث او را نوشتم، وقتی به بصره برگشتم در بنانه (محلّی بوده در بصره) ابن أبی خدّویه را ملاقات کردم، وی گفت: ای سلیمان از کجا می‌آیی؟ گفتم:

از کوفه. گفت: حدیث چه کسی را نوشته‌ای؟ گفتم: حدیث حفص بن غیاث را، گفت: تمام احادیث او را نوشته‌ای؟ گفتم: آری. گفت: حدیثی که در باره گوسفند قربانی حفص از جعفر بن محمّد از پدرش از ابو سعید خدری روایت کرده است را هم نوشته‌ای؟ گفتم نه! گفت چشمت گریان باد! پس در کوفه چه می‌کردی؟

ابو ایّوب سلیمان می‌گوید: کیف و همیان خود را نزد نرسیّین (خرما فروشان) گذاشته و به کوفه برگشتم، و مجدّدا به خانه حفص بن غیاث وارد شدم، حفص

---

(1)- هدية الاحباب 310.

پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفتم: از بصره، گفت: پس چرا برگشتی؟ گفتم: از ابن خدّویه چنین و چنان شنیدم. و حفص بن غیاث نیز آن حدیث را برای من روایت کرد و من برگشتم «1».

این مطالب نشانگر آن است که در آن عصر شیعیان با آن همه مشکلات، و علی رغم همه مشکلات موجود برای نوشتن حدیث، در جهت تدوین آن تلاش بی‌وقفه و پی‌گیری داشته، و مجموعه‌های ارزنده‌ای در دسترس جامعه اسلامی گذارده‌اند که هر کدام از آنها برای راه یافتن به معارف قرآن حائز اهمیّت ویژه‌ای می‌باشد.

یکی از آن اثرهای ارزنده همین کتاب «معانی الأخبار» است، که ترجمه آن به فارسی برای نخستین بار به جهان علم و ادب عرضه می‌شود و حاوی احادیثی است که جنبه «تحریف‌زدائی از چهره واقعیّتها» را دارد و بازگوکننده تأویل و بیان واقعی الفاظ شبهه‌انگیزی است که در آیات قرآن و یا سنّت آمده و دارای چند احتمال بوده‌اند و معمولا دست‌آویز بدخواهان شده بود، و به همین دلیل شیعیان آن مسائل را از ائمّه راستین اسلام پرسیده‌اند و پاسخ دریافت داشته‌اند.

براستی این کتاب همچون چراغی نورانی از هدایت جهت شناخت واقعی اسلام، و معرفت و بینائی و شناخت حقائق اسلام راستین است، و در صدد است تا به دید مسلمین جهتی الهی بدهد، و به آنان بصیرت و معرفت بخشد، و راه دراز پر از حوادث ایشان را نورانی کند تا به دامن شیّادان دین ساز نیفتند، و به چاه اشتباه و نادانی و برداشتهای غلطی که آنان گاهی بدست و هم خود می‌کنند سقوط نکنند، امید است خوانندگان هم آن را با دقت مورد مطالعه قرار دهند و اگر به اشتباهی در ترجمه برخوردند آن را تذکّر دهند تا در چاپهای بعدی ان شاء اللَّه اصلاح گردد. و بنده چون مقیّد به رعایت اختصار و روان بودن ترجمه بودم لذا اگر توضیحی لازم بود به عنوان «مترجم گوید» نوشتم و اگر مختصر بود مطالب خود را بین دو []

قرار دادم

---

(1)- تاريخ بغداد ج 9 ص 48.

و بيشتر پاورقيهاى متن عربى را در ترجمه گنجانده‌ام و يا بعنوان (مأخوذ از پاورقى متن عربى) جداگانه آن را ترجمه نمودم، و لازم به تذكّر است كه ترجمه خود را بر طبق نسخه طبع مكتبة الصدوق طهران 1379 ه بتصحيح دانشمند و فاضل گرامى استاد علىّ اكبر غفّارى- حفظه اللَّه تعالى- قرار دادم و در مواردى هم از نسخه‌هاى ديگر بهره‌مند گشتم، و ابواب كتاب را بر طبق كتاب (معانى الاخبار) چاپ سنگى كه با علل الشّرائع تجليد شده شماره‌گذارى نمودم- و السّلام قم- عبد العلىّ محمّدى شاهرودى 1371

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

مختصری از شرح زندگانی مؤلف:

اشاره

او شیخ جلیل القدر و بزرگوار، پیشوای محدّثین، محمّد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه أبو جعفر صدوق قمّی است، مرتبه او در علم و فهم و درک حدیث و درجه فقاهت و راستی گفتار و فراوانی تألیفات و پرباری و سرشاری آثار، چندان است که قلم را یارای نوشتن آن، و بیان را گنجایش برشمردن آن نیست. دانشمندان پس از وی که شرح حال او را نوشته یا از کتب ذی قیمت و گرانبهای او بهره جسته‌اند جملگی در بزرگداشت و تمجید او کوشیده‌اند و همگی به پیشوائی و راست گفتاری او اقرار دارند، و از او بعنوان «شیخ» و «طلایه‌دار» و «راست گفتار» یاد کرده‌اند.
هر چند نیازی نمی‌بینیم که برای نمودن مقام شامخ و درجه رفیع او متوسّل به برهان و دلیل شویم و یا شاهدی ذکر کنیم، لیکن شمّه‌ای از آنچه را که علمای اسلام و بزرگان و اعلام مذهب ما در تعریف و مدح شخصیّت والای آن بزرگوار گفته‌اند باختصار نقل می‌کنیم (تا دانش‌پژوهان را تذکّری باشد که: هر کس پای در راه خداوند گذارد و همّت بر ترویج سنن رسول او صلّی اللَّه علیه و آله استوار نماید و طریقه خاندان پیامبر- علیهم السلام- را پیماید، بهمان اندازه که کوشش خود را مصروف و معمول داشته مأجور خواهد بود، و بپاس آن گامهائی که در طریق حقّ برداشته، برای خویش صحیفه و برگ زرّینی در تاریخ گشوده است که همواره فروغ آثارش از آن می‌درخشد).
اینک بخشی از آنچه در وصف و ستایش آن بزرگوار گفته‌اند را در ذیل می‌آوریم:
شیخ الطائفه- رحمه اللَّه- در کتاب «الفهرست» خود از او با عنوان «جلیل القدر» یاد کرده و پس از ذکر نام و کنیه او گوید: او حافظ احادیث، بصیر و آگاه به رجال، ناقد و صاحب نظر در اخبار است که در میان علماء و دانشمندان اهل قم همانند او در فراوانی و سرشاری علم و از حفظ داشتن حدیث دیده نشده است، و دارای حدود سیصد تصنیف است، همچنین در کتاب رجال خویش از وی با نام جلیل القدر، و

بسیار حفظ دارنده حدیث و آگاه و صاحب بینش نسبت به فقه و حدیث و رجال یاد می‌کند.
رجال‌شناس بزرگ نجاشی از او تحت عنوان ابو جعفر اهل قم، شیخ و فقیه ما و چهره درخشان و آبروی شیعه در خراسان یاد می‌کند و می‌افزاید: او در سال 355 ه وارد بغداد شد و در حالی که جوانی کم سنّ و سال بود بزرگان شیعه از او استماع حدیث و اخذ معارف کردند.

این سخن نجاشی را نیز نباید از نظر دور داشت که در باره او می‌گوید: «بزرگان شیعه از او اخذ و استماع حدیث کردند». آری بحقّ او از حیث اهمیّت و مورد تجلیل و توثیق واقع شدن بدان پایه است که چنان بزرگداشتی را سراغ نداریم نسبت بهیچ کس دیگر غیر از او معمول داشته باشند.
خطیب بغدادی در اثر معروف خود «تاریخ بغداد» گوید: او (شیخ صدوق) وارد بغداد شد و در آنجا از پدر خود نقل حدیث می‌کرد، وی از بزرگان و سرشناسان شیعه بوده و محمّد بن طلحة النّعالی از او برای ما حدیث کرده است.
ابن ادریس در کتاب «السّرائر» خود از او تمجید کرده و گفته است که او راست گفتار و بلند مرتبه و آگاه نسبت به اخبار و ناقد آثار و در شناخت رجال دانشمند بود، احادیث فراوان از حفظ داشت. او مجیز شیخ ما محمّد بن محمّد بن النعمان معروف به شیخ مفید بود.
ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء» او را پیشرو و پیشگام و مقتدای علمای قم وصف کرده و گوید: مصنّفات او به حدود سیصد اثر بالغ می‌گردد.
سیّد بن طاوس در «اقبال الاعمال» از ایشان بنام شیخ معظّم یاد کرده و نیز در کتاب «فرج المهموم» او را بعنوان کسی که دانش و وثاقتش مورد اتّفاق همگان است، می ستاید.
علّامه حلّی در «خلاصة الاقوال» خود، از وی بنام شیخ و فقیه ما و آبرو و چهره درخشان و راستین شیعه یاد می‌کند، و می‌افزاید در سال 355 هجری وارد بغداد شد

در حالی که جوان بود، بزرگان شیعه از محضر او استماع حدیث می‌کردند، او جلیل القدر، حافظ احادیث، آگاه و صاحب بینش نسبت به رجال و ناقد اخبار بود که در میان دانشمندان برخاسته از قم همانند او در زمینه حفظ داشتن احادیث و فراوانی دانش هرگز دیده نشده است، و دارای حدود سیصد اثر گردآوری شده است.
ابن داود (ره)، فخر المحقّقین (ره)، شهید اوّل (ره)، شیخ علی بن هلال الجزائری (ره)، محقّق کرکی (ره)، و نیز شهید ثانی (ره)، و شیخ حسن ابن الشهید (ره)، و شیخ بهائی (ره)، و محقّق داماد (ره)، آقا حسین خوانساری (ره)، مولی محمّد تقی المجلسی (ره) از شیخ صدوق بعنوان: شیخ و امام، الامام بن الامام الصدوق، حافظ محدّث، رحّال (پوینده سفر برای کسب دانش)، الشیخ النبیل، امام فاضل کامل صدوق، رئیس المحدّثین صدوق، صدوق بن الصدوق عروة الاسلام، الامام السعید الفقیه یاد نموده‌اند.
و بطور کلّی سایر اعلام و بزرگان مذهب امامیّه نیز از آن بزرگوار بدین

القاب یاد کرده‌اند: الشیخ الاجل، امام عصره، رکن من ارکان الدّین، صدوق المسلمین، آیة اللّه فی العالمین، الشیخ الأعظم، الشیخ الصّدوق، حجّة الاسلام، الشیخ الثقة، المولود بالدعوة، الشیخ الإمام المقدّم، الفاضل المعظّم، روایة الأخبار الفائض نوره فی الأقطار، قدوة العلماء، عمدة الفضلاء، شیخ من المشایخ، رکن من ارکان الشریعة، محیی معالم الدّین الحاوی لمجامع الفضائل و المکارم، الشیخ الحفظة، وجه الطائفة المستحفظة، عماد الدّین، الشیخ العلم الأمین، عماد الملّة و الدّین، و القاب فراوان دیگری از این گونه، و آنچه گذشت نمونه‌ای است از اوصاف بسیاری که در مقام بزرگداشت و تجلیل و توثیق آن بزرگوار گفته‌اند، و اگر احتمال خسته ساختن خوانندگان عزیز نمیرفت، سخنان فرزانگان دیگری را نیز که حاکی از مقام رفیع و ارزشمند او است در اینجا ذکر می‌کردیم.

ولادت مؤلّف- رحمه اللَّه-:

ما بدرستی از سال ولادت او آگاه نیستیم و هیچ یک از شرح حال نویسان نیز آن را

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، مقدمه، ص: 18

مشخّص نکرده‌اند، امّا از کتاب خود او بنام کمال الدّین، و کتاب غیبت شیخ طوسی و فهرست نجاشی چنین بر می‌آید که تاریخ ولادت او پس از فوت محمّد بن عثمان العمری دومین نفر از سفرای چهارگانه امام زمان علیه السّلام بسال 305 هجری در اوائل سفارت ابی القاسم حسین بن روح (سومین سفیر از سفرای چهارگانه) بوده است.

آنچه که از سخنان بزرگان و دانشمندان در مورد تاریخ ولادت آن بزرگوار چنان که گذشت برمی‌آید، و اوّلین روایت را خود او که نسبت بخویشتن آگاه‌تر از دیگران است نقل می‌کند، از همه آنها نتیجه‌گیری می‌شود که ولادت آن بزرگوار بعد از سال 305 بوده، و چه نیکو ولادتی و نیکوتر مولودی بوده است که بدعای امام زمان علیه السّلام زاده شد «1» و سود او و خیر و برکتش همه مردمان را فراگرفت، و بهمین لحاظ بود که شیخ بزرگوار (صدوق) همواره افتخار می‌کرد و می‌فرمود: من بدعای امام زمان علیه السّلام زاده شدم.

وفات مؤلّف و آرامگاه او- رحمه اللَّه-:

او در سال 381 هجری در حالی که بیش از هفتاد سال از عمر پر ثمرش می‌گذشت چشم از جهان فروبست، آرامگاه او در شهر ری بفاصله کوتاهی از مرقد حضرت عبد العظیم حسنی- رضی اللّه عنه- و در کنار باغ طغرل در باغچه مصفّائی قرار گرفته، و دارای بقعه و بارگاهی است که در عین سادگی، از شکوهی روحانی برخوردار است و مردم به زیارت آنجا رفته و بدان تبرّک می‌جویند.
وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا

---

(1)- شرح ماجرای آن این است که علی بن موسی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) دختر (محمد بن موسی بن بابویه) عموی خود را به همسری اختیار کرده بود ولی از او فرزندی نداشت، لذا به حسین بن روح- رضی اللّه عنه- نوشت که از امام زمان علیه السلام خواهش کند که برایش دعا فرموده و از خداوند بخواهد فرزندانی فقیه باو عطا فرماید، سپس از ناحیه مقدّسه پاسخ رسید که للّه تو از همسر کنونی خود دارای فرزند نخواهی شد، لکن بزودی صاحب کنیزی دیلمی میشوی و از او دارای دو پسر که فقیه شوند خواهی گردید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 3

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است، و درود و رحمت فراوان خداوند بر محمّد بنده و فرستاده‌اش و بر خاندان مطهّر او باد.

باب 1- در بيان وجه آنكه اين كتاب را معانى الاخبار ناميدم

نگارنده اين كتاب شيخ ابو جعفر فقيه، محمّد بن علىّ بن حسين بن- موسى بن بابويه قمّى، ساكن رى، كه خداوند از او خوشنود، و روانش پاک باد چنين گويد:

1- داود بن فرقد گويد: چنين شنيدم كه امام صادق عليه السلام فرمود: شما هنگامى آگاهترين مردم به احكام و آداب شريعت خواهيد بود كه منظور و مقصود ما را از سخنانمان درک كنيد، زيرا هر جمله داراى چندين مفهوم مى‌باشد، و در نتيجه هر كس مى‌تواند هر سخن خود را كه بخواهد به وجهى بگويد كه ايجاد زحمت نكند دروغ هم نگفته باشد.

2- بريد رزّاز از امام صادق عليه السلام نقل كرده كه فرمود: (پدرم) امام باقر عليه السلام بمن چنين فرمودند: فرزندم، حدّ دانش و درک پيروان مكتب علىّ عليه السلام را از اينكه آنان چه مقدار سخنان معصومين را آموخته و درک نموده‌اند و به ديگران مى‌آموزند بدست بياور. زيرا، شناخت آنان از گفتار پيشوايان دين و آگاهى ايشان بوسيله درک فرمايشات معصومين باعث مى‌شود كه مؤمن، خود را به بلندترين قلّه‌هاى ايمان برساند، من كتابى از حضرت على عليه السلام مطالعه مى‌كردم كه اين عبارت را در آن مشاهده نمودم: معيار ارزش و مقام هر كس، اندازه آگاهى و شناخت وى مى‌باشد، زيرا خداوند تبارک و تعالى هنگام سنجش اعمال

انسان، به اندازه خردى كه در دنيا به او داده است كردارش را حساب مى‌كشد.

3- ابراهيم كرخى از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود: يک حديث را اگر كاملا فهميده باشى، ارزشمندتر از هزار روايت است كه (طوطى‌وار) آن را براى ديگران نقل كنى، و نيز هيچ يک از شما در قوانين و احكام دين عالم نخواهند بود مگر آنكه مفهومهاى گوناگون از سخن ما را دريافته باشد. يقينا هر جمله‌اى از گفتار ما به هفتاد گونه تعبير مى‌گردد كه راه خروج از هر يک از آنها براى ما باز است.

* باب 2- معنی اسم

* 1- ابن سنان گوید: از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: اسم یعنی چه؟ فرمود: اسم عبارت است از بیان نشانه و حالت و چگونگی شخصی و یا چیزی.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 6
2- محمّد بن سنان گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند قبل از آفرینش پدیده‌های خلقت، خود را می‌شناخت؟ فرمود: بلی. عرض کردم: نفس خود را می‌دید و صدای خویش را می‌شنید؟ فرمود: نیازی به این کارها نداشت، زیرا از نفس خود سؤالی نمیکرد و از او درخواستی نداشت، او خودش و خودش نیز او بود، قدرتش رسا و مؤثر است. پس نیازی نداشت که اسمی بر خود بگذارد.
البتّه به این خاطر که دیگران بتوانند او را بخوانند نامهایی برای خویشتن انتخاب کرد، زیرا اگر به نامی نخوانندش شناخته نخواهد شد. و نخستین نامی که برای خود اختیار کرد «علیّ عظیم» بود، چون او برتر از همه چیزها است. بنا بر این ماهیّت و حقیقت او «اللَّه» و نامش «علیّ عظیم» است و این اوّلین اسمهای اوست زیرا برتر از فهم و وهم و اندیشه می‌باشد.

باب 3- معنى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»

* 1- عبد اللَّه بن سنان گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: تفسير (بِسْمِ
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 7
اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند بخشنده مهربان) چيست؟ فرمود: در هر حرفش يكى از صفات خدا منظور شده است: در «با» درخشندگى و نيكوئى خدا، و در «سين» نور و بلندى مقام پروردگار، و در «ميم» بزرگوارى و عظمت ايزد متعال منظور است، عدّه‌اى نقل كرده‌اند: «ميم» ملك يعنى پادشاهى خدا- و «اللَّه» پرستش شده هر چيزى، و «الرّحمن» (صفت عام) يعنى مهربان و روزى رسان به تمامى آفريدگانش در دنيا است، و «الرّحيم»: (صفت خاصى است كه در آخرت) تنها مؤمنان را زير پوشش مهر خود قرار خواهد داد.
2- صفوان بن يحيى به نقل از شخصى كه اين حديث را برايش بازگو كرده است گويد: از حضرت صادق عليه السلام سؤال شد: معناى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» چيست؟ فرمود: «با» يعنى: روشنى خدا، «سين» يعنى: برترى و رفعت پروردگار، و «ميم» بزرگوارى و سلطنت الهى خداى را معنى مى‌دهد.
راوى گويد: عرض كردم: «اللَّه» يعنى چه؟ فرمود: «الف» به معنى نعمتهاى خدا است بر آفريدگانش كه به سبب ولايت ما به آنها داده، «لام» نيز اشاره به افكندن رشته ولايت ما برگردن مخلوقات خود مى‌باشد، كه دوستى ما را بر آنان لازم گردانيده، عرض كردم: «ها» يعنى چه؟ فرمود: خوارى و بى‌مقدارى كسى است كه با محمّد و دودمان او- صلوات اللَّه عليهم- در افتاده دشمنى ورزد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 8
گفتم معناى «الرّحمن» چيست؟ فرمود مهرش شامل تمام مخلوق مى‌گردد، پرسيدم «الرّحيم» چه مفهومى دارد؟ فرمود: مهرش خاصّ مؤمنين است.

* باب 4- در معنای «بسم اللَّه»

* 1- علیّ بن فضّال از پدرش نقل کرده که گفت: از حضرت رضا (علیه السلام) پرسیدم تفسیر «بسم اللَّه» چیست؟ فرمود: مفهوم گفته کسی که می‌گوید: «بسم اللَّه» این است که من خودم را داغ می‌زنم به نقشی از نشانهای پروردگار- که گرامی و بزرگ است نام او- که این عمل عبادت است. راوی گوید: عرض کردم:
معنی «سمّه» چیست؟ فرمود: نشان.
شرح: جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» که به «بسمله» مشهور است، در یک صد و چهارده موضع قرآن آمده است: در آغاز 13 سیزده سوره، که واسطه میان سوره‌هاست- جز در سوره برائت- و همچنین در سوره نمل (27) آیه سی‌ام 30، که علمای شیعه اتّفاق دارند که جزء سوره می‌باشد (مجمع البیان 1:
20) و از بقیّه فرق مسلمین هم ده قول نقل شده است (روح المعانی). و بای جارّه در اوّل آن، گرچه در 14 معنی استعمال شده است ولی در اینجا به معنای استعانت
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 9
(یاری جستن) و ابتدا بطور جامع است نه از باب استعمال لفظ مشترک در اکثر معنی، و متعلّق به فعل مقدّر است.
و اسم: از مادّه «سموّ» به معنی بلندی، یا از «وسم، وسمه» بمعنای علامت گرفته شده، و امّا در فارسی به معنی «نام» است، که جمعش «اسماء» و مصغّرش «سمی» می‌باشد.
امّا «الرّحمن و الرّحیم» هر دو از «رحیم» گرفته شده‌اند که در لغت به معنی توجه به حالت محتاج و برآوردن حاجت اوست، و یک حالت انعطاف و مهربانی است که در اثر نرمی و رأفت قلب حاصل می‌شود، و در مورد خدا تنها اشاره به نتیجه نیکی و احسان است و آثار رحمت (بخشندگی) است.
و «رحمان» بر وزن فعلان صیغه مبالغه (دارای رحمت بی‌اندازه) و صفت عامّ برای موصوف خاصّ است.
و «رحیم» صفت مشبه بحسب وضع لغوی (رحمت دائم و ثابت و ظاهر) و صفت خاصّ برای موصوف عام است.

* باب 5- معنى «اللَّه»

* 1- حسن بن راشد گويد: شخصى از امام كاظم عليه السلام پرسيد: كلمه «اللَّه» چه مفهومى دارد؟ فرمود: يعنى بر همه آفريدگان خود، چه كوچک و چه بزرگ، سيطره دارد. (چون چيرگى بر مخلوق لازمه مفهوم خدائى است و امام عليه السلام به لازم معنى پاسخ داده است).
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 10
2- محمّد بن قاسم گرگانى مفسّر قرآن- رضى اللَّه عنه- در تفسير منسوب به امام عسكرى عليه السلام گويد: دو تن كه شيعه و شيعه زاده بودند، بنامهاى ابو يعقوب، و ابو الحسن از پدران خويش از امام حسن عسكرى عليه السلام نقل كرده‌اند كه در باره قول خداى عزّ و جلّ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» فرمود: «اللَّه» همان كسى است كه همه آفريدگان وقتى در گرداب سختيها و مشكلات گرفتار شدند، و بجز خدا از همه كس و همه چيز مأيوس گشتند، و رشته اميدشان از همه جا گسست، و شيفته او مى‌گردند. وقتى مى‌گويى «بسم اللَّه» يعنى براى انجام تمام كارهايم از خدا مدد مى‌طلبم، خدائى كه پرستش و بندگى شايسته هيچ كس جز او نيست، پروردگارى كه دادرس است و هر زمان كه فرياد دادخواهى درمانده‌اى بر آستانش بلند گردد و خوانده شود، پذيرا و پاسخگو است. امام عسكرى عليه السلام فرمود: و اين همان است كه شخصى به امام صادق عليه السلام عرض كرد: اى فرزند رسول خدا مرا به شناخت كلمه «اللَّه» راهنمائى فرما چون هوچيگران و ستيزكنندگان مرا مورد هجوم تبليغاتى خود قرار داده‌اند، و آنقدر با من جدل مى‌كنند كه در وادى حيرت سرگردانم ساخته‌اند. امام صادق عليه السلام به او فرمود: اى بنده خدا: آيا هرگز بر كشتى سوارشده‌اى؟ عرض كرد: بلى، فرمود: آيا اتّفاق
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 11
افتاده است كه آن كشتى درهم بشكند و تو در كام امواج خروشان دريا گرفتار شوى، و در آن نزديكى نه كشتى ديگرى باشد كه تو را از مرگ حتمى برهاند، و نه شناگر ماهرى كه سينه نيلگون آب را بشكافد و تو را بساحل برساند؟ عرض كرد: بلى (چنين شده است). فرمود: آيا در آن لحظه سرنوشت ساز كه خطرى بطور جدّى تو را تهديد مى‌كرد، در آن حال با نااميدى تمام، ناگهان به قلبت افتاده كه فقط موجودى كه داراى قدرتى نامحدود است مى‌تواند تو را از اين گرفتارى هولناک نجات دهد. گفت: آرى (اميدم بود دستى از غيب برون آيد و كارى بكند) امام صادق عليه السلام فرمود: آن تكيه‌گاه نجات دهنده و فريادرس ديگرى يافت نشود، وى فريادرسى قادر است.

شرح: «اللّه» (معبود) نام خاص قادر متعال و ذات مستجمع صفات کمال است که در فارسی خداوند یزدان و ایزد، مترادف آنست و از اینکه در نثر و نظم عرب قبل از اسلام با الف و لام عهد آمده است معلوم می‌شود قبل از إسلام نیز نام مختصّ پروردگار بوده است. ولی چنان که عقلها در معنای «اللَّه» متحیّر است دانشمندان نیز در اشتقاق و پیدایش این کلمه درمانده‌اند و 25 تا 30 نظریه ابراز داشته‌اند (تاج العروس ج 9 ماده «اله»).
و گفته‌اند: اصلش اله (پرستیده شده) بر وزن کتاب بمعنی اسم مفعول بوده به قول جوهری: «لأنه مألوه ای معبود». (صحاح اللّغه ج 6: 2224) بنا بر این قول، معنی وصفی داشته و سپس لام تعریف بر آن داخل شده است (به قول مرحوم طبرسی آوردن «ال» تعریف بر سر آن صحیح نیست مجمع البیان 1: 19) ابتدا

«الاله» بوده و بعد همزه الف حذف شده و لام «ال» در لام اصلی ادغام شده «اللَّه» گردیده است. و برخی گفته‌اند اول همزه اله حذف شده و بعد «ال» گرفته و سپس ادغام گردیده یا از «تألّه الیه القلب» گرفته شده یعنی دلها به او متعلّق است. یا از «وله» یعنی: اندیشه‌ها در او شیدایند. این اسم بر غیر خدا اطلاق نمی‌شود نه حقیقت و نه مجاز، حتّی هیچ یک از مشرکین معبود خود را «اللَّه» نگفتند بلکه «اله» گفته‌اند، همه اسماء خدا مسمّی به این اسم میگردند ولی «اللَّه» مسمّی به سایر اسما نمی‌گردد مثلا گفته نمی‌شود: «اللَّه» اسمی است از اسماء رحیم یا شکور.

* باب 6- معنى واحد

* 1- أبو هاشم جعفرى گويد از امام نهم حضرت جواد عليه السلام پرسيدم مقصود از «واحد» چيست؟ فرمود: آنكه همه پديده‌هاى جهان هستى يک زبان بر يگانگى او گواهى مى‌دهند (و در اين هيچ اختلافى ندارند).
2- أبو مقدام از پدرش نقل كرده است كه در روز جمل (پنجشنبه دهم ماه جمادى الاولى سنه سى و شش هجرى مروج الذّهب 2: 360) كه آتش جنگ شعله‌ور شده بود، و برق شمشيرها و سرنيزه‌ها هر لحظه نگاه جنگجويان را به گوشه‌اى
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 13
مى‌كشيد عرب باديه‌نشينى برخاسته و رو به فرمانده كلّ على عليه السلام نمود و پرسيد:
اى امير مؤمنان آيا، تو مى‌گويى خداوند يكى است؟ راوى گفت: مردم از هر طرف بر او حمله‌ور شدند كه: چه وقت اين سخن است؟ مگر موقعيّت خطير ميدان كارزار را نمى‌نگرى! و نمى‌بينى كه على عليه السلام پريشان خاطر است؟! امير المؤمنين فرمود: رهايش سازيد؛ زيرا پرسش اين اعرابى همان هدف اصلى ماست كه بر سر آن با اينها پيكار مى‌كنيم.
سپس فرمود: اى اعرابى، اين گفته كه خدا يكى است چهار گونه است. دو گونه آن بر خدا روا نيست، و دو تاى ديگر شايسته خدا است، اما آن دو كه روانيست عبارتند از: 1- اگر شخصى بگويد: خدا يكى است و منظورش از جهت عدد آن (1- 2- 3- ...) باشد، جايز نيست چون آنچه دومى ندارد بشمارش در نيايد مگر نديدى آنكه گفت خدا سوّمى از سه موجود است كافر گرديد؟ (حضرت اشاره دارد به آيه شريفه (73) از سوره مائده «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ»).
2- اگر فردى بگويد خدا يكى است و مقصودش اراده نوعى از جنس باشد، اين هم درست نيست، زيرا اين تشبيه و همانند كردن خدا به بشر است، و پروردگار ما بزرگتر و برتر از آن است كه مثل و مانند داشته باشد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 14
و امّا آن دو مورد كه گفتنش مانعى ندار: 1- آنكه فردى بگويد خدا يكى است يعنى در ميان همه چيزها مانندى ندارد، آرى خداى ما اين گونه است.
2- كسى بگويد خداوند عزّ و جلّ حقيقتا يكتاست، يعنى ذاتش مركّب نبوده و قابل قسمت به أجزاء نيست نه در عالم خيال و نه در خارج و نه در خرد، براستى پروردگار ما چنين است.
مترجم گويد: در فرق واحد با احد گفته‌اند: احد شامل كليّت جنس خود مى‌شود بر خلاف واحد كه اين كليّت را ندارد مثلا اگر گفته شود: واحدى

تاب مقاومت با فلان قهرمان را ندارد ممکن است گفته شود دو نفر و یا سه نفر تاب مقاومت با او را دارند، حال اگر گفته شود احدی تاب مقاومت او را ندارد بدین معنی نیست که دو نفر یا بیشتر تاب مقاومت او را دارند، واحد که اوّل عددِ حساب است، وقتی بمعنی وصفی آید که بگوئیم خدا واحد است یعنی دوم و سوم و ...

ندارد اما اگر گفتیم خدا احد است یعنی شریک و ترکیب در ذات و صفات ندارد.

* باب 7- معنى الصّمد

* 1- ربيع بن مسلم گويد: از موسى بن جعفر عليه السلام شنيدم در پاسخ شخصى

كه از آن جناب پرسيد «الصّمد» يعنى چه؟ فرمود: «صمد» آن چيزيست كه جوف ندارد (ميان تهى نيست).
شرح: مقصود آن است كه ذات مقدّس بارى تعالى كامل و بى‌خلأ بوده و همه صفات كمال و جمال و جلال بنحو أتمّ و كامل در او هست و نياز و كمبودى ندارد كه محتاج به پر كردن آن باشد، و اين معنى مصمت است كه به نوشته لسان العرب («الصمد» لغة فى المصمت و هو الّذى لا جوف له و هو لا يجوز على اللَّه ...) و نسبت به خداوند كه غنى بالذّات و حيات و صفاتش ذاتى است و هيچ نيازى به غير ندارد، ظاهر اين معنا روا نيست مگر بر طبق گفته مشبّهه، زيرا تو خالى نبودن و تو پر بودن از صفات ويژه اجسام مى‌باشد، و امام عليه السلام براى نزديكى به ذهن
«كلّم الناس على قدر عقولهم»
فرموده است: چنان كه بين مردم مشهور است كه هر چيزى را كه پر، و غير قابل نفوذ باشد گويند تو خالى نيست.
2- داود جعفرى گويد: به امام باقر عليه السلام عرض كردم:- فدايت گردم- معنى «صمد» چيست؟ فرمود: سرور والامقامى كه تمامى آفريدگان براى هر چيز چه اندك و چه بسيار رو بسوى او آرند. (صمد- بمعنى مفعول و مفهوم آن قصد است بمعنى مقصود مانند قبض بمعنى مقبوض و به نوشته مجمع البحرين به نقل از يكى از بزرگان همين معنى موافق با اصول اهل لغت و مشهور بين اهل

لسان است و مقصود امام عليه السلام آنست كه قدرتى است بدون ضعف و همه موجودات وابسته به او و قائم به ذات اويند و خود از هر گونه فعل و انفعال و وابستگى مبرى است).
3- وهب قرشى از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود: پدر بزرگوارم از پدرش امام سجاد و او از پدر گراميش حسين بن على عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: «صمد» آن كسى است كه اندرونش خالى نيست، و در منتها درجه كمال و بلندمرتبگى است، و «صمد» آن است كه نه مى‌خورد و نه مى‌آشامد و نه مى‌خوابد (يعنى آنكه به اين قبيل صفات نيازمند نباشد) و «صمد» آن خدائى است كه همواره بوده و هست و خواهد بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: محمّد بن حنفیّه- قدّس اللّه روحه- در معنی «صمد» چنین می‌گوید: «صمد» قائم بذات خود بوده و از دیگری بی‌نیاز است
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 17
و دیگری گفته است: صمد آن کسی است که از عالم طبیعت و عناصر و موالید (که رو به زوال می‌روند) و تغییر و تغیّر برتر است و «صمد» آن کس است که ثابت بوده و دگرگونی در او راه ندارد.
و نیز امام باقر علیه السلام فرمود: الصّمد مهتری است که تمامی مخلوقات فرمانبر اویند و بس، و دستور دهنده و نهی‌کننده‌ای ما فوق او نیست.
گوید: و از حضرت زین العابدین علیه السلام از معنی «صمد» پرسیدند فرمود:
«صمد» آن کس است که برایش همتائی نباشد، و نگهداری چیزی او را در مشقّت و رنج نیندازد، هیچ چیز از وی پنهان نگردد.
وهب قریشی گوید: زید فرزند امام سجّاد علیه السلام فرمود: «صمد» خداوند مقتدری است که هر گاه خواسته باشد چیزی را پدید آورد همین که فرمان دهد:
ایجاد شو! بوجود آید (بصرف فرمان)، و صمد خداوندی است که تمامی پدیده‌ها را (بدون این که سابقه‌ای داشته باشند و بی‌آنکه برای ساختمان وجود آنها از مادّه موجودی استفاده نماید) به قدرت خود آفریده و ضدّ یک دیگر، و به چهره‌هایی بر خلاف هم قرار داده، و هر نوع را جفت و همتا خلق کرده، و فقط اوست که یکتا و بدون انباز است و شکل و ترکیبی ندارد و همتا و همانندی برایش نیست.
و همان راوی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: گروهی از
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 18
مردم فلسطین به محضر پدرم امام باقر علیه السلام شرفیاب شدند و مطالبی از آن بزرگوار پرسیدند که پاسخ دادند، سپس از مفهوم «الصّمد» (در سوره اخلاص) سؤال کردند، فرمود توضیح آن در خودش نهفته است، زیرا «الصّمد» دارای پنج حرف است و هر یک معنای خاصّی دارد که دلالت بر کمال او دارد، نخستین حرفش «ألف» نشانگر تحقّق ذات خداوند است و آیه شریفه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» (خدا گواهی داده و می‌دهد که معبود بر حقّی جز او نیست- آل عمران 18) هم بیانگر همین معنی است. و این نکته را روشن و مشخّص می‌نماید که ذات پروردگار به هیچ کدام از حواسّ پنجگانه (1- حسّ شنوایی، 2- حسّ بویایی، 3- حسّ چشائی، 4- حسّ لامسه، 5- حسّ بینائی. که جمع حاسّه می‌باشد و بمعنی قوّه مدرکه

است) ادراک نمی‌گردد. حرف دوّم آن «لام» است که نمودار الهیّت اوست یعنی که «اللّه» ذات (واجب الوجود) مستجمع همه صفات و کمالات است و غیر از او هر چه هست ممکن الوجود است و «الف و لام» آن همچنان که در صاد «الصّمد» ادغام گشته‌اند (و صدای «اللّه» به صاد الصّمد می‌خورد) نه بر زبان آشکار گردند و نه آهنگشان در گوش طنین افکند و تنها بر صفحه نوشته شده هویدا گردند، ذات پروردگار هم به سبب لطافت و دقیق بودنش از هر دیدی پنهان است و حواسّ بدان دسترسی ندارد. (گرچه فطرت اوّلیّه و بی‌آلایش انسان بدون هیچ نام و عنوان و تشبیه و تکثیر وجود مبدأ را در می‌یابد ولی) هیچ زبانی قادر به تعریف وی نیست تا اوصاف او را بیان کند، و هیچ گوشی توان شنیدن

اوصاف او را ندارد، زیرا «اله» از «وله» به معنای تحیّر مشتق گردیده و تفسیرش آنست که خرد مخلوقات از پی بردن به ماهیّت و کیفیّت ذات مقدّس او، با هر یک از حواسّ و یا وهم ناتوان و سرگردان است. بله، او برتر از افق اندیشه بشر که از اوهام شرک زا تیره و تار گشته، می‌باشد و قوای مدرکه نیز آنچه را خدا پندارند مخلوق نفس است نه خالق نفوس، بلکه او پدید آورنده خیالات و آفریننده قوای مدرکه است. و آشکار بودن «ال» در کتابت دلالت دارد بر این که خداوند اقتدار خود را در آفریدگان خویش و جهان هستی که کتاب تکوین اویند نشان داده زیرا که آنها را بدون بکار گرفتن مادّه یا ابزاری اختراع کرده و روانهای لطیف و رقیق آنان را در کالبدهای غلیظشان آمیخته است، (در عالم ظهور) اگر شخصی بخواهد بر روان خود که آشکار نیست بنگرد قادر به دیدن آن نخواهد بود همچنان که «لام الصّمد» در نوشته ظاهر و هویدا می‌شود و در تلفّظ آشکار نمی‌گردد و به هیچ یک از حواسّ پنجگانه درک نمی‌شود، و چون به نوشته آن بنگرد آنچه را که در گفته و گوش اثری از آن نبود به وضوح می‌بیند، جلوه ربوبیّت و اقتدار ذات باری تعالی را هم که به سبب لطافتش حواسّ قابلیّت درک آن را ندارند، در صفحه جهان خلقت که کتاب تکوین خداست بروشنی می‌توان دید و از آن به وجودش پی برد. در نتیجه هر گاه بنده‌ای در باره یافتن حقیقت ذات آفریدگار و چگونگی او بیندیشد، واله و سرگردان و در مه متراکمی از خیالات

شرک‌زا گرفتار می‌شود، و اندیشه‌اش به نقشی دست نمی‌یابد که بتواند با قلم وهم و اندیشه ذات خدا را در پرده ذهن خود ترسیم نماید (و در برابر عدسی چشم خود قرارش دهد) زیرا او پدید آورنده شکلهاست (حتی همان صورتی را که از او در نظر بگیرد) بلکه باید تلسکوپ اندیشه خود را بر روی صفحه جهان خلقت بیندازد و در کیفیّت و شگفتیهای آفرینش تفکّر

نماید و از خود بپرسد که آفریننده آنها کیست؟ مسلّما برایش ثابت می‌شود که خدا آنها را پدید آورده و روانشان را در کالبد آنان آمیخته است.
اما «صاد» صدق خداوند است، یعنی گفتارش راست و درست، و نویدها و بیم‌هایش بی‌تخلف بوده، و به بندگان فرمان داده است که حقیقتا پیرو صدق و درستکاری باشند نه از روی ریا و خدعه، «ص» نشانه آنست که در دادگاه روز جزا، رأی نهائی در باره پاداش و کیفر کردارشان بدرستی و عدالت صادر خواهد شد.
امّا «میم» دلیل بر ملک و سلطنت اوست، و اینکه وی زمامدار بر حقّی می‌باشد که همواره بوده و هست و خواهد بود، و حکومتش زوال ناپذیر است.
و «دال» بیانگر دوام و پایداری حکومت و ملک اوست و خود جاودانه است، و هستی او برتر از آنست که دستخوش تغییرات عالم هستی و فنا گردد، هرگز، بلکه او هستی بخش تمام عالم خلقت است و هر جانداری به سبب هستی بخش بودن اوست که زنده است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 21
مصنّف گوید: روایت مفصّل است و من تمامی آن را در کتاب التّوحید (صفحه 78) نقل کرده‌ام.

* باب 8- معنى اين فرموده ائمّه «ع» كه: خدا شى‏ء است

* 1- هشام بن حكم گويد: حضرت صادق عليه السلام در پاسخ ملحد بى‏دينى كه از آن بزرگوار پرسيد خدا چيست؟ فرمود: خدا چيز است، ولى ناساز با همه چيز، گفته‏ام او چيز است كه نفس ثابت كردن آن، مفهومى براى او خواهد بود (اعتراف به وجود اوست). و به أصل مفهوم چيز، اما نه جسم است (كه قسمتى از فضا را اشغال نمايد) و نه شكل و صورت كه ديده شود. (در كتاب توحيد نيز از اين مقدار بيشتر نقل نشده، اما در اصول كافى جلد 1 ص 109 حديث 221 مفصّل است).

2- محمّد بن عيسى از شخصى كه نامش را برده مرفوعا از امام باقر عليه السلام روايت كرده است كه شخصى از آن جناب پرسيد: آيا شايسته است گفته شود: خدا چيزيست؟ فرمود: آرى، ولى چيزى كه او را از دو مرز خارج نمايد، يكى اينكه از

حدّ مهمل گذاردن عقيده بخدا، (چون همين كه گفتى خدا چيزيست اعتراف به وجود او نموده‏اى و با همين اندازه از مرز كفر در آمده‏اى) و ديگر آنكه از حدّ تشبيه و همانند ساختن خدا به مخلوق بپرهيزى و بدانى كه خدا چيزى است بى‏نظير.

* باب 9- معنى سبحان اللَّه

* 1- هشام فرزند عبد الملک گوید: از امام صادق علیه السلام معنای «سبحان اللَّه» را جویا شدم. فرمود: ننگ و نفرت داشتن و منزّه دانستن خداوند است از هر چه که موجب نقص و عیب می‌گردد.
مترجم گوید: «سبحان» مصدر است به معنی امر به تنزیه و پاک دانستن خدای تعالی، و به معنی تعجّب و تعظیم هم هست مانند آیه شریفه «سُبْحانَکَ هذا بُهْتانٌ عَظِیمٌ» (به نوشته مجمع البحرین: 186) «و قد سئل ما تفسیر سُبْحانَ اللَّهِ قال أنفة ای تعجّب».
2- هشام جوالیقی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 23
فرموده خدای- عزّ و جلّ- «سُبْحانَ اللَّهِ» (منزّه می‌شمارم خدای را، نه مرتبه در قرآن آمده است. مترجم) جویا شدم، فرمود: پاک و بی‌آلایش دانستن خداست از هر عیب و بدی و زشتی.
3- یزید بن اصمّ گوید: در دوران حکومت عمر، مردی از او پرسید:
تفسیر «سُبْحانَ اللَّهِ» چیست؟ عمر در حالی که اشاره به دیواری می‌کرد گفت:
مردی در این نخلستان است که در زمان حیات پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله هر گاه مطلبی از پیامبر سؤال می‌کرد حضرت به او می‌آموخت و زمانی که ایشان ساکت می‌شدند او آغاز سخن می‌کرد (برو و از او بپرس)، مرد وارد نخلستان شد دید علیّ بن ابی طالب علیه السلام آنجاست عرض کرد: ای ابو الحسن تفسیر «سُبْحانَ اللَّهِ» چیست؟ حضرت فرمود: بزرگداشتن عزّت و شکوه خداوند، بزرگ و پاک دانستن او از هر آلایشی که مشرکین به ساحت مقدّسش نسبت دهند، لذا هر وقت بنده‌ای این کلمه را بگوید همه فرشتگان برای او طلب رحمت نمایند.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 24

* باب 10- معنی توحید و عدل

* 1- عیسی بن جعفر از پدران خود از عمر بن علیّ علیه السلام از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود «توحید» یعنی قائل بودن به اینکه خداوند درون و بیرونی ندارد، بسیط است، ظاهرش در باطن او و باطنش در ظاهر اوست. ظاهرش دارای وصفی است که دیده محدود ما قدرت مشاهده وجود نامتناهی او را ندارد و باطنش پدیده‌ای است که پنهان نیست، در هر کجا می‌توان او را یافت، و هیچ کجا حتّی به اندازه چشم بهم زدنی (یک لحظه) از او تهی نیست، همه جا هست بدون آنکه مرز و نهایتی داشته باشد، و دور از دیده است در حالی که ناپدید نگشته است.
2- أبو أحمد زاهد سمرقندی به سندی که به امام صادق علیه السلام می‌رسد،

نقل کرده: مردی از آن حضرت پرسید: مسلّم است که بنیان دینداری بر توحید و عدل نهاده شده است و دامنه علم آن بسیار گسترده است و هر خردمندی ناگزیر باید آن را یاد بگیرد، خواهش می‌کنم شما به نحوی آن را بفرمائید که فهمش آسان باشد، و بتوان آن را در سینه نگهداشت. فرمود: امّا توحید، آنست که آنچه بر تو (که ممکن الوجودی) رواست، بر پروردگارت (که به تعبیر قرآن غنی بالذّات و به تعبیر حکما واجب الوجود است) نپسندی و روا مداری. و امّا عدل آنست که کارهائی را که خداوند تو را برای ارتکاب آنها سرزنش نموده است به او نسبت ندهی.

باب 11- معنى اللَّهِ أَكْبَرُ

1- جميع بن عمير گويد: حضرت صادق عليه السلام از من پرسيد: به نظر تو معناى «اللَّهِ أَكْبَرُ» چيست؟ گفتم: يعنى پروردگار بزرگتر از همه چيز است.
فرمود: مگر در آنجا چيزى وجود داشت كه خدا بزرگتر از آن باشد. عرض كردم:
پس بفرمائيد معنى «اللَّهِ أَكْبَرُ» چيست؟ فرمود: يعنى «اللَّه» بزرگتر از آن است كه بتوان او را وصف كرد. (حقيقت وجود او نامحدود است و درک و بيان انسان محدود، پس حقيقتى كه در وهم نيايد چگونه در بيان آيد؟ و ديگر آنكه موصوف
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 26
گواهى مى دهد كه ذاتش غير از صفت است).
2- ابن محبوب از فردى از امام ششم عليه السلام روايت كرده: شخصى در محضر آن جناب گفت: «اللَّهِ أَكْبَرُ» حضرت فرمود: و خدا از چه بزرگتر است؟
پاسخ داد: از همه چيز، امام فرمود: تو مرزى براى او ساختى و او را محدود ساختى.
عرض كرد: پس چگونه بگويم؟ فرمود: بگو: «اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ أن يوصف» يعنى پروردگار بزرگتر از آنست كه وصف گردد.
شرح: گفته‌اند: «اللَّهِ أَكْبَرُ» و لو اينكه به صيغه أفعل تفضيل آمده ولى به معناى «كبير» است و أفعل به جاى فعيل گذارده شده كه صفت مشبه است بنا بر اين معنايش مى‌شود خداوند ذاتا بسيار بزرگ است، و كلمه‌اى است كه شگفت‌زده شده هنگام الزام خصم آن را بر زبان مى‌راند، (مجمع البحرين: ص 309 س 23) و ظاهرا امام عليه السلام در صدد ردّ قول نحويين است كه گفته‌اند: اصلش «اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ كل شى‌ء» بوده و به جهت وضوح معنايش حذف گرديده است.

باب 12- معنای اوّل و آخر

میمون البان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم در پاسخ کسی که از تفسیر فرموده خداوند هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ (اوست ابتدا و پایان)، (در سوره حدید آیه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 27

3) پرسید، فرمود: خداوند نخستینی است که قبل از او اوّلی نبوده، و آغازی بر او مقدّم نبوده (از چیزی قبل از خود بوجود نیامده) است و پایانی است که انتها بودنش از جهت ختم نیست، آن گونه که از صفت آفریدگان بنظر می‌آید (چنان که گویند: فلانی آخرین فرزند فلان است از حیث اینکه دیگر بعد از او فرزندی نداشته است) و لکن خدا قدیم اوّل (دیرینه‌ای است که هیچ چیز قبل از او نبوده و هیچ چیز بر او پیشی نگرفته بود.) و آخری است جاودانه و زوال ناپذیر که همیشه بوده و هست و خواهد بود، بدون ابتدا و انتها، پدید آمدن بر او وارد نیست، از حالی به حال دیگر نگردد، و آفریننده همه چیز است.

1- أبو حمزه گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم «وجه» در فرموده خدای تعالی کُلُّ شَیْ‏ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ (همه چیز تباه‌شونده است مگر ذات مقدّس خدا که جاودانه است. قصص 28: 88) چه معنائی دارد؟ فرمود: هر چیزی زوال پذیر است و تنها وجه آن باقی می‌ماند و خداوند بزرگتر از آنست که بگوئیم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 28

وجه دارد (چون وجه یعنی صورت و فقط در اجسام قابل تصور است امّا آنچه جسم نیست مانند روح یا نور که قابل رؤیت و جسم نیستند دارای وجه و صورت هم نمی‌باشند بلکه همه آن وجه و صورت است. مترجم) ولی مقصود از آن این است که هر چیزی نابود می‌شود مگر دین خدا و دستوری که از آن بدست می‌آید.

(بنا بر این باید گفت هیچ حرکتی به مقصد نمی‌رسد مگر آنچه هدفش به سمت اوست. زیرا فرمان او در جهت حرکت بسویش در نهاد هستی نهفته است، و چنین کرداری هرگز از بین نمی‌رود. مترجم) 2- صالح بن سهل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

منظور از «وجه» در آیه شریفه کُلُّ شَیْ‏ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ ما هستیم.

3- علی بن حسن فضّال از پدرش نقل کرده است که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ که فرموده: کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ یعنی آگاه باشید چنین نیست (ردع است از آنچه را در آیه جلوتر نفی کرد) محققا آنها از خدایشان در این روز پوشیده شده و در پرده‌اند (مطفّفین: 15) چیست؟ فرمود: نمی‌توان گفت که خدا در جایی قرار می‌گیرد که بندگانش قادر به دیدن او نیستند بلکه مقصود آنست که به واسطه کردار ناپسند خود

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 29

از پاداش پروردگارشان بی‌بهره می‌مانند.

و از آن حضرت راجع به این آیه پرسیدم: وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا (و بیاید امر پروردگار تو یعنی ظاهر گردد نشانه‌های قدرت و آثار سطوت خداوند، و فرشتگان در عرصه محشر بر حسب مراتب صف به صف می‌آیند- فجر: 24) فرمود: نمی‌توان به خداوند نسبت آمدن و رفتن داد او برتر است از انتقال و جابجا شدن. (انتقال از لوازم کائنات بوده و ذات خداوند، خالق آنها و برتر از آنهاست) مقصود آنست که روز قیامت در حالی که فرشتگان (هر آسمانی صف جداگانه‌ای تشکیل داده‌اند) نازل می‌شوند، امر فرمان و قضای بی‌چون و چرای پروردگار فرا می‌رسد. و از

آیه شریفه هَلْ یَنْظَرُونَ إِلّا أنْ یَأتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظَلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِکَةُ (آیا انتظار آن دارند که خدا با ملائکه در پرده‌های ابر بر آنها نازل شود؟- بقره: 210) امام رضا علیه السلام فرمود: (آنها که در دنیا در پی شیطان گام برداشتند) جز این انتظار دارند که خداوند فرشتگان را در پوششی از ابر فرستد، و اصلا آیه به این معنی نازل شده هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ.
و از معنای این چند آیه پرسیدم که خداوند عزّ و جلّ فرموده: سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ (جزا دهد خدا ایشان را بر نیشخند و تمسخرشان- توبه: 79 و از آیه اللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ (و خداوند آنها را به استهزا گرفته است- بقره: 15) و همچنین از آیه
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 30
وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللَّهُ (آنان مکر نمودند و خداوند کیفر مکرشان را به ایشان رسانید- آل عمران: 54). همین طور از آیه یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ (منافقین به خدا نیرنگ می‌زنند و خدا هم جزا دهنده نیرنگ آنان است- نساء: 141) فرمود:
خداوند تبارک و تعالی ریشخند نمی‌کند و کسی را دست نمی‌اندازد، فریب نمی‌دهد، و نیرنگ نمی‌زند، و لکن خدا آنان را به کیفر مسخره کردن و بر دیگران خندیدن، جزای دغلبازی و حقّه بازی کردن را می‌دهد. (تا از طرفی به عدل خود رفتار کرده باشد و از سوئی به داد بیچارگانی که در حقّشان مکر شده است رسیده باشد و نام این نوع جزا مکر است) خداوند والاتر است از نسبتهای ناروا که ستمگران به او می‌دهند، چنان برتری که اندیشه بشر از درکش عاجز است. (چه آن کس که دست به حیله می‌زند از دیگران ترس و واهمه دارد و خدا هرگز چنین نیست).
4- محمّد بن عیسی گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام در باره فرموده خداوند عزّ و جلّ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ (و در روز قیامت، همه زمین تحت سلطه اقتدار او و تمامی آسمانها پیچیده شده بدست اوست- زمر: 67) سؤال کردم: فرمود: خدای تبارک و تعالی با
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 31
این تعبیر کسانی را که او را به مخلوقاتش تشبیه کردند سرزنش کرده مگر نمی‌بینی که در ابتدای همین آیه فرموده است: وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً ... (و چنان که شایسته خداست عظمت او را نشناختند) زیرا آنها چنین گفته‌اند: و زمین را در چنگ خود می‌گیرد و آسمان در دست او پیچیده می‌گردد (مانند کاغذی آن را لوله می‌کند- مگر خدا مانند بشر دست دارد؟- پناه می‌بریم به او) در جای دیگر فرموده است: وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلی بَشَرٍ مِنْ شَیْءٍ [آیات قبل

خطاب به اهل کتابَ اَست] (و جهودان خدا را نشًناختند چنان که حق شناخت او بود، زیرا گفتند که خدا بر هیچ آدمی چیزی بصورت وحی نفرستاد- انعام: 91) و در پایان آیه خدای بزرگ خود را از آلایش به این نسبتهای ناروا (چنگ و دست داشتن) پاک و منزّه دانسته و فرموده است:
سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ (آن خدای پاک و برتر است از گفته مشرکین).
5- قاسم بن مسلم به نقل از برادرش عبد العزیز گوید: از حضرت رضا علیه السلام در باره قول خداوند پرسیدم: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ (فرمانبرداری از خدا و یاد او را ترک کردند پس خدا آنها را به حال خویش گذارد و فضل و لطف خود را از آنان برگرفت) فرمود: خداوند تبارک و تعالی نه فراموش می‌کند و نه
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 32
سهو، این دو از ویژگی مخلوق می‌باشد که دچار فراموشی می‌گردند، مگر نشنیده‌ای که در این آیه می‌فرماید: وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا (پروردگار تو فراموشکار نیست و نبوده و نخواهد بود- مریم: 65). خدا کسی را از یاد نمی‌برد، امّا کیفر شخصی که او را فراموش نماید و از روز قیامت غفلت ورزد را بدین گونه می‌دهد که خودشان را از یاد می‌برند، چنانچه در این آیه می‌فرماید: نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ (و مباشید ای مؤمنان همچون اشخاصی که از یاد بردند خدا را و به احکام او عمل نکردند در نتیجه پروردگار فراموش گردانید برایشان نفسهای خودشان را، آن گروه همانهایند که فسوق و عصیان را به آخرین درجه رسانده‌اند- حشر: 19). و در جای دیگر می‌فرماید: فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا یعنی: ما در روز قیامت رهایشان می‌سازیم و آنها را به خودشان وامی‌گذاریم چنان که آنها مهیّا بودن برای چنین روزی را از خاطر بردند، امروز کیفر این غفلت را به آنها می‌دهیم.
6- عباس به هلال گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم در باره خداوند اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (پروردگار نور آسمانها و زمین است- نور: 35)؟
فرمود: یعنی خداوند راهنمائی‌کننده اهل آسمانها و هدایت‌کننده مأوی گزیدگان زمین است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 33
و در روایت برقی بجای «هاد» هدی بلفظ مصدر یا ماضی آمده که معنایش می‌شود خدا هدایت کرده است اهل آسمانها و زمین را (در اصول کافی ج 1: 156 خ 4 این جمله را پیوست با همان حدیث جلوتر به کلمه فقال نقل کرده است مترجم).
7- فضیل بن یسار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تفسیر

اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ چيست؟ فرمود: بلى خداوند عزّ و جلّ فروغ آسمانها و زمين است (همچنان كه ساكنين آسمان‌ها و زمين براى از هم نپاشيدن نظم اجتماعيشان محتاج به راهنمايند خود آسمانها و زمين هم به راهنمائى نياز دارند اگر خدا اجرام و كرات آسمانى و زمين را با جاذبه‌ها و فعل و انفعالهاى خاصّى كه برايشان قرار داده رهبرى نكند همه از مدار خارج گشته و نابود مى‌شوند).
پرسيدم: مقصود از مَثَلُ نُورِهِ صفت نورى كه منسوب به پروردگار است چيست؟ فرمود: حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله است. گفتم: كَمِشْكاةٍ (چراغدان يا ستونى كه چراغ را بر روى آن مى‌نهادند و محفظه‌اى بود براى چراغ در برابر حمله باد و طوفان، و بيشتر در ديوار ايجاد مى‌شد و نور چراغ را مانند نور افكن متمركز و منعكس مى‌نمود) چيست؟ فرمود: سينه پر فروغ حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله است. عرض كردم: فِيها مِصْباحٌ (كه چراغى در آن باشد) چه معنايى دارد؟ فرمود: نور دانش، منظور نبوّت است كه در سينه اوست.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 34
گفتم الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ (آن چراغ افروخته در ميان يک حباب صاف شيشه‌اى) چيست؟ فرمود: علم پيغمبر اكرم در قلب حضرت على عليه السلام است. گفتم: كَأَنَّها، فرمود: چرا با ضمير تأنيث خواندى؟ عرض كردم: فدايت شوم، پس چگونه بخوانم؟ فرمود: كأنّه (نظر به تأويل الزّجاجة به قلب حضرت على عليه السلام كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ (آن جنب همانند اخترى پرتو افشان است).
عرض كردم: يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ (برافروخته شده از روغن درخت بسيار نافع زيتون نه در جانب خاور و نه در طرف باختر است با اين وصف درخشش آن شرق و غرب جهان را فراگرفته است) يعنى چه؟ فرمود: مقصود امير المؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه السلام است. نه يهودى و نه مسيحى. عرض كردم: يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ (آن روغن زيتون به اندازه‌اى شفّاف است كه اگر آتشى هم به آن نرسد خود بخود پرتو افشان باشد) چه مفهومى دارد؟ فرمود: نزديک است كه دانشى از دهان عالم خاندان حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله بيرون آيد پيش از آنكه در باره آن سخن بگويد.
سؤال كردم: نُورٌ عَلى نُورٍ (نورى است بر فراز نور ديگر) چيست؟ فرمود: امامى است پس از امام ديگر.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 35
8- محمّد بن مسلم گويد: به حضرت باقر عليه السلام عرض كردم: معناى «يد» در فرموده خداوند: يا إِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَ چيست؟ (اى شيطان چه چيز تو را از سجده كردن به آنكه من او را بخودى

خود آفریدم، منع کرد؟ ص: 75).
فرمود: «ید» که (در زبان فارسی به معنای دست می‌باشد) در لغت عرب به معنای نیرومندی و برکت آمده است، چنانچه فرموده است. وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ (و به یاد آور بنده ما داود را که نیرومند بود- ص: 17).
و در آیه دیگر فرموده: وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ (آسمان بلند را با قدرت خود افراشتیم- الذّاریات: 47) در اینجا نیز یعنی: به قدرت و نیرومندی. و در آیه دیگر فرموده است: وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (و بنور قدس الهی آنها را مؤیّد و منصور گردانید- المجادله: 22) و می‌گویند (و برای فلان کس نزد من دستی سپید است) معنی نعمت و برکت را می‌رساند.
9- حسن خزّاز از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت پیغمبر أکرم صلّی اللّه علیه و آله حُجزه (دامن) خدا را می‌گیرد و ما حجزه پیامبر خود را و

پیروان ما حجزه ما را می‌گیرند، سپس فرمود: آن حجزه نور جلال خداست.
10- محمّد بن مسلم گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: بی‌تردید خداوند عزّ و جلّ مخلوقاتی خاصّ خود دارد که آنان را از نور خویش آفریده و آنان بخشی از چشمه شفقت الهی برای مهرورزی و دلسوزی او به مخلوق اویند، پس ایشان به اذن خدا در میان آفریدگانش چشم بیدار و نگران پروردگار و گوش شنوا و زبان گویای وی، و مورد اعتماد اویند بر آنچه که فرستاده است از قبیل: پوزش برای محو کردن بدی، یا ترسانیدن یا رهبر و راهنما بودن، پس به سبب ایشان گناهان را می‌زداید، و به وسیله آنان گزند ظلم و ستم را دفع می‌کند، و به برکت آنان نعمت ارزانی می‌دارد، و به وسیله ایشان در کالبد مرده روح دمیده و او را زنده می‌سازد، و جان را از تن زنده بیرون می‌برد، و بتوسّط آنان آفریدگان خود را می‌آزماید، و به وسیله ایشان حکم خویش را در میان مخلوقاتش به اجرا می‌گذارد.
عرض کردم: فدایت شوم- آنان چه اشخاصی هستند؟ فرمود: جانشینان مخصوص (پیامبر).

11- محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم «روحی» که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی (و از روح خود در او دمیدم- حجر 15: 29) چیست؟ فرمود: روحی بود که خداوند آن را انتخاب کرده، و آفریده بود، و به خویش نسبتش داده و آن را بر تمامی روحها برتری و فضیلت داده، پس از آن فرمان داد که وارد کلبد آدم شود پس جزئی از آن در آدم علیه السلام دمیده شد.

12- محمّد بن مسلم گوید: از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم خداوند که فرموده است: نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: روح مانند باد دارای حرکت و جنبش است، و بدین سبب گوهر اشیاء روح نامیده شده که نامش از ریح اقتباس گردیده است. (ریح و روح هر دو از مصدر روح گرفته شده‌اند که در اثر اختلاف درجه حرارت و بهم خوردن تساوی وزن مخصوص در نقاط مختلف کره زمین پدید می‌آید، و روح در سرعت حرکت در تمامی اجزا بدن و جریان آثار آن در درون همه اعضا و اضلاع آن مانند جریان باد است در اجزای عالم بدین جهت که ارواح از جهت لفظ و معنی همجنس ریح (باد) هستند روح نامیده شده‌اند) و خداوند تبارک و تعالی آن را به خود نسبت داده چون آن

(نفس ناطقه) را بر بقیّه ارواح (روح حیوانی و روح نباتی ...) ممتاز ساخته است، همچنان که او از بین تمامی خانه‌ها یک خانه را برگزیده و فرموده است: خانه من، و نسبت به یک پیغمبر از میان همه پیامبران فرموده است: خلیل من (ابراهیم)، و مانند اینها ... و تمامی اینها آفریده شده و ساخته و پرداخته شده و پدید آمده اوست. آنها را پرورش داده و امور آنان را بطور کامل مهیّا ساخته است.

13- عبد الکریم بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که در باره این آیه: فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فرمود: یعنی از نیروی خودم.

14- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از سخنرانیهایش چنین فرمود: منم راهنمای مردم، من کسی هستم که راه (حقّ) را یافته‌ام، منم پدر یتیمان و تهیدستان، سرپرست بیوه‌زنان، پناهگاه درماندگان و دژ نفوذ ناپذیر هراس داران، منم کاروان سالار مؤمنانی که [بسوی بهشت در

حرکتند] رشته استوار خدایم، و محکمترین دستاویز (توسل) به خدا، و کلمه تقوی و چشم بیدار خداوند و زبان راست و حقّ و دست اویم، منم معنای جنب خدا که در آیه أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ (هنگام مشاهده عذاب یکی از شما بخود آید و فریاد برآرد که ای وای و صد افسوس بر من که امر خداوند را اطاعت نکردم- زمر 39: 56). دست گشوده مهربان خدا بر سر بندگان می‌باشم، منم باب «حطّه» (کلمه استغفار بنی اسرائیل بود یعنی گناهان مرا از من بریز و مرا بیامرز). هر که مرا شناخت و حقّ مرا دانست، به حقیقت، پروردگار خود را شناخته است، زیرا من در زمین قائم مقام پیغمبر او، و برهان خدا بر مخلوقش هستم، این ادّعا را کسی ردّ نمی‌نماید مگر آنکه خدا و پیغمبرش را

نپذيرفته باشد.
15- اسحاق بن عمّار از شخصى كه اين روايت را از او شنيده بود از امام صادق عليه السلام نقل كرده است كه آن حضرت در تفسير فرموده خداوند عزّ و جلّ:
وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ (يهوديان گفتند: دست خدا بسته شده است- مائده: 64) چنين فرمود: مقصودشان آن نبوده كه خدا دست دارد و آن بسته شده ولى مى‌پنداشتند: خداوند كار آفرينش مخلوق را به پايان رسانده و هر چه بر وفق حكمت بود بر آنها قضاى حتمى نموده، ديگر چيزى كم و زياد نمى‌كند و
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 40
هيچ گونه دگرگونى در جهان ايجاد نخواهد كرد، و خداوند براى تكذيب گفته آنان در دنباله آيه فرموده است: غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ ... (بسته باد دستهاى ايشان، نفرين و لعنت بر آنان باد بر آنچه گفتند كه هر دو دست قدرت و رحمت خداى گشاده است) (آوردن «يداه» بلفظ تثنيه براى مبالغه است در ردّ سخن ايشان) مگر قول خداى بزرگ را نشنيده‌اى كه مى‌فرمايد: يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ (خداوند هر چه خواهد از بين مى‌برد و هر چه را خواهد بجاى خود نگه مى‌دارد و اصل كتاب آفرينش مشيّت اوست- رعد: 39).
16- هشام بن ابراهيم مشرقى از اصحاب حضرت رضا عليه السلام روايت كرده و گويد: از حضرت رضا عليه السلام شنيدم كه مى‌فرمود: «بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ» با دستم به دستان آن حضرت اشاره كردم و گفتم: آيا خدا دو دست اين گونه دارد؟ فرمود: نه! اگر چنين مى‌بود، آفريده شده بود نه آفريدگار.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 41

باب 14- معنی شادمانی و خشم خدا

1- حمزة بن ربیع گوید: شخصی برایم گفت: در انجمنی در محضر امام باقر علیه السلام حضور داشتم که عمرو بن عبید وارد شده عرض کرد: فدایت گردم- خداوند که فرموده: وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِى فَقَدْ هَوى (خشم من بر هر کس فرود آید به یقین خوار و تباه خواهد شد- طه: 81) مراد از غضب در این آیه چیست؟
فرمود: ای عمرو سزای گناه و کار بد کسی را دادن است، زیرا بدون شک هر کس بگوید خدا بواسطه خشم گرفتن دگرگون گشته یعنی از حالتی به حالت دیگر در می‌آید، او را به صفت و خوی آفریده‌شدگان تعریف کرده است که متغیّر می‌شوند، در صورتی که خداوند را نه چیزی برآشفته می‌سازد و نه چیزی خوشحال می‌نماید.
2- احمد بن أبی عبد اللَّه از پدرش مرفوعا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه: فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ (چون

فرعون و دار و دسته‌اش ما را به خشم آوردند سرانجام از ایشان انتقام گرفتیم- غرقشان کردیم و بحر احمر را که کانون قدرت و مایه زندگیشان بحساب می‌آمد عامل نابودی و گورستان آنها ساختیم- زخرف: 55) فرمود: خشم و اندوه خدا مانند خشم ما نمی‌باشد (که هیجانی است درونی و فرد را به کینه‌توزی و انتقام وامی‌دارد و اگر نسبت به زیردستان باشد بصورت برآشفتگی و هر گاه به بالاتر از خود باشد به شکل حزن و اندوه جلوه‌گر می‌شود، و در باره پروردگار مفهومی ندارد) بلکه خداوند دوستان شایسته‌ای مخصوص خود آفریده است که در مقابل سرکشی بندگان، محزون و بر آشفته و یا خشنود می‌گردند، آنان انسانهایی عاقبت اندیش و چاره جویند که خداوند خوشنودی آنان را موجب شادمانی خود و خشم توأم با اندوه ایشان را خشم و اندوه خود می‌داند زیرا پروردگار، ایشان (پیامبران و ائمّه علیهم السّلام) را برای دعوت مردم بسوی خدا فرستاده که راه خداپرستی را به آنها نشان دهند، بدین جهت به چنان مرتبه بلندی دست یافته‌اند که خشم و خرسندی آنها با رضا و غضب خدا یکی گردیده، و در این آیه منظور خدا آن نیست که خشم و اندوه به آن معنا که بین بندگانش معروف است به او دست می‌دهد. مؤیّد آنچه گفته شد فرموده خداوند (در حدیث قدسی) است که: هر کس به یکی از دوستان خوب من اهانت کند با من دشمنی ورزیده است.
و همچنین فرموده است: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ (هر کس پیامبر

را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است- نساء: 80) و باز فرموده است:

إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ (مؤمنانی که با تو بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت کرده‌اند- فتح: 10) و همه اینها و مانندش همان گونه است که برایت گفتم، و همین طور است رضا و غضب، و حالتهای دیگر که همانند آنها است و بر خدا روا نباشد، و اگر چنین باشد که به آفریننده و هستی بخش، خشم و اندوه و دلتنگی برسد در حالی که خودش آنها را پدید آورده است، هر آینه روا باشد کسی بگوید: زمانی هم او نابود خواهد شد زیرا وارد شدن دلتنگی و خشم بر وی نشانه آن است که دچار دگرگونی مزاجی شده است و هر گاه تغییر پذیر باشد، ناگزیر تباه خواهد شد، و اگر چنین باشد آفریننده و آفریده تفاوتی با یک دیگر ندارند، حال آنکه خداوند از این اعتقادات و نسبت‌های پوچ بسی برتر و والاتر است. اوست که موجودات را آفریده است بدون آنکه نیازی به آنها داشته باشد، پس هر گاه آفرینش برای نیاز نباشد باید حدّ و چون و چرا و چگونگی در مورد ساحت مقدّسش را محال و ممنوع دانست- ان شاء اللَّه- عقل خود را بکار انداز و به این مطالب بیندیش.
3- هشام بن حکم گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا خداوند هم

دارای خشنودی و خشم است؟ فرمود: آری، ولی نه آن گونه که آفریدگان خشمگین و یا خوشحال می‌گردند چون شادمانی و بر آشفتگی یک حالتی است درونی که بر اعمال و رفتار شخص اثر می‌گذارد.
بشر آفریده‌ای تو خالی و تشکیل شده از عناصری است که یک دیگر را نفی می‌کنند، یا از ذات و صفت ترکیب گردیده، پیش آمدها و حوادث روی او اثر می‌گذارند، وقتی خوشنودی و خشم که از کیفیتهای نفسانی است به او راه پیدا می‌کنند او را از حالتی به حالت دیگر می‌برند. ولی در پروردگار هیچ چیز اثر نمی‌گذارد چون یکتا و یگانه واقعی است که در وجود منقسم نمی‌شود و مادّه و صورت ندارد (و ماهیّت او عین وجود اوست) بنا بر این خوشنودی خدا عبارت است از اراده ثواب، و خشمش همان اراده مجازات می‌باشد بدون اینکه حالتی به او دست دهد که او را به هیجان آورد تا از حالی به حال دیگر برگردد، زیرا که این تغییر از ویژگیهای آفریدگان است که ناتوان و نیازمندند و او (خداوند) نیرومند مقتدری است که هیچ گونه احتیاجی به آنچه آفریده است ندارد، و تمامی مخلوقاتش محتاج اویند، محققا آفرینش و اختراع اشیاء به دلیل داشتن نیازی نبوده که به وسیله آنها برطرف گردد، و علّتی نیز نداشته است.

باب 15- معنى هدى، ضلال، توفيق، خذلان

1- عبد اللَّه هاشمى گويد: از امام صادق عليه السلام پرسيدم در فرموده خداوند عزّ و جلّ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً (هر كسى را خدا راهنمائى كند هدايت شده است و كسى را كه پروردگار بحال خود رهايش كند هرگز سرپرست و ارشادكننده‌اى براى او نخواهى يافت- كهف:
17) منظور از هدايت و ضلالت چيست؟ فرمود: روز قيامت پروردگار ظالمين را از خانه كرامت خود (بهشت) ناكام مى‌سازد و مؤمنان و نيكان را بسوى بهشت خود راهنمائى كرده و داخل مى‌كند، چنان كه خود فرموده است: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشاءُ (ولى افراد ستمگر را بخودشان وامى‌گذارد و پروردگار هر كارى را بخواهد انجام مى‌دهد- ابراهيم: 27).
و همچنين فرموده است: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِى جَنَّاتِ النَّعِيمِ (ولى كسانى كه ايمان آورده

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 46

نيكوكار شدند خداوند آنان را به سبب همان ايمانشان به راه بهشت و طريق سعادت راهنمائى مى‌كند تا از بوستانهاى بهشتى كه نهرها از جلو جايگاهشان روان خواهد بود متنعّم گردند- يونس: 9).
راوى گويد: عرض كردم مراد از «توفيق» در كتاب خداوند عزّ و جلّ:
وَ ما تَوْفِيقِى إِلَّا بِاللَّهِ (و براى من در اصلاح كارها يا رسيدن به سر منزل ثواب و صلاح توفيقى نيست مگر به هدايت خداوند- هود: 88). و همچنين «خذلان» در آيه شريفه إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِى يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ (اگر خداوند شما را يارى دهد «مانند جنگ بدر» پس هيچ كس بر شما چيره نگردد، و اگر شما را به حال خود گذارد «همچون جنگ احد» بعد از آن كيست كه شما را يارى دهد- آل عمران:
16) چيست؟
فرمود: هر گاه بنده‌اى عمل شايسته‌اى را كه خدا به او دستور داده انجام داد، اين كردارش مناسب و موافق با فرمان خدا است كه به او بنده موفّق گويند. و هر گاه بخواهد مرتكب گناهى شود پروردگار مانعى ميان بنده و ان معصيت ايجاد مى‌فرمايد كه در نتيجه، آن را انجام نمى‌دهد، كه ترك آن معصيت به كمك و مدد خداى تعالى بوده است و اگر ميان او و گناه را واگذارد و حايلى ايجاد نكند، و بنده مرتكب آن گناه گردد، خداوند عزّ و جلّ يارى‌اش نكرده و موفّقش نگردانده و در نتيجه او را درمانده و بيچاره

ساخته است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 47

باب 16- معنی لا حول و لا قوّة الّا باللَّه

1- جابر بن یزید جعفی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم معنای «لا حول و لا قوّة الّا باللَّه ...» (هیچ حرکت و نیروئی نیست مگر به یاری پروردگار) چیست؟

فرمود: نیست توان روی گردانیدن از معصیت پروردگار جز آنکه او مدد فرماید، و وجود ندارد هیچ نیرویی بر فرمانبرداری از خدای تعالی مگر آنکه پروردگار خود یاری فرماید.

باب 17- حروف مقطّعه‌ای كه در آغاز بعضى از سوره‌هاى قرآن آمده است

1- سفيان ثورى گويد: به جعفر بن محمّد عرض كردم: يا ابن رسول اللَّه
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج‌1، ص: 48
معناى فرموده خداوند چيست؟ آنجا كه مى‌گويد:
الم و المص و الر و المر و كهيعص و طه و طس و طسم و يس و ص و حم و حمعسق و ق و ن؟
فرمود: أمّا «الم- الف، لام، ميم» در ابتداى سوره بقره، يعنى منم پروردگار زمامدار، و در آغاز سوره آل عمران «المص» يعنى منم خداوند شريف و عطابخش بدون استحقاق و «المص- الف، ل، م، ص-» منم خداوند فرمانروا و راستگو.
و «الر- الف، لام، را-» يعنى منم پروردگار مهربان و روزى رسان همه.
و «المر- الف، لام، ميم، را-» يعنى منم خداوندى كه ميميراند و زنده مى‌كند و بسيار روزى رساننده به همه است.
و «كهيعص- ك، ها، يا، عين، صاد-» يعنى منم كفايت‌كننده مهمّات تمامى مخلوق بگونه‌اى كه به ديگران پناه نبرند و منم راهنما (هادى) بر مراد خود با عقلها و بطور الهام. و منم ولىّ (اولى) به تصرّف همه هستى، و اولى به نفس انسان از خود او و عالم (داناى) بالذّات كه مطّلع بر ضماير پنهانى است، و منم صادق (وفاكننده) به عهد و پيمان.
«طه- طا، ها-» نيز يكى از نامهاى پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله است و معنايش اين است كه: اى جوينده حق و راهنمائى‌كننده بسوى آن! قرآن را بر تو نفرستاديم
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج‌1، ص: 49
كه در زحمت بيفتى بلكه بر تو فرستاديم كه به وسيله آن به هدف رسيده كامياب گردى) و «طس- طا، سين-» يعنى: منم جوينده شنوا.
و «طسم- طا، سين، ميم-» يعنى منم طالب شنونده، آغازگر آفرينش، بدون نياز به آفريده شده، آغازكننده بدون وسائل و وسائط، منم (معيد) باز گرداننده.
و «يس- يا، سين-» نامى از نامهاى پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله است، و معنايش اين است: اى شنونده وحى و قرآن.
و «ص- صاد-» نام چشمه‌اى است كه از عرش مى‌جوشد، همان چشمه‌اى كه پيغمبر در معراج از آب آن وضو ساخت و جبرئيل هر روز يک بار در آن غوطه‌ور مى‌گردد، و پس از بيرون آمدن از آن بالهاى خود را حركت مى‌دهد، هيچ قطره‌اى از آن بالها نمى چكد مگر آنكه خداوند تبارک و تعالى فرشته‌اى از آن مى آفريند كه تا روز رستاخيز او را تسبيح و تقديس كند و

خدا را بزرگ دانسته و ستایش نماید.
و «حم- حاء- میم-» حمید یعنی ستوده شده و پسندیده و مستحقّ حمد بسبب افعال مستحسنه، نقیض ذمّ و مرادف شکر است، به اعتبار مورد. و مجید یعنی شریف و بزرگوار.
«حمعسق- حاء، میم، عین، سین، قاف-» یعنی بردبار، دهنده دانش،

دانا، شنوا، قدرتمند، و برومند.
«ق- قاف-» کوهی است که تمامی زمین را فراگرفته و رنگ تیره آسمان به جهت آن است و به سبب آن خداوند کره زمین را نگهداری کرده است تا ساکنینش را نجنباند.
و «ن- نون-» رودی (نهری) در بهشت است که خداوند آن را فرمود: بسته شو! پس مرکّب گردید و سپس به قلم فرمود: [بنویس] بلافاصله، قلم در لوح محفوظ، آن چه تا کنون بوده و آن چه پس از این بوجود خواهد آمد نگاشت، مرکّب و جوهر او نور بود، و قلم نیز از نور، و لوح نیز تکّه‌ای از نور است.
سفیان گفت: عرض کردم: کار لوح و قلم و جوهر را برایم واضح‌تر تشریح فرمائید، و از علومی که خدا به شما آموخته است به من یاد دهید، فرمود: یا ابن سعید اگر شایسته پاسخ نبودی جوابت را نمی‌گفتم، پس «نون» فرشته‌ای است که خود را به قلم می‌رساند و قلم نیز فرشته‌ای است که خود را به لوح می‌رساند، و آن نیز فرشته‌ای باشد که وحی را به اسرافیل رسانده، و او به میکائیل می‌رساند و وی نیز به جبرئیل و جبرئیل هم به پیامبران خدا- صلوات اللّه علیهم- می‌رساند.

بعد فرمود: بر خیز و برو، که بیشتر از این بر تو ایمن نیستم.
2- ابو بصیر گوید امام صادق علیه السلام فرمود: (الم) یک حرف از بعض حروف اسم اعظم خدا است که هر جزئی از آن در جایی از قرآن مجید آمده است، و پیغمبر و امام معصوم که به مکان آنها آگاهی دارند هر گاه خواسته باشند خدا را به نام اعظمش بخوانند آن حروف تقطیع شده را با هم تلفیق کرده و دعا می‌کنند، خدا نیز اجابت می‌فرماید. ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ (این کتاب شکّی در آن نیست که به یقین راهنمای پرهیزکاران است) فرمود:
یعنی روشنگر است برای پیروان ما الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ (آنان که به عالم غیب ایمان داشته و نماز را بپا دارند و از هر چه روزی به آنان کردیم به مستمندان انفاق کنند- بقره: 3) از آنچه به آنان می آموزیم آگاهی پیدا می‌کنند و همان مقدار را که از قرآن به آنها آموخته‌ایم خود می‌خوانند، و به دیگران یاد می‌دهند.

3- محمّد بن قیس گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی حییّ و أبو-

یاسر فرزندان أخطب با گروهی از جهودان نجران خدمت پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمدند و عرض کردند: آیا در آنچه می‌گوئی خدا بر تو نازل کرده است «الم» نیست؟
فرمود: هست. گفتند: آن را جبرئیل از جانب خدا برایت آورده است؟ فرمود:
آری. گفتند: قبل از توهم پیامبرانی مبعوث گشته‌اند ولی ما ندیده‌ایم هیچ کدام از مدّت حکومت و زمان انقراض امّتشان خبر داده باشند مگر تو؟!
امام باقر علیه السلام فرمود: سپس حُییّ بن أخطَب روی به همراهانش نمود و چنین گفت: (بحساب ابجد) «الف» یعنی یک، و «لام» یعنی سی، «میم» یعنی چهل، که جمعش می‌شود: هفتاد و یک و بر اساس این محاسبه، شگفت انگیز است کسی دینی را بپذیرد که هفتاد و یک سال بیشتر دوام ندارد. و سپس روی به پیامبر خدا نموده و گفت: آیا غیر از «الم» کلمه دیگری هم هست؟
فرمود: بلی. گفت: آن را بگو، فرمود: «المص»، عرض کرد: این تا اندازه‌ای سنگین‌تر و طولانی‌تر است «الف» یک، «لام» سی، «میم» چهل و «صاد» نود، تازه این حساب را هم که بگیریم یک صد و شصت و یک سال می‌شود، و باز به پیغمبر گفت: آیا چیز دیگری هم هست؟ فرمود: بلی. گفت: آن را نیز بگو، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «الر» حییّ گفت: این پرمحتواتر ازو درازمدّت‌تر است: «الف» یک،

«لام» سی و «را» دویست است، بعد به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت: غیر از اینها هم کلامی به این مضمون هست؟ فرمود بلی، گفت: آن را هم بیان کن. فرمود: «المر» گفت: این سنگین‌تر و طولانی‌تر است «الف» یک، «لام» سی، «میم» چهل و «را» دویست، بعد بپیغمبر گفت: چیز دیگری اضافه بر آنها هست؟ فرمود: بلی.
گفتند: ما سر از کار تو درنمی‌آوریم و نمی فهمیم به تو چه داده شده است! و بعد بپاخواستند، أبو یاسر به برادرش حییّ گفت: چه دستگیرت شد؟ شاید همه اینها با هم جمع می‌شود و شاید هم بیشتر از اینها باشند.
راوی می‌گوید: امام باقر علیه السلام پس از بیان این ماجرا یادآور شد که این آیه مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ (قسمتی از آن کتاب آیات روشن و واضح‌اند که اصل و مرجع مهمترین مقاصد کتاب خواهد بود، و پاره دیگر متشابهات می‌باشند- آل عمران: 70) و متشابه ألفاظی است که ممکن است دو معنی و یا بیش از دو معنی داشته باشد،

که همه شبیه بیکدیگر و معلوم نباشد مقصود متکلّم کدامیک از آن معانی است. (نثر طوبی 2: 1) و فرمود: حروف مقطّعه مفهوم دیگری دارند غیر از توجیه و تأویلی که حیی و همراهانش کردند.
(تأویل: گردانیدن کلام است از معنای ظاهر به معنائی که مخفی‌تر باشد).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 54
4- أبو یعقوب و أبو الحسن از پدران خود از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: چون قریش و یهود منکر وحی بودن قرآن گشتند، و گفتند: جادوئی آشکار است (پناه به خدا) که پیغمبر به دروغ آن را به خدا نسبت داده است، پروردگار به آنها فرمود: الم ذلِکَ الْکِتابُ یعنی ای محمّد، این کتابی که ما آن را بر تو فرستادیم، از تک تک همان حرفهای الفبای زبان خودتان است که از جمله آنها است: «الف، لام، میم» و آن از حروف بیست و هشتگانه الف تا یای شما تشکیل یافته (و چنین معانی محیّر العقولی را در برگرفته است) اگر شما راستگویید مانند آن را بیاورید و از همفکران خود نیز یاری بخواهید بعد کاملًا روشن است که نخواهید توانست:
قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً (بگو ای پیغمبر اگر همه انس و جنّ متّفق شوند تا مانند این قرآن کتابی را بیاورند هرگز نخواهند توانست اگر چه همگی پشتیبان یک دیگر شوند- اسری: 88) سپس فرموده است «الم» آن قرآنی که به (الم) آغاز گردیده «ذلِکَ الْکِتابُ» همان کتابی است که حضرت موسی و
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 55
یکایک پیامبران بعد از او نزول آن را خبر داده‌اند، همگی آنان به بنی اسرائیل گفتند: بزودی بر تو ای محمّد کتاب ارجمندی از جانب خدا فرستاده خواهد شد که لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ (و هرگز از پیش رو و پشت سر آن هیچ باطلی در آن راه نیابد زیرا او فرستاده از سوی خدای مقتدر دانای ستوده صفات است- فصّلت: 42).
«لا رَیب فیه» هیچ تردیدی در آن نیست، زیرا برای آنها روشن بود و پیامبرانشان به آنان هشدار داده بودند که کتابی بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نازل خواهد شد، که هجوم هیچ باطلی نخواهد توانست آن را از صفحه روزگار محو کند، او و امّتش در هر حالی که باشند آن را خواهند خواند.
«هدی» راهنمائی برای نجات از گمراهی، «للمتقین» برای تقوی پیشگان، آنان از هر آنچه که موجب تباهی و دشمنی با خدا است خودداری می‌ورزند، و از مسلّط گشتن کم‌خردان بر خود ابا دارند چنان که اگر دانشی را که آگاهی از آن برایشان لازم است فرا گرفتند، آن را به کاری

می‌بندند که خوشنودی پروردگار خود را بدست آورند.
و امام صادق علیه السلام فرمود: «الف» یکی از حروف «اللَّه» است که خدا با آن تو را به گفتن اللَّه دلالت کرده است، «لام» نشانگر گفته تو است: که خداوند پادشاه بزرگ، و چیره بر همه آفریدگان است، و به «میم» تو را خاطرنشان
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 56
ساخته بر این که: او در تمامی کردارش بزرگوار و ستوده است، و این گفته را بر یهود حجّت قرار داده بود، و آن چنین است که چون خداوند خواست موسی بن عمران و پیامبران بعد از او را بسوی بنی اسرائیل به پیغمبری مبعوث کند، بدون استثنا بر گردن ایشان عهد و پیمانهایی نهاد که لازمه بعثت شما آن است که ایمان آورید به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله که دارای این مشخّصات می‌باشد: از نژاد عرب بوده و نزد کسی علمی نیاموخته است، در مکّه مبعوث می‌گردد و بعد به مدینه هجرت می نماید، همچنین کتابی بر او نازل می‌شود که سرآغاز برخی سوره‌هایش حروف جدا از هم دارد، و امّتش کلام آن را بر صفحه خاطر نقش می‌کنند و در همه حال چه ایستاده و چه نشسته و چه در حال راه رفتن می‌خوانند، خداوند به خاطر سپردن آن را بر آنان آسان می‌کند، و ایشان علیّ بن ابی طالب علیه السلام را که برادر و جانشین محمّد صلّی اللَّه علیه و آله است، با وی یار و همتا می‌دانند. آری، علی را که سینه‌اش کانون دانشهایی که وی به او آموخته است، می‌باشد. او امانتدار و شمشیر برنده آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله است تا هر کس را که با پیامبر گرامی خداوند درافتد بر خاک مذلّت افکند، و با بیان و برهان روشن خود هر شخصی را که با وی کشمکش لفظی نماید ساکت کرده و بر جای خود بنشاند. و برای پیشرفت اسلام بر طبق فرمان ظاهر قرآن، با دشمنان آنقدر پیکار نماید که خواسته و نخواسته در
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 57
برابر کتاب خدا سر تسلیم فرود آرند، سپس هنگامی که حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله دار فانی را وداع گوید و به سرای جاودانه بهشت خداوند بشتابد، بسیاری از آنان که فقط از ظاهر ایمان بهره‌ور گشته‌اند روی گردان و مرتدّ می‌گردند، و تأویلهای آن را تحریف و جابجا می‌کنند، معنایش را دگرگون و چهره حقایقش را بر خلاف آنچه هست جلوه گر می سازند، در همان هنگام است که بنا بر تأویل قرآن علی ابن ابی طالب با آنها به نبرد خواهد خواست، و به حدّی با آنها خواهد جنگید که شیطان فریبنده آنان خوار، رانده و به غل و زنجیر کشیده شود.
امام عسکری فرمود: چون خداوند حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را به رسالت بر انگیخت و دعوت او را در مکّه آشکار فرمود و در آنجا به

مدینه هجرت داد و در آنجا هم او را کمک کرد و قرآن را بر او نازل ساخت و سوره بزرگ آن را به الم آغاز فرمود: الم ذلِکَ الْکِتابُ یعنی ای محمّد، این همان کتابی است که پیامبران پیشین به امّت خود خبر داده بودند که من بزودی آن را بر تو خواهم فرستاد، لا رَیْبَ فِیهِ (موجب بدگمانی در آن نیست) گفتار پیامبرانشان بظهور پیوست که قبلًا به ایشان گفته بودند: یقیناً کتاب فرخنده‌ای بر محمّد نازل می گردد که دست باطل قادر نخواهد بود آن را از بین ببرد، او و امّتش در همه

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 58

احوال آن را می‌خوانند و جهود با تحریف و برداشتهای نابجا از آن در صدد بر می آیند که با یکی از علوم غریبه که خداوند اسرارش را از آنها پوشیده داشته و قادر به کشف آن نخواهند شد از زمان انقراض و میزان اقتدار این امّت با خبر شوند و همان را بکار گرفته و به مبارزه پردازند، که چنین هم شد، قضیّه از این قرار است: چند تن از یهودیان برای ملاقات و گفتگو با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آمدند، آن حضرت به علی علیه السلام فرمود به نمایندگی از جانب وی نزد آنها برود، هنگامی که علی علیه السلام آمد، سخنگوی آنها چنین آغاز کرد: آنچه محمّد می‌گوید اگر واقعیّت داشته باشد ما بر طبق آن شما را از مدّت دوام حکومت و بقای امّتش آگاه می سازیم و اعلام می‌داریم هفتاد و یک سال بیشتر نخواهد کشید که آئینش منقرض خواهد شد: «الف» یک است و «لام» سی و «میم» چهل که جمعش می‌شود: هفتاد و یک سال. علی علیه السلام در جواب فرمود: پس با «المص» هم که بر او نازل شده چه می‌کنید؟ گفتند: این می‌شود یک صد و شصت و یک سال، فرمود: با «الر» چه خواهید کرد؟ گفتند این اندکی بیشتر می‌شود: دویست و سی و یک سال، علیّ علیه السلام فرمود: پس «المر» که بر او نازل گشته است چطور؟ گفتند: این دویست و هفتاد یک سال می‌گردد. پس علیّ علیه السلام فرمود: آیا جمع اعداد یکی از اینها از آن اوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 59

یا حاصل کلیه جمعهای تمام این حروف؟ وقتی که سخن به اینجا کشید میانشان پچ پچ افتاد یکی از آنها گفت: فقط جمع یکی از این حروف مقطّعه، و دیگری گفت:
بلکه باید همه را باهم جمع کرد که هفتصد و سی و چهار سال می‌شود که پس از آن حکومت به یهودیان برمی‌گردد. علیّ علیه السلام پرسید: آیا این حرف شما در یکی از کتابهای آسمانی آمده، یا نتیجه افکار خودتان است؟ یکی از آنها گفت این سخن کتاب خدا است، و دیگری گفت: از فکر خود ما است.
فرمود: اگر بر اثبات این مدّعایتان از یکی از کتابهایی که از سوی خدا نازل

شده است دلیلی دارید بیان کنید؟ آنها دلیلی نیاوردند و به بقیّه یهودیان گفتند به ما کمک و راهنمائی کنید تا این نظریّه را ثابت کنیم.
یکی از آنها گفت: برهان درستی نظریه ما حساب ابجد است. علیّ علیه السلام فرمود: حساب أبجد چگونه بر آنچه گفتید دلالت دارد؟ در حالی که در این حروف جز پرسشهای پوچ و بی‌مدرک شما چیز دیگری نیست! آیا شما خواهید پذیرفت اگر گفته شود که این حروف نشانگر بر این مدّت از حکومت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نیست، بلکه دلالت دارد به اینکه باید به عدد این حساب بر هر یک از شما لعنت فرستاده

شود؟ و یا مفهوم این حروف این است که به هر یک از ما و شما چند درهم و دینار تعلّق گرفته است!؟ و یا اینکه هر یک از شما مبلغی به اندازه این حساب به علی بدهکارید! آیا شما خواهید پذیرفت؟ گفتند: ای أبو الحسن هیچ یک از گفته‌هایت قابل پذیرش نیست چون در هیچ کدام از این حروف «الم یا المص یا دیگری» تصریحی بر این ادّعاها نشده است. حضرت بیدرنگ فرمود: این حروف بر گفته‌های شما هم صراحتی ندارد بنا بر این اگر آنچه را ما گفتیم باطل است گفته شما هم درست نیست.
سخنور خوش بیان یهودیان که در مقابل این منطق مبهوت گشته بود، روی به أمیر المؤمنین نمود و گفت: ای علی! اینکه نتوانستیم بر اثبات ادّعای خویش دلیلی بیاوریم خورسندت نسازد. اگر ما دلیلی بر انقراض شما نداریم معلوم نیست که شما هم برای دوام خود دلیلی داشته باشید که بتوانی بر آن ببالی، بنا بر این ما و شما، در بی‌دلیل بودن یکسان خواهیم بود. علیّ علیه السلام فرمود: نه، برابر نیستیم، بلکه ما برهانی قوی در اختیار داریم و آن معجزه آشکار است و سپس شتر آن یهودیان را مخاطب ساخت و فرمود: ای شتران گواهی خود را به حقانیّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و وصیّش ابراز دارید. فوراً شترها صدا زدند: تصدیق داریم،

ای جانشین محمّد تو راست گفتی، راست گفتی که این گروه یهودی دروغگویند.
علی علیه السلام فرمود: آنها یک جنس از برخی گواهانند، سپس (به لباسهای تنشان اشاره کرد و) فرمود: ای لباسهائی که بر تن یهودیان هستید به درستی محمّد و وصیّش شهادت دهید! همگی لباسهایشان به سخن آمده و دوباره گفتند: ای علی تو راست می‌گویی، گواهی می دهیم که محمّد حقیقتاً فرستاده خدا است، و تو ای علی یقیناً قائم مقام اویی شهادت می‌دهیم که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بر هیچ میدان بزرگواریی گام ننهاد، مگر آنکه تو هم بر آن جا گام نهادی و همانند او از خود جوانمردی نشان دادی، و شما دو برادر و دو شعاع از پرتو انوار خدائید، در شمارش

دوبید ولی در همه فضائل یکی، جز اینکه پس از حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیامبری نیست. با پدیدار شدن این صحنه یهودیان گنگ شدند و برخی از یهودیان نظاره‌گر به پیامبر خدا ایمان آوردند همین باعث گردید که بر سرسختی و شقاوت آن گروه یهود و بینندگان دیگر افزوده شود. و آیه لا رَيْبَ فِيهِ همین منظور را دارد چنان که او گفت: محمد صلّی اللَّه علیه و آله و جانشین وی که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمان وصیّ بودن او را از جانب پروردگار به جهانیان اعلام داشت.
سپس فرموده است: «هدی» یعنی قرآن بیانگر و بهبودی بخش دلهای
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 62
بیمار است، «لِلمُتَّقِين» برای پرهیزکاران از شیعه محمّد و علی، آنان که از هر نوع کفرورزی خودداری کرده، و از آن دوری گزیدند و از گناهانی که انسان را به تباهی می‌کشاند پرهیز و از انجام آن چشم پوشی کردند، اسرار الهی و رازهای بندگان پاک خدا و اوصیاء بعد از محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را فاش نساختند و آنها را در سینه خود پنهان کردند، آموزش علوم را از دانش پژوهان دریغ نکردند و در میان آنان منتشر ساختند. تذکر «این خبر از نظر سند چندان اعتبار ندارد».
5- أبو جمعه گوید: مردی از طایفه بنی امیّه- که تظاهر به اسلام میکرد و در باطن کافر بود خدمت امام صادق علیه السلام رسید، عرض کرد: خدای عزّ و جلّ که در قرآن فرموده است: «المص» از آن چه منظوری داشته است؟ و چه حکمی از حلال و حرام و یا مطلبی در آن است که مردم از آن سودمند گردند؟ راوی گفت:
امام صادق علیه السلام از این سخن بر آشفت و با لحن پرخاشگرانه‌ای فرمود: بیش از این حرف نزن وای بر تو، «الف» ان یک است و «لام» سی و «میم» چهل، و «صاد» نود، به نظر تو جمعش چند می‌شود؟ گفت: یک صد و سی و یک.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 63
حضرت فرمود: (آماده باشد که) تا سال صد و سی و یک حکومت اقوام تو هم به پایان خواهد رسید. راوی گوید: ما انتظار می‌کشیدیم همین که روز عاشورای سنه 131 تمام شد سیاه پوشان وارد کوفه شدند و به حکومت آنان خاتمه دادند. (به نوشته مصحّح متن عربی گرچه در نسخه‌ای که در دسترس ما است چنین است، ولی مجموع اعداد حروف 161 می‌شود).
شرح: «طبق محاسبه تک تک این حروف در سطور جلوتر هم جمعش 161 می شود ولی رقم 131 مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ به زبان آن اموی جاری شد، امام هم فرمود: سالی است که زمینه انقراض بنی امیّه ریخته خواهد شد و چنان که مورّخین نوشته‌اند با کشته شدن مروان حکم که بقول مسعودی «و کان مقتله فی اوّل سنة اثنتین و ثلاثین و مائه و کشتن مروان در آغاز

سال 132 بود (مروج الذّهب 3:
247) بساط حکومت ننگین آنان برچیده شد».
6- ابن عماره گوید پدرم گفت: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، که مردی به محضرش آمد و از تفسیر کهیعص را پرسید، حضرت فرمود، هر یک از آن حروف علامت اختصاری کلمه‌ای است و به موضوعی اشاره دارد: «کاف» یعنی خداوند مهمّات پیروان ما را کفایت و «ها» یعنی ایشان را راهنمائی می‌کند، «یا» سرپرست آنان است، «عین» یعنی فرمانبرداران ما را می‌شناسد، «صاد» به
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 64
وعده‌های خود وفا می‌نماید تا به مقامی که در بطن قرآن به ایشان وعده داده شده دست یابند.

باب 18- معنی استوار بر عرش

1- مقاتل بن سلیمان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: منظور از کلام خداوند عزّ و جلّ در الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى (آنكه جهان هستی را آفریده بسیار بخشنده است و عرش با عظمت تحت امر او است- طه: 5) چیست؟
فرمود: احاطه‌اش بر همه چیز یکسان است چیزی به او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست.
در کتب لغت استوا به چند معنی آمده است:
1- آرمیدن و جای گرفتن بر چیزی.
2- متوجّه چیزی شدن و آهنگ آن نمودن.
3- تسلّط و چیرگی بر چیزی، چنان که شاعر گفته است:
قد استوی بشر علی العراق‌من غیر سیف و دم مهراق بشر بر عراق پیروز شد بدون شمشیر و خونی که ریخته شود.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 65
4- راست گردیدن، گفته می‌شود چیزی را برابر کردم و آن استوار شد.
5- برابری در نسبت.
و امّا معنای اوّل- بر خداوند محال است- زیرا به براهین عقلی و نقلی ثابت گردیده که ممتنع است خداوند در مکانی جای داشته باشد، پس برخی از مفسّرین استوار را در این آیه بر معنای دوّم (آهنگ چیزی نمودن) حمل کرده‌اند، یعنی روی آوردن به آفریدگانش، و آهنگ روی آوردن نموده است، و گفته‌اند از ابو العبّاس احمد بن یحیی از تفسیر این آیه پرسیدند، پاسخ داد: استوا روی آوردن به چیزی است، و فرّا و زجّاج هم مانند همین را گفته‌اند. در آیه ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ- بقره: 29) (در صورتی که به «الی» متعدی شود به معنای قصد و توجّه است مانند این آیه، امّا اگر به «علی» متعدّی شد، چنان که در یازده جای قرآن آمده به معنای سوّم آمده است. مترجم) و بیشتر مفسّران استوار را بر معنای سوّم حمل کرده‌اند یعنی رحمان بر آن چیره شد و در قبضه قدرت گرفت و تدبیر آن نمود.
و این معنی نیز بی‌عیب نیست و بلکه نادرست است زیرا استیلا زمانی استعمال می‌شود که سابقا در اختیارش نبوده و بعد حاصل شده است. (مصحّح) زمخشری گفته است: عرش به معنای تخت پادشاه است و قرار گرفتن بر آن برابر است با سلطنت، بدین جهت نشستن بر آن را کنایه از پادشاهی دانسته‌اند، چنان که وقتی گویند: فلانی بر تخت نشست یعنی پادشاه شد اگر چه هرگز روی تخت هم ننشسته باشد و علّت اینکه از رسیدن به پادشاهی این گونه با کنایه تعبیر می‌کنند آن است که کنایه

مقصود را بهتر می‌رساند تا گفته شود: فلانی پادشاه شد. و همین طور است این جمله: فلانی دست باز است، و فلانی دست بسته است، یعنی اوّلی بخشنده، و دوّمی بخیل است و بین این دو (دست باز و بخشنده) هیچ فرقی نیست جز آنچه گفتم تا بدان جا که در باره کسی که هرگز به دست

خودش بخششی نکرده (و چاکرانش از مال او بخشیده‌اند یا اصلا دست ندارد ولی جود و بخشش دارد) گفته می‌شود: دست باز است چون نزد عرف این دو جمله «یده مبسوطة» و «جواد» هر دو یک مقصود را می‌رساند. پایان سخن زمخشری.
و احتمال دارد مقصود، معنای چهارم باشد به اینکه کنایه باشد از نفی نقص از خدای بزرگ از همه جهات وجودی، بنا بر این از نظر ادبی «علی العرش» حال می‌باشد ولی بعید است.
و امّا معنای پنجم از ظاهر أحادیث همان فهمیده می‌شود. (چنان که در همین حدیث فرمود: علم و قدرت خدا نسبت به تمامی اشیاء عالم یکسان است).
و نیز عرش گاهی به جسم بزرگی که بر بقیّه جسم‌ها محیط باشد، و گاهی به تمامی مخلوقات، و بعضی اوقات بر علم اطلاق می‌شود چنانچه در اخبار زیادی وارد شده است. بنا بر این امام علیه السلام که عرش را به مجموع اشیاء تفسیر کرده است معنای متعدّی به «علی» را در نظر گرفته که با آن به معنای استیلا و استعلا و اشراف می‌آید، پس مفهومش این است که نسبت او به هر چیز بطور برابر می باشد در حالی که بر آن چیره است.
یا آن را به «علم» تفسیر کرد و در این صورت متعلّق به استوا مقدّر است یعنی در حالی که بر عرش علم جای دارد، از همه چیز بطور یکسان آگاه است چنانچه در بعضی روایات به همین تفسیر شده است، یعنی: با اینکه در نهایت مرتبه بزرگی بر عرش قداست و جلالت جای دارد، نسبت او بهر چیز یکسان است.
(مجلسی).
و ممکن است معنی و مراد این باشد که خداوند بخلقت عرش پرداخت و امر به پیدایش آن فرمود و این معنی با ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ ناساز نیست.
(مصحّح)

باب 19- معنی عرش و کرسی

1- مفضّل بن عمر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم؛ عرش و کرسی چه هستند؟ فرمود: عرش به یک معنا تمام جهان خلقت و سراسر هستی، و کرسی ظرف آن مجموعه است (که همه کرات و موجودات در آن قرار دارند) و به بیان دیگر عرش یعنی دانشی که خدا به فرستادگان و حجّتهای خود عطا فرموده است و کرسی همان دانشی می‌باشد که اختصاص به ذات مقدّس خودش داشته و هیچ کس از پیامبران و حجّتهای خود را از آن آگاه نساخته است.

2- حفص بن غیاث گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنای قول خداوند بزرگ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ (کرسی پروردگار آسمانها و زمین را فراگرفته است- بقره: 255) چیست؟ فرمود: علم خداوند می‌باشد که همه موجودات را گرفته است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 68

باب 20- معنى لوح و قلم

1- ابراهيم كرخى گويد: از امام صادق جعفر بن محمّد عليه السلام از معنى لوح و قلم پرسيدم، فرمود: آن هر دو، فرشته‌اند.

باب 21- معنی میزانهائی که کردار بندگان به آنها سنجیده می‌گردد

1- هشام بن سالم گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً (و ما ترازوهای عدل را در روز قیامت خواهیم نهاد، به هیچ شخصی ستم نخواهد شد- انبیا: 47) چیست؟ فرمود: منظور پیامبران و جانشینان بحقّ آنان است.

شرح: میزان که در اصل موزان بوده است، و او به جهت کسره ما قبلش به یا» مبدل گشته، معیاری را گویند که اندازه أشیاء به آن شناخته می‌گردد و میزان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 69

کردن یعنی مطابق کردن، و نسبت به هر چیزی بگونه و متناسب با همان چیز است، چنان که گویند: میزان الحراره، میزان البخار، میزان فرمان اتومبیل، ساعت فلانی میزان می‌باشد، و در قیامت هم معیار و میزان سنجش أعمال پیامبران و ائمّه‌اند.

(توضیح بقیه صفات را در فرهنگ علوم عقلی صفحه 410 به بعد مطالعه کنید)

باب 22- معنی صراط

1- مفضّل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، صراط چیست؟
فرمود: راهی بسوی شناختن خدای بزرگ است، و صراط دو گونه است: 1- صراط در این سرای، 2- صراط در آن سرای، اما صراط دنیا امام می‌باشد، که فرمانبرداری از او واجب است، هر کس که در دنیا او را شناخت و رهنمودهای او را بکار بست، در آخرت از صراط که پلی است به روی جهنّم خواهد گذشت، و هر کس در اینجا امام خود را نشناخت، هنگام گذشتن از صراط آخرت گامش خواهد لغزید و در آتش دوزخ خواهد افتاد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 70
2- عبید اللَّه حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از صراط مستقیم (در سوره حمد) امیر المؤمنین علیّ علیه السلام است.
3- حمّاد بن عیسی در تأویل آیه اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مراد، امیر المؤمنین و شناختن او است و دلیل بر این قول خداوند است: وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ (و همانا قرآن در لوح محفوظ که نزد ماست بلند پایه و اساسش محکم است- زخرف: 50).
و منظور آن امیر المؤمنین است که در امّ الکتاب (یعنی سوره حمد آیه 5) اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ مذکور شده است.
(مرحوم مجلسی رضوان اللَّه تعالی علیه در حیاة القلوب گفته است:
مفسّران گفته‌اند که ضمیر «انّه» به قرآن بر می‌گردد، و مراد را از أُمِّ الْکِتابِ لوح محفوظ گرفته‌اند، بنا بر این معنایش چنین می‌شود: قرآن در لوح محفوظ که نزد ما است بلند مرتبه و محکم است یا ظاهرکننده حکمت می‌باشد، و بنا بر آنچه ما سابقا تحقیق کردیم که علی علیه السلام کتاب ناطق است می‌توان با ظاهر آیه منطبق ساخت).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 71
4- یوسف و محمّد از پدران خود از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت در تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ (هدایت کن ما را به راه راست- حمد: 5) فرمود: توفیقی را که در گذشته و حال به ما داده‌ای که به سبب آن فرمانبرداری تو را کردیم، پایدار بدار تا بتوانیم همچنان در زندگی آینده‌مان هم سر بر آستان فرمانت بسائیم. و «صراط مستقیم» دو تاست:
راهی در دنیا و راهی در عقبی؛ امّا صراط دنیا آن است که انسان خدا را از غلوّ (تجاوز کردن از حدّی که در شرع برای وی معیّن گردیده است) خود را

پائین‌تر ببیند، و از حدّ کوتاهی کردن و سستی‌ورزیدن پا فراتر نهد، و چنان در ادامه راه راست پایدار باشد. که به هیچ باطلی مایل نگردد، و صراط دیگر در آخرت و راه مؤمنان به بهشت است، و آن راهی است مستقیم از جهنّم به سوی بهشت و غیر آن؛ که جز راه جنّت راه دیگری در پیش نگیرند.
سپس گفتند: امام ادامه داده فرمود: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ فرمود: خدایا! ما

را به راه راست هدایت فرما، و راهنمائیمان کن که راهی را برگزینیم و پیوسته در آن باشیم تا ما را به سر منزل مقصود محبّت و دین تو برساند، و ما را از پیروی هوای نفس خود باز دارد، تا پوچ و تباه نگردیم، راهی که مانع گردد تا بر طبق خواسته خود عمل کنیم و در گرداب نیستی دچار گردیم، و سپس فرمود: بی‌تردید هر کس که پیرو خواهشهای نفسانی خود شده یا شگفت زده أفکار و نظریات خویشتن گردیده است، مانند همان شخص است که شنیده بودم: مردم ساده لوح بسیار او را می‌ستایند و به بزرگی از او یاد می‌کنند، و من مشتاق گشتم تا از نزدیک او را ببینم، امّا بگونه‌ای که مرا نشناسد تا شخصیّت او را ارزیابی کنم. اتفاقا روزی او را در مکانی دیدم که جمعیّت زیادی از عوام گردش جمع گشته‌اند، چهره‌ام را پوشاندم، و بطور ناشناس به میان آنها رفتم تا نظاره‌گر او و مردم پیرامون او باشم. پیوسته به اطوار و نیرنگ مردم را فریب می‌داد، سپس براه افتاد و مردم به دنبالش رفتند تا به جایی رسید که از مردم جدا شد، مردم برگشته و پی کار خود رفتند، اما او دیگر برنگشت و همچنان می‌رفت، بدنبالش رفتم، در بین راه به دکّان نانوائی رسید در آنجا توقّف کرد، به محض آنکه نانوا به کاری مشغول گردید دو عدد نان دزدید و راه افتاد من تعجب کردم، ولی با خود گفتم: شاید با نانوا داد و ستدی دارد، آنگاه به شخصی رسید که انار داشت او را هم غافلگیر

کرده و سپس دو عدد انار برداشت، این عملش نیز تعجّبم را برانگیخت امّا با خود اندیشیدم که شاید با یک دیگر حسابی دارند. با خود گفتم: چه نیازی او را وادار به دزدی کرده است؟ چرا وقتی خود را از چشم نانوا و انار فروش دور می‌دید چنین کاری انجام می‌داد، همچنان به دنبال او رفتم، به بیماری رسید، دو قرص نان و دو انار را جلوی او نهاد و رفت، منهم به دنبالش رفتم تا در نقطه‌ای از بیابان ایستاد.
خود را به او رساندم و گفتم: ای بنده خدا آوازه نیکی تو را شنیده و مایل بودم که از نزدیک ببینمت حال به دیدارت آمدم، ولی کار عجیبی از تو مشاهده کردم که فکرم را پریشان ساخته است. از تو می‌پرسم که برایم توضیح دهی تا خیالم آسوده شود، گفت: چه دیدی؟ گفتم: تو را که به

نانوائی رسیدی و از او دو نان دزدیدی! و از انار فروش گذر کردی از او نیز دو انار بسرقت بردی؟! امام فرمود: در پاسخ من گفت: پیش از هر چیز به من بگو تو کیستی؟
گفتم: یکی از فرزندان آدم علیه السلام از امّت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله. بار دیگر گفت: از چه کسانی؟ گفتم: فردی از دودمان پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله. پرسید: در کجا زندگی می‌کنی؟ گفتم: مدینه.
گفت: شاید تو جعفر بن محمّد فرزند علیّ بن حسین بن علی بن أبی

طالب هستی؟ گفتم: آری.
گفت: ولی این شرافت خانوادگی برایت سودی نخواهد داشت با این ناآگاهیت به آنچه مایه شرافت تو است، علم جدّ و پدرت را کنار گذاشته‌ای، اگر چنین نبود چگونه عملی را که انجام دهنده‌اش شایسته ستایش و سپاسگزاری است آن را ناپسند شماری؟ گفتم: آن چیست؟
پاسخ داد: کتاب خدا، قرآن. گفتم: چه چیز آن را ندانسته‌ام.
گفت: فرموده خداوند را مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها (هر کس که عمل نیکی انجام دهد پاداشش ده برابر است و هر کسی که به کردار زشتی دست یازد، کیفرش یک برابر است- أنعام 6:
162) چون دو نان دزدیدم دو گناه بود، و برای دزدیدن دو انار دو گناه، (4 2+ 2) پس این شد چهار گناه. چون هر یک از آنها را در راه خدا صدقه دادم چهل ثواب خواهم داشت، از چهل حسنه در برابر چهار سیّئه چهار تا کم می‌شود و سی و شش حسنه برایم باقی می‌ماند.
گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، تو کتاب خدا را نفهمیده‌ای، مگر نشنیده‌ای که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (خدا فقط

کار پرهیزگاران را می‌پذیرد- مائده 5: 31) یقینا چون دو نان دزدیدی به دو گناه دچار گردیدی و جهت سرقت دو انار هم دو گناه دیگر، و چون مال مردم را بجای اینکه به خودشان بازگردانی بدون رضایت آنان به دیگری دادی، بی‌شک چهار گناه بر آن افزودی و چهل حسنه به چهار گناه نیفزودی.
و در حالی که با نگاه تندی به من نگریست، بر گشتم و رهایش ساختم.
امام فرمود: با این گونه تفسیرهای زشت و عوام پسندانه گمراه می شوند و دیگران را هم به گمراهی می‌کشانند و این همانند تأویل نابجائی است که معاویه پس از کشتن عمّار یاسر- رحمه اللَّه- وقتی متوجّه شد که قتل عمّار لرزه بر دل بسیاری از مردم انداخته، و این فرمایش پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله بر سر زبانها افتاده است که: «عمار را جمعیّت تجاوز پیشه می‌کشند»، عمرو عاص به ملاقات معاویه رفت و گفت: ای امرکننده

مؤمنين مردم به هيجان آمده و پريشان خاطر گشته‌اند، پرسيد براى چه؟ گفت: به جهت كشته شدن عمّار. معاويه سؤال كرد: كشتن عمّار را چگونه بايد توجيه كرد؟ عمرو عاص گفت: مگر نه اينست كه پيامبر خدا فرمود: «فئه باغيه» عمار را مى‌كشند. معاويه به او گفت: در گفتارت كم لطفى مى‌كنى آيا ما او را كشتيم، جز اين نيست كه چون علىّ بن ابى طالب او را ميان تير و

سرنيزه‌هاى ما افكند كشته شد؟ چون اين خبر به حضرت على عليه السلام رسيد فرمود:

اگر چنين است پس (پناه به خدا) بايد بگويند پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله هم قاتل حمزه است كه او را در ميان سرنيزه‌هاى مشركان انداخت.

بعد امام صادق عليه السلام سخن خود را چنين ادامه داد: خوشا به حال آنانى كه مصداق فرموده پيامبر خدايند، بار علم را دادگران هر نژادى بدوش مى‌كشند تا تحريف غلوّكنندگان و سرقت باطل‌گرايان و تأويل نادانان را از آن دور سازند.

5- ثابت ثمالى گويد: سيّد و سالار عبادت‌كنندگان، حضرت على ابن الحسين عليهما السلام فرمود: ميان خدا و حجّت او كه امام هر زمان است حجاب و مانعى وجود ندارد، پس خداوند پيش روى حجّت خود پوششى نيفكنده است. مائيم درهاى علم خدا، راه مستقيم و كانون علم او، و مائيم بازگوكننده و شرح دهنده وحى خدا و استوانه‌هاى اصلى كاخ توحيد او، و مائيم جايگاه راز نهانى او.

6- سعد بن طريف گويد: حضرت باقر عليه السلام فرمود: پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله به علىّ عليه السلام فرمودند: اى على هر گاه روز قيامت بپا گردد من و تو و جبرئيل بر صراط مى‌نشينيم و حقّ عبور از آنجا به هيچ كس داده نمى شود، مگر اينكه برگه عبورى داشته باشد كه تبرئه و رهائى او بسبب ولايت تو در آن ثبت گرديده باشد.

7- حنان بن سدير از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود: خداوند بزرگ در سوره حمد فرموده است: صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مقصودش محمّد و ذريّه پاک او صلوات اللَّه عليهم مى‌باشد.

8- محمّد بن حسين از قول پدرش از جدّش نقل كرده است كه گفت: پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله در باره قول خداوند صِراطَ الَّذِينَ ... (راه كسانى كه نعمت بر آنان ارزانى فرموده‌اى، نه راه آنها كه مورد خشم تو قرار گرفته‌اند و نه راه گمراهان- حمد: 7) فرمود: شيعيان على عليه السلام كسانى هستند كه ولايت حضرت

علیّ بن أبی طالب بر آنان ارزانی شده است (خدا) بر آنان غضب نمی کند، و گمراه نمی شوند.
9- یوسف بن محمّد و علیّ بن محمّد به نقل از پدرانشان از امام عسکری علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت در تفسیر صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ چنین فرمود: یعنی گویند ما را به راه اشخاصی راهنمائی فرما که آنان را به نعمت دین و فرمانبرداریت کامیاب کرده‌ای، و ایشان همان افرادی هستند که خداوند در حقّشان فرموده است: وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً (کسانی که خدا و پیغمبرش را اطاعت نمایند همراه با اشخاصی هستند که پروردگار نعمت خود را به آنان مرحمت فرموده است، یعنی پیغمبران، درستکاران، شهیدان، و نیکان، آنان چه خوب دوستان و همراهانی هستند.- نسا 4: 71).
و نیز به همین معنا بدون کم و زیاد از أمیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است، و سپس امام افزود این نعمت ثروت دنیا و یا تندرستی بدن نبوده است،

گرچه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است، مگر نمی‌بینی گاهی کافران بی‌دین دارای این نعمتها هستند! ولی شما را تشویق نفرموده است که دعا کنید تا راه آنها را به شما نشان دهد، بلکه فقط دستور داده شده که بخواهید به راه اشخاصی که نعمت ایمان و تصدیق پیامبر خدا و ولایت خاندان پاکیزه پیامبر به آنان عطا گشته هدایت شوید و به تقیّه نیک، شما را راهنمایی کند که بدان وسیله از گزند بندگان خدا ایمن شوید، تقیّه‌ای که با آن از افزودن گناهان و کفرورزی دشمنان خدا جلوگیری می‌شود، به این گونه با آنها مدار کنید و آنها را به مرزی نکشانید که تحریک شده و به تو و مؤمنین آزار رسانند، و همچنین مأمور گشته‌اید تا از خدا بخواهید که شما را به شناختن حقوق برادران مؤمن‌تان راهنمائی فرماید.
بنا بر این هیچ بنده، مرد یا زنی نیست که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و آل محمّد را دوست بدارد، و با دشمنان آنان دشمنی کند، مگر آنکه خود را جهت جلوگیری از عذاب خداوند در پشت دژی استوار و سپری محکم قرار داده باشد، و نیز هر کس از بندگان، مردان و زنان که با مردمان به بهترین وجه سازش و مدارا کند از این کار به باطل مبتلا نگردد و از مرز حقّ گام بیرون ننهند تا آنجا که پروردگار هر نفس او را تسبیحی قرار داده و عملش را پاکیزه گرداند، و بینشی به او دهد که بتواند راز

ما را پوشیده نگهدارد، و خشم خود را فرو برد، و به هر چه از دشمنان می شنود بردباری کند، اگر چنین باشد خداوند پاداش کسی را به او می‌دهد که

در راه خدا در خون خود غوطه‌ور گشته است.
و هیچ بنده‌ای نیست که خود را موظّف به ادای حقوق برادرانش بداند، و با کوشش خویش حقوق آنان را بطور کامل و یا به اندازه‌ای که برایش مقدور باشد بپردازد و عفو آنان مایه خوشنودی او گردد، و لغزشهای ایشان را جستجو و کنجکاوی نکند؛ و آنها را نادیده بگیرد و درگذرد، مگر اینکه خداوند در روز قیامت به او بگوید: ای بنده من تو حقوق برادرانت را پرداختی، و در حقهائی که به سود تو و زیان آنها بود پی‌جوئی نکردی، پس من که بخشنده‌ترم و بزرگواریم بیشتر است شایسته است همان گونه که تو کرم و گذشت کردی، با تو با تو مسامحه و بزرگواری نمایم، بنا بر این امروز نه تنها آنچه را که به تو نوید داده‌ام می‌دهم، بلکه از بخشش و فضل بی‌پایانم بیشتر از آنچه وعده داده بودم، خواهم داد، و کوتاهیت را در برخی از حقوقم پی‌گیری نخواهم کرد.
امام علیه السلام فرمود: پس او را به محمد صلّی اللَّه علیه و آله و خاندانش ملحق می‌سازد، و از برگزیدگان پیروان ایشان قرارش می‌دهد.
سپس آن حضرت چنین فرمود: روزی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به یکی از یاران

خود گفتند: ای بنده خدا دوستی و دشمنی، و جنگ و آشتی‌ات را برای رضای خدا و در راه خدا کن، زیرا ولایت خدا شامل حال نخواهد گردید مگر از این رهگذر، و هیچ کس تا به این صورت نگردد مزه ایمان را نخواهد چشید اگر چه نماز و روزه‌اش زیاد باشد.
مردم بیشتر برادریشان در این دوران به خاطر دنیاست، بر پایه آن یک دیگر را دوست می‌دارند و بر اساس آن بر یک دیگر خشم می کنند، و این به هیچ وجه آنها را از خدا بی‌نیاز نمی‌سازد.
آن صحابی عرض کرد: یا رسول اللَّه چگونه می‌توانم بدانم که دوستی و دشمنی و کینه ورزیم در راه خدا است یا نه!؟ و ولیّ خدا کیست تا دوستدار او باشم؟ و دشمن وی کیست تا با او ستیز کنم؟
پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: آیا او را می‌بینی؟
گفت: بلی، فرمود: دوستدار و مطیع او محبّ و فرمانبردار خداوند است، پس علی علیه السلام را دوست بدار و دشمن وی را دشمن دار، و با هر کس که دوست علی علیه السلام بود دوستی کن، حتی اگر چنین شخصی قاتل پدر و یا قاتل فرزندت باشد، و با دشمن او دشمن باش اگر چه پدر یا پسرت باشد.

1- یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از امام حسین علیه السلام حدیثی برایم نقل کرد که امام حسین علیه السلام فرمود: روزی در محضر پدر بزرگوارم میان مسجد نشسته بودیم که مؤذّنی بالای بلندی رفت، و شروع به گفتن اذان کرد همین که دو بار گفت: «اللّه اکبر» پدرم امیر المؤمنین علیّ ابن أبی طالب علیه السلام آنچنان زار زار گریست که بر اثر آن ما هم به گریه افتادیم، و چون اذان به پایان رسانید، فرمود: آیا می دانید مؤذّن چه می گوید؟ عرض کردیم:
خدا و پیغمبرش و جانشین پیامبر او داناترند. فرمود: اگر معنای آنچه را او می‌گوید بفهمید قطعا لبان خود را کمتر به خنده خواهید گشود، و بیشتر گریان خواهید بود؛ گفته مؤذّن «اللّه اکبر» مفهومهای فراوانی دارد، از جمله آنها این است که: وقتی که گوید: «اللّه اکبر» ثابت می کند صفات ذاتیّه کمالیه حقّ را که

عین ذات اوست نه زائد بر ذات، اقرار می کند: به قدم و ازلی بودن پروردگار «1».
یعنی قبول کرده است که خدا قدیم و ازلی و ابدی و عالم و قوی و قادر و بردبار و بخشنده و عطاکننده و با جلال و عظمت و بزرگ است.
بنا بر این وقتی که مؤذّن گفت: «اللّه اکبر» هر آینه گفته است: بسیار بزرگ است خداوندی که آفرینش موجودات به امر تکوینی (که به امر ایجاد شو «دفعة واحدة» پدیدار گشته‌اند) مخصوص اوست، و به مشیّت و خواست او جهان هستی لباس وجود در بر کرده، و مخلوقات هر چه دارند از ذات مقدّس او سرچشمه گرفته است و بازگشت تمامی آفریدگان بسوی اوست، او نخستین هستی است که قبل از هر چیز همواره بوده، و نقطه پایانی است برای مخلوقات که بعد از هر چیزی پیوسته خواهد بود، تجلّی روشنی است که بالای هر چیزی هست ولی دریافت نمی‌شود، و ناپیدایی که نزدیک به هر چیز است ولی محدود نمی شود، و تنها او است که جاودانه می باشد و غیر از او همه چیز رهسپار دیار نیستی است.

---

(1) خداوند همیشه بوده، و ابتدائی برای او نیست، و وجودش بذاته مستند به ذات خود اوست، اشاعره قائل به تعدّد قدیمند، ازلیّت او یعنی وجودش دائم و مستمر است گذشته و آینده ندارد، و ابدیّت او به این معنی است که همیشه خواهد بود نیستی برای او معنی و آینده ندارد، و ابدیت او به این معنی است که همیشه خواهد بود نیستی برای او معنی ندارد، وجودش ...

را علّتی نیست، مبدء المبادی است، وجود محض است و ماهیّتی ندارد و او را بدایتی و نهایتی نیست، چون او را علّتی نیست.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 84
و دومین بار که می گوید: «اللَّه اکبر» معنایش این است که خدا به ذات خود دانا و آگاه است به آنچه در گذشته بوده و آنچه در آینده خواهد بود قبل از آنکه پدید آیند.
و سومین بار که می گوید «اللَّه اکبر» یعنی بسیار بزرگ است خداوندی که بر هر کاری تواناست، هر آنچه را قصد کند انجام می دهد، بدلیل آنکه بر خلق خود توانائی دارد، نیرومند بوده و توانش از ذات اوست (اکتسابی نیست)، کلّ حقیقت او قدرت می باشد و جز او قادری نیست، نیرویش فراگیرنده همه اشیا است، هر گاه خواسته باشد کاری انجام دهد فقط کافی است که بگوید: پدیدار شو، بی‌درنگ ایجاد می شود.
و چهارمین بار که می گوید: «اللَّه اکبر» حلم و بردباری و بخشندگی او را اعلام می کند، چنان بردباری می کند که گویی باخبر نیست، و چنان گذشت می نماید که گویی گناهی سراغ ندارد، و عیبها را چنان می پوشاند که انگار بنده‌اش نافرمانی نکرده است، آنقدر بزرگوار و باگذشت و بردبار است که در کیفر دادن بزهکاران شتاب نمی‌ورزد.
و مفهوم دیگر «اللَّه اکبر» آنست که حقیقتا بخشنده است بدون آنکه انتظار عوض و فایده‌ای برای خویش داشته باشد. عطایش بزرگ و فراوان و
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 85
رفتارش نیکو و بزرگوارانه است.
و مقصود دیگر از «اللَّه اکبر» آنست که زائد بودن صفات خداوند را بر ذات او نفی می کند، یعنی خدا در وصف نگنجد، همچنین نفی می‌کند دارای کیفیت و چگونگی بودن او را، مانند آنست که بگوید: خداوند برتر از آن است که بیان ناقص تعریف‌کنندگان بتواند اندازه صفت او را آن گونه که هست بیان کند، زیرا جز این نیست که تعریف‌کننده به اندازه درک خود او را می‌ستاید نه به اندازه عظمت و والائی مقام او، اوج عظمت او بسیار فراتر و برتر از آن است که وصف‌کنندگان بتوانند به امتیازات و کنه صفات او پی ببرند.
و منظور دیگر از «اللَّه اکبر» مانند آنست که بگوید: «اللَّه» برتر و گرامی‌تر از تمامی پدیده‌هاست، و اوست که از بندگانش بی‌نیاز است، و به عمل آفریدگانش احتیاجی ندارد.
«اشهد ان لا اله الّا اللَّه» (گواهی می دهم که هیچ معبود بر حقّی جز پروردگار نیست).
مؤذّن با این گفته اعلام می دارد که گواهی دادن جز با شناخت قلبی

خداوند روا نیست. چنان است که می گوید: (شنونده) آگاه باش (یا می دانم) قطعا هیچ معبود به حقّی نیست جز «اللَّه عزّ و جلّ» و فریاد می زند که جز خدا هر چیز و

هر کس که پرستش گردد باطل است و با اعتراف به زبانم از عقیده درونیم پرده برمی‌دارم، و در دل یقین دارم که نیست معبود بر حقّی جز «اللَّه»، و گواهی می‌دهم پناهگاهی نیست (برای گریز) از خدا مگر بسوی خود او و انسان قادر نیست از گزند هیچ ستمگری و آشوب هیچ فتنه‌انگیزی رهائی یابد مگر خدا او را یاری دهد.
و بار دوم که فریاد بر می‌آورد: «اشهد ان لا اله الّا اللَّه» معنایش این است که گواهی می دهم: به هنگام گرفتاری در وادی حیرت هیچ رهائی بخشی نیست مگر یزدان پاک، و کسی را ندارم که مرا آشنا به دین گرداند جز پروردگار، و خود او را گواه می گیرم که بی‌تردید و از عمق دل اعتراف می کنم که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست و همه ساکنین آسمانها و زمین، از فرشتگان گرفته تا انسان و سایر موجودات، کوهها، درختان، جانوران و هر خشک و تری که وجود دارد همه را گواه می گیرم: من با اعتقاد قلبی شهادت می دهم که بجز خداوند، نه آفریننده دیگری، و نه روزی دهنده و قابل پرستش و نه زیان رساننده و تنگ‌گیرنده و درهم شکننده دیگر و نه گشاینده و گستراننده و نه باز دارنده و خیر خواه و اندرز دهنده دیگری و نه کفایت‌کننده و شفا دهنده‌ای و نه اوّل و نه آخری هست، جز خداوندی که آفرینش هستی بر اثر صدور فرمان هستی بخش او، و هر نیکی و

برکت به دست قدرت اوست، آفریننده و تکامل بخشش جهانیان پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است.
و امّا «اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه».
می گوید: خدا را گواه می گیرم که هیچ معبودی بحقّ نیست جز او، و محمّد بنده و فرستاده او، و پیامبر و برگزیده و همراز اوست، که وی را جهت راهنمائی انسان به شاهراه هدایت و دین صحیح (اسلام) برانگیخته است تا آئین خود را بر همه دینها غالب گرداند و همه احکام را منسوخ سازد گرچه کافران را خوش نیاید (از امام باقر علیه السلام روایت شده است که پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام احدی نخواهد ماند جز آنکه اقرار به نبوّت حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نماید- منهج الصّادقین 4: 251 و مجمع البیان 5: 25) و تمام مردم را گواه می گیرم به اعتراف خودم به این که محمّد صلّی اللَّه علیه و آله از همه گذشتگان و آیندگان برتر است.

و در مرتبه دوّم كه مى گويد: «اشهد انّ محمّدا رسول اللّه» اعلام مى دارد كه نيازى به هيچ كس ندارد مگر به خداوند بى‌همتاى چيره و مقتدر كه از تمامى بندگان و آفريدگان خود و همگى مردم بى‌نياز است، و شهادت مى دهم به اينكه پروردگار، محمّد صلّى اللَّه عليه و آله را با پيام مژده به نيكوكاران و ترساندن بدكاران بسوى مردم فرستاده است، و شهادت مى دهم كه محمّد صلّى اللَّه عليه و آله با رخصت الهى به دعوت مردم به سوى خدا پرداخته، او چراغ نور افشانى است كه زواياى تاريک زندگى

بشر را روشن كرده است، پس هر كس كه او را انكار نمايد و از تصديق او سرباز زده و به او ايمان نياورد، خداوند او را براى هميشه وارد جهنّم گرداند بطورى كه هرگز از شعله‌هاى آتش آن در امان نخواهد بود.
و امّا «حىّ على الصّلاة» هنگامى كه مؤذّن گويد: «حىّ» (يعنى كه بشتابيد و بسرعت روى بسوى نماز آوريد). معنايش آن است كه: اى مردم بسوى بهترين عمل خود، و دعوت پروردگارتان بشتابيد، و براى طلب آمرزش از پروردگارتان پيشى گيريد و شعله آتش جانسوزى را كه خود برافروخته‌ايد فرو نشانيد، و گردنهايتان را كه در بند گناهان خويش افكنده‌ايد برهانيد، تا خدا بدى‌هايتان را بپوشاند و گناهانتان را بيامرزد، و كيفرهايتان را به پاداش تبديل كند، زيرا كه او حاكمى بخشنده و داراى بخششى بس بزرگ است. اى مسلمانان اجازه حضور و پيشى گرفتن در آستانش براى ما صادر گشته است.
از ياد خدا نرفته‌اى نيم نفس‌برخيز تو هم يک نفسش يادى كن و در بار دوم كه گويد: «حىّ على الصّلاة» يعنى برخيزيد و آفريدگارتان را مناجات كرده و دست نياز بسويش دراز كنيد، بوسيله كلام خدا دست به دامن

وى شويد، و او را شفيع خود سازيد، ذكر خدا، قنوت، ركوع، سجود و فروتنى بسيار انجام دهيد، از روى زارى سر بر آستان اطاعتش فرود آورده، و دست نياز بسويش بلند كنيد، زيرا خود او اجازه اين كار را به ما داده است.
و امّا «حىّ على الفلاح» مؤذّن با اين جمله مى‌گويد: روى به جاودانگى زوال‌ناپذير آريد (از غفلت و بى‌خبرى در آييد)، روى آوريد به رهاشدنى كه تباهى در آن نيست يا زندگانيى كه مرگى با آن نيست و نعمتهايى كه تمام‌شدنى نيست، حكومتى با ثبات و شادمانيى كه اندوهى در پى ندارد، و به يار و مأنوس و همدمى كه تا با وى هستى به ترسى مبتلا نگردى، و به فروغى كه از فرط روشنائى‌اش از تاريكى اثرى نماند، بسوى گشايشى كه با وجودش به هيچ تنگنايى دچار نشوى، و به خوشبختى هميشگى و به بى‌نيازى كه با بودن آن تنگى و پريشانى نبينى، و به تندرستيى كه با آن

گرفتار بیماری نگردی، و به عزّتی که با آن خواری و ذلت نخواهد بود، به نیروئی که به سستی نگراید، و به سوی فضیلتی که هیچ کرامتی با آن همانند نیست، و کسی اندازه آن را نمیداند. بشتابید بسوی شادمانی دنیا و آخرت، و بشتابید به سوی رهائی دنیا و آخرت.
مرغ وحدانی او شو مادام‌تا بینی که جهان زیر پر است
بگسل از هر چه بجز او باشدشو تو فانی که خدا در نظر است

و بار دوّم که گوید: «حیّ علی الفلاح» چنین گوید: از یک دیگر پیشی گیرید و بشتابید به سوی مأموریتی که به آن فراخوانده شده‌اید، بسوی نوازش بسیار و بخشش فراوان، و بسوی عطای بزرگواری مهربان، بخشنده تمام نعمتها که نعمتهایش عالی است، و شتاب کنید به طرف رستگاری بزرگ، و نعمتهای جاودانه در جوار رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله (در جایگاه حقّ در پیشگاه زمامدار با اقتداری که بر همه چیز تواناست- القمر 54: 55) و (اما اینکه بار دیگر) می‌گوید: «اللَّه اکبر» اعلام می کند که خداوند بسیار بلند مرتبه و گرامی‌تر از آن است که کسی از آفریدگانش بتواند به پاداشی که او برای بنده مطیعش در خزانه کرم خود اندوخته است پی ببرد. همان بنده مطیعی که او را پرستش کرده و وعیدش را شناخته و به او و یادش دل بسته باشد و دوستش داشته و به او ایمان آورده و اعتماد کند، از او بترسد و مشتاق لقای او گشته و هر چه را از سوی او رسد پذیرفته و به آن خشنود باشد.
و بار دوم که بگوید: «اللَّه اکبر» یعنی خدا بزرگتر و برتر و گرانمایه‌تر از آن است که کسی اندازه کرامت و بخشش او را به دوستانش، و کیفر او را بر دشمنانش، و میزان گذشت و آمرزش و نعمتش را برای کسی که دعوتش را پذیرفته و پیامبرش را قبول کرده است بداند و بشناسد، و همچنین اندازه عذاب و

شکنجه او بر اشخاص ناسپاس و ناشکر که آگاهانه از پذیرفتن ربوبیّت او روی گردانده‌اند را بداند و بشناسد.
و امّا «لا اله الّا اللَّه» مؤذّن با این جمله اعلام می دارد که خداوند برای کیفر آنان که غیر از او را پرستش کردند به سبب ارسال رسل و آشکار کردن راه رستگاری و دعوت به حقّ بوسیله پیامبرانش دلائل قوی و صحیح دارد، و او برتر از آنست که فردی علیه او دست آویزی داشته باشد، پس هر کس که دعوت او را پذیرفت روشنی و بخشش ارزانیش خواهد شد. (و البتّه هر کس که نخواهد دعوت او را بپذیرد) خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز و سریعترین حسابگران است.
و معنای «قد قامت الصّلاة» و مراد از این جمله که در اقامه گفته می شود

(اصطلاحا اعلام بپاداشتن نماز است) آن است که: ای مردم هنگام دیدار با خداوند و راه یافتن به درگاه الهی و کرامات او و زمان مناجات و پذیرفته شدن خواهش‌ها و برآورده گشتن حاجات فرا رسیده است.
که ای بلند نظر شاهباز سدره‌نشین‌نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است بپا خیزید و جهت بدست آوردن عفو و خشنودی و آمرزش خدا اقدام کنید.

شرح: (شیخ صدوق علیه الرّحمه) گرد آورنده این کتاب می‌گوید: علّت اینکه راوی این حدیث یکی از بندهای أذان و اقامه «حیّ علی خیر العمل» را نگفته یقینا جهت تقیّه (پرهیز از مخالفین) بوده است.
و در خبر دیگر آمده است که شخصی از حضرت امام صادق علیه السلام معنای «حیّ علی خیر العمل» را پرسید، فرمود: بهترین عمل، ولایت ائمّه علیهم السلام است.
و در خبر دیگر وارد شده است که شایسته‌ترین کارها نیکی کردن به حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها و دودمان پاک او است- بر همه آنان درود باد-.
2- عطا گوید: من و أبو العالیه و سعید بن جبیر و عکرمه در طائف نزد ابن عبّاس بودیم، مؤذّنی بنام قثم ثقفی آمد و شروع به گفتن اذان کرد، به محض آنکه گفت: «اللَّه اکبر، اللَّه اکبر» ابن عباس به ما گفت: ایا فهمیدید مؤذّن چه گفت؟! ابو العالیه به او گفت: شما بر ایمان توضیح دهید! ابن عباس جواب داد که گفت «اللَّه اکبر» یعنی: ای کسانی که در زمین سرگرم جمع‌آوری مال دنیا

گشته‌اید نماز واجب شده خود را برای انجام آن آماده سازید.
و با گفتن «اشهد ان لا اله الّا اللَّه» گوید: روز قیامت بپا خواهد شد، و هر آنچه در آسمان و زمین است گواهی خواهند داد که در هر شبانه روز پنج بار به شما گوشزد کرده‌ام: هنگام نماز فرا رسیده است.
و با گفتن: «اشهد ان محمدا رسول اللَّه» اعلام میدارد هنگامی که قیامت بپا گردد حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله گواهی میدهد که من در هر شبانه روز پنج نوبت شما را به آن آگاهی دادم و دلیل من نزد خدا موجّه است.
و با «حیّ علی الصّلاة» می‌گوید: وظیفه بسیار مهمّی بر عهده دارید، بر پایش دارید.
و «حیّ علی الفلاح» اعلام می‌کند: پیش به سوی اطاعت از خدا، و دریافت سهم خویش از رحمت او یعنی نماز جماعت. و زمانی که بنده خدا می گوید:
«اللَّه اکبر» هشدار می‌دهد که کارها را متوقّف کنید.

و وقتى بگويد: «لا اله الّا اللّه» يعنى امانت هفت آسمان و هفت زمين و كوهها و درياها بر گردن شما نهاده شد، حال مخيّريد، چنانچه مايليد به آن روى آوريد و اگر نخواستيد به آن پشت كنيد (و منتظر كيفرش باشيد).
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 94
3- محمّد بن مروان گويد: امام باقر عليه السلام فرمود: آيا مى دانى تفسير «حىّ على خير العمل» چيست؟ عرض كردم خير. فرمود: تو را دعوت مى‌كند به نيكى، آيا ميدانى نيكى كردن به چه كسى؟ گفتم: نه. فرمود: تو را مى‌خواند به نيكى كردن به حضرت فاطمه و فرزندانش عليهم السلام.
4- اصبغ بن نباته گويد: در محضر محمّد بن حنفيّه بوديم كه از أذان سخن به ميان آمد، فرمود: در معراج چون پيغمبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله به آسمانها برده شد، به آسمان ششم كه نزديک شد فرشته‌اى فرود آمد كه تا آن زمان هرگز فرود نيامده بود، سپس گفت: «اللَّه اكبر، اللَّه اكبر» حق تعالى فرمود: راست گفت، آرى، من از آن بزرگترم كه عقل مردم بتواند مرا درک كند و از همه چيز به جلالت معنوى بزرگترم، و سپس گفت: «اشهد ان لا اله الّا اللَّه» خداوند فرمود: راست مى‌گويد، من يگانه‌ام جز معبود بر حقّى نيست، فرشته گفت: «اشهد ان محمّدا رسول اللَّه»
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 95
پروردگار فرمود: (آرى) محمّد بنده و امين من است بر آفريدگانم، او را برگزيدم و جهت ابلاغ پيام به بندگانم او را پيامبر خود قرار دادم.
فرشته گفت: «حىّ على الصّلاة»، خدا فرمود: نماز را بر بندگانم واجب ساختم و با آن براى ايشان دين و تعهّدى قرار دادم. بعد گفت: «حىّ على الفلاح» پروردگار فرمود: نماز موجب شايسته گشتن است، يعنى رستگار شد هر كس كه به سوى آن گام برداشت و براى بدست آوردن خوشنودى خدا از آن غفلت نورزيد. سپس گفت «حىّ على خير العمل»، خداوند جلّ جلاله فرمود: نماز نزد من ارجمندترين و پاكيزه‌ترين كارهاست و وقتى گفت «قد قامت الصّلاة» پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله ايستاد و ساكنان آسمان به او اقتدا كردند و از اين زمان شرافت پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله به نهايت رسيد.

باب 24- معنی حروف الفبا

1- ابن فضّال به نقل از پدرش گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: نخستین
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 96
چیزی که پروردگار جهت آموزش نوشتن به آفریدگان خود پدید آورد حروف الفبا بود. هر گاه شخصی با چوب دستی بر سر کسی بکوبد بگونه‌ای که در اثر ضربه قادر به تکلّم بعضی از حروف الفبا نباشد، حکم این است که به مضروب گفته شود: حروف الفبا را یک به یک تلفظ کن و سپس به تعداد حروفی که قادر به ادای آن نباشد، می‌بایست ضارب به او دیه بپردازد.
پدر بزرگوارم از جدّش از امیر المؤمنین علیه السلام برایم نقل کرد که هر یک از «الف، ب، ت، ث،» (علامت اختصاری کلمه‌ای است) «الف» آلاء، نعمت‌های الهی می‌باشد، «با» بهجت، نیکوئی و خوبی خدا است. «تا» به تمام و کمال رسیدن دین خدا بوسیله قائم آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله بوده و «ثا» ثواب و پاداش مؤمنین بر رفتارهای شایسته ایشان است.
«ج، ح، خ» جیم جمال، جلال و بزرگی خدا است. «حاء» حلم و صبر خداوند بر نافرمانی بندگان. «خاء» خمول، سرافکندگی تبهکاران در پیشگاه خدای بزرگ. «دال» دین و آئین الهی. «ذال» ذو الجلال. «را» رأفت و مهربانی او و «زای» زلزله‌ها و تکانهای سخت قیامت است.
«سین» سنا، بلندمرتبگی و نور و فروغ خداوند است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 97
«شین»- شاء اللَّه- یعنی آنچه خدا بخواهد همان شود، (نه آنچه دل ما بخواهد) و شما جز آنچه خواست خدا است نمی‌توانید انجام دهید.
«صاد» کنایه از صادق الوعد است یعنی نوید خداوند بی‌تخلّف است در وادار ساختن مردم بر گذر از صراط و باز داشت ستمگران در بازپرسی.
«ضاد» مخفّف «ضلّ»، یعنی گمراه گشته است کسی که با محمّد صلّی اللَّه علیه و آله مخالفت ورزد.
«طا» طوبی که درختی است در بهشت و سرانجام خیر مخصوص مؤمنین است.
«ظا» ظنّ، خوش‌گمانی مؤمنین به خدا و بدگمانی کافران به او است.
«ع» «عین» از عالم گرفته شده است. «غ» غنا و بی‌نیازی است.
«ف» فرج، گشوده گشتن یکی از درهای گشایش و فرج را می‌رساند.
«ق» قرآن است که گردآوری و نگهداری آن از دستبرد حوادث بر عهده خدا است.
«ک» کافی و بی‌نیازکننده، خداوند است.

«ل» لغو، بیهودگی یا لعن، مقصود از کافران است در مورد دروغهایی که به خدا نسبت می‌دهند.
«م» ملک خدا است، روزی که حاکمیّت منحصر به او است و در آن روز
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 98
فرماید: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (آیا امروز حکومت و پادشاهی از آن کیست)؟ روح پیغمبران و امامان به سخن آمده و پاسخ می‌دهند: «لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ». آنگاه خداوند می‌فرماید: «الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ» (امروز هر کس مزد خود را دریافت می‌کند، در امروز ظلم و ستمی نیست، همانا پروردگار بسرعت حساب مردم را رسیدگی می‌کند- مؤمن: 16).
«ن» «نوال اللَّه»، عطای خداوند به مؤمنین و کیفر دادن به کافران باشد.
«واو» ویل، چاه ویل در جهنم جایگاه تبهکاران، و یا وای بر آن کس که نافرمانی پروردگار را بکند.
«ها» هون، نافرمانی بزهکاران و دشمنان خدا در پیشگاه او بی‌ارزش و ناچیز است.
«لام الف لا» «لا اله الّا اللَّه» می‌باشد که کلمه اخلاص است و هیچ بنده‌ای از سر اخلاص نگوید مگر آنکه بهشت بر او واجب گردد.
«ی» ید اللَّه، دست قدرت خدا است بالای سر مخلوق به جهت روزی رساندن به آنان، او منزّه و برتر است از آنچه مشرکین به وی نسبت دهند.
سپس فرمود: پروردگار بزرگ این قرآن را با همین حروف که مردم مقاصدشان را بیان می‌کنند نازل فرمود، و آنان را به تحدّی و آوردن همانندی برای آن فرا خواند
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 99
چنانچه با صراحت فرمود: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» (بگو ای محمّد اگر همه انسانها و جنّ اجتماع کنند تا مثل این قرآن کتابی را بیاورند نخواهند توانست، اگر چه همگی یک دیگر را در این مورد یاری کنند- اسرا 17: 88).
2- یزید بن الحسن به نقل از موسی بن جعفر از جدّ بزرگوارش امام حسین علیهما السلام برایم گفت: روزی شخصی یهودی خدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمد و پرسید: آیا بکار بردن حروف الفبا چه سودی دارد؟ در آن وقت امیر المؤمنین علیه السلام در محضر آن بزرگوار حضور داشت، پیغمبر خدا به علی علیه السلام فرمود: پاسخ او را بده! پس دست به دعا برداشت و چنین گفت: پروردگارا او را یاری فرما و استوارش بدار، آنگاه علیّ علیه السلام فرمود: هر یک از حروف نامی از نامهای خداوند است سپس چنین ادامه داد:

امّا «الف»- اللّه- معبود به حقّى نيست جز او كه زنده‌كننده و برپا

دارنده و نگهدارنده همه موجودات است- (بقره 2: 255) «با»- باقى- جاودانه‌اى است كه پس از نابود شدن آفريدگانش پايدار خواهد بود. «تا»- توّاب- (در هشت جاى قرآن آمده است) خداوند بس توبه پذير و مهربان است، بازگشت از گناه را از بنده‌اش مى‌پذيرد. «ثا»- ثابت و پايدار هميشگى- «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» (خداوند آنان را كه ايمان آوردند به سبب سخن راست و محكمى كه در دلهاى ايشان جاى گرفته است ثابت مى‌دارد. ابراهيم 14:
27) «جيم»- جلّ- بس باشكوه، و منزّه است نامهاى او. و «حاء»- حقّ- وجودى ثابت و زنده و بردبار است. «خاء»- خبير- آگاه به كردار بندگان. «دال»- ديّان- جزا دهنده روز رستاخيز. «ذال» داراى شكوه و بزرگوارى. «را»- رأفت- نسبت به بندگان خود بسيار مهربان. «زاى» زينت پرستش‌كنندگان. «سين»- سميع- شنوا و بينا. «شين»- شاكر- سپاسگزار بندگان مؤمن خويش. «صاد»- صادق- يعنى در نويد و وعيدش راستگو. «ضاد» آسيب رسانى كه بخاطر بهره‌مند ساختن است. «طا»- طاهر- پاك سازنده بندگان از گناه و خود نيز از هر پالايشى پاكيزه است. «ظا»- ظاهر- آشكار در آينه جهان آفرينش كه نشانگر عظمت او است. «عين» عالم و آگاه به حال بندگان خود. «غين»- غياث-

فريادرس درماندگان و دادخواهان. «فا» شكافنده دانه و هسته. «قاف» قادر و توانا است. بر تمامى آفريدگانش. «كاف» بى‌نيازكننده‌اى است كه همتايى برايش نيست، نه زائيده شده و نه زائيده است. «دال»- لطيف- مهربان و رساننده نيكيها به بندگانش. و «ميم»- مالك و- پادشاه اقليم وجود است. «نون» نور و روشنى آسمانها است و زمين شمّه‌اى از فروغ عرش عظمت او مى‌باشد. «واو»- واحد- يكتاى بزرگوارى كه نه زائيده است و نه خود زائيده شده از چيزى است.
«ها» هدايتگر و راهنماى بندگان خود، «لام» لا هيچ كس سزاوار پرستش نيست جز ذات پروردگار، يگانه‌اى كه شريكى برايش نيست. «يا»- يد- دست قدرت خدا بر سر آفريدگانش گسترده است، وقتى سخن امير المؤمنين عليه السلام به اينجا رسيد پيغمبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: اين همان گفتارى است كه خداوند براى خود آن را از بنده‌اش پسنديد و (در نتيجه اين موشكافى و دقّت امير المؤمنين) مرد يهودى اسلام را پذيرفت.

1- أبی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون عیسی ابن مریم متولّد گردید رشدش چنان سریع بود که نوزاد یک روزه به طفل دو ماهه می‌ماند، هنگامی که به هفت ماهگی رسید مادرش او را به مدرسه (مکتب) نزد معلّم برد و مقابل آموزگار نشاند، معلّمش به او گفت بگو: «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم»، عیسی بیدرنگ گفت: «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم» آموزگار گفت: بگو «أبجد» عیسی سر برآورد و گفت: آیا تو می‌دانی «أبجد» یعنی چه؟ معلّم (که خشمگین شده بود) تازیانه را بلند کرد تا او را بزند، عیسی گفت: استاد، جواب من با کتک نیست چنانچه آن را می‌دانی بگو! و اگر نمی‌دانی سؤال کن تا به تو یاد دهم، معلّم جواب داد: بگو! عیسی علیه السلام فرمود: «أبجد» از چهار حرف ترکیب شده است که هر کدام معنای خاصّی دارد. «الف»- آلاء- عطاهای خدا و «با»- بهجت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 103

- نیکوئی و شادمانی خدا است. «جیم» جمال و زیبائی پروردگار، «دال» دین و آئین قادر متعال می‌باشد. امّا «هوّز»، «ها» هول و ترس از دوزخ است. «واو»- ویل- وای بر جهنّمیان. «زای»- زفیر- سختی دم و زوزه شعله‌های آتش جهنم است. «حطّی» کنایه از فرو ریختن خطاها (گناهانی که از روی عمد نباشد) از آمرزش خواهان، «کلمن» کلام خدا است که دگرگون نشود. «سعفص» متاعی که با پیمانه‌ای اندازه‌گیری می‌شود باید با آن برابر باشد، عدالت باید رعایت شود. «قرشت» جهنّم آنان را فرو پیچیده و محشور کرده است، و وقتی سخن عیسی به اینجا رسید، آموزگار رو به مریم نموده گفت: ای زن دست پسرت را بگیر و از اینجا ببر او دانشمند است و نیازی به آموزگار ندارد.

2- اصبغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عثمان بن عفّان از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله تقاضا کرد که «ابجد» را تفسیر کند رسول خدا فرمود: تفسیر «ابجد» را فراگیرید که معانی شگفت انگیزی در آن است و حیف است که دانشمندی توضیح آن را نداند، یکی از حاضران پرسید: ای رسول خدا تفسیر آن چیست؟

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 104

فرمود: امّا «الف» اشاره به «آلا» نعمتهای خدا است، و یک حرف از نامهای او، و «با»- بهجت- خرسندی خداست، امّا «جیم» اشاره است به جنّت و شکوه و زیبائی خدا، و «دال» دین خدا می‌باشد، امّا «هوّز»- ها- اشاره به هاویه یعنی (دوزخ) است و وای بر کسی که در آن سرنگون

گردد، و «واو» یعنی وای بر دوزخیان، و «زای» زاویه و گوشه جهنّم می‌باشد، و پناه بر خدا از عذابی که در آن زاویه است، یعنی گوشه‌های دوزخ. امّا «حطّی»- حاء- فروریختن گناهان است از آنان که در شب قدر آمرزش بخواهند، همان شبی که تا سپیده‌دم آن جبرئیل و فرشتگان به زمین فرود آیند. و امّا «طا» درخت طوبی است که فقط مؤمنان از آن بهره‌مندند و چه سرانجام نیکی است طوبی، درختی که پروردگار با دست قدرت خویش نشانده و از روح خود در آن دمیده است، شاخ و برگش از فراز بهشت به چشم می‌خورد، زیور آلات و لباسهای زینتی از آن بدست می‌آید و میوه‌هایی از آن سرازیر است به دهان بهشتیان.
امّا «یا»- ید اللَّه- یعنی نیروی خدا و دست لطف و قدرت او که بر سر همه آفریدگان است (نه مانند دست بشر چنانچه گروه مجسّمه گویند) منزّه و برتر است خدا از نسبتهای ناروای کافران. و کلمن «کاف» آن، کلام خدا است که

دگرگونی ندارد و غیر از آستان مقدّسش هرگز پناهگاه دیگری یافت نمی‌گردد و «لام» دیدار و درودهائی است که بهشتیان با یک دیگر دارند، و سرزنشهائی است که دوزخیان به یک دیگر می‌کنند. «میم» سلطنت خدا که بی‌زوال است، و پایداری او است که به حریمش نیستی و تباهی راهی ندارد.
«نون» اشاره است به مرکّب و قلم و آنچه می‌نگارد، که قلم و کتابی از نور است در لوحی محفوظ و فرشتگان نزدیک بر آن گواهند، ولی تنها گواهی خداوند برایش بس است. امّا «سعفص» «صاد» پیمانه‌ای از هر چیزی برابر پیمانه دیگر از همان جنس باید قرار گیرد، نگین انگشتری برابر نگین دیگر، یعنی مکافات برابر مکافات، که هر گونه با دیگران رفتار کنی همان گونه با تو رفتار خواهد شد و کیفر یا پاداش خواهی گرفت.
هر چه کنی به خود کنی‌گر همه نیک و بد کنی مسلّما خداوند بر بندگانش ستم روا نمی‌دارد امّا «قرشت» یعنی اعضای پراکنده مردم را فراهم آورده و زنده‌شان می‌سازد سپس آنان را روانه صحرای محشر کرده تا اعمالشان مورد رسیدگی قرار گیرد و رأی نهایی صادر گردد، برابر واقعیت میان آنان داوری خواهد شد، و ستمی بر آنان نخواهد رفت.
شیخ صدوق- علیه الرّحمه- نقل کرده است که این حدیث را أبو عبد اللَّه

ابن (أبی) حامد نیز به اسناد خودش که تا أنس می‌رسد بر ایمان بازگو کرده است که أنس گفت پیامبر خدا فرمود: تفسیر أبی جاد را بیاموزید، زیرا همه معانی آن شگفت‌انگیز است، سپس همانند حدیث بالا را کلمه به کلمه و بدون کم و زیاد بازگو کرد.

3- و در خبر دیگری آمده است که شمعون از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله پرسید:
معنای ابو جاد، هوّز، حطّی، کلمن، سعفص، قرشت، و ما کتب چیست؟ رسول خدا فرمود: (تمامی آن مربوط به صفات حضرت آدم علیه السلام می‌باشد) «أبو جاد» کنیه حضرت آدم است. هنگامی که او از خوردن گندم نهی شد آنقدر گرسنه گشت که نزدیک بود هلاک شود پس آن را خورد و یا اینکه آن را نیکو دانسته و خورد، بهمین سبب چنین لقبی گرفت.
امّا «هوّز» اشاره به این است که از آسمان فرو آمد و در زمین مأوی گزید. و «حطّی» اشاره می‌کند که اشتباهاتش او را در برگرفت. «کلمن» یعنی که با خدا سخن گفت، و «سعفص» خدا فرموده است به هر چیزی به اندازه ارزشش
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 107
باید بها داده شود. «قرشت» به گناهان اعتراف کرد و خدا او را آمرزید، و «کتب» اشاره به آن است که قادر متعال دو هزار سال پیش از آفرینش آدم در لوح محفوظ رقم زد که آدم از خاک و عیسی بدون پدر آفریده شده‌اند، سخن خود را با این آیه تأیید کرد: «إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ» (آفرینش عیسی نزد پروردگار در نداشتن پدر همانند آدم است که از خاک (آفریده شد- آل عمران 3: 59) شمعون تصدیق کرد و گفت: ای محمّد درست گفتی!

در اين باب احاديثى را، اساتيد بزرگوار ما- رضى اللَّه عنهم- با سلسله سندهاى خود كه نام نبرده‌اند و فقط راوى اصلى را كه از امام نقل كرده است به نام مشخّص برايم بازگو كرده‌اند، من نيز آنها را در كتاب «علل الشّرائع و الاحكام و الأسباب» در چند باب پراكنده نقل كرده‌ام و در اينجا دسته‌بندى كرده و فشرده اى از آنها را مى‌آورم: «آدم» معنايش آن است كه خداوند وى را از روى زمين آفريد- أديم زمين چهارم است- «حوّا» يعنى او براى موجود زنده‌اى (آدم) آفريده شد. «انسان» يعنى او فراموشكار است، «نساء» يعنى مونس مرد از نظر
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 108
جفت‌گيرى «مرأه» يعنى از مرد آفريده شده (چون حوّا از آدم خلق شده) است.
«ادريس» احكام الهى و قوانين اسلام را زياد به مردم درس مى‌داد.
نوح» (نامش عبد الغفّار يا عبد الملک يا عبد الاعلى بود) چون بر احوال خود نوحه‌سرائى مى‌كرد مدّت پانصد سال گريست، و نفس خود را از آلودگيها و گمراهيهايى كه قومش در آن غوطه‌ور بودند رهانيد. و معناى طوفان كه در دوران او اتّفاق افتاد آن است كه آب همه چيز را فراگرفت (به عربى آن را طفى الماء گويند).
«هود» اين نام بدين جهت بر او نهاده شده كه هدايت يافت از آنچه قومش را گمراه ساخته بود، و به آن مبتلا نگرديد. سپس از طرف خداوند مبعوث شد تا آنان را از گمراهى رهانيده و به شاهراه هدايت برساند.
«ريح عقيم» بادى است كه نه ابر آورد و نه درخت را بارور سازد، خداوند آن را بر قوم عاد فرستاد تا نابودشان سازد، معنايش اين است كه توأم با عذاب و بى‌رحم است، چنان كه مى‌دانيم بادهاى ديگر نطفه را به گياه تلقيح مى‌كنند ولى اين باد عذاب را به آنها تلقيح كرد. يعنى رحمت از آن پديدار نمى‌گشت، مانند مردى كه صاحب فرزند نشود پس همه كاخها و دژها و شهرها و هر بناى محكم و استوارى را كه در آنجا بود چنان خرد و نابود كرد و درهم كوبيد (چون گندمى زير سنگ آسياب) و همچون ماسه نرم روان شدند كه باد
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 109
جابجايشان مى‌كرد. و به آسمان مى‌برد (هفت شب و هشت روز پى در پى آن تندباد عقيم برايشان وزيد).
«ذات العماد» به قوم عاد گفته مى‌شود؛ معنايش آن است كه آنها قطعه سنگهاى بزرگى را به اندازه بلندى كوه از كوهى مى‌بريدند و پايه

می‌ساختند، بعد این ستونها را در هر کجا می‌خواستند می‌افراشتند، سپس در بالای آن کاخهای خود را می‌ساختند بدین سبب آنها را «ذات العماد» گفتند.
«ابراهیم» چون به نیکی کردن همّت گماشت، در نتیجه کامیاب گردید.
و معنای «ذو القرنین» این است که مدّتی قوم خود را به خدا دعوت کرد، لیکن آنها از پیروی او سرباز زدند و چنان او را مورد ضرب و شتم قرار دادند [که یک طرف سرش شکست] مدّتی از بین آنها رفت سپس به سویشان بازگشت و برنامه قبل خویش را اجرا کرد، این بار نیز بگونه‌ای کتک خورد که طرف دیگر سرش [شکسته شد] (میان قلّاب از علل باب 37).
«اصحاب رسّ» اینان در کنار رودخانه‌ای به نام رسّ که در سرزمین مشرق بود مأوی داشتند به همین مناسبت چنین نامیده شدند (همان رود ارس است که بطول هشتصد کیلومتر در جریان است، از مشرق آسیای صغیر آغاز گشته و در مغرب دریای خزر به خلیج قزل آغاج به دریا می‌ریزد). و گفته‌اند رسّ نام چاهی بود. دیگر اینکه این گروه پس از درگذشت حضرت سلیمان، پیغمبر

خود را در بند کشیده و زنده بگور کردند، آنان کسانی بودند که درخت صنوبری را (به نام شاه درخت) که یافث بن نوح نهالش را کاشته بود، و بعد از فرونشستن طوفان نوح از میان گل و لای سر برآورد و تنومند شد می‌پرستیدند، و زنانشان با مالیدن عورت به یک دیگر (بجای مرد) شهوت جنسی خود را فرو می‌نشاندند، آنگاه خداوند آنها را به وسیله ورزش طوفان سهمگین بسیار سرخ رنگی عذاب کرد، و زمین را در زیر پایشان چون سنگ گوگرد آتش زائی قرار داد که شعله می‌کشید و آنان را در کام خود می‌گرفت، و نیز ابر سیاه تاریکی همچون گنبد بر سرشان سایه افکند و آتش بارید [و سنگها با شعله‌های سوزان چنان بر سر و روی آنها می‌خورد که بر اثر آن بدنهایشان گداخته می‌شد، همچنان که مس در آتش می‌گدازد] (علل الشّرائع باب 38).
«یعقوب» را بدین سبب به این نام خواندند که او و برادرش «عیص» دوقلو بودند، ولی نخست عیص، و در پی او برادرش یعقوب به دنیا آمد.
«اسرائیل» (نام حضرت یعقوب است) یعنی بنده خدا، چون «اسرا» به معنای بنده، و «إیل» نام پروردگار است، و در خبر دیگر آمده است «اسرا» به معنی قوّت و «إیل» یکی از اسماء الهی است (و در علل الشّرائع باب 39 گوید: این نام یکی از پریان بود که قندیلهای بیت المقدّس را خاموش می‌کرد، شبی حضرت یعقوب او را دستگیر کرده و به ستون بست و چون صبح مردم منظره را دیدند

گفتند: يعقوب جنّى را اسير كرده و به ستّون بسته است).
همچنين جبرئيل هم بمعنى نيروى خداست. بنا بر اين، مفهوم اسرائيل مى‏شود: قدرت خدا.
و بدين گونه است هر اسمى كه جزء پايانى آن «إيل» يا پيش از آن «عبد و يا عبيد» باشد، و «إيل» نام خداوند مى‏باشد بنا بر اين معناى «جبرئيل» عبد اللَّه، «ميكائيل» عبيد اللّه (بنده كوچک خدا) و همچنين «اسرافيل» عبيد اللَّه است.
و «يوسف» از (آسف، يوسف) به معنى خشم گرفته شده است، چون وجود او برادرانش را خشمگين مى‏ساخت، خدا فرموده است: «فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ» (پس آن هنگام كه ما را خشمگين ساختند، از ايشان انتقام گرفتيم- زخرف 43: 55). مقصود از نامگذارى او به يوسف اين است كه آنچه از فضيلت او بر برادرانش روشن مى‏گرديد، خشم آنها را شعله‏ور مى‏ساخت.
و «موسى» را نيز به اين نام خوانند زيرا كه خاندان فرعون جعبه‏اى را كه وى در آن قرار داده شده بود از رود نيل در جايى بين آب و درخت پيدا كرده، و از وسط آب بيرونش آوردند، به زبان قبطى آب را «مو» و درخت را «سى» نامند. يعنى شخصى كه از بين آب و درختان گرفته شده است «1».

---

(1) او را موشا مى‏گفتند سپس معرب كرده يعنى شين را به سين بدل ساختند و به قاعده ناقص يائى به يا نوشته و به ألف خواندند. (دهخدا حرف م صفحه 79)

«خضر» به معناى سبزه است زيرا او به روى هيچ چوب خشكى تكيه نمى‏داد و يا نمى‏نشست و بر هيچ زمين بى‏گياهى قرار نمى‏گرفت مگر آنكه جنبشى كرده و بلافاصله سبز مى‏شد، نام اصليش «تاليا» فرزند ملكان بن عابر ابن ارفخشذ بن سام بن نوح بود.
«طور سينا» (صدر آيه اين است وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ ... مؤمنون 23: 20) اين كوه داراى درخت زيتون بوده است و هر كوهى كه بر آن درختها و گياهان سودمند باشد «طور سينا» و يا «طور سينين» نامند و اگر كوهى گياه يا درختان سودمند نداشته باشد «جبل» و «طور» مى‏گويند.
و معناى قول خداوند عزّ و جلّ كه به حضرت موسى فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» (و بيفكن از پاى دو كفش خود را- طه 20: 12). اينست كه دو ترسى را كه در دل دارى از خود دور كن، كه يكى دلهره از بين رفتن خاندانش بود، زيرا كه در دوران زايمان، مادر را ترک گفته، و ترس ديگر از

فرعون بوده است، احتمال دیگری هم هست، و در روایتی وارد شده است که چون دو کفشی که بپا داشت از پوست الاغ مرده بود، و آن سرزمین جایگاه پاکیزه‌ای بود (بدین جهت به او فرمان داده شد که کفشهایت را بیرون بیاور تا زمین پاک را آلوده نسازد) (و گفته‌اند-

شاید این امر برای آن بود که پاهای آن بزرگوار به زمین وادی مقدس برسد.

علل باب 55). و امّا «طوی» نام درّه‌ایست. (بنا بر این عطف بیان است از بالواد المقدّس و تنوین آن که دلالت بر منصرف بودن دارد بجهت تأویل آن به مکان است و گویند که «طوی» مثنّی است مشتقّ از «طیّ» یعنی دو بار صدا زده شده و یا پاکیزه شده است، یک بار پس از دیگری منهج الصّادقین 5: 474) و معنای قول خداوند «فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً» (این است که خداوند به موسی و هارون فرمود: به سوی فرعون که دیکتاتوری شده است بروید) و با نرمی و آرامی با وی سخن بگوئید- طه 20: 44- یعنی او را احتراما به کنیه صدا بزنید، چون نام فرعون ولید ابن مصعب و کنیه‌اش «ابو مصعب» بود.

و معنای «فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ» (و فرعون دارنده میخها- الفجر 89: 10) آنست که دیکتاتور مصر وقتی به کسی خشمگین می‌شد و مصمّم می‌شد کیفر کند، او را بر روی زمین یا به روی تخته چوب پهنی می‌خوابانید و دو دست و دو پای او را با چهار میخ میخکوب می‌کرد و در همین حال رهایش می‌ساخت تا جان دهد، بدین جهت خداوند او را «ذِی الْأَوْتادِ» نامیده است.

«داود» معنایش آنست که او زخمها و شکستگی دل خود را با مودّت و دوستی خدا التیام می‌بخشید و درد خود را با عشق و محبّت به خدا و به اطاعت وی درمان می‌کرد بگونه‌ای که به او گفته شد: بنده (خداوند فرموده است: «وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ» (ص 38: 17). گویند: روزی داود روزه بود، و روز بعد افطار می‌کرد، نصف شب را نیز به قیام بسر می‌برد).

«ایّوب» از- آب، یؤب- گرفته شده که به معنای برگشتن می‌باشد و بدین سبب به او گفته شده است که پس از ابتلا به بیماری جانکاهی که بر اثر آن خانه و خانواده‌اش را ترک کرد (ولی دست از شکر خدا برنداشت) عاقبت تندرستی خود را باز یافت و نعمت و خانواده و مال و فرزند به او باز گشت.

«یونس» از انس و الفت گرفته شده است چون وقتی از نافرمانی قومش خشمگین شده از میان آنها رفت، با خدا الفت گرفت، و پس از بازگشتش دوباره با آنان مأنوس گردید.

و معنای اینکه خداوند اسماعیل بن حزقیل را «إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ» (او

راستگو در وعده بود- مریم 19: 55) نامید، اینَ است که او به شخصی قول داد که تا تو برگردی من اینجا می‌مانم (از قضا آن مرد فراموش کرد) و اسماعیل تا یک سال چشم براه او همان جا ماند تا آمد.
«مسیح» به این دلیل به عیسی بن مریم گفته می‌شد که او سیّاح بود و در جای معیّن مستقر نمی‌گشت و همچنین روزه دار بود.
«نصاری» نیز به این نامند چون اصل ایشان در شهری از سرزمین شام بنام ناصره بود. (گویند حضرت مریم پس از برگشتن از مصر در آنجا اقامت گزید).
«حوّاریین» به کسانی که شغلشان گازری بود و لباسها را به وسیله شستن از چرک پاک و سفید میکردند. حواری می‌گفتند، بدین سبب این نام بر آن دوازده
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 115
نفر نهاده شده است که در نهان و آشکار به خود و دیگران پند می‌دادند تا چرک گناه را از شخص و اشخاص بزدایند، و این نام از خبز الحوار (نان سفید) گرفته شده است.
پیغمبران «اولو العزم» که عبارتند از نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد- صلوات اللَّه علیهم- نیز بدین سبب «اولو العزم» نامیده شده‌اند که با عزمی مصمّم به ابلاغ شریعتی از جانب خدا مأمور شدند (که تا بعثت پیغمبر اولو العزم دیگری آن شریعت از بین نرود).
و معنای دیگری هم برای آن، روایت شده است که از ایشان نسبت به حضرت محمّد- صلّی اللَّه علیه و آله و ائمّه علیهم السلام پیمان گرفتند، و آنان نیز همگی بی‌درنگ پذیرفته و به آن اقرار کردند.

1- جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: من از تمامی

مردم به حضرت آدم شبیه ترم، و حضرت ابراهیم از لحاظ قیافه و اخلاق بیش از همه کس به من می‌ماند. خداوند از عرش عظمت خود مرا به ده اسم نامیده، و چگونگی و خلق و خوی نیکم را با آن آشکار فرموده، به زبان هر پیامبری که بر قومی برانگیخته می‌شد مژده آمدن مرا داده است. و در چند جای تورات (کتاب یهود) نامم را ذکر کرده، آوازه مرا در میان پیروان تورات و انجیل پراکنده و آشکار ساخته است، سپس سخن خود را به من آموخت، و مرا به آسمان بالا برد، و از نامهای خویش نامی بر من نهاد، نام او محمود است و مرا «محمّد» نامید، و در بهترین زمانهای امّتم به این جهان آورد، و در تورات نامم را «احید» نهاد، که از توحید گرفته شده است که بسبب یگانه‌پرستی کالبد امّتم را بر آتش جهنّم ممنوع ساخته، و در انجیل مرا «احمد» نامید، پس من در میان ساکنین آسمان «محمود» (ستوده شده‌ام) و امّتم را حامدان (سپاسگزاران) قرار داد. نام من در زبور «ماحی» است زیرا پروردگار بواسطه من بساط پرستش بتها را از روی زمین برخواهد چید، و مرا در قرآن مجید محمّد خواند زیرا در روز رستاخیز که دادگاه عدل الهی حکم نهائی را صادر می‌نماید، و وضعیّت همه کس روشن می‌گردد، امّتها مرا خواهند ستود، (زیرا) جز من کس دیگری شفاعت نخواهد کرد، و مرا در

قیامت «حاشر» گویند چون همه مردم پس از من به صحرای محشر گام نهاده و در آنجا گرد آیند (یا زمان امّت من به حشر متّصل است) و مرا «موقف» نام گذارد زیرا من مردم را در پیشگاه عدل خدا برپا می‌دارم، و مرا «عاقب» نیز نامیده است به این دلیل که آخرین پیامبر هستم و بعد از من کسی را به عنوان پیغمبر نخواهد فرستاد، و همچنین پیامبر رحمت، پیامبر توبه و جنگاور شکست ناپذیرم نامید، و نام دیگرم «مقفّی» است چون که در پی تمامی پیامبران مبعوث شده‌ام، و منم «قیّم» یعنی بی‌عیب و نقص، و گرد آورنده همه کمالات در خود، پروردگارم بر من منّت نهاد و امتیازاتی بمن داد و فرمود: ای محمّد رحمت من بر تو باد، من همه پیغمبران را بر گروهی که همزبانش بود فرستادم، امّا تو را به تمامی آفریدگانم از سرخ و سیاه مبعوث کردم، و با ترسی که از تو در قلب دشمنان افکندم یاریت کردم، هیچ کس دیگر را این چنین یاری نکردم و

دست آورد غنائم جنگی را از کافران بر تو حلال گردانیدم، در حالی که برای پیشینیان حلال نبوده (می‌بایست غنیمت‌هائی را که از کافران می‌گرفتند بسوزانند). و به تو و امّتت سوره حمد و آیات پایانی سوره بقره را یکی از گنجینه‌های عرشم بود عطا کردم، و همه سطح زمین را برای تو و امّتت محلّ نماز و سجده‌گاه قرار دادم (بر خلاف امّتهای دیگر که می‌بایست مراسم عبادی خود را در معبدهای خویش انجام دهند) و خاک زمین

را برای تو پاک‌کننده قرار دادم (بجای آب اگر در دسترس نباشد یعنی تیمّم).

و «اللَّه اکبر» را به تو و امّتت دادم و یاد تو را با یاد خودم همراه ساختم بگونه‌ای که هیچ فردی از امّت تو مرا به یگانگی یاد نخواهد کرد مگر آنکه تو را هم به پیغمبری یاد کند، خوشا به حال تو و امّت تو.

2- حسن بن عبد اللَّه از پدران بزرگوارش از جدّش امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که گروهی از یهود نزد پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله آمده و دانشمندترین آنان سؤالاتی از آن حضرت کرد، که یکی از آنها این بود: به چه علّت شما را «محمّد، احمد، ابو القاسم، بشیر، نذیر و داعی» نامیده‌اند؟ فرمود: امّا «محمّد» چون در زمین ستایش شده‌ام و «احمد» به این علّت که در آسمانها مرا می‌ستایند.

«ابو القاسم» نیز، چون در روز رستاخیز خداوند عزّ و جلّ جهنّم را تقسیم نموده، و آن را سهم کسانی می‌سازد که از آغاز تا انجام آفرینش مرا تصدیق نکرده باشند و بهشت را نیز جایگاه کسی می‌سازد که به من ایمان آورده و به نبوّتم اعتراف کرده باشد.

و امّا «داعی» گویند زیرا من همه مردم را به دین خدا دعوت می‌کنم، و

«نذیر» نامند چون هر کس که از من اطاعت نکند او را به گرفتار شدن به آتش دوزخ می‌ترسانم، و «بشیر» نامیده‌اند، زیرا به آنان که دستورات مرا اجرا کنند نوید بهشت می‌دهم.

3- حسن بن فضّال گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: چرا کنیه پیغمبر «أبو القاسم» است؟ فرمود: زیرا پسری به نام «قاسم» داشت و از این جهت به او کنیه ابو القاسم دادند. (نخستین پسر رسول خدا بوده و ملقّب به الطّاهر است، قبل از بعثت در مکّه از خدیجه کبری تولّد یافت و پیش از بعثت هم از دنیا رفت).

گفتم: ای فرزند پیامبر آیا مرا شایسته می‌دانید تا بیش از این برایم توضیح فرمائید؟

فرمود: بلی. مگر نمی‌دانی که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: من

و علی هر دو پدر این امّت هستیم. گفتم: آری می‌دانم. فرمود: آیا پیغمبر خدا پدر همه امّت، و علی علیه السلام هم یکی از افراد امّت ایشان نبوده است که پس از او جانشین وی می‌باشد؟ عرض کردم: بلی بوده‌اند، فرمود: علی علیه السلام قسیم بهشت و جهنّم است! (شرح: به نقل از شاهجهانی: قسیم به معنی سهیم کسی و همچنین ضدّ چیزی

می‌باشد و در لغت عرب به معنی قسمت‌کننده نیامده است- منتخب اللغات: 440 بنا بر این معنی عبارت چنین است: علی علیه السلام سهیم بهشت و ضدّ جهنّم بوده است گرچه در همه جا این حدیث را قسمت‌کننده معنی کرده‌اند) جواب دادم: آری.

فرمود: بنا بر این پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را بدین جهت ابو القاسم گویند که ایشان پدر قسیم دوزخ و بهشت است. عرض کردم: پدر بودن ایشان چه معنایی دارد؟ فرمود: او برای امّتش همانند پدری مهربان بر فرزندان خویش بوده است و همین طور علی ابن ابی طالب که شایسته‌ترین امّت او بود، پس از وفات رسول اکرم وصی و جانشین وی و رهبر امّت قرار گرفت او نیز برای امّتش همانند پدری مهربان و شفیق عمل می‌کرد. سپس سخن خود را این چنین ادامه داد: روزی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در بالای منبر فرمود: هر کس از دنیا برود در حالی که دین و عائله تهیدستی بجای گذارد، بر عهده من است که دینش را ادا کنم و مخارج خانواده او را بپردازم (از بیت المال)، و امّا هر کس از دنیا برود و ثروتی بر جای گذارد، ثروتش از آن بازماندگانش خواهد بود. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: به این جهت است که گفته می‌شود پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نسبت به امّت خود از پدران و مادرانشان دلسوزتر، و اختیارات وی نیز از خود ایشان بیشتر بوده است. چنان که خدا فرموده است:

النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و همچنین امیر المؤمنین بعد از آن بزرگوار اولی بود بر امّت از جانهایشان (همان گونه که علی علیه السلام عهده دار تمام وظایف و

مناصب پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بود باید دارای اختیارات او نیز باشد).

4- عبایه گوید: من از ابن عبّاس پرسیدم (یا دیگری پرسید) تفسیر این فرموده خداوند عزّ و جلّ أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى (آیا خداوند تو را یتیمی نیافت پس پناهت داد؟- ضحی 93: 6) چیست؟ فرمود: بدین سبب یتیم نامیده شد که او (چون درّ یکتا) در سراسر پهنه گیتی از آغاز تا پایان آفرینش، در فضیلت و شرف بی‌همتا بود، پس خداوند برای آشکار ساختن احسان و نیکوئی که به او ارزانی داشته فرموده است: أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً

یعنی در فضایل یگانه بود و هیچ کس همتای او نمی‌گشت.
شرح (یتیم به معنای بی‌نظیر و بی‌مانند است، چنان که می‌گویند: درّ یتیم).
پس خداوند تو را پناهگاه بشر ساخت تا از هر سو به تو روی آورند، و فضیلت و مقام تو را به آنان شناساند. وَ وَجَدَکَ ضَالًّا (و تو را گمشده یافت) اشاره به اینکه قومت به ناروا نسبت گمراهی به تو می‌دادند و پروردگار آنان را هدایت کرد تا نسبت به تو معرفت پیدا کرده و حقّت را شناختند وَ وَجَدَکَ عائِلًا (و تو را تهیدست یافت) یعنی نزد قومت فقیر بودی و آنها می‌گفتند: اندوخته‌ای

ندارد، خداوند به وسیله ثروت سرشار خدیجه بی‌نیازت کرد و فضیلت بیشتری به تو داد، و تو را مستجاب الدّعوه قرار داد چنان که اگر از خدا بخواهی سنگی را برایت به طلا مبدّل گرداند بدون چون و چرا تو را به خواسته‌ات می‌رساند و سنگ تبدیل به طلا می‌گردد. و هر گاه غذائی نداشتی برایت غذائی فرستاد، و هر جا آب نبود برایت آب فراهم ساخت، و در آن ایّام که هیچ کس یاریت نمی‌کرد، فرشتگان را بیاری تو فرستاد، و بوسیله آنان تو را بر دشمنانت پیروز فرمود.
5- ابن أبی عمیر از یکی از راویان خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ بدین جهت پیغمبر خود را یتیم کرد تا فرمانبرداری از کسی بر او واجب نباشد.
6- جعفر صوفی «1» گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: چرا پیامبر را «امّی» نامند؟ فرمود: اهل تسنّن چه جوابی دارند؟ عرض کردم می‌گویند: زیرا

---

(1) این شخص ممکن است جعفر بن محمّد صیرفی باشد، بهر حال مجهول الحال است، و راوی او محمّد بن خالد برقی است که نجاشیّ او را ضعیف شمرده، و از ضعفا بسیار نقل می‌کند چنان که ابن الغضائری گفته است.

قادر نبود چیزی بنویسد. فرمود: خلاف واقع گفته‌اند- خداوند آنها را از درگاه رحمت خود براند- چگونه ممکن می‌گردد در حالی که خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود که نسخ نگردیده و استوار است می‌فرماید: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ (اوست خدایی که در میان عرب امّی پیغمبری از خود آنها برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را از آلودگی جهل و اخلاق زشت پاک سازد و به آنها قرآن و حکمت بیاموزد- جمعه: 2) در حالی که پروردگار می‌فرماید: پیغمبر قرآن می‌خواند «1»، پس چطور چیزی را که خود بخوبی نمی‌دانست به آنها یاد می‌داد؟

به خدا قسم كه رسولش به هفتاد و دو- يا فرمود- به هفتاد و سه زبان (ترديد از راوى است.) مى‌خوانده و مى‌نوشته است، و جز اين نيست كه سبب ناميده شدن او به «امّى» اين است كه از اهل مكّه بود كه نامهاى متعددى دارد، و يك نام آن «امّ القرى» است. چنان كه خداى عزّ و جلّ مى‌فرمايد: لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى (قرآن را نازل كرديم تا اهل مكّه را بترسانى- انعام 6: 92).

(شرح- هنگامى كه «ياء نسبت» به «امّ» افزوده گردد، «امّى» مى‌شود

---

(1) پوشيده نماند كه خواندن آيات به تعليم جبرئيل از سوى خداوند دلالت بر خواندن و نوشتن ندارد و راوى خبر چندان مورد اطمينان نيست تا بتوانيم بطور قطع سخن را به امام جواد عليه السلام نسبت دهيم.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 124

يعنى كسى كه منسوب است به امّ القرى).

1- حفص بن غیاث نخعی گوید: امام صادق فرمود: موسی بن عمران علیه السلام مشغول راز و نیاز با پروردگار خویش بود که ابلیس به آنجا آمد یکی از فرشتگان به او گفت: در چنین حال خوشی که وی سرگرم مناجات با خدای خویش است از او چه می‌خواهی؟ شیطان گفت: همان را که از پدرش «آدم» هنگامی که در بهشت بود امید داشتم.
در ضمن مناجات قسمتی از آنچه را خدا به حضرت موسی فرمود این بود:
ای موسی من نماز را نمی‌پذیرم مگر از شخصی که در برابر عظمتم کرنش نماید، و همواره در دلش از من ترس باشد، روز خود را به یاد من سپری سازد، و شب را با آلودگی به گناه به صبح نرساند، و نیز حق دوستان مخلص و یاران وفادار مرا بشناسد. موسی عرض کرد: پروردگارا آیا مقصود از دوستان و اولیائت «ابراهیم
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 125
و اسحاق و یعقوب» هستند؟ فرمود: ای موسی ایشان چنانند، و لیکن مقصود من آن کسی است که برای وجود او پدر و مادر بشر (آدم و حوّا) را آفریدم، و به خاطر او بهشت و جهنم را پدید آوردم، حضرت موسی عرض کرد: خداوندا او کیست؟
فرمود: محمّد احمد که نامش را از اسم خود مشتق ساخته‌ام، چون من محمودم. موسی در خواست کرد که خداوندا مرا از امّت او گردان. فرمود: ای موسی اگر او را بشناسی و به مقام وی و خاندانش آگاه شوی از امّت او خواهی بود، زیرا مثل او و خاندان پاکش، مثل باغ بهشت است که برگش نمی‌خشکد و مزه‌اش تغییر نمی‌کند، و هر کس که آنان را شناخت و حقّشان را دانست، هر گاه بر اثر نادانی عمل ناشایسته‌ای از او سربزند در کیفر او شتاب نمی‌ورزم، در تاریکیها برایش فروغی قرار می‌دهم، و قبل از آنکه از من سؤالی کند نیازش را برطرف می‌کنم و قبل از تقاضای او عطایش می‌دهم.
و حدیث طولانی‌تر از این بود امّا بقدر نیاز پاره‌ای از آن را در اینجا آورده‌ایم. (دنباله حدیث را مرحوم مؤلّف در امالی- مجلس 95- حدیث دوّم نقل کرده است).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 126
2- جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید: شخصی از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله پرسید:
آن زمان که حضرت آدم در بهشت جای داشت تو در کجا بودی؟ فرمود: من در صلب او بودم و در همان حال مرا به زمین فرود آورد، و سپس در

صلب پدرم نوح بودم که بر کشتی سوار شدم، و در صلب ابراهیم بودم که در آتش افکنده شدم، در همه تبار من هرگز پدر یا مادر آلوده‌ای نبوده است، خداوند پیوسته مرا از صلب‌های پاکیزه به رحم‌های پاک- که از جانب او هدایت شده و هدایت‌کننده بودند- منتقل ساخت، تا اینکه به نبوّت من پیمان گرفت و به اسلام برایم میثاق بست، جمله صفاتم را بیان کرد و نامم را در انجیل و تورات قرار داد، سپس به آسمان بالایم برد و نامی از اسماء خود برایم برگرفت. مالک عرش: «محمود» است، امت من «حامدون» (ستایشگران) اند، و من «محمّد» هستم.
مصنّف گوید: این حدیث از طرق متعدّدی نقل گردیده است.
3- عبد اللَّه بن فضل هاشمی گوید: امام صادق علیه السلام به نقل از جدّ
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 127
بزرگوارش چنین فرمود: روزی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در حالی که نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خدمتش بودند فرمود: به خدائی که مرا مژده دهنده مبعوث نموده سوگند، که هیچ مخلوقی بر روی زمین نزد او محبوبتر و گرامی‌تر از ما نیست، زیرا خداوند تبارک و تعالی برای من از اسماء خود نامی اقتباس کرده است. نام او «محمود» و نام من «محمّد» است، برای تو نیز ای علی، نامی از نامهای خود گرفت، یعنی او «علی الاعلی» است و ترا علی نامید. و ای حسن نام ترا هم از یکی از اسماء خود برگرفت زیرا نام او «محسن» است و تو را حسن نام نهاد. و برای تو نیز ای حسین، از نامهای خود نامی جدا کرد و او «ذو الإحسان» است و نام تو «حسین»، و برای تو هم ای «فاطمه» از اسامی خود نامی درآورد، نام او «فاطر» است و تو «فاطمه» سپس دست به دعا برداشته و گفت: پروردگارا، تو را گواه می‌گیرم که من با کسی که با اینان موافق باشد موافقم و با هر کس که با ایشان به دشمنی برخیزد در ستیزم، دوستدار آنان را دوست می‌دارم، و بر دشمنشان خشمگینم. دوستیم با دوستشان به این جهت است که اینان از من و من نیز از آنانم.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 128
4- أبو ذر غفاری- رضی اللَّه عنه- گوید: از پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: من و علی از یک نور آفریده شدیم، دو هزار سال قبل از آفرینش حضرت آدم، ما در سمت راست عرش، به تسبیح خدا مشغول بودیم، آنگاه که پروردگار آدم را آفرید آن نور را در صلب او نهاد و وقتی که در بهشت مأوی گزید در صلب او، و هنگامی که به آن ترک اولی دست یازید باز هم در صلب او بودیم، و زمانی که نوح بر عرصه کشتی قرار گرفت ما در پشت وی بودیم چون ابراهیم را در آتش افکندند، ما در پشت او جای داشتیم، همواره خدای بزرگ ما را از پشتهاي پاکیزه پدران به

رحمهای پاک مادران منتقل می‌ساخت تا پشت عبد المطّلب، سپس آن را دو نیم کرد مرا در پشت عبد اللَّه و علی را در صلب أبو طالب ودیعه نهاد، و برای من پیامبری و رشد زیاد، و برای علی خوش بیانی، و تیزهوشی و دلاوری را قرار داد، و برای هر یک از ما از دو نام خود نامی اقتباس کرد، پس خداوند مالک عرش، محمود است و من محمّد و پروردگار أعلی است- و در حالی که به امیر المؤمنین اشاره نمود- فرمود: و نام او «علی» است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 129

5- ابن مسعود گوید: پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علیّ بن أبی طالب علیه السلام می‌فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ آدم را آفرید، و از روح خود در کالبد او دمید و فرشتگان را فرمان داد تا وی را سجده نمودند، و او را در بهشت مأوی داد، و کنیز خود حوا را همسر او نمود، پس آدم سر برداشت و نگاهی به گوشه عرش افکند و در آنجا پنج سطر نوشته دید، گفت: بار الها اینان که نامشان را می‌نگرم چه کسانی هستند؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: ایشان شخصیّتهای برجسته‌ای هستند که هر گاه آفریدگانم از آنان درخواست شفاعت کنند، من بی‌دریغ وساطت آنان را خواهم پذیرفت، آدم عرض کرد: پروردگارا به منزلت و مقامی که در پیشگاهت دارند تو را سوگند می‌دهم، چگونگی نام آنان را برایم بیان فرما؟ خداوند تعالی فرمود: اما نخستین آنان نام من محمود و او محمّد است، و دوم ایشان من عالیم و او علیّ است و سومی، من فاطرم، و او فاطمه است، و چهارم من محسنم و او حسن است، پنجم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 130

من صاحب احسانم و او حسین است، همگی آنان مشغول حمد و ستایش من هستند.

6- جابر گوید: وقتی دوران حاملگی حضرت فاطمه- سلام اللَّه علیها- به حسن سپری شد و نوزاد به دنیا قدم نهاد قبلا پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دستور داده بود که او را در پارچه سپید بپیچند، ولی خانمها نوزاد را در لباس زرد رنگی قنداق کردند، آنگاه فاطمه سلام اللَّه علیها به همسرش گفت: یا علی برای این نوزاد نامی انتخاب فرما، أمیر المؤمنین فرمود: من در نامگذاری او بر پیامبر خدا پیشی نخواهم گرفت، اندکی بیش نگذشت که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آمد، نوزاد را چون دسته گلی بدست گرفت و بوسه‌ای بر رخسار او زد، و زبان مبارکش را به دهان او گذارد، نوزاد آن را مکید، سپس روی به ایشان نموده و فرمود: مگر پیش از این بشما نگفته بودم که نوزاد را در پارچه سفید بپیچید؟ آنگاه دستور داد پارچه سفیدی آوردند و کودک را در آن پیچیده و آن پارچه زرد رنگ را بدور افکند، و آنگاه به گوش راست نوزاد اذان و به گوش چپش اقامه گفت، بعد رو به أمیر مؤمنان نمود و فرمود: نامش را چه نهاده‌اید؟ عرض کرد: منتظر

شمائیم.
پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: من هم از خداوند در نامگذاری او پیشی نمی‌گیرم، خداوند

به جبرئیل وحی کرد، برای محمّد پسری متولّد شده، بسوی او شو، و از جانب من و خودت سلام و شاد باش ابلاغ کن و بگو چون علی از برای تو همانند هارون است نسبت به موسی، بدین جهت این نوزاد را با پسر هارون همنام کن، جبرئیل خدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شد و از جانب خدا و خود تهنیت و مبارکباد گفت و فرمان خدا که: پسرت را همنام فرزند هارون ساز، را ابلاغ نمود پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله پرسید: نام پسر هارون چه بود؟ جبرئیل گفت: شبر، فرمود: زبان من عربی است! گفت: او را حسن نام کن! لذا حسن نامیده شد، و چون حسین علیه السّلام قدم به دنیا نهاد، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله نزد ایشان آمد، و همان کارهائی را که وقت تولّد (فرزندش) حسن انجام داده بود تکرار نمود، آنگاه جبرئیل بر او نازل شد و عرض کرد: خداوند- عزّ و جلّ ذکره- تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: چون علی نسبت به تو نظیر هارون است نسبت به موسی، لذا نام این کودک را نیز به نام پسر دیگر هارون بگذار. پرسید: نامش چه بود؟ گفت: شبیر. فرمود: من عرب زبانم. گفت: او را حسین نام نه، لذا پیغمبر اسم او را حسین نهاد.
7- عکرمه گوید: چون حسن علیه السّلام از حضرت فاطمه سلام اللَّه

علیها متولّد گردید، او را نزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آورد پیامبر او را حسن نامید، و هنگامی که حسین به دنیا آمد فاطمه علیها السّلام او را به حضور پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آورد و گفت: ای پیامبر خدا این فرزندم نیکوتر از او (حسن) است، آنگاه پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله او را حسین نامید.
8- عبد اللَّه بن عیسی گوید: امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش علیهما السلام فرمود: جبرئیل نام حسن بن علی را در یک پارچه از حریر که از لباسهای بهشت بود برای پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله هدیه آورد، و نام حسین علیه السلام هم از نام حسن گرفته شده است.
9- جابر جعفی گوید: امام پنجم حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس از آنکه (در سال سی و نه آتش جنگ با مارقین (خوارج) به سردمداری ذو الثّدیّة و گروهی از خوارج در نهروان که ناحیه وسیعی بین واسط و بغداد بود فرو نشست) أمیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام به شهر کوفه بازگشت در این هنگام به او

گزارش دادند که معاویه با گستاخی و بی‌شرمی به دشنام دادن و لعن وی پرداخته و خنجر بیداد او رشته زندگانی دوستان علی علیه السلام را بریده است، حضرت به سخنرانی پرداخت و خطبه‌ای ایراد کرد.
پس از حمد و ثنای الهی و نثار درود بر پیامبر گرامی صلّی اللَّه علیه و آله و بیان شمّه‌ای از نعمتهایی که خداوند بر پیغمبر و او علیهما السلام ارزانی داشت، چنین فرمود: اگر این آیه در قرآن مجید نبود که خداوند می‌فرماید: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ (و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن- الضحی 93: 11) افتخاراتی را که خدا نصیب من نموده و مقامهائی را که به من داده است بیان نمی‌کردم، ولی به جهت این گفته الهی سخن را آغاز می‌کنم (ابتدا دست بدعا برداشت و گفت:) پروردگارا تو را بر نعمتهای بی‌شمارت و فضل بی‌کران و از یاد نرفتنیت سپاسگزارم، و سپس رو به حضار نمود و فرمود: ای مردم: من در مرحله‌ای هستم که احساس می‌کنم آفتاب عمرم بر لب بام زندگی رسیده، و پیک اجل بمن نزدیک گردیده است، گمان می‌کنم با آنکه هنوز در میان شما هستم شأن و مقام مرا از یاد برده‌اید، من این جهان را بدرود می‌گویم و هر آنچه را که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله از خویش بیادگار گذاشت برای شما باقی می‌گذارم: قرآن و دودمانم که عترت و فرزندان خاتم پیامبران، سیّد و سالار پاک تباران و آقای برگزیدگان، پیغمبر برگزیده خدا صلّی اللَّه علیه و آله- هستند (آنان که مردم را به قرآن فراخوانده هدایت می‌کنند).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 134
ای مردم، شاید پس از این دیگر نشنوید که گوینده‌ای گفتار مرا در باره خود بگوید مگر آنکه سخن نادرست و ناروا گفته باشد، اکنون توجّه کنید، افتخارات مرا بشنوید، من برادر و پسر عموی پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و شمشیر خشم و کیفر اویم، من آن سرباز رشید و دلاوری هستم که هر گاه روباه صفتان از اطراف پیغمبر می‌گریختند و او را تنها می‌گذاشتند یک تنه میدان گسترده جنگ را در اختیار می‌گرفتم و با پنجه پولادینم که قبضه شمشیر را می‌فشرد، سر ماجراجویان و بدخواهان او را در فضا پرتاب می‌کردم و با استقامتم بلا گردان و ستون پیروزی او بودم.
و هر گاه که مردم دستخوش عواطف می‌شدند و تیرگی نفاق و فساد و جهالت از هر سوی چون ابرهای متراکم برمی‌خاست و سنگ تفرقه بر بام مسلمین می‌بارید، و می‌رفت که نظام اجتماع از هم بگسلد، من نیروی سخت کوش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بودم، و قهر پروردگار بصورت من در برابرشان جلوه‌گر بود، و چون سنگ آسیاب جهنم روی سر زالوصفتان و گردنکشان در گردش بودم، و با شمشیر شرربارم که هر کس طعمه آن می‌شد بلافاصله در جهنّم سقوط می‌کرد، چون دندانه‌های آسیاب جهنم استخوان آنها را خرد می‌کردم، و پسران و دخترانشان را به عزای آنها

می‌نشاندم، آری من آن کسی هستم که همچون شیری زنجیر گسیخته، خود را بر صف دشمن می‌زدم، و جان آنان را می‌گرفتم، و منم عذاب شدید خداوند که در وقت مقرّر از تبهکاران فروگذاشته نخواهد شد (اشاره فرموده به آیه شریفه وَ لا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ- انعام 6: 147).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 135
منم آنکه در مقابل هیچ قهرمانی زانوی عجز بزمین نزدم بلکه با ستیز با آنان پشتشان را به خاک هلاکت مالیدم و با یورشهای برق آسا بر جنگاوران، آنها را از مرکب حیات به زیر انداختم، و هر کس را که به خدای رحمان کفر می‌ورزید به دیار عدم فرستادم. و منم داماد بهترین مردم، و منم سرور جانشینان پیامبران و قائم مقام برترین پیامبران، منم دروازه شهر علم، و گنجینه‌دار دانش پیغمبر اکرم صلّى اللَّه عليه و آله و وارث او، منم همسر بتول (عذرا) که گرامی‌ترین زنان جهان است حضرت فاطمه آن بانوی پرهیزگار برگزیده پاک سرشت نیکوکار، هدایت شده و هدایتگر دختری که حبیب خدا حضرت محمّد صلّى اللَّه عليه و آله او را دوست می‌داشت، و بهترین دختران و دودمان او، و ریحانه (گل خوشبوی) او بود، و دو نوه پیغمبر بهترین نواده‌گان، هر دو فرزند منند که شایسته ترین فرزندانند، آیا کسی هست که آنچه را گفتم قبول نداشته باشد؟ کجایند مسلمانانی که در آغاز پیرو أدیان گذشته بودند تا بشما بگویند که در انجیل (أصلی) نام من «اليا»،. و در تورات «بریء» و در زبور «أریّ» و در زبان مردم هندوستان «کبکر» و نزد رومیان «بطرسیا» و نزد پارسی نژادان «جبتر» (جبیر یا جنتر نسخه بدل) و نزد ترکها «بثیر» نزد زنگباریان (نام مملکتی است در آفریقا) «حیتر» و نزد دانشمندان یهود «بویء» و نزد حبشی‌ها (طایفه‌ای از سیاه پوستان آفریقا) «بثریک» و نزد مادرم «حیدره» و نزد دایه‌ام
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 136
«میمون» و نزد عرب «علیّ» و نزد ارمنیها (منسوب به ارمنستان) «فریق» و نزد پدرم «ظهیر» می‌باشد. اینها نامهای من در کتب آسمانی و نزد أقوام و ملل است، ولی باید بدانید که در قرآن مجید هم نامهایی مخصوص من است و بشما هشدار می‌دهم تا مبادا از راه خیره‌سری آنها را نادیده بگیرید و از راه دین خود دور افتاده و گمراه گردید (اینک این شما و این آیات قرآن) خداوند- عزّ و جلّ- می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.
مصحّح محترم متن عربی گوید: «گرچه در نسخه چنین است ولی در قرآن آیه‌ای به این لفظ نیست و شاید این جمله برداشتی از قرآن باشد».
مترجم گوید: در قرآن مجید وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ است و شاید آیه 153 سوره بقره إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ باشد. و صادقين از اشتباهات نسخه برداران باشد چنان که یکی از القاب آن حضرت صابر (مناقب ج 3: 284)

و دیگری صادق است. و منم «مؤذّن» در دنیا و آخرت که خدا فرموده است: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ پس منادیی در میان بهشتیان و دوزخیان فریاد برآورد که لعنت خدای بر ظالمین باد- اعراف 7: 42).
و منم آن منادی، و در جای دیگر مرا «أذان» نامیده است: وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (این آگاه ساختنی است از جانب خدا و پیامبرش- توبه 9: 3) که آن «اذان» من می‌باشم.
و منم «محسن» در قول خداوند- عزّ و جلّ- إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (بی‌تردید خداوند همواره یار نیکوکاران است- عنکبوت 29: 69) و منم (دارنده
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 137
قلب) آن کس که خدا فرموده است: إِنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ (در نابودی امم پیشین پند و تذکری است برای آنکه دارای قلب و هوشیاری است- ق- 50: 36).
و منم «ذاکر» در فرموده خداوند: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ.
(آنان که در حال ایستاده و نشسته و خفتن ذکر خدا را از یاد نمی‌برند- آل عمران 3: 190).
و ما هستیم «اصحاب اعراف» من و عمویم (حمزه) و برادرم (جعفر طیّار) و پسر عمویم (حضرت محمد (ص)). به خدای شکافنده دانه و هسته گیاه، سوگند که آتش جهنّم دوست ما را فرانمی‌گیرد، و دشمن کینه‌توز ما به بهشت وارد نمیگردد چنان که خدا فرموده است: وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ (و بر اعراف مقام بلندی است میان بهشت و جهنم) مردانی هستند که همگی را به سیمایشان میشناسند- اعراف 7: 44).
و منم «صهر» در فرموده پروردگار وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً (و اوست کسی که از آب (نطفه) بشر را آفرید و بین آنان خویشی و بستگی و ازدواج قرار داد- فرقان 2: 54).
(شرح: صهر به معنی داماد است و از امیر المؤمنین روایت است: «نسب» آنست که نکاح با او حرام باشد و «صهر» آنست که مناکحه با آن حلال باشد. مثل دختر عمو و دختر دائی- منهج الصادقین ج 6: ص 392 تا ص 410- بطور مفصّل
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 138
جریان ازدواج حضرت علیّ و حضرت فاطمه را بیان کرده است).
و منم «اذن واعیه» در فرموده خدای عزّ و جلّ: وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ (و لکن گوش شنوای هوشمندان این پند را تواند پذیرفت- الحاقه 69: 12) و منم «سلم» در قول خدای عزّ و جلّ: «وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ» (و مردی که تسلیم

امر یک نفر است- زمر 39: 30) و مهدی این امّتً یکی از فرزندان من است، آگاه باشید که من معیار آزمودن و تصفیه شمایم، بودن کینه من در دل نشانه دورویی و نفاق، قرار داده شده است. (ابن الحدید نوشته است: «و قد اتّفقت الاخبار الصحیحة الّتی لا ریب فیها عند المحدّثین؛ علی انّ النّبی صلّی اللّٰه علیه و آله قال: لا یبغضک الّا منافق، و لا یحبک الّا مؤمن
- شرح نهج 4: 83 مترجم) و خداوند مؤمنین را به دوستی من آزمایش میکند. پیغمبر «امّی» در باره شناخت و نگهداری حقّ و حرمت من چنین فرموده است: «یقینا تو را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن، و دشمن نمی‌دارد مگر منافق».
منم که در دنیا و آخرت پرچمدار پیامبر خدایم! همان کس که درفش پیروزی اسلام را بر بلندترین قلّه دژهای دشمن به اهتزاز در آوردم، و پیغمبر پیشرو من بود، همان گونه که من پیشرو پیروانم به آن سرای هستم تا وسیله فرونشاندن عطششان را فراهم سازیم، بخدا سوگند دوستان من تشنگی نخواهند کشید و ترسی به دل ندارند، زیرا من سرپرست مؤمنینم، و سرپرست من خداست، دوستداران مرا همین بس که دوست می‌دارند آنچه را خدا دوست دارد، و کینه‌ورزان
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 139
مرا همان بس که با کسی دشمنی می‌ورزند که خدا او را دوست دارد.
آگاه باشید! گزارش رسیده است که معاویه به من ناسزا گفته و لعنم کرده است، پروردگارا او را درهم‌کوب و لعنت خود را بر آن کس که سزاوار لعن است فرود آور، آمین یا ربّ العالمین (ای پروردگار جهانیان این را بپذیر) ای پروردگار اسماعیل و مبعوث‌کننده ابراهیم! چون بی‌تردید تو ستوده و بزرگواری. و از منبر فرود آمد، و دیگر بر آن بالا نرفت تا روزی که ابن ملجم- خدا او را لعنت کند- وی را به شهادت رساند.
جابر گوید: اکنون به تأویل (بیان کردن آنچه سخن به او باز گردد، و گردانیدن کلام از ظاهر بخلاف ظاهر) نامهائی که از آن جناب آوردیم می‌پردازیم:
امّا اینکه آن حضرت فرمود: نامم در انجیل «الیا» است آن برگردان «علی» از زبان عربی است، در تورات «بریء» یعنی بیزار از شرک و نزد کاهنان «بویء» کسی را گویند که جایگاهی را مهیّا سازد، و دیگری هم جایی آماده کرده باشد، ولی «بویء» آنست که حق را در منازل خود جایگزین سازد و باطل را زدوده و تباه سازد، در زبور داود «اریّ» آن درنده‌ای است که استخوان شکار خود را نرم می‌کند و گوشت را جدا می‌سازد، و در کتابهائی که نزد هندیان بود در احوالات
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 140
پیامبر خدا می‌خواندند که یاور او «کبکری» است، و او کسی است که هر

گاه چیزی را قصد نماید آنقدر پافشاری می‌کند تا به آن برسد، و نزد رومی‌ها «بطریسا» «1» رباینده جانها است. و نزد پارسیان «جبتر» آن باز شکاری را گویند که در صید کردن مهارت دارد، و در نزد ترکها «بثیر» پلنگی است که هر گاه چنگال خود را در چیزی اندازد آن را پاره کند، و در پیش زنگیان «جبتر» کسی را گویند که پیوندهای بین استخوان را می‌برد، و نزد حبشی‌ها «بثریک» درهم کوبنده هر چیزی است که بر او حمله‌ور شود، و اینکه فرمود: نزد مادرم «حیدره» ام، یعنی کسی که نظرش هشیارانه، قوی و آگاهانه، و در کارها با قدرت و نفوذ، و بسیار تیزبین است و دقایق اشیاء را به سرعت در می‌یابد، و فرمود: در نزد دایه‌ام نامم «میمون» بود.
جابر گوید: امام باقر علیه السلام به من خبر داد: یکی از زنان طایفه «بنی-هلال» دایه حضرت علیّ علیه السلام بود که در خیمه خود به او شیر میداد و نگهداریش می‌کرد آن زن پسری هم داشت که برادر همشیر علیّ علیه السلام بحساب می‌آمد، ولی سنّش یازده ماه و چند روز از علی بزرگتر بود، در کنار خیمه آنان چاهی قدیمی

---

(1) در پاره‌ای از نسخ «بطرسیا» است.

قرار داشت؛ روزی آن طفل بر لب چاه آمد و سر خود را داخل آن نمود، علی نیز مصمّم شد به دنبال او برود، پای علی به ریسمانهای خیمه پیچیده شده و طنابها را کشید تا خویشتن را بر روی سر برادر رضاعی خود رساند، و به یک پا و یک دست او چسبید بدین گونه که دست او را در دهان و پایش را به دست گرفت بدین وسیله از فروافتادن او در چاه جلوگیری شد در همین حال مادر رضاعی او از راه رسیده و صحنه را مشاهده کرده شیون کنان فریاد زد: آی اهل قبیله‌ام، ای طایفه‌ام، ای عشیره‌ام چه پسر بچه فرخنده و میمونی!! علی فرزندم را نگهداشته است تا در چاه نیفتد، سپس دو کودک را از سر چاه دور کرد، مردم نیز از نیروی طفلی با آن سن و سال در شگفتی فرورفته بودند، که با بند شدن پاهایش به طنابهای خیمه چگونه خود را کشیده تا دستش به او رسیده است، بدین جهت مادر رضاعیش او را «میمون» نامید یعنی مبارک و فرخنده، و آن کودک در میان طایفه «بنی هلال» به «معلّق میمون» شهرت یافته بود، و فرزندانش تاکنون به همان نام مشهورند.
و نزد ارمنیها «فریق» شخص جسوری را گویند که مردم از هیبت او ترسانند. و نزد پدرم «ظهیر». ابو طالب بدین سبب به او «ظهیر» می‌گفت، که بسیاری از مواقع فرزندان و برادرزاده‌های خود را جمع می‌کرد، و به آنان دستور می داد که با هم کشتی بگیرند، و این یکنوع تفریح رایج عرب بود، علی که آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 142
موقع کودک بود و بازوانی درشت و کوتاه داشت آستین‌ها را بالا زده و با بزرگ و کوچک از برادران و عموزاده‌های خویش کشتی می‌گرفت بطوری که با یک چرخش و بکار بردن فنّ خاصّی پشت آنها را بخاک می‌برد، پدرش نیز او را تشویق می‌کرد و می‌فرمود: علی پیروز شد بدین سبب او را «ظهیر» نامیده‌اند.
و نزد عرب «علیّ»، جابر گوید: اهل اطلاع علّتهای گوناگونی را برای چنین نامگذاری بر آن حضرت ذکر کرده‌اند، گروهی گفته‌اند: این نام خاص آن جناب است و بر هیچ یک از فرزندان آدم، نه در عرب و نه در عجم، قبل از وی نهاده نشده بود، فقط در میان عربها رسم این بود که به فرزندان لایق خود می گفتند: «این پسرم علیّ است»، و مقصودشان این بود که بلند مرتبه است، نه آنکه نامش علیّ باشد، و پیش از این هم معمول نبوده است که شخصی نام فرزند خود را علیّ بگذارد، بلکه در زمان زندگی او «تیمّنا و تبرکا» و همچنین بعد از آن حضرت علیه السلام نهادن این اسم بر کودکان رایج شد.
عده دیگر گفته‌اند: بدین جهت وی را علیّ نامیده‌اند که با هر کس پیکار می‌کرد بر او پیروز می‌شد.
جمع دیگری گفته‌اند: علّتش این است که در بهشت ارتفاع منزل آن حضرت از منازل سایرین بلندتر است حتی از منزل پیامبران، و مقام و مرتبه هیچ پیغمبری بالاتر از مقام آن جناب نیست.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 143
گروه دیگری گفته‌اند: این نام بدان سبب است که برای فرمانبرداری خداوند- عزّ و جلّ- در مسجد الحرام برای فرو افکندن بتها از دور بام کعبه، گامهایش را بر شانه پیغمبر نهاد، و جز او شخص دیگری بر دوش پیغمبر بالا نرفته است.
دسته دیگری گفته‌اند: بدین جهت او را علیّ نامیدند که عقد همسری او با حضرت فاطمه در آسمانها واقع گردید، و جز او هیچ یک از مخلوقات خدا در آنجا تزویج نشده است.
و بعضی دیگر گفته‌اند: بدین علّت که مرتبه دانش وی بعد از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از تمام مردم بالاتر بود.
10- یزید بن قعنب گوید: من و عبّاس بن عبد المطلب و چند تن از طایفه عبد العزّی در گوشه‌ای از مسجد الحرام مقابل خانه کعبه نشسته بودیم که مشاهده کردیم فاطمه دخت گرامی اسد مادر امیر المؤمنین که آخرین روزهای حاملگی علی علیه السلام را می‌گذرانید به آنجا آمد، و ناگاه درد زایمان او را گرفت، بگونه‌ای
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 144

که مجال بیرون رفتن از مسجد برایش نبود، کنار کعبه ایستاد و دست به طرف آسمان برداشت و گفت: پروردگارا بتو ایمان دارم و به آنچه از جانب تو آمده است و پیامبران و کتابهایی را که از سوی تو آورده‌اند تصدیق دارم و به گفته جدّم ابراهیم خلیل: (که بنا بر آیه شریفه رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ- ابراهیم 14: 35 از خدا خواسته بود که این بلد را أمن و ذریّه‌اش را از شرک حفظ نماید) دل سپرده‌ام، و او بود که این خانه پر ارج را بنا نهاد، پس بحقّ آن پیغمبری که این خانه را ساخته است و بحقّ فرزندی که درون من جا دارد زایمانم را آسان گردان.
راوی گوید: همگی دیدیم که دیوار از پشت خانه (از طرف درون) گشوده گردید، و فاطمه به اندرون رفت و از دید ما پنهان شد، سپس شکاف دیوار بهم آمد، ما بسرعت دویدیم و هر چه تلاش کردیم که قفل در کعبه را بگشائیم نتوانستیم، فهمیدیم که در آن سرّ و حکمتی بوده است. او از جانب خداوند- عزّ و جلّ- چهار روز در آنجا ماند، سپس بیرون آمد در حالی که امیر المؤمنین را بر روی دست داشت، و می‌گفت: مقام من بر زنان پیش از خودم برتری یافته است، زیرا آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) مخفیانه خداوند را عبادت می‌کرد در جایی که جز مواقع ناچاری خدا دوست نداشت در آنجا پرستش شود (زیرا امّت

موسی و انبیای قبل از او فقط می‌توانستند در معابد و کنیسه‌ها عبادت کنند) و مریم دختر عمران تنه درخت خرمای خشکیده را با دست خود تکان داد؛ تا از آن خرمای تازه افتاد و میل کرد، ولی من وارد بیت اللَّه الحرام شدم، و از میوه‌ها و اطعمه بهشتی خوردم، و هنگامی که خواستم خارج شوم، هاتفی گفت: ای فاطمه نوزادت را «علیّ» نام بگذار، زیرا او بلند مرتبه است، خداوند علی اعلی می‌فرماید: من نام او را از نام خود اقتباس کردم و به ادب و اخلاق خود او را پرورش داده‌ام و او را بر مشکلات علم خود توانا ساختم، و او است که در خانه‌ام بتها را بشکند، و در بام خانه‌ام أذان گوید و مرا به پاکی و بزرگواری یاد نماید، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد، و وای بر آن کس که او را دشمن دارد و بر او کینه ورزد و فرمانش نبرد.
11- عباية بن ربعی گوید: مردی به نزد ابن عبّاس آمد و پرسید: معنای «انزع البطین» چیست؟ زیرا مردم در این مورد نظرات گوناگونی دارند. وی چنین پاسخ داد: ای مرد به خدا سوگند که از شأن و مقام کسی سؤال کردی که بعد

از پیغمبر اکرم (ص) هیچ کس بر روی ریگهای زمین پا ننهاده، که در

فضیلت برتر از او باشد، و بی‌شکّ او برادر رسول خدا و پسر عموی او، و خلیفه او بر امّتش می‌باشد، او شرک را از خود دور ساخت، شرک ستیز و سینه‌اش از دانش پر بود، و از پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس می‌خواهد فردای قیامت نجات یابد چنگ بر دامن این «انزع» بزند یعنی علیّ علیه السلام 12- علّان کلینی مرفوعا از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:
شمشیر علیّ علیه السلام را بدین جهت «ذو الفقار» نامیدند که در میانه قبضه آن خطّی به درازا بود شبیه به مهره‌های تیره کمر، همان شمشیری که جبرئیل از آسمان آورد و دسته‌اش از نقره بود، آن شمشیری که نداکننده‌ای از آسمان فریاد برآورد:
«لا سیف الا ذو الفقار، و لا فتی الّا علیّ».
13- جابر بن یزید گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! چرا

علیّ علیه السلام را امیر المؤمنین نامیدند؟ فرمود: از علم خود آنان را تغذیه می‌کرد و به آنها می‌آموخت مگر قول خداوند را نشنیده‌ای وَ نَمِیرُ أَهْلَنا (و می‌آوریم غذائی برای خاندانمان- یوسف 12: 65).
توضیح: باید توجّه داشت که «نمیر» فعل مضارع، متکلّم مع الغیر است از مادّه مار یمیر و اجوف است و «امیر» از ماده أمر یأمر و مهموز است و فاء الفعل آن همزه است. (مصحّح) 14- ابو هریره گوید: دختر گرامی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بدین جهت فاطمه نامیده شد که خداوند- عزّ و جلّ- کسی را که فاطمه را دوست داشته باشد، از آتش جهنّم برکنار خواهد کرد.
15- ابن عماره گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا حضرت فاطمه- سلام اللَّه علیها- زهرا نامیده شد؟ فرمود: زیرا وقتی آن حضرت در محراب عبادت می‌ایستاد نورش بر اهل آسمانها می‌تابید، آنچنان که نور اختران آسمان بر

ساکنین زمین.
16- و روایت شده است: (در علل الشّرائع- از جابر از امام صادق علیه السلام نقل کرده و مفصّل است) به این علّت زهرا نام گذارده شد که خداوند- عزّ و جلّ- آن بانو را از نور با عظمت خود آفرید.
17- عیسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از علیّ بن أبی طالب علیه السلام روایت کرده است که حضرت علیّ فرمود: از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله پرسیدند معنای کلمه «بتول» (پاکدامن، دوشیزه) چیست؟ زیرا ما از شما شنیدیم که می‌فرمودید مریم و فاطمه «بتول» هستند،

فرمود: بتول آن زنى است كه هرگز خون حيض نبيند، زيرا حيض براى دختران پيغمبران ناپسند است. «1» امام را بدين جهت امام گويند كه نمونه و الگو براى مردم بوده، و اين منصب از جانب خدا به او داده شده است، و نيز بر بندگان خدا لازم مى‌باشد كه فرمانبردار وى باشند.

---

(1) در سند خبر افراد مهمل و مجهول الحال ديده مى‌شود. (مصحّح)

امام چهارم علىّ بن الحسين عليهما السلام را بدين جهت «سجّاد» گفتند كه آثار سجده زياد بر مواضع هفتگانه سجده او نمودار بود چون در هر شبانه روز هزار ركعت نماز ميگزارد.

و همچنين «ذوالثّفات» مى‌گفتند. چون در مواضع سجده‌اش برجستگى‌هايى پيدا مى‌شد، و با آنكه در هر سال دو بار پوست پنج موضع بدن (پيشانى، و دو كف دست، و دو زانوى آن بزرگوار) را كه پينه بسته بود مى‌بريدند، بار ديگر پينه بسته، و بر آمده مى‌شد.

و امام پنجم محمّد بن علىّ عليهما السلام را «باقر» ناميدند چون شكافنده علم بوده يعنى مطالب پيچيده علمى را بسادگى روشن مى‌ساخت.

و امام ششم جعفر بن محمّد عليهما السلام را «صادق» گويند تا از مدّعى دروغين امامت جعفر بن على، امام فطحيه دوم (جعفر كذّاب) جدا و مشخّص گردد.

و امام هفتم موسى بن جعفر عليهما السلام را «كاظم» ناميدند يعنى فرو برنده خشم خود بر كسانى كه بزودى بر امامت وى توقّف خواهند نمود و به دليل آزمندى در ثروت و رياست دنيا منكر امام بعد از او خواهند شد.

و امام هشتم علىّ بن موسى عليهما السلام را «رضا» ناميدند، زيرا مورد پسند خداى تعالى در آسمان، و پيامبر و ائمّه در زمين بود، و مخالفان و دشمنانش نيز

او را براى امامت پسنديده بودند (و اتّفاق دوست و دشمن بر خوشنودى از او، خاص آن حضرت بود).

امام نهم محمّد بن على عليهما السلام دوّمين فردى را كه در بين ائمّه نامش محمّد است، «تقى» لقب دادند چون وى از خدا ترسيد و پروردگار نيز او را از گزند مأمون حفظ كرد، آن زمانى كه شبانه در حال مستى بر او شبيخون زد، و آنقدر شمشير بر بدن آن حضرت فرود آورد كه گمان برد او را كشته است. (جريان آن بطور مشروح با حرز حضرت جواد عليه السلام در الامان فى اخطار الاسفار و الازمان ترجمه اينجانب عبد العلىّ محمّدى نگارش يافته است).

امام دهم علىّ بن محمّد و امام يازدهم حسن بن على عليهما السلام را

«عسکریّین» لقب دادند چون در شهر «سرّ من رأى» در محلّى معروف به عسكر (پادگان) اقامت داشتند.
و امام دوازدهم حضرت (م، ح، م، د) را قائم (قیام‌کننده) گفته‌اند زيرا بعد از آنكه يادش از دلها رفته باشد پرچم امامت را بپا خواهد نمود (وقتى كه بيشتر كسانى كه قائل به امامت آن حضرت بودند مرتد شده باشند) و در اين مورد غير از آنچه نقل كرديم روايات ديگرى هم رسيده است كه هر يک را در ضمن فصلى مرتّب با سلسله سند در كتاب علل الشّرائع (از باب 165 تا 177) نقل

كرده‌ام.

باب 29- معنای فرموده پیغمبر «ص» «من کنت مولاه فعلی مولاه»

اشاره

1- ابو اسحاق گويد به امام سجاد عليه السلام عرض كردم: مقصود از «مولا» در فرمايش پيغمبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله: (هر كس من مولاى اويم على نيز مولاى اوست) چيست؟ فرمود: به مردم اعلام كرد كه علىّ عليه السلام بعد از او، صاحب منصب امامت و رهبرى است.

2- أبان گويد: از امام باقر عليه السلام در باره گفته پيامبر (صلّى اللَّه عليه و آله) كه فرمود: «هر كه را من مولايم علىّ نيز مولاى اوست» پرسيدم، فرمود: اى ابو- سعيد مطلب به اين روشنى سؤال دارد؟ به ايشان (به اصحابش) فهماند كه در ميان آنان على عليه السلام قائم مقام او خواهد بود.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 152

3- علىّ بن هاشم گويد: پدرم گفت در محضر زيد (شهيد) فرزند حضرت زين العابدين بودم كه از فرموده پيامبر اكرم «من كنت مولاه فعلىّ مولاه» سخن به ميان آمد. زيد فرمود: وى را چون پرچمى برافراشت و به رهبرى منصوبش نمود، تا هنگامى كه شيرازه اجتماع مسلمين از هم مى‌پاشد، و گروه‌گرائى گرائى ميان آنان جدائى مى‌افكند، به سبب او «حزب اللَّه» از ديگران شناخته شوند.

4- ابن عبّاس گويد: پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: «اللَّه» مولا و پروردگار من است و با وجود ذات مقدّس او هيچ ولايت و ميل و اراده‌اى براى من نيست، و من فرستاده خدايم، و با وجود بودن من اراده و ميلى براى ديگرى نيست و علىّ (ولىّ من و) ولىّ هر كس است كه من ولىّ او بودم، و تا او هست براى ديگرى ميل و اراده و حكومتى نيست.

5- ابو سعيد گويد: پيغمبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس كه من سرپرست

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 153

اويم، علىّ هم سرپرست اوست، و هر كس را كه من پيشواى اويم «1» علىّ نيز امام اوست، و هر شخصى را من أمير اويم، علىّ هم أمير او خواهد بود، و هر فردى را كه من ترساننده اويم علىّ نيز ترساننده او خواهد بود و هر كس را من راهنماى اويم علىّ هدايتگر اوست، و هر كس را من وسيله تقرّب او به خدايم علىّ وسيله قرب او به خدا است، حال اگر كسى با او دشمنى بورزد خداوند سبحان ميان علىّ و دشمنش حكم خواهد كرد.

6- ابو سعيد (خدرى) گويد: پيغمبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: بعد از من علىّ عليه السلام امام هر كس است كه به خدا ايمان دارد (و يا هر

کسی که بعد از من است).
7- ابو سعید خدری از قول پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در باره فرموده خدای عزّ و جلّ:
وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (و باز دارید ایشان را چون باید بازپرسی شوند- صافات 37: 24) چنین گوید: از آنان پرسیده می‌شود که در مورد ولایت علی علیه السلام چه

---

(1)
هر که را من باشمش مولا و دوست‌ابن عمّ من علیّ مولای اوست

کرده‌اند؟ زیرا خدا آنان را آگاه نمود که او خلیفه بعد از پیامبر می‌باشد. (آیا طبق سفارش پیغمبر حقّ ولایت او را ادا کردند یا امر ولایت را ضایع کرده و مهمل گذاردند؟!) 8- نعیم بن سالم از انس بن مالک چنین نقل کرده است که: با گوش خود شنیدم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روز غدیر خمّ در حالی که دست علیّ علیه السلام را گرفته بود، فرمود: آیا می‌دانید که من نسبت به مؤمنین از خودشان مقدّم‌تر هستم؟ گفتند:
آری می‌دانیم، پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: پس هر کس که من مولای اویم، این علیّ هم مولای او است، پروردگارا دوست بدار آن را که علیّ را دوست دارد، و دشمن بدار دشمن او را، و یاری فرما یاور علیّ را، و خوار کن کسی را که در صدد خواری او برآید.
صدوق- رضی اللَّه عنه- مصنّف کتاب گوید: دلیل ما در اثبات این موضوع که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به امامت علیّ علیه السلام تصریح فرموده؛ و اطاعتش را بر همگان واجب شمرده و آشکارا وی را خلیفه خود ساخته است، اخبار صحیحه می‌باشد.

و آنها دو گونه‌اند: 1- اخباری که همه مسلمانها بر آن اتّفاق دارند، به این معنی که مخالفین عقیده ما نیز متن آن را همچون ما (شیعیان) نقل کرده‌اند؛ امّا در توضیح و بیان مفهوم آن با ما موافق نیستند، یعنی معنای ظاهریش را کنار گذاشته، و به معانی خلاف ظاهری تأویل کرده‌اند.
2- و اخبار دیگری است که آنان (مخالفین) با ما مخالفت دارند در نقل آن.
امّا در مورد اخبار دسته اوّل که نقل آن مورد اتّفاق ما و مخالفین است، بر ما لازم می‌باشد که سخن را دسته‌بندی نموده، و همه معانی لغوی آن را از کتب لغت پیدا کنیم و حقیقت و مجاز آن را به ایشان ارائه دهیم، سپس آن را به مشهور ترین معنا، و رایج‌ترین استعمال آن نزد اهل لغت برگردانیم، و با چنین کاری ثابت خواهیم نمود که مراد همان می‌باشد که ما معتقد به آنیم؛ و آن تصریح به امامت و خلافت حضرت علیّ علیه السلام خواهد بود،

نه معناهای دیگری که ایشان بیان نموده‌اند و کلام پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را به مفهومهایی مخالف این منظور حمل کرده‌اند.
و در مورد اخبار دسته دوّم نیز که غیر شیعه با آن مخالفت دارند، لازم است روشن سازیم که ورود آنها نیز حتمی بوده، و معتبرند، و در مقام استدلال همانند اخبار اتّفاقی دسته اوّل، باطل‌کننده حجّت و بهانه ایشان می‌باشند، و ثابت کنیم آن اخبار نیز در اعتبار مانند همان اخباری است که ایشان پذیرفته‌اند، و قاطع عذری است که آنان دلیل و بهانه خود قرار داده و به آن احتجاج کرده‌اند،

در صورتی که آنها را فقط خود نقل نموده‌اند نه مخالفینشان، مع ذلک قاطع عذر پنداشته و علیه مخالفین خود دلیل گرفته‌اند.
اکنون با استعانت از خداوند در توضیح آن میگوئیم: اخبار دسته اوّل، از طریق ما و کسانی که در مورد خلافت بلا فصل علیّ علیه السلام با ما هم عقیده نیستند، (هر دو) روایتی از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به ما رسیده است که آن حضرت (در روز شنبه هجدهم ذی حجّه سال دهم هجری در منطقه وسیع و لم یزرعی در صحرای جحفه، جایی که راه حاجیان اهل مدینه و شام و مصر و عراق از یک دیگر جدا می‌گردید و آبگیر معروفی است بنام غدیر خمّ) در حالی که همه مسلمین را گرد آورده بود، ایستاد و به آنان چنین فرمود: ای مردم آیا من نسبت به مؤمنان حتّی از خودشان به مصلحتشان در امور و اقدام به آن سزاوارتر نیستم؟ همه یک صدا فریاد برآوردند خدا گواه است، آری- تو سزاوارتری، فرمود: بنا بر این هر کس که من مولای اویم، علیّ نیز مولای اوست، بار خدایا دوست بدار هر که علیّ را دوست بدارد، و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد، و یاری فرما آن کس را که او را یاری نماید، و خوار کن آن کس را که از یاریش دست بردارد.
(این بود خبری که شیعه و سنّی بر نقل آن اتّفاق دارند، و اکنون می‌پردازیم به اینکه این خبر چگونه بر امامت دلالت دارد) نخست نظری می‌افکنیم به معنای جمله به جمله آن، ابتدا به کلمه «اولی» که در آغاز فرمایش پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله «النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» هست و سپس به کلمه «مولی» که در جمله بعد از آن یعنی
«من کنت مولاه فعلیّ مولاه»
می‌باشد توجّه

می‌نمائیم خواهیم دید، در لغت عرب به چند معنی محدود و معیّن آمده است و بیشتر از آنها معنائی در کتب لغت برایش نمی‌یابیم که ان شاء اللَّه ذکر خواهیم نمود.

سپس نگاه دیگر بر اینکه چرا و به چه علّتی پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله مردم را در آن صحرای سوزان دور هم جمع کرد؟ و برای تحقّق چه هدفی سخنرانی نمود، آیا به چه چیز اهمیّت می‌داد! یقینا مطلب سرنوشت سازی برای جامعه مسلمین بوده است و از آن تاکنون آگاه نبوده‌اند، که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با این تمهیدات قصد یادآوری به ایشان را داشت! آیا ممکن است آن حضرت در چنین شرایطی که فراهم آورده بود موضوع معلوم و یا نامشخص و مبهمی را بگوید که از گفتن آن سودی عاید آن مردم نگردد؟ و معنای آن را ندانند! در حالی که ساحت مقدّس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از بیهوده گویی منزه است.
اینک همه معانی که در کتب لغت برای لفظ «مولی» آمده است ذکر می‌نمائیم:
1- آقا و مالک (که به معنی اولی به تصرّف است) چنان که مالک صاحب اختیار بردگان خود است و می‌تواند آنها را بفروشد، و یا به دیگری ببخشد.
2- آقای بنده آزاد شده.

3- بنده آزاد شده.
هر سه معنا نزد خاص و عام، لغت‌شناسان و مردم عامی عرب مشهور است، ولی به یقین در فرموده رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله این سه معنی در نظر نبوده است و روا نیست که با گفتن جمله (هر که را من آقای اویم، علیّ آقای اوست) یکی از این سه مفهوم را قصد کرده باشد، چون پیغمبر مالک و صاحب اختیار فروختن مسلمین نبوده، و اختیار آزاد کردن ایشان از قید بندگی خدا را هم نداشت، همچنین مردم پیامبر را آزاد نکرده بودند (پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و علیّ علیه السلام برده آنها نبودند بلکه آن دو بزرگوار، سرور و آقای همه بودند).
4- به معنی پسر عمو، چنان که شاعری گوید:
مهلا بنی عمّنا مهلا موالینالم تظهرون لنا ما کان مدفونا ای عموزاده‌ها لختی مدارا کنید، ای موالی ما آسان بگیرید! چرا کینه دیرینه‌ای را که پنهان بود آشکار می‌سازید.
(مولی در این آیه شریفه «وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ- مریم 19: 5» به معنی پسر عمو آمده است).
5- سرانجام و پایان کار، در فرموده خداوند: مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلاکُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (منزلگاه همه شما آتش دوزخ، و آن آتش شما را سزاوارتر است و به بسیار بد منزلی بازمی‌گردید- حدید 57: 15) یعنی سرانجام شما و حالتی که

عاقبت خواهید داشت.

6- آنچه در جلو و یا بدنبال چیزی قرار می‌گیرد، مانند پشت سر، یا پیش روی او، چنان که شاعری گفته است:
فغدت، کلا الفرجین تحسب أنّه‌مولی المخافة خلفها و أمامها ناقه صبح کرد در حالتی که فکر می‌کرد این دو مرز پر خوف، بهترین جای جنگ باشد، پشت سر و پیش رو.
و تصوّر نمی‌رود که هیچ یک از این معانی را هم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله از آن جمله مذکور اراده کرده باشد، زیرا روا نبود در چنین موقعیّت خطیر و زمان پر اهمیّتی اعلان کند هر کسی، من پسر عمویش هستم، علیّ هم پسر عموی اوست، زیرا این مطلب نزد همه مسلمین معلوم بود که، پدر پیغمبر عبد اللَّه است و امیر المؤمنین پسر برادر عبد اللَّه می‌باشد، و تکرارش برای چنین جمعیّتی بیهوده بنظر می‌رسد.
و همچنین ممکن نیست معنی سرانجام، و یا معنی جلو، و دنبال در این جمله قصد گردیده باشد، زیرا در این صورت جمله نه معنایی می‌دهد، و نه گفتنش سودی دارد.
7- گذشته از این معانی که هیچ یک مناسبتی با قول رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نداشت، معنای دیگری نیز در کتب لغت برای مولی آمده، و آن این است که:
وقتی شخصی صاحب اختیار کسی است و حقّ فرماندهی به او را دارد، لغت اجازه

می‌دهد که بگوید: (فلان مولای) فلان شخص فرمانبر من می‌باشد، و این همان معنایی است که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در نظر داشته و فرموده است: (هر که من مولای او هستم علیّ مولای اوست) زیرا چند معنایی که در کتب لغت احتمال آن می‌رفت و نقل کردیم در آن موقعیّت حسّاس برای گوشزد کردن به چنان جمعیّت عظیمی صحیح و روانبوده است و همچنین غیر از این معنی (مالک اطاعت) معنای دیگری هم باقی نمی‌ماند، پس یقین بیشتر می‌گردد که در جمله «فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه» فقط همین معنا را در نظر گرفته باشد. و آنچه که گفته ما را تأیید می‌کند جمله قبل از آن است که چنین فرمود: (آیا من سزاوارتر و أولی به مؤمنان از خودشان نیستم) و سپس فرمود: (پس هر که را من مولای اویم علیّ نیز مولای اوست) حال چنین بر می‌آید که معنی (مولاه) آن است که علی اولیتر است به آنان از خودشان، به این دلیل که هر گاه مردی به دیگری بگوید: (تو اولایی نسبت به من از خود من) یعنی او را فرمانده قرار داده و خود را مطیع او ساخته است که باید فرمان او را ببرد، و جایز نیست از هیچ یک از دستورات وی سرپیچی کند.
اگر ما به شخصی پیشنهاد کردیم که با ما بیعت نماید و او هم چنین کرد و

اعتراف نمود (ما نسبت به او سزاوار تریم از خودش) نباید از هیچ کدام از

دستورهایی که به او می‌دهیم سرپیچی نماید، چون اگر از انجامش سر باز زند بر اعترافش (به اینکه ما اولی به اوییم از خودش) خطّ بطلان کشیده است. و در عرب چنین مرسوم است که اگر شخصی به دیگری فرمان انجام کاری را بدهد بطوری که او را مجبور کند ولی او مختار باشد که فرمانش را نبرد، در پاسخش می‌گوید:
(فلانی، من از تو نسبت به نفس خودم سزاوارترم) یا آنکه می‌گوید: (من خود آقای خویشتنم، و اختیار دارم به خواسته خودم عمل کنم، و تو شایستگی فرمان دادن بمن را نداری)، به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که اگر کسی به دیگری اعتراض کند و بگوید: (من به نفس خویش از تو اولایم) یعنی می‌تواند از دستورات او سرپیچی کند و مطابق میل خویش عمل کند. امّا اگر اعتراف کند به اینکه: (تو اولی بمن هستی از خودم) به این معنی است که حقّ مخالفت با او و نافرمانی از دستورات او را ندارد.
بنا بر این پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله که فرموده است: «آیا من اولی نسبت به مؤمنین از خودشان بر آنها نیستم» و اینکه اعتراف و پاسخ آنان «بلی چنین است» می‌باشد، و سپس بی‌درنگ فرموده:
«من کنت مولاه-»
یعنی «هر کس من صاحب اختیار و سرپرست او هستم علی نیز اختیار دار و سرپرست او می‌باشد) و همین طور دانستیم فرموده او «مولاه» عین همان معنائی است که اعتراف به آن نمودند (پیغمبر اولی است بایشان از خودشان) پس هر گاه در قولش «من کنت مولاه ...» فقط (اولی به

او) را قصد کرده باشد، همان «أولی» را برای علیّ بن أبی طالب نیز قرار داده است:- «فعلیّ مولاه»- زیرا درست نیست معنای دیگری از آن چند معنا را که ثابت کردیم محال است پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در باره خودش در نظر گرفته باشد، برای مولای جمله دوّم- «فعلیّ مولاه»- قصد نموده باشد.
چون آن معانی که عبارت بود از مالک برده یا آزادکننده برده، یا آزاد شده یا پسر عمو یا سرانجام یا پشت و یا جلو، چنانچه ثابت کردیم وقتی در جمله در باره خودش محال بود و بی‌مفهوم، در جمله راجع به علیّ علیه السلام هم معنائی نخواهد داشت، و تنها همان معنی آخری (مالک اطاعت و فرماندهی) باقی می‌ماند و همین است که پیغمبر آن را در نظر داشته، و در نتیجه مسلّم است آن حضرت در جمله
(من کنت مولاه فعلیّ مولاه)
در باره علیّ علیه السلام هم مالک اطاعت و فرماندهی را قصد نموده

باشد، و چون اطاعت او بر تمام مسلمین واجب شد همان معنای امامت او می‌باشد.
زیرا امامت از لفظ «ایتمام» اقتباس شده، و «ایتمام» به معنای دنباله روی و پیروی کردن، و مطابق رفتار او عمل کردن و سخن گفتن است و مفهوم اصلی امام در لغت عبارت از تیر چوبی تراشیده‌ای است که در کارگاههای اسلحه سازی برای نمونه در جلوی خود قرار می‌دهند تا بقیّه تیرها را بر طبق آن بسازند و

اندازه و طرز ساخت بقیّه باید همانند آن باشد.
با این بیان هر گاه فرمانبرداری از علیّ علیه السلام بر مخلوق لازم شد سزاوار مقام والای امامت گردیده است.

سؤال 1- شاید بگویند پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله با این کلام قصد فضیلت دادن به علی علیه السلام را داشته است ولی مقصودش مقام امامت نباشد؟! پاسخ این است که: در نخستین برخورد با حدیث چنین احتمالی در ذهن پدید می‌آید، ولی پس از شرح و بیان احتمالات در معنی لفظ «مولی» و درک همه معانی لغوی آن و بدست آوردن آن معنایی که منحصرا در این مقام باید از آن قصد کرده باشد و با آن معنی مقام معیّنی برای علیّ علیه السلام ثابت گردد، دیگر چنین اعتراضی صحیح نیست، زیرا پس از بررسی کامل دیدیم «مولی» در لغت عرب چند معنا دارد که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله هیچ یک را نه در باره خود، و نه در باره علیّ علیه السلام قصد ننموده است و تنها یک معنی بجا می‌ماند که عقلا باید فقط آن را در باره خود و علیّ علیه السلام در نظر گرفته باشد، و آن هم حقّ اطاعت و در اختیار گرفتن فرمانبرداری مسلمانها است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 164
سؤال 2- شاید پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله معنایی را قصد کرده است که ما آن را پیدا نکردیم زیرا بر همه لغات عرب احاطه کامل نداریم پاسخ: اگر عدم احاطه کامل ما بر لغت عرب موجب شود که دلیل و برهانمان از اعتبار ساقط شود و نیز این احتمال باشد که بهمین دلیل مراد فرمایش پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله را قادر نیستیم پیدا کنیم. پس شایسته است که این شک نه تنها در تمامی فرمایشات نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله که از ایشان نقل شده بیاید، بلکه در همه آیات قرآن عمومیّت پیدا کند، نتیجه آنکه، فرمایشات و توصیه‌های آن حضرت اعتبار چندانی نداشته باشد و مورد استفاده قرار نگیرد.
همچنین به این دلیل که ممکن است در کتب لغت امروز مطالب مورد نظر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در هر یک از آیات و روایات نوشته نشده باشد و این مطالب در میان بدوی‌ها رایج بوده است، تمامی کتاب و سنّت زیر سؤال برده می‌شود و اصولا این نوع اشکالتراشی‌ها و مشغول ساختن دیگران نوعی سرپوش گذاشتن بر حقایق و خود را به نادانی زدن است.
(مثال برای روشن‌تر شدن موضوع) هنگامی که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به مسلمین فرمود: «آیا من بر مؤمنین از خودشان اولی نیستم» پس از اقرار مسلمانها به: بلی (سزاواری)، فرمود: «پس هر کس را که من مولایش هستم، علی مولای اوست» مثل اینست که شخصی به چند تن بگوید: آیا قبول دارید فلان کالا را که بین ما به نحو شرکت است بفروشیم و

سود و زیانش را به دو قسمت کنیم نیمی از آن من، و نیم دیگر از آن همه شما باشد؟ و ایشان بگویند: بله، پذیرفتیم، سپس بگوید: حالا که شراکت را قبول نمودید هر کس که من شریک او هستم؛ زید هم شریک اوست در نتیجه به این ترتیب برای شریکش نیز همان شرایط فروش کالا و دو قسمت شدن سود و زیان را در نظر گرفته، و از شرکاء خود در خصوص آن اعتراف گرفته است.
با این مثال چنین بدست می‌آید که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله با فرمایشات خود قصد قرار دادن همان معنای (اولی بتصرّف) را برای علیّ علیه السلام نیز در نظر گرفته است. و از جهت مفهوم تفاوتی بین گفته آن مرد در مثال و فرمایش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در این خبر نیست و اگر شخصی ادّعا کند در لغت عرب بجز این معناها که ما بیان داشتیم معنی دیگری برای «مولا» سراغ دارد، به ما نیز نشان دهد در حالی که یقین داریم اضافه بر این معانی یافت نخواهد شد.
(مترجم گوید: مرحوم علّامه امینی تا بیست و هفت معنی برای مولا برشمرده و فرموده است: برگشت همه این معانی به همان معنی سزاوار و «اولی بتصرّف» می‌باشد و یک یک آن را اثبات نموده است. الغدیر 1: 362).
3- ممکن است ایرادشان بدلیل خبری است که در مورد زید بن حارثه ادّعا می‌کنند که مقصود پیغمبر این است که علیّ علیه السلام آزادکننده او بوده، و

ولائی که خودش نسبت به زید داشته به علیّ داده است. و یا أخبار دیگری در ردّ موضوع خلافت علیّ علیه السلام که فقط از طریق خودشان نقل شده و شیعیان آنها را نقل نکرده‌اند.
پاسخ: این نیز به اثبات ادّعایشان کمکی نخواهد کرد زیرا خبری را که ما و ایشان بر ورودش اتّفاق داریم با أخبار مخصوص بخودشان که مورد تأیید شیعه نیست شرح و تفسیر کنند، و حال آنکه ما نیز اخبار زیادی داریم که بتواند جمله «هر کس را من مولای اویم علی مولای اوست» را بر طبق عقیده و نظر ما شرح کند، و همچنین روایاتی از رسول خدا و حضرت علی علیه السلام در این موضوع بما رسیده که در آنها به صراحت مقصود از جمله مذکور بیان شده است و تصریح دارد که مؤیّد خلافت (بلا فصل) امیر المؤمنین می‌باشد.
بنا بر این خبری که مخصوص به شیعه است در برابر خبری واقع می‌شود که صرفا ایشان نقل نموده‌اند و استدلال به آن را متوقّف می‌سازد، و در نتیجه آن خبر مورد اتّفاق عموم

«من كنت مولاه فعلىّ مولاه»
باقى مى‌ماند، كه در اين صورت براى فهم درست آن ما و ايشان هر دو بايد بسراغ لغت و عرف برويم، تا مطابق با آنچه لغت‌شناسان گفته‌اند، و يا استعمال شايع در عرف، و تقسيم بندى كلام، و برگرداندنش به معناى صحيح با يک ديگر به بحث بپردازيم، و در اين صورت مفاد اين خبر مورد اتّفاق موافق عقيده ماست نه صرفا رأى و اظهار نظر مخالفين اصولا ايشان خبرى كه بر آن اتفاق شده باشد، يا دلالتش همچون خبر ما

روشن باشد در دست ندارند، حتّى در باره خبر «ولاء» زيد بن حارثه، آنچه كه بر زبان خودشان جارى است بى‌اساس بودن آن را روشن مى‌سازد، چون خود مى‌گويند: زيد (در سال هشتم هجرت سه سال قبل از قضيه غدير خم) در غزوه موته با جعفر بن أبى طالب بشهادت رسيد (السيرة النبويّة 4: 19، كامل التّواريخ 2:
155، كتاب المختصر فى اخبار البشر 2: 47) و اين مدّتى قبل از روز غدير خم است كه در سال (دهم هجرت) «حجّة الوداع» بوقوع پيوست كه پيغمبر گرامى بعد از آن فرمايش بيشتر از سه ماه زنده نماند، و هيچ علّتى نداشت كه «ولاء» زيد را براى علىّ عليه السلام اظهار نمايد، پس وقتى كه چنين خبرى در نقض و ابطال شرح خود دارند ديگر نمى‌توانند براى شرح خبر مورد اتفاق همه بنفع خود حجّت قرارش دهند، فرض آنكه: زيد هم قبلًا از دنيا نرفته بود، و در روز غدير حضور داشته و فرمايشات پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله را شنيده باشد، حضور وى براى ايشان دليل نمى‌باشد، زيرا تمامى عرب مى‌دانستند كه غلام آزاد كرده پيغمبر گرامى اسلام غلام آزاد كرده خاندان او و نيز آزاد كرده پسر عموى اوست و چنين قانونى در لغت و عرف شهرت داشت و دليلى نداشت كه ايشان در آن موقع حسّاس به مردم بگويد آنچه را شناخته‌ايد و در ميان شما شهرت دارد دوباره بشناسيد. مثل اينكه شخصى گفته بود: پسر برادر پدر پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله پسر عموى وى نيست، كه رسول

خدا صلّى اللَّه عليه و آله برخاسته و گفته باشد: «مردم بدانيد هر كه پسر برادر پدر من است او عموزاده من مى‌باشد»، كه اين گفتار و رفتار شايسته مقام نبىّ اكرم صلّى اللَّه عليه و آله نيست و مورد قبول نمى‌باشد كه از ساحت مقدّس آن حضرت چنين عملى سربزند.
4- اگر شخصى بگويد: همچنان كه شما براى اثبات ادّعايتان به رواياتى كه از طريق شيعه نقل شده است استدلال كرديد ما نيز مجازيم در اخبارى كه فرقه ما آن را نقل مى‌كند آن چيزى را روايت نمائيم كه بر طبق آن جمله (مذكور) بر خلاف مدّعاى شما تغيير يابد.

پاسخ این است: در اظهار نظر قضاوت یک طرفه اشتباه است، چون بر شما لازم است که از اخبار ما هم، آنچه بر معنای خبر دلالت دارد را نیز بیان کنید، و اگر چنین کنید نظر ما که
«من کنت مولاه فعلیّ مولاه»
را مختص به حضرت علیّ علیه السلام می‌سازد، با خبر شما که اختصاصش داده‌اید به (زید) معارض است، و آنگاه جمله (من کنت ...) از آن جنبه که ما و شما بر نقلش اتّفاق داشتیم حجّتی خواهد بود برای ما، علیه شما، در حالی که همان دلالتی، که ما آن را لازم دانستیم (اولی به تصرّف بودن) را شامل است، و این سخن به هیچ وجه قابل تردید، و کم و زیاد کردن نیست.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 169
5- چنانچه مطلب این گونه روشن و واضح است چرا شخص پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بصراحت نفرمود: (ای مردم، بزودی علیّ علیه السلام جانشین من خواهد شد) بلکه جمله‌ای فرمود که تأویل داشته باشد، و این همه بحث و جدل را باعث شود.
پاسخ: اگر قصد دارید بگوئید چون در لفظ خبر احتمال تأویل می‌رود باعث می‌شود خبر درست نباشد، یا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله معنایی را که خلافت علیّ علیه السلام و واجب ساختن لزوم اطاعت او را برساند در نظر نداشته است، چون احتمال تأویل در آن می‌رود، بدلیل آنکه غیر از این معنی آشکارتر و فصیح‌تر است، باید خبر را کنار گذارد، و آن را دلیل نشمرد.
پاسخ ما چند گونه است: 1- جواب نقضی، اگر با معتزلی‌ها هم عقیده‌ای و قائلی به اینکه خدا با چشم سر دیده نشود، نه در دنیا و نه در عقبی، و استدلال می‌نمائی به قول خداوند «عزّ و جلّ» لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ (دیده‌ها او را در نمی‌یابند- انعام: 107) لازم است بگوئی (قصد نکرده است دیده نمی‌شود)، زیرا در گفته «لا یری» احتمال تأویل می‌رود (که در دنیا به چشم نمی‌آید نه در آخرت) و شما در برابر اشاعره که اعمال بنده را مخلوق خدا می‌دانند و به آیه وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ (و خداوند شما و کردارهایتان را آفرید- صافات:
94) استدلال می‌نمایند باید بگویید پروردگار از «و ما تعملون» اراده نموده
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 170
که چشم‌هایی را آفریده و بندگان با آن کاری انجام می‌دهند، با اینکه اگر مقصودش آن بود با عبارتی واضح‌تر می‌فرمود که برای اشاعره دلیل نشود، و بجایش کلامی می‌آورد که تأویل بر خلاف مقصود در آن نرود. و در آیه شریفه وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ (هر کس مؤمنی را عمدا به قتل رساند کیفرش جهنّم است- نساء 4: 95) باید بگوئید خدا قصد

نموده، هر کشنده مؤمن در جهنّم جای دارد چه کردار شایسته‌ای داشته باشد و چه نداشته باشد در این آیه هم احتمال تأویل جاری است چون آن را به روشنی و صراحت نفرموده است.
و اگر اشعری مذهب هستی پس آنچه بر معتزله لازم می‌آید بر شما نیز لازم آید زیرا آن معنائی که نزد شما حقّ است به طرز روشنی بیان نگردیده است.
و اگر طرف بحث اخباری مسلک باشد به او گفته می‌شود: باید بگوئی پیغمبر نفرموده است: «انّکم ترون ربّکم کما ترون القمر فی لیلة البدر لا تضامون فی رؤیته» (شما پروردگارتان را می‌بینید چنان که قرص ماه را در شب چهاردهم مشاهده میکنید در دیدار او ستمی بر شما نشود با آنکه امکان دارد مقصود از دیدن به چشم دل باشد نه به چشم سر، چنان که شما عقیده دارید، و چرا نفرموده است: خدا را به چشمان سر می‌بینید نه به چشم دل، تا در کلام احتمال اختلاف

نبوده و صریح در مقصود شما باشد، و چون در این خبر احتمال تأویل می‌رود و ظاهرش خیلی روشن نیست، می‌فهمیم پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله «دیدنی» که شما مدّعی آن هستید (دیدن با چشم سر) را اراده نفرموده، و این ایرادگیری و مغلطه سختی است (زیرا هر دلیلی در قرآن و سنّت که عدّه‌ای از مسلمین در اثبات عقیده خود به آن تمسّک جویند مورد اختلاف است، و مع ذلک آن را دلیل قاطع می‌دانند و بمجرّد احتمال خلاف از آن دست نمی‌کشند).
چون بیشتر کلمات در قرآن و اخبار پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به لغت عربی است، و در غدیر روی سخن آن حضرت با مردمی فصیح بوده، و اوضاع و احوال (قرائن حالیّه و مقامیه) بیانگر مراد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بوده است که مقصود ایشان بطور یقین فهمیده شده و نیاز بلفظ صریح‌تری نبوده (و این احتمال تأویل بعداً پیدا شده)، و اینکه چرا سخن را طوری ادا می‌کنند تا واضح نباشد بدین جهت است که معنی آن را به خردها وامی‌گذارند تا مورد دقّت و موشکافی واقع گردد.
و من برای بیان مفهوم وجوب فرمانبرداری عبارتی استوارتر و گویاتر از فرمایش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله (آیا من نسبت به مؤمنین سزاوارتر نیستم از خودشان پس هر که را من مولایش هستم علی مولای اوست) سراغ ندارم، زیرا این جمله بر پایه اقرار مسلمین در مقابل رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به حقّ فرماندهی بر آنها و اینکه او

سزاوارتر است بر ایشان از خودشان، نهاده شده است، که پس از پذیرفتن اینکه پیغمبر نسبت به آنان از خودشان اولی است فرموده: «بنا بر

این هر که را من سزاوارتر به اویم از خودش پس همین نسبت اولویت را علیّ هم نسبت به او دارد، و سزاوارتر است به او از نفس خودش» چون معنی جمله دوم (فَمن کنت مَولاه) همان مفاد جمله اوّل (أَ لَست أَولی ...) می‌باشد، زیرا (به سبب فاء عاطفه) جمله بعدی در برگیرنده همان معنی قبلی (معطوف) است که قبلا ثابت شد غیر از حمل بر معنی (مالک اطاعت شدن) بر معنای دیگر جایز نیست، مگر نمی‌بینی اگر شخص به عدّه‌ای گفت: این کالای مخصوص را که بین همه ما مشترک است می‌فروشیم و سود و زیانش را میان خود تقسیم می‌کنیم، و آن گروه بگویند: آری، چنین باشد. سپس بگوید: «بنا بر این هر کس که من شریک اویم پس زید هم شریک اوست» سخن درستی خواهد بود، و علّت درستیش این است که «شرکت» عبارت است از قول گوینده (این کالای مخصوص بین همه ما مشاع است و سود و زیان حاصل از فروش آن را تقسیم می‌نمائیم) و بهمین جهت بعد از آن صحیح است بگوید: (پس من شریک هر کس هستم زید بعد از من شریک اوست)، مانند همین مثال است فرمایش خاتم انبیاء که خطاب به مردم فرمود: (آیا من سزاوارتر نیستم بشما از خودتان، پس هر که را من سزاوارترم به او از خودش این علی سزاوارتر است به

او از خودش) زیرا مفاد «مولاه» درست مثل قول اوست (آیا من سزاوارتر بشما نیستم از خودتان). و بطور کلّی (از نظر ادبی) لفظی که با «فاء» آمده، اگر همان معنی جمله اوّل را شامل نباشد، هرگز کلام، نه نظم و مفهوم خواهد داشت و نه صحیح خواهد بود، بلکه نوعی هذیان گوئی بوده، و هر کس که چنین نسبتی به پیغمبر خدا دهد، به خداوند بزرگ کفر ورزیده است.

و چون لفظ (هر که من مولای اویم) به دلائلی که ما اثبات نمودیم دلالت دارد بر مفهوم هر که را من سزاوارتر به نفس اویم- و عین همان جمله را نیز برای علیّ علیه السلام آورده است، معنایش این است که او را هم «أولی به مؤمنین» از خودشان قرار داده است، و آن عین عبارت وجوب اطاعت و فرمانبرداری از علیّ علیه السلام و مقام امامت اوست، چنان که در آغاز بیان کردیم.

اضافه می‌کنم برای توضیح بیشتر اگر در فرموده پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله (هر که من مولای او هستم علیّ مولای اوست) آن حضرت قصد نفرموده بود که علیّ أولی است به شما از خودتان، پس می‌شود گفت: که در جمله (هر که را من مولای اویم) نیز اراده نکرده باشد که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بر هر کس اولی است از خودش، و اگر

چنین باشد، سخن درهم و برهم و بیهوده‌ای خواهد بود که معنایی را نمی‌رساند، و در زمره سخنان دانایان و خردمندان نیست. بنا بر این دلائل و توضیحات، دیگر روشن و مسلّم است که فرمایش پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله (آیا من سزاوارتر به شما از خودتان نیستم) این می‌باشد که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله حقّ اطاعت و فرمانبرداری را در اختیار خود گرفت، و همین طور آن حضرت از قولش (پس هر که را من مولای او هستم) فقط اراده نموده باشد: (هر کس را که من حقّ اطاعتش را مالک شدم، علی هم مالک حقّ اطاعت اوست) زیرا که آن مفاد (پس علی مولای اوست) می‌باشد، و این معنی روشن و آشکار است.

خدا را بر توفیق و یاریش سپاسگزارم.

* باب 30- معنى فرموده پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله به علىّ كه منزلت تو نسبت بمن** منزلت هارون است به موسى

* 1- أبو هارون عبدى گويد: از جابر بن عبد اللَّه انصارى پرسيدم: معنى

فرمايش پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله به على عليه السلام «نسبت تو به من بمنزله هارون است به موسى جز آنكه بعد از من پيامبرى نخواهد بود» چيست؟ گفت: به خدا سوگند رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله با آن سخن علىّ عليه السلام را خليفه و جانشين خود بر امّتش نمود و چه در حيات خود و چه پس از مرگ خويش، فرمانبردارى از او را بر مردم واجب گردانيد. بعد از اين سخن هر كس به خلافت على عليه السلام گواهى ندهد، از ستمكاران خواهد بود.
2- أبو خالد كابلى گويد: شخصى به حضرت على بن الحسين عليهما السلام عرض كرد: اهل تسنّن مى‌گويند بهترين مردم بعد از پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله أبو بكر، آنگاه عمر، بعد از او عثمان و سپس على عليه السلام است (آن بزرگوار را در مرحله چهارم قرار مى‌دهند) فرمود: آيا خبر دارى كه سعيد بن مسيّب از سعد أبى وقّاص از پيغمبر گرامى روايت نموده كه به علىّ عليه السلام فرمود: نسبت تو بمن، نسبت هارون است به موسى با اين تفاوت كه پس از من پيغمبرى نخواهد بود؟ بنا بر اين در زمان حضرت موسى چه شخصى (در فضيلت) همپايه هارون بود (تا روزى بتواند در اين امّت با على عليه السلام همپايه باشد چه رسد كه بهتر از او باشد)؟

مصنّف اين كتاب- قدس اللَّه روحه- ما (شيعيان) و آنان كه در مسائل امامت با ما در ستيزند اتّفاق داريم بر صحّت اين كلام از پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله كه به على عليه السلام فرمود: «مقام تو نسبت به من مقام هارون است نسبت به موسى جز اينكه من خاتم پيغمبرانم و بعد از من پيامبرى نخواهد بود» اين فرمايش آن بزرگوار دلالت دارد بر اينكه مقام على نسبت به او در تمامى احوالش بمنزله هارون است نسبت به موسى در تمام حالاتش، مگر نبوّت كه در خود خبر استثناء گرديده، و آنچه را كه بحكم قطعى عقل از تعميم آن خارج شده است. الف: يكى از نسبت‌هاى هارون به موسى آنست كه برادر نژادى و مادرزادى او بود، عقل اين موضوع را در باره على عليه السلام نسبت به پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله تصديق نمى‌كند، زيرا او برادر رسول خدا نبود.
ب: ديگر از منزلت‌هاى هارون نسبت به موسى اين بود كه با وجود حضرت موسى او نيز پيغمبر خدا بود، و اين را نيز شخص پيغمبر با حرف استثناء جدا كرد و مقام پيغمبرى را براى علىّ عليه السلام ممنوع ساخت.

گذشته از این دو مقام، نسبتهای دیگر هارون به موسی بعضی ظاهری، و بعضی معنوی بود، امّا از مقامهای ظاهری هارون اینکه: از تمامی افراد همزمان خود با فضیلت‌تر و نزد موسی محبوب‌ترین مردم بود، همچنین از همه اشخاص

نسبت به موسی یگانه‌تر و قابل اعتمادتر بود، و زمانی که از قومش دور می‌شد هارون را در میان آنان خلیفه خود می‌ساخت، و وسیله دریافت و باب علم موسی بود، اگر پس از درگذشت موسی هارون زنده بود جانشین او می‌شد، و حدیث منزلت همه این صفات و مرتبه‌ها را برای علیّ علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله ثابت می‌کند.

و از منزلت‌های باطنی و معنوی که هارون نسبت به موسی داشت لازم است آنچه را خرد تخصیص نمی‌زند،- چنان که برادری نژادی را جدا ساخت- باید همه‌اش برای علیّ علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله باشد، گرچه علم ما به آن دسترسی ندارد، زیرا سیاق حدیث شامل همه چیز است.

و کسی نمی‌تواند بگوید (کلمه «من» برای تبعیض است) پیغمبر با این جمله بعضی از این منزلت‌ها را که برشمردید اراده کرده است نه همه را، چون پاسخ او این است که از کجا میدانی همان مقامی را که تو قائلی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در نظر داشته، شاید مقام دیگری غیر از آنچه مورد نظر توست را قصد نموده باشد و هنگامی که معلوم نباشد چه مقامهایی را در نظر داشته همه‌اش باطل می‌شود، چون مفهوم آن ناقص، و در آن صورت سخن پوچ و بی‌فایده‌ای خواهد بود! و در گفتار پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله هرگز یاوه‌گوئی نیست، و چون مسلّم است سخن گفتن پیغمبر با ما آن است که مقصود خویش را بما بفهماند و مطلبی

را بما آموزش دهد- درود بر او باد- پس چنانچه برخی از منزلت‌های هارون نسبت به موسی را برای علی نسبت به خودش بیان نماید، نه تمامی آن را و مقام بخصوصی را تعیین نکرده باشد، با این گفته هیچ منزلتی را بما نفهمانده، و اصولا گفتن این کلام یاوه خواهد بود، و ساحت مقدّس پیامبر خدا از آن منزّه است.

حال اگر منظور آن حضرت ثابت نمودن همه مراتب باشد، بایستی هر مقامی را که هارون نسبت به موسی داشت، غیر از آنچه را خرد بطور قطع، یا خود خبر صراحتا استثناء و جدا ساخته وی در نظر گرفته باشد. و چون ثابت شد که مفادّ خبر عام است، دلیل بر این است که علیّ علیه السلام با فضیلت‌ترین و داناترین یاران پیغمبر خدا، و نزد او محبوب‌ترین ایشان، و مورد اعتماد بوده است. بعلاوه ثابت می‌شود که هر گاه پیغمبر

صلی اللّه علیه و آله از آنان دور شود یا به مسافرتی برود و یا از دنیا برود علیّ علیه السلام در میان امّت او باید جانشین و قائم مقام وی باشد، زیرا تمامی این مقامها در منزلت هارون نسبت به موسی وجود داشت.
اگر بگوید: هارون قبل از موسی از دنیا رفت، و پس از رحلت حضرت موسی به مقام خلافت او نرسید تا مقام خلافت و امامت برای علیّ علیه السلام پس از در گذشت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ثابت باشد، پس چگونه با استناد به مفادّ این فرمایش

پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله که (مقام او نسبت به من همانند مقام هارون است نسبت به موسی) امامت او را به هارون می‌سنجید و این مقام را برای او بعد از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله ثابت می‌کنید؟ و حال آنکه هارون پس از فوت موسی زنده نبود، و خلافت و امامتی هم نداشت، و علیّ علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله زنده بود (پس در همه حالات این دو یکسان نبودند!) در پاسخش گفته می‌شود: ما عمل علیّ علیه السلام و هارون را از فرموده پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله که (او به من بمنزله هارون است به موسی) بطور مطلق می‌سنجیم، و چنین نتیجه می‌گیریم که علیّ دارای تمام مراتب هارون می‌باشد. و چون بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله زنده بود، باید مقام خلافت را پس از درگذشت او نیز دارا باشد تا همان گونه که وی فرموده بود، همپایه هارون باشد، (و فوت هارون قبل از موسی دلیل نمی‌شود که علیّ علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا در مفهوم این حدیث مطلقا وارد نباشد) جهت واضح‌تر شدن مطلب مثالی می‌زنیم:
اگر زمامداری به وزیر خود گفت: هر روزی که زید نزد تو آمد یک اشرفی باو بده، و آنچه در باره او بتو گفتم باید نسبت به عمرو نیز انجام دهی، با این دستور حق بخشش پادشاه برای عمرو هم بطور مطلق ثابت شد، حالا اگر زید تا سه روز نزد وزیر آمد، و سه دینار گرفت و سپس نیامد و عمرو نیز سه روز آمد و سه دینار گرفت، نمی‌توان گفت: چون زید دیگر نمی‌آید، در روز چهارم عمرو هم حقّی

ندارد، بلکه عمرو حق دارد که روز چهارم و پنجم و تا زنده است نزد وزیر آید و بر وزیر نیز واجب است هر روز که او آمد یک دینار به وی بپردازد، اگر چه زید از سه روز بیشتر نیامده و سه دینار بیشتر نگرفته باشد. و وزیر حقّ ندارد به عمرو بگوید من از آن سه دینار که زید گرفته بیشتر بتو نمی‌دهم. زیرا قرار داد آن بود که هر چند روز زید نزد وزیر آمد باید یک دینار به وی بپردازد چنان که در مورد عمرو نیز همین فرمان را داشت و حال که او آمده است باید یک دینارش را بگیرد.

همین گونه است نسبت هارون به موسی، چون او وزیر و وصیّ موسی بود، و قرار بر آن بود که باید هنگام غیبت در میان قومش خلیفه و قائم مقام او باشد، و همان وظیفه و مسئولیّت را بر طبق مضمون حدیث منزلت، علیّ نسبت به پیغمبر داشت و به حکم مثالی که در باره زید و عمرو آوردیم او باید جانشین و خلیفه پیغمبر در میان قومش باشد، روشن است که اگر نظری واقع‌بینانه بر مثال داشته باشیم ناگزیر از پذیرفتن و استفاده از این معناییم.
حال اگر شخصی بگوید: بفرض اگر هارون پس از موسی هم زنده می‌ماند، معلوم نبود جانشین او در میان قومش باشد، تا این مقام برای علیّ علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله ثابت شود؟ به او پاسخ داده می‌شود؛ آیا به چه دلیل خلافت هارون

را از منزلتهای دیگرش جدا می‌سازی و اگر کسی به تو بگوید: هارون هیچ امتیازی نداشت، و بعد از موسی نه برترین مردم زمان خود بود، و نه مورد اعتماد او بیشتر از دیگران، و نه جایگزین او در دانش، چگونه خود را خلاص می‌کنی و پاسخش را چه خواهی داد؟ آیا به او نمی‌گویی این مقامها برای هارون نسبت به موسی مشهور است؟ ما نیز خواهیم گفت: مقام خلافت او همانند آنها مشهور است و اگر شخصی یکی از آنها را از روی کینه‌ورزی منکر شود باید همه‌اش را انکار نماید.
اگر بگوید: مقامی را که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله برای علیّ علیه السلام در این حدیث قرار داده بود تنها مربوط به دوران زندگی خود پیغمبر است و منظورش به پس از حیات خود نیست تا خلافت علی ثابت شود.
ما در پاسخش دلیل روشنی می‌آوریم که منظور وی از گفته‌اش (تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی الّا آنکه بعد از من پیامبری نیست) فقط مربوط به بعد از حیات خود بوده است نه با او در زمان زندگیش، و امید است که بخواست خدا آن را بفهمی، یکی از دلایل ما آن است که: در فرمایش پیغمبر

اکرم (انت منّی بمنزلة ...) دو مفهوم هست:
1- اثبات فضیلت و برتری، و مقام خلافت برای علی علیه السلام از آن خبر.
2- نفی مقام نبوّت از او بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که پس از جمله نخست فورا با قید استثناء، مقام نبوّت وی نفی شده است، و چنانچه نفی نمی‌کرد، و فقط می‌فرمود: «علی نسبت به من بمنزله هارون است نسبت به موسی» روا بود این توهّم پیش آید که: علیّ علیه السلام بعد از وی دارای مقام نبوّت خواهد بود، زیرا هارون پیامبر خدا بوده است، و بهمین

جهت بعد از این جمله نفی نبوّت ضروری بنظر می‌رسد، و بناچار نفی نبوّت از علیّ علیه السلام باید به اعتبار همان زمانی باشد که فضیلت و مقام خلافت هارونی را رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برایش قرار داد. به علت آنکه به جهت اثبات فضیلت کلی و منزلت پیغمبری (هارون)، نیاز به آن پیدا شد تا مقام نبوت را از علیّ علیه السلام نفی کند تا مردم به اشتباه نیفتند، چون اگر نفرموده بود (قطعاً او نسبت به من بمنزله هارون است نسبت به موسی) دیگر نیازی نبود بگوید: «جز اینکه پیغمبری بعد از من نیست».
پس چون این نفی نبوّت به خاطر قدر مقام بلندی بود که با آن شایستگی دارا بودن مقام نبوّت را پیدا کرد، می‌بایست در همان وقتی که این فضیلت برای وی ثابت شد، نبوّت هم از او نفی گردد و چون جمله (بعدی) صراحت دارد که

قصد از نبوّت نفی شده، مربوط به بعد از در گذشت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله می‌باشد، باید نفی نبوّت نیز از همان لحظه ثابت گردیدن این فضیلت کلّی و مقام خلیفه بودن هارون در غیاب موسی، برای علی علیه السلام باشد که همان خلافت و امامت او پس از رحلت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله است.
و در صورتی که رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله نبوّت بعد از وفات خود را در یک زمان معیّن نفی کرده باشد، و آن زمان پس از رحلت ایشان باشد، بنا بر گفته مخالفین ما (در این خبر) برای علیّ علیه السلام مقامی قرار نداده که برای او موجب نبوّت گردد تا نیاز به استثنای آن باشد (چون آنها می‌گویند در حال حیاتش منزلت خلافت را داشته) و آوردن چنین استثنائی لغو و بیهوده است (زیرا فایده استثنا اخراج چیزی است که داخل مستثنی منه بوده، و بنا بر عقیده مخالفین ما، در اینجا چنین نیست چون این مقام نبوّت بعد از حیات پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله اصلا در نظر نبوده تا داخل در مستثنی منه باشد) بنا بر این، این جمله بی‌معنا است و فرستاده خدا پیامبر اکرم هرگز سخن لغو نمی‌گوید.
بنا بر این اگر نفی نبوّت مربوط به بعد از وفات رسول خدا بوده، با این که اثبات مقامی که موجب نبوّت می‌گردد، در زمان حیات آن حضرت باشد لازمه‌اش آن است که علی علیه السلام در حال زندگی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله، نبیّ باشد، آن هم درست نیست، زیرا باتّفاق مسلمانها علی علیه السلام در زمان حیات آن حضرت مقام نبوّت نداشته، پس لازم است استثنا و نفی نبوّت از همان وقتی باشد که ایشان منزلت و

مقام خلافت هارون به موسی را برای علیّ علیه السلام قرار داده، تا از

این کلام هرگز مقام نبوّت برای او ثابت نشود، گرچه از حیث این که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بطور مطلق فضیلت و مقام و منزلت هارون نسبت به موسی را به وی داده، شایستگی آن را پیدا نموده است.
و از جمله دلائلی که مطلب را واضح‌تر می‌سازد این است که اگر ایشان فرموده بود: «علی نسبت به من پس از رحلتم بمنزله هارون است به موسی جز آنکه با بودن من در زندگیم، پیغمبر نیست» با این گفته لازم می‌آمد ممتنع نباشد که بعد از وفات رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وی پیغمبر باشد، زیرا بنا بر جمله فوق نبوّت را در زمان حیات خود منع کرده (و از بعد از حیاتش سخنی نگفته) بود و این سبب می‌شد که پس از رحلت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پیامبر باشد، زیرا نفی نبوّت را مقیّد بزمان زندگی خود کرد و چون یکی از مراتب هارون پیغمبری بود، و به همین دلیل، لازم آمد آن حضرت هنگامی که آن فضیلت را برای علی علیه السلام قرار داد پیامبر بودنش را نفی کند، که اگر می‌شد او در آن وقت پیغمبر باشد دیگر نیازی به نفی نبوّتش نبود.
پس خلاصه مفهوم خبر این است که نسبت علی علیه السلام بعد از وفات پیغمبر
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 185
صلی اللَّه علیه و آله به آن بزرگوار همچون مرتبه هارون باشد نسبت به موسی در حال زندگی موسی، (و معلوم است که مشهور ترین نسبتهای هارون خلافت او بر امّت موسی بود در غیابش چنان که گفت: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی») و از اینجا ثابت گردید که باید امیر المؤمنین هم بعد از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله خلیفه او بر مسلمین باشد (این غیر از معنای پیغمبری است که استثنا شده) و فرمانبرداری از او بر مسلمانها لازم است، و ثابت می‌شود که علی داناترین و با فضیلت‌ترین امّت است زیرا همه این مقامات برای هارون نسبت به موسی در دوران زندگانی موسی برای هارون ثابت و مسلّم بوده است.
اگر بگویند: شاید مقصود پیغمبر از کلمه «من بعدی» (پس از من) این باشد که بعد از نبوّت من پیغمبری نیست، نه پس از رحلت من (در این صورت حدیث متعرّض دوران پس از در گذشت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نمی‌باشد تا استدلال شما درست باشد)، در پاسخ گفته می‌شود: لفظ «بعدی» در بسیاری از روایات دیگر که مسلمانها از آن بزرگوار نقل نموده‌اند وجود دارد از جمله خبر
«لا نبی بعد محمّد صلی اللَّه علیه و آله»
، اگر چنین تأویلی روا باشد که بگوئیم نبوّتی بعد از نبوّت آن حضرت نیست نه آنکه پیغمبری بعد از وفات او نباشد، جایز خواهد بود که بعد از آن بزرگوار پیامبرانی باشند، و این بر خلاف قول مسلمانها است که می‌گویند

با درگذشت خاتم انبیاء محمّد صلی اللّه علیه و آله پرونده نبوّت بسته شده است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 186
اگر گفته شود: مسلمانان اتّفاق دارند که مفهوم فرموده پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله (پیغمبری بعد از من نیست) آن است که پس از در گذشت من از این جهان تا قیامت پیغمبری نخواهد بود.
در جواب همین سخن را به او برمی‌گردانیم و می‌گوئیم در هر خبر و کلامی که چنین لفظی از آن حضرت رسیده باشد و در آن اشاره به این معنی باشد همین مفهوم را در برخواهد داشت.
اگر گفته شود: این فرمایش پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به علی علیه السلام که «تو نسبت به من بمنزله هارونی نسبت به موسی» در ماجرای بخصوصی بوده و معنای خاصی از آن قصد داشته است: زیرا آن حضرت هنگامی که در حال حرکت بسوی تبوک بود به علی فرمود: «تو بجای من بمان» عرض کرد: ای پیامبر خدا مرا با زنان و کودکان می‌گذاری؟ پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: «آیا خوشنود نیستی که نسبت به من بمنزله هارون باشی به موسی؟»‌.
در پاسخش گفته‌اند: در مقام استدلال و اعمال نظر این اعتراض درست نیست چون تو با این خبری که تنها خود نقل می‌کنی می‌خواهی عمومیّت خبری را که مورد اتّفاق همگان است تخصیص دهی، با آنکه ما نیز در برابر خبر خاصّ تو
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 187
اخباری داریم که خبر تو را ردّ می‌کند، و خبر مجمع علیه را اختصاص می‌دهد به همان معنائی که ما آن را بیان کردیم، همان که بر خلاف عقیده تو بود، ولی این گونه أخبار واحد و خاصّ در مقام استدلال برای هیچ یک از ما و شما برهان نمی‌شود، زیرا نه ما خبر شما را می‌پذیریم و نه شما خبر مخصوص ما را، در نتیجه آن خبر مورد اتّفاق بر عموم خود باقی می‌ماند، و دلالت آن، و مفهوم عمومی آن، و سبب ورودش، همه دلیل ما است، نه دلیل شما زیرا ما در مقابل روایتی که تو در مورد غزوه تبوک آوردی حدیثی داریم که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله مسلمین را گرد آورده، و بطور صریح به ایشان فرمود: من علیّ را برای شما بعد از وفات خودم جانشین خویشتن معرّفی کردم، و کار شما را به او سپردم و این امر هم از جانب خودم نبود بلکه بسبب دستور و وحی که از جانب خدا به من در باره او شده بود، است.
بعد هم که در محضر عموم جهت تأکید مطلب، و بخاطر سپردن مردم بخلافت او تصریح کرد و فرمود: «ای علی تو برای من مثل هارون هستی برای موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود» و این گفتار بعد از

آن وصایت و سفارش و شرح و تفسیر موضوع خلافت با خبر مخصوصی که شما نقل کردید معارض شده، و خبری که همه مسلمین بر آن و بر نقلش اتفاق دارند بجا ماند، که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بطور مطلق به علیّ علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من بمنزله هارونی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 188

نسبت به موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود» و ما جهت فهمیدن مدلول آن باید به لغت و تفاهم مردم عادی مراجعه کنیم و از روی موازین لغت و تفاهم مشهور با هم بحث نمائیم، و در این صورت جز آنچه گفتیم چیز دیگری نخواهد بود: که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله با آن حدیث بر امامت و خلافت بلا فصل علیّ علیه السلام بعد از وفاتش تصریح فرموده است که پس از رحلتش علی علیه السلام امام و رهبر امّت و خلیفه او است و فرمانبرداری از او واجب می‌باشد، سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است، و ما را به شیوه حقّ و آشکار راهنمائی فرمود.

[باب 31] معنى قول رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله به علىّ و حسن و حسين عليهما السلام كه شما مستضعفين بعد از من هستيد

1- مفضّل بن عمر گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه فرمود: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله نظرى به علىّ و حسن و حسين افكند و گريست، و فرمود: شما مستضعفان

بعد از وفات من هستيد، مفضّل گويد: عرض كردم يا ابن رسول اللَّه معنى آن چيست؟ فرمود: يعنى شما امامان بعد از من هستيد، چون خداوند مى‌فرمايد: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ (و مى‌خواهيم بر آنان كه در زمين خوار و زبون گرفته شده‌اند تفضّل نمائيم، و آنان را پيشوايان گردانيم، و نيز وارث حكومت حقّ سازيم- قصص 28: 5).

مؤلّف از سه طريق سند را به امام مجتبى عليه السلام رسانيده كه:
آن حضرت فرمود: از خالويم هند بن أبى هاله تميمى «1» كه وى بيان‌كننده اوصاف رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بود پرسيدم و گفتم: دوست دارم كه براى من

---

(1) مترجم گويد: هند فرزند خديجه از شوهر سابقش أبو هاله بود و مردى با وفا و طرفدار على امير المؤمنين عليه السلام بود و در جنگ جمل در ركاب آن حضرت شهيد شد، وى در وصف رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آنقدر مسلّط و خوش بيان بود كه گوئى شمائل آن حضرت را براى شنونده از هر جهت در گفتارش مجسّم و نقش مى‌نمود.

توضيح دهى كه جدم چه خصوصياتى داشت تا من بدان بگرايم، هند پذيرفت و گفت: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در ديده‌ها با عظمت مى‌نمود و در سينه‌ها مهابت او بود رويش از نور مى‌درخشيد مانند ماه شب چهارده، از ميانه بالا اندكى بلندتر بود و بسيار بلند نبود و سر مباركش بزرگ، و مويش نه بسيار پيچيده بود و نه بسيار افتاده و موى سرش اكثر اوقات از نرمه گوش نمى‌گذشت و اگر بلندتر مى‌شد ميانش را مى‌شكافت و بر دو طرف سر مى‌افكند، رويش سفيد و نورانى، گشاده پيشانى و ابروانش باريك و مقوّس و كشيده بود و در ميان پيشانى او رگى بود كه به هنگام غضب پر مى‌شد و بر مى‌آمد، و بينى آن حضرت كشيده بود و ميانش اندكى برآمدگى داشت و نورى از آن منعكس مى‌شد، محاسن شريفش انبوه و

دندانهايش سفيد و برّاق و گشاده بود و گردنش از صفا و نور و استقامت مانند گردن صورتهايى بود كه از نقره مى‌سازند و صيقل مى‌دهند، اعضاى بدنش همه معتدل و متناسب، و سينه و شكمش برابر يک ديگر، و ميان دو كتفش پهن، و سر استخوان بندهاى بدنش قوى و درشت بود، كه اينها علامت شجاعت و قوّت، و در ميان عرب ممدوح است، بدنش سفيد و نورانى، و از ميان سينه تا نافش خطّ سياه باريكى از مو بود مانند نقره كه صيقل زده باشند و در ميانش از زيادتى صفا خطّ سياهى نمايد، و پستانها و اطراف سينه و شكم آن حضرت از مو عارى، و ذراع و دوشهايش داراى مو بود، انگشتان وى كشيده و بلند، ساعدها و ساقش صاف و كشيده بود، كف پاهايش صاف نبود بلكه قوس داشت، و پشت پاهاى آن حضرت بسيار صاف و نرم بود بطورى كه اگر قطره آبى بر آنها ريخته مى‌شد بند

نمی‌گرفت، و چون راه می‌رفت قدمش را به روش متکبّران بر زمین نمی‌کشید، بلکه با وقار و تأنّی راه می‌رفت، و پایش را به قوّت از زمین بلند کرده و بر زمین می‌نهاد، هنگام راه رفتن سر را به زیر می‌افکند همچون کسی که از جای بلندی به زیر می‌آید، گامها را نزدیک یک دیگر بر می‌داشت و چون قصد می‌کرد با کسی سخن گوید به روش ارباب دولت به گوشه چشم نظر نمی‌کرد بلکه با تمام بدن به سوی او می‌گشت و سخن می‌گفت، در اکثر احوال دیده‌اش به زیر و زیاده نظرش

به سوی زمین بود، و در نظر کردن دریده چشم نبود و به گوشه چشم نگاه نمی‌کرد، هر کس را می‌دید به سلام مبادرت می‌کرد.
حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: به دائیم گفتم: قدری از طرز سخن گفتنش برایم بگو! جواب داد: اندوهش پیوسته و تفکّرش دائمی بود، فکرش را بیش از زبانش بکار می‌گرفت، سکوتش طولانی بود و تا لازم نمی‌گشت سخنی نمی‌فرمود، و کلامش کوتاه و پر معنی بود، و آشکار و شمرده سخن می‌گفت، سخنش زیاد نبود و در فهماندن مقصود نیز قاصر نبود، نرم و ملایم و بدون گستاخی و درشتی سخن می‌گفت، کسی را حقیر نمی‌شمرد، اندک نعمتی را عظیم دانسته و هیچ نعمتی را مذمّت نمی‌نمود، امّا خوردنی و آشامیدنی را مدح و ذم نمی‌فرمود، و برای فوت امور دنیا به غضب نمی‌آمد و هرگز برای دنیا و آنچه مربوط به آنست خشمگین نمی‌شد، هر گاه ستمی عمل می‌شد چنان غضبناک می‌گشت که هیچ کس او را نمی‌شناخت و تا حق را یاری نمی‌داد خشمش فرو نمی‌نشست، و هنگامی که اشاره می‌کرد به دست اشاره می‌نمود نه با چشم و ابرو، و هر گاه شگفت زده می‌شد کف دست را برمی‌گردانید، و هنگام گفتگو دست را حرکت می‌داد و انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می‌زد، و چون خشم می‌گرفت روی می‌گرداند و جدا خود را دور می‌ساخت و گاه که شاد می‌گردید، دیده فرو می‌بست، خندیدنش بیشتر تبسّم بود و در همان حال دندانهایش مانند دانه‌های

تگرگ ظاهر می‌شد، کم اتفاق می‌افتاد که صدای خنده‌اش آشکار گردد.
تا اینجا را ابو القاسم بن منیع از اسماعیل بن محمّد بن اسحاق بن جعفر بن محمّد روایت کرده است و بقیّه حدیث تا به آخر طبق روایت عبد الرّحمن (ظاهرا جمیع بن عمیر بن عبد الرحمن عجلی همان که در طریق اوّل است) می‌باشد نه شخص عبد الرّحمن.
امام حسن- صلوات اللَّه علیه- فرمود: مدّت زمانی این اوصاف را از برادرم حسین علیه السلام پوشیده داشتم، بعد که برایش باز گو کردم متوجّه شدم که او قبل از من می‌دانسته است، از وی پرسیدم: تو از چه

کسى آموخته‌اى؟ فهميدم كه از پدرم، علىّ عليه السلام، در باره منشهاى رسول خدا صلى اللّه عليه و آله در اندرون منزل و بيرون و مجلس و نيز شمايل آن بزرگوار جويا شده و پدرم (علىّ عليه السلام) هيچ مطلبى را فروگذار نكرده و در باره همه آنها سخن گفته است. و امام حسين عليه السلام فرمود: به پدرم بزرگوارم عرض كردم: رفتار پيغمبر خدا صلّى اللّه عليه و آله در هنگام ورود به خانه و درون خانه چگونه بود؟ فرمود: ورود حضرت به منزل به اختيار خويشتن بود (يعنى او از همسرانش كه حق همسرى و همخوابگى به او داشتند اجازه داشت) يا اينكه هنگام ورود به منزل اجازه مى‌خواست.
و چون به منزل داخل مى‌شد، اوقات خود را به سه بخش تنظيم مى‌نمود،

يک بخش عبادت خداوند عزّ و جلّ، و بخش ديگر رسيدگى به امور خانواده خويش، و قسمت سوّم كارهاى شخصى و استراحت، سپس زمان مخصوص به خود را به دو بخش، يكى براى امور شخصى خود، و ديگرى براى ملاقات عمومى مردم، تقسيم مى‌فرمود. ابتدا خواص خود و اهل فضل را مى‌پذيرفت و پيامها و برنامه‌هاى آنان را مشخّص مى‌كرد و نتيجه را به وسيله آنان به عوام مى‌رساند و سپس عامّه مردم را، و چيزى را از آنان دريغ نمى‌داشت.
شيوه‌اش در آن اوقات شريف كه براى ملاقات امّت قرار داده بود چنين بود كه آنان را كه داراى فضيلتى بودند به ملاقات خصوصى مقدّم مى‌داشت، و وقت خود را جهت انجام كارهايشان به اندازه فضيلت آنان در دين ميانشان تقسيم مى‌فرمود، برخى از آنان يک نياز داشتند و برخى دو نياز و پاره‌اى چندين نياز، كه ايشان به همه آن امور رسيدگى مى‌نمود، و آنان را به كارى مأمور مى‌كرد كه صلاح در آن بود و قبل از آنكه در باره خويشتن درخواستى نمايند از مسائلى كه مى‌بايد بر آن آگاهى داشته باشند آگاهشان مى‌ساخت، و مى‌فرمود: هر كس آماده است بايد اخبارى را به اطّلاع عموم و همين طور كسانى كه در اينجا حضور ندارند برساند، و نياز آنان را كه نتوانسته‌اند خود را به من رسانيده و مرا از آن آگاه كنند به من برسانيد، زيرا اگر كسى حاجت حاجتمندى را كه قادر بر ابلاغ آن به مولاى خود نيست، به وى برساند خداوند در روز قيامت گامهايش را استوار مى‌سازد، در نزد آن حضرت جز نيازها گفته نمى‌شد لغزش و خطاى هيچ كس را

مورد مؤاخذه قرار نمى‌داد، مردم براى دريافت اطلاعات و اخبارى كه لازم بود به ديگران برسانند خدمت وى شرفياب مى‌شدند (يا اخبار جارى را براى آن حضرت مى‌آوردند) و از مجلس خارج نمى‌شدند مگر شيرين كام و

هدایت یافته، با بدست آوردن اطلاعات علمی، و هنگامی که از حضورش مرخّص می‌شدند هر یک، رهبری برای دنیا بودند.
فرمود: پرسیدم رفتار آن حضرت در خارج از منزل چگونه بود؟ فرمود:
پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله کلام خویش را در خزانه قلب خود حفظ می‌نمود و جز مواردی که خود به آن عنایت داشت یا گفتنش ضروری بوده و می‌بایست مردم متوجه آن باشند، لب به سخن نمی‌گشود، با مردم خوگرفته و مونس می‌گردید و چنان جاذبه‌اش قوی بود که هیچ کس را از خود دور نمی‌ساخت (میان مردم ایجاد دوستی کرده و از تفرقه پرهیز داشت) بزرگ هر طایفه را احترام و اکرام می‌فرمود، و او را فرمانروای ایشان قرار می‌داد، با مردم با احتیاط و پرهیز برخورد می‌کرد بدون آنکه خوش رفتاری و گشوده‌رویی خویش را از کسی دریغ دارد، اگر مدّتی یارانش را نمی‌دید از احوالشان جویا شده و دلجوئی می‌کرد، و از اینکه در میان مردم چه می‌گذرد و وقایع روزمرّه چیست، سؤال می‌فرمود. کار نیک را تحسین و تقویت و کار زشت را نکوهش و پست و بی‌مقدار می‌کرد، در همه امور میانه‌رو بوده و هرگز تندروی نمی‌کرد، از خدا غافل نبود، تا مبادا مردم نیز غفلت ورزند، یا دلسرد و از حقّ رویگردان شوند، از حق‌گوئی و حقّ‌جوئی کوتاهی

نمی‌ورزید و میانه‌رو بود، نخبگان مردم در خدمتش می‌نشستند، در نظر آن بزرگوار کسی گرامی‌تر بود که بیش از سایرین خیرخواه عموم بود، و فردی که بیشتر به مردم خدمت می‌نمود، چه از لحاظ مالی و چه در زمینه‌های دیگر، در نزد ایشان برتر بود.
پرسیدم: آن حضرت در مجالس چه رفتاری داشت؟ فرمود: نمی‌نشست و برنمی‌خاست مگر با نام خدا، مجلسش، مدرسه کمال و مکتب فضائل و اخلاق بود.
هیچ نقطه‌ای را مجلس دائمی خود نمی‌ساخت و دیگران را هم از جای گرفتن در یک مکان معیّنی که نشانه تشخّص بود نهی می‌فرمود، و هر گاه به مجلسی وارد می‌شد که قبل از او دیگران نشسته بودند در جایی که خالی مانده بود می‌نشست، و به دیگران هم می‌فرمود چنین کنند، نگاه و توجّه خود را بین همنشینان تقسیم می‌کرد، و به هر کدام سهم و بهره‌ای می‌داد بگونه‌ای که هیچ یک از افرادی که در مجلس حضور داشتند باور نمی‌کردند که دیگری نزد پیغمبر عزیزتر از خود او باشد، هر کس که با وی انجمنی ترتیب می‌داد آنقدر شکیبایی می‌کرد تا همنشینش برخیزد و قبل از وی مجلس را ترک کند، حاجتمند از نزد او باز نمی‌گشت مگر آنکه حاجتش روا گشته بود، و اگر برآوردن حاجتش برای وی مقدور نبود با گفتار نیک و نوازش او را خشنود می‌ساخت، جاذبه خلق و خوی وی چنان بود که همه

کس او را پدر خود می‌پنداشت، و همه افراد نزد او در حق یکسان بودند،
مجلس او محلّ بردباری و آزرم و پایداری و امانت و راستی بود،

صداها در آن به بگو و مگو و جدل بلند نمی‌شد، مهد پرورش عشق و محبّت بود، و حرمت اشخاص در آن تباه نمی‌شد، اصحاب وی آن چنان نسبت به یک دیگر خلوص و صمیمیّت داشتند که اگر یکی از آنان دچار لغزشی می‌گشت بازگو نمی‌گردید. همه پایبند به حقّ و عدالت بودند، و یک دیگر را به پرهیزگاری سفارش می‌کردند، فروتن بودند، سالخوردگان را محترم می‌شمردند، و به کوچکترها مهربانی می‌کردند، کسی را که نیازی داشت بر خود مقدّم می‌داشتند، و از افرادی که از خانه و خانواده خود دور افتاده و غریب بودند، پذیرائی می‌کردند و حقّشان را مراعات می‌نمودند.
عرض کردم: شیوه آن بزرگوار با همنشینانش چگونه بود؟ فرمود:
همواره با گشاده‌رویی و نرم خویی با مردم روبرو می‌شد، زود آشتی می‌کرد و نرم‌خو و بی‌آزار بود، سنگدل، خشن و پر سر و صدا نبود، ناسزا نمی‌گفت و عیبجوئی نمی‌کرد، و ستایشگری و چاپلوسی نمی‌نمود، اگر کاری مورد پسندش نبود، آن را نادیده و ناشنیده می‌گرفت، از آستان لطفش هیچ کس ناامید باز نمی‌گشت، و آرزومندانش نیز دست خالی بر نمی‌گشتند. سه چیز را بر خود منع کرده بود: با کسی به جرّ و بحث نمی‌پرداخت، پر حرفی نمی‌کرد، به سراغ کاری که سودی نداشت نمی‌رفت، از سه جهت به مردم کاری نداشت: از هیچ کسی

بدگویی و مذمّت نمی‌نمود، کسی را سرزنش نمی‌کرد و عیبها و لغزشهای مردم را جستجو نمی‌نمود، و برای هر کاری سخن نمی‌گفت مگر در امری که امید خیری در آن بود، و چون لب به سخن می‌گشود، در مجلس او سراپا گوش می‌شدند و سرشان را به زیر می‌افکندند، و آن چنان مجذوب سخنان حکیمانه‌اش می‌گشتند که گوئی پرنده‌ای بر سر آنان نشسته است، و هر گاه سکوت می‌فرمود آنان سخن می‌گفتند، در حضور آن جناب سخن تازه‌ای را مورد گفتگو و کشمکش قرار نمی‌دادند، هر یک شروع به صحبت می‌کرد دیگران ساکت مانده و به سخنش گوش فرا می‌دادند و تا سخنش به پایان می‌رسید، در باره همان سخنی که اوّل مطرح شده بود در خدمتش به گفتگو می‌پرداختند، از آنچه مردم را به خنده می‌انداخت می‌خندید، و از آنچه آنان را شگفت زده می‌ساخت او هم در شگفت می‌شد، اگر غریبی می‌آمد و بر خلاف آداب معمول رفتار می‌کرد، یا گستاخانه تقاضای بی‌موردی را مطرح می‌نمود تحمّل می‌کرد، و حتّی اصحاب او بیگانگان را با خود به انجمن آن حضرت می‌آوردند، و می‌فرمود:
هر گاه نیازمندی را دیدید که در پی چیزی تلاش می‌کند به یاریش بشتابید

(یا او را به من برسانید) و از سپاسگویی خوشش نمی‌آمد مگر کسی که احسانی به او رسیده باشد، و سخن هیچ کس را قطع نمی‌کرد مگر وقتی که از حد مشروع تجاوز کرده و حرف باطل می‌زد که آنگاه او را نهی می‌کرد، و یا برمی‌خاست تا آن را نشنود.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 199
از سکوت پیغمبر پرسیدم، فرمود: سکوتش بر چهار پایه و اصل بود: یا از روی بردباری در برابر نادانی که سخن درشتی می‌گفت، یا از بیم زیان آن سخن، و یا برای حفظ قدر و منزلت افراد، که در گوش کردن به سخن آنان و نظر کردن بسوی ایشان برابر باشد، یا برای اندیشیدن در کارهای دنیا و آخرت. امّا برابری و اندازه نگهداریش این گونه بود که به تمامی آنان که در انجمن بودند یکسان نگاه می‌کرد و به سخنان آنان گوش می‌داد، امّا تفکّر او در امور دنیای فانی و سرای جاودان هر دو بود، او کانون حلم و بردباری بود، لذا هیچ چیز او را به خشم نیاورده، و هیچ حادثه‌ای او را از میدان بدر نمی‌کرد، و چهار خصلت در آن حضرت فراهم آمده بود: انجام نیکیها تا مردم او را الگوی خود قرار داده و از وی پیروی نمایند، و ترک بدیها تا مردم نیز مرتکب بدی نشوند، و اصرار و پی‌گیری در نظریه‌ای که صلاح جامعه در آن بود، و اقدام به کاری که خیر دنیا و آخرت را برای امّت به ارمغان داشت.
و تمام همین حدیث را از آغاز تا پایان أبو علی احمد بن یحیی مؤدّب هم به اسناد خود از جمیع بن عمیر عجلی به همان طریق که در آغاز همین باب
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 200
گذشت نقل کرده است.
محمّد بن بابویه مصنّف این کتاب- رحمه اللَّه- گوید از استادم أبو احمد، حسن بن عبد اللَّه عسکری خواستم این خبر را برایم توضیح دهد، در پاسخم گفت:
رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله
«کان مفخّما»
یعنی در سینه‌ها و چشمها بزرگ بود (از حیث قدر و منزلت) ولی بدنش تنومند و چاق نبود و
«یتلألأ»
پرتو افکن و تابان بود مانند درخشندگی ماه و
«اطول من المربوع و أقصر من المشذّب»
مشذّب در لغت عرب، مرد خوش‌اندام، بلند بالا و نیکو خوی را گویند، گفته می‌شود «جذع مشذّب» تنه نخل خرماست وقتی از پوست و آنچه مانند پوست است پیراسته شود، و به آن پیراسته‌ها نیز «شذب» گویند.
شاعری در صفت اسب گفته است:

امّا اذا استقبلته فكانّه‌فی العین جذع من اوال مشذّب اما هر گاه به او روی کنم، در چشم به تنه درختی می‌ماند که از آغاز
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 201
پوستش کنده شده باشد.
«رجل الشعر»
(موی فروهشته و شانه زده که پیچش و خمیدگی داشته باشد) و هر گاه که مو چین و شکن نداشته باشد، گفته می‌شود:
«شعر سبط و رسل» (موی فرو ریخته).
و
«ان تفرّقت عقیقته»
«عقیقه» موئی که در سر گرد می‌آید «و عقیقة المولود» موی مادرزادی طفل که در شکم مادر بر سر کودک روئیده، و موی تازه‌ای که بعد از تراشیدن موی اوّل دوباره بر سر کودک می‌روید را عقیقه گویند.
و به (موی) بزغاله و گوسفندی که در هفته اول مولود از برای او قربانی کنند، و در حدیث آمده: هر نوزادی در گرو عقیقه‌اش نهاده شده است، و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بعد از اینکه به نبوّت رسید از جانب نفس خود عقیقه نمود، و به جهت عقیقه حسن و حسین علیهما السلام دو قوچ ذبح کرد.
«ازهر اللّون»
یعنی رنگش روشن و درخشان بود، گفته می‌شود: «أصفر یزهر» مرغ آواز خوان زرد و سیاه هر گاه برّاق باشد، «و السّراج یزهر» هر گاه چراغ روشن باشد، و
«أزّج الحواجب»
ابروانش پر مو و باریک و بلند و کشیده و تا استخوان گیجگاه رسیده بود، شاعر گفته است:
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 202 انّ ابتساما بالنّقی الأفلج‌و نظرا فی الحاجب المزجّج
مئنّة من الفعال الأعوج
لبخند زدن به شخص راست قامت پاکیزه و نگریستن در ابروی پرپشت از نشانه‌های رسیدن به پیروزی است. و «مئنّة» به معنی نشانه است و در حدیث است که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: نماز طولانی و کوتاهی سخن مرد نشانه آگاهی و دانش اوست، و اینکه دو ابرو را به لفظ جمع آورده نه تثنیه، بنا بر اصطلاح کسانی است که جمع را به جای تثنیه بکار می‌برند، و دلیلشان آیه وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ است که (ما بر حکم آن دو تن آگاه بودیم- انبیا 21: 78) اراده فرموده حکم دو تن را که حکم داود و پسرش سلیمان باشد، و دلیل دیگرشان فرمایش پیغمبر صلی اللّٰه علیه و

آله است (دو تن و بالاتر از آن، جماعت به حساب می‌آیند) و یکی از دانشمندان گفته است: جایز است جمع باشد، بنا بر اینکه به هر تکّه از ابرو، ابرو گفته می‌شود.
بنا بر این «حواجب» به أجزای مختلف آن گفته می‌شود، چنان که به زن گفته می‌شود، «حسنة الاجساد» و أعشی گفته است:
و مثلک بیضاء ممکورةو صاک العبیر بأجسادها
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 203
مانند تو، زن سفید، با قامتی استوار و ساقهای پر که به جای جای بدنش بوی خوش زده است.
«فی غیر قرن»
هر گاه میان دو ابرو گشادگی و سپیدی باشد «بلج و بلجه» گفته می‌شود و اگر بین دو ابرو مو داشت که آنها را به هم پیوسته نمود، به آن «قرن» گویند.
«اقنی العرنین»
، «قنا» آن است که در وسط استخوان بینی برآمدگی باشد «و عرنین» بینی (با استخوان درشت آن یا بن آن نزدیک ابرو) را گویند.
«کثّ اللحیة»
یعنی ریشش کوتاه و پر مو بود،
«ضلیع الفم»
فراخ دهان، عرب همواره دهان بزرگ را می‌ستاید، و به دهان کوچک هجو میکند، شاعری در نکوهش مردی چنین سروده است:
ان کان کدی و اقدامی لفی جرذبین العواسج أجنی حوله المصع اگر زحمت کشیدن و همتم برای مردی است که دهانش از کوچکی مانند دهان موش می‌نماید که میان گیاهان تیغ‌دار میوه درخت خولان را می‌چیند، و یکی دیگر از شعرا چنین گفته است:
«لحی اللّه افواه الدّبا من قبیلة» خدا زشت گرداند، و لعنت کند موشهای کوچک دهان
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 204
از قبیله را- آنها را به تنگی دهانشان سرزنش نموده است چنان که: سخنوران را به گشادگی «اشداق» (گوشت‌های دهان از انتهای دو گونه) ستوده‌اند، و به همین معنا برمی‌گردد فرموده‌اش: «کان ... بأشداقه» و چون «شدق»- فراخ شدن کنج دهان از بیخ رخسار- نیکو است و عرب آن را ستوده است گفته می‌شود: «خطیب أهرت الشّدقین و هریت الشّدق» گوینده‌ای است نیکو گفتار و دهان گشاده، و عمرو ابن سعید «أشدق» نامیده شده است. و خنسا در سوک برادرش چنین گفت:
و احیا من محیّاه حیاءو أجری من ابی لیث هزبر

هریت الشّدق رئبال إذا ماعدا لم ینه عدوته بزجر از رویش بسیار شرمنده‌ام، از طایفه ابو لیث شیری رفت سخنور و دهن‌دار، و شیری که هر گاه به میدان می‌تاخت، دشمنش حریف او نمی‌گشت. و ابن مقبل گفته است: «هرّت الشّقاشق ظلّامون للجزر».
«أشنب» حالت دهان است، گویند: دهانی است که در آبش گوارایی و خنکی است، و گویند: تیزی و نازکی و برّندگی لبه‌های دندانهاست و جز در ایّام کودکی و جوانی نمی‌باشد، شاعری گوید:
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 205 یا بأبی انت و فوک الاشنب‌کأنّما ذر علیه الزّرنب پدرم فدای تو و دهانت که دندانهای سفید و تیز در آن است چنان می‌ماند که زعفران بر آن افشانده شده باشد.
«دقیق المسربة»
رشته موی باریکی است که از سینه تا ناف کشیده شده، حارث بن وعله جرمی گفته است:
الان لمّا ابیضّ مسربتی‌و عضضت من نابی علی جذم اکنون که موی سینه تا نافم سفید گشته یعنی پیر و فرتوت شده‌ام با ریشه دندانم گاز گرفته، قطع می‌کنم.
«کان عنقه جید دمیة»
«دمیة» شکل و مجسمه است و جمعش «دمی» است.
شاعر گوید:
او دمیة صوّر محرابهااو درة سیقت الی تاجر یا تمثالی است که بر آن محراب او نقّاشی شده است یا گوهر گرانبهائی است که به بازرگانیش برند. «جید» گردن است.
«بادنا متماسکا»
یعنی نقصی نداشت، اعضای اندامش کامل بود، نه گوشت بدنش سست و لاغر بود و نه چاق.
«سواء البطن و الصّدر»
یعنی شکمش کم گوشت و سینه‌اش فراخ، از این جهت سینه و شکمش
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 206
برابر بود،
«کرادیس»
، سر استخوانها،
«انور المتجرّد»
بدنش در حال برهنگی درخشان بود،
«طویل الزّندین»
در هر ذراعی دو مچ هست که عبارت از دو سر استخوان بند دست می‌باشد، پس سر بند دست که کنار انگشت شصت قرار دارد را «کوع»

می‌نامند، و سر مچی را که پهلوی انگشت کوچک دست می‌باشد «کرسوع» می‌نامند.
«رحب الرّاحة»
کف دستش پهن و بزرگ بود، و عرب بزرگی دست را می‌ستاید، و به کوچکی دست نکوهش می‌کند، شاعری گفته است:
فناطوا من الکذّاب کفّا صغیرةو لیس علیهم قتله بکبیر آنها با دست کوتاهی دروغ‌پرداز در آویخته‌اند با اینکه کشتن او بر ایشان مهم نیست. «ناطوا» یعنی در آویختند. و گویند: فلانی «رحب الرّاحة» است، یعنی بسیار بخشنده است چنان که هنگام مذمت گویند «ضیق الباع»، «شثن الکفین» یعنی زبری کف هر دو دست، و عرب مردها را به درشتی کف دستها می‌ستاید، و زنها را به نرمی آن.
«سائل الاطراف»
یعنی بی‌نقص، نه زیاد دراز، و نه زیاد کوتاه.
«سبط القصب»
قلمهای پای او کشیده بود و گره خوردگی نداشت، «قصب»
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 207
استخوانهای توخالی که دارای مغز است در پاها بالای بند زانو (وسط کشاله ران) و در دستها بالای بند دست (میان گوشت بازو) قرار دارد.
«خمصان أخمصین»
یعنی فرورفتگی کف پایش کاملا از زمین بالاتر بود و «أخمص» چیزی است که بلندتر از زمین است از میانه داخلی کف پا و اگر کف پای مرد هموار باشد أخمص نیست و به فردی که چنین باشد «ارحّ» گفته می‌شود. «رجل أرحّ» یعنی شخصی که کف پایش اعوجاج و فرورفتگی نداشته باشد،
«مسیح القدمین»
زیر و روی پایش گوشت زیادی نداشت، و به همین جهت آب بر روی آن بند نمی‌شد،
«زال قلعا»
آن را به زمین می‌نهاد،
«یخطو تکفّؤا»
یعنی آنقدر گامها را بی‌شتاب برمی‌داشت که گویا می‌چمید و بزرگی نشان می‌داد، ولی او تکبّر و فخر فروشی نمی‌کرد،
«و یمشی هونا»
با آرامش و وقار راه می‌رفت،
«ذریع المشیة»
گامها را گشاد برمی‌داشت بدون اینکه نشانی از شتابزدگی و عجله در او باشد، گویند:

«رجل ذریع فی مشیه» و «امرأة ذراع» هر گاه در موقع چرخ‌ریسی دستهایش را زیاد بگشاید.
«کأنّما ینحطّ فی صبب»
«صبب» سرازیری را گویند، «دمثا» (نرم
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 208
خوی) او را به نرمی ماسه تشبیه کرده‌اند، قیس بن خطیم گفته است:
یمشی کمشی الزّهراء فی دمثالرّمل الی السّهل دونه الجرف گام برمی‌دارد مانند غنچه در شنهای روان به سوی بیابانی که در کنارش نهریست.
«مهین»
کوچک یا خوار، بعضی از راویان «مهیّن» خوانده‌اند یعنی اصحابش را خوار نمی‌کرد.
«تعظم عنده النعمة»
از اینکه به خوبی از آن یاد می‌گردید و از اهتمام‌ورزیدنش به چیزی که کم ارزش بود معلوم می‌شد که نزد وی بزرگ و ارزشمند است.
«فاذا تعوطی الحقّ»
یعنی: و هر گاه خلافی می‌دید ناراحت می‌شد و خشمش برای خدا بود، اعشی گوید:
تعاطی الضجیع اذا سامهابعید الرّقاد و عند الوسن دریاب همخوابه را هر گاه خود را عرضه کرد کمی بعد از آنکه خواب رفت و به هنگام بیهوشی.
«اذا غضب اعرض و اشاح»
در خشم جدّی و تیز رو بود و گفته‌اند، کوشا و ناشکیبا و آماده بود، شاعر گوید:
و اعطائی علی العلّات مالیو ضربی هامة البطل المشیح
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 209
و بخشیدم مالم را به برادران ناتنی خود و نیز کوبیدن بر فرق پهلوان مجدّ با کوشش.
«یسوق اصحابه»
«1» اصحاب را جلو می‌انداخت به جهت فروتنی و آنان را گرامی می‌داشت، و کسانی که به جای یسوق «یفوق» نقل کرده‌اند منظورشان آن بوده است که آنان را از جهت دینداری و بردباری و فضیلت برتری می‌داد،
«یفتر عن مثل حب الغمام»
یعنی دو لبش را که می‌گشود، دندانهای بلورینش که کنار هم چیده شده بود نمودار می‌گردید. «فررت الفرس» وقتی است که دندانهایش را آشکار کنی،

«و فررت الرّجل عمّا فی قلبه»
هر گاه از راز دلش بپرسی و پرده برداری.
«لکلّ حال عنده عتاد»
«عتاد» بمعنی آماده بودن، یعنی برای امور همانند آنها را مهیّا می‌ساخت، و آنان که «فلا یقید من احد عثرة» «یقید» را به دال روایت کرده‌اند، معنایش این است که کسی که به او بدی می‌کرد از روی گذشت و بزرگواری او را می‌بخشید، هر گاه آن بخشش موجب ضایع شدن یکی از حقوق الهی نمی‌شد، و یا کسی را که متعبّد و اهل تقوی است ضایع و تباه نسازد و یا بصورت ضرورتی برای همگان در نیاید، و آنکه «یقیل» را به «لام» روایت

---

(1) این جمله در متن اصل حدیث در این کتاب نیست لکن در عیون اخبار الرّضا علیه السلام بلفظ
«یتفقد اصحابه»
آمده است.

نموده: عقیده‌اش آن است که یعنی او حقوقی را که مردم بر یک دیگر دارند تضییع نمی‌کرد،
«ثم یرد ذلک بالخاصّة علی العامّة»
یعنی در این حالت اعتماد می‌نمود بر اینکه صحابه ویژه‌اش دانش‌ها و مقرّرات و بهره‌هائی را که از محضر او برده‌اند به عموم مردم خواهند رساند. و قول دیگری هم هست و آن اینکه چون مجلس خواصّ بپایان می‌رسید و مجلس عمومی می‌شد و همه می‌آمدند، بنا بر این «با» به جای «من» و «علی» به جای «الی» قرار گرفته‌اند، بعضی صفتها جایگزین بعضی دیگر شده‌اند.
«یدخلون روادا»
«رواد» جمع است و مفردش «رائد» و به کسی گویند که در بیابانها می‌گردد و بعد به محلّ بازگشته و از چراگاههای سبز و خرّم به آنان خبر می‌دهد، یعنی آنچه را که از پیغمبر آموخته بودند به افرادی که در آن مجلس نبودند، می‌گفتند، چنان که پیش‌آهنگ و جستجوگر، افرادی را که پشت سرش هستند با خبر می‌سازد.
«لا یفترقون الّا عن ذواق»
از دانشهائی که مقداری از شیرینی آن چشیده بودند چنان که از غذای گوارا می‌چشند، و دلائلی که مردم را بر امور دینشان راهنمائی کنند.
و
«لا تؤبن فیه الحرم»

یعنی از دیگران به بدی یاد نمی‌شد «ابنت الرّجل فأنا

آبن» متّهم کرد مرد را پس من عیب دار و دشمن دارم، و «مأبون»، یعنی بیمار مزاحم (کسی که از رنج دیگران لذّت ببرد)، عیب دارنده، و «ابنه» یعنی عیب، ابو الدّردا گفته است: اگر عیبی که در ما نیست بر ما عیب گوئی چه بسا که ما را تزکیه نموده‌ای به آنچه در ما نبوده است، شاید بدان جهت معنایش این باشد:
بد گوئی می‌شویم از آنچه در ما نبوده است. اعشی گفته:
سلاجم کالنّخل ألبستهاقضیب سراء قلیل الابن پیکانهای درازی که مانند درخت، آن را شاخه‌های درخت سراء پوشانده است (درختی که از آن کمان می‌سازند) و کم عیب است.
«و لا تنثی فلتاته»
اگر در آن مجلس کسی دچار خطایی می‌گشت توبیخ نگشته، و در خارج از مجلس هم بازگو نمی‌شد. گفته می‌شود: «نثوت الحدیث أنثوه نثوا» هر گاه حدیث بازگو گردد.
«اذا تکلّم اطرق»
یعنی بخاطر بزرگداشت مقام پیغمبر تکان نمی‌خوردند و حالتشان همچون کسی می‌ماند که پرنده‌ای بالای سرش نشسته و می‌خواهد آن را شکار کند، و می‌ترسد که اگر جنبشی به خود بدهد، به پرواز در آمده و از چنگ او بگریزد، قول دیگری در آن هست و آن اینکه: آنان چنان آرام و بی‌حرکت بودند که اگر پرنده‌ای می‌گذشت گمان می‌برد که دیوار ساختمانی است و پرنده

از نشستن بر آن بیمی به خود راه نمی‌داد، شاعری گفته است:
اذا حلت بیوتهم عکاظاحسبت علی رؤوسهم الغرابا هر گاه در عکاظ به خانه‌های آنان گام بگذاری چنین پنداری که بوم بر سر آنها نشسته است. یعنی چنان آرامشی بر آنجا حکم فرماست که جغدها به روی بامهایش می‌نشینند و اینکه فقط جغد را نام برد، چون از همه پرندگان بیشتر خود را مواظبت می‌نماید،
«و لا یقبل الثناء الّا من مکافیء»
دوست می‌داشت از کسی که به درستی پیرو مقرّرات اسلام است نزد او ستایش گردد، و از ستودن کسی که اندک دوروئی و ضعفی در دیانتش بود جلوگیری می‌کرد و اهمیتی به او نمی‌داد.
«اذا جاءکم طالب الحاجة»
اگر درمانده‌ای از شما کمک خواست او را یاری دهید و خواهشش را انجام دهید. گفته می‌شود: «رفدت رفدا»- «راء» در مصدرش صدای فتحه و در

اسم مصدرش صدای کسره دارد- یعنی به آن هدیه و بخشش قصد شده است.
پایان شرح و توضیح خبر، و بر این توفیق خداوند را بسیار سپاسگزارم.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 213

باب 33- معنای ثقلین و عترت

1- عطیه عوفی، از ابو سعید خدری روایت نموده که گفت: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: پس از درگذشتم دو چیز در میان شما به جای می‌گذارم که یکی از آن دو بلند مرتبه‌تر از دیگری است، یکی کتاب خداوند عزّ و جلّ، که رشته‌ای است از آسمان به سوی زمین کشیده شده، و سررشته آن به دست قدرت پروردگار است (و طرف دیگر بدست شما)، و دیگری اهل بیت نزدیک من، توجّه داشته باشید که آن دو در سیر زمان هرگز از یک دیگر جدا نگردند تا بر لب حوض (کوثر) بر من وارد شوند. به ابو سعید گفتم: «عترت» آن حضرت چه کسانی هستند: پاسخ داد: اهل بیت او.
2- عطیه از ابو سعید خدری نقل نموده است که گفت: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود:
هر آینه بزودی من از این جهان فراخوانده شوم و به سرای جاودان رخت بربندم،

ولی دو گوهر گرانبها در میان شما خواهم گذاشت، یکی قرآن و دیگری أهل بیتم، کتاب خدا ریسمانی است که بین آسمان و زمین کشیده شده، و عترت من، دودمان من باشند، و خداوند لطیف و آگاه از همه چیز، به من خبر داده است، آن دو هرگز از هم جدا نگردند، تا بر حوض (کوثر) نزد من آیند.
3- علیّ بن فضل بغدادی گوید: شنیدم که ابو عمر [و] شاگرد ابو العبّاس ثعلب می‌گفت: که شخصی از ثعلب پرسید: چرا در این گفته پیغمبر «
انّی تارک فیکم الثّقلین
» (کتاب خدا و عترت) «ثقلین» نامیده شده؟ گفت: چون چنگ زدن به آنها دشوار و سنگین است.
4- غیاث بن ابراهیم از امام ششم حضرت صادق از پدران بزرگوارش از امام حسین علیهم السلام روایت نمود که فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند، در باره معنای فرمایش پیغمبر خدا
«انّی مخلّف فیکم الثّقلین»
(من به جای گذارنده دو چیز بزرگ در بین شمایم، کتاب خدا و عترتم) «عترت» کیست؟
فرمود: من و حسن و حسین و نه امامی که از فرزندان حسین‌اند، و نهمی آنان

مهدی، که قائمشان است، آنان از کتاب خدا جدا نگردند، و کتاب خدا هم از ایشان جدا نشود، تا همگی بر پیامبر خدا بر لب حوض (کوثر) وارد گردند.
5- محمّد بن عماره از پدرش از امام صادق از پدران گرامیش از امیر مؤمنان علیهم السلام از پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: من در میان شما دو چیز گرانقدر به جای می‌گذارم، قرآن و عترتم که اهل بیت منند، و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر من وارد گردند بر حوض، مانند این دو، و میانه دو انگشت شهادت و اشاره را به هم چسباند- آنگاه جابر بن عبد اللَّه انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول اللَّه عترت تو کیانند؟ فرمود:
علی و حسن و حسین و امامان از نژاد حسین تا روز رستاخیز.
مصنّف این کتاب «قدس اللَّه روحه» گوید: محمّد بن بحر شیبانی از محمّد ابن عبد الواحد دوست ابو العباس ثعلب، در کتابی که آن را «الیاقوته» نام نهاده، نقل نموده که ثعلب به من گفت: ابن اعرابی از «عترت» چند معنی برایم نقل کرد،
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 216
او گفت: «عترت»: 1- تکّه‌های بزرگ مشک است که در مشکدان قرار دارد، و مصغّرش «عتیره»، 2- به معنی آب دهان گواراست، 3- درختی است که بر در غار سوسمار می‌روید، و گمان دارم مقصودش غار کفتار باشد چون به سوراخ سوسمار «مکو» و به غار کفتار «وجار» گفته می‌شود، بعد گفت: چون سوسمار از سوراخ خود بیرون آید خود را در شاخه‌های آن می‌غلطاند بدین سبب رشد آن درخت کم شده بزرگ نمی‌شود، و عرب برای آدمی که خوار شده و به ذلّت مبتلا گشته چنین مثل می‌زند: «أذلّ من عترة الضّبّ» و تصغیرش «عتیره» است.
4- و عترت به فرزند مرد و نوه‌های او که از صلبش باشند گویند، و بهمین جهت فرزندان محمّد صلی اللَّه علیه و آله که از علیّ و فاطمه علیهما السلام بوده‌اند عترت محمّد نامیده شده‌اند، ثعلب گفت به ابن اعرابی گفتم پس معنای گفته أبو بکر که در سقیفه گفت:
«ما عترت پیغمبر هستیم» چیست؟ پاسخ داد: منظورش شهر و محلّ زندگیش بود، و عترت محمّد بی‌تردید فرزندان فاطمه‌اند، و دلیل آن برگردانیدن أبو بکر است به هنگام مأموریت ابلاغ سوره برائت، و فرستادن علی علیه السلام جهت خواندن سوره برائت بر مشرکین، و فرموده پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله: «به من دستور داده شد که خودت و
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 217
یا مردی از خودت این کار را بکند» و آن را از أبو بکر گرفت پس کسی که از خودش محسوب می‌شد أبو بکر نبود، اگر ابو بکر از حیث نسب از عترت پیامبر بود- نه به معنائی که ابن اعرابی گفت «شهر»- نباید پیغمبر صلی

اللّه علیه و آله سوره برائت را از او می‌گرفت و این مأموریت را به علیّ علیه السلام می‌داد. 5- گفته‌اند: عترت به معنای قطعه سنگ بزرگی است که از کوه جدا گردیده و سوسمار کنار آن سوراخ خود را می‌سازد، و این برای آن است که لانه خود را گم نکند. 6- و گفته شده: عترت ریشه درختی است که بریده شده و از ریشه آن شاخه‌ها روئیده است. 7- و عترت در غیر این معنی فرمایش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله است که فرمود: «نه قربانی اوّلین کره ناقه برای بتان جایز است نه قربانی بره در ماه رجب برای بتها». أصمعی گفته است: در جاهلیّت رسم بود که شخصی نذر می‌کرد، اگر گوسفندانش به صد رأس برسند «رجبیه و عتائره» بکشد (گوسفندی که عربها در ماه رجب در پیشگاه بتها قربانی می‌کردند به آن رجبیه می‌گفتند) وقتی به این تعداد می‌رسیدند گاهی راضی نمی‌شد گوسفندش را بکشد، آهوئی را شکار می‌کرد و در عوض گوسفند نذریش در پیشگاه بتان سر می‌برید، تا بدان وسیله نذرش را ادا نموده باشد، حارث بن حلّزه در این مورد سروده است:
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 218 عنتا باطلا و ظلما کما تعترعن حجرة الربیض الظبا به گناه دیگری او را می‌گیرند چنانچه آنها آهو را به جای گوسفند خود می‌کشند.
و أصمعی گوید: عترت به معنی باد است، و «عترت» به درختی گفته می‌شود که شیره بسیار دارد، و کوچک است به اندازه قامت انسان.
«عترت» به معنی آهوی نر است هر گاه بجهد، و ریاشی گفته است که از أصمعی معنی عترت را پرسیدم، گفت، آن گیاهی است مانند مرزنجوش که بوته‌هایش پراکنده می‌روید.
مصنّف این کتاب گوید: منظور از «عترت» در لسان اخبار، علیّ بن أبی طالب و دودمان او از اولاد فاطمه زهرا و نژاد پیغمبر است و آنان همان کسانی هستند که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به دستور خداوند تبارک و تعالی تصریح به امامتشان نموده، و ایشان دوازده تن هستند، نخستین آنان علی علیه السلام و آخرینشان حضرت قائم علیهم السلام به هر یک از معانی که عرب نموده باشد. توضیح آنکه امامان از بین تمام بنی هاشم و از میان همه فرزندان ابو طالب مانند تکّه‌های مشکی هستند در مشکدان، و دانش آنان شربت گوارا خوش طعمی است نزد خردمندان، و آنان درختی هستند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرموده: من ریشه آنم و
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 219
امیر المؤمنین تنه‌اش و ائمّه شاخه آن، و پیروان ایشان برگ آن، و علم ایشان میوه آن درخت.
و ائمّه علیهم السلام پایه‌های اسلامند بنا بر معنای شهر و مرکز، و ائمّه راهنمایانند در صورتی که به معنی صخره بزرگی باشد که سوسمار سوراخ

خود را پهلوى آن قرار مى‌دهد كه بر اثر عدم حفظ آن را گم نكند.
و ايشان ريشه درختى هستند كه بريده شده، زيرا كشته شدند و بر آنان ستم شده، و پيمان آنها را قطع كرده، و حقّ ايشان را مراعات نكردند، مع ذلک از بيخ و ريشه ايشان روئيده شد، و اين شمشير كشيدن و بريدنها و پشت كردن مردم به ايشان جلوى رشدشان را نگرفت، چون آنان امام بودند كه خدا بر لسان پيامبرش به امامتشان تصريح نموده بود، و از معانى «عترت» آن است كه آنان مظلوم بودند، و به گناهانى كه مرتكب نگشته بودند آنان را دستگير مى‌نمودند، و بهره ايشان زياد است و بنا بر معنى درخت پرشيره سرچشمه‌هاى علم‌اند، و آنان مرد بودند نه زن، بنا بر اين معنى كه گفته شد «عترت» مرد است، و آنان سپاه خدا و حزب اويند. و بنا بر گفته اصمعى كه «عترت» به معنى باد است، پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله

در حديثى كه از او مشهور است فرموده: باد، سپاه خداوند بسيار بزرگ است و باد بر گروهى تازيانه شكنجه و بر گروهى ديگر رحمت است، و ائمّه عليه السلام چنانند كه در قرآن مقرون با ايشان به قول رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله «من در بين شما دو چيز گرانبها مى‌گذارم كتاب خدا و عترتم كه اهل بيت منند» خداوند فرموده است:
وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً (و فرو فرستاديم از قرآن هر آنچه را شفا و رحمت براى مؤمنين بود و بر ستمكاران جز زيان نمى‌افزايد- اسرى: 82) و نيز خدا فرموده است: وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِيماناً ... (و چون فرو فرستاده شود قسمتى از قرآن پس از منافقان كسى هست كه بگويد: اين قسمت از قرآن بر يقين و پايدارى كداميک از شما خواهد افزود) خداوند در جواب او مى‌فرمايد: (امّا آنان كه ايمان آورده‌اند، اين آيات ايمانشان را به سبب علمى كه برايشان حاصل مى‌شود، از تدبّر در آن زياد مى‌گرداند و ايشان شادمان مى‌گردند، و امّا آنان كه در قلبشان بيمارى شکّ و نفاق مى‌باشد، اين هم شک ديگرى است كه بر ترديدهاى قلبشان افزوده مى‌گردد و موجب زيادتى كفر ايشان خواهد شد و اين صفت كفر تا هنگام مرگ با آنان خواهد بود- توبه 9: 124). و مرقدهاى آنان در اطراف عالم پراكنده است، بنا بر آنكه گفته عترت گياهى است مانند مرزنجوش كه دور از هم مى‌رويد،

و بركات آنان در شرق و غرب پراكنده است.

باب 34- معنى آل، اهل، عترت، امّت

1- عبد اللَّه بن ميسره گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم. ما مى‌گوئيم:
پروردگارا رحمت فرست بر محمّد و آل محمّد و گروهى مى‌گويند: «آل محمّد» مائيم، فرمود: جز اين نيست كه آل محمّد آن شخصى است كه خداوند عزّ و جلّ ازدواج او را بر محمّد صلى اللَّه عليه و آله حرام كرده است.
2- محمّد بن سليمان ديلمى از پدرش نقل نموده كه به امام صادق عليه السلام عرض كردم: فدايت گردم، آل چه كسانى هستند؟ فرمود: فرزندان محمّد صلى اللَّه عليه و آله گفتم: پس اهل كيست؟ فرمود: ائمّه، پرسيدم فرموده خداوند بزرگ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ (داخل كنيد كسان فرعون را در سخت‌ترين كيفرها- المؤمن 40: 46) يعنى چه؟ فرمود: به خدا قصد نشده مگر دختر او.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 222
3- أبو بصير گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: آل محمّد كيانند؟
فرمود: دودمان او، پرسيدم: اهل بيت او چه كسانى هستند؟ فرمود: ائمّه‌اى كه وصىّ اويند. گفتم: عترت كيست؟ فرمود: [پنج تن] اصحاب «كسا». عرض كردم: امّتش چه كسانى‌اند؟ فرمود: مؤمنانى كه به هر چه از نزد خدا آمده است تصديق نمودند، و به دو چيز گرانبهائى كه مأمور گشته‌اند تا تمسّك جويند، چنگ زدند، كتاب خدا و عترت رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله كه همان اهل بيت و خاندان اويند، و خداوند پليدى را از آنان زدوده، و از هر آلودگى پاكيزه‌شان ساخته، و آن دو بعد از پيغمبر جانشين او بر امّتند.
مصنّف اين كتاب گويد: به نظر أبو عبيده «ذرّيات» هر گاه با «الف» باشد به نسب و دودمان تأويل شده، و گفته است امّا در قرآن هر كجا آمده است:
وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ (و آنان كه مى‌گويند پروردگارا عطا كن به ما از همسرانمان و فرزندانمان مايه چشم روشنى- الفرقان 25: 74) فقط علىّ عليه السلام به اين معنى آن را خوانده است. و آيه ديگر: وَ آيَةٌ لَهُمْ
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 223
أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ [فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ] (و نشانه بزرگى از عظمت پروردگار است كه ما فرزندان ايشان را در كشتى نهاديم- يس 36: 41).

و آيه ديگر: كَما أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ (همچنان كه پديد آورد شما را از فرزندان گروهى ديگر- انعام 6: 133).
اين واژه دو نوع خوانده شده «ذُرّيّة» و «ذِرّية» مانند «عُلّيّه» و «عِلّيّه».
در اينجا «ذال» با صداى ضمّه قرائت شده و ابو عمرو هم چنين خوانده است و قرائت مردم مدينه نيز همين گونه است مگر زيد بن ثابت كه بنا بر آنچه از او نقل شده، در اين آيه ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ ذرّيّه را به صداى كسره خوانده، و در آيه إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ (ايمان نياورد به موسى مگر فرزندانى از قومش- يونس 10: 83) مجاهد گفته است: آنان بچّه‌هاى يتيمى بودند از كسانى كه موسى به آنان مبعوث شده بود، و فرّاء گفته است: بدين جهت «ذرّيّه» ناميده شده‌اند كه پدرانشان قبطى و مادرانشان از بنى اسرائيل بودند، و افزوده است اين مانند آن است كه به اولاد اهل فارس كه به يمن آمدند گفته مى‌شود «أبنا» زيرا مادرانشان از جنس پدرانشان نيستند. ابو عبيده گويد: ايشان «ذرّيّه» ناميده شده‌اند و حال آنكه مردانى هستند كه براى اين معنا ذكر شده‌اند. و ذرّيه مرد، فرزندانى است كه از او بوجود آمده‌اند، و ريشه لغوى آن از «ذروت» يا «ذريت» است (نه ذرأ) و
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج‌1، ص: 224
حرف آخر ثلاثى آن همزه نيست، و ابو عبيده گفته: اصلش مهموز بوده و لكن عرب همزه را از آن انداخته، و آن طبق عقيده شخصى است كه از «ذرأ اللَّه الخلق» گرفته چنانچه خداوند فرموده: وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ (همانا ما آفريديم براى دوزخ بسيارى از پريان و آدميان را- اعراف 7: 179) و «ذرأهم» يعنى پديد آورد ايشان را و آنان را آفريد. و فرموده خداوند عزّ و جلّ «يذرؤكم فيه» (بسيار گرداند شما را در اين تدبير- شورى 42: 11) منظور آفرينش ازواج است. يعنى او مى‌آفريند شما را، پس «ذرّيّه» مرد، آنانند كه خداوند عزّ و جلّ از او و نژاد او آفريده، و هر كس را كه خداوند تبارک و تعالى از پشت آن مرد بوجود آورده است.

باب 35- معنای امام مبین

1- أبو جارود از حضرت باقر العلوم از پدر بزرگوارش از نیای گرامیش امام حسین علیهم السلام روایت نموده که فرمود: وقتی این آیه بر پیامبر خدا

نازل شد وَ کُلَّ شَیْ‏ءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ (همه چیز را دانسته و شمرده‌ایم در لوح محفوظ آن پیشوای روشن آشکار- یس 36: 12) [در سوره حجر هم فرموده إِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِینٍ] ابو بکر و عمر از جایگاه خود برخاستند، و گفتند: ای پیامبر خدا آیا امام مبین که همه چیز در آن آورده شده تورات است؟ فرمود: نه. گفتند:
پس انجیل است؟ فرمود: نه. گفتند: پس آن قرآن است؟ فرمود: نه، امام حسین فرمود: در همین هنگام بود که علیّ علیه السلام وارد شد، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در حالی که با دست او را نشان می‌داد، فرمود: این امام مبین است، بی‌تردید او امامی است که خداوند علم همه چیز را در او احصا فرموده است.
مصنّف این کتاب- رضی اللَّه عنه- گوید: در شهر مدینة السّلام از ابو بشر پرسیدم: امام یعنی چه؟ در پاسخم گفت: امام در زبان عرب پیشرو و پیشوای مردم در فضائل، و امام شاقول یا ریسمان کار است که بنّایان با آن اندازه می‌گیرند تا دیوار راست در آید، و امام همان طلای نابی است که در سکّه سازی برای نمونه برداری، و ضرب سکّه هست که عیار سکّه‌های مضروب بر طبق آن واقع شود، و امام رشته نخی است که مهره‌های گردنبند به آن کشیده می‌شود، و امام راهنمائی است که مسافران در تاریکی شب در پی او راه را طیّ می‌کنند، و تیری است که

بعنوان نمونه در کارگاههای اسلحه سازی مورد استفاده قرار می‌گیرد تا دیگر تیرها مانند آن ساخته شوند.
2- قاسم بن مسلم به نقل از برادر خود عبد العزیز گوید: در آن هنگام که حضرت رضا علیه السلام در شهر مرو نزول اجلال فرموده بود، ما آنجا بودیم، در همان روزهای آغاز ورودمان یک روز جمعه که در مسجد جامع گردهمایی ترتیب داده بودیم، در میان حاضران سخن از امامت و رهبری به میان آمد، هر کس بر طبق عقیده خود سخنی گفت و اظهار کردند که در بین مردم اختلاف و بگو مگوی زیادی در این مورد است، من خدمت آقایم امام رضا علیه السلام رسیدم، و ماجرای بحث و انتقاد مردم را در امامت به عرض مقدّسش رساندم، حضرت ابتدا لبخندی زد و سپس فرمود: عبد

العزیز مردم نفهمیده و از جانب مسلک‌های باطل خود گول خورده‌اند، پروردگار متعال تا دین خود را کامل نساخت، پیامبرش را از جهان نبرد، قرآن را بر او فرستاد که شرح و بیان همه چیز در آن هست، حلال و حرام، حدود (اندازه کیفر جرائم)، احکام و تمامی نیازمندیهای مردم بی‌کم و کسر در آن بیان گشته، و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ‌ءٍ
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 227
(در این قرآن چیزی را فرو گذار ننموده‌ایم- انعام 6: 38) و در آخرین سفر حجّ پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله که سال آخر زندگی آن بزرگوار نیز بود و حجّة الوداع نامیده شد، پس از اینکه در غدیر خم به دستور خدا جانشین خود را معرفی کرد، و این آخرین فریضه الهی را به مردم ابلاغ نمود: خداوند به او این گونه وحی فرمود: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً (امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و خشنود گشتم که اسلام آئین شما باشد- مائده: 3) بنا بر مفهوم این آیه شریفه با ابلاغ مسأله امامت علی علیه السلام، مجموعه فرائض تکمیل شد (و بعد از آن هیچ فریضه‌ای نازل نگردید) و پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله رخت از جهان نبست مگر آنکه دستورهای دین و راههای آگاهی و فهم واقعیّت آن را روشن ساخت و آنان را بر شاهراه حقّ قرار داد، تا خود راه راستی و حقیقت را بیابند. و علیّ علیه السلام را به عنوان نشانگر راه حق به پیشوائی و امامت تعیین کرد، هیچ یک از نیازهای امّت را فرو نگذاشت مگر آنکه توضیح داد، با این همه هر کس گمان ببرد که خداوند دین خود را تکمیل ننموده، کتاب خدا را صریحا نپذیرفته، و کسی که دست ردّ بر قرآن زند به آن نگرویده است. آیا مردم ارزش منزلت و مقام بلند آن را در میان امّت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌دانند که در باره آن نظر می‌دهند؟ تا روا باشد که رأی قطعی نیز بدهند و بخواهند با ترتیب دادن انتخابات امام را برگزینند؟ (که قطعاً پاسخ منفی است). روشن است که امامت ارزشش بیشتر، آگاهی از آن با اهمیّت‌تر، و مقامش والاتر و جایگاهش رفیع‌تر و
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 228
درکش عمیق‌تر از آن است که مردم با خرد (خود) به آن رسیده و تشخیصش دهند و یا با فکر ناقص خویش آن را درک نمایند، یا به میل خود امامی تعیین کنند.
و در باره بلندی مرتبه امامت همین بس که خداوند ابراهیم خلیل را بعد از پیمودن دو مرحله عالی، یکی پیامبری و دیگری خلّت (دوستی)، در مرحله سوم به امامت رساند، و امامت سوّمین پلّه نردبان ترقّی او بود که به آن امتیاز والا شرافتمندش نمود و وِی را بلند آوازه ساخت، و در قرآن چنین

فرمود: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً (همانا تو را برای مردم رهبر قرار دادم) حضرت ابراهیم از شدت خرسندی از آن امتیاز عالی عرضه داشت: «و من ذرّیتی» (و از دودمان من نیز به این منصب مفتخر خواهد شد)؟ خداوند در پاسخش فرمود: لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ (پیمان من که امامت است به ستمگران نرسد- بقره 2: 124). این آیه تا قیامت بر حکم امامت ساختگی هر ستمگری مهر بطلان زده و آن را در میان پاکان مخلص قرار داده است، سپس خداوند حضرت ابراهیم را شرافت داد و امامت را در دودمان او به شخصیّتهای برجسته‌ای که شایستگی انتخاب شدن و پاکیزه گشتن را داشتند محوّل نمود، و فرمود: وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحِینَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ (ما به ابراهیم، اسحاق و فرزند او یعقوب را عطا

نمودیم، بدون اینکه نقصی داشته باشند، یا او سزاوار نباشد، و همه را شایسته گردانیدیم، و ایشان را رهبرانی ساختیم تا به فرمان ما مردم را به شاهراه حقّ هدایت نمایند، و به ایشان وحی نمودیم که مردم را به انجام کارهای نیک بخصوص نماز و پرداخت زکاة ترغیب کنند و آنان به پرستش ما پرداختند- انبیا: 72 و 73) و پس از آن همواره در دورانهای پیاپی در خاندان ابراهیم بود، و از یک دیگر ارث می‌بردند تا خداوند این مقام پر ارج را به پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله داد، و خود فرمود:
إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ (نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم «در ارث بردن امامت او» کسانی هستند که از او پیروی کنند، و این پیغمبر و پیروانش اهل ایمانند و خدا دوستدار و سرپرست مؤمنان است- آل عمران 3: 68) پس امامت مخصوص پیامبر اسلام شد، و او طبق فرمان خدا که بر آن حضرت واجب ساخت پس از درگذشت خود به علی علیه السلام سپرد، و این فضیلت را دودمان برگزیده او که خداوند آنان را معدن دانش و ایمان ساخت صاحب شدند، چنان که در این آیه فرموده است: وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتابِ اللَّهِ إِلی یَوْمِ الْبَعْثِ (آنان که به مقام علم و ایمان رسیده‌اند به آن کفّار گویند: چرا دروغ می‌گوئید، در کتاب خدا ثبت شده که بگور تا روز قیامت که هم امروز است، بسر برده‌اید- روم 30: 56). (اشاره به کفاری است که قسم می‌خورند که ما بیش از ساعتی در دنیا نبودیم) بنا بر این امامت فقط در میان اولاد علیّ علیه السلام خواهد بود تا روز باز پسین، چون بعد از

حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله طومار نبوّت در هم پیچیده شده است،

پس این نادانان از کجا و با چه مدرکی غیر از ائمّه شخص دیگری را برای خود امام تعیین می‌کنند، با اینکه امامت مقام پیامبران است و همچنین ارث بجای مانده از آنان خاصّ اوصیاء است، امامت مقام خلیفة اللّهی و جانشینی پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و مقام والای امیر المؤمنین و نیز ارث بجای مانده برای حسن و حسین است، به دلیل قول خداوند وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمانَ (روم 30: 56) (ترجمه‌اش گذشت).
امامت منصبی است که از هر حیث اختیار دین را در کف با کفایت رهبر قرار می‌دهد، و نظم مسلمین را بر قرار می‌سازد، و صلاح دنیا و عزّت مؤمنین را تأمین می‌کند.
امامت ریشه درخت تنومند و بارور اسلام، و شاخه با طراوت و پر جوانه آن است، به واسطه امام فروع اسلام، یعنی نماز، زکات، روزه و حجّ و جهاد تکمیل می‌گردند، و غنائم جنگی و برکت و خیرات فراوان گشته و به اهلش می‌رسد، و حدود و احکام صادره از قضات شرع قابلیّت اجرا پیدا می‌کند، همچنین مرزها و اطراف دین بصورت دژ غیر قابل نفوذی در می‌آید که یغماگران دین و دنیا نتوانند در آن رخنه کنند. امام با دفاع و بیان حلال و حرام واقعی خدا نمی‌گذارد که آن را به تحریف کشانند و به میل هوسبازان حلال خدا حرام و حرام

او حلال گردد (زیرا امام است که حلال خدائی را می‌داند و حلال می‌نماید و حرام خدائی را می‌داند و حرام می‌کند) و حدود (قوانین جزائی اسلام) را اجرا، و از آئین الهی دفاع می‌نماید، و با بیان حکمت آمیز و پندهای نیکو، و دلایل قاطع و غیر قابل تردید مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند، امام مانند خورشید فروزنده‌ای است که با تابش نور خود به زندگی تاریک بشر روشنی می‌بخشد و در حالی که خود بر تارک بلند افق آسمان قرار دارد، دستها و چشمها به او نمی‌رسد، امامت در عالم والائی قرار دارد که از دست آلوده ظالمین دور است، و دیده کوردلان توان دیدن او را ندارد، امام همچون ماه شب چهارده پرتو افکن بوده، و چون چراغی فروزان، سینه تاریکی را می‌شکافد، امام هاله نوریست که پیوسته بالا می‌رود، و همچون اختری راهنما که رهروان را در شبهای تار در بیابان خشک و بی‌آب و یا در میان امواج شکننده دریا هدایت می‌نماید، و نیز گمشدگان وادی ظلمت و حیرت را به سرمنزل مقصود می‌رساند، و از گرداب طوفان هواپرستی رهانیده و رهسپار ساحل خداپرستی می‌سازد، امام مانند آب گوارایی که تشنگان را سیراب می‌سازد تشنگان حقایق را بهره‌مند ساخته، و گمگشتگان وادی حیرت را به شاهراه هدایت رهبری می‌نماید و از هر گونه گمراهی و انحطاط و پلیدی میرهاند.
امام مانند شعله آتشی است که بر فراز تپّه، یا مناره‌ای افروخته گردد (تا

گمشدگان با دیدنش نجات یابند) و همچون آتش گرمی‌بخش است، و کسی را که

تندباد حوادث و تبلیغات مسموم جویبار روان اندیشه‌اش را منجمد ساخته و می‌خواهد از آن حالت خارج شود گرم ساخته، و از حالت انجماد نجاتش می‌بخشد.
ام نشان دهنده راهها و مکان‌هایی است که انسان را به تباهی و سقوط می‌کشد، تا مردم به آن نزدیک نشوند، هر کس که از وی دست بردارد و به دنبال اشخاص دیگری افتد تباه می‌گردد، امام مانند ابر بارنده‌ای است که پی در پی ببارد و سرزمین تفتیده دل انسان را آبیاری نماید تا از آن گل و لاله حکمت بروید، و چون آفتاب روشنی بخش در آسمان، بر همه پرتو افکنده، و مانند زمین پهناور و چشمه جوشان و پر آب حیات بخش، و بوستان خرّمی که مشام جان را معطّر می‌سازد، می‌باشد.
امام امانت دار دلسوز و همدم، همچون پدری مهربان است که همواره در اندیشه زندگی فرزندان خویش می‌باشد. و برادری دلسوز که همیشه مراقب برادر خویش است، و پناهگاه و دادرس همه بندگان خدا در گرفتاریهای جانکاه است.
امام معتمد خدا است در میان آفریدگانش، و حجّت و الگوی او بر بندگان و خلیفه او در قلمرو حکومتش، و دعوت‌کننده بندگان به اطاعت از أوامر خدا، و مدافع حریم محرّمات الهی و مانع ایجاد هر گونه فساد در اجتماع اسلامی است.
امام کسی است که دامنش از آلودگیها پاک و از عیبها به دور و به دانش خدائی ممتاز و در میان مردم به خویشتنداری و شکیبائی مشخّص، و سازماندهی تشکیلات دینی بر عهده او است و سربلندی مسلمانها از یمن وجود پر فیض او

می‌باشد، و خشمگین بر دو رویان، و خوارکننده و در هم کوبنده کافران (که بر اثر بی‌توجّهی به او تباه می‌گردند).
امام گوهر یکتای روزگار خویش است، و درجه شخصیّت و ارزش والای او به حدّی است که هرگز کسی به پای او نمی‌رسد، و دانشش به قدری عمیق است که هیچ عالمی توان انجام مسابقه با او را ندارد. (غیر از امام بعد از او) نه کسی جای او را می‌گیرد، و نه مانند و همتائی برای اوست، فضائل و کمالات را دارا است بدون آنکه برای بدست آوردنشان در مکتبی زانو زده باشد و یا به وسیله آموختن به دست آورده باشد، بلکه این امتیاز به وسیله لطف خاصّ خداوند که بسیار فاضل و بخشنده است نصیبش گردیده، (حال خود قضاوت کن که با این همه کمالات و ویژگیهای بیشمار

امام) چگونه فردى كه آگاهيش محدود است قادر خواهد بود كه درجه فضائل امام را بداند، يا با ديد خود امامى برگزيند؟! هرگز، چنين چيزى نخواهد شد! سبک مغزان موضوعى را مطرح كرده‌اند و در باره‌اش اظهار نظر مى‌نمائيد كه از دركش خردها گمگشته و حيران، و دانشها در ميدان انديشه سر بگريبانند، و انديشمندان صبور از تفكّر در باره‌اش سرگردان و مدهوش بوده و مغزها، و چشمها در حدقه، به حالت حسرت در رؤياها بسر مى‌برند، و بزرگان از هر جهت در مقابلش اظهار كوچكى مى‌كنند، و حكيمان

واله و سرگردان شده و انديشه خردمندان بردبار از رسيدن به قلّه رفيع فضائلش عاجز گرديده، و سخنوران در تنگناى سخن گرفتار آمده‌اند، و عاقلان به نادانى مبتلا، و توسن ذوق سرايندگان شعر وامانده، و كميت اديبان لنگ، و زبان سخندانان بليغ از توضيح و بيان يكى از هزاران مقامش و يا يكى از امتيازاتش خسته و ناتوان شده است و به ناتوانى و نرسيدن فكرشان به اوج مقام امام اعتراف نموده‌اند، چگونه مى‌توان امام را توصيف كرد و يا حقيقت او را دريافت و معرّفى نمود، و يا يكى از خصوصيّات او را فهميد؟ و يا چه كسى يافت مى‌شود كه بتواند مسئوليتش را بر عهده گيرد و جايگزين او گردد تا با وجود او بتوان از امام بى‌نياز شد؟ نه، هرگز امكان ندارد، چگونه، كى و از كجا؟! با وجودى كه مقام او از فضاى انديشه كوتاه فكر بشر اوج گرفته و همچون ستاره تابناكى است كه از دورترين نقطه افق پرتو مى‌افكند و از دسترسى كسانى كه بخواهند بر او دست يابند و همچنين از وصف ثناگويان به دور است، او كجاست و انتخاب مردم كجا؟ چقدر فاصله است ميان چنين شخصيّتى و آن فردى كه مردم انتخابش كنند و چقدر اين عمل از خرد بدور است! از كجا مى‌توان مانندى برايش پيدا كرد؟ آيا اينان گمان دارند كه امام را در غير از دودمان پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله مى‌توان يافت، به خدا قسم هواى نفس و ضميرشان به آنان دروغ گفته، و خويشتن را فريب داده‌اند، آنان در باطن، خود را گمراه يافته‌اند كه پيروى هواى نفس ايشان را به اين راه باطل كشانده است، راه پر پيچ و طولانى را در پيش گرفته‌اند كه رسيدن به قلّه از آن بس سخت و دشوار است و عاقبت گامهايشان بلغزد، و با خوارى و ذلّت از آن پرتگاه به پائين فرو افتند، آيا آنان قصد دارند كه با خردهاى واله و سرگردان و

ناقص خود امام را تعيين كنند؟ و با نظريات منحرف و پوچ و گمراه‌كننده خويش امام را تشخيص دهند، اين شيوه كه در پيش گرفته‌اند جز اينكه فاصله‌شان را از حقيقت دورتر سازد سود ديگرى عايدشان نخواهد كرد،

خدا ایشان را بکشد که چه راه خطرناکی در پیش گرفته‌اند. و خود را در چه سنگلاخی افکنده‌اند و چه هدف مهمّی را در نظر گرفته‌اند، دروغ گفتند، تهمت زدند و بینهایت گمراه شدند، و در لجنزار سردرگمی دست و پا می‌زنند، زیرا با اینکه امام را شناختند رهایش کردند، و شیطان فرصت را غنیمت شمرد، و رفتار باطل آنها را در نظرشان آرایش داد، و از راه حق بازشان داشت، و همگی هلاک و نابود گردیدند- عنکبوت 29: 37).
با اینکه راه را می‌دیدند از بیراهه رفتند، از منتخب خدا و منتخب پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و خاندان پاکش دوری گزیدند و از او روی گرداندند، و انتخاب خود را بر او ترجیح دادند، حال آنکه قرآن فریاد برآورد که: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ، ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ (و پروردگار تو «قادر مطلق است» هر چه را که خواهد بیافریند و انتخاب کند، و ایشان حقّ انتخاب ندارند، پاکی خدای راست و او برتر از اوهام شرک زای مشرکان است- قصص 28: 68) و در آیه دیگر فرموده: وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (و چون خدا و پیامبرش به کاری حکم

نمایند هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که به میل خود کارش را انتخاب کند- احزاب 33: 36). و همچنین خدا فرموده: ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ أَمْ لَکُمْ کِتابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ، إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَما تَخَیَّرُونَ- الی- أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ فَلْیَأْتُوا بِشُرَکائِهِمْ إِنْ کانُوا صادِقِینَ (ای کافران چگونه شما داوری می‌کنید؟! مگر کتابی از آسمان بر شما نازل گشته که از روی آن این حکم را می‌خوانید که هر چه بهوای نفس بخواهید در آن نگاشته‌اند و شما انتخاب کنید، یا ما با شما سوگندهای محکم خورده و پیمان بستیم که تا روز قیامت هر چه بخواهید بر نفع خود حکم کنید، ای محمّد از آنان بپرس کدامیک در گرو این پیمانند، یا گواهانی بر ادّعای خود دارند، اگر راست می‌گویند آنها را حاضر کنند- قلم 68: از 37 تا 42) و همچنین خدا فرموده است: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها (چرا در قرآن نمی‌اندیشند، بلکه بر دلهای ایشان قفلهائی نهاده شده است- محمّد 47: 26) یا خدا فرموده است: وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ (و مهر نهاده شده بر دلهای ایشان، پس از پایان کار خود آگاهی ندارند- توبه 9: 87) و قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ، وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِیهِمْ خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (و آنان که گفتند: شنیدیم قرآن را، و به حقیقت چنان نمی‌شوند که از آن بهره‌مند گردند پس گویا نمی‌شنوند، خطرناکترین جنبندگان در پیشگاه خدا افرادی هستند که از شنیدن و گفتن حرف حق کر و لالند و اصلا به خرد خود مراجعه نمی‌کنند و اگر خداوند به علم ازلی در

آنها نيكى و خيرى مى‌ديد توفيق شنيدن حرف حق را به آنها مى‌داد، و اگر ايشان را شنوا هم كند باز از آن روى گردانده و اعراض كنند- انفال- 8: 21 تا 24) يا قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا (و گفتند شنيديم و مع ذلك فرمان نبرديم- بقره 2: 93) (از مفهوم تمام اين آيات كاملا معلوم است كه مقام امامت اكتسابى نيست) بلكه فضيلتى است از جانب خدا كه به هر كس بخواهد مى‌بخشد، و خداوند بخشنده بزرگ است.
(حديد 95: 20 و جمعه 100: 4).
با اين بيان رساى قرآن ديگر مردم چكاره‌اند كه خود امام انتخاب كنند، با وجودى كه امام داناى به همه چيز است و جهل در او راه ندارد، سرپرستى است كه در برابر هيچ قدرتى عقب‌نشينى نمى‌كند، كانون پرهيزكارى و پاكى و فرمانبردارى از خدا در ترك دنيا، و منبع دانش و پرستش خداست، و به فرمان پيغمبر تنها او به دعوت مخلوق موظف شده، و از نژاد پاك زهراى بتول است كه در نسب خانوادگى نيايش جاى هيچ گونه سرزنش و عيبجوئى نيست، و هيچ بزرگ نسبى با او همطراز نگردد، در خاندانى از تبار قريش و در شاخه‌اى از دودمان هاشم بلندترين جايگاه را دارد، از عترت پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله، و مورد پسند خدا است، در بين شرافتمندان در بلندترين قله شرافت جاى دارد، و از تيره عبد مناف است، نهال دانش را بارور ساخته، و در حكمت كامل، و در حفظ امانت بزرگ الهى (امامت) بسيار نيرومند و داراى قدرت كامل براى رهبرى، و آگاه از

سياست روز بوده و فرمانبردارى از او بر همه كس واجب است، و فرمان خدا را به بهترين وجه اجرا مى‌نمايد، خيرخواه بندگان خدا و نگهبان آئين ايزد متعال است، بى‌ترديد خداوند پيامبران و ائمّه را موفق گردانده و از گنجينه سرّى دانش و حكمت خود آنقدر به آنان داده كه به احدى نداده است، لذا دانش ايشان سرآمد علم مردم زمانشان است، چنان كه خدا فرموده: أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (آيا كسى كه به راه حقّ راهنمائى مى‌نمايد، شايسته‌تر است كه امر هدايت مردم را در دست گيرد، يا شخصى كه خود به سود و زيانى راه نمى‌برد مگر آنكه راهنمائيش كنند پس شما مشركان را چه شده كه اين گونه داورى مى‌نمائيد- يونس 10: 35).
و در آيه ديگر فرموده: وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً (و هر كس را حكمت داده شود خير و نيكى بسيار به او داده شده است- بقره 2: 269).
و فرموده‌اش در باره حضرت طالوت: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (خداوند

طالوت رَا جهتَ رهَبری شما برگزید، و توان علمی و بدنی او را فزونی بخشید، خداوند مقام رهبری خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد و خدا گشایش دهنده و دانا است- بقره 2: 247).
و به پیغمبر خود فرموده است: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ

عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْکَ عَظِيماً (و خدا کتاب و حکمت را بر تو فرستاده، و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت که احسان و لطف خدا بر تو فراوان است- نساء 4: 113).
در باره ائمه از دودمان و خاندان و فرزندان پیغمبر- صلوات اللّه علیهم- فرموده است: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْکاً عَظِيماً- الآية (بلکه مردم حسادت می‌ورزند بر آنچه خدا از روی فضل خود به ایشان داده و ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت و پادشاهی بزرگی دادیم، برخی از ایشان کسانی هستند که به او ایمان آوردند و بعضی دیگر مردم را از ایمان آوردن به او باز می‌داشتند، و شعله سوزان آتش جهنّم، جهت کیفرشان بس است- نساء 4: 54- 55) هنگامی که پروردگار بزرگ بنده‌ای را جهت اصلاح امور سایر بندگانش انتخاب نماید، برای تحمّل صدمات و فشارهایی که در راه تحقّق این هدف دچارش خواهد شد به او حوصله زیاد و بینش وسیع می‌دهد، و قلبش را مخزن چشمه‌های جوشان حکمت ساخته، و دانشی به او الهام می‌نماید که هرگز از پاسخ در نمی‌ماند، و از راه خیر و نیکی دور نشده، و گرد آلودگی نمی‌گردد، او معصوم، و از تأییدات و توفیق کامل الهی برخوردار می‌باشد، و در راه خدا چنان ثابت قدم و استوار است که از هر اشتباه و لغزش و انحرافی در امان است، خداوند بدین جهت این موهبتها و امتیازات را مخصوص امام ساخته که حجّت او بر بندگانش باشد، و از نزدیک گواه بر جریان امور مخلوق

خدا گردد، و ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (آن بر انگیختن فضل و احسان خداست که آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خدا دارای کرم و بخشندگی زیاد است- جمعه 62: 4) آیا آنان چنان توانی دارند که رهبری را با آن امتیازات و ویژگیها شناسائی نمایند تا انتخابش کنند، و آیا امکان دارد که برگزیده آنان دارای چنین خصوصیاتی باشد تا او را الگوی خود سازند؟
(هر گاه چنین کنند) به کعبه سوگند که از مسیر حق تجاوز کرده‌اند، و قرآن را پشت سر افکنده‌اند، چنان که اطلاعی از آن ندارند، در حالی که نجات هر گمراهی و درمان هر بیماری در قرآن است، اینان کتاب خدا را پشت سر افکنده، و هوی و هوس خود را پیروی کردند، خداوند ایشان را نکوهش

کرده، و از آنان بیزاری جسته، و تباهشان ساخته و فرموده است: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (و کیست گمراه‌تر از آن کس که راه هدایت خدا را رها نمود و پیرو هوای نفس خود گردید، البتّه خدا گروه ستمکاران را راهنمائی نمی‌کند- قصص 28: 50) و نیز فرموده: فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ (پس برای ایشان نابودی و هلاکت است، و کردارشان را به تباهی کشد- محمد 47: 8) و فرموده است: کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ (این کار سخت خدا «و رسول» و اهل ایمان را به خشم و غضب آرد، بلی این چنین پروردگار بر دل هر گردنکش ستمگری مهر شقاوت

می‌زند- مؤمن 40: 35).

3- أبو الجارود گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم امام با چه نشانه‌ای شناخته می‌گردد؟ فرمود: با چند خصلت که در اوست و نخستین آنها تصریح از جانب خداوند تبارک و تعالی بر امامت او، نشانه‌ای است بر مردم که حجّت خدا بر ایشان باشد، چون پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که علی علیه السلام را به امامت منصوب نمود، با بردن نام او و تعیین وی، او را به مردم شناساند، و همچنین ائمه علیهم السلام که هر یک امام بعدی، را منصوب می‌نماید، نشانه دیگر آن است که هر چیز از او پرسیده شود فوراً پاسخ می‌دهد، و اگر در محضرش سکوت کنند او آغاز سخن نموده، و مردم را از آنچه فردا پیش آید آگاه می‌سازد، به هر لهجه و زبانی با مردم به گفتگو می‌پردازد.

مصنّف این کتاب گوید: خبر دادن امام از پیش آمدهای قبل از وقوعش به واسطه اخباری است که از طریق پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله دریافت کرده است، و آن اطّلاعات مربوط به حوادثی است که تا روز قیامت پدید خواهد آمد، و جبرئیل خبر

آنها را برای پیغمبر، از جانب خدا آورده بود.

شرح: ظاهر فرمایش مرحوم صدوق- رحمة اللَّه علیه- در اینجا که علم امام به حوادث پنهانی را، فقط به آنچه از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به او رسیده منحصر کرده به روایات زیادی که در باره علم امام آمده است، و با این مطلب که سخن ملائکه را می‌شنود چنان که در خبر بعدی هست ناسازگار نمی‌باشد زیرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هزار باب از علم را به علی علیه السلام آموخت که فرمود از هر بابی هزار باب برای من گشوده شد و علم رسول خدا هم از طریق وحی و الهام است.

مترجم گوید: گرچه مرحوم مجلسی فرموده: در باره علم امام این تکلّف

لازم نیست. (بحار 25: 141).
4- علیّ بن فضّال به نقل از پدرش از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام نشانه‌های بخصوصی دارد: در دانش و حکمت سرآمد مردم است، و از همه مردم زمانه خود پرهیزگارتر و بردبارتر است، و در دلیری و بخشندگی گوی سبقت از همگان ربوده، و کفّه عبادتهای او از همه افراد بشر سنگین‌تر است، هنگام تولّد ختنه شده است، و از آلودگی به خون و کثافت پاک می‌باشد، و (به واسطه هوش و فراستی که در درک اشیاء دارد) از پشت سر می‌بیند، چنانچه از پیش روی مشاهده می‌نماید، (و چون از نور خدا آفریده شده) سایه ندارد، و وقتی که از شکم مادر به زمین رسد دو کف دست خود را بر زمین می‌گذارد، و با آواز بلند به

وحدانیّت خدا و رسالت خاتم انبیاء گواهی می‌دهد، محتلم نمی‌شود، چشمش به خواب می‌رود ولی قلبش (که تجلّی گاه فروغ الهی است) بیدار می‌ماند، (و از آنچه واقع می‌شود در خواب مطّلع می‌باشد، و فرشته با وی سخن می‌گوید گرچه او را نمی‌بیند، و زره رسول اللَّه بر قامتش ساز آید، و بول و مدفوع او را کسی ندیده، زیرا خداوند عزّ و جلّ زمین را موظّف نموده تا آنچه را از او بیرون آید در خود فرو برد، و بوی خوش او از مشک خوشبوتر است، و اولی است به مردم از جان ایشان، و بر مردم از پدران و مادرانشان مهربان‌تر است، و فروتنی او در برابر خدا از تمامی افراد بشر افزون‌تر است، و به اعمال نیک و شایسته‌ای که مردم را بر انجام آن امر می‌فرماید خود بیش از دیگران عمل می‌نماید، و از اعمال ناپسندی که مردم را از انجامش باز می‌دارد خود بیش از دیگران دوری می‌گزیند، دعای او به هدف اجابت مقرون است، بگونه‌ای که اگر بر سنگی دعا نماید دو نیم گردد، و اسلحه پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و شمشیرش، که ذو الفقار نام دارد نزد او می‌باشد، و در پیش او صحیفه‌ای هست که نام شیعیان ایشان که تا روز رستاخیز بدنیا می‌آیند در آن ثبت شده، همچنین دفتر دیگری در اختیار دارد که نام دشمنانش که تا قیامت متولّد می‌گردند در آن ثبت شده است، و «جامعه» نزد اوست و آن طوماری است

بطول هفتاد ذراع که تمامی نیازهای بشر از احکام الهی در آن هست، و جفر اکبر، و جفر اصغر نزد او می‌باشد، که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها همه دانشها وجود دارد، حتّی دیه خراشی یا اثری که شخصی در بدن کسی پدید آورد، و حتّی یک تازیانه و نیم تازیانه و یک سوم تازیانه، و نزد اوست مصحف فاطمه (علیها السلام).
مترجم گوید: راجع به جامعه به اصول کافی (1: 344) مراجعه شود و در

صفحه 348 راجع به جفر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: پوست گاوی است پر از علم. و بقول مرحوم مجلسی نوشته‌ها در آن است نه اینکه بر خود آن پوست نوشته باشد. کارشناسان این فنّ گفته‌اند: در جفر حروف تکوینی را با حروف تدوینی جمع می‌کنند، و حوادث آینده را از آن استخراج می‌نمایند، و از علوم غریبه و خفیّه‌ای است که همه کس از آن اطّلاع ندارد. و در شبهای پیشاور صفحه 929 ماجرای مفصّلی را از پیدایش این پوست از کتب اهل تسنّن نقل نموده است.

باب 36 معنی فرمایش پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در شأن حضرت علیّ علیه السلام: او آقای عرب است

1- سعید بن جبیر از عایشه نقل کرده که گفت: روزی در خدمت

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بودم ناگاه علی بن أبی طالب آمد، پیغمبر فرمود: این سرور عرب است. گفتم: ای رسول خدا مگر تو سیّد عرب نیستی؟ فرمود: من سرور بشر هستم و علی سرور عرب می‌باشد. پرسیدم: سیّد یعنی چه؟ فرمود: شخصی است که اطاعت از او همچون فرمانبرداری از من واجب است.

2- به سند دیگر از سعید بن جبیر از عایشه نقل شده است. (تذکر: چون با خبر فوق یکی است از ترجمه آن صرف نظر گردید).

باب 37- معنی پیوند نور به نور

1- علیّ بن جعفر گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی پیامبر

خدا نشسته بود، فرشته‌ای به محضر آن جناب شرفیاب گردید که دارای بیست و چهار چهره بود، پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: ای دوست من جبرئیل، تا کنون تو را به چنین صورتی ندیده بودم؟ عرضه داشت: من جبرئیل نیستم (نام من محمود است، و) خدا به من مأموریت داد، که خدمت برسم، و نوری را به نوری همسر نمایم، فرمود: کدام را با کدام؟ جواب داد: فاطمه را به علیّ، همین که فرشته برگشت تا برود، حضرت دید میان دو شانه او این دو جمله نوشته است (محمّد فرستاده خدا، و علیّ وصیّ اوست) حضرت به او فرمود: چند وقت است این عبارت میان دو شانه تو نگاشته شده؟ پاسخ داد: بیست و دو هزار سال قبل از آنکه پروردگار آدم را بیافریند. تذکر در سند خبر معلّی مضطرب الحدیث و المذهب است.

1- أبو عبد اللّه كوفى علوى مرجع تقليد مردم فرغانه (منطقه وسيعى در پنجاه فرسنگى سمرقند، و گفته‌اند در فارس نيز چنين روستائى هست- مأخوذ از پاورقى متن عربى) به اسناد خود كه به حضرت صادق عليه السلام مى‌رسد روايت نموده:

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 247

كه از آن حضرت پرسيده شد: تفسير اين آيه چيست؟ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ (آنگاه اين كتاب الهى را به برخى از بندگانى كه برگزيده‌ايم به ارث داديم، از ميان ايشان گروهى بر خود ستم كنند، و جمعى ميانه‌رو هستند، و بعضى به اذن پروردگار به سوى خوبيها شتابانند- فاطر 35: 32) فرمود: «ظالم» پيوسته گرد هوسبازى‌هاى خويش مى‌گردد، «مقتصد» دور خواسته‌هاى خود مى‌چرخد (و در تصحيح عقايدش تلاش مى‌نمايد) و «سابق» مقاصد خود را بكلى به كنارى گذاشته و همواره آهنگ رضاى خداى خويشتن را دارد، (و جز به رضاى پروردگار به چيز ديگرى نمى‌انديشد، مرحوم مجلسى در اين زمينه بيانى دارد، به بحار جديد مجلّد 23: 214 مراجعه شود).

2- جابر جعفرى گويد: از حضرت باقر عليه السلام پرسيدم: معنى «ثُمَّ أَوْرَثْنَا-» (همان آيه قبل) چيست؟ فرمود: ستمكار بخود از فرزندان پيغمبر آن كسى است كه حقّ امام را نشناسد، و ميانه‌رو آن شخصى است كه حق امام را شناخته و به آن معتقد گرديده باشد، و شتابنده به نيكيها به اذن خدا امام است و (جمله پايانى آيه

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 248

شريفه) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يعنى باغهاى خرّم و جاودانى بهشت پاداش پيش‌تازندگان، و ميانه روان است.

3- أبو حمزه ثمالى گويد: در مسجد الحرام خدمت امام باقر عليه السلام نشسته بودم كه دو تن از مردم بصره به محضرش شرفياب شدند و عرض كردند: اى فرزند پيامبر خدا قصد داريم مسأله‌اى از شما بپرسيم. فرمود: مانعى ندارد، گفتند:

ما را از تفسير فرموده خدا آگاه فرما «ثمّ اورثنا-» (كه در حديث «1» نوشته شد، تا آخر دو آيه 32 و 33 سوره فاطر)، فرمود: در شأن ما خاندان نبوت نازل گرديده است.

ثمالى گويد: عرض كردم: پدر و مادرم به فدايت، بنا بر اين ستمكار به خود از شما چه كسى است؟ فرمود: شخصى از ما خاندان رسالت كه نيكيها و

بدیهایش یکسان باشد به نفس خود ستم نموده (که در عبادت کوتاهی نموده و حسناتش را بر سیّئات خود افزون نساخته) باشد.
گفتم «مقتصد» از شما کیست؟ فرمود: شخصی که در تمامی احوال، در توانمندی و فقر (جوانی و پیری) تا آخرین نفس که در چنگال مرگ گرفتار شود
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 249
عبادت خدا را انجام دهد.
عرضه داشتم. سبقت‌گیرنده شما در خیرات کیست؟ فرمود: به خدا سوگند او فردی است که مردم را به راه پروردگار خویشتن فرا خوانده و به انجام نیکیها وادار کند، و آنان را از ارتکاب معاصی و بدیها باز دارد، و پشتیبان گمراهان نگردد، و به حکم فاسقها رضا ندهد مگر آن شخص که از رسیدن زیانی به جان و دینش بترسد، و یاوری پیدا نکند، آنگاه از روی تقیّه با آنان مدارا نماید.

1- حسن بن موسی بغدادی گوید: در خراسان در انجمنی حضور داشتم که امام رضا علیه السلام تشکیل داده بود و (برادرش) زید بن موسی نیز آنجا بود که به جمعی از حضّار مجلس رو کرد بر آنان فخر می‌کرد و می‌گفت: که ما چنین و چنانیم،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 250

در حالی که امام رضا علیه السلام هم با عدّه دیگر مشغول صحبت بود حرفهای زید بگوشش رسید، رو به او کرده و فرمود: ای زید آیا سخن بقّالهای شهر کوفه که گویند: «به پاداش آنکه حضرت فاطمه با عفاف و تقوی، خویشتن را حفظ کرد، خداوند دودمان او را بر آتش حرام کرد» تو را فریفته است و گمان می‌بری کلمه «ذرّیّة فاطمه» شامل تو نیز خواهد بود، به خدا سوگند این اختصاص دارد به حسن و حسین و فرزندان شخص او که بلافصلند (و فرزندان دیگرش به اقتضای کردار خویش کیفر یا پاداش خواهند گرفت). مگر می‌توان گفت: موسی بن جعفر (علیهما السلام) که در محراب عبادت، فرمانبرداری خدا را می‌کرد، روزها را روزه‌دار بود و شبها را به عبادت بیدار می‌ماند، با تو که معصیت خدا را انجام می‌دهی، در روز قیامت به پیشگاه عدل خداوند برابر باشید و هر دو بطور یکسان مشمول رحمت خدا گردیده، و یا آنکه تو نزد خدا عزیزتر باشی! با اینکه جدّ ما امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: پاداش نیکوکاران خاندان ما دو برابر، و کیفر گنهکاران ما نیز دو برابر خواهد بود. راوی گوید: آنگاه امام هشتم روی به من کرده فرمود: ای حسن این آیه را چگونه می‌خوانی که خدا فرموده: قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ (ای نوح او که از فرمان خدا سرپیچی نمود از

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 251

خانواده تو نیست، او عملی ناشایست است که به هدر می‌رود- هود 11: 46). عرض کردم: بعضی از مردم می‌خوانند: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ» (بفتح عین و لام و کسر میم) و عدّه‌ای هم می‌خوانند «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ» (به فتح عین و میم، و ضمّ لام) بنا بر قرائت دوم، خداوند پسر نوح را از پدرش ندانسته است. حضرت فرمود:

هرگز چنین نیست، بلکه او پسر نوح بود، ولی به علّت آنکه نافرمانی خدا کرد، خدا او را از پدرش ندانست، همچنین هر کس که از خانواده ما فرمانبرداری پروردگار را نکند، از ما نخواهد بود، و تو نیز اگر مطیع خدا باشی از خاندان ما خواهی بود.

مترجم گوید: زید در سال دویست هجری که مأمون امام رضا علیه السلام

را به ولایتعهدی برگزید در بصره سر بشورش برآورد و منزلهای بنی العبّاس را به آتش کشید، لذا به او «زید النّار» می‌گفتند، که عاقبت شکست خورد و او را در غل و زنجیر کرده و به مرو فرستادند.
2- محمّد بن مروان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا پیغمبر خدا چنین فرموده است که: فاطمه خود را از آلوده شدن حفظ کرد، و خداوند ذرّیه وی را به آتش حرام کرد؟ فرمود: آری، امّا مقصود از ذرّیه آن بانو در این حدیث، حسن و حسین، زینب، و امّ کلثوم است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 252
3- حمّاد بن عثمان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، معنی فرمایش پیغمبر خدا که: فاطمه پاکدامنی نمود و خدا دودمان او را به آتش حرام کرد، چیست؟ فرمود: آنان که از آتش آزادند فرزندانی هستند که از رحم آن بانو متولّد گشته‌اند، یعنی حسن و حسین، زینب و امّ کلثوم.
4- ثمالی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: روز قیامت هیچ کس نمی‌تواند بگوید: بار الها نمی‌دانستم که فرزندان فاطمه والیانند، و حال آنکه پروردگار این آیه را فقط در شأن فرزندان او نازل فرموده است: یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (ای پیغمبر به آن بندگانم که بر نفس خویش تندروی کردند بگو هرگز از رحمت (بی‌انتهای) خدا ناامید مباشید، البتّه خداوند متعال تمامی گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید، که او خدائی بسیار بخشنده و مهربان است- زمر 39: 53).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 253

باب 41 معنی حدیثی که گوید: فاطمه علیها السلام برترین بانوان جهان است

1- مفضّل بن عمر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: که مرا از قول پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در باره حضرت فاطمه «قطعا او بزرگ زنان جهانیان است» آگاه فرما، آیا او تنها، بزرگ بانوان زمان خویشتن بود؟ فرمود: این مقام برای حضرت مریم است که بزرگ زنان زمانه خویش بود، اما حضرت فاطمه سرور و پیشوای بانوان سراسر جهان هستی از آغاز تا پایان است.

باب 42 معنى امانتهايى كه خداوند بندگانش را به اداء آنها مأمور ساخته است

1- يونس بن عبد الرّحمن گويد: از امام كاظم عليه السلام پرسيدم كه تفسير قول خداوند عزّ و جلّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها (خدا به شما فرمان
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 254
مى‌دهد كه امانت را البته به اهلش باز گردانيد- نساء 4: 58) چيست؟ (اگر چه «يأمركم» شامل همه مكلفين است ولى) فرمود: اين آيه ابتدا فقط خطاب به ما مى‌باشد، خداوند تبارک و تعالى به هر امام از ما فرمان داده است كه مقام و ودايع امامت را به امام بعد از خود تسليم كرده، و او را وصى خويش قرار دهد، و سپس در هر نوع امانتى (چه امانت مال باشد يا علم و يا وظايف دينى) جارى است. و پدر بزرگوارم از پدر گراميش برايم بازگو نمود كه علىّ بن الحسين عليهما السلام به اصحاب خود چنين فرمود: به شما سفارش مى‌كنم امانت را باز گردانيد چون اگر قاتل پدرم حسين بن على، مرا امين بداند، و آن شمشيرى كه پدرم را با آن كشته است به رسم امانت به من سپارد (هر زمان كه او بخواهد) باز خواهم گرداند.

باب 43 معنى امانتى كه بر آسمانها و زمين و كوهها عرضه گشت و آن را حمل نكردند و ترسيدند ولى بشر آن را پذيرفت

1- مفضّل بن عمر گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: پروردگار هستى آفرين

روانها را دو هزار سال قبل از كالبدها خلق كرد، و عالى‌ترين و شريف‌ترين آنها را، روح محمّد، و على و فاطمه و حسن و حسين و امامان بعد از ايشان- صلوات اللّه عليهم- قرار داد، آنگاه ارواح آنان را بر آسمانها و زمين و كوهها عرضه نمود، و نور آنان همه را فرا گرفت، پس خداوند تبارک و تعالى به آسمانها و زمين و كوهها فرمود: اينان دوستان و اولياء، و حجتهاى من بر آفريدگانم مى‌باشند و پيشوايان مخلوقات من هستند، هيچ مخلوقى را نيافريده‌ام كه بيشتر از ايشان دوستش بدارم بهشت خود را براى آنان و دوستدارانشان آفريده‌ام، و زبانه‌هاى سوزان آتش دوزخ را براى هر كس كه با آنان دشمنى ورزد پديد آورده‌ام. هر كس منزلت و مقامى را كه ايشان نزد من دارند به خود نسبت دهد، و جايگاه بلندى را كه آنان در آستان عظمت من دارند، براى خود وانمود كند، او را با چنان شدّتى شكنجه نمايم كه أحدى از جهانيان را آنچنان كيفر ننموده باشم. و با آنان كه به من شرک ورزيده‌اند، در پائين‌ترين طبقه‌هاى جهنّم جايش دهم، و هر فردى كه به ولايت و امامت ايشان اقرار نمايد، و مقام و جايگاه رفيع ايشان را در دربار عظمت من بخود منسوب نسازد، او را در باغ و بوستان‌هاى بهشت خود با ايشان مأوا دهم، و در آنجا هر چه بخواهند بر ايشان فراهم سازم، و در جوار خود جاى

دهم، و در ميان معصيت‌كاران از بندگان و كنيزان خود آنان را شفيع گردانم، و ولايت ايشان امانتى خواهد بود كه نزد مخلوقم مى‌سپارم، پس كداميک از شما مى‌تواند بار اين امانت را با سنگينى‌هاى آن بدوش كشيده و بگويد: چنان مرتبه و مقامى از آن اوست، نه از آن برگزيدگان من؟! همه آسمانها و زمين و كوهها از حمل آن سرباز زدند، و روشن است كه إباء آنها از جهت سركشى و استكبار نبود، بلكه به دليل ترس و هراس توأم با توجّه و فروتنى، از عظمت خداى خود بود كه به ناحق ادّعاى چنين منزلتى بنمايند، و چنان جايگاه والائى را براى خود آرزو كنند، (ولى انسان اين زبده عالم كون و مكان آن را حمل نمود) و خداوند عزّ و جلّ چون آدم و همسرش را در بهشت جاى داد، به آنان گفت: از هر كجاى بهشت هر نعمتى كه مى‌خواهيد بى‌هيچ زحمت بخوريد كه بر شما گوارا باد، ولى به اين درخت نزديک نشويد- اشاره به درخت گندم- كه از ستمكيشان خواهيد

گشت (بقره 2: 33) (آن دو كه در بهشت به گشت و گذار پرداخته بودند) درجه و منزلت حضرت محمّد و على و فاطمه و حسن و حسين، و امامان بعد از ايشان- صلوات اللَّه عليهم- را ديدند كه عالى‌ترين مقامهاى بهشتيان است، پس گفتند:
پروردگارا، اين جاه و مقام از آن كيست؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: سرتان را به سوى ساق عرش من بلند كنيد، چون آدم و حوّا سر برداشتند، مشاهده نمودند كه

نام محمّد و على و فاطمه و حسن و حسين و بقيّه امامان بعد از ايشان- صلوات اللَّه عليهم- به نورى از أنوار خداوند جبّار بر ساق عرش نگاشته شده است، عرض كردند: بار الها صاحبان اين منزلت چه بسيار گراميند و در درگاهت! و چقدر محبوبند نزد تو! و چه بزرگ و شرافتمندند در آستان تو! خداوند جلّ جلاله فرمود:
آرى چنين است، و اگر بخاطر ايشان نبود شما را خلق نمى‌كردم، آنان خزانه‌دار دانش منند، و مورد اعتماد من جهت سپردن رازهايم هستند، مبادا با ديده رشک و حسد به آنان بنگريد، و آرزوى منزلت و جايگاه رفيع آنان در پيشگاه مرا در سر بپرورانيد، كه با سرگرم شدن به چنين تمنّائى غافل خواهيد گشت و با گام نهادن در حريم منع من دچار عصيان شده، و از ستمكاران (به نفس خود) خواهيد بود.
گفتند: پروردگارا ستمكيشان كيستند؟ فرمود: آنان كه بناحق مدعى مقام ايشان شوند. عرض كردند: خداوندا چنان كه درجه آن بزرگواران را در بهشت ديديم، جايگاه ستمكاران به آنان را در جهنم نيز به ما نشان ده، پس ايزد متعال به آتش دوزخ دستور داد تا انواع سختى و شكنجه را كه در آن است در معرض ديد ايشان قرار دهد، سپس فرمود: جايگاه ستمكاران به آنان كه به دروغ منزلت ايشان را به خود نسبت مى‌دهند، در پائين‌ترين طبقات اين جهنم است، (هر چه بكوشند تا از

آن آتش بيرون آيند (ملائكه عذاب) ايشان را به همان جا بازگردانند- سجده 33:
19) و هر چه پوست تن آنها پخته و سوخته شود به پوست ديگرش مبدّل سازيم تا سختى عذاب را بچشند- نساء 4: 55) اى آدم و اى حوّا با ديده رشک به نورها و حجتهاى من ننگريد كه شما را از جوار خويش فرود مى‌آورم، و خوارى را بر شما روا خواهم داشت، ولى با اين همه شيطان با وسوسه آدم و حوّا را فريب داد، تا زشتيهاى پوشيده (عورت) آنان (كه حتى از ديد خودشان هم مخفى بود) پديدار شود، و (به دروغ) گفت: خداوند شما را از خوردن محصول اين درخت نهى نكرده، جز براى آنكه مبادا شما

دو ملک (فرشته) شوید یا عمر جاودان یابید و سوگند خورد که من این سخن را از روی خیرخواهی به شما می‌گویم و شما را به خیر و صلاح دعوت می‌کنم. و با این سوگند دروغ ایشان را فریب داد و از مقامشان فرود آورد (اعراف 7: 20 تا 22) و آن دو را وادار ساخت تا آرزوی منزلت و مقام ایشان را بنمایند و به دیده حسد به ایشان نگریستند خداوند هم هر دو را به خودشان واگذاشت و یاری و توفیق خود را از آنان برداشت، تا از درخت گندم خوردند (در قرآن فرموده: «ذاقا» معلوم می‌شود که اندکی از آن چشیدند- اعراف 7: 21) و به اندازه‌ای که خورده بودند جو روئید، پس تمامی گندمها از آن گندمی است که آدم و حوّا نخورده بودند، و اصل همه جوها نیز همان جوی است

که به جای گندم روئیده است، و سرانجام چون از آن درخت خوردند (بادی وزید) حلّه‌ها و لباسها و زیورها به هوا بلند شد و آنان لخت مانده و ناچار از برگ (درخت) بهشت بر روی عورت خود نهادند، و خدا به ایشان خطاب فرمود: آیا شما را از نزدیک شدن به این درخت منع نکردم، و نگفتم شیطان برای شما دشمنی است آشکار (که دشمنی خود را بروز خواهد داد)؟ عرض کردند: پروردگارا ما (در پیروی شیطان) بخود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحم نکنی حتما از زیانکاران گشته‌ایم. فرمود: فرود شوید از پناه من، آن کس که فرمان مرا نبرد شایسته نیست که در بهشت مجاور من باشد، آنگاه (به زمین) فرود آمدند، و آنان را به حال خود رها کرد تا بروند و روزی خود را به دست آوردند.

و چون خدا اراده نمود که توبه‌شان را بپذیرد، جبرئیل نزد ایشان آمده و گفت: بی‌تردید شما بر نفس خویش ستم نمودید، و مقام کسانی را طلب کردید که خدا آنان را بر شما برتری داده است، و کیفرتان همان بود که از جوار خدا بر زمین فرود آئید، حالا به حق آن نامهائی که بر گوشه عرش مشاهده نمودید از پروردگار خود بخواهید تا توبه شما را بپذیرد. پس آنان چنین گفتند: خداوندا از تو می‌خواهیم به حق آنان که ارجمندترین آفریدگان در نزد تویند: محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السّلام توبه ما را قبول فرما، و ما را مشمول

رحمت خود گردان. آنگاه خداوند توبه ایشان را پذیرفت زیرا که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است، و بعد از آن همواره پیامبران این امانت را نگهداری می‌نمودند، و اوصیاء خود و مخلصان از امتهای خویش را از این امانت آگاه و با خبر می‌ساختند، پس أبا داشتند که امانت را به ناحقّ برداشته (و به خود نسبت دهند) و می‌ترسیدند که برای خویش ادّعای آن مقام را بنمایند، و آن شخص شناخته شده بنا حق آن را تصرّف کرد، و تا

روز بازپسین ریشه هر ستمگری از اوست، و این است تفسیر قول خدای عزّ و جلّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا (ما، امانت را بر آسمانها و زمین و کوههای عالم عرضه داشتیم، آنها از برداشتن آن ابا کردند، و از آن واهمه و ترس داشتند امّا بشر آن را حمل نمود.
(قدر خود را نشناخت و از آنچه شایسته حمل این امانت بود کوتاهی کرد) آری او بسیار ستمکار و ناتوان بود- احزاب 33: 72).
2- ابو بصیر گوید: از امام صادق پرسیدم «امانت» در این آیه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی ... جَهُولا چیست؟ فرمود: امانت همان ولایت است، و انسان (که
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 261
در آخر آیه به ظلوم و جهول وصف شده) آن است که صاحب گناهان بسیار بوده و منافق است.
3- حسین بن خالد گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که معنی «امانت» در آیه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ ... احزاب 72) چیست؟ فرمود: مقصود از امانت همان ولایت است که هر فردی بناحق آن را به خود نسبت دهد دیگر در زمره مسلمانان نخواهد بود.

باب 44- معنى چاه معطّله و كاخ مشيد

1- ابراهيم بن زياد گويد: از امام صادق عليه السلام تفسير اين آيه را پرسيدم: وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ (و بسى چاه پر آب فرو گذاشته شده، و كاخهاى استوار سر به فلك كشيده كه بى‌صاحب مانده‌اند- حج 22: 45) فرمود: چاه بيكار مانده امام خاموش است (كه حق او را غصب كرده‌اند و از ترس مخالفان نمى‌تواند اظهار به امامت خود نمايد، و هر كس كه بخواهد مى‌تواند از آن بهره‌مند گردد) و

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 262

كاخ محكم و بلند، امام سخنگوست (كه بدون هيچ تقيّه و ترس مى‌تواند سخن بگويد و علناً ادعاى امامت كند).

شرح: مرحوم مجلسى فرموده: غالب آن است كه امام صامت را بر امامى اطلاق مى‌نمايند كه نوبت امامت به او نرسيده باشد، و امام ناطق بر شخصى كه امام شده باشد (حيوة القلوب 3: 155).

2- همان عبارات فوق را نصر بن قابوس نقل كرده است كه ترجمه شد.

3- از صالح بن سهل نقل شده كه: مقصود از كاخ استوار و سر بفلك كشيده، امير المؤمنين است. و منظور از چاه معطّل مانده، حضرت فاطمه و فرزندان اويند، كه از رسيدن به زمامدارى مسلمين باز داشته شده‌اند، و شنبوله چنين سروده است:

چاه فروگذارده شده، و كاخ استوار آسمانخراش، مثل زيبنده‌اى است براى آل محمّد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 263

قصر، عزّت و بزرگوارى آنان است كه هيچ كس به آن دست نيابد، و چاه، دانش آنان مى‌باشد كه هرگز پايان ندارد.

باب 45- معنی طوبی

1- ابو بصير گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: طوبى بر آن كس ارزانى باد كه هنگامى كه قائم ما از نظرها بدور است امر (ولايت) ما را محكم نگهدارد، و دلش بعد از هدايت به انحراف كشيده نشود، عرض كردم: قربانت گردم، طوبى چيست؟ فرمود: درختى است در بهشت كه ريشه‌اش در خانه حضرت على عليه السلام قرار دارد، و مؤمنى نيست كه شاخه‌اى از آن درخت، در خانه او نباشد، و فرموده خداوند است: طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (خوشا بر احوال آنان و مقام نيكويشان- رعد 13: 29).
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 264

باب 46- پنهان ساختن خداوند چهار چيز را در چهار چيز

1- محمّد بن مسلم از امام باقر از پدرش از نيايش از امير المؤمنين- عليهم السلام- روايت نموده كه خداى تبارک و تعالى چهار چيز را در چهار چيز پنهان كرده است: خرسندى خويش را در فرمانبردارى (بندگان) از او، پس هيچ اطاعت و بندگى خدا را كوچک مشمار، كه شايد خشنودى پروردگار در آن باشد و تو آگاه نباشى، و خشم خود را در ميان همه گناهان پوشيده داشته، بنا بر اين هرگز معصيتى را اندک مپندار، شايد غضب خدا در همان باشد و تو ندانى. و بر آوردن حاجت را در دعاها پنهان ساخته، پس هيچ دعائى را دست كم نگير چون ممكن است همان به اجابت رسيده باشد و تو اطلاع نداشته باشى، و ولى خود را در ميان بندگان خويش نهان كرده، پس هيچ يک از بندگان خدا را زبون و خوار مپندار، چون شايد او دوست خالص خدا باشد و تو ندانى.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 265

باب 47 معنای: ستونی را پیغمبر در شب معراج دید؛ که انتهایش از نقره سپید و میانه‌اش از یاقوت و زبرجد، و قسمت بالای آن از طلای سرخ بود

1- انس بن مالک گوید: پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: چون به آسمان برده شدم به ستونی رسیدم که در دو سر آن دو دایره موازی یک دیگر قرار داشت که بن آن از نقره سپید، و میانه‌اش از یاقوت و زبرجد و بالای آن از طلای سرخ بود، به جبرئیل گفتم: این چیست؟ گفت: این آئین تو است که سفید و آشکار و درخشان است، پرسیدم: در میانه‌اش چیست؟ گفت: جهاد، سؤال کردم: پس این طلای سرخ چه باشد؟ پاسخ داد: هجرت، و چون علی علیه السلام (واجد همه اینها بود) درجه ایمان او بر ایمان همه مؤمنین برتری دارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 266

باب 48- معنای نبوّت

1- ابن عبّاس گويد: عربى بيابانگرد، خدمت پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله آمد و عرض كرد: «السّلام عليک يا نبى اللَّه» (درود بر تو اى خبر دهنده خدا)، پيغمبر فرمود: من نبىء خدا نيستم بلكه
«نبىّ اللَّه»
(آنكه خدا او را بلند مرتبه ساخته) هستم.
(مصنّف گويد) لفظ «نُبُوّة» از «نَبْوَة» اقتباس گرديده كه عبارت است از هر جاى زمين كه بر آمده و بلند باشد، بنا بر اين «نبوّت» شأن و مقام عالى و «نبىّ» بلند پايه و گرانمايه است. اين مطلب را در شهر مدينه از ابو بشر لغوى شنيدم.

باب 49- معنای شمس و قمر و زهره و فرقدین

1- أنس بن مالک گوید: چون رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نماز صبح و تعقیباتش را

انجام داد، چهره آبرومندش به درگاه خدا را به جانب ما نموده، فرمود: مردم (افراد بشر جهت حرکت و راه‌یابی) از خورشید استفاده می‌نمایند و هر کس که خورشید را از دست داد باید فوراً به نور ماه بپیوندد، و هر کس که از ماه نیز محروم شد فوراً به ستاره ناهید تمسّک جوید، و اگر ستاره زهره نیز از دیدش نهان گردید باید به فرقدین (ستاره نزدیک قطب شمال که در فارسی به آن دو برادران گویند) چشم بدوزد. آنگاه پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من خورشیدم، و علی ماه، و فاطمه زهره، و حسن و حسین فرقدان (دو برادران)، که با کتاب خدا، از هم جدا نگردند تا اینکه بر لب حوض (کوثر) بر من وارد گردند.

2- جابر بن عبد اللَّه گوید: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: باید به خورشید بپیوندید، و هر گاه که آن از دید شما دور شد باید از ماه پیروی نمائید، و چون ماه نیز از شما دور گردید، زهره را مقتدای خود سازید، و چون ستاره زهره هم از دید شما پنهان گشته به ستاره دو برادران بپیوندید، مردم عرض کردند: یا رسول اللَّه خورشید و قمر و زهره و فرقدان چه هستند؟ فرمود: من خورشیدم، و علیّ ماه

است و «زهره» فاطمه، و «فرقدان» حسن و حسین‌اند.

و این حدیث با سند دیگری هم از جابر بن عبد اللَّه نقل شده که متن آن با حدیث مذکور یکی می‌باشد.

3- «این حدیث به سند دیگر به نقل از انس بن مالک در خبر اوّل از همین باب ترجمه شد».

باب 50- معنى صلوات بر پيغمبر

1- يزيد بن حسن گويد: حضرت موسى بن جعفر عليهما السلام برايم چنين گفت: كه (پدرم امام صادق عليه السلام فرمود:) شخصى كه بر پيامبر صلوات مى‌فرستد مفهومش آن است كه من بر سر پيمان خود باقى هستم، و به «بلى» كه در عالم «ذَرّ» به سؤال أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ (آيا من پروردگار شما نيستم- اعراف 7: 172) گفته‌ام وفادارم.

باب 51- معنى وسيله

1- أبو سعيد خدرى گويد: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: هر گاه از پروردگار خويش براى من درخواستى نموديد از او وسيله بخواهيد: از آن حضرت پرسيديم
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 270
وسيله چيست؟ فرمود: آن نردبان (مقام و مرتبه) من در بهشت است، كه هزار پلّه دارد و بين هر پلّه آن به اندازه يک ماه دويدن اسب فاصله مى‌باشد، و پلّه‌هاى آن از انواع گوهرهاى گرانبهاست پلّه‌اى از زبرجد (يک قسم آلومين رنگين مانند زمرّد برنگ زرد يا سبز) پلّه‌اى از ياقوت، و پله‌اى از طلا و پلّه‌اى از نقره، روز رستاخيز آن را مى‌آورند كه در كنار نردبان ساير پيامبران برپا سازند، و آن در بين نردبانهاى ايشان همچون ماه در ميان اختران است، در آن روز هيچ پيغمبر و انسان نيكوكار مخلص و شهيدى نيست كه نگويد: خوشا به حال شخصى كه اين نردبان از آن اوست، آنگاه از جانب خدا آوازى آيد كه آن را تمامى پيامبران و همه آفريدگان بشنوند، و مى‌گويد: اين درجه (حضرت) محمّد است. و من در حالى كه لباسى از نور در بر، و تاج سلطنت و ديهيم بزرگوارى بر سر دارم، به صحراى محشر گام نهم، و على ابن أبى طالب درفش مرا كه پرچم «حمد» است و نشان
«لا اله الّا اللَّه، المفلحون هم الفائزون باللَّه»
(معبود بحقّى نيست جز خداوند يكتا، رستگاران آنانند كه به وصل خدا كامياب شدند) بر آن نوشته شده، در پيشاپيش من بر افراشته دارد، هنگامى كه از مقابل پيامبران بگذريم، گويند: اين
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 271
دو، فرشته مقرّبند تا به حال اينان را نشناخته و نديده‌ايم. و چون از صفوف ملائكه بگذريم، گويند: اين دو پيامبر مرسلند، همچنان به پيش مى‌رويم تا به محلّ نصب آن نردبان برسيم، آنگاه من بر آن نردبان بالا روم و على نيز از پى من آيد، تا بر بالاترين پلّه‌اش برسم و در آنجا مستقرّ گردم، و على يک پلّه پائين‌تر از من قرار گيرد، در آن روز هيچ پيغمبر، و انسان نيكوكار و يا شهيدى نيست مگر آنكه بگويد چه كاميابند اين دو بنده خدا كه تا اين اندازه در پيشگاه او گراميند! آنگاه از طرف خدا آواز بلندى رسد كه همه پيامبران و درستكاران و شهدا و ايمان آوردگان بشنوند: اين يار من «محمّد» است، و اين على ولىّ من است، خوشا به حال آن كس كه دوستدار او بوده، و واى بر كسى كه كينه او را در دل پرورانده و دروغش پنداشته است.

سپس پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: یا علی در آن روز احدی از دوستداران تو نخواهد ماند مگر اینکه از شنیدن این پیام شادمان و روسفید، و خشنود گردد، و کسی که تو را دشمن داشته، و یا نیرویی علیه تو بسیج کرده، و حقّی از تو را انکار نموده باشد، روسیاه و گامهایش لرزان گردد، در این میانه دو فرشته نزد من آیند، یکی رضوان که خزانه‌دار بهشت است، و دیگری مالک، انباردار دوزخ، رضوان
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 272
پیش آمده، گوید: درود بر تو ای احمد، من در پاسخش گویم: درود بر تو ای فرشته، کیستی؟ چه زیبا و معطّری! جواب دهد: من رضوان کلیددار بهشتم و کلیدهائی را ارائه نماید، و گوید: اینها کلیدهای بهشت است که پروردگار گرامی برایت فرستاده است، ای احمد آنها را از من بستان، من خواهم گفت: آن را از خدای خودم پذیرفتم و او را سپاسگزارم بر نعمتی که به سبب آن مرا ارجمند داشت، آنها را به برادرم علیّ بن ابی طالب تحویل بده [رضوان کلیدهای بهشت را به علی می‌دهد] بعد رضوان باز می‌گردد، و مالک نزدیک می‌آید، و می‌گوید:
درود بر تو ای احمد، من گویم: درود بر تو باد ای فرشته، عجب زشت‌رو و بدمنظری (تو کیستی؟) گوید: من مالک، سرایدار دوزخم، و اینها کلیدهای جهنّم است، پروردگار گرامی برای تو فرستاده است، ای احمد آنها را بگیر، من گویم:
آنها را از خدای خودم پذیرفتم و بر آنچه مرا به وسیله آن برتری بخشیده سپاسگزارم، آنها را به برادرم علی بده (کلیدها را به علی می‌دهد) و بعد مالک باز می‌گردد، آنگاه علی که کلیدهای بهشت و جهنّم را در اختیار دارد، می‌آید تا به درب زندان جهنّم می‌رسد آنجا توقّف می‌کند، جرقّه‌ها و توده‌هائی از آتش آن به
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 273
هوا پرتاب می‌شود، و شعله‌اش بالا آمده، آژیر وحشتناکی می‌کشد، حرارتش تندتر می‌شود، و علی مهار آن را می‌گیرد، پس جهنّم به او می‌گوید: یا علی مرا واگذار و بگذر، نسیم نور تو شراره سرکش مرا خاموش کرد، علی می‌فرماید:
آرام گیر ای دوزخ! این کس را بگیر، این دیگر را رها کن، دشمن مرا بگیر و دوستم را رها کن، و جهنم در آن روز برای علی، از برده هر یک از شما برای آقای خود فرمانبرتر است. اگر بخواهد آن را به چپ و راست می‌کشاند، دوزخ در آن هنگام از تمامی مخلوقات از علی بیشتر فرمانبرداری می‌کند، و هر چه به او فرمان دهد اجرا می‌نماید.

باب 52- سه چيز محترم

1- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: احترام سه چيز نزد خداوند به قدرى زياد است كه هيچ چيز ديگرى همانند آنها نيست، قرآن، كه حكمت خدا و نور اوست، و خانه‌اش «كعبه»، كه آن را قبله‌گاه مردم قرار داده
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 274
است، و از هيچ كس نمي‌پذيرد كه رو به سوى ديگرى غير از آن بنمايد، و خاندان پيامبرتان صلى اللَّه عليه و آله.

باب 53- معنى عاقّ ابوين، و فرار از مولى و گم شدن گوسفند از چوپان

1- انس به مالک گوید: در آن ماه رمضانى كه علىّ عليه السلام شربت شهادت نوشيد در خدمتش بودم، پسرش حسن عليه السلام را احضار كرد و به او فرمود: اى أبا محمّد، بالاى منبر برو و خداوند را فراوان حمد و ثنا گوى، و بهترين ياد از جدّت پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله بنما، و بگو: لعنت خدا بر فرزندى باد كه ابوينش از او ناراضى شوند، و اين جمله را سه بار تكرار نما! لعنت خدا بر برده‌اى كه از آقاى خود فرار كرده است، و خداوند از رحمت خود دور گرداند گوسفندى را كه از چوپان خود دور افتد. و از منبر فرود آى! امام حسن فرمان پدر را انجام داد، چون

سخنرانى او به پايان رسيد و بزير آمد، مردم دور او گرد آمدند و گفتند: اى فرزند امير المؤمنين، زاده دخت پيامبر ما مقصودت از اين چند جمله كلّى چه بود؟ ما را آگاه ساز! فرمود: پاسخ بر عهده امير المؤمنين است به خدمت امير المؤمنين آمدند، فرمود: زمانى در خدمت پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله بودم كه نمازى را خوانده بود دست راست خود را به دست راست من زده و آن را كشيد و محكم به سينه مبارک خود چسبانيد، آنگاه به من فرمود: اى علىّ، گفتم: بلى، يا رسول اللَّه! فرمود: من و تو دو پدر اين امّت هستيم، خدا لعنت كند شخصى را كه موجب ناخشنودى ما گردد، بگو: «آمين»، گفتم: «آمين» (خدايا مستجاب گردان) بعد فرمود: من و تو دو مولاى اين امّتيم، خدا لعنت كند آن كس را كه فرار كند از ما، بگو: «آمين» گفتم: «آمين». سپس فرمود: من و تو سرپرست و راعى اين امّتيم خدا دور گرداند از رحمتش فردى را كه از ما فاصله بگيرد، بگو: «آمين»! گفتم: «آمين».

امير المؤمنين فرمود: و صداى دو گوينده را شنيدم كه همنواى با من، مى‌گفتند:

«آمين»، به پيغمبر خدا عرض كردم: اين دو كه با من «آمين» گفتند: چه كسانى بودند؟ فرمود: جبرئيل و ميكائيل بودند.

باب 54 فرموده پیغمبر «ص» من جوانمرد، پسر جوانمرد و برادر جوانمردم

1- ابان بن عثمان گوید امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش از جدّش فرمود:
عرب بادیه‌نشینی نزد پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمد، آن حضرت با عبایی ممشّق (با گل سرخی که در رنگ آمیزی بکار گرفته می‌شود رنگین شده) پیش وی آمد، اعرابی گفت: ای محمّد، همچون جوانی نزد من آمده‌ای؟ فرمود: آری، من جوانمرد، فرزند جوانمرد و برادر جوانمرد هستم، عرض کرد: ای محمّد جوانمردی خودت درست، امّا چگونه پسر جوانمرد و برادر جوانمردی؟ فرمود:
مگر قول خداوند عزّ و جلّ را نشنیده ای که می‌فرماید قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ (گفتند: شنیدیم جوانمردی آنان را یاد می‌کند، بنام ابراهیم- انبیاء 21: 60) و من فرزند ابراهیم هستم، و امّا برادرم جوانمرد است چون در روز جنگ احد جار زننده ای از فراز آسمان فریاد بر آورد که:
نیست شمشیری جز ذو الفقار،

و نیست جوانمردی مگر علیّ، و من برادر اویم.

باب 55- معنی فتوّت و مروّت

1- ابو قتاده قمّی مرفوعا روایت کرده: که راوی حدیث گفت: در محضر امام صادق علیه السلام راجع به فتوّت (بزرگواری، شرافت، بلند همّتی، جوانمردی) و مروّت (مردانگی، نرم دلی، دلیری) گفتگو می‌کردیم، حضرت فرمود: آیا گمان می‌کنید که فتوّت به هرزگی و شهوترانی است؟ جز این نیست که مروّت و فتوّت آن است که شخص به مردم غذایی بدهد، و از دسترنج خود ببخشد و کارهای خیر انجام دهد، و آزارش به دیگری نرسد، امّا آن که گذشت بد ذاتی و حیله‌گری و عیّاشی است، سپس فرمود: بگوئید مروّت چیست؟ عرض کردیم:
نمی‌دانیم، فرمود: به خدا سوگند مروّت آن است که: مرد سفره اطعام خود را در پیشگاه وسیع خانه‌اش بگستراند (تا هر رهگذری از آن بهره‌مند گردد).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 278

باب 56- معنى «ابو تراب»

1- عباية بن ربعى گويد: به عبد اللّه بن عبّاس گفتم: چرا پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله علىّ را به ابو تراب كنيه داد؟ گفت: زيرا او مالك و صاحب كره زمين مى‌باشد، و بعد از پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله حجّت خدا بر ساكنان زمين است، و بقاى زمين به او، و آرامش زمين از بركت وجود اوست، از پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله شنيدم كه فرمود: روز قيامت چون شخص كافر نعمتهايى را كه از خداوند بعنوان پاداش و كاميابى، براى شيعه على عليه السلام فراهم آورده است بنگرد، گويد: يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً (اى كاش من هم شيعه على بودم) و اين است كه خداوند فرموده: وَ يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً (كافر در آن روز مى‌گويد: اى كاش خاك بودم- نبأ 78: 40) (از روى حسرت مى‌گويد: اى كاش خاك بودم، تا به عذاب آتش نمى‌سوختم).

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 279

مترجم گويد: در مورد علّت گفتن پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله به علىّ عليه السلام «ابو تراب»، اربلى دو خبر ديگر نقل كرده كه ذكر آن موجب تطويل است، به كشف الغمّه (1:

91) و ترجمه المناقب (ابن مغازلى: 53) و مناقب خوارزمى مراجعه شود.

باب 57- معنای فرمایش امیر المؤمنین که من زید بن عبد مناف هستم

1- «مترجم گوید: دو روایتی که در این باب آورده شده، از حسن بصری و متن هر دو یکی می‌باشد و چون روایت دوم فقط در آخر دو، سه کلمه اضافه دارد ما از ترجمه اوّل منصرف و به ترجمه خبر بعدی می‌پردازیم.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 280
2- حسن بصری گوید: روزی امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام بر بالای منبر قرار گرفت و فرمود: آیا در میان شما مردم کسی هست که نسب مرا باز گوید؟ و الّا من خویش را معرّفی کنم، نام من زید است و نام پدرم عبد مناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره، پسر زید، فرزند کلاب، ابن کوّاء برخاست و گفت: ای علی نسبی برای تو نمی‌شناسیم جز این که تو علی، فرزند ابو طالب پسر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب هستی، امیر المؤمنین به او فرمود: ای فرو مایه ساکت باش! پدرم مرا زید نامیده، همنام جدّ خود «قصیّ» و نام پدرم «عبد مناف» است که «ابو طالب» کنیه اوست و بر اسمش غلبه پیدا کرده، و نام عبد المطلب «عامر» که لقب او بر نامش غلبه یافت، و اسم هاشم «عمرو» بوده و لقب بر اسم مقدّم شده، و نام عبد مناف «مغیره» است که لقب بر نام او مستولی شده، و اسم قصیّ «زید» بوده و عرب او را «مجمع» نامیده است، زیرا آنان را از بلد الأقصی در مکّه گرد آورده است، پس لقبشان
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 281
بر نامشان غلبه یافت، فرمود: و عبد المطلب، ده نام داشت از جمله آن عبد المطّلب، و شیبه، و عامر است.
شرح: ابن کوّاء (که از خوارج و از دشمنان سرسخت امیر المؤمنین بود، گرچه در کشف الغمه نقل کرده در جنگ نهروان از خوارج فاصله گرفت، ولی هر گاه موقعیّتی برایش پیش می‌آمد علی علیه السلام را می‌آزرد از جمله وقتی علی علیه السلام به جماعت نماز می‌خواند و مردم به او اقتدا کرده بودند، ابن کوّاء این آیه را با صدای بلند خواند وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْکَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ (و بتحقیق وحی شد به تو و به آنان که قبل از تو بودند که اگر شرک آوری هر آینه عملت نابود خواهد شد و البتّه از زیانکاران خواهی بود- زمر: 65) و امیر المؤمنین به احترام قرآن سکوت کرد و تا خواست به قرائت ادامه دهد، دو باره همین آیه را خواند و تا سه بار تکرار نمود. آنگاه امیر المؤمنین این آیه را تلاوت فرمود: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ (الکنی و الالقاب ج 2: 383).

باب 58- معنی آل یاسین

1- ابن عبّاس در تفسیر فرمایش خدای عزّ و جلّ سلام عَلی آل یاسِین گفته است: تحیّتی (درودی) است از جانب پروردگار جهانیان بر محمّد و

خاندانش که (رحمت خدا بر ایشان باد) مژده ایمنی در قیامت است برای دوستداران ایشان.
2- کادح از امام صادق علیه السلام از اجداد بزرگوارش از حضرت علیّ علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در فرمایش خدای عزّ و جلّ سلام عَلی آل یاسِین (درود و تحیّت بر آل یاسین- صافات 37: 130) منظور از «یاسین» محمّد است، و ما «آل یاسین» هستیم.
3- سندی از ابی مالک نقل نموده که در قول خداوند سلام عَلی آل یاسِین گفت: «یاسین» محمّد است و ما «آل یاسین» هستیم.
مترجم گوید: مرحوم مجلسی با اینکه این حدیث را در بحار الانوار (23: 169) چاپ جدید با همین سند از معانی الاخبار و أمالی نقل کرده، مع ذلک جمله «و نحن آل یاسین» را ندارد و مرحوم صدوق هم در کتاب أمالی (ص 282) با آنکه به همین سند نقل نموده این جمله در آن نیست، ولی در این نسخه هست و معلوم نیست که سهو القلم نسّاخ است یا ابی مالک از قول یکی از خاندان عصمت نقل کرده و نام او از قلم افتاده است.

4- ابو صالح از ابن عبّاس نقل کرده که در معنای سلام عَلی آل یاسِین گفت: یعنی سلام بر آل محمّد علیهم السّلام.
5- از أبی عبد الرّحمن سُلمی چنین نقل شده که: عمر بن خطّاب می‌خواند:
سلام عَلی آل یاسِین سلمی گفت: «آل یاسین» خاندان محمد علیهم السّلام هستند.
مترجم گوید: طبق قرائت ابن عامر و نافع و رویس از یعقوب «ال» یاسین بفتح الف و کسر لام جدای از یاسین می‌باشد، و دلیلشان هم این است که در مصاحف جدا نوشته شده ولی بقیّه قرّاء «الیاسین» به کسر الف و سکون لام، پیوسته به یاسین خوانده‌اند.

باب 59- معنی حدیثی که از پیغمبر «ص» رسیده: با روزها ستیز مکنید که آنها به دشمنی شما برخیزند

1- صقربن أبی دلف کرخی گوید: هنگامی که متوکّل عبّاسی، امام دهم حضرت هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا تبعید کرد، من آمدم تا از حال آن حضرت جویا شوم. گوید: زراقیّ که سرایدار متوکّل بود، چون مرا دید اشاره کرد تا به نزدش بروم، همین که به نزدیک او رسیدم از من پرسید: چکار داری؟ گفتم:
استاد خیر است، گفت: بنشین، من نشستم و سر بجیب تفکّر فرو برده، به گذشته و آینده‌ام می‌اندیشیدم، و به خود گفتم: در این آمدنم اشتباه کردم.
گوید: چون مردم بیرون رفتند و محلّش خلوت شد از من پرسید: کارت چیست و برای چه آمده‌ای؟
گفتم: برای کار خیر کوچکی، گفت: شاید آمده‌ای تا از سرنوشت مولایت خبری و اطّلاعی بدست آوری؟ در پاسخش گفتم: مولای من کیست؟ مولای من، خود امیر المؤمنین (متوکّل) است. گفت: خاموش باش، مولای تو همان کسی است که
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 285
حقیقتاً آقاست از من مترس زیرا عقیده من و تو در این باره یکی است، گفتم: خدا را سپاسگزارم، گفت: مایلی او را ببینی؟ گفتم: آری، گفت: بنشین تا مأموری که آنجاست بیرون آید. گوید: نشستم، چون مأمور بیرون رفت، به غلامش گفت:
دست صقر را بگیر و به اطاقی که علوی در آنجا زندانی است ببر، و بازگرد و آن دو را با هم تنها بگذار، گوید: مرا به آن بند زندان برد و به اطاقی اشاره نمود، به آنجا رفتم دیدم حضرت هادی علیه السلام بر روی بوریائی نشسته و در مقابل او گوری کنده شده است، سلام کردم، حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: بنشین، آنگاه به من فرمود: ای صقر برای چه به اینجا آمده‌ای؟ عرض کردم: آقای من آمده‌ام تا از حال شما اطّلاعی بدست آورم، گوید: چون نگاهم بر گور افتاد اشک در چشمم موج زد، حضرت متوجه شد، و فرمود: ای صقر نگران مباش اکنون نخواهند توانست زیانی به ما برسانند. گفتم: خدا را شکر، سپس عرض کردم: ای آقای من حدیثی از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت شده که معنی آن را نمی‌فهمم، فرمود: چیست؟
گفتم: فرمایش رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که: روزها را دشمن مدارید که روزها نیز شما را دشمن خواهند داشت، مفهومش چیست؟ فرمود: تا آسمان و زمین برپاست مقصود از روزها مائیم، پس «شنبه» نام پیامبر خدا، «یک شنبه» امیر المؤمنین، و

«دوشنبه» حسن و حسين، و «سه شنبه» علىّ بن الحسين و محمّد بن علىّ و جعفر بن محمّد، «چهارشنبه» موسى بن جعفر و علىّ بن موسى و محمد بن على و من، و «پنج شنبه» فرزندم حسن بن على، و «جمعه» فرزند پسرم، آن كس كه جماعت حق طلب بر گردش فراهم آيند، و اوست كه زمين را از عدل و داد پر خواهد كرد، همچنان كه از ظلم و بيداد پر شده باشد، اين است معنى روزها در دنيا، با آنان دشمنى نورزيد كه در آخرت با شما دشمن گردند، سپس فرمود: خداحافظى كن و برو كه در امانت نمى‌بينم.

مترجم گويد: مصنّف كتاب در خصال ابواب السّبعة (حديث 102) همين حديث را نقل كرده و در پايان فرموده است: معناى حقيقى روزها امامان نيست، بلكه بطور كنايه گفته شده تا نااهلان متوجّه نشوند، همچنان كه خداوند از پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و علىّ و حسن و حسين عليهما السلام به «تين» و «زيتون» و به «طور» به صورت كنايه نام برده، و از زنان به «نعاج ...» و شواهد ديگرى نيز آورده است.

باب 60- معنى درختى كه آدم و حوا از آن خوردند

1- أبا صلت هروى گويد: به امام رضا عليه السلام عرض كردم: اى فرزند پيامبر

خدا مرا آگاه فرما: آن درختى كه از ثمره‏اش حضرت آدم و حوّا خوردند چه بود؟ چون در باره آن سخنان مختلفى مى‏گويند بعضى روايت كنند كه درخت گندم بوده، و برخى گويند انگور بوده، و عدّه‏اى پندارند كه درخت حسد بوده! حضرت فرمود: همه آن گفته‏ها صحيح است، عرض كردم: پس معناى اين چند قول با اين اختلافى كه دارند چيست؟ فرمود: اى ابا صلت يک درخت بهشتى مى‏تواند چند نوع ميوه داشته باشد، آن درخت گندم كه انگور نيز ميوه‏اش بود، مانند درختان دنيوى نبود، هنگامى كه خداوند با گراميداشت آدم به فرشتگان دستور داد تا به او سجده كنند و او را وارد بهشت ساخت، پس آدم به خود گفت: آيا پروردگار، بشرى گرانمايه‏تر از من آفريده است! خداوند كه از اين خطور قلبى آدم آگاه بود به او فرمود: اى آدم سرت را بلند كن و به ساق عرش بنگر آدم سر بلند كرد و بر ساق عرش ديد كه چنين نوشته است:

«لا اله الّا اللَّه محمداً رسول اللَّه»

(معبود بر حقّى نيست مگر خدا، محمّد فرستاده خداست) و همين طور در دنبالش نوشته على فرزند ابو طالب، امير مؤمنان است، و همسرش فاطمه، برترين زنان جهان، و حسن و حسين سرور جوانان اهل بهشتند. آدم گفت: خدايا آنان چه اشخاصى هستند؟

خداوند فرمود: اى آدم آنان فرزندان تو هستند، و بهتر از تو و همه آفريدگان من مى‏باشند، و اگر بخاطر وجود آنان نبود تو را نمى‏آفريدم، و بهشت و جهنّم و آسمان و زمين را پديد نمى‏آوردم مبادا به چشم حسد به ايشان بنگرى كه از جوار خود اخراجت نمايم، ولى او به ديده رشک به ايشان نگريست، آرزوى مقام ايشان را نمود، و آنگاه شيطان بر او مسلّط شد، تا از درختى كه نهى شده بود، خورد.

همچنين شيطان بدين جهت بر حوّا مسلّط گشت كه به مقام فاطمه بديده حسد نگريست، همانند آدم از ثمره آن درخت خورد، و در نتيجه خداوند آن دو را از بهشت خود بيرون راند، و از جوار خود به زمين فرودشان آورد.

باب 61 کلماتی که آدم از خدای خود فرا گرفت و بر اثر آن توبه آدم را پذیرفت

1- ابن عبّاس گوید: از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله پرسیدم کلماتی که حضرت آدم
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 289
از پروردگار خود دریافت نمود و بر اثر خواندن آن، خدا توبه‌اش را پذیرفت چه بود؟ فرمود: از خدا چنین درخواست کرد «بار الها بحق محمّد و علیّ و فاطمه و حسن و حسین» توبه‌ام را قبول فرما، و ایزد متعال توبه او را پذیرفت.

2- أبو سعید مدائنی مرفوعا در تفسیر قول خداوند: فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ (پس به آدم کلماتی از پروردگارش رسید- بقره: 37) گفت: خداوند را به حق محمّد و علیّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواند (که توبه‌اش را بپذیرد).

باب 62- معنى کلمه تقوى

1- أبو برده، از پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله روايت كرده كه فرمود: خداوند عزّ و جلّ در باره علىّ عليه السلام پيمانى به عهده من نهاد، عرض كردم: پروردگارا! آن را برايم آشكار ساز، فرمود: بشنو، گفتم: آماده شنيدنم، فرمود: على پرچم هدايت، و امام

دوستان مخلص من، و روشنگر راه كسى كه فرمانبردار من است مى‌باشد، و او كلمه‌اى است كه پرهيزكاران پيوسته ملازم اويند (حضرت اشاره به آيه 26 از سوره فتح نمود) كسى كه او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و شخصى كه فرمانبردارى او را بكند مرا اطاعت نموده است.

1- مفضّل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در قول خداوند که می‌فرماید: وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ (و بیاد آر هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلمات دچار آزمایش نمود- بقره 2: 124) کلمات چه بودند؟
فرمود: همان کلماتی بود که حضرت آدم از پروردگارش فرا گرفت و خدا را به آن خواند که توبه‌اش را بپذیرد، خدا هم توبه‌اش را قبول کرد. و آن این بود که گفت: «پروردگارا از تو درخواست می‌نمایم بحقّ محمّد و علی و فاطمه و حسن و

حسین که توبه مرا بپذیری» و خداوند نیز توبه او را قبول کرد، زیرا (پروردگار بسی توبه پذیر و مهربان است- بقره 2: 37) عرض کردم: ای فرزند گرامی پیامبر خدا، پس مقصود خداوند در دنباله همان آیه «فَاتمّهنّ» (و ابراهیم همه آن دستورات را به تمامی انجام داد) (- و بخوبی از عهده آن بر آمد- به این معنا ضمیر «أتمّ» به «رَبّه» بر می‌گردد نه به ابراهیم)، عرض کردم: مرا آگاه فرما از تفسیر این آیه وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ (و ابراهیم کلمه توحید و خداپرستی را در دودمان خود پایدار گردانید- زخرف 43: 28)، فرمود: مقصود امامت است که خداوند آن را تا روز رستاخیز در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داد. عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، چگونه امامت در تبار حسین قرار گرفت، نه در دودمان حسن علیه السلام و حال آنکه آن دو تیره فرزندان پیامبر خدایند، و حسن و حسین هر دو نوه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، و دو سرور و آقای جوانان اهل بهشتند؟ فرمود:
مگر چنین نبود که موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل و از یک پدر و مادر بودند، خداوند نبوّت را در پشت هارون نهاد نه در پشت موسی، و هیچ کس نمی‌تواند

بگوید چرا خدا آنچنان کرده است، زیرا امامت مقام خلافت خدا است و بستگی به خواست او دارد، و احدی حقّ چون و چرا ندارد، که بپرسند به چه علّت آن را در نژاد حسین قرار داد نه حسن، خداوند کارهایش بر طبق حکمت است، و فقط خودش به مصالح امورش واقف است، و هیچ کس شایسته نیست که او را به زیر سؤال ببرد، این انسانهایند (که چون اطّلاع کافی بر مصالح ندارند) کردارشان مورد سؤال قرار می‌گیرد. مصنّف گوید: این یک معنا بود برای وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَ، مفهوم دیگری

هم دارد، ولی حقیقت مطلب همان است که ما یاد کردیم. و ابتلا بر دو قسم است: که یکی بر خدای تعالی محال است و دیگری رواست، آنکه روا نباشد این است که امتحان نماید، و صبر کند تا گردش چرخ روزگار پرده از روی کار بردارد، و در نتیجه آن آزمایش، چیزی را که نداند دریابد و از آن علمی پیدا کند، بی‌تردید چنین آزمایشی در باره خدا درست نیست. زیرا خداوند عین دانائیست و بر تمام امور پنهانی کاملا آگاه است. و نوع دیگر آزمون، این است که خداوند شخص را در کوره آزمایش قرار می‌دهد تا با صبر و پایداریش شایسته مقام بلندی گردد و دیگران بدانند که خدا بدین جهت به او بزرگی داده است که شایسته‌اش بوده و این عملا آشکار گردد، و مردم با دیدن پایداری و عمل وی در صبر و مصیبت و سختی، او را الگو نموده و مطابق او عمل نمایند و معلوم گردد که ایزد متعال از روی حکمت و مصلحت، وسائل امامت را

جز به فردی که دارای لیاقت، و مقام و شخصیّتی فوق العاده و والا باشد واگذار نمی‌کند تا هر چه روزگار بگذرد پاکی و حقیقت او آشکارتر گردد، این بود معنی آزمایش. امّا کلمات (دستورات و حوادث سازنده) در ابراهیم چه بود؟ [موارد زیادی بود که حدود بیست مورد از آن را امام علی علیه السلام بر شمرده است که حضرت ابراهیم در فکر و عمل آنها را به ثبوت رسانید].

اوّل- از جمله آنها: یقین ابراهیم، که خداوند در مورد آن فرموده:

وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ (و همچنین آثار قدرت خود و شگفتیهای جهان خلقت را به ابراهیم نشان دادیم تا از مرحله گمان بگذرد و به مرحله تصدیق و یقین برسد- انعام 6: 75).

دوم- شناخت او و از صفات «جمالیّه و جلالیّه» خداوند از قدم و پیشینه بودن او بر هر چیز و یکتائی خدا، و دور دانستن ساحت مقدّس او از همانند بودن با موجودات، می‌باشد. او نخست با نگرش دقیق بر روی نشانه‌ها و آثار خداوند بر اوج یقینش افزود، وقتی ظلمت شب دامن خود را گسترد، او ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است پس چون آن ستاره غروب کرد و نابود شد، گفت: من چیزی را که نابود گردد، به خدائی نمی‌پذیرم، پس چون شب هنگام تابندگی ماه را دید، گفت: پروردگار من ماه است، وقتی که آنهم نابود شد، گفت:

اگر خدای من مرا هدایت نکند، همانا از گروه گمراهان خواهم بود، پس به هنگام صبح که خورشید درخشید، برای ارشاد قوم خویش گفت: این خدای من است که از ستاره و ماه با عظمت‌تر و درخشان‌تر است امّا دیری نپائید که آن نیز غروب

کرد. با غروب آنها گفت: ای مشرکان من از آنچه شما شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم- انعام 6: 74 تا 78). حضرت ابراهیم با خود چنین اندیشید که: همه اینها اسیر و محکوم قوانین طبیعت بوده و مانند یک دیگر در تغییر و حرکتند، پس خود پدیده‌اند، و چون پدیده‌اند یقینا پدید آورنده‌ای دارند، پس داوری از روی ستارگان راه درستی نیست، چنان که خداوند فرموده: فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ، فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ (نگاهی از روی خردمندی به ستارگان افکند و به قومش چنین اظهار کرد: که من بیمار هستم- صافات 37: 88 و 89) (در واقع روحش از اینکه مردم چنین موجوداتی را خدا گرفته‌اند آزرده گشت) و بدین ترتیب بود که قلب خود را از فروغ معرفت روشن ساخت. و اینکه خداوند نگاه ابراهیم را به یک بار مقیّد ساخته، بدین سبب است که با یک بار نگریستن، دچار خطا نمی‌گردد، نگاه دوم است که گناه محسوب می‌شود چنان که پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله به علیّ علیه السلام فرمود: ای علیّ نگاه اوّل به نفع تو، و نگاه دوم به زیان تو است و هیچ سودی از آن عایدت نخواهد شد.
سوم- دلاوری، گذشت روزگار نشان داد که او با همه ناملایمات که یکی پس از دیگری دامنش را می‌گرفت چون کوه استقامت ورزید، زمانی که مردم در مقابل پیکره‌های بی‌جان بتها سر تعظیم فرود می‌آوردند و اظهار بندگی می‌نمودند و آنها را عوامل مؤثّر در زندگی خود می‌دانستند و قدرتمندان نیز اندیشه ساده‌لوحان را تخدیر می‌کردند، تا به جایی که سرپرست او آزر (پدر، مادر یا عمو، یا استاد نجّاری او بود) از بت‌سازان و بت فروشان شده بود، در چنین

جامعه فاسدی به تنهایی بپا خاست و همه را به باد سرزنش و انتقاد گرفت، چنان که خداوند فرموده: إِذْ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِینَ. قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ قالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلی ذلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ وَ تَاللَّهِ لَأَكِیدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلَّا كَبِیراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَیْهِ یَرْجِعُونَ (وقتی که به پدر مقامی و قوم خود گفت:
این پیکره‌های بی‌جان چیست که به پرستش آنها پرداخته و ملازم آنها شده‌اید؟
گفتند: چون پدران خود را این چنین یافته‌ایم که پرستش این بتها را می‌کردند.
ابراهیم گفت: شما و پدرانتان همه سخت در گمراهی بوده و هستید، قومش به او گفتند: آیا تو علیه شرک و برای اثبات توحید حجّت قاطعی داری؟ یا از روی هوی و هوس سخن می‌گویی؟ ابراهیم گفت: (آنچه

می‌گویم حقیقت است، این بتهای بی‌روح خدا نیستند) بلکه خالق آسمانها و زمین پروردگار شماست و من بر آنچه گفتم به یقین گواهی می‌دهم، و به خدا سوگند که این بتها را با هر تدبیر که بتوانم درهم می‌شکنم آنگاه که شما از بتخانه روی گردانیدید (به صحرا رفتید)، در آن موقع به بتخانه رفت و همه بتها را در هم شکست جز بت بزرگشان، تا به او رجوع کنند (انبیا 21: 53 تا 59) (بت بزرگ از طلا ساخته شده بود و دو گوهر شاهوار در چشمانش جای داشت، او برای اتمام حجّت تبر را بر دوش همان بت نهاد تا در مقام شکایت به آن رجوع کنند) اینک روشن است که پایداری یک تن در برابر هزاران دشمن خدا کمال شجاعت و دلاوری است.

چهارم- بردباری ابراهیم، که در فرموده خداوند عزّ و جلّ به آن اشاره شد: إِنَّ إِبْراهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُنِیبٌ (البتّه ابراهیم بردبار و خدا ترس و بازگشت‌کننده به خدا بود- هود 11: 75).

پنجم- سخاوت او، که در ضمن سرگذشت مهمان‌نوازی او از فرشتگان در این آیه هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ ضَیْفِ إِبْراهِیمَ الْمُکْرَمِینَ (آیا جریان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است- ذاریات 51: 24) بازگوکننده بخشندگی و بلند طبعی اوست.

ششم- دوری و ترک خویشاوندان خود، چنان که خدا فرموده: وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (من از شما و آنچه را که بجز خدا می‌خوانید و می‌پرستید کناره‌گیری می‌کنم- مریم 19: 48).

هفتم- امر بمعروف و نهی از منکر نمودن او، که در این آیه بیان شده: یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنِی عَنْکَ شَیْئاً یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا یا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیًّا یا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَنْ یَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطانِ وَلِیًّا چنان که از این آیات بر می‌آید، در مقابل پدر خود چنین می‌گوید: ای پدر، چرا (خدا را رها کرده و) مجسّمه‌هایی که چشم و گوش (و حسّ و هوشی) ندارند و

هیچ نیازی را از تو رفع نخواهند کرد پرستش می‌کنی؟ ای پدر، از طریق وحی مرا دانشی آموختند که ترا نیاموختند، پس تو از من پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم، ای پدر، هرگز شیطان را نپرست که شیطان با خدای رحمان به سختی مخالفت و عصیان ورزید، ای پدر، بیم دارم که خدای مهربان بر تو قهر گیرد و (در دوزخ) با شیطان یار و یاور باشی، و به عذاب دائمی گرفتار گردی- مریم 19:
43 تا 46).

شرح: تا «ابت» عوض یاء محذوف است و کیسره‌اش به جهت دلالت بر آن

می‌باشد و کسره‌ای است که قبل از یاء متکلّم بوده، و علّت آنکه اسم او را نبرده به جهت تعظیم و تفخیم، و تکرار آن به خاطر مهربانی و دل بدست آوردن می‌باشد.
هشتم- برخورد مؤدّبانه‌اش در مقابل تهدید، چون پدرش به او گفت:
قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یا إِبْراهِیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنِی مَلِیًّا» (ای ابراهیم، آیا از پرستش معبودهای من روی گردانده‌ای؟ اگر از گفتارت دست برنداری دشنامت دهم، یا سنگسارت کنم (تا هلاک شوی یا از من دور گردی) و بعد با لحن خشنی گفت: از اینجا برو و مدّتی دراز از من دور شو- مریم 19: 46) و چون بر ابراهیم ثابت شد که «آزر» ایمان نمی‌آورد برای اینکه با بدی به خوبی پاسخ گوید، با لحنی مؤدّبانه گفت: سَلامٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کانَ بِی حَفِیًّا (درود بر تو باد (می‌روم و) از خدایم برای تو آمرزش می‌خواهم تا به توبه توفیقت دهد که پروردگار به من بی‌نهایت لطف دارد- مریم 19: 47) (حقیقت استغفار برای کفّار در خواست توفیق است).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 298
نهم- و اعتماد و توکّل او به خدا، که در این آیه بیان گردیده: الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ پس از آنکه با قوم خود احتجاج نموده و بت‌پرستی آنها را سرزنش کرد (شعرا 26: از 61 تا 77) می‌کوشد تا آنان را به تدبیر خدای یگانه توجّه دهد لذا می‌گوید: (پروردگار جهان همان آفریدگاری است که مرا خلقت نموده، و براستی در گفتار و کردار راهنمائیم کرده و سیر و سیرابم می‌نماید، و هر گاه بیمار گردم شفایم می‌دهد، و مرا می‌میراند، و سپس در روز حساب زنده‌ام می‌گرداند، او کسی است که امیدوارم روز پاداش لغزشهای مرا ببخشد- شعرا 26: 77 تا 82). و آنگاه از خدا درخواست می‌کند کمال را در علم و عمل به او مرحمت فرماید: رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ (پروردگارا مرا بر این مشرکان فرمانروائی ده، و به سبب توفیق کمال در علم و عمل مرا بشایستگان راه خود ملحق ساز- شعرا: 83) (مناجات ابراهیم در این سوره ادامه دارد) مقصودش از نیکان، برگزیدگانی است که جز به فرمان خدا داوری نکنند، و پایه داوری آنان نه رأیهای شخصی و نه معیارهای بی‌مورد است، و این درخواست را بدین سبب نمود تا افرادی که دلیلهای صادق خدایند و پس از او می‌آیند، به راستی و درستی وی گواهی دهند، چنان که در دنباله همان آیات فرموده: وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ (در میان آیندگان نیکنامم گردان- شعرا: 84).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 299
منظور وی از «آخرین»، امّت با فضیلت بود و خدا دعایش را پذیرفت و

برای او و پیامبران دیگر خود زبان راستگویی در امّت آخر زمان قرار داد، که او علیّ بن أبی طالب بود و این همان است که خدا فرموده: وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (دادیم مر ایشان را زبان راستگو در حالی که بلند آوازه بود- مریم: 51).
دهم- آزمایش جان، که او از این امتحان سربلند بیرون آمد، وی را در منجنیق نهاده، در آتش افکندند.
شرح: این ماجرا در قرآن کریم سوره انبیاء (21) از آیات 50 تا 70 بیان شده است و نشانگر اراده پولادین اوست که برای رسیدن به هدف از هیچ چیز کوتاهی نمی‌کند، و حتّی به جبرئیل می‌گوید:
«امّا الیک فلا، امّا الی ربّ العالمین فنعم».
یازدهم- آزمایش در فرزند بود، وقتی که مأمور به قربانی نمودن فرزند دلبندش اسماعیل شد (در قرآن کریم، سوره صافات: (آیات 100 تا 109) بیان شده و نشانگر تسلیم محض بودن او در مقابل امر خداست).
دوازدهم- دچار شدن به آزمایش سخت خانواده بود هنگامی که همسرش را از دست عراره قبطی، که در ماجرای گرفتار گشتن ابراهیم از او یاد شده است، رها ساخت.
سیزدهم- دچار شدن به کج خلقی همسرش ساره.
چهاردهم- فروتنی او در برابر خداوند و کوچک دانستن فرمانبرداری خود از او، چنان که عرضه می‌دارد: وَ لا تُخْزِنِی يَوْمَ يُبْعَثُونَ (مرا در رستاخیز
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 300
رسوا مگردان- شعرا 26: 87).
پانزدهم- تقرّب و خلوص و توجّه او به خدا، و پاکی از عقاید و گفتار شرک‌زاست ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (ابراهیم، به آئین یهود و مسیحیّت گرایش نداشت، بلکه بدین حنیف (اسلام) بود، و هرگز از آنان که برای خدا شریک قائل شدند، نبود- آل عمران 3: 67).
شانزدهم- فراهم آوردن تمام شرایط بندگی را در خود، چنانچه در قرآن فرموده: إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُكِی وَ مَحْيایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (ای محمّد، بگو: نماز من و همه عبادت من و زندگی و مرگ من تمامی برای خداست که پروردگار جهانیان است، شریکی برای او نیست و به این اخلاص کامل مرا فرمان داده است و من اولین شخصی هستم که تسلیم محض امر خدایم- انعام 6: 163) (گرچه آیات خطاب به پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و بازگوکننده صفات اوست ولی در اینجا امام به حضرت ابراهیم تطبیق نموده است) و در این گفته‌اش: (که زنده بودن و مرگم بخواست خداست) تمام شرایط فرمانبرداری را گرد آورده و از معنای حقیقی عبادت و بندگی کوچکترین

چیزی را فروگذار نکرده است.
هفدهم- پذیرفته شدن دعای او، زمانی که عرض کرد: رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی (پروردگارا به من بنما چگونه مردگان را زنده خواهی نمود- بقره 2:

262) این آیه چند معنا دارد که روشن نیست خداوند کدامیک از آنها را اراده فرموده، بعضی پنداشته‌اند که او در باره اصل قدرت خدا شک داشته و لذا چنین تقاضائی نموده، ولی شواهدی که در خود آیه است همگی دلیل آن است که ابراهیم از چگونگی زنده نمودن مردگان و نحوه آفرینش پرسید (نه از اصل قدرت بر زنده نمودن) و این از افعالی است که اختصاص به ذات مقدّس خدا دارد، و اگر دانشمندی آن را نداند نه عیبی دارد، و نه در یکتاپرستی او خللی وارد گردیده به همین جهت خدا فرمود: قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قالَ بَلی (مگر به زنده کردن مردگان ایمان نداری؟ عرض کرد: بلی دارم- بقره: 260) و این پاسخ بر تمام کسانی که به خدا ایمان آورده باشند لازم است، هر گاه از یکی از آنان پرسیده شود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ باید بگوید: بلی چنان که ابراهیم گفت، و زمانی هم که خداوند (در عالم ذرّ) به تمامی ارواح بشر گفت: أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟ قالُوا بَلی (آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: هستی- اعراف 7: 172) نخستین شخصی که پاسخ مثبت داد حضرت محمّد بود، و چون در گفتن «بلی» پیشی- گرفت بدین سبب سرور همه پدیده‌های خلقت از آغاز تا پایان هستی گردید، و مقامش از همه پیامبران و فرستادگان الهی والاتر گردید و هر کس که به این سؤال همانند ابراهیم پاسخ نگوید، از ملّت او روی گردانده است، و خداوند فرماید: وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ (و کیست که از آئین و روش ابراهیم

روی گردان شود، جز آدمی که خود را سبک گیرد و تباه کند- بقره: 130) هنگامی که در تمامی این آزمایشها با عالیترین امتیاز قبول گردید، آنگاه خداوند در دنیا او را برگزید، و سپس گواهی داد که در آن سرای از جمله بندگان شایسته خواهد بود و در دنباله همین آیه فرموده: وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ (و او را به راستی در دنیا برگزیدیم و در آخرت از شایستگان است- بقره: 130) و شایستگان، پیامبران و امامان- صلوات اللَّه علیهم- هستند که به امر و نهی خدا عمل می‌نمایند و ارجمندی و شایستگی را در بندگی او می‌دانند.
نوزدهم- و از پیروی رأی و قیاس در دین خدا اجتناب ورزید، چنان که خداوند در دنباله همان آیه چنین فرموده است: إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ، قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ (آنگاه که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو، گفت: یکسره تسلیم و مطیع پروردگار جهانیان هستم- بقره: 131).

بیستم- الگوی همه پیامبران بعد از خود گردید، و تمامی ایشان به او اقتدا کردند چنانچه در آیه بعد فرموده: وَ وَصَّی بِها إِبْراهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعْقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به آن آئین (بدین گونه) توصیه کردند: ای فرزندان «ما» خداوند این دین را برای شما برگزید، زنهار که در حالی که مسلمان نباشید بمیرید- بقره: 132) و در سوره دیگر به پیغمبرش فرموده: ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما

کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (پس به تو وحی کردیم که پیروی کن در توحید، کیش پاک ابراهیم را و او هرگز به خدا شرک نورزید) (نحل 16: 123).

یعنی: «مشرکان که ادّعای پیروی از او را می‌کنند دروغ می‌گویند ابراهیم مشرک نبود و غیر خدا را نمی‌پرستید».

و نیز در فرموده خداوند: مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ (پیروی کنید احکام و شریعت ابراهیم را «که موافق شریعت محمّد است» خدای، از این پیش شما امّت را در صحف ابراهیم و کتابهای دیگر و قرآن مسلمان نامیده است- حج 22: 78) وقتی با سرافرازی از عهده کلمات (به آن معانی مذکور) که از شرایط رهبری است بر آمد، (و همه آزمایشها و گرفتاریها را پشت سر گذاشت خداوند مرتبه‌اش را ارتقاء داد و به مقام پر افتخار امامت سرافرازش نمود، که از نیازهای مردم از جهت مصالح دنیا و آخرت باز گرفته شده است) و در دنباله همان آیه وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً ابراهیم گفت: «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی» (و به برخی تبارم نیز) امامت را عطاخواهی نمود؟ (بقره: 123) معلوم است که آوردن «من» حرف جرّ که برای تبعیض می‌باشد بدین جهت است که می‌دانست در میان دودمانش افرادی خواهند بود که لیاقت امامت را دارند، و نیز افرادی که این لیاقت را ندارند اگر چه مسلمان باشند.

دلیل اینکه گفتیم «من» برای تبعیض می‌باشد این است که محال است ابراهیم که به سنّت الهی آشناست، دعا کند و برای کافری یا مسلمانی آلوده که به درجه عصمت نرسیده است درخواست مقام امامت کند، بنا بر این باید بگوئیم که با این دعا از میان تمامی نژاد خود، بعضی از خواصّ مؤمنین را در نظر گرفته که خواصّ سه گونه‌اند: 1- آنان که از راه کفر دور باشند، 2- آنان که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند، 3- کسی که هرگز به گرد گناه نگشته و قصد آن را هم در سر نپرورانده است (در بخش بعد خواهد آمد که) اینان در میان خاصّان برترند. و اگر برای اختصاص به مقام امامت چهره‌ای زیباتر از این فرض می‌شد، و ویژگیهای بیشتری لازم بود حتماً آنها نیز از شرایط امامت قرار داده می‌شد، (جالب توجّه است که)

خداوند حضرت عیسی را از ذرّیه ابراهیم معرفی نموده در صورتی که او فرزند دختری ابراهیم بود. حال که فرزند دختر را «ذریّه» نامیدن درست است، و ابراهیم نیز برای ذرّیّه خود درخواست مقام امامت نموده ناگزیر بر حضرت محمّد (ص) نیز واجب بود که پیروی از او بکند و امامت را در ذرّیه پاک خویش قرار دهد، تا مطابق ابراهیم پیش رفته باشد، پس از آنکه دستور پیروی کردن از ابراهیم را از خدا دریافت نمود: ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً (نحل 16: 124) که ترجمه‌اش گذشت).
شرح: اجماعی است که پیغمبر اسلام در فروع تابع هیچ پیغمبری نبود و اگر بعضی از مسائل موافق شریعت پیغمبری بود، بر سبیل اتّفاق واقع شده، نه بر سبیل اقتدا، چه آن حضرت «افضل المرسلین» است و اقتدای فاضل به مفضول قبیح است (منهج الصادقین 5: 235).

و اگر امامت را در ذرّیه معصوم خود قرار نمی‌داد، در زمره کسانی قرار می‌گرفت که خدا فرموده: وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ (بجز اشخاص نابخرد که خود را به تباهی دچار گردانند چه کسی از ملّت ابراهیم رویگردان می‌شود- بقره 130) و مقام پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله برتر از این است که مشمول این آیه گردد، زیرا خدا فرموده است: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا (سزاوارترین مردم به ابراهیم اشخاصی هستند که از او پیروی کرده‌اند، و این پیغمبر و امّت او که اهل ایمانند- آل عمران 3: 68) و امیر المؤمنین علیه السلام پدر ذرّیه پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله است که امامت در او قرار داده شده، به همان گونه که در تبار معصوم او نهاده شده، و علّت اینکه در جمله پایانی آن آیه شریفه خدا فرموده است: لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (ستمکاران به پیمان خلافت من نمی‌رسند- بقره 124) مقصود آن است که اگر شخصی معبود بناحقّ یا بتی را پرستیده یا به اندازه چشم برهم زدنی به خدا شرک ورزیده است، اگر چه بعد از آن اسلام آورده باشد، لیاقت امامت را ندارد، و ظلم یعنی چیزی را در غیر جای خود نهادن، و بزرگترین ظلم شرک به خدا است که خودش فرموده: إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (زیرا شرک‌ورزیدن ستم بزرگی است- لقمان 31: 13) همچنین کسی که مرتکب یک گناه بشود هر چند کوچک، گرچه بعد از آن توبه کند برای مقام امامت

شایستگی ندارد. و شخصی که حدّی به گردن دارد نمی‌تواند بر دیگری حد جاری سازد، بنا بر این جز معصوم کس دیگری نمی‌تواند امام باشد، و اینکه چگونه بدانیم شخصی معصوم است یا نه، راهی برای اثبات بی‌گناهی او نیست مگر آنکه خداوند به زبان پیغمبرش به آن تصریح کند، زیرا

«عصمت» مانند رنگها مثل سیاهی و سفیدی و یا شکلهای ظاهری نیست که دیده شود، بلکه از صفات درونی و نهانی است که تنها خداوند که از تمامی اسرار آگاه است آن را می‌داند.
مترجم گوید: ابراهیم به زبان سریانی و عربی یعنی پدر مهربان، زیرا آن حضرت و همسرش ساره تا قیامت، در بهشت سرپرست کودکان مؤمنینند.
کنیه‌اش أبو محمّد، و أبو الأنبیاء و أبو الضّیفان، و لقبش از آن زمان که به تاج خلّت سرافراز گردید خلیل اللّه، و خلیل الرّحمن شده، سلسله نسب او را چنین نوشته‌اند:
ابراهیم بن تارح بن ناحور بن ساروغ (کامل التّواریخ 1: 57) محلّ تولّدش شوش أهواز یا قریه کُوثی از روستاهای کوفه (کامل 1: 57) سال تولّد او بقول بعضی 3323 سال بعد از هبوط آدم مطابق 1081 سال بعد از طوفان نوح (روش خلیل الرّحمن: 16)، و در 150 سالگی موی محاسنش سفید گردید و فوت وی بعد از 180 سال که دوران دعوتش بود، در سن 195 سالگی در شام چشم از جهان فروبست، و در 18 میلی از بیت المقدس در مسجدی معروف به مسجد ابراهیم به خاک سپرده شد (مروج الذّهب 1: 46).

باب 64- معنى كلمه باقى مانده در دودمان ابراهيم «ع»

1- ابو بصير گويد: از حضرت صادق عليه السلام پرسيدم كه معنى فرمايش خداوند: وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِى عَقِبِهِ (و قرار داد حضرت ابراهيم توحيد را كه پاينده است در ميان فرزندان خود- زخرف 43: 27) چيست؟ فرمود: آن امامت است كه خداوند عزّ و جلّ تا روز قيامت در تبار حسين عليه السلام پايدار ساخت.

باب 65- معنی عصمت امام

1- عبّاس کحّال غلام زید بن علیّ گوید: پدرم برایم گفت: حضرت موسی ابن جعفر به نقل از پدرش از نیایش از امام سجّاد علیهم السلام فرمود: از ما خاندان جز معصوم، شخص دیگری نمی‌تواند امام باشد، و عصمت صفتی نیست که

در ظاهر بدن باشد تا با چشم دیده شده و شناخته گردد، و به همین جهت امکان ندارد معصوم بودن کسی را بدست آورد مگر خدا به وسیله پیغمبرش آن را صریحاً فرموده باشد. شخصی عرض کرد: ای فرزند گرامی رسول خدا معنی معصوم چیست؟ فرمود: معصوم شخصی است که به واسطه چنگ زدنش به ریسمان الهی و جدا نشدنش از آن هرگز به گناهی آلوده نگردد، و رشته محکم خدا قرآن است که آن دو تا روز قیامت از یک دیگر جدا نگردند، و تا رستاخیز امام هدایت می‌کند به قرآن، و قرآن راهنمائی می‌نماید به امام، و این است فرموده خدا: إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ (همانا این قرآن مردم را به راست‌ترین و استوارترین طریقه هدایت می‌کند- اسرا 17: 9).

2- حسین أشقر گوید: از هشام بن حکم پرسیدم که معنای این گفته شما چیست که: مسلّما بجز معصوم امام نمی‌گردد، پاسخ داد: آن را از امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: او به یاری و توفیق خدا از انجام هر عملی که خداوند منع کرده است خودداری می‌کند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده: وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ

هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (و هر کس به دین خدا «اسلام» تمسّک جوید یقینا براه راست راهنمائی گردیده است- آل عمران 3: 101).

3- محمّد بن ابی عمیر گوید: در مدّتی که همدم هشام بن حکم بودم سخنی از او نشنیدم و بهره‌ای از وی نبردم که سودمندتر از این سخن باشد که در صفت رهبری گفت، روزی از او پرسیدم: آیا امام معصوم است؟ گفت: بلی، گفتم:

حقیقت بی‌گناهی چه چیز است؟ و معیار شناخت عصمت چیست؟ پاسخ داد:

تمامی گناهان برخاسته از چهار چیز است و پنجمی ندارد: حرص، حسد، خشم و خواهشهای نفسانی، و هیچ یک از اینها در امام نمی‌باشد، روانیست امام بر این دنیا حریص باشد که حرص ناشی از تهیدستی است، در حالی که همه جهان زیر مهر و خاتم و در اختیار اوست، و خزانه‌دار مسلمانان

است به چه دلیل حرص بورزد؟ اما حسود نیست، زیرا آدمی به کسی رشک می‌ورزد، که مقامی بالاتر از او داشته باشد، و مقامی بالاتر از امامت نیست پس چگونه به شخصی که پائین‌تر از او باشد حسد بورزد؟ و روا نیست برای امور دنیا خشمگین شود مگر آنکه خشمش برای خدا باشد، چون خدا او را موظّف کرده که حدود را اجرا نماید، و نکوهش هیچ

ملامت‌گری او را باز ندارد، و بر خلاف دین با کسی عطوفت نکند تا حدود الهی را اجرا کند، و بر او جایز نیست که پیرو هوای نفس خویش باشد، و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد زیرا خدای عزّ و جلّ دوستی جهان دیگر را در دل او افکنده و همان گونه که ما با چشم علاقه به این جهان نگاه می‌کنیم، او به آخرت می‌نگرد، آیا کسی را دیده‌ای که دیدن چهره زیبایی را برای تماشای شخص بدمنظری رها کند؟ و خوردن غذای گوارایی را بخاطر غذای تلخی، و بر تن کردن لباس نرمی را برای لباس خشنی ترک کند؟ و نعمت جاودانه پایداری را بر دنیای سپری‌شونده و رو به زوال برتری بدهد؟
مصنّف کتاب گوید: دلیل بر عصمت امام این است: هر سخنی که از گوینده‌ای نقل می‌گردد، تأویلات مختلفی در آن احتمال داده می‌شود، و حتّی آیات قرآن و روایاتی که مورد اجماع فرقه‌های مختلف مسلمین است که صحیح و بدون تغییر و تبدیل و کم و زیاد شدن در آن، دست نخورده باقی مانده، باز هم احتمال تأویلهای گوناگونی در آن می‌رود. بنا بر این لازم است، یک خبر دهنده راستگو که از دروغگوئی عمدی و خطا مبرّا است به همراه آن خبر باشد تا مردم

را، از منظور و نیّت درست و حقّ خدا و پیغمبرش، یعنی آنچه که در قرآن و احادیث هست، آگاه سازد، و چون مردم از نظر استعداد و هوش و عادات متفاوتند، در توجیه و تأویل یکسان نیستند، به همین دلیل هر کس آیات قرآن و احادیث را طبق مرام خویش توجیه می‌نماید، حال اگر خداوند، آگاه سازنده راستگویی را که واقعیت کتابش را بیان نماید برایشان قرار ندهد، اختلاف در دین را بدست خود ایجاد کرده و بنا بر این آن را برای مردم جایز دانسته است. زیرا کتابی نازل نموده که قابل تأویل است، و پیغمبرش قوانین و آدابی را مقرّر نموده که احتمال تأویل در آن می‌رود، و به مردم دستور داده تا به آن کتاب و سنّت عمل نمایند، همچنان است که گفته باشد: قرآن و سنّت مرا تأویل نمائید و عمل کنید. و روشن است در چنین فرضی روا خواهد بود که ضدّ و نقیض عمل نمودن و یا اعتماد داشتن به حق و خلاف آن را، جایز دانسته باشد. و چون چنین رخصتی بر خدا محال است پس باید در هر دوره‌ای همراه با قرآن و سنّت شخصی باشد که با آگاهی کامل از معناهائی که خدا در نظر داشته مقصود او را از آیات قرآن

بیان نماید، و احتمالات دیگری را که در الفاظ قرآن می‌رود کنار زند، و معانی درستی را که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در مقرّرات و اخبارش در نظر داشته است بیان نماید، و نیز

احتمالاتی را که در الفاظ اخبار آن حضرت می‌رود که درست بودن صدور آنها مورد اجماع است ردّ نماید، و حال که ثابت شد خبر دهنده‌ای راستگو لازم است، چون صداقت لازم بود باید معصوم نیز باشد، و از جمله مؤیّدات این برهان آنست که مخالفان ما معتقدند خداوند قرآن را فقط بر مردم زمان پیغمبر نفرستاده بلکه برای عصرهای بعد از او نیز فرستاده است، و پیامبری هم در میان مردم بعد از آن عصر نخواهد بود که مطلب را روشن نماید، مع ذلک آنان را مأمور ساخته تا به آنچه که در قرآن هست بر وجه حقّ و صدقش عمل نمایند. وقتی جایز نباشد بدون ناطق و مفسر و روشنگری که مبهمات آن را واضح نماید قرآن بر قومی نازل گردد، همچنان روا نیست با اینکه فردی وجود نداشته که قائم مقام پیغمبر باشد، و ناسخ و منسوخ و خاصّ و عامّ، و مقاصدی که خدا از کلامش در نظر داشته برای ما بیان کند، با تأویلهایی که احتمال می‌رود ما را مأمور عمل به آن نماید، همچنان که پیغمبر برای مردم زمان خودش توضیح می‌داد. بالاخره در این مورد آنچه را عقل و دین حکم می‌نمایند لازم و واجب است.

بنا بر آنچه گذشت چنانچه شخص بگوید: «درست است که باید گوینده‌ای باشد ولی آنچه را ما ناگزیریم از دانستن آن از متشابهات قرآن، و از معناهائی که مراد خدا است و او در نظر گرفته- نه آنچه را از الفاظش احتمال آن می‌رود- خود امّت به ما می‌رسانند». باید گفت: عمل «امّت» این سخن را تکذیب می‌نماید، چون ما اختلافی را که در میان امّت در بسیاری از آیات قرآن وجود دارد می‌بینیم، و همین گواهی می‌دهد در بیشتر آیات قرآن جاهلند و معنائی را که خدا قصد نموده درک ننموده‌اند، و این روشنگر آن است که «امّت» نمی‌تواند اداکننده حقّ قرآن باشد و قائم مقام پیغمبر گردد.
اگر گستاخی سر برداشته و بگوید: جایز است که قرآن بر مردم زمان پیغمبر نازل شود و همراه با آن پیغمبری نباشد، و با آنکه احتمال تأویل در آن می‌رود خداوند می‌تواند آنان را مأمور بعمل نماید.
به او گفته می‌شود: بر فرض حرف تو درست باشد، می‌پرسیم با چنین وضعی اگر در معانی آن اختلاف شد- چنان که در این زمان شده است- مردم چه وظیفه‌ای دارند؟ اگر بگوید: همان چاره‌ای که الان باید کرد، می‌گوئیم: حالا

چنان است که هر طایفه‌ای یک تأویل را می‌گیرند، و بر طبق آن عمل می‌نماید، و فرقه دیگر تأویل دیگری را، و هر یک دیگری را گمراه می‌داند، و قائلند به اینکه دسته مخالف راه حقّ را در پیش نگرفته است، اگر بگوید: می‌شود که در آغاز اسلام نیز چنان باشد، و آن خود حکمتی است از جانب خداوند و عدل در باره آنان است.
با این ادّعا مرتکب اشتباه فاحشی شده است که خیال نمی‌کنم هیچ مخلوقی پیش از او دچار گردیده باشد، باز هم به او پاسخ داده می‌شود: به ما بگو که اگر شخصی چنین بپرسد: عربهای فصیح لغت‌شناس قرآن را تأویل می‌نمایند و هر یک از آنان بر طبق آنچه لغت تأویل می‌نماید عمل می‌کنند، ولی اشخاصی که آشنا به لغت فصیح عرب نیستند چه بکنند؟ و غیر عربها از ترک و فارس و غیره، چگونه بفهمند؟ و برای دانستن احکامی که خدا در کتاب خویش برایشان واجب ساخته به چه چیز مراجعه نمایند؟ و به کدام فرقه روی آورند، با اختلافی که خود در تأویل دارند؟ چون تو معتقدی که هر فردی می‌تواند بر طبق تأویل خود عمل نماید، پس بناچار باید غیر عرب و هر شخص دیگری را که لغت نمی‌داند مانند اصحاب لغت بدانی، یا اینکه به آنان اختیار دهی تا از هر فرقه‌ای که مایلند

پیروی نمایند، که در این صورت بر تو لازم است تمامی حقّ را در آن گروه قرار دهی نه غیر آن، و اگر حقّ را به دسته بخصوصی اختصاص دهی، پایه‌ای که سخنانت را بر آن قرار دادی در هم ریخته، و آن را نقض نموده‌ای، و باید قبول کنی که با آن دسته دانش و دلیلی است که به سبب آن از دیگران جدا گشته و ممتاز می‌شوند، و این مخالف گفته تو است، حال اگر همه گروهها را در حقّ برابر دانستی با آنکه تأویلات آنان ضدّ یک دیگر است پس بر تو لازم می‌آید برای عجم و عرب غیر فصیح نیز جایز بدانی هر گروهی را که مایلند انتخاب و پیروی نمایند و اگر این مطلب را پذیرفتی، پس باید هیچ یک از مخالفان خودت را از قبیل شیعه، خوارج، اصحاب تأویلات و سایر مخالفین چه آنان که فرقه خاصّی را تشکیل داده‌اند، و چه بدعت‌گذارانی که فرقه‌ای ندارند، مورد نکوهش و مذمّت قرار ندهی، و چنین کاری نقض اسلام و بیرون رفتن از اجماع است، و به تو چنین اعتراض می‌شود: باید خدا مخلوق را فرمان داده باشد که بدون چون و چرا به آنچه در کتاب بسته‌ای است و نمی‌توانند داخل آن را بخوانند عمل نمایند، و در عین حال امر فرموده که باید جستجو کنند و هر گروهی به آنچه که به رأی خودش در آن کتاب بسته است عمل نماید.

اگر چنین چیزی را مجاز بدانی بیهودگی را بر خدا روا دانسته‌ای زیرا چنین عملی شیوه بیهوده‌گرایان است. و باید اجازه دهی شخص با خرد خویش در

مسائل تأمّل کند، و هر امری از دین را که صلاح بداند به آن معتقد گردد، زیرا تفاوتی ندارد (مباح نموده باشد) که در قوانین حلال و حرام به آراء خودشان عمل کنند و یا در همه اصول و فروع دین (توحید آن و مسائل دیگر) به خردهای خود رجوع کرده و آنچه را که نیک می‌پندارند و نزد آنان حقّ است، عمل نمایند، اگر این اجازه را دادی بر خدا روا دانستی که مخلوق علیه او گواهی دهند که خدا دو تا است، یا طبیعی مذهب و مادّی شوند و خدا را انکار نمایند. این آخرین نتیجه چنین اعتقادی است زیرا اگر شخصی جایز بداند که خدا ما را مأمور ساخته تا به قرآن که احتمالات مختلف دارد عمل نمائیم، و می‌گوید: لازم نیست خبر دهنده راستگوئی باشد تا منظور خدا را از معانی حقیقی آن به مردم بازگو کند، باید بر مردم زمان پیغمبر نیز مانند آن را روا بداند، و اگر چنان چیزی را جایز شمرد، ضروری خواهد بود خداوند هر فرقه‌ای را آزاد گذاشته باشد تا به رأی خود عمل نمایند، و هر طور که مایلند تأویل نمایند، چون چاره‌ای جز آن ندارند، در صورتی

که حجّتی همراه آنان نباشد تا معیّن نماید که کدام تأویل صحیح‌تر از دیگری است پیروی از ایشان را برای افرادی که لغت نمی‌دانند روا دانسته، و چون چنین گشت در این زمانه برای ما نیز درست خواهد بود.
و هر گاه آن را در مورد قرآن جایز دانستیم، لازم است در اصول حلال و حرام، و قیاسهای عقلی نیز روا بدانیم، و تمامی اینها خروج از مرز دین می‌باشد. و با دلایلی که قبلا گفتیم ثابت شد که چاره‌ای نیست و باید مترجمی برای قرآن و اخبار پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله داشته باشیم و واجب است که آن مترجم معصوم باشد، تا پذیرفتن سخنش واجب گردد، و هر گاه واجب شد «معصوم» باشد، بدلایلی که گذشت نمی‌تواند «امّت» باشد، زیرا اختلاف «امّت» در تأویل قرآن و اخبار و جدالهائی که در آن دارند، به حدّی است که برخی از آنان فرقه دیگر را کافر می‌شمرند؛ و چون ثابت شد که «امّت» نمی‌تواند به جای «امام» باشد، پس «معصوم همان فردی می‌باشد که ما آن را یاد نمودیم و او «امام» است. و با دلیل ثابت کردیم که جز معصوم نمی‌شود کس دیگری امام باشد، و نظر ما (شیعه) بر این است که وقتی عصمت در امام لازم بود، ناگزیر فرد معصوم کسی است که پیغمبر به نام و نشان او تصریح نموده باشد، زیرا «عصمت» صفتی نیست که در

ظاهر آفرینش باشد تا مردم آن را به چشم ببینند و تشخیص دهند، پس می‌بایست که آگاه از همه نهان‌ها که منزّه و والاست با زبان پیامبرش بر آن تصریح نماید و این بدان جهت است که «امام» نمی‌گردد جز کسی که

به صراحت معرّفی شده باشد و تصریحات و اخباری که از ائمّه علیهم السلام به ما رسیده دلیل درستی گفتار ما است.

باب 66- معنى منع كردن خدا آتش را بر پدر و مادر و سرپرست پيغمبر «ص»

1- عبد الرّحمن بن كثير هاشمى گويد: شنيدم كه امام صادق عليه السلام فرمود:
جبرئيل به پيغمبر نازل گرديد و عرض كرد: اى محمّد خداوند تو را سلام مى‌رساند، و مى‌فرمايد: من آتش جهنّم را ممنوع ساختم بر پشتى كه تو را آورده، و شكمى كه تو را حمل كرد، و دامنى كه سرپرست تو گرديد، فرمود: اى جبرئيل اين را برايم توضيح بده، جبرئيل گفت: امّا پشتى كه تو را آورد عبد اللَّه فرزند

گرامى عبد المطّلب است، و شكمى كه تو را حمل كرد آمنه دخت وهب مى‌باشد، و دامنى كه تو را سرپرستى نمود ابو طالب پسر عبد المطّلب و فاطمه دختر اسد مى‌باشند.
شرح: «مراد آن است كه اينان هيچ كدام در تقدير مشرك نبودند».

باب 67- معنی کلماتی که در آن تمامی نیکی را برای حضرت آدم گرد آورد

1- محمّد بن قیس گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به آدم وحی کرد: ای آدم من همه نیکیها را در چهار کلمه برایت گرد آورده‌ام:
یکی برای من است، و یکی برای تو، و یکی بین من و تو، و یکی میان تو و مردم، امّا آنکه مخصوص من است این است که مرا پرستش نمائی و چیزی را همتای من نسازی، و آنکه از آن تو است آن است که پاداش کردارت را در محتاج‌ترین لحظه زندگیت می‌دهم، و آنکه میان من و تو است آن است که بر تو است دعا
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 320
کردن و بر من است پذیرفتن، و آنچه بین تو و مردم باشد آن است که برای مردم بپسندی آنچه را که برای خود می‌پسندی.

باب 68- معنى كفرى كه به سر حدّ شرك نمى‌رسد

1- عبد الغفّار جازى گويد: كسى برايم گفت كه از امام صادق عليه السلام پرسيدم:
آيا كفرى هست كه به سر حدّ شرك نرسد؟ فرمود: البتّه كفر همان شرك است، سپس برخاست و وارد مسجد شد، و نگاهى به من افكند و فرمود: آرى، شخص حديثى را براى دوستش مى‌برد او قدرشناسى نمى‌كند و آن را بر مى‌گرداند، پس اين نعمتى است كه كفران نموده، ولى به سر حدّ شرك نرسيده است.

باب 69- معنى رجس

1- عبد الغفّار جازى گويد: امام صادق عليه السلام در تفسير فرموده خداوند

عزّ و جلّ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (جز اين نيست كه پروردگار اراده نمود هر آلايش و ناپاكى را از شما خاندان نبوّت بزدايد و شما را از هر عيب كاملا پاک و منزّه گرداند- احزاب 33: 33) فرمود:
منظور از آن پليدى شكّ و دو دلى است.

باب 70- معنی ابلیس

1- عبّاس بن هلال گوید: امام رضا علیه السلام یادآور شد که ابلیس نامش «حارث» می‌باشد و معنی قول خداوند «یا ابلیس» ای نافرمان است، و بدین جهت «ابلیس» نامیده شده، که از رحمت پروردگار نومید و مأیوس شد.

باب 71- معنی سورمه، و معجون، و انفیّه ابلیس

ابن فضّال بسند مرفوع از امام باقر علیه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله

فرمود: ابلیس سورمه و داروی لیسیدنی، و انفیّه (داروئی که در بینی ریزند و عطسه آور است) دارد، اما سورمه‌اش خواب آلودگی، و دارویش دروغ، و انفیّه‌اش خود خواهی و خودنمائی است.

باب 72- معنى رجيم

1- عبد العظيم بن عبد اللَّه حسنى گويد: از امام دهم عليه السلام شنيدم كه مى‌فرمود:
مفهوم «رجيم» (در آيات قرآن مانند مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ (آل عمران 36) و پنج آيه در سوره‌هاى ديگر) آن است كه «شيطان» با لعن از درگاه خدا رانده شده، و از هر جاى خير و نيكى دور شده، مؤمن او را ياد نكند جز بر او لعنت فرستد، براستى در علم خدا گذشته است: وقتى حضرت قائم آل محمّد صلّى اللَّه عليه و آله ظهور كند، در زمان او مؤمنى نماند مگر اينكه شيطان را رجم كند و با سنگ او را از خود دور نمايد چنانچه پيش از آنهم آماج لعن آنان مى‌بوده است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 323

باب 73- معنی گنجینه حدیث

1- فضالة بن عبید گوید: پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس که بخواهد سخنش گنجینه‌ای ارزشمند گردد بر او باد به گفتن
«لا حول و لا قوة الّا باللَّه
» (نیست هیچ جنبش و نیروئی مگر بیاری خدا).
شرح: در روایات زیادی وارد شده است
«لا حول و لا قوة الّا باللّه» کنز من کنوز الجنة
. به بحار الانوار مراجعه شود.

باب 74- معنی مخبیات

1- اصبغ گوید: امير المؤمنين عليه السلام فرمود: هر كس دوست دارد كه وقت مردن از گناهان پاک باشد و همچون طلای نابی كه هيچ غشّى در آن نيست گردد، و أحدى حقّى از او درخواست نكند، در پس نمازهاى پنجگانه شب و روز «نسبة

اللَّه» (سوره توحيد) يعنى قُلْ هُوَ اللَّهُ را دوازده بار بخواند بعد دستها را بگشايد و دعاى مزبور را بخواند: (پروردگارا من از تو مى‌خواهم «با توسل» به نام پوشيده و پنهان و پاكيزه و پاكى بخش و با بركت تو، از تو مى‌خواهم به نام بزرگت، و سلطنت ديرين و أزلى‌ات، اى بخشنده بدون عوض، اى رهائى بخش اسيران، و اى آزادكننده مخلوق از آتش دوزخ، كه بر محمّد و آل او رحمت فرستى، و مرا هم از آتش قهر خود آزاد گردانى، و با ايمان سالم از دنيا ببرى، و به بهشت امن و آسوده داخل نمايى و آغاز دعايم را به رستگارى، و ميانه‌اش را به كاميابى و پايانش را به انجام دادن عمل نيک اجابت فرمائى، زيرا تو بر تمامى نهانها عالم هستى).
آنگاه فرمود: اين از اسرار دعاهائى است كه به طور پنهانى و رمزى خوانده مى‌شود، و از دعاهائى است كه پيغمبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله به من آموخت و دستور داد آن را به حسن و حسين بياموزم.

باب 75- بهترين استغفار

1- جابر بن عبد اللَّه گويد: پيغمبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: بهترين طريق
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 325
آمرزش خواستن را ياد بگيريد: اين است: (بار خدايا تو پروردگار منى، نيست معبود بر حقّى جز تو، تو مرا آفريده‌اى، و من بنده تو هستم، و بر پيمان تو استوارم، و اقرار به نعمتهايت بر خود، دارم، و به گناه خويش اعتراف دارم پس مرا بيامرز، زيرا جز تو كس ديگرى گناهان را نمى‌آمرزد).

باب 76- معنى فرمايش امام صادق «ع» كه از متّانين نباشيد

1- على بن ميسره گويد: حضرت صادق عليه السلام فرمود: بپرهيزيد كه از منّت‌گذاران نباشيد، عرض كردم: فدايت شوم، آن چگونه مى‌باشد؟ فرمود: يكى از شما چند قدمى به سراغ كار مى‌رود سپس به پشت مى‌خوابد، و دو پايش را به بالا تكيه مى‌دهد، و مى‌گويد: پروردگارا، با اين كارم فقط رضا و خوشنودى تو را مى‌خواهم.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 326

باب 77- معنى پاداش دادن و سپاسگزارى

1- زراره گويد: از امام باقر عليه السلام شنيدم كه فرمود: هر گاه شخص جزا را چنان كند كه با او كرده‌اند پاداشى برابر داده، و هر كس دو چندان كند سپاسگزارى نموده، و هر كس كه شكرگزارى نمايد بزرگوار است، و آن كس كه بداند نتيجه عملش به خودش مى‌رسد، شكرگزارى مردم را دير نپندارد (انتظار آن را نكشد) و در خواست مودّت بيشتر از آنان نداشته باشد، و توجّه داشته باش، فردى كه نيازى را از تو خواست شخصيّت و آبروى خود را در برابر تو از بين برده است، پس تو با قبول كردن و نوميد نساختن او آبرويت را حفظ و شخصيّت خويش را گرانمايه ساز.

باب 78- دانشی که دانستن و ندانستن آن سود و زیانی ندارد

1- ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السلام روایت نموده که فرمود:

پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله وارد مسجد شد، مشاهده کرد که گروهی گرد مردی جمع شده‌اند، فرمود: چه خبر است؟ عرض کردند: مردی است که دانش فراوان دارد، پرسید: دانش او در چیست؟ گفتند: دودمانهای عرب و حوادث ایشان و تاریخ ایام جاهلیّت و اشعار عرب را از همه بهتر می‌داند. فرمود: اینها دانشی است که اگر شخص آن را نداند زیانی متوجّهش نمی‌گردد، و به فردی هم که آن را بداند سودی نمی‌رساند.

(در کافی ج 1، فرموده بعد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: البتّه دانش سه چیز است:

آیه محکمه، فریضه عادله، سنّت پابرجا، و جز اینها فضل است).

باب 79- معنی منافق

1- عبد اللَّه بن سنان گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، یکی از حضار مجلس از آن حضرت پرسید، قربانت شوم، ای فرزند پیامبر خدا آیا تو بر من واهمه‌ای داری که منافق باشم؟ حضرت به او فرمود: وقتی روز یا شب در خانه‌ات تنها می‌شوی آیا نماز نمی‌خوانی؟ گفت: چرا، فرمود: برای چه کسی

می‌خوانی؟ پاسخ داد: فقط برای خداوند عزّ و جلّ، فرمود: بنا بر این چگونه می‌شود منافق باشی و حال آنکه نماز را فقط برای خدا خوانده‌ای، نه غیر خدا.

باب 80- گله در بیماری

1- جمیل بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت نموده، که فرمود: جز این نیست که همانا گله داشتن و شکایت این است که بگویی به بیماریی دچار گشتم که هیچ کس به آن مبتلا نشده، یا اینکه بگویی آسیبی به من رسیده است که به دیگری نرسیده، و شکایت آن نیست که بگوئی دیشب خوابم نبرد، و امروز تب کرده‌ام و مانند اینها.

باب 81- معنی باد منسیه و باد مسخیه

1- ابو یقظان اسدی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 329
فرمود: اگر مؤمنی خدای خود را سوگند دهد که او را نمیراند، هرگز او را نمی‌میراند، و لکن هر گاه اجلش فرا رسد خداوند دو باد بر او می‌فرستد، یکی بادی بنام «منسیه» (از یاد برنده) و دیگری بادی بنام «مسخیه». امّا «منسیه»، خاندان و ثروت او را از یادش می‌برد، و «مسخیه» نفس او را از دنیا باز می‌دارد و تارک دنیا می‌شود بگونه‌ای که آنچه را نزد خدای تبارک و تعالی است انتخاب می‌کند.

باب 82- معنى قول امام صادق «ع» كه، مردم بر دو گونه‌اند: يكى راحتى بخش ديگران مى‌باشد، و ديگرى خود آسوده است

1- محمّد بن ابى عمير از يكى از اصحاب خود از امام صادق عليه السلام روايت كرد كه فرمود: مردم (وقتى جان دادند) بر دو قسم‌اند: يكى راحتى مى‌بخشد، و ديگرى راحت مى‌گردد، امّا آنكه آسوده مى‌شود، مؤمن است كه وقتى مى‌ميرد، از دنيا و رنجش رهايى مى‌يابد، و آن كس كه راحتى مى‌بخشد، كافر است كه وقتى

از دنيا رفت، درخت‌ها و حيوانات و بسيارى از مردم را از گزند خويش آسوده مى‌سازد.

باب 83- معنى سرّ و اخفى

1- محمّد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام در باره قول خداوند عزّ و جلّ:
یَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى (همانا او بر نهان و بر مخفی‌ترین امور جهان کاملا آگاه است- طه 20: 7) پرسیدم، فرمود: «سرّ» آن چیزی است که به اختیار خود در ضمیرت پنهان می‌داری و «اخفی» آن است که: زمانی در خاطره‌ات بوده و بعد آن را از یاد برده‌ای.

باب 84- معنى استعراب نبطى و استنباط عربى

1- فرات بن أحنف گفت: شخصى به امام صادق عليه السلام عرض كرد:
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 331
كسانى كه در نزد ما، هستند مى‌گويند به خدا پناه مى‌بريم از گزند شيطان و ستم پادشاه، و تبهكارى «نبطى» (عامّى، گروهى از مردم عجم كه در بطايح نواحى عراق سكونت داشته‌اند) آنكه خوى و عادت تازى به خود گيرد، حضرت فرمود:
بلى، آيا برايت چيزى بر آن نيفزايم؟ گفت: چرا (بيفزا). فرمود: و از گزند و بدخوئى عرب، آنگاه كه خوى نبطى گيرد. من عرض كردم: آن چگونه است؟
فرمود: او كسى است كه اسلام را پذيرفته باشد و مدّعى سرپرست ديگرى غير از ما باشد، قطعا برگشتن به بلاد كفر بعد از آمدن به شهرهاى مسلمين است، پس اين نبطى است كه خوى عربى گرفته است.
و امّا عربى كه خوى نبطى گيرد، هر كس كه اعتراف كند به دوستى كسى كه به سبب او مسلمان شده است و ادّعا كند او كسى غير از ما بوده، پس او عربى است كه نبطى شده است.

باب 85- معنی روایتی که فرمود: برای زنان همشأن و هم مقامی نیست، چه برای شایستگان آنان و چه برای مفسدان ایشان

1- عبد اللَّه بن سنان از یکی از اصحاب روایت نموده، که شنیدم: امام

صادق علیه السلام می‌فرمود: زن گردن بند است، دقّت کن که چه چیز را بر گردن خود می‌آویزی، و بدان که برای هیچ زنی هم قدر و هم ارزشی نیست، نه برای نیکان آنان و نه برای بدانشان، و امّا با شایستگانشان، طلا و نقره همپایه نیست، که زن خوب گرانبهاتر از طلا و نقره است، و با فاسدانشان نیز خاک همانند نیست بلکه خاک ارزشمندتر از آنهاست.

باب 86- معنی مشورت با خدا

1- هارون بن خارجه گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: اگر هر یک از شما قصد کرد که به عملی اقدام کند، با هیچ یک از مردم صلاح اندیشی نکند تا آنکه با خدا مشورت نماید، عرض کردم: و مشورت با خدا چگونه است؟ فرمود:
ابتدا از خدا می‌خواهد که خیر او را معیّن کند و سپس با مردم در باره‌اش مشورت می‌نماید، هر گاه از خدا آغاز کرد، پروردگار نیکی را برای او بر زبان هر مخلوقی که دوست دارد جاری می‌سازد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 333

1- عبد الخالق از امام صادق علیه السلام روایت نمود: در تفسیر فرموده خداوند:
وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً (کسی را که بخواهد گمراه «رها» کند، سینه‌اش را از پذیرفتن ایمان تنگ و فشرده می‌کند- انعام 6: 125) فرمود:
سینه گاهی تنگ می‌شود ولی روزنه بازی دارد که از آن می‌شنود و می‌بیند و «حرج» نهایت تنگی و بهم چسبیدگی است، که هیچ روزنه‌ای ندارد که به وسیله آن بشنود و ببیند.
2- حمدان نیشابوری گوید: از امام رضا علیه السلام در باره فرموده خدا:
فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ (کسی را که خدا خواسته باشد هدایت نماید سینه‌اش را برای پذیرفتن اسلام گشایش می‌دهد- انعام: 125 صدر آیه قبل) پرسیدم، فرمود: شخصی را که خدا بخواهد، به سبب ایمانش در دنیا، به بهشت و

خانه کرامت خود در آخرت راهنمائیش نماید وسعت دید و تحمّلی به او می‌دهد که تسلیم محض امر خدا باشد، و به او اتّکا داشته باشد، و به نویدهای خدا آرامش یابد، بگونه‌ای که آسوده خاطر گردد و کسی را که بدلیل کفر و نافرمانی و سرکشی او می‌خواهد در آخرت از بهشت و کرامت خود دور سازد، در دنیا سینه‌اش را چنان تنگ می‌سازد که در کفر خودش به تردید می‌افتد، و از اعتقاد به آن قلبش پریشان می‌شود آن طور که گوئی به آسمان بالا می‌رود، خدا شکّ و ناپاکی را این چنین بر آنان که ایمان ندارند قرار می‌دهد.

باب 88- معنی درست‌ترین و بهترین نامها

1- معمّر بن عمر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: صحیح‌ترین نامها آن است که نشانی از بندگی خدا در آن باشد، (مانند عبد اللّٰه) و نیکوترین نامها، اسامی پیامبران است (صلوات اللّٰه علیهم اجمعین).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 335

باب 89- معنی غیب و شهادت

1- یکی از اصحاب گوید: امام صادق علیه السلام در معنای قول خداوند عزّ و جلّ:
عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ (کسی که از پنهان و آشکار با خبر است- جمعه: 8)
فرمود: غیب، آن چیزی است که نبوده است، شهادت، چیزی است که بوده است.

باب 90- معنی خائنة الأعین

1- جریری گوید: از امام صادق علیه السلام در باره قول خدا که فرموده است:
یَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْیُنِ (خداوند خیانت چشم‌ها را می‌داند- مؤمن: 19) پرسیدم، فرمود: آیا ندیده‌ای که گاهی شخصی چیزی را طوری نگاه می‌کند که گویا به آن نظر نمی‌کند! این است خیانت چشمها.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 336

باب 91- معنى قنطار

1- اسحاق بن عمّار گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: هر كس كه در يک شب صد آيه از قرآن را در نماز شب بخواند، خداوند بسبب آن، نام او را در زمره عبادت‌كنندگان تمامى آن شب ثبت فرمايد، و هر كه دويست آيه در غير نماز شب بخواند، ايزد متعال قنطارى از كارهاى نيک و پسنديده در لوح محفوظ براى وى بنويسد. و قنطار، يک هزار و دويست «أوقيه» (يک دوازدهم رطل مصرى، معادل هفت مثقال (وزن) و (ارزش) هر «أوقيه» بزرگتر از كوه احد مى‌باشد.

3- سعد بن طريف از امام باقر عليه السلام روايت نمود، كه پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرموده: هر كس ده آيه از قرآن را در شب بخواند در زمره بى‌خبران نوشته نشود، و هر كس كه پنجاه آيه بخواند از ذكر گويان بشمار آيد، و هر كس صد آيه بخواند از عبادت‌كنندگان محسوب گردد، و اگر دويست آيه بخواند از خداترسان

گرديده، و هر شخصى سيصد آيه بخواند از نجات يافتگان بشمار آيد، و هر كس كه پانصد آيه بخواند در رديف مجتهدين و كوشش‌كنندگان نوشته شود، و هر كس هزار آيه تلاوت كند، براى او است قنطارى از حسنات، كه هر يک قنطار پانصد هزار مثقال طلا باشد، و هر مثقال بيست و چهار قيراط و هر يک قيراط كوچكش مانند كوه احد، و بزرگش به اندازه ميانه آسمان و زمين است.

باب 92- معنى بحيره و سائبه و وصيله، و حام

1- محمّد بن مسلم گويد: امام صادق (ع) در تفسير فرموده خداوند عزّ و جلّ ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصِيلَةٍ وَ لا حامٍ (پروردگار براى بحيره و سائبه و وصيله و حام حكمى مقرر نفرموده است- مائده 5: 103) فرمود: مردم جاهليّت به ماده شترى كه دوقلو مى‌زائيد مى‌گفتند: به هم پيوسته (بالغ شده)، و كشتن و خوردنش را حلال نمى‌دانستند، و چون ده بار مى‌زاييد آن را «سائبه» مى‌دانستند و سوارى و باربرى و خوردن گوشت و شير آن را بر خود حلال

نمى‌پنداشتند، و «حامّ» شتر نرى بود كه بر ماده مى‌جهيد، كه آن را هم حلال نمى‌دانستند، و خداوند اين آيه را نازل فرمود: كه او هيچ كدام از اينها را حرام نساخته است.

و روايت شده است كه «بحيرة» به ماده شترى گفته مى‌شد كه پنج بار زائيده بود و اگر پنجمى آن نر بود، آن را مى‌كشتند و مردان و زنان گوشتش را مى‌خوردند و اگر دفعه پنجم ماده مى‌زائيد دو لاله گوشش را شكاف مى‌دادند، و به حال خود آزادش مى‌گذارند، و گوشت و شير آن را بر زن و مرد حرام مى‌دانستند، و هر گاه به مرگ خدائى جان مى‌داد، براى زنها حلال بود تا از گوشت آن بخورند، و «سائبة» شترى بود كه نذر مى‌كردند، اگر خداوند شخصى را از بيماريى نجات دهد و او سلامتيش را باز يابد يا غريبى را به وطن و خانه‌اش بازگرداند، آن را رها سازند تا به هر جا كه مى‌خواهد برود و كسى حقّ مزاحمتش را نداشته است.

«وصيله» گوسفندى بود كه هر گاه هفت شكم مى‌زائيد، اگر شكم هفتم نر بود، كشته مى‌شد و مرد و زن از گوشت آن مى‌خوردند، و اگر ماده بود ميان گلّه رها مى‌شد، و چنانچه دو قلو بود، يكى نر و ديگرى ماده، مى‌گفتند: به برادرش

پيوسته و آن را نمى‌كشتند ولى خوردن گوشتش بر زنان حرام بود، مگر آنكه ميمرد يا جزئى از بدنش حيات خود را از دست مى‌داد كه خوردن آن جزء براى هر زن و مرد حلال بود.

و «حام» حيوان نرى بود كه از وجود آن براى تلقيح حيوانات ماده استفاده مى‌گرديد، كه هر گاه بر فرزند فرزند (نوه) خودش مى‌جهيد و آن را تلقيح مى‌كرد، مى‌گفتند: اين حيوان پشت خود را قرق كرده و كسى حقّ سوار شدن بر آن را ندارد، و روايت شده: اگر «حام» شتر بود وقتى كه براى دهمين بار وضع حمل مى‌كرد، مى‌گفتند: پشت خود را «قرق» نموده، پس

کسی سوار بر آن نمی‌شد و به هر چراگاهی وارد می‌شد آزاد بود، و از هر آبشخوری آب می‌نوشید کسی حقّ مزاحمتش را نداشت.

باب 93- معنی عتلّ و زنیم

1- محمّد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم تفسیر عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِکَ زَنِیمٍ (زشت، متکبّرند و خشن، با آنکه حرام زاده و بی‌اصل و نسبند- قلم
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 340
68: 13) چیست؟ فرمود: «عقل» کفر بزرگ، و «زنیم» آن کسی است که سخت بر کفرورزیدن خویش حریص باشد.

باب 94- معنى شرب هيم

1- محمّد بن علىّ كوفىّ به سند مرفوع خود از امام صادق (ع) روايت نموده كه به آن حضرت گفته شد: شخصى با يک نفس آب را مى‌آشامد، چگونه است؟ فرمود: اشكالى ندارد. عرض كردم: البتّه كسى نزد ما هست كه مى‌گويد:
اين طرز، آشاميدن شتر بسيار تشنه است. فرمود: جز اين نيست كه آشاميدن شتر بسيار تشنه، آشاميدن آبى است كه نام خدا بر آن برده نشده است.
2- عثمان بن عيسى از يكى از بزرگان اهل مدينه نقل نموده كه گفت: از امام صادق عليه السلام در باره مردى كه آب را با يک نفس مى‌آشامد تا سيراب گردد سؤال كردم، فرمود: مگر لذّت غير از آن است؟ گفتم: مردم مى‌گويند آب خوردن شتر بسيار تشنه چنان است، فرمود: جز اين نيست كه «شرب هيم» آبى است كه وقت نوشيدن نام خداى عزّ و جلّ بر آن برده نشود.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 341
3- حلبى گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: آشاميدن با سه نفس بهتر است تا به يک نفس، و فرمود: بد است كه مانند «هيم» بياشامد. عرض كرد: و «هيم» چيست؟ فرمود: ريگ و ماسه. و در حديث ديگر فرمود: «هيم» شتر است.
شرح: مصنّف اين كتاب گويد: از استاد خودم ابن وليد- كه خدا از او خوشنود باشد- شنيدم كه مى‌گفت: از محمّد بن حسن صفّار شنيدم، كه هر جا در كتاب حلبى اين جمله (و در حديث ديگر) آمده باشد گفته محمد بن أبى عمير- رحمه اللَّه- مى‌باشد.

باب 95- معنى اصغرين و اكبرين و هيئتين

1- محمّد نيشابورى مرفوعاً از امير المؤمنين روايت كرده كه فرموده: شش چيز سامان دهنده آراستگى بشر مى‌باشد، دو چيز از خردترين عضوهايش، و دو تا از بزرگترين قوايش، و دو چيز هم از حال و چگونگيش، امّا آن دو عضو

خردتر، قلب و زبان اوست كه در ميدان نبرد، پيروزى در گرو قوّت قلب بوده، و در صفحه گفتار از قدرت بيان بهره مى‌گيرد، و امّا آن دو نيروى بزرگتر، عقل است و همّت، و بالاخره دو عامل از چگونگى او، ثروت و زيبائيش مى‌باشد.

باب 96- معنی گرامی داشت نعمت

1- حسین بن نُعیم گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای حسین، نعمت را مراعات کن و عزیز دار، عرض کردم: فدایت شوم، گرامی داشت و احترام نعمت در چیست؟ فرمود: انجام دادن کارهای نیکی است که برایت می‌ماند.

باب 97- معنى سياء

1- ابراهيم بن عبد الحميد از امام موسى كاظم عليه السلام روايت نموده كه در مورد: شخصى خدمت پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله رسيد و عرض كرد: اى پيغمبر خدا به اين

پسرم نوشتن را ياد داده‌ام، اكنون او را به چه شغلى بگمارم؟ فرمود: مرد محترم! بهر كارى كه مايلى او را مشغول ساز، مگر بر اين پنج شغل: سيّائى، زرگرى، قصّابى، گندم، فروشى، و برده فروشى. عرض كرد: يا رسول اللَّه «سياء» چيست؟
فرمود: كسى كه كفن فروشى كند، و آرزوى مردن افراد امّت مرا بكشد (تا كفنهايش بفروش رسد) در صورتى كه من يک نوزاد از امّت خودم را بيشتر از آنچه آفتاب بر آن مى‌تابد دوست مى‌دارم، و امّا «زرگرى»، به اين دليل كه او همواره در صدد فريب دادن امّت من است، و «قصّاب» آنقدر سر مى‌برد كه مهر از دلش رخت برمى‌بندد، و امّا «گندم فروش» چون مواد غذائى امّت مرا به قصد گران‌فروشى نگه مى‌دارد، و بدان اگر بنده‌اى با حال دزدى بميرد، نزد من از شخصى كه چهل روز گندمى را احتكار نموده باشد بهتر است، و امّا «برده فروشى» به جهت اينكه جبرئيل نزد من آمد و گفت: اى محمّد، براستى تبهكارترين افراد تو برده فروشانند.

باب 98- معنى قليل

1- حمران گويد: امام باقر عليه السلام در تفسير فرموده خدا: وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (و به او «نوح» نگرويدند مرگ اندكى- هود 11: 40) فرمود: هشت تن بودند.

باب 99- معنى ديگرى براى قليل

1- ابو بصير از حضرت باقر عليه السلام روايت كرد، كه در تفسير فرموده خداوند: فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ (پس چون حكم جهاد برايشان مقرّر گرديد، همه روى گرداندند جز اندكى- بقره: 246) فرمود: قليل معهود در آيه شصت هزار است.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 345

باب 100 معنی خبری که گوید: بدشگونی در سه چیز است: زن، مرکب، خانه

1- خالد بن نجیح گوید: در محضر امام صادق علیه السلام در باره «نحوست» گفتگو به میان آمد امام فرمود: بدبختی در سه چیز است: در زن، در مرکب، و در خانه. امّا نحس بودن زن، سنگین بودن کابین او، و ناسازگاری و فراهم ساختن ناخوشنودی شوهرش می‌باشد، و در مرکب رام نبودن و سرکشی است که نگذارد بر آن سوار شوند، و شومی خانه در کوچک بودن صحن حیاط و داشتن همسایگان بد و عیوب زیاد می‌باشد.

2- عبد اللَّه بن میمون از امام صادق علیه السلام روایت نموده که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ناخجستگی در سه چیز است: مرکب و زن، و منزل، که ناخجسته بودن زن در بالا بودن مبلغ مهریه و وضع حمل دشوار اوست، و امّا نحوست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 346

مرکب (سواری) در سرکش بودن و بیمار شدن او، و نحسی منزل، در تنگی (صحن) و بدجنس بودن همسایگانش است. و فرمود: از برکات زن، سبک بودن مخارج و وضع حمل آسان اوست و نحسیش، سختگیری در مخارج و زایمان او می‌باشد.

باب 101- معنی فرمایش پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله: هر کسی دو دینار از خود بجا می‌گذارد آن دو داغی می‌شود میان چشمانش

1- عبد الرّحمن بن حجّاج از مردی که این حدیث را از او شنیده- و خود البتّه نامش را ذکر کرده-، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که: از آن حضرت پرسیدم که شخص تا چه اندازه می‌تواند زکات بگیرد؟ و همچنین گفتم: سخنی از پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله بما رسیده که فرمود: «هر کس از دنیا برود و دو دینار از او باقی بماند همان، داغ (سوختگی) وسط چشمان او خواهد شد، راوی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در باره گروهی بود که میهمان پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله بودند، چون شب فرا می‌رسید هر یک را چیزی می‌داد) و می‌فرمود: فلانی برو، و این پول را

صرف تهیّه شام خود کن و چون بامداد می‌شد (باز چیزی می‌داد و) می‌فرمود:

فلانی، برو و با این پول نهاری بخور، امّا آنان هراسی نداشتند که روز و شب بدون غذا (گرسنه) بمانند، تا اینکه یکی از آنان دو دینار پس انداز کرد و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله این جمله را در حقّ او فرمود، البتّه به مردم خرج یک سال تمام داده می‌شود، و شخص نیازمند می‌تواند به اندازه‌ای که مخارج او را از آغاز سال تا پایان آن تأمین کند زکات بگیرد.

باب 102- معنی زکات ظاهر و باطن

1- مفضّل بن عمر گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، شخصی از او پرسید که در چه اندازه از مال زکات واجب می‌گردد؟ حضرت به او فرمود:
زکات ظاهری یا زکات باطنی، مقصودت کدام است؟ گفت: هر دو را می‌خواهم بدانم، فرمود: امّا آشکار آن، پس به هر هزاری، بیست و پنج درهم تعلّق می‌گیرد، و امّا زکات باطنی، آن است که آنچه را برادرت به تو نیازمندتر است
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 348
بخود اختصاص ندهی و خود را مقدّم ندانی بلکه او را جلو بیندازی.

باب 103- معنى فرمايش پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله در مورد مردى كه پس از مرگ خود دو دينار باقى گذاشته بود فرمود: بسيار بجا گذاشته است

1- أبان گويد: شخصى در محضر امام كاظم عليه السلام از مطلبى ياد نمود سپس گفت: شنيده‌ايم كه در زمان پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله مردى از دنيا رفت در حالى كه دو دينار باقى گذارده بود، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: زياد باقى گذارده است، امام فرمود: او مردى بود كه نزد اهل صفّه (تهيدستانى كه در كنج مسجد مأوى گزيده بودند) گدائى مى‌كرد، از دنيا رفت در حالى كه دو دينار از او باقى مانده بود.

باب 104- معنى عفو زكات بوسيله پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله جز در نه چيز

1- ابو سعيد قمّاط، از قول شخصى از امام صادق عليه السلام روايت نموده كه

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 349

از آن حضرت پرسيدند: چه چيز زكات دارد، فرمود: پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله زكات را در نه چيز مقرّر فرمود، و زكات در غير از آنها را بخشود، كه عبارتند از، گندم، جو، خرما، كشمش، طلا، نقره، گاو، گوسفند، و شتر. سئوال‌كننده پرسيد: پس ذرّت چطور؟ حضرت خشمگين شد، آنگاه فرمود: به خدا قسم در زمان پيامبر خدا- صلّى اللَّه عليه و آله كنجد، و ذرّت، و ارزن و همه آنها بوده، مرد گفت: امّا ايشان مى‌گويند اين چيزها در آن زمان نبوده و علّت آنكه ايشان زكات را در اين نه چيز مقرّر فرموده اين است كه: جز آنها در آن زمان چيز ديگرى موجود نبوده است: پس امام صادق عليه السلام غضبناک شد، و فرمود: دروغ گفتند، مگر بخشودگى جز در چيزهائى است كه موجود بوده؟ خير، به خدا سوگند، من غير از اينها چيز ديگرى را نمى‌شناسم كه زكات بر آن باشد هر كس مى‌خواهد معتقد شود و بپذيرد، و هر كس نمى‌خواهد بايد كفر ورزد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 350

باب 105- معنى جماعت، فرقة، سنّت، و بدعت

1- حفص بن عمر گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: از پيامبر خدا (ص) پرسيده شد كه جماعت امت وى چه كسانى هستند؟ فرمود: حقّجويان، جماعت امّت من هستند، اگر چه اندک باشند.
2- عبد اللَّه علوى مرفوعا روايت نموده: به پيغمبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله گفته شد كه جماعت امّت شما چه كسانى هستند؟ فرمود: آنان كه بر (صراط) حقّ باشند اگر چه ده تن باشند.
3- عاصم بن حميد مرفوعا روايت كرده كه: شخصى خدمت امير المؤمنين عليه السلام رسيد و عرض كرد معنى اين كلمات چيست: سنّت، بدعت، جماعت، و فرقه؟ امير المؤمنين فرمود: «سنّت» راه و روشى است كه پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله مقرّر فرموده، و «بدعت» روشى است كه بعد از آن حضرت پيدا شده، و «جماعت»
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 351
آنانند كه به حقّ معتقدند، اگر چه اندک باشند، و «فرقه» پيروان باطلند اگر چه بسيار باشند.

باب 106 معنى گفته پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله به شخصى كه: تو و مالت هر دو براى پدرت هستى

1- حسن بن علاء گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: چه اندازه از ثروت فرزند براى شخص حلال است؟ فرمود: غذايش بدون زياده روى آن هم وقتى ناگزير از آن باشد. راوى گويد: عرض كردم: پس فرمايش رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به مردى كه همراه با پدر خويش به خدمتش رسيده و ايشان فرموده بودند كه: تو و هر چه دارى از آن پدرت است، يعنى چه؟ فرمود: پدرش را خدمت آن حضرت آورده بود، و گفت: اى پيامبر خدا اين مرد پدر من است و به من ستم نموده و مالى را كه ارثيه مادرم بود، از بين برده و به من نداده است. پدرم نيز گفت: هر چه كه بوده، خرج همين فرزندم و خودم كرده‌ام. پس پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: تو و ثروتت مال پدرت هستيد و چيزى نزد اين مرد نمانده است، آيا

(بخاطر اين چنين شكايت) رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله پدر پير را براى پسرش باز داشت مى‌نمايد؟.

باب 107- معنی منقلین

1- محمّد بن شریح گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که بیرون رفتن زنان در عید فطر و قربان چگونه است؟ فرمود: درست نیست، مگر پیر زنانی که کفش کهنه خود را بپا کرده باشند. (کنایه از آنکه زینت دیگر ندارند)- یعنی فقط دو لنگه کفش دارند.

باب 108- معنى قول پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله: كه زنان نبايد از ميانه راه بروند

1- هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: بر زنان جايز نيست كه از وسط راه بروند بلكه بايد از دو طرف آن عبور نمايند منظور از «سراة» وسط راه است.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 353

باب 109- معنى يَوْمَ التَّلاقِ، يَوْمَ التَّنادِ، يَوْمُ التَّغابُنِ و يَوْمَ الْحَسْرَةِ

1- حفص بن غياث گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: «يَوْمَ التَّلاقِ» روزى است كه ساكنين آسمان و زمين بهم مى‌رسند، و «يَوْمَ التَّنادِ» روزى مى‌باشد كه دوزخيان بهشتيان را صدا مى‌زنند كه مقدارى از آب يا ديگر نعمتهائى كه خدا نصيبتان ساخته بما بدهيد، و «يَوْمُ التَّغابُنِ» روزى است كه اهل بهشت دوزخيان را زيان ديده بينند و آنان را فراموش كنند، و «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» روزى را گويند كه مرگ را (به صورت گوسفند) آورده و ذبح كنند.

باب 110 معنی قول پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله: مثل اصحاب من در میان شما همانند اختران است

1- اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام از نیای بزرگوارش روایت نموده

که پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر حکمی که در قرآن یافتید بکار گیرید، و در ترک آن عذری ندارید، و هر حکمی که در قرآن نبود و در حدیثی از من بود، پس عذری برای شما در ترک سنّت من نخواهد بود، و در هر چه حکمی از سنّت و حدیثی از من نبود پس هر چه اصحاب من گفتند شما نیز همان را بگوئید، زیرا مثل اصحاب من در بین شما همانند اختران است، و هر کدام از شما که آنان را راهنمای خود گرفتید شما را هدایت کنند، و اگر به گفته هر یک از اصحاب من اعتماد کنید هدایت شده‌اید، و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است، شخصی عرض کرد: یا رسول اللَّه اصحاب تو چه کسانی هستند؟ فرمود: اهل بیت من.

مؤلّف این کتاب محمّد بن علیّ گوید: قطعا اهل بیت علیهم السلام، بر خلاف یک دیگر سخن نمی‌گویند، بلکه بر پایه و اساس صحیح و حقّ، احکام واقعی را برای شیعیان می‌گویند، و چه بسا بدلیل تقیّه به احکام غیر واقعی برای شیعیان فتوی می‌دهند، بنا بر این، آنچه از گفتارشان که با هم اختلاف دارد، بواسطه تقیّه بوده، و تقیّه لطف و رحمتی است برای شیعه.

شرح: ظاهراً مراد از اختلاف در متن معنای دیگر آن که رفت و آمد پی در پی، است، قصد گردیده باشد، چنان که در قول خدای سبحان است: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ یعنی پشت سر هم بودن شب و روز، و در زیارت جامعه کبیر آمده است: «و مختلف الملائکة» جای فرود آمدن، و آمد و رفت ملائکه است.

باب 111- معنى قول پيغمبر «ص» كه فرمود: اختلاف امّت من رحمت است

1- عبد المؤمن انصارى گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: گروهى روايت كرده‌اند كه پيغمبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله فرموده است: «اختلاف امّت من رحمت و احسان است» فرمود: راست گفته‌اند، عرض كردم: اگر چنين باشد، پس يک رأى بودن و اجتماعشان عذاب است! فرمود: آن طور كه تو و آنان پنداشته‌ايد نيست، بلكه مقصودش فرموده خداى عزّ و جلّ است: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (پس چرا بجهاد نروند از هر طايفه ايشان گروهى، تا قوانين و آداب دين را بقيه فراگيرند و بيم دهند قوم خود را، هر گاه كه برگردند به سوى ايشان تا شايد آنان خدا ترس شده و

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 356

از نافرمانى حذر كنند- توبه 9: 122) خداوند به آنان فرمان داده است به سوى پيامبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله عازم شوند و به خدمتش آمد و رفت كنند و احكام را بياموزند، بعد به سوى خويشان خود برگردند و آنچه را فرا گرفته‌اند به آنان ياد دهند، جز اين نيست كه رفت و آمدشان را از سرزمينها اراده فرمود، نه اختلاف در دين خدا، زيرا بى‌ترديد دين بيش از يكى نيست.

باب 112- معنى دروغ شاخ‌دار

1- محمّد بن علىّ مرفوعاً از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود:
پرهيز كنيد از دروغ ساخته شده و شاخ‌دار، عرض شد: دروغ ساخته شده چيست؟
فرمود: اين است كه مردى حديثى را برايت بگويد، و تو آن حديث را از غير آن مردى كه به تو گفته روايت نمائى.

باب 113- معنى فرموده خداوند: «إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ»

1- علىّ بن نعمان گويد: يكى از اصحاب ما مرفوعاً از امام صادق عليه السلام
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 357
روايت نمود كه در معنى قول خداى عزّ و جلّ: إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ (يقيناً مر تو را بر بندگان من تسلّطى نيست- حجر 15: 42)
فرمود: بر اين گروه امّت پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله بطور خاصّ تسلّطى ندارد.
روای گويد: عرض كردم، فدايت گردم اين چگونه مى‌شود، در حالى كه در بين ايشان نخاله‌هايى هستند؟ فرمود: نه چنان نيست كه تو فهميده‌اى منظور از سخن او (تو بر ايشان تسلّطى ندارى) اين است كه كفر را در نظر آنان خوب جلوه دهد و دوست آن سازد و ايمان را منفور و دشمن سازد.

باب 114- معنى معادن و اشراف و اهل بيوتات و مولد طيّب

1- علىّ بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: البته شيعيان ما معادن، و اشراف، و اهل بيوتات و اشخاصى هستند كه زادگاه پاكى داشته‌اند، علىّ بن جعفر گويد: از معناى آن پرسيدم فرمود: «معادن» از قريش‌اند، و «اشراف» از عرب‌اند و «اهل بيوتات» از آزادگانند، و كسانى كه

زادگاهشان از دهات نزديک به شهرها (در عراق) است.

باب 115 معنی فرمایش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله که: از گفته‌های بنی اسرائیل بگو و اشکالی ندارد

1- عبد الاعلی بن أعین گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم قربانت گردم، سنّی‌ها حدیثی از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت می‌نمایند که آن حضرت فرمود:
«از اخبار بنی اسرائیل بازگو و نگران مباش» آیا درست است؟ فرمود: بلی، گفتم: پس هر چه که از بنی اسرائیل شنیدیم بازگو نمائیم و برای ما اشکالی ندارد؟ فرمود: مگر نشنیده‌ای سخنی را که فرمود: دلیل بر دروغگو بودن مرد همین است که هر چه را بشنود بازگو کند؟ عرض کردم پس مصداق آن فرمایش پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله چگونه است؟ فرمود: منظور آن است که هر چه در قرآن از ماجراهای بنی اسرائیل آمده تو بازگو نما که در این امّت ما خواهد آمد و باکی بر آن نیست.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 359

باب 116- معنی روایتی که «فقیه نماز را اعاده نمی‌کند»

1- عبد اللَّه بن فضل هاشمی گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی به محضرش شرفیاب شد، و از آن جناب در باره شخصی پرسید که بعد از نماز شک می‌کند و نمیداند یک رکعت خوانده یا دو رکعت، فرمود: نماز را مجدّداً بخواند عرض کرد: پس حدیثی که نقل شده است چیست؟ (که فقیه نمازش را اعاده نمی‌کند) فرمود: آن شک در سه و چهار است.

باب 117- معنى سميط و سعيدة و انثى و ذكر

1- عبد اللَّه بن سنان گويد: شنيدم كه حضرت صادق عليه السلام مى‌فرمود: پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله در آغاز ديوار مسجد خود را يک «سميط» بنا كرد، يعنى يک خشت، و

چون مسلمانان زياد شدند گفتند: كاش أمر مى‌فرمودى كه مسجد توسعه داده شود، پس فرمود: مسجد را زياد كردند، و امّا «سعيده» يعنى به اندازه يک خشت و نيم بنا كردند، باز هم مسلمانان فزونى گرفتند، و عرض كردند: يا رسول اللَّه چه خوب است كه دستور فرمائيد به مسجد افزوده گردد حضرت فرمود آن را زياد كردند و ديوارش را دو خشت نر و ماده ساختند. و چون گرما برايشان شدّت گرفت عرض كردند: اى پيامبر خدا چه خوب است، اگر دستور فرمائى سقفى ساخته شود كه سايه اندازد تا از گرما مصون باشيم، پس دستور داد كه ستونهائى از چوب خرما بر پا داشتند و با چوبها و برگهاى خرما و علف، سقفى ساختند، تا آنكه باران باريد، و بر روى آنان ريخته شد، گفتند: اى پيغمبر خدا اگر اجازه مى‌فرمودى گلى بر روى اين سقف مى‌كشيديم كه آب به زير نمى‌آمد، فرمود: نه، بلكه چوب بستى همانند چوب بست موسى باشد، و زياده از اين نمى‌كنم، و تا آخر عمر آن بزرگوار همواره مسجد بر همين منوال بود و قدّ ديوار مسجد پيش از آنكه آن سقف به رويش نهاده شود به اندازه يک قامت انسان بود، و چون سايه ديوار به طول يک ذراع مى‌شد نماز ظهر را مى‌خواندند، و چون به اندازه دو ذراع مى‌گشت نماز عصر بجا مى‌آوردند، فرمود: «سميط» يک خشت يک خشت كنار

هم چيدن است؛ «سعيده» يک خشت و نيم؛ و «انثى و ذكر» نيز دو خشت مخالف و چپ و راست هم مى‌باشد.

باب 118- معنی جهاد اکبر

1- موسی بن اسماعیل از پدرش از حضرت کاظم از پدرش از نیای خود از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سریه‌ای (جنگهائی که پیغمبر اکرم شخصا در آن شرکت نداشته و یکی از اصحاب را به سرکردگی سپاهیان تعیین می‌نمود. جمعا چهل و هفت سریّه بوده که نخستین آن در ماه هفتم بعد از هجرت با سی و هفت نفر سوار، و به فرماندهی حضرت حمزه بود.) فرستاد، وقتی بازگشتند به آنان فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد کوچکتر را انجام دادند، و جهاد بزرگترشان باقی مانده، شخصی عرض کرد: یا رسول اللَّه جهاد بزرگتر چیست؟ فرمود: جهاد با هوای نفس. و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برترین مجاهد شخصی است که با هوای نفس خویش به نبرد برخاسته است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 362

باب 119- معنى نخستين نعمتها و آغازگر آنها

1- حسين بن يزيد از امام صادق از پدرش از نياى بزرگوارش- عليهم السّلام روايت نموده كه پيغمبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس كه ما خاندان را دوست مى‌دارد بايد خدا را بر نخستين نعمت سپاس گويد، عرض شد: اوّلين نعمت چيست؟ فرمود: حلال‌زاده بودن، و ما را دوست نمى‌دارد مگر شخصى كه نطفه او پاك است، و با من كينه‌ورزى نمى‌نمايد مگر كسى كه حرام زاده است.
2- أبو محمّد انصارى از چند راوى از حضرت باقر عليه السلام نقل كرده كه فرمود: شخصى كه شب را به بامداد رساند و نسيم محبّت ما را بر قلب خود احساس نمايد پس بايد خدا را بر سر آغاز نعمتها سپاسگزارى نمايد. عرض شد:
سرآغاز نعمتها چيست؟ فرمود: حلال‌زادگى.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 363
3- زيد بن علىّ، از پدرش از امام سجّاد، از پدرش امام حسين از پدرش حضرت على عليهم السلام، روايت نموده كه پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: يا على شخصى كه من و تو و همچنين امامان از نژاد تو را دوست بدارد، بايد خدا را سپاس گويد؛ بر پاك بودن مكان زادن خود (حلال‌زادگى)، دوست ندارد ما را مگر شخص حلال‌زاده، و دشمنى نمى‌كند با ما جز آنكه ناپاك زاده باشد.
4- مفضّل بن عمر گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: آن كس كه نسيم دوستى ما را بر دل خود احساس نمايد به مادرش بسيار دعا كند زيرا او به همسرش خيانت نكرده است.

باب 120- معنى «اولى الاربه»

1- زراره گويد: از امام باقر عليه السلام در باره تفسير قول خداى عزّ و جلّ:

أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ (يا پيروانى كه محتاج نباشند از مردان و به زنان كه پير باشند- نور 24: 31) پرسيدم، فرمود: نابخردى است كه با زن همبستر نمى‌گردد.

2- أبو بصير گويد: از امام صادق عليه السلام معنى اين آيه را پرسيدم:
التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ (و پيروان از مردانى كه ميل جنسى ندارند) فرمود:
مردان نادانى هستند كه با زنان همبستر نمى‌گردند.

باب 121- معنی اربعاء و نطاف

1- اسحق بن عمّار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زمین در برابر خرما و گندم و جو و نیز در برابر گردش نوبت آب (کشاورزان)، و آب زیادی نهرها اجاره داده نمی‌شود، عرض کردم: أربعاء چیست؟ فرمود: نوبت آب. و «نطاف» زیادی آب است بر کشت و زرع و لکن آن را به طلا و نقره، و نصف و یک سوم،

و یک چهارم بپذیر و اجاره بده.

باب 122- معنى «خبء» كه خدا به چيزى بهتر از آن پرستيده نشده

1- هشام بن سالم گويد: شنيدم كه امام صادق عليه السلام مى‌فرمود: خداوند به چيزى عبادت نشده كه آن را از خبء (نرفتن) بيشتر دوست داشته باشد، عرض كردم: «خبء» چيست؟ فرمود: تقيّه.

باب 123- معنى سلام نمودن مرد بر خودش

1- أبو الصّباح گويد: از امام باقر عليه السلام در باره فرموده خداوند: فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى‏ أَنْفُسِكُمْ (و هنگامى كه داخل خانه‏ها گشتيد بر خويشتن سلام نمائيد- نور 24: 61) پرسيدم، فرمود: منظور اين است كه وقتى كسى وارد منزل خويشتن شود و سلام كند، (پاسخ) آن سلام را بر خود او برگردانند و اين سلام بر نفس خودتان مى‏باشد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج‏1، ص: 366

باب 124- معنى استيناس

1- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه گويد: امام صادق عليه‌السّلام در باره تفسير فرموده خداوند: لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِها (مبادا جز به خانه‌هاى خودتان بدون اجازه داخل خانه‌هائى شويد كه با صاحبش انس نداريد، تا اجازه بگيريد و چون رخصت يافتيد داخل شويد بر اهل آن خانه‌ها سلام كنيد- 24: 27) فرمود: منظور كندن كفش، و سلام كردن است.

باب 125- معنى فرمايش حضرت امير عليه السّلام «لا يأبى الكرامة الّا حمار»

1- احمد بن محمّد بزنطى گويد: امام رضا عليه السّلام فرموده است: از گراميداشت (اكرام) سرباز نمى‌زند مگر الاغ. عرض كردم: معناى آن

چيست؟ فرمود: يعنى كه بوى خوشى را بر شخص عرضه نمايند و او از استشمام آن خوددارى نمايد، و در مجلس برايش جا باز كنند او ننشيند، هر كه از اين دو ابا كند آنچنان باشد كه حضرت فرموده است.

شرح: در باب 309 چهار روايت ديگر به اين مضمون خواهد آمد.

باب 126- معنى طينة خبال

1- ابن ابى يعفور گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: كسى كه به مرد مؤمن يا زن مؤمنه تهمت زند به آنچه در آنان نباشد، روز قيامت خداوند او را در خاك يا رملى از چرك تن دوزخيان زندانى مى‌كند، تا از آنچه گفته است بيرون آيد، راوى گويد: عرض كردم: «طينة خبال» چيست؟ فرمود: چركى است كه از عورت زن بدكاره خارج مى‌شود.
2- سعد اسكاف گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: شخصى كه شراب يا هر نوع

چيز مستى آورى بخورد چهل روز نمازش پذيرفته نگردد، و اگر دوباره بخورد، خداوند به او از شراب «طينت خبال» مى‌نوشاند. عرض كردم: آن چيست؟ فرمود:
چرك و عرقى است كه عورت زناكاران خارج مى‌گردد.

باب 127- معنی عقدین

1- عیسی بن عبد اللَّه عمریّ، از جدّش، از پدرش از علیّ علیه السّلام از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: نماز نخواند هیچ یک از شما در حالی که گرفتار یکی از دو «عقد» یعنی بول و مدفوع باشد.

باب 128- معنى دعابة

1- فضل بن أبى قرّه گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هيچ مؤمنى نيست كه

در او «دعابه» نباشد. عرض كردم: «دعابه» چيست؟ فرمود: شوخ طبعى.

باب 129- معنى قول أبو ذر كه سه چيز است كه مردم از آن متنفّرند و من آن را دوست دارم

1- شعيب عقرقوفى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: سخنى از أبو ذرّ- رحمة اللّه عليه- بر سر زبانها است كه مى‌فرمود؛ سه چيز است كه مردم از آنها نفرت دارند، ولى نزد من محبوب است كه عبارتند از: مرگ، فقر و بلا.
حضرت فرمود: يقينا، چنين نيست كه پنداشته‌اند بلكه مقصودش آن است كه مرگ در فرمانبردارى از خدا نزد من محبوب‌تر است از زندگى در نافرمانى خدا، و تهيدستى در اطاعت از خدا را بهتر دوست مى‌دارم از بى‌نيازيى كه به واسطه معصيت خدا حاصل شده باشد، و گرفتارى و بيمارى در راه طاعت خدا برايم عزيزتر است از آسودگى و تندرستى در نافرمانى از پروردگار.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 370

باب 130- معنى فرمايش امام صادق عليه السّلام كه دروغ روزه را باطل مى‌كند

1- أبو بصير گويد: شنيدم كه امام صادق عليه السّلام مى‌فرمود: يک دروغ، روزه روزه‌دار را بهم مى‌زند. به آن حضرت عرض كردم؛ تباه شديم، فرمود: نه، مقصودم دروغ گفتن بر خداى عزّ و جلّ و بر پيغمبرش صلّى اللّٰه عليه و آله و بر امامان عليهم السّلام مى‌باشد.

باب 131- معنى همسايه و حدّ و مرز آن

1- معاوية بن عمّار گويد: به حضرت صادق عليه السّلام عرض كردم: قربانت شوم، حدّ و مرز همسايه چقدر است؟ فرمود: از هر طرف چهل خانه.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 371

باب 132- معنى اين روايت: هر كس ما را دوست بدارد در معرض رسوايى و بدنامى نخواهد بود و او بنده مخلص خداوند است

1- ابن بكير گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: آن كس كه ما را دوست بدارد و در موقعيّتى باشد كه ننگى بر دامن او نباشد پس او از بندگان مخلص خداست.
عرضه داشتم: قربانت گردم، و موردى كه رسوائى نداشته باشد، چيست؟
فرمود:
مادرش متّهم نباشد.
در خبر ديگر است كه: يعنى زنازاده‌اش ندانند.

باب 133- معنى اكراه و اجبار

1- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: در حال خشم و «اجبار» (بزور واداشتن) و «اكراه» (كسى را بر خلاف ميل و رضاى او به كارى مجبور

كردن) قسم خوردن صحيح نيست. عرض كردم: خدا خيرت بدهد تفاوت ميان «اكراه و اجبار» چيست؟ فرمود: «اجبار» از پادشاه است، و «اكراه» از همسر، و يا مادر، و يا پدر پيدا مى‌شود، و اهمّيّتى ندارد.

باب 134- معنى نومة

1- أبو طفيل گويد: شنيدم كه امير المؤمنين مى‌فرمود: البته بعد از من فتنه و آشوبهاى بى‌هدف و ايجادكننده ترديد و دودلى بر پا خواهد شد كه باقى نمى‌ماند در آن، مگر شخص «نومه» (خواب آلوده)، شخصى عرض كرد: «نومه» چيست؟

فرمود: شخص تودار است، و مردم نمى‌دانند در دل چه دارد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 373

باب 135- معنى سبيل اللَّه

1- جابر گويد: از حضرت باقر عليه السّلام پرسيدم در باره تفسير اين آيه در فرموده خداى عزّ و جلّ وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ (و اگر در راه خدا كشته شويد، يا بميريد ... آل عمران 3: 157) فرمود: آيا تو ميدانى راه خدا كدام است؟
گويد: عرض كردم؛ نه به خدا قسم، مگر آنكه آن را از شما بشنوم، فرمود: راه خدا و «سبيل اللَّه» علىّ عليه السّلام و فرزندان او مى‌باشند، كسى كه در راه ولايت او كشته شود، در راه خدا مقتول گرديده و هر كس كه در ولايت على بميرد در راه خدا جان داده است.
2- حسين بن عمر گويد: به امام صادق عرض كردم: شخصى به من وصيّت نموده، مال او را «فِی سَبِيلِ اللَّهِ» خرج كنم، فرمود: آن را در راه حج صرف نما، عرض كردم: او بمن وصيّت كرده در راه «خير معهود» خرج نمايم. فرمود: آن

را در راه حجّ صرف نما، چون من راهى از راههاى خدا را نمى‌شناسم كه بهتر از حجّ باشد.
3- حسن بن راشد گويد: در شهر مدينه از امام عسكرىّ عليه السّلام پرسيدم در باره مردى كه وصيّت نموده، اموالش «فِی سَبِيلِ اللَّهِ» مصرف شود. فرمود: «سبيل اللَّه» شيعيان ما هستند.

باب 136- رمی به «صلعا»

1- اصبغ بن نباته گوید: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السّلام از بصره تشریف آورد، از بزرگان و اشراف خدمتش رسیدند و پس از عرض تبریک گفتند:
یدواریم این امر (خلافت) در دست شما پایدار باشد، و هرگز کسی بر سر آن با شما به ستیز برنخیزد، در پاسخشان فرمود: دریغا- طیّ سخنان مفصّلی فرمود- کی چنین خواهد شد؟ و شما در سختی و بلا دچار خواهید گشت، گفتند: ای

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 375

امیر المؤمنین «صلعاء» چیست؟ فرمود: اندوخته شما به زور گرفته می‌شود و شما از آن جلوگیری نمی‌کنید.

باب 137- معنى صليعاء و قريعاء

1- سعد بن طريف از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: عرب باديه‌نشينى از بنى عامر خدمت پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله آمده و از حضرت سؤالى نموده و حديث طولانى را ياد كرده، و در آخر آن آورده است كه اعرابى از آن حضرت پرسيد: «صليعاء و قريعاء» و نيكوترين نقطه زمين، و بدترين نقطه زمين در كجاست؟

پيغمبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله بعد از آنكه جبرئيل آمد، به او خبر داد: «صليعاء» زمين شوره‌زارى است كه سيراب نمى‌گردد، و چراگاهش سير نمى‌كند، و «قريعا» زمينى است كه بركتى ندارد و ميوه‌اش بدست نمى‌آيد، هر چه در آن خرج شود بهره‌اى از آن عايد نمى‌گردد، و بدترين قطعه‌هاى زمين بازار مى‌باشد كه آنجا جولانگاه شيطان است، هر بامداد پرچم خود را برافراشته مى‌سازد، و تحت خويش

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 376

را در آنجا مى‌نهد، و اولادش را پراكنده مى‌سازد، آنها چون به اشخاصى برسند گويند پيمانه را كم دهند، يا كفه ترازوئى را كه جنس در آن است سبک گيرند، و يا در متراژ پارچه كش روند، يا در باره جنسى دروغ گويند، شيطان بفرزندانش گويد: سفارش ميكنم شما را بمردى كه پدرش مرده، و پدر شما زنده است، و شيطان همواره با نخستين فردى كه وارد بازار مى‌شود، و آخرين نفرى كه باز مى‌گردد همراه مى‌باشد، و از او جدا نمى‌گردد. و ممتازترين قطعه‌هاى زمين مساجد است، و محبوب‌ترين مردم نزد خدا نخستين شخصى است كه وارد آن شود و آخرين نفرى باشد كه بيرون رود.

اين حديث طولانى بود ما به قدر نياز از آن را آورده‌ايم.

باب 138- معنی دنباله روی مردان

1- ابو حمزه ثمالی گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: به تو هشدار می‌دهم که بپرهیزی از آنکه سودای ریاست را در سرت بپرورانی، و بر حذر باش از این که دنباله‌رو مردم باشی، عرض کردم: قربانت گردم ریاست را دانستم، و امّا این

که دنبال مردم نروم، در حالی که، من دو سوّم از آنچه را که دارم (روایات از شما) از دنبال روی بدست آورده‌ام، فرمود: چنان نیست که پنداشته‌ای بلکه منظور این است که بپرهیزی از آنکه غیر از حجّت حقّ، شخصی دیگر را به رهبری انتخاب نمائی و هر چه گوید تصدیقش کنی.

باب 139- معنى «وصمة، و بادرة»

1- أبو حمزه گويد: امام باقر عليه السّلام از پدر بزرگوارش عليه السّلام روايت نمود كه پيغمبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: شخصى كه ماه شعبان را روزه بگيرد از هر لغزش و «وصمة» (سستى) و «بادره» (تندى و تيز خشمى) مصون خواهد شد. ابو حمزه گويد: به آن حضرت عرض كردم: «وصمة» چيست؟ فرمود: سوگند در معصيت و نذر در نافرمانى از خدا منعقد نمى‌گردد، گفتم: «بادره» چيست؟ فرمود:
سوگند خوردن در حال خشم، و توبه از آن پشيمانى از آن است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 378

باب 140- معنی حجّ

1- أبان بن عثمان از شخصی که حدیث را به او گفته است نقل نموده که:

به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم؛ چرا (آن مناسک مخصوص) حجّ نامیده شده؟

فرمود: حجّ به معنی رستگاری است و وقتی که گفته می‌شود: «حجّ فلان» یعنی فلانی رستگار شد.

باب 141- معنى قول امام صادق عليه السّلام كه خداوند خواسته و اراده كرده است، ولى نمى‌خواهد و نمى‌پسندد

1- أبو بصير گويد، امام صادق عليه السّلام مى‌فرمود: (خدا) خواسته و اراده نموده ولى نمى‌پسندد و راضى نيست، عرض كردم؛ چگونه؟ فرمود: خواسته است كه آنچه را در جهان هستى واقع مى‌شود بداند، و همچنين اراده كرده است،

ولى دوست نداشته كه بگويند: او سوّمين از سه خداست، و كفر را از بندگان خود نمى‌پسندد.

باب 142- معنى اغلب و مغلوب

1- احمد برقى از يكى از مشايخ حديث مرفوعا روايت نموده كه امام صادق عليه السّلام فرمود: «اغلب» كسى است كه به سبب نيكى چيره گردد و «مغلوب» شخصى است كه به وسيله شرّ غلبه پيدا كند، و مؤمن افسار گسيخته نيست (خود را در چهار چوب احكام شرع مقيّد مى‌سازد).

باب 143- معنى فرموده پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله به علىّ عليه السّلام در مورد اعرابى كه نزد او آمده بود: يا علىّ برخيز و زبانش را قطع كن

1- موسى بن بكر با يک واسطه از امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه فرمود:
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 380
عرب بيابان‌نشينى به خدمت پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله آمد و چنين گفت: آيا تو از جهت پدر و مادر بهترين ما و بزرگوارترين فرزند پدران ما و در جاهليّت و اسلام رئيس ما نبودى؟ پيغمبر خشمگين شد و فرمود: اى اعرابى جلوى زبانت چند پرده دارد؟
گفت: دوتا لبها و دندانها، پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: پس در دو پرده خاصيّتى نبود كه تندى اين زبانت را از ما بگيرد؟ توجّه داشته باش كه به احدى در دنيا، چيزى داده نشده كه براى آخرتش زيان بارتر از زبان ول و رها باشد. بعد رو به حضرت علىّ عليه السّلام نمود و فرمود: يا علىّ بر خيز
«فاقطع لسانه»
(پس زبانش را قطع كن) مردم گمان بردند كه على عليه السّلام زبان او را خواهد بريد ولى بر خلاف انتظار آنان چند درهم به او داد.

باب 144- معنى «موتور اهله و ماله»

1- ابو بصير گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: (اگر) تو را در رويگرداندن از هر چيز فريب دهند، مواظبت نما كه در نماز عصر تو را نفريبند، وقتى كه هنوز

خورشيد به افق نرسيده و سپيد و پاكيزه است آن را به جاى آور، زيرا پيغمبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: شخصى كه نماز عصر را تلف سازد، فرزند و ثروتش كاسته گردد.
راوى گويد: پرسيدم «موتور» أهل و مال چيست؟ فرمود: براى او در بهشت خانواده و مالى نخواهد بود، عرض كردم: پايمال ساختن حقّ نماز عصر چگونه مى‌باشد؟ فرمود: به خدا سوگند تضييعش به آن است كه تا نزديكى غروب كه خورشيد زرد رنگ شود، يا از نظر پنهان گردد به تأخير افتد.

باب 145- معنى محدّث

1- عبيد بن هلال گويد: شنيدم كه امام رضا عليه السّلام فرمود: من دوست دارم كه مؤمن «محدّث» باشد. گويد: پرسيدم: «محدّث» چيست؟ فرمود: بسيار فهميده و دانا.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 382

باب 146- معنی سوء

1- خلف بن حمّاد، با یک واسطه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت به یکی از یارانش فرمود: در موقع عمل حجامت، که از جای آن خون بیرون زد، پیش از تمام شدن حجامت به هنگام روان بودن و سرازیر شدن خون بگو: به نام خدای بخشنده مهربان، پناه می‌برم به پروردگار بخشنده در این حجامت از چشم زخم در خون و هر بدی، بعد فرمود: ای فلانی، چه می‌دانی که چون این جملات را خواندی همه چیزها را فراهم ساخته‌ای، چون رد فرموده: وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ (و اگر من از غیب «جز آنچه به وحی می‌دانم» آگاه بودم، همواره می‌افزودم برخیز و نفع خود، هیچ گاه زیان و رنج نمی‌دیدم- اعراف 7: 188) منظور از «سوء» فقراست و خدای عزّ و جلّ فرموده: کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ (این چنین میل او را از قصد بدو عمل زشت بگردانیدیم- یوسف 12: 24) یعنی از اینکه آلوده بقتل و متّهم به زنا گردد، و به

موسی گفت: وَ أَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ (یا موسی دست در گریبان خود کن چون بیرون آوری بیماری برص از آن رفته باشد و (بلطف خدا) سپید و روشن گردد- نمل 27: 12) فرمود: منظور از «مِنْ غَیْرِ سُوءٍ» بدون بیماری برص است.

باب 147- معنى فرمايش پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله: در باره مار، كه اگر كسى آن را رها كند در حالى كه از پى آمد آن بترسد، از من نيست.

1- أبان گويد: شخصى از امام كاظم عليه السّلام پرسيد؛ در باره مردى كه مار را مى‌كشد، و سئوال‌كننده به آن حضرت عرض كرد: خبرى به ما رسيده كه پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله فرموده: «و كسى كه مار را رها سازد در حالى كه بترسد از زيان بعدى آن، از من نيست» فرمود: پيامبر خدا فرموده: «و هر كه آن را نكشد در صورتى كه از زيان بعدى آن بيم داشته باشد پس از من نيست» ولى مارى كه تو را تعقيب نمى‌كند، رها كردن آن اشكالى ندارد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 384

باب 148- معنى: «سامّه و هامّه و عامّه و لامّة»

1- سليمان بن خالد از امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه شخصى از آن حضرت در باره قول پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله پرسيد كه فرموده: خدايا پناه مى‌برم به تو از گزند «سامّه و هامّه و عامّه و لامّه» در پاسخ فرمود: «سامّه» خاصّه و نزديكان، و «هامّة» حشره زهردار، «لامّه» همدم شدن با شيطان، و «عامّه» مردمان عادى مى‌باشند.

باب 149- معنی رم

1- زید بن علیّ از پدرانش علیهم السّلام از حضرت علیّ علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: در امّت من نه رهبانیّت (گوشه‌نشینی و ترک دنیا و چشم پوشی از لذایذ) جایز است، و نه آوارگی از خانه و خاندان و بیابانگردی (جهت پرستش) و نه «رمّ» (بریدن از جامعه) یعنی مهر خاموشی بر لب زدن (اشاره به روزه خاموشی است که در بنی اسرائیل بوده و در اسلام
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 385
نهی گردیده است).

باب 150- معنى توبه نصوح

1- احمد بن هلال گويد: از امام هادى عليه السّلام پرسيدم: كه توبه نصوح چيست؟ در پاسخ نوشت اين كه باطن و ظاهر مانند هم باشد بلكه باطن بهتر از ظاهر باشد.

2- أبو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام در تفسير قول خداى عزّ و جلّ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً (بسوى خدا باز گرديد همچون بازگشت نصوح- تحريم: 8) فرمود: منظور روزه گرفتن در روز چهارشنبه، و پنجشنبه، و جمعه است.

مصنّف اين كتاب گويد: معنايش اين است كه اين سه روز را روزه بگيرد، بعد توبه نمايد.

3- عبد اللَّه بن سنان و ديگران از امام صادق عليه السّلام روايت نموده‌اند، كه

فرمود: «توبه نصوح» آن است كه باطن مرد مانند ظاهرش باشد بلكه بهتر از آن.

و روايت شده: توبه نصوح آن است كه مرد دست از گناه بكشد، و نيّت نمايد هرگز بار ديگر آن را انجام ندهد.

باب 151- معنى حسنه دنيا، و حسنه آخرت

1- جميل بن صالح گويد: امام صادق عليه السّلام در تفسير قول خداى عزّ و جلّ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً (ما را از نعمتهاى دنيا و آخرت هر دو بهره‌مند گردان- بقره: 201) فرمود: در آخرت، خشنودى خدا و وعده بهشت، و در دنيا، گشايش در روزى و معاش و نيك‌خوئى است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 387

باب 152- معنى وام دنيا و آخرت

1- عبد اللَّه بن فضل هاشمى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم، وام زيادى بر عهده من است، نان خور فراوان دارم، و نمى‌توانم به حجّ بروم دعائى مرا بياموز تا آن را بخوانم. فرمود: در تعقيب هر نماز واجب اين دعا را بخوان:
پروردگارا بر محمّد و آل محمّد درود فرست و بدهكارى دنيا و آخرت را از من كار سازى فرماى. عرض كردم؛ وام دنيا را شناخته‌ام ولى وام آخرت چيست؟
فرمود: حجّ وام آن سراى مى‌باشد.

باب 153- معنى قول نمازگزار در تشهّدش كه گويد: هر چه پاک و پاكيزه است اختصاص به خدا دارد و هر چه آلوده است ناشى از غير اوست

1- عبد اللَّه بن فضل هاشمى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: معنى

گفته نمازگزار در تشهّدش كه گويد: هر چه خوب و پاكيزه است از جانب خدا و هر چه بدى است از غير اوست، چيست؟ فرمود: مقصود از آنچه خوب و پاک است، روزى بدست آمده از كسب حلال مى‌باشد و منظور از آنچه پليدى است، «ربا» است.

باب 154- معنى سلام در نماز

1- عبد اللَّه هاشمى گويد: از حضرت صادق عليه السّلام در باره معنى سلام در نماز، پرسيدم فرمود: سلام نشانه امنيّت، و حلال گرديدن آنچه كه در حال نماز حرام بود، مى‌باشد، عرض كردم: فدايت شوم اين چگونه است؟ فرمود: مردم در گذشته عادتشان بر اين بود كه اگر تازه واردى بر ايشان سلام مى‌داد خود را از گزند او آسوده مى‌دانستند، و چون ايشان پاسخ سلام وى را مى‌دادند، او نيز از زيان ايشان خود را آسوده مى‌دانست، اگر سلام نمى‌كرد از او ايمن نبودند، و اگر ايشان نيز پاسخ سلام‌كننده را نمى‌دادند، او امنيّت نداشت، و اين خوئى بود در

عرب، پس سلام دادن نشانه بيرون آمدن از حال نماز و حلال گشتن سخن و ايمنى از انجام عملى است كه نماز را باطل كند، و سلام نامى از أسماء خداى عزّ و جلّ است و آن از نمازگزار بر دو فرشته خدا كه موكّل اويند است.

باب 155- معنى دار السّلام

1- أبى ظبيان از ابن عبّاس نقل كرده كه گفت: مقصود از دار السّلام بهشت است، و اهل آن از هر جهت سالم هستند، يعنى از تمامى آسيبها، ناخوشيها، بيماريها، و رنجها به دور و سلامت هستند، از ضعف پيرى و مرگ و دگرگونى احوال كه به زيان ايشان باشد، آسوده‌اند، و آنان بزرگوارانى هستند كه هرگز به خوارى دچار نگردند، بى‌نيازانى كه هرگز تهيدست و نيازمند نگردند، و خوشبختانى هستند كه به نكبت و بدبختى دچار نمى‌شوند، و مسرورانى كه به

اندوه و غمّ مبتلا نگردند، و ايشان زندگانى هستند كه هرگز مرگ به سراغشان نرود، و در كاخهايى از درّ و مرجان كه درهايش به جاده‌هاى عرش گشوده مى‌گردد مأواى دارند، در حالى كه فرشتگان براى (تهنيت) آنان از هر در وارد شوند و (گويند) سلام و تحيّت بر شما باد كه (در اطاعت خدا) بردبارى پيشه نموديد و سرانجام خوب منزلگاهى يافتيد- رعد 13: 23).

2- علاء بن عبد الكريم گويد: شنيدم امام باقر عليه السّلام در تفسير قول خداى عزّ و جلّ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ (و پروردگار است كه (مردم را) به سوى سراى صلح دعوت مى‌كند- يونس 10: 25) فرمود: «سلام» خداوند است و سرايش را كه براى اولياء خويش آفريده بهشت مى‌باشد.

باب 156- معنى هفت سخنى كه به خاطر آموختن آن دانشمندى هفتصد سال به دنبال حكيمى رفت

1- محمّد بن وهب گويد: حضرت صادق عليه السّلام فرمود: دانشمندى هفتصد

فرسنگ راه را به دنبال دانائى پيمود تا هفت چيز از او فراگيرد. وقتى به او رسيد، گفت: يا حكيم! چه چيز مرتبه‌اش از آسمان بلندتر است، و دامنه‌اش از زمين گسترده‌تر و از دريا غنى‌تر، و از سنگ سخت‌تر و از آتش گرم‌تر، و از سرماى سخت سردتر، و از كوههاى سر به فلک كشيده سنگين‌تر مى‌باشد؟ در پاسخش گفت: اى مرد مقام حقّ از همه والاتر است، و عدالت از پهنه زمين وسيع‌تر است، و بى‌نيازى، دل آدم قانع است كه از دريا غنى‌تر است، و قلب كافر از سنگ سخت‌تر است، سينه انسان آزمند از آتش گرم‌تر مى‌باشد، و دل كسى كه از رحمت الهى مأيوس گشته از برف سردتر، و بر پاكدامن تهمت زدن از كوههاى عظيم سنگين‌تر است.

باب 157- معنی أشراف امّت

1- ابن عبّاس گوید: پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: بزرگان امّت من آنانند که قرآن را حفظ نموده و آن را سرمشق خود ساخته‌اند و شب‌زنده‌داری می‌کنند.
2- سهل بن سعد گوید: جبرئیل خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آمد، و عرض کرد:
ای محمّد! هر چقدر می‌خواهی زندگی کن ولی بدان که سرانجام خواهی مرد، و هر چه را که می‌خواهی دوست بدار، ولی عاقبت جدائی آن را می‌بینی، و هر آنچه میل توست انجام بده که به فرجامش خواهی رسید، و بدان که بزرگی مرد در این است که شب را به عبادت بگذراند، و عزّتش در بی‌نیازی از مردم است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 393

باب 158- معنى فرموده پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله: هنوز آسمان نيلگون بر كسى سايه نيفكنده است و بر زمين غبار آلود كسى گام ننهاده است كه راستگوتر از أبو ذر باشد

1- أنس بن مالك گويد: روزى ابو ذر به مسجد پيغمبر آمد، و گفت: شب گذشته در خواب صحنه‌اى را ديدم كه تاكنون چنين چيزى را نديده بودم، گفتند:
در خواب چه ديدى؟ گفت: پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله را نزديك خانه‌اش ديدم كه شبانه بيرون آمد، دست علىّ بن ابى طالب عليه السّلام را گرفت و با هم به قبرستان بقيع رفتند، من هم آن دو را زير نظر گرفته و از فاصله دورترى به دنبالشان رفتم، بسوى بقيع شدند و رفتند تا به محلّ قبرهاى مكّه رسيدند پس آن حضرت روى به آرامگاه پدر نموده و به آنجا رسيد، نزديك آن دو ركعت نماز خواند كه ناگاه گور شكافته شد، و در همين حال عبد اللَّه را ديدم كه نشسته است و مى‌گويد: گواهى مى‌دهم كه معبود به حقّى جز «اللَّه» نيست. و گواهى مى‌دهم: محمّد بنده و پيامبر اوست،
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 394
رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به او گفت: پدرم، ولىّ تو كيست؟ عبد اللَّه گفت: پسرم ولىّ چيست؟ فرمود: اين على ولىّ است. عبد اللَّه فورا گفت: و گواهى مى‌دهم كه على ولىّ من است پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله گفت: پس به بوستان خودت بازگرد.
سپس بر سر آرامگاه مادرش آمنه برگشت و همان عملى را كه نزد قبر پدرش انجام داده بود، تكرار كرد، ناگاه قبر شكافت، بى‌درنگ آمنه گفت:
شهادت مى‌دهم، معبود بر حقّى نيست جز «اللَّه» و تو پيامبر و فرستاده خدايى، پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله به او گفت: مادرم، ولىّ تو كيست؟ پاسخ داد: پسرم ولايت چيست؟ فرمود: آن ولايت (اشاره به حضرت علىّ عليه السّلام) علىّ بن ابى طالب است. آمنه فورا گفت: و البتّه علىّ ولىّ من است پس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد. وقتى سخن أبو ذر به اينجا رسيد به او گفتند: تو دروغ مى‌گوئى و با وى دست به گريبان شدند و كتكش زدند، (خدمت پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله آمدند) و گفتند: يا رسول اللَّه امروز دروغى بر تو بسته شد. فرمود: چه بود؟ گفتند: جندب (ابو ذرّ) در باره تو چنين و چنان نقل كرد، پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: آسمان نيلگون هنوز بر سر كسى سايه نيفكنده و به روى زمين غبار آلود كسى گام برنداشته است كه راستگوتر از ابو ذر باشد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 395
عبد السّلام بن محمّد گفت: اين خبر را بر محمّد بن عبد الاعلى جهمى عرضه نمودم، او گفت: آيا نمى‌دانى كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله

فرمود: جبرئيل نزد من آمد گفت: براستى خداى عزّ و جلّ آتش جهنّم را حرام كرده است بر پشتى كه تو را آورد و شكمى كه تو را پرورش داد، و پستانى كه تو را شير داد، و آغوشى كه تو را سرپرستى نمود.
2- اسماعيل بن فرّاء از مردى روايت نموده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: آيا پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله در حقّ ابو ذر چنين نفرموده است كه: آسمان بر كسى سايه نيفكنده و زمين در برنداشته كسى را كه راستگوتر از ابو ذر باشد؟
فرمود: آرى، گفتم: پس چه شد پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله، و امير المؤمنين عليه السّلام و كجا شدند حسن و حسين؟ در پاسخ فرمود: دوره سال چند ماه است؟ گفتم: دوازده ماه، فرمود: چند تاى آنها ماه حرام شده است؟ عرض كردم: چهار ماه، فرمود:
آيا ماه رمضان هم جزء آنها است؟ عرض كردم: نه، فرمود: يقيناً در ماه رمضان شبى هست كه برتر از هزار ماه مى‌باشد، البتّه ما خاندانى هستيم كه هيچ فردى با

ما قياس و سنجيده نگردد.

باب 159- معنى فرمایش امام صادق علیه السّلام که: ریاست‌طلب تباه گردد

1- أبو حفص از برادرش سفیان بن خالد روایت نموده که امام صادق علیه السّلام فرمود: ای سفیان هوشیار باش، و از رفتن در پی ریاست بپرهیز که هیچ کس در جستجوی آن بر نیامد مگر اینکه تباه شد. عرض کردم: فدایت گردم، ما تباه‌شده‌ایم، زیرا هیچ یک از ما نیست مگر آنکه دوست دارد که نامدار باشد، و مردم او را در نظر گرفته و به او مراجعه کنند، و از او شنوندگی داشته باشند! فرمود:
این گونه نیست که تو پنداشته‌ای، بلکه ریاست آن است که: تو غیر از حجّت خدا شخص دیگری را بدون دلیل (به جای امام علیه السّلام) به امامت برگزینی و هر چه گوید تصدیقش نمائی، و مردم را برای شنیدن و پذیرفتن گفتار او دعوت کنی.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 397

باب 160- معنی قولی که: هر کس دانشی فرا گیرد تا با آن با نادانان بحث و جدل کند یا به دانشمندان فخر بفروشد یا به این دلیل که مردم به او روی آورند، جایش در آتش دوزخ خواهد بود

1- عبد السّلام بن صالح هروی گوید: شنیدم حضرت رضا علیه السّلام می‌فرمود:
رحمت خدا بر بنده‌ای باد که امر ما را زنده دارد. عرض کردم: امر شما چگونه زنده گردد؟ گفت: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم نیز بیاموزد، زیرا اگر مردم زیبائی و شکوه سخن ما را دریابند حتما بما گرایش پیدا می‌کنند و پیرو ما می‌شوند، عرض کردم: ای فرزند خدا از امام صادق علیه السّلام روایتی برای ما نقل شده که آن حضرت فرموده است: کسی که دانشی بیاموزد تا به وسیله آن با نابخردان بحث و جدل کند، یا به دانشمندان مباهات نماید، یا به این منظور که مردم به او روی آورند، جای او در آتش خواهد بود؟ امام رضا علیه السّلام فرمود: جدّم درست فرموده، آیا می‌دانی «سفهاء» چه کسانی هستند؟ عرض کردم: نه «یا ابن رسول اللَّه» فرمود: داستان‌سرایانی از مخالفین مایند، و آیا می‌دانی دانشمندان

یعنی چه کسانی؟ گفتم: «یا ابن رسول اللَّه» خیر، فرمود: ایشان دانشمندان آل محمّد علیهم السّلام می‌باشد که خداوند اطاعت از آنان را واجب ساخته و علاقه به آنان را لازم دانسته، بعد فرمود: آیا معنای فرمایش امام صادق علیه السّلام (برای اینکه مردم به او روی آورند) را فهمیده‌ای؟ گفتم: نه، فرمود: به خدا قسم مقصود حضرت آن بوده که بناحق مدّعی امامت گردد، و هر که چنان کند در آتش خواهد بود.

باب 161- معنى روزى خوردن از علم

1- حمزة بن حمران گويد: شنيدم كه امام صادق عليه السّلام مى‌فرمود: هر كس علم خود را مايه روزى خود سازد به تهيدستى دچار گردد. عرض كردم: قربانت گردم در ميان شيعيان و دوستان شما گروهى هستند كه علومى را كه از شما فرا گرفته‌اند به مكانهايى كه شيعيان شما زندگى مى‌كنند مى‌برند و ميان آنان منتشر مى‌سازند، ايشان نيز براى پاداش آن كار، از نيكى و عطا دادن دريغ ندارند و از احترام آنان خوددارى نمى‌كنند. امام عليه السّلام فرمود: ايشان روزى خورندگان
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 399
بوسيله علم خود نيستند، بلكه روزى خور علم خود، آن كسى است كه بدون آنكه علمى داشته باشد يا از جانب خدا راهنمائى شده باشد، فتوايى دهد تا با آن حقوقى را پايمال كند، به اميد رسيدن به اندک مال دنيا.

باب 162- معنی روایتی که فرموده: هر کس صورتگری کند، یا سگ نگهدارد از اسلام بیرون رفته است

1- نهیکی باسناد خودش که مرفوعا تا امام صادق علیه السّلام رسانده از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود: شخصی که مجسّمه‌ای بسازد، یا از سگ نگهداری کند از اسلام بیرون رفته است. به آن حضرت عرض شد: بنا بر این بسیاری از مردم هلاک گشته‌اند، فرمود: چنان که شما پنداشته‌اید نیست، بلکه مقصود من از گفته‌ام (پیکره ساز) شخصی است که دین سازی کند، و غیر دین خدا آئین دیگری درست کند و مردم را به آن دعوت نماید، و مقصودم از شخصی که سگی نگهداری نماید کسی است که دشمن و کینه‌توز ما خاندان رسالت را نگهداری نماید و به او آب و غذا دهد، هر کس چنین کاری بکند از مرز مقرّرات
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 400
اسلام گام فراتر نهاده است.

باب 163- معنی روایتی از امام باقر علیه السّلام که فرمود: هر گاه شناخت پیدا کردی هر کار می‌خواهی بکن

1- فضیل بن عثمان گوید: شخصی پرسشی از امام صادق علیه السّلام نمود، و به آن حضرت عرض کرد: این ناپاکها از پدرت روایت می‌نمایند و می‌گویند پدرت علیه السّلام این چنین فرموده است که: «چون به مرحله شناخت رسیدی، هر چه می‌خواهی بکن»، و ایشان بعد از آن هر چه را حرام گردیده حلال می‌شمرند.
فرمود: چنین حقّی را ندارند- خدا آنها را از رحمت خود دور گرداند- بلکه پدرم فرموده؛ چون حق را شناختی هر عمل نیکی که از تو پذیرفته گردد، انجام بده.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 401

باب 164- معنی گفته شخصی به شخص دیگر «جزاک اللَّه خیراً»

1- حسین بن أعین برادر مالک گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم در باره گفته شخصی به دیگری که: خدا پاداش خیرت دهد- مقصود چیست؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: «خیر» نهری در بهشت است که سرچشمه آن از کوثر، و محلّ خروج آب کوثر از ساق عرش می‌باشد، منازل اوصیاء پیامبران و پیروان ایشان بر روی آن نهر قرار دارد، بر اطرافش جواری پدید آیند، هر زمان یکی از آنان جدا گشته، دیگری به نام آن نهر پدیدار شود، و این است فرموده خدای عزّ و جلّ در قرآنش فِيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ (در این چهار بهشت زنانی باشند صاحب اخلاق فاضل و صورت زیبا- الرّحمن: 70) پس وقتی که مردی به رفیقش گفت: خدا به تو پاداش خیر دهد، همانا مقصودش این منزلهائی می‌باشد که خداوند برای برگزیدگان و نیکان از مخلوقش مهیّا ساخته است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 402

باب 165- معنى فرمايش امير المؤمنين علىّ عليه السّلام به مردى كه عرض كرد؛ من تو را دوست دارم و ايشان فرمود: جامه گشادى براى فقر مهيّا ساخته‌اى

1- احمد بن مبارک گويد: مردى به امام صادق عليه السّلام عرض كرد: حديثى نقل مى‌شود كه شخصى به امير المؤمنين عليه السّلام گفت: من تو را دوست دارم، حضرت به او گفت: جامه گشاد و بلندى براى تهيدستى آماده نما (ظاهرا راوى «أعد» را بصيغه أمر خوانده بود)، امام عليه السّلام در پاسخش فرمود: اين گونه نيست، همانا أمير المؤمنين به او فرمود: براى تنگدستى خود جامه‌اى تهيّه نموده‌اى و منظور او روز قيامت بود.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 403

باب 166- معنی فرموده امام صادق علیه السّلام که: مردی از منزل خود بیرون می‌رود و بر می‌گردد و ذکر خدا را نمی‌گوید، مع ذلک پروردگار نامه عمل او را پر از حسنات می‌کند

1- ثعلبه بن میمون از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: همانا شخصی برای کاری از منزل خود بیرون می‌آید و برمی‌گردد، در حالی که در طول این مدّت ذکر خدا را نگفته است، پس نامه عملش پر از حسنات می‌شود؛ عرض کردم؛ فدایت شوم آن چگونه است؟ گفت: به گروهی می‌گذرد که از ما اهل بیت بدگوئی می‌نمایند و وقتی او را دیدند به یک دیگر می‌گویند: باز ایستید زیرا این شخص دوستدار ایشان است، پس فرشته‌ای (موکّل) به همتای خود می‌گوید:

بنویس [امروز] هبه آل محمّد شامل حال فلانی شده است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 404

باب 167- معنى دو انگيزه پاداش و كيفر

1- زراره گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: در تعقيب همه نمازها دو مطلب را از ياد نبريد- يا فرمود: بر شما باد به دو انگيزه مثبت سرنوشت ساز. عرض كردم:
آن دو موضوع مثبت چيست؟ فرمود: خواستن بهشت از خدا و پناه بردن به او از آتش.

باب 168- معنی خبری که وارد شده است: نیکبختی مرد، کم بودن موی اطراف صورت اوست

1- علی بن ابراهیم منقریّ- یا دیگری- مرفوعاً روایت نموده که به امام صادق علیه السّلام گفت: این درست است که روایت شده: کم موی بودن صورت از نشانه‌های خوشبختی مرد است؟ امام فرمود: در این چیزی از سعادت نیست، قطعا سعادت مرد به آن است که آرواره او به گفتن تسبیح خدا روان باشد و همواره

فکّین او به خواندن دعاها بجنبد.

باب 169- معنی روشی از پروردگار عزّ و جلّ، و شیوه‌ای از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سنّتی از ولی «ع»

1- مبارک غلام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از آن حضرت روایت نموده که فرمود: ایمان مؤمن به درجه کمال نرسد مگر آنکه در وی سه منش پدیدار شود: و آن شیوه و طریقه‌ای از خداوندش، و راه و رسمی از پیغمبرش، و روشی از ولیّ و رهبرش می‌باشد؛ امّا راه و رسم پروردگارش رازپوشی است که خداوند عزّ و جلّ فرموده: عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ (او دانای پوشیده و غیب است و أحدی را بر آن آگاه نگرداند، مگر آن کسی را که پسندیده و برگزیده باشد از پیغمبران- جنّ 72: 26 و 27) اما شیوه پیامبرش با مردم به نرمی و ملاطفت رفتار کردن است. چون پروردگار پیامبرش را به مدارا با مردم دستور داده و به او فرموده: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ (فرا گیر صفت بخشودگی را و دستور ده مردم را به نیکوئی و از نادانان روی گردان-

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 406

اعراف 7: 199) و امّا روشی که از امام خود باید آموخت، شکیبائی نمودن در سختی و زیان است، خداوند می‌فرماید: وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (و بردباران در سختی‌های سهمگین و در تنگدستی و رنجوری و هنگام گیر و داد نبرد، آنان کسانی هستند که راست گفتند و ایشان همان پرهیزکاران می‌باشند- بقره 2: 177).

باب 170- معنی غیبت و بهتان

1- عبد الرّحمن بن سیابه گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا غیبت آن است که در باره برادرت عیبی را بگوئی که خداوند بر او پوشیده باشد، و بهتان آن است که به برادرت عیبی نسبت دهی که در او نیست.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 407

باب 171- معنى دوروئى و دو زبانى

1- أبو شيبه گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: چه بد بنده‌ايست آنكه دورو، و دو زبان باشد، در مقابل برادر دينيش زبان به تملّق و چاپلوسى گشوده، و در پشت سرش با بدگوئى از او گوشتش را بخورد و آبرو و شرف وى را ببلعد، اگر كه وى به نعمتى رسد (هديه و ارمغانى به او داده شود)، حسد ورزد، و اگر گرفتار شود ياريش نكند.

2- عبد اللَّه بن أبى يعفور گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم، مى‌فرمود: هر كس كه با مردم با چهره‌اى برخورد كند و در پشت سر آنان با چهره‌اى ديگر از آنان عيب گوئى نمايد، روز رستاخيز به محشر آيد در حالى كه دو زبان آتشين دارد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 408

باب 172- معنی نسبت اسلام

1- غیاث بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش از أجداد گرامیش از أمیر المؤمنین علیهم السّلام روایت نموده که فرمود: اکنون چنان نژاد و واقعیّت اسلام را توصیف نمایم که أحدی نه قبل از من و نه بعد از من چنین وصف نکرده و نخواهد کرد؛ اسلام وقاعی عبارت است از «انقیاد» و فرمانبرداری خدا، و «تسلیم» (که یک مظهر قلبی و عملی است) همان «تصدیق» و حقیقت شمردن خدا و پیغمبر و ائمّه است، و «تصدیق» که یک عمل قلبی است، همان «یقین» (باور، و جزم واقعیّات است، و «یقین» که یک علم عقلی و معنوی است) عبارت است از: «أداء» (انجام وظیفه شرعی و گواه ایمان) همان کردار شایسته با أندام است (و از پیوست زنجیره‌ای این پنج چیز اسلام به معنی اخصّ «ایمان» پیدا می‌شود و دارنده آن مؤمن صحیح و بحقّ می‌باشد) و مؤمن مقرّرات دین را از خدا گیرد نه آنچه رأی خودش باشد. ای مردم! دین شما، دین شما (گوهری گرانبها و أصیل است، مراقبت کنید که به آسانی آن را از دست ندهید) محکم بدان بچسبید که نیرنگ بازان شما را از آن جدا نساخته و از میدان بدر نبرند، زیرا گناه در

دینداری بهتر از حسنه در بیدینی است چون گناه دیندار آمرزیده شود و حسنه از بیدین پذیرفته نگردد.

مترجم گوید: «مقصود امام علیّ علیه السّلام وصف اسلام کامل است با ذکر أسباب و ملزوماتش و اینکه مسلمان شایسته باید دارای این صفات باشد چون هر یک از این پنج صفت لازم و ملزوم یک دیگرند، و در تأیید ما همین بس که در این خبر یقین هم در اسلام داخل شده، و اگر یقین جزء اسلام باشد منافق مسلمان نیست با اینکه در زمان پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله آنها را مسلمان می‌شمردند».

باب 173- معنی اسلام و ایمان

1- سماعة بن مهران گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که: آیا میان ایمان و اسلام تفاوتی هست؟ فرمود: آیا مثلش را برایت بیان کنم؟ عرض کردم؛ خیلی مشتاقم که بدانم، حضرت فرمود: مثل ایمان به اسلام، همانند خانه کعبه است نسبت به حرم (محلّ أمن)، گاهی شخص در حرم هست، امّا در خانه کعبه نیست، ولی کسی نیست که در کعبه باشد و در حرم نباشد، همین گونه گاهی انسان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 410

مسلمان هست، امّا مؤمن نیست، ولی مؤمن نخواهد بود اگر مسلمان نباشد، عرض کردم: چیزی هست که انسان را از مرز ایمان بیرون برد. فرمود: بلی، گفتم: وی را به کجا خواهد برد؟ فرمود: به سوی اسلام یا کفر، و فرمود: اگر مردی وارد خانه کعبه شود و بی‌اختیار ادرارش بریزد، از کعبه بیرون برده می‌شود، و از حرم بیرون نمی‌گردد و اگر از حرم بیرون رود و لباس خود را شستشو دهد و خویشتن را پاکیزه سازد، آنگاه بخواهد وارد کعبه شود، مانعش نمی‌گردند. ولی اگر مردی به خانه کعبه آید و از روی دشمنی در آنجا بول نماید از کعبه و حرم هر دو اخراج گردد و به کیفر آن جسارت و اهانت گردنش زده می‌شود.
2- أبا صلت هروی گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: «حقیقت» ایمان چیست؟ فرمود: اعتقاد به قلب است، و گفتاری است به زبان، و کرداری است با أندام، واقعیت ایمان جز این نیست.
3- حفص بن بختری از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ایمان به آرایش ظاهر و آرزو نیست، لکن ایمان عقیده پاکی است در دل،

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 411

و کردار انسان به آن گواهی می‌دهد.
4- عبد اللَّه میمون از جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام روایت نموده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ایمان گفتار توأم با عمل است، دو برادر شریک هم هستند.
5- هشام بن سالم گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: روزی پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله به حارثة بن نعمان أنصاری رسید، به او فرمود: حالت چطور است؟ عرض کرد: ای پیامبر خدا من واقعاً مؤمن شده‌ام، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: البتّه هر ایمانی دارای حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟ گفت: من به دنیا بی‌رغبت گشته‌ام و از آن روی گردانده‌ام، و شب را برای عبادت بیدار مانده، و روزها (ی گرم را در أثر

روزه) تشنگى مى‌كشم تا بدان جا كه گويا من در عرش پروردگار مى‌بينم كه براى حساب آماده گشته، گويا اهل بهشت (را مى‌نگرم كه) در رفت و آمدند و اهل جهنّم (را مى‌بينم كه) عذاب مى‌شوند، آنگاه پيامبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله به او فرمود: تو مؤمنى هستى كه خدا دلت را به فروغ ايمان روشن ساخته است، بر اين حال كه

داراى پايدار باش، آنگاه حارثه عرض كرد: اى رسول خدا من بر نفس خودم از هيچ چيز به اندازه چشمم ترس ندارم كه برايم زيانبارتر باشد، پس پيغمبر خدا دعايش نمود، و در اثر آن دعا نابينا گرديد.

مترجم گويد: «ماجراى اين ملاقات تقريبا با همين مضامين در اصول كافى عربى ج 2 ص 54 آمده و در پايان گويد: از پيامبر صلّى اللَّه عليه و آله خواست تا دعا فرمايد كه شهادت نصيبش گردد، و پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

«اللّهمّ ارزق حارثة الشّهادة»

چند روزى نگذشت، سريّه‌اى پيش آمد و حارثه را به ميدان فرستادند و او نه يا هشت تن را كشت، آنگاه به شهادت رسيد».

6- محمّد بن عذافر از پدرش از امام باقر عليه السّلام روايت نموده: وقتى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در سفر بود، گروهى شتر سوار به آن بزرگوار برخوردند، و عرض كردند: سلام بر تو اى فرستاده خدا، حضرت به آنان فرمود: شما چكاره هستيد؟ عرضه داشتند: ما گروهى مؤمن هستيم، فرمود: راستى و درستى ايمان شما به چيست؟ عرض كردند: تا سر حدّ خوشنودى به قضاى پروردگار، و واگذارى كارهايمان به خدا، و سر فرودآوردن در برابر أمر خدا، پس فرمود:

(اينها كه شما بيان كرديد) صفات دانشمندان حكيمى است كه نزديك است با پيمودن مدارج بلند حكمت، به آسمان رفيع نبوّت اوج گيرند، اگر راست

مى‌گوئيد خانه‌اى را كه در آن نمى‌نشينيد بنا نكنيد، و اندوخته‌اى را كه نمى‌خوريد فراهم نياوريد، و از خدائى كه به سوى او بازمى‌گرديد پروا نمائيد.

باب 174- معنى «صبغة اللَّه»

1- أبان گويد: امام صادق عليه السّلام در تفسير فرموده خداى عزّ و جلّ صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (خداوند پاک گردانيده است دلهاى ما را با رنگ فطرت ايمان، و كيست نيكوتر از پروردگار در تطهير گناه؟- بقره 2: 138) فرمود:
«صبغة اللَّه» اسلام است.

باب 175- معنى خويهاى بزرگ

1- أبو الجارود گويد: امام باقر عليه السّلام در معنى فرموده خداوند: إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ (همانا تو، داراى خويها و سرشت بزرگى هستى- قلم: 4) فرمود: آن
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 414
اسلام است. و روايت شده: كه منظور از «خلق عظيم» دين با عظمت است.

باب 176- معنى فرمايش امامان عليهم السّلام كه: حديث ما دشوار و طاقت فرسا است

1- محمّد بن عيسى بن عبيد، از شخصى از مردم مد اين نقل نموده كه: به أبو- محمّد امام يازدهم عليه السّلام نوشتم: از أجداد بزرگوار شما عليهم السّلام براى ما روايت شده كه فرموده‌اند: براستى حديث شما دشوار است و سخت، آن گونه كه نه فرشته مقرّب و نه پيغمبر مرسل، و نه مؤمنى كه خدا دلش را به ايمان آزموده؛ هيچ يک تاب تحمّل آن را ندارند، گويد: پاسخى برايش آمد بدين گونه: همانا معناى آن اين است كه فرشته در باطن خويش آن را نگه نمى‌دارد تا به فرشته‌اى مانند خود عرضه كند، و پيغمبر آن را تحمّل نمى‌كند تا به پيغمبر ديگرى مانند خود رساند، و مؤمنى آن را اندوخته نمى‌سازد تا به مؤمن ديگرى مانند خود دهد، يعنى، در قلبش شيرينى آنچه را كه در سينه دارد، نگه نمى‌دارد تا به غير خود برساند.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج1، ص: 415

باب 177- معنى شهر بارودار

1- شعيب حداد گويد: شنيدم؛ امام صادق عليه السّلام مى‌فرمود: البتّه حديث ما بسيار سخت و طاقت فرساست، و آن را تحمّل نمى‌كند مگر فرشته مقرّب يا پيغمبر مرسل يا بنده مؤمنى كه خدا دلش را با ايمان آزموده، يا شهرى كه برج و بارويى نفوذ ناپذير دارد، عمرو شاگرد شعيب گويد: به او گفتم: اى أبو الحسن، شهر بارودار كدام است؟ گويد: در پاسخم گفت: من خود معنى آن را از امام صادق عليه السّلام پرسيدم به من فرمود: منظور دلى است كه پريشان نيست و خاطر جمع مى‌باشد.

باب 178- معنی فرمایش امام باقر «ع» که: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد تا اینکه مرگ در نظرش محبوب‌تر از زندگانی، و تنگدستی بهتر از بی‌نیازی و بیماری برتر از تندرستی باشد

1- فضیل بن یسار گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: هیچ یک از شما به حقیقت

ایمان و اصل نگردد، تا آنکه سه خصلت در وی باشد؛ مرگ را از زندگی بیشتر دوست بدارد، و فقر نزد او بهتر از غنا، و بیماری در نظرش محبوب‌تر از تندرستی باشد، عرضه داشتم: چه کسی می‌تواند چنان باشد؟ فرمود: همه شما. سپس فرمود:

آیا شما کدامیک از این دو را بیشتر دوست دارید؟ اینکه در دوستی ما بمیرید، یا در بغض ما زنده بمانید؟ عرض کردم: به خدا سوگند مرگ ما، در دوستی شما، نزدمان محبوب‌تر است، فرمود: آیا نزد شما فقر و غنا یا بیماری و صحّت نیز همان گونه است یا نه؟ گفتم: به خدا قسم، بلی.

باب 179- معنی قرآن و فرقان

1- ابن سنان و غیر او از شخصی که نامش را برده است روایت نمود که: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا قرآن و فرقان دو چیزند (دو معنی دارند) یا یک چیز؟ فرمود: «قرآن» تمامی کتاب خداست (از محکم و متشابه و غیره) و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 417

«فرقان» همان قسمت آیات محکم و آیات روشنی است که عمل به آن واجب می‌باشد.

باب 180- معنی حدیثی که از امام باقر علیه السّلام روایت شده و فرموده است شخص بعض قرآن را به بعض دیگر نمی‌زند مگر آنکه کافر گشته باشد

1- قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: پدرم مرا گفت: کسی پاره‌ای از آیات قرآن را به برخی دیگر نمی‌زند مگر اینکه کافر شود.

مؤلّف گوید: من از استادم محمّد بن حسن رحمه اللَّه در باره معنی این حدیث پرسیدم؛ پاسخ داد: مراد آن است که شخص تفسیر آیه‌ای را با تفسیر آیه دیگر پاسخ دهد.

توضیح: مراد از «ضرب» در اینجا خلط نمودن است و در لغت «ضرب الشّی‌ء بالشی‌ء أی خلطه».

باب 181- معنى فرود آینده کوچ‌کننده

1- زهری گوید: به امام زین العابدین علیه السّلام عرض کردم؛ چه کرداری بهتر است؟ فرمود:
«حالّ مرتحل»
(فرود آینده کوچ‌کننده) گفتم: او کیست؟ (و مفهومش چیست؟) فرمود: هر کس قرآن را آغاز نماید و تا پایان قرائت کند و هر زمان که تمام شد به اوّل آن باز گردد، و پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده:
هر گاه خداوند به شخصی قرآن را عطا کند و او چنین پندارد که بدیگری بخششی بالاتر از او نموده‌اند، همانا احسان بزرگی را کوچک شمرده و کوچکی را بزرگ دانسته است.

باب 182- معنی فرمایش پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله که: آیا کسی از شما نمی‌تواند هر شب یک سوم قرآن را بخواند

1- عبد اللَّه بن مسعود گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: آیا فردی از شما

توان آن را ندارد که هر شب یک سوم قرآن را بخواند؟ عرض کردند: چه کسی قادر خواهد بود که چنان کند؟ فرمود: سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ یک سوم قرآن است.

باب 183- خویهائی که مایه شرف و بزرگواری انسان می‌شوند

1- حمّاد بن عثمان گوید: شخصی خدمت حضرت صادق علیه السّلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، اخلاق ارزنده را برایم بیان فرما. فرمود: گذشت از کسی که به تو ستمی نموده، و پیوستن به آن کسی که رابطه‌اش را با تو بریده باشد، و بذل و بخشایش به شخصی که تو را محروم نماید، و گفتن حقّ، گرچه به زیانت باشد.
2- جرّاح مدائنیّ گوید: امام صادق علیه السّلام بمن فرمود: آیا دوست داری که برایت بگویم اخلاق والا چیست؟ [گفتم: آری، فرمود:] عفو دیگران، و کمک به

برادر (مؤمن) خویش از مال خود، و بسیار بیاد خدا بودن.
3- عبد اللّه بن مسکان گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی پیغمبر خود را به مکارم اخلاق ممتاز گرداند، پس شما نیز خویشتن را بیازمائید و اگر در شما نیز این خصوصیّت بود خدای عزّ و جلّ را سپاس گوئید و آرزومند فزونی آن باشید. سپس حضرت ده تا از آنها را نام برد: یقین، قناعت، صبر، شکر، رضا، اخلاق نیک، سخاوت، غیرت، دلاوری، مروّت.

باب 184- بسيار ياد خدا كردن

1- زيد شحّام گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هيچ گرفتارى بر مؤمن دشوارتر از اين نيست كه از سه خصلت محروم گردد، شخصى عرض كرد: آنها چيستند؟ فرمود: كمك كردن و اظهار همدردى (با برادران مؤمن خود) از مالى كه در اختيار دارد، انصاف، دريغ نكردن از حقگوئى اگر چه به زيانش باشد، و

بسيارى ياد خدا، آگاه باشيد من به شما نمى‌گويم كه ذكر خدا، فقط گفتن «سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اكبر» (منزّه است خدا و سپاس خداى را، و معبود بر حقّى جز او نيست، و خدا بسيار بزرگ است) مى‌باشد. بلكه، اگر به چيزى رسد كه برايش حلال شده، و يا بر او حرام گشته خدا را ياد آورد.

2- أبو بصير گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: از دشوارترين مواردى كه بندگان بايد عمل كنند: انصاف داشتن شخص است، و همدردى مرد است با برادر (مؤمن) خود، و در همه حال به ياد خدا بودن. عرض كردم: خدا تو را خير بدهد- واقعيت ذكر خدا در هر حال چيست؟ فرمود: هنگام ارتكاب معصيت بياد خدا مى‌افتد و اگر نزديك است به آن آلوده شود، ذكر خدا ميان او و معصيت حايل مى‌گردد، و اين است فرموده خدا: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ (البتّه آنان كه از شرك و معاصى پرهيز كرده‌اند، چون برسد به ايشان وسوسه و مكرى از شيطان، ياد كنند خدا را پس ايشان راه صواب را بينند- أعراف 7: 201).

3- حسين بزّاز گويد: امام صادق عليه السّلام بمن فرمود: آيا نمى‌خواهى تو را

آگاه سازم از دشوارترين واجباتى كه خداوند بر آفريدگانش لازم شمرده؟ عرض كردم: آرى (مايلم)، فرمود: حق دادن به مردم از خودت، و همدردى با برادرت و ياد كردن خدا در هر جا. امّا توجّه داشته باش! من نمى‌گويم كه ذكر خدا فقط گفتن «سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اكبر» است، گرچه آنهم ذكر خداست، اما مقصود از آن ياد خداست در هر جا و هر گاه كه به اطاعتى يا نافرمانى از او، روى آورى.

4- أبو جارود كندىّ از امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه فرمود: طاقت فرساترين أعمال در سه مورد است: انصاف دادن به مردم از خودت، تا به آن اندازه كه براى خود نپسندى جز آنكه همانند آن را بر

دیگران بپسندی، و همدردی با برادرانت از ثروت خویش و یاد خدا بودن در هر حال، که آنهم فقط گفتن
«سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر»
نیست بلکه چون فرمان خدای عزّ و جلّ در انجام کاری بود، بدان عمل نمایی، و هر گاه نهی خدای عزّ و جلّ در باره عملی وارد شد، آن را انجام ندهی.

5- و در خبر دیگری از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که در باره فرموده خداوند عزّ و جلّ اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً (خدا را یاد آرید، یادی فراوان- أحزاب: 41) از آن جناب پرسیده شد که این «ذکر کثیر» چیست؟ فرمود: کسی که تسبیح حضرت فاطمه علیها السّلام را گوید، خدا را به ذکر کثیر یاد کرده است.
(استادم) محمّد بن حسن- رحمه اللَّه- حدیث کرد ما را به سند خود، از محمّد بن مسلم گوید: در آخر حدیثی فرموده: تسبیح حضرت فاطمه علیها السّلام، از جمله ذکر کثیری است که خدا فرموده: فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ (مرا یاد کنید، تا منهم شما را از یاد نبرم- بقره 2: 152).
به یاری و لطف پروردگار جزء نخست به پایان رسید و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است، و رحمت خدا بر سرور ما محمّد صلّى اللَّه علیه و آله پیامبر اکرم و خاندان بزرگوار، و سپاس بیکران بر قادر متعالی که در آستانه ماه مبارک رمضان سنه 1411 قمری مطابق سنه 1369 شمسی مرا به اتمام و ترجمه فارسی آن موفّق گردانید.

فهرست

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 427

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج1، ص: 430

پایان جزء نخست این کتاب

جلد دوم

[مقدمه]

قابل توجّه متن عربی این کتاب با نسخه‌های خطّی معانی الاخبار مشایخ عظام توسّط جناب آقای علی اکبر غفّاری مقابله و تصحیح شده و کاملا مورد وثوق میباشد.
مترجم

[ادامه ابواب کتاب]

باب 185- عالیترین کمالات

1- أبو حمزه ثمالیّ از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: شهرت یافتن به عبادت مایه تهمت و آشفتگی است، همانا پدرم، از پدرش، از اجداد بزرگوارش- علیهم السّلام- برایم نقل نمود که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:
عابدترین مردم کسی است که واجبات را بجا آورد و بخشنده‌ترین مردم شخصی است که زکات مالش را بپردازد، و پارساترین مردم آن کس است که از حرام کناره گیرد، و پرهیزگارترین مردم کیست که حقّ را بگوید چه به نفع او باشد چه به زیانش، و دادگرترین مردم انسانی است که برای مردم بپسندد آنچه را بر خود می‌پسندد و آنچه را بر خود خوش ندارد، بر مردم نیز نپسندد و هوشیارترین مردم آن کس است که بیشتر به یاد مرگ باشد، و کامیاب‌ترین انسان که مردم به حال او حسرت می‌خورند کسی است که در زیر خاک از کیفر الهی آسوده می‌باشد و امید ثواب دارد، و بی‌خبرترین مردم شخصی است که به دگرگون شدن دنیا از حالی به
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 5
حالی دیگر پند نگیرد، و ارزشمندترین انسان در دنیا فردی است که دنیا نزد او بی‌ارزش باشد، و داناترین مردم کسی است که دانش دیگران را با علم خود فراهم آورد، و دلیرترین مردم آن کس می‌باشد که بر هوای نفس خود چیره گردد، و پربهاترین مردم دانشمندترین آنانست، و کم‌بهاترین مردم کم‌دانش‌ترین آنانست، و کم لذّت‌ترین مردم شخص حسود، و کم آسایش‌ترین مردم خسیس است و بخیل‌ترین مردم شخصی است که بر انجام آنچه خدای تعالی بر او واجب ساخته بخل ورزد، و سزاوارترین مردم به حق آنست که به آن بیشتر عمل نماید، و کم حرمت‌ترین مردم آدم فاسق هرزه است، و بی‌وفاترین مردم پادشاهانند، و غیر صمیمی‌ترین مردم سلطان است، و فقیرترین کس شخص آزمند می‌باشد، و بی‌نیازترین مردم کسی است که خود را از بند اسارت طمع رها ساخته، و برترین مردم از جهت ایمان خوش‌خوی‌ترین آنان، و گرامیترین شخص پرهیزکارترین مردم است، و با قدر و منزلت‌ترین آنان فردی است که پیرامون کار بیهوده که سودی برایش ندارد نگردد، و پارساترین مردم کسی است که در گفتگو جدل ننماید گر چه حق با او باشد، و خائن‌ترین مردم دروغگوست و سنگدل‌ترین مردم زمامدارانند، و منفورترین مردم متکبّر است، و کوشاترین مردم کسی است که
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 6
گناهان را انجام ندهد، واقع‌بین‌ترین مردم آن است که از نادانان بگریزد، و

سعادتمندترین آنان شخصی است که با مردم بزرگوار آمیزش داشته باشد، و خردمندترین مردم آن است که با مردم سازگارتر باشد، و سزاوارترین مردم به تهمت کسی است که با متّهمین نشست و برخاست نماید، و سرکش‌ترین مردم فردی است که غیر شخصی را که با او در نبرد است بکشد یا غیر ضارب خود را مورد ضرب و شتم قرار دهد، و سزاوارترین مردم به گذشت توانمندترین ایشان بر کیفر دادن است، مستحق‌ترین مردم به گرفتار شدن در دام گناه نابخرد غیبت‌کننده، و خوارترین کس، انسانی که به مردم اهانت نماید می‌باشد، و دور اندیش‌ترین مردم آنکه بتواند خشم خود را بیشتر کنترل نماید، شایسته‌ترین مردم کسی است که خیرخواه‌تر از دیگران باشد و بهترین مردم آن کس است که مردم از وی بهره‌مند گردند.

2- جمیل بن صالح از امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت نموده که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شخصی که مایل است ارجمندترین مردم باشد باید از خدا پروا داشته باشد، و هر کس که بخواهد پرهیزگارترین مردم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 7

باشد باید بر خدا اعتماد کند، و هر کس دوست دارد غنی‌ترین مردم باشد باید بدان چه نزد خداست بیشتر اطمینان نماید تا آنچه در دسترس خودش می‌باشد، سپس فرمود: آیا نمی‌خواهید شما را از بدترین مردم آگاه سازم؟ عرض کردند:

بلی (آگاه فرما)، یا رسول اللَّه، فرمود: کسی که مردم را دشمن دارد؛ و مردم هم او را دشمن دارند، سپس فرمود: شما را آگاه نکنم به بدتر از این؟ عرض کردند:

آری پیامبر خدا، فرمود: آنکه از لغزش نگذرد، و عذر را نپذیرد، و گناهی را نبخشد، سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: بلی ای رسول خدا، فرمود: کسی که از شرّش آسوده نباشند، و به خیرش امید نرود.

همانا عیسی بن مریم در میان انجمنی از بنی اسرائیل بپاخاست و فرمود: ای بنی اسرائیل حکمت را به نادانان یاد ندهید که به آنان ستم نموده باشید، و از أهلش دریغ مدارید که بدانها ظلم نموده باشید، و ستم پیشه را در ظلم یاری نکنید که فضیلت خود را نابود ساخته‌اید. امور سه گونه است: امری که راه راست در آن بر تو روشن است پیرو آن باش، و أمری که گمراهیش بر تو آشکار است از آن دوری گزین، امری که مورد اختلاف است آن را به خدای عزّ و جلّ باز گردان.

3- اسماعیل بن أبی زیاد گوید: امام صادق علیه السّلام از پدرش از پدرانش

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 8
علیهم السّلام روایت نموده که از پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله سؤال شد: کدام ثروت بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بدست خود کشته و بثمر رسانده، و زکاة آن را بپردازد، عرض شد: پس از کشاورزی کدام دارائی بهتر است؟ فرمود:
گلّه‌داری که خود گوسفندانش را در چراگاههای باران‌گیر می‌چراند و نماز می‌خواند و زکاة می‌دهد.
عرض شد: پس از گوسفند کدام مال بهتر است؟ فرمود: گاوداری که بامداد و شامگاه به صاحبش خیر می‌رساند و شیر می‌دهد. عرض شد: پس از گاوداری کدام ثروت بهتر است؟ فرمود: درختان بلندی که در گل و لای ریشه دارند و قد برافراشته‌اند و با وجود کم رسیدن باران به آنان میوه می‌دهند، و در خشکسالی خوراک مردم را فراهم می‌کنند (منظور نخل خرما است). سپس فرمود:
چه چیز خوبی است درخت خرما، هر کس آن را بفروشد بهایش مانند خاکستری است که در قلّه مرتفعی باشد، و در روز طوفانی تند بادی بر آن وزد و آن را پراکنده نماید، مگر اینکه به بهای آنچه فروخته نخل دیگری بنشاند، عرضه داشتند: ای پیامبر خدا پس از درخت خرما چه دارائی بهتر است؟ حضرت سکوت فرمود، مردی عرض کرد: پس چرا در باره شتر چیزی نفرمودید؟ فرمود: بدبختی،
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 9
و بدخوئی، و رنج و آوارگی، در شترداری است که صبح و شام نگون بختی آورد (بخاطر کم سود بودن نسبت بمخارجش و مرگ و میر زیادش) و خیری ندهد مگر از آن سوی که بدیمن‌تر است، مردمان بخت برگشته تبهکار از آن دست برندارند.
4- عبد اللَّه بن بکر مرادی گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدرش از جدّش از امام سجّاد از پدرش علیهم السّلام روایت نمود، که فرمود: در آن هنگام که امیر المؤمنین علیه السّلام تجهیزات ارتش خود را برای پیکاری فراهم می‌ساخت و مشغول صف‌بندی آنان بود یک روز با اصحاب خود نشسته بود پیر مردی که هاله‌ای از رنج سفر چهره‌اش را گرفته بود از راه رسید و گفت: امیر المؤمنین کجاست؟ گفتند: او آنجاست. آنگاه بر آن بزرگوار سلام داد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین من از جانب دمشق می‌آیم و پیری سالخورده‌ام، آوازه فضل بیشمار تو را شنیده‌ام، و چنین می‌پندارم که تو را خواهند کشت، پس بمن بیاموز از آنچه خدا بتو آموخته است. فرمود: آری ای پیرمرد هر کس دو روزش یکسان
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 10
(بر کمال خود چیزی نیفزوده) باشد مغبون گشته، و هر کس که قصدش از

تلاش، دنیا باشد هنگام جدا شدن از آن افسوسش فراوان است، و آن کس که فردای او زیانبارتر از امروزش باشد بی‌بهره مانده است.
و انسانی که از کمبود توشه آن سرایش باکی نداشته باشد در صورتی که به دنیایش آسیبی نرسد تباه‌شونده است، و شخصی که کاستی از نفس خود را اهمیّت ندهد، هوای نفس بر او چیره گردد.
و فردی که در سراشیبی سقوط نفس خویش واقع شود مرگ برایش بهتر (از زندگی) است.
ای پیر مرد برای مردم بپسند آنچه را برای خود می‌پسندی، و به مردم همان را روادار که دوست‌داری به تو روا داشته شود. آنگاه روی به اصحابش نمود و فرمود: مردم، مگر اهل دنیا را نمی‌نگرید، که با چه حالاتی مختلف و دگرگونیهائی صبح را به شام می‌برند و روز و شب را سپری می‌کنند؟ یکی بر زمین خورده، دست و پا میزند و دیگری بیمار، و آن دیگر به عیادتش میرود، و آن یک در حال جان دادن است، و از دیگری قطع امید شده، و بر تن کس دیگر کفن شده بر روی تابوت است (وه که چه غفلت زده است این بشر) او در جستجوی دنیا و مرگ در جستجوی اوست، و غافلی است که از او غفلت نشده، و بازماندگان هم بدنبال گذشتگان در حرکتند.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 11
زید بن صوحان عبدی عرض کرد: ای امیر المؤمنین:
- کدام قدرت سلطه‌گرتر و قوی‌تر است؟ فرمود: هوای نفس.
- کدام خواری ذلّت بارتر می‌باشد؟ فرمود: آزمندی بر دنیا.
- کدام تنگدستی دشوارتر است؟ فرمود: کفرورزیدن بعد از ایمان.
- کدام دعوت گمراه‌کننده‌تر است؟ فرمود: دعوت به آنچه که واقعیّت ندارد.
- کدام عمل برتر است؟ فرمود: پرهیزکاری.
- کدام عمل کامیاب‌کننده‌تر می‌باشد؟ فرمود: خواستن آنچه نزد خداست.
- پس چه کسی زیان بیشتری می‌رساند؟ فرمود: آنکه نافرمانی خدا را در نظرت آرایش دهد.
- کدام مخلوق بدبخت‌تر است؟ فرمود: آنکه دینش را به دنیای شخص دیگری بفروشد.
- کدامیک از آفریدگان نیرومندترند؟ فرمود: بردباران.
- کدامیک از مخلوقات بخیل‌تر است؟ فرمود: کسی که ثروتی را از غیر راه حلال بدست آورد و در غیر حق خودش مصرف نماید.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 12
کدامیک از مردم زیرک‌ترند؟ فرمود: کسی که راه رشد و ترقّی و سود و زیان خود را شناسائی کند، و در آن راه گام بردارد.

- کدامیک از مردم صبورتر است؟ فرمود: آنکه خشمگین نگردد.
- کدامیک از مردم پایدارتر است؟ فرمود: شخصی که مردم او را با چاپلوسی و تعریفهای نابجای بخود مغرورش نسازند به آرایش دنیا خود را نبازد.
- کدامیک از مردم احمقند؟ فرمود: آن کس که فریفته دنیا گردد با وجودی که دگرگونیهای احوال را در آن مشاهده می‌نماید.
- افسوس کدامیک از مردم بیشتر است؟ فرمود: آنکه از دنیا و آخرت محروم گشته که او همان زیانکار آشکار است.
- کدامیک از آفریدگان کورند؟ فرمود: آنکه عملی برای غیر خدا انجام دهد و برای آن کار خود از سوی پروردگار پاداش خواهد.
- کدام قناعت بهتر است؟ فرمود: راضی و خرسند بودن به آنچه خدا داده است.
- کدام رنج و اندوه جانگزاتر است؟ فرمود: رنج و اندوهی که برای دین باشد.
- کدام عمل نزد خدا محبوبتر است؟ فرمود: انتظار فرج (قائم آل محمّد

عجّل اللَّه تعالى فرجه).
کدامیک از مردم در درگاه الهی برتر است؟ فرمود: آن کس که خداترسی و پرهیزکاری را بیشتر شیوه خود ساخته، و در دنیا زاهدتر باشد.
- در نزد خدا کدام سخن با ارزش‌تر است؟ فرمود: زیادی یاد او، و زاری در پیشگاهش و دعا.
- کدام گفتار صحیح‌تر است، فرمود: گواهی دادن به اینکه هیچ معبودی جز خدا نیست.
- کدام عمل نزد خدا عظیم‌تر است؟ فرمود: گردن نهادن به اوامر و نواهی خدا و پارسائی.
- چه کسی از مردم راستگوتر است؟ فرمود: کسی که در زمانهای جنگ و میدان کارزار راستگو باشد. سپس آن بزرگوار روی به پیرمرد نموده، فرمود:
خداوند عزّ و جلّ مخلوقاتی را آفرید که دنیا در نظرشان تنگ جلوه نمود، پس ایشان را در دنیا و مال آن گوشه‌گیر نمود، پس میل کردند به خانه امنی که خدا ایشان را به سوی آن فراخوانده بود. و آنان بر تنگی و فشار زندگی صبر پیشه کردند، و با ناملایمات سازش کردند، و به کرامتی که نزد خداست اشتیاق

ورزیدند، و برای دستیابی به خوشنودی پروردگار جان باختند، و پایان اعمال ایشان شهادت بود، پس خداوند را ملاقات کردند در حالی که از ایشان

خرسند بود، و دانستند که مرگ راه گذشتگان و آیندگان است، لذا برای آن سرای خود چیزی غیر از طلا و نقره اندوختند، و لباس درشت پوشیدند، و بر خواری صبر کردند، و فضیلت را مقدّم داشتند، و برای خدا دوستی کرده و یا دشمنی ورزیدند، اینان در دنیا چراغهایند و در آخرت اهل نعمات، و السّلام.
پیر مرد گفت: بهشت را بگذارم و بکجا روم؟ در حالی که آن را می‌بینم، و اهل بهشت را مشاهده می‌کنم که با تو هستند، ای امیر مؤمنان! مرا به ساز و برگ نظامی مجهّز ساز تا با دشمنانت پیکار کنم. آنگاه امیر المؤمنین علیه السّلام وی را مسلّح کرده و بر مرکبش سوار نمود و او عازم جنگ شد در میدان نبرد قدم بقدم پیشاپیش امیر المؤمنین صفوف دشمن را می‌شکافت بگونه‌ای که آن بزرگوار از قدرت و چالاکی او شگفت زده بود، و چون آتش جنگ زبانه کشید اسب خود را به پیش تاخت تا به شهادت رسید- رحمة اللَّه علیه- یکی از همراهان امیر المؤمنین علیه السّلام پی‌جوئی نمود، او را در خاک و خون غلطیده و شربت شهادت نوشیده دید، سپس اسبش را یافت و اسلحه‌اش را نیز که در زیر بازوی خود پنهان کرده بود پیدا
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 15
نمود، و پس از پایان جنگ اسب و اسلحه او را خدمت امیر المؤمنین آورد، و آن بزرگوار برای او طلب رحمت نمود و فرمود: به خدا سوگند که او حقیقتا کامیاب گشت، شما هم برای برادرتان از خدا درخواست رحمت نمائید.

باب 186- معنى گنج زير ديوار كه از آن دو پسرک يتيم بود

1- عمرو بن جميع مرفوعا از امير المؤمنين روايت نمود؛ در باره گنجى كه خداى عزّ و جلّ مى‌فرمايد: وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما و در زير آن گنجى براى آنان بود- كهف: 82) فرمود: آن گنج ورقى بود از طلا، كه در آن نوشته شده بود: به نام خداوند (بخشنده مهربان) نيست معبود بر حقّى جز اللَّه، محمّد صلى اللَّه عليه و آله پيامبر خداست، در شگفتم از كسى كه مى‌داند مرگ حق است چگونه شادمان مى‌گردد؟! عجب دارم از آن كس كه ايمان به تقدير دارد چگونه اندوهگين مى‌شود؟ و در شگفتم از فردى كه به ياد آتش جهنّم است چگونه مى‌خندد؟! عجب دارم از شخصى كه دنيا و دگرگونى‌هاى آن را نسبت به أهلش ديده و شاهد بوده است كه چگونه آنان را از حالى به حال ديگر مى‌كشاند، امّا به آن اعتماد مى‌كند؟!

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 16

باب 187- معنی مستضعف

1- عبد الغفّار جازی از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت تذکّر داد که «مستضعفین» چند قسمند و برخی مخالف برخی دیگرند، و هر یک از اهل قبله که ناصبی [دشمن امیر المؤمنین علیه السّلام] نباشد مستضعف (ناتوان شمرده شده) است.
2- أبو حنیفه شیعی که یکی از اصحاب ما می‌باشد از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: آن کس که اختلاف را بفهمد «مستضعف» نیست. (چون در این صورت یافتن مذهب حق بر او عقلا و شرعا واجب است).
3- مانند خبر 2 است که ترجمه شد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 17
4- زراره گوید: از حضرت باقر علیه السّلام در باره تفسیر قول خداوند عزّ و جلّ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ (یعنی مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که براستی ناتوان بودند) (فقیر یا عاجز یا مریض بودند) (نساء: 98) پرسیدم؛ فرمود: او کسی است که توانائی کفرورزیدن را ندارد تا کافر شود، و راهی به ایمان نیابد که مؤمن گردد، و کودکان و نیز مردان و زنانی که عقلشان مانند کودک است، و قلم تکلیف از آنان برداشته شده است.
5- أبو خدیجه گوید: امام صادق علیه السّلام در تفسیر فرموده خدای عزّ و جلّ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (مگر ناتوانان از مردان و زنان و کودکان که نه چاره توانند اندیشید، و نه راه بجائی دارند- نساء 4: 98) فرمود: توانایی گماردن شخصی دیگر به جای ائمّه علیهم السّلام و اظهار دشمنی با ایشان را ندارند و براه اهل حقّ راهنمائی نمی‌گردند تا داخل در آن شوند، و آنان بسبب انجام اعمال حسنه، و دوری گزیدن از قوانین
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 18
ممنوعه الهی که خدا نهی فرموده، وارد بهشت می‌شوند، امّا به مقام نیکوکاران نمی‌رسند.
6- سفیان بجلیّ گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم، نظر شما در باره «مستضعفین» چیست؟ آن بزرگوار مانند شخصی هراسناک بمن فرمود: مگر شما مستضعفی باقی گذاردید؟ کجایند مستضعفان؟ به خدا قسم عقیده شما را دوشیزگان پشت پرده به یک دیگر رسانده‌اند، و زنان آبکش و سقّا در راه مدینه (در باره عقیده شما) گفتگو می‌کنند.
شرح: مولی صالح مازندرانی شارح کافی رحمه اللّه فرموده: شاید علّت

اضطراب امام این بوده که سفیان از افرادی بود که (تقیّه را مراعات نمی‌کرده) أسرار أهل بیت را فاش می‌ساخته پس بر طریق انکار فرموده است: «کسی را مستضعف باقی نگذاشتید» یعنی مستضعف شخصی است که عالم بحقّ و باطل نباشد و شما چنان امر ما را فاش ساخته‌اید که بگوش همه رسیده است.
7- عمرو بن اسحاق گوید: شخصی از امام صادق علیه السّلام پرسید؛ حدّ و مرز مستضعفی که خدا آن را یاد فرموده چیست؟ فرمود: شخصی است که نتواند یک

سوره از قرآن را درست فرا گیرد، و خداوند او را بگونه‌ای آفریده است که استعداد خوب فرا گرفتن را ندارد.
8- حمران گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره فرموده خدای عزّ و جلّ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ پرسیدم، فرمود: آنان اهل ولایت هستند، گفتم: چه نوع ولایتی؟ فرمود: بدرستی که آن ولایت در دین نیست، بلکه ولایت (و همبستگی) در زناشوئی وارث و معاشرت است. این افراد نه مؤمنند و نه کافر، از آنانند کسانی که به امید خدا هستند (سرنوشتشان با خداست).
شرح: منظور ولایت ائمّه حقّ نیست چون اگر این گونه بودند در زمره مؤمنین قرار داشتند، بلکه مقصود آنست که در مرام خود متعصّب نیستند، و با شما نیز کینه‌توزی نمی‌نمایند، و برای شما ازدواج و آمیزش با ایشان جایز است، آنان از شما ارث برند و شما از ایشان، بنا بر این سئوال‌کننده در باره حکم آنان پرسیده نه در مورد وصفشان، یا اینکه امام حکمشان را بیان نموده و سپس معرّفی کرده است که اینان مؤمن نیستند و کافر هم نیستند.
9- سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم، تفسیر این فرموده

خدای عزّ و جلّ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ- تا آخر آیه» (نسا- 98) چیست؟ فرمود: ای سلیمان در میان آن مستضعفان افرادی هستند که قوی‌تر از تو می‌باشند، آنان گروهی هستند که روزه می‌گیرند، نماز می‌خوانند و شکم و عورت خود را از حرام حفظ می‌کنند، عقیده ندارند که حقّ در غیر ما باشد، و شاخه‌های درخت ولایت را گرفته‌اند، امید است خداوند از آن گروه درگذرد، هر گاه از شاخه‌های درخت (ولایت) دست برنداشته باشند، و اگر چه آن را نشناخته باشند، پس اگر خدا آنان را مشمول عفو خویش سازد، بدلیل رحمتش خواهد بود، و اگر عذابشان کند نیز به علّت انحرافشان است از آنچه به آنان شناسانده شده است.
10- سلیمان بن خالد گوید: از امام باقر علیه السّلام در باره «مستضعفین»

پرسیدم؛ فرمود: کودنهایند از کاهلی و تنبلی کردنشان، و خدمتگاری است که به او گفته می‌شود: نماز بخوان! می‌خواند، و درکی ندارد مگر همان چیز که به او گفته‌ای، و مأموری که جز آنچه به او گفته شود چیزی نمی‌داند و پیر مردان و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 21

کودکان، آنان «مستضعفانند»، و امّا آیا مرد گردن کلفت جنگجوی دشمن که معامله انجام می‌دهد، و نمی‌توانی در هیچ موقعیّتی او را فریب دهی، «مستضعف» است؟! خیر، و به این شرافت و بزرگواری نیست: 11- ابو الصّباح گوید: حضرت باقر علیه السّلام در مورد «مستضعفین» که چاره‌ای ندارند و راه به جایی نمی‌برند فرمود: آنان قدرت تفکّر و چاره‌اندیشی ندارند، لذا در کفر وارد می‌شوند، و هدایت نمی‌شوند و همچنین بدون قصد در صف مؤمنان داخل می‌گردند، بدین جهت آنان نه به کفر پایبندند و نه به ایمان.

مترجم گوید: در تمام این روایات «مستضعفین» (کسانی که ضعیف و خوار و زبون نگه داشته شده‌اند، نه آنان که ضعیف باشند) را به دو گروه تقسیم کرده است:

1- اشخاصی که اقدام‌کننده‌ای به عنوان یک عنصر در آنان وجود دارد ولی روشن بینی ندارند تا به آنان راه صحیح را بنمایاند و چاره‌ای بسازد.

2- گروهی دیگر آنانند که تمام درهای آگاهی را بر آنان بسته‌اند، و لذا حقیقت بر ایشان پوشیده مانده و از دریافت آگاهی و روشنائی کاملا محرومند، مستقیم و غیر مستقیم در برابرشان مانع نهاده شده، و چنانچه آزاد مردی بخواهد درهای آگاهی را به روی آنان بگشاید گرفتار ناهنجاریها و ناملایمات خواهد گردید.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 22

باب 188 معنى فرمايش پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله كه وارد بهشت گرديدم و ديدم بيشتر اهل آن بلهايند

1- سعد بن صدقه از حضرت صادق از پدرش از نياى بزرگوارش عليهم السّلام روايت نموده كه پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله فرمود: وارد بهشت شدم و ديدم بيشتر اهل آن افرادى هستند كه به امور دنيا اهتمامى ندارند و لكن در أمر آخرت زيركند عرض كردم: «بله» (خوشخوى و نيک فطرت كه به دقايق امور كمتر مى‌رسد) يعنى چه؟ فرمود: آن كس كه در انجام نيكيها عاقل است و از بدى بى‌خبر (اصلا انديشه بد در سر نمى‌پرورد)، آنكه در هر ماه سه روز روزه مى‌گيرد.

باب 189- معنى ناكثين، قاسطين، و مارقين

1- مفضّل بن عمر گويد: أبو عبد اللَّه عليه السّلام در پايان حديثى طولانى فرمود:

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 23

كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله به امّ سلمه- رضى اللَّه عنها- فرمودند: اى امّ سلمه گفتار مرا بشنو و گواه من باش كه اين علىّ بن أبى طالب در دنيا و آخرت برادر من مى‌باشد، اى امّ سلمه بشنو! شاهد باش كه اين علىّ بن أبى طالب در دنيا و عقبى قائم مقام من است، اى امّ سلمه از من بشنو، و گواهم باش كه اين علىّ بن أبى طالب پرچمدار من در دنيا، و حامل پرچم حمد است، فردا در عقبى، اى ام سلمه از من بشنو و گواهى ده كه اين علىّ بن أبى طالب وصىّ، و جانشينم بعد از من و در هم كوبنده دشمنان من، و حامى و حافظ شرف حوض منست. اى امّ سلمه گفتار مرا بشنو و گواهم باش كه اين علىّ بن أبى طالب سالار مسلمانان، و امام تقوا پيشگان، و رهبر دست و روسپيدان، و كشنده «ناكثين» (پيمان‌شكن‌هاى جنگ جمل) و «مارقين» (خوارج نهروان كه از مرز دين پا فراتر نهادند) و «قاسطين» (بازگشتگان از حقّ در صفين) است.

امّ سلمه گويد: عرض كردم؛ اى پيامبر خدا «ناكثان» چه أفرادى هستند؟

فرمود: آنان كه در مدينه با وى بيعت نمايند، و در بصره آن را بشكنند، عرض كردم: «قاسطان» چه كسانى هستند؟ فرمود: معاويه و همدستان او از مردم دمشق،

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 24

بعد عرض كردم «مارقان» كيانند؟ فرمود: اشخاصى كه در نهروان صف‌آرائى نمايند.

باب 190- معنى فرمايش پيغمبر «آن كس كه مژده خارج شدن آذر را بدهد پاداشش بهشت خواهد بود

1- ابن عبّاس گويد: روزى پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله به چند تن از اصحابشان كه در مسجد قبا در خدمت وى بودند فرمود: نخستين شخصى كه اكنون بر شما وارد شود مردى از اهل بهشت است، چون اين سخن را از آن بزرگوار شنيدند، گروهى از ايشان برخاسته و بيرون رفتند، و هر يک از آنان قصد داشت كه سريعتر مراجعت نمايد تا خود نخستين واردشونده باشد و در نتيجه بهشتى گردد، پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله به نيّت آنان پى‌برد، و به باقى مانده اصحابش كه نزد وى بودند فرمود؛ بزودى چند

تن بر شما وارد مى‌شوند كه از جهت زودتر رسيدن در حال سبقت از يک ديگرند، پس هر كدام از آنان كه مرا به خروج «آذر» مژده دهد اهل بهشت است. سپس آنان كه بيرون رفته بودند بازگشتند و أبو ذر نيز همراهشان بود، آنگاه پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله به ايشان فرمود: ما اكنون در كدام يک از ماههاى رومى بسر مى‌بريم؟ أبو ذر گفت: يا رسول اللَّه آذر بپايان رسيده است. پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله فرمود: اى أبا ذرّ آن را مى‌دانستم و ليكن دوست داشتم قوم من بفهمند كه تو مردى از اهل بهشت مى‌باشى، و چگونه چنان نباشد، حال آنكه پس از من بدليل علاقه‌ات به اهل بيتم تو را از حرم من دور گردانند، و تنها زندگى خواهى نمود، و تنها خواهى مرد، و قومى كه عهده دار مراسم كفن و دفنت بشوند بسبب تو سعادتمند گردند و در بهشت جاودانى كه به پرهيزگاران نويد داده شده همراه من خواهند بود.

باب 191- معنى فرمايش پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله به علىّ عليه السّلام: يا علىّ براى تو گنجى است در بهشت، و تو اختيار دار كران تا كران بهشت مى‌باشى

1- ابو الطفيل از امير المؤمنين عليه السّلام روايت نموده كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله

فرمود: يا علىّ براى تو در بهشت گنجى است و تو مالک دو سوى آن هستى. در حال نماز نگاهى را به نگاه ديگر مپيوند، در اولى رخصت دارى و در دومى نه.

مصنّف اين كتاب- رضى اللَّه عنه- گويد: معنى فرمايش پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله:

(همانا براى تو گنجى است در بهشت) يعنى كليد نعمتهاى بهشت در اختيار تو است، و آن بدين جهت است كه گنج در نظر مردم فقط به اندوخته‌اى از طلا و نقره گفته مى‌شود و انسان آن را ذخيره نمى‌سازد مگر از ترس تهيدستى، و به هيچ كار نيايد مگر براى داد و ستد در اوقاتى كه نياز به آن است، امّا در بهشت نه نيازى است و نه نيازمندى وجود دارد، زيرا بهشت خانه أمن است از هر نيازى و آسيبى، و هر آنچه نفسها بخواهند و چشمها از ديدارش لذّت برند در آن موجود است، پس اين گنج عبارت از كليد (بهشت) است. و آن بدين سبب است كه على عليه السّلام بخشنده بهشت است، و البتّه مقسّم بهشت و دوزخ بودن علىّ عليه السّلام نيز به اين علّت مى‌باشد كه ملاک ورود به هر يک از آن دو مكان، ايمان و كفر است، و پيغمبر

صلى اللَّه عليه و آله فرموده: «يا علىّ دوستى با تو ايمان، و كينه‌ورزى با تو نفاق و كفر است» و علىّ عليه السّلام به همين جهت مقسّم بهشت و جهنّم مى‌باشد، و چنان كه يكى از اساتيد مى‌فرمود: منظور از اين گنج فرزند آن بزرگوار محسن عليه السّلام است كه چون حضرت فاطمه- سلام اللَّه عليها- بين دو در فشرده شد، او را سقط نمود، و دليل آورم به خبرى كه در باره اولاد سقط شده روايت گرديده كه خشمگين بر در بهشت مى‌ايستد، به او گفته مى‌شود: به بهشت وارد شو! مى‌گويد: داخل نمى‌گردم مگر آنكه پدر و مادرم قبل از من وارد شوند، و طبق حديثى كه نقل شده: خداوند متعال حضرت ابراهيم و ساره را سرپرست اولاد مؤمنان نموده و آنان بوسيله درختى كه در بهشت است و داراى نوكى مانند نوک پستان گاو مى‌باشد تغذيه مى‌گردند، پس چون قيامت فرا رسد؛ لباسهاى زيبا بر آنان پوشانده شده و با عطريّات بهشتى خوشبو گشته، و به پدرانشان اهدا

می‌گردند، و از آن هنگام آنان با پدرانشان در بهشت فرمانروایند.
امّا فرموده آن بزرگوار صلی اللَّه علیه و آله و «تو مالک دو سوی ابتدا و انتهای آن هستی» به این معنی است که حسن و حسین (علیهما السّلام) دو گلدسته و مناره بهشتند، بدلیل آن روایتی از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که فرموده است: براستی که خداوند بوسیله آن دو بهشت خود را آرایش می‌دهد همچنان که زنان با دو گوشواره که بر

گوش می‌آویزند خود را می‌آرایند، و خبر دیگری که «خداوند بوسیله آن دو عرش خود را می‌آراید». و با نگرشی دیگر؛ معنی فرمایش پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله
«و انت ذو قرنیها»
یعنی تو صاحب دو سوی دنیا هستی و بر خاور و باختر آن حجّتی، و صاحب امر و نهی در آن می‌باشی، (یعنی شاخ شرق و غرب در ید تو است) و هر شاخداری در هر زمانی اگر شاخ او را بگیرند، پس او را گرفته‌اند، و گاهی به پادشاهی که زمام امور کشور را بدست گرفته تعبیر می‌شود که: موی پیشانی را گرفته، چنانچه خداوند فرمود: ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها (هیچ جنبنده‌ای نیست مگر که خدا گرفته است موی پیشانی او را- هود 11: 56) (یعنی او قادر و مالک و غالب بر همه چیز است).
و بنا بر این معنایش این است که امیر المؤمنین علیه السّلام مالک حکومت دنیاست در گرفتن داد ستمدیدگان، و رسوا کردن بیدادگران، و برپاداشتن حدود شرعی هر گاه واجب باشد و ترک آن در صورتی که واجب نباشد، و در انعقاد پیمانها، و قراردادهای بازرگانی، و سر و سامان دادن به کارها، و ابطال حکمی که داده شده، و یا استوار کردن آن، و در بازداشتن از کارهائی که در ترک آن ثواب و در انجامش عقاب می‌باشد، و جایز ساختن بعضی از امور ممنوعه، و در گرفتن حقوق واجب از مسلمین و واگذاردن آن به نیازمندان، و در بازداشت نمودن

مجرمین و رها ساختن آنان، و در ترغیب و ترساندن. و از دید دیگر معنایش این است که امیر مؤمنان علیه السّلام صاحب دو قرن این امّت است، همچنان که ذو القرنین برای مردم زمان خودش بود، و آن بدین جهت بود که طرف راست سرش را ضربه‌ای زدند مدّتی از آنان دور گردید و سپس به میانشان بازگشت و به تبلیغات خود ادامه داد، و بر طرف دیگر سرش زدند، و فرمایش امام صادق علیه السّلام این نظریه را تأیید می‌کند که فرمود: «ذو القرنین نه پیغمبر بود و نه پادشاه، و جز این نیست که بنده‌ای خدا دوست بود و خدا هم او را دوست می‌داشت و از خداوند پند و اندرز خواست پروردگار او را پند داد، در میان شما هم مانند او هست» حضرت با

جمله اخیر امیر مؤمنان بودن علیّ علیه السّلام را در نظر گرفته است. و تمامی این معناها درست می‌باشد و ظاهر فرمایش نبیّ اکرم صلی اللَّه علیه و آله
«لک کنز فی الجنّة و أنت ذو قرنیها»
با تمامی آنها سازش دارد.

باب 192- معنى «عربيّت

1- حنان بن سدير از پدرش از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: در

روز فتح مکّه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به منبر رفت و فرمود: ای مردم همانا خداوند خودستایی جاهلیّت، و بخود بالیدن به سبب پدران را از بین برد، آگاه باشید که همه شما از نژاد حضرت آدم هستند، و آدم از گل آفریده شده، و بهترین بندگان در درگاه خداوند، پرهیزکارترین آنان است، عرب بودن نژاد و تبار کسی نیست بلکه آن زبانی است برای گویائی، پس هر کس که به سبب آن عملش اندک باشد نژادش او را به بهشت خدا نمی‌رساند، آگاه باشید هر خونی که در جاهلیّت ریخته شده یا کینه‌ای که در آن زمان بوده، تا روز قیامت زیر پا نهادم و ملغی ساختم (و دیگر کسی حق ندارد برای انتقام گرفتن آن اقدام نماید).

باب 193- معنی لئیم و کریم

1- مفضّل بن عمر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: بین سلمان و مردی درگیری لفظی پیش آمد، آن مرد به سلمان گفت: تو کیستی و چیستی؟ سلمان به او پاسخ داد: و امّا آغاز من و تو نطفه‌ایست گندیده و پایان من و تو هم مردار
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 31
بدبویی است پس هر گاه روز قیامت شود و میزان سنجش اعمال برپاگردد، هر کس که کفّه اعمال پسندیده‌اش سنگین باشد او بزرگوار است و کفّه رفتار پسندیده هر کس که سبک باشد، او پست است.

باب 194- معنى قانع و معتر

1- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه از امام صادق عليه السّلام روايت كرد كه در تفسير فرموده خداى عزّ و جلّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها پس چون بيفتد بر زمين پهلوهاى شتران نحر گشته‌اند (كنايه از مرگ آنهاست) فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ (پس بخوريد از گوشت آنها و بخورانيد بينوايان قناعت‌كننده غير سائل و بينواى سئوال‌كننده را- حج 22: 36) فرمود: «قانع» كسى است كه خرسند مى‌شود به آنچه به او داده‌اى و از كمى آن روى درهم نكشد و خشمگين نگردد، و از غضب كف از گوشه دهانش خارج نگردد، و «معتر» آنست كه بر تو بگذرد تا تو غذايش دهى.
2- سيف تمّار گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: زمانى سعيد بن عبد الملك به
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 32
حجّ آمده بود و با پدرم برخورد كرد و پرسيد: قربانى‌اى آورده‌ام با آن چه كنم؟
پدرم فرمود: آن را سه قسمت كن يک سوم آن را به خانواده خودت، و يک سومش را به تهيدست قانع، و يک سوم ديگر آن را به مسكين بده، من عرض كردم:
«مسكين» سائل و درخواست‌كننده است؟ فرمود: بلى. و «قانع» كسى كه به هر چه برايش فرستى بسنده مى‌كند از پاره‌اى گوشت يا بيشتر، و «معتر» خودش را به تو مى‌نمايد باميد، ولى درخواستى از تو نمى‌كند.
3- و رسول خدا فرمود: پذيرفته نمى‌شود گواهى شخص خيانتكار چه مرد باشد چه زن و همچنين كينه‌توز، و آن كس كه با طرف سابقه دشمنى دارد، و نيز آن كس كه مورد تهمت باشد از جهت خويشى و وابستگى (يعنى احتمال داده شود بسود خويش و قوم خود گواهى مى‌دهد) و نه آنكه از ديگران باو سودى مى‌رسد و جزء وابستگان آن كس است كه بسود او گواهى مى‌دهد.
مؤلّف گويد: امّا خيانت در غير مال در اشياء بسيارى وارد است، مثلًا آنكه شخصى را انسان بر ناموس خود امين بداند و او خيانت كند و امانت را در باره‌اش رعايت ننمايد، ديگر اينكه رازى را به كسى بگويند و وى رازدارى نكرده، راز- گوينده را در اثر آشكار كردن آن بهلاكت اندازد يا موجب سرافكندگى او گردد،
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 33
و آنكه او را بر داورى ميان دو تن يا بيشتر بگمارند و او بعدل رفتار نكند و حقّ را نگويد، و ديگر آنكه بيت المال را در اختيار او بگذارند و او خيانت كند

و یا آن کس که شهادتی را کتمان کند، و یا با او مشورت کنند و او راه صواب و درست را بداند و از روی عمد بخلاف نظر دهد، و از این قبیل امور (که همگی خیانت محسوب می‌شود)، و «غمر» کینه‌ورزی و دشمنی است، و امّا ظنین در ولاء یعنی آنکه ناپاک زاده باشد یا وابسته بکسانی باشد که از آنها نیست، و ممکن است مراد کسی باشد که بسود وابستگان خود شهادت می‌دهد بدلیل وابستگیش، و یا آنکه در دیانتش مورد تهمت است، و قانع آن کس است که در وابستگی با قومی چنان خصوصی شده که از نزدیکان آنان بحساب می‌آید مانند خادم و مزدور و کلفت و نوکر (و از این جهت شهادت او بنفع آنان پذیرفته نیست) و اصل «قنوع» آن است که شخص با شخص دیگری باشد، و از او بخواهد که احسانش شامل حال وی گردد و با زبان از وی درخواست کند که از خیر خود بهره‌مندش سازد، بنا بر این چون این شخص گذران زندگی خویشتن را از آنان می‌خواهد، جایز نیست که به نفعشان گواهی دهد، خداوند فرموده: فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ- ترجمه آن گذشت- حج: 36)
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 34
بنا بر این «قانع» کسی است که به آنچه به او داده می‌شود خرسند میگردد، و درخواست هم می‌نماید، و «معتر» نیازمندی است که پیش می‌آید و به گوشه و کنایه درماندگی خود را آشکار می‌سازد ولی درخواست نمی‌کند، و گفته می‌شود:
«قنع یقنع قنوعاً» (اظهار حاجت کردن بخواری) از همین «قنوع» گرفته شده، و قانعی که به آنچه خدا به او داده راضی است از آن باب نیست. (بلکه از «قنع یقنع قنعاً» مثل «فرح یفرح» اقتباس گردیده است). و نیز «قنعت، أقنع قناعة» عین الفعل ماضیش کسره دارد، و آن که مصدرش «قنوع» است عین الفعل ماضیش فتحه دارد (مثل منع یمنع)، و اشتقاق هر یک از مصدری جداگانه است آن از «قنوع» «1» است و این از «قناعت».

باب 195- معنی گفته حضرت ابراهیم علیه السّلام بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ و معنى إِنِّي سَقِيمٌ و معنى قول حضرت يوسف عليه السّلام «إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ»

1- صالح بن سعید به نقل از یکی از راویان از امام صادق علیه السّلام روایت

---

(1) در قاموس اللّغة آمده است که گویند: «نسأل اللَّه القناعة و نعوذ باللَّه من القنوع» از خداوند قناعت را مسألت می‌نمایم و از قنوع بد و پناه می‌برم.

نمود که: از آن حضرت در باره تفسیر فرمایش خدای عزّ و جلّ در داستان ابراهیم علیه السّلام قالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ (گفت بلکه در هم شکسته بتها را بزرگ ایشان که این بت باشد پس از ایشان بپرسید اگر هستند سخن گویان- انبیا 21: 63) پرسیدم، فرمود: بزرگشان بتها را نشکسته، و ابراهیم علیه السّلام نیز دروغ نگفته بود، عرض کردم: آن چگونه است؟ فرمود: جز این نیست که ابراهیم علیه السّلام فرمود: «اگر بتها سخن می‌گویند این سؤال را از آنها بکنید» اگر سخن گفتند پس کار بت بزرگ می‌باشد، و اگر سخن نگفتند، پس بزرگشان کاری نکرده است، آنها سخن نگفتند، و ابراهیم هم دروغ نگفته است. (چون کلام به شرط محال تعلیق شده، موجب دروغ که منافی عصمت است نیست، و خلاصه معنی آیه این است که بت بزرگ ایشان را شکسته اگر بسخن آیند و پاسخ شما را بدهند، لیکن چون جواب گفتن ایشان محال است، پس اینکه بزرگ ایشان آنها را شکسته باشد نیز محال است، زیرا تعلیق امری بر محال، محال است، و طلب سؤال نیز مشروط بر گویائی ایشان است. منهج الصّادقین 6: 81).

راوی گوید: عرض کردم، فرمایش خدای عزّ و جلّ در ماجرای حضرت یوسف علیه السّلام که فرمود: أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ (منادی اعلام کرد: ای کاروانیان هر آینه شما دزدها هستید- یوسف 12: 70) چیست؟ فرمود: آنان یوسف را از پدرش دزدیده بودند نه پیمانه را، مگر نمی‌بینی که او به ایشان گفته است: ما ذا

تَفْقِدُونَ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ (شما چه چیز را گم کرده‌اید؟ (کارگزاران یوسف) گفتند: ما پیمانه ملک را که با آن غلّه را وزن کرده بود از دست داده‌ایم- یوسف 12: 71) (صاع و زنی معیّن است) و نفرموده: «سرّقتم» (شما پیمانه شاه را دزدیده‌اید) قطعا با جمله «إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ» قصد کرده

«شما یوسف را از پدرش دزدیده‌اید».
سپس عرض کردم: قول ابراهیم علیه السّلام «إِنِّی سَقِیمٌ» چیست؟ فرمود: ابراهیم بیمار نبود، و دروغ هم نگفته بود. قطعا به این جمله اراده نموده که (در حال مهلت نظر و اکتساب معرفت) بیمار در دینش است و روایت شده که مقصودش از «إِنِّی سَقِیمٌ» یعنی در آینده بیمار خواهم شد و هر میّتی بیمار است، و خداوند عزّ و جلّ به پیغمبر خود فرموده است: إِنَّکَ مَیِّتٌ، (یعنی بدرستی که تو خواهی مرد- زمر 39: 30). و روایت شده: مقصود حضرت ابراهیم از «إِنِّی سَقِیمٌ» یعنی اندوهگین و غصّه دارم از مصائبی که بر حسین بن علیّ علیهما السّلام وارد خواهد شد.

باب 196- معنى ملک کبیرى که خداوند آن را در قرآن یاد کرده است

1- عبّاس بن یزید گوید: روزى در محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودم، به

آن حضرت عرض کردم: مرا آگاه ساز از فرموده خداى عزّ و جلّ وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْكاً كَبِیراً (و گاهى که بنگرى آنجا نعمتهائى و پادشاهیى بزرگى بینى- دهر 76: 20) پادشاهى که خدا آنچنان بزرگ شمرده که «کبیرش» نامیده چیست؟ فرمود: چون خداوند اهل بهشت را وارد آنجا کند پیکى به نزد ولیّى از اولیاء خود فرستد، آن پیک مشاهده مى‌کند دربانها در جلوى منزل اویند، پس به او چنین گویند: اینجا بایست تا ما برویم و برایت اجازه ورود بگیریم، و پیک پروردگارش جز با اجازه نمى‌تواند خود را به او برساند، و این است معنى قول خداوند وَ إِذا رَأَیْتَ ....

باب 197- معنى «ازرام»

1- خبر داد بما يونس از حسن بصرى كه وقتى حسين بن علىّ عليهما السّلام را خدمت پيامبر خدا صلى اللّه عليه و آله آوردند، او را در دامان خود نهاد و حسين بر دامان آن حضرت بول كرد، كسى طفل را گرفت تا از دامان رسول خدا صلى اللّه عليه و آله دورش
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 38
سازد، فرمود: بول پسرم را قطع نكنيد و او را نترسانيد و سپس فرمود: مقدارى آب آوردند و بر آنجا ريخت.
اصمعىّ گويد: «ازرام» بمعنى بريدن است، هر گاه هنگام بول كردن، ادرار كسى قطع گردد به او گفته مى‌شود: «قد ازرمت بولک» ادرارت را بندآوردى هر گاه ديگرى آن را قطع كرده باشد، گفته مى‌شود: «ازرمه غيره»، وقتى بول تمام شود و قطع گردد، گفته مى‌شود: «زرم البول نفسه».

باب 198- معنى «غلول» خيانت كردن در غنيمت و «سحت» رباخوارگى و رشوه

1- عمّار بن مروان گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم «غلول» يعنى چه؟
فرمود: هر چيزى كه در آن به امام خيانت شده باشد، آن «سحت» است، و خوردن مال يتيم «سحت» است (حرام و كسبى كه موجب ننگ و عار شود چون جاسوسى و رباخوارى و رشوه ...) و «سحت» انواع فراوان دارد؛ از جمله مالى است كه از كارگزارى واليان ستمكار بدست مى‌آيد، و ديگر دستمزد قاضيان و مزد
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 39
زنان فاحشه، و بهاى فروش شراب و بهاى شراب خرما و جو و آبى كه از چوب و غيره گيرند كه مستى آورد، و رباخوارى پس از اينكه بفهمد حرام است، اى عمّار! امّا رشوه گرفتن در داوريها همانا كفرورزيدن به خداى بزرگ و پيامبر اوست.

باب 199- معنى قول پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله: زنان را بسبب امانت پروردگار گرفته‌ايد و عورتهاى ايشان را به سبب كلمات خدا حلال ساخته‌ايد

1- سليمان بن داود حديثى را مرفوعا نقل نموده، گويد: پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: «آنان را از خدا به امانت گرفته و فرجهاى ايشان را به سبب كلمات خدا حلال نموده‌ايد» امّا امانت آن عهدى است كه خداوند عزّ و جلّ بر آدم هنگامى كه حوّا را به ازدواج او در آورد گرفت، و أمّا كلمات آنكه خداوند به آن شرط كرد بر آدم كه وى را بپرستد و چيزى را به او شريک نسازد، و زنا نكند، و غير از او ولىّ نگيرد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 40

باب 200- معنى مبارک

1- عبد اللَّه بن جبله از قول مردى از امام صادق عليه السّلام روايت نموده در فرموده خداوند عزّ و جلّ وَ جَعَلَنِى مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ (و ساخت مرا با بركت و نفع هر كجا كه باشم- مريم 19: 31) فرمود: مبارک يعنى بسيار سودمند.

باب 201- معنى فرموده امام صادق عليه السّلام ترّ ترّ حمران، معنى مِطمَر

1- حمزه و محمّد دو فرزند حمران گفته‌اند: با گروهى از بزرگان اصحاب امام صادق عليه السّلام در محضر مقدّسش بوديم و حمران بن أعيَن هم در ميان ما بود، ما سخت سرگرم مناظره و بحث بوديم و حمران ساكت بود و هيچ نمى‌گفت، امام صادق عليه السّلام به او فرمود: حُمران چه شده است كه سخنى نمى‌گويى؟ عرض كرد:
سرورم، من با خود عهد كرده‌ام در انجمنى كه شما حضور داشته باشيد سخن

نگويم (تا استفاده بيشترى برم). امام صادق عليه السّلام فرمود: من بتو اجازه مى‌دهم كه بگوئى، شروع كن (بگو)! آنگاه حُمران گفت: گواهى مى‌دهم كه نيست معبود بر حقّى جز خدا، او يگانه است و شريكى ندارد، نه همسرى گرفته و نه فرزندى دارد، و از دو حدّ خارج است: يكى؛ نبودن، و ديگرى شبيه بودن به موجودى، و در افعال بندگان سخن حقّ بين اين دو گفته است (جبر و تفويض) نه جبر است و نه تفويض (يعنى اختيار است)، و گواهى مى‌دهم كه محمّد صلى اللَّه عليه و آله بنده و پيامبر اوست، كه فرستاده است وى را همراه با هدايت (كه قرآن، محض هدايت است) و به دين درست (كه اسلام آئين حقّ است) تا آشكار سازد و غالب گرداند آئين خويش را بر همه دينها، و احكام آنها را (پاره‌اى را از جهت اصل و پاره‌اى را از جهت كيفيّت) منسوخ سازد، هر چند مشركان مايل نباشند، و گواهى مى‌دهم كه بهشت حقّ است و آتش جهنّم حقّ، و بر انگيخته شدن پس از مرگ حقّ است، گواهى مى‌دهم كه يقينا علىّ عليه السّلام حجّت خداست بر مخلوقش، مردم نمى‌توانند آن را ناديده بگيرند و پس از او حسن عليه السّلام، و بعد از او حسين عليه السّلام سپس علىّ بن الحسين بعد محمّد بن علىّ، و بعد تو، اى سرور من پس از ايشان، وقتى سخنش به اينجا رسيد حضرت صادق عليه السّلام فرمود: مقياس حقّ مقياس حمران است، آنگاه

فرمود: اى حمران «مطمرى» بين خودت و جهان كشيدى. گفتم: آقاى من «مطمر» چيست؟ فرمود: شما آن را (شاقول يا) ريسمان بنّايى مى‌ناميد، پس هر كس كه تو را در اين امر مخالفت نمايد، بى‌دين است. حمران گفت: و اگر چه نژاد او به حضرت علىّ عليه السّلام و فاطمه سلام اللَّه عليها رسد؟ امام عليه السّلام فرمود: و حتّى اگر تبارش محمّدى و علوىّ و فاطمىّ باشد.

2- عبد اللّه بن سنان گويد، امام صادق عليه السّلام فرمود: ميان شما و كسى كه مخالف شما است، چيزى نيست مگر «مطمر»، عرض كردم: «مطمر» چيست؟

فرمود: چيزى است كه شما آن را «تر» (ريسمانكار بنّايان) مى‌ناميد، پس هر گاه كسى با شما مخالفت كند و از آن بگذرد (يعنى به چپ و يا راست ميل كند)، از او بيزارى جوئيد، هر چند تبارش علوىّ و فاطمىّ باشد.

باب 202- معنى باغى و عادى

1- بزنطىّ از شخصى كه خود او را ياد كرده، از امام صادق عليه السّلام روايت
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 43
نموده كه در تفسير فرموده خداوند عزّ و جلّ: فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ (پس آن كس كه ناچار گشته، نه ستمگر باشد و نه تجاوزكار- بقره 2: 173 و انعام 6:
145) فرمود: «باغى» (فاعل بغى بمعنى كسى كه از حقّ سرپيچى كند) يعنى شخصى كه عليه امام شورش نمايد، و «عادى» (اسم فاعل از عدا بمعنى تندروى، تجاوز، ستمگرى) دزد ميان راه است كه در وقت اضطرار خوردن مردار بر او جايز نيست.
و روايت شده است «عادى» دزد است، و «باغى» شكارچى است كه خواندن نماز شكسته در سفر و همچنين خوردن گوشت مردار در صورت ناچارى، بر آنان جايز نيست.

باب 203- معنى اوقيّة و نشّ

1- ابن ابى عمير از يكى از روات ما از امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه فرمود: پيغمبر خدا صلى اللّه عليه و آله مهريّه هيچ يک از همسران خود و همچنين مهريّه هيچ يک از دخترانش را بيش از دوازده «اوقيّة و نشّ» تعيين نكرده و «أوقيّه» چهل درهم، و «نشّ» بيست درهم است كه نصف اوقيّة مى‌باشد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 44

باب 204- معنی فرمایش امام صادق علیه السّلام: حرام نمی‌گردد از جهت شیرخوارگی مگر آنچه مجبور است

1- فضیل بن یسار گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: حرمت نیاورد هیچ شیری جز آنچه «مجبور» باشد، گوید: پرسیدم: مجبور چیست؟ فرمود: مادر تربیت‌کننده (مادری که بپرورد)، یا دایه‌ای که اجیر شده، یا کنیزی که خریده شده باشد، و هر چه مانند آن باشد حکمش همانست.
شرح: کلمه «مجبور» در کتاب من لا یحضره الفقیه همین گونه ضبط شده و در روایت تهذیب با تاء تأنیث یعنی «مجبوره» آمده است و در پاره‌ای از نسخ «مجبوره» با حاء بی‌نقطه، و در برخی «مخبوره» با خاء ذکر شده است، و ترجمه فقیه گوید: صفت شیر خواهد بود، و امّا در تهذیب به هر سه صورت ذکر شده صفت زن شیر دهنده است، و نیز حصر را فقهاء اضافی دانسته‌اند، و چنانچه زنی تبرّعا طفلی را شیر دهد و شرائط دیگر نیز موجود باشد گویند حرمت می‌آورد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 45

باب 205- معنى اغنا و اقنا

1- سکونى از امام صادق (از پدرش) از آبائش عليهم السّلام روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام در تفسير آيه وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنى وَ أَقْنى (و بدرستى كه او است كه توانگر نمايد و امكان دهد- نجم 53: 48) فرمود: خدا بى‌نياز گرداند هر انسانى را، از هر چه كه وسيله معيشت اوست (خوردنى و آشاميدنى) و او را خرسند گرداند به آنچه كه از راه كوشش و با سعى خويش (از راه حلال) بدست آورده است.

باب 206- توبه خدای عزّ و جلّ بر خلق

1- علیّ بن عُقبه از پدرش از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که در مورد آیه شریفه ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ یعنی: خداوند گذشت از (لغزش) آنان که دلهایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود، پس خدا بر آنان لطف نمود (توفیق توبه داد) (توبه 9: 117) فرمود: مراد عفو کردن (چشم پوشی) گناه است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 46

باب 207- معنای ورقه، حبّه، ظلمات ارض، رطب و یابس

1- أبو بصیر گوید: از او (ظاهرا امام صادق علیه السّلام) در باره فرموده خداوند:
وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ (علم خداوند بجزئیات به حدّی است که) هیچ برگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین وجود ندارد و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه ثبت است در کتاب روشن (که عبارت از علم خداست) (انعام 6: 59). فرمود: «ورقه» افتادن جنین ناقص از شکم (مادر)، و «حبّه» فرزند، و «ظلمات زمین» زهدان (شکم یا پرده‌ای که جنین در آن است)، و «رطب» آنچه زنده می‌شود، و «یابس» جنین ناقص الخلقه که از شکم (مادر) افتد؛ و چیز کم، و تمامی اینها در کتاب آشکار (علم خدا، یا لوح محفوظ) هست.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 47

باب 208- معنى «سهم» از مالى كه شخصى به آن وصيّت نمايد

1- اسماعيل بن مسلم سكونىّ گويد: شخصى از امام صادق عليه السّلام در اين مورد كه مردى وصيّت مى‌كند سهمى از مالش به فلان مصرف برسد، پرسيد: سهم چه مقدار است؟ فرمود: سهم از هشت تا يكى است، به دليل فرموده خداى عزّ و جلّ إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، وَ فِى الرِّقابِ وَ الْغارِمِينَ وَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ (جز اين نيست كه زكات واجب براى بينوايان، بيچارگان، و مأمورين جمع آورى زكات، و قومى كه اسلام آورده باشند امّا در دلهايشان هنوز خالص و راسخ نشده‌اند؛ يا هر كس كه به اين وسيله بتوان دلش را به اسلام مايل كرد، و در آزاد كردن بردگان، و بدهكاران، و در راه خدا، و رهگذرى كه از مال خود دور مانده و چيزى نداشته باشد كه به شهر خود برگردد- توبه 9: 60).

2- صفوان بن يحيى گويد: از حضرت رضا عليه السّلام در اين مورد كه مردى وصيّت مى‌كند به سهمى از مالش و نمى‌داند سهم چه مقدار است! پرسيدم، فرمود:

آيا در احاديثى كه از امام صادق و امام باقر عليهما السّلام به شما رسيده در اين مورد چيزى نيست؟ عرض كردم؛ فدايت گردم! از راويان حديثمان در اين مورد مطلبى از أجدادتان نشنيده‌ام كه نقل كرده باشند، امام فرمود: سهم عبارت است از يک هشتم، عرض كردم: قربانت شوم! چگونه يک از هشت مى‌باشد؟ فرمود: آيا قرآن را نخوانده‌اى؟ عرض كردم: فدايت گردم! خوانده‌ام، ولى نمى‌دانم در كجاست!؟ فرمود: قول خداوند عزّ و جلّ إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ ... (كه آيه و ترجمه‌اش در حديث يک گذشت).

سپس حضرت انگشتان مبارک بعقد هشت گرفت و فرمود: و اين چنين رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله آن را بر هشت سهم تقسيم فرمود و سهم يكى از هشت قسمت است.

و روايت شده: سهم يک از شش است (يک ششم) و آن به اندازه‌اى است كه از مراد وصيّت‌كننده فهميده مى‌شود، و بر حسب آنچه از سهام مالش ميان ايشان فهميده مى‌گردد.

باب 209- معنی «شیء» از مال که شخص به آن وصیّت کند

1- أبو حمزه گوید: به حضرت زین العابدین علیه السّلام عرض کردم که مردی وصیّت کرده «شیئی» از مالش به فلان مصرف برسد، چه اندازه می‌باشد؟ بمن فرمود: در کتاب علیّ علیه السّلام نوشته‌شده است: شیء از مال او شش یک می‌باشد.

باب 210- معنی «جزء» از مال که مردی به آن وصیّت نماید

1- أبان بن تغلب از امام باقر علیه السّلام روایت نموده در مورد شخصی که وصیّت کرده «جزء» از مالش به مصرفی برسد، فرمود: «جزء» یک از ده تاست زیرا خداوند عزّ و جلّ فرموده: ثُمَّ اجْعَلْ عَلى‏ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً (بر گیر چهار گونه از

پرنده را پس آموخته گردان آنها را بسوی خودت) سپس بگذار بر هر کوهی بخشی از آنها را (بقره 2: 260) و کوهها ده تا بود و پرنده چهار تا پس بر هر کوهی جزئی از آنها را نهاد.

و روایت شده: «جزء» یک از هفت است به دلیل قول خداوند: لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (که در آن هفت در است، برای هر دسته از ایشان دری جداگانه- حجر 15: 44).

2- عبد اللَّه بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم، زنی وصیّت کرده که با ثلث مالش بدهی پسر برادرش پرداخته شود، جزئی از مالش هم برای فلان مرد و فلان زن باشد، من نفهمیدم آن چیست؟ نزد ابن ابی لیلی رفتیم و مسأله را مطرح کردیم، حضرت فرمود: او چه گفت؟ عرض کردم، گفت: آن مرد و زن حقّی ندارند حضرت فرمود: به خدا قسم دروغ گفته، آنان از ثلث، یک دهم می‌برند.

3- حسین بن خالد گوید: از حضرت ابو الحسن امام کاظم علیهما السّلام در باره مردی که وصیّت نموده «جزئی» از ثروتش به فلان مصرف برسد، پرسیدم،

فرمود: هفت یک ثلث میّت است.

باب 211- معنى «کثیر» از مال

1- محمد بن أبی عمیر از یکی از اصحاب ما از امام صادق علیه السّلام روایت نموده، در باره مردیکه نذر کرده است مال «کثیری» را خیرات کند، فرمود:
«کثیر» هشتاد به بالا است، بدلیل قول خداوند تبارک و تعالی لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ (همانا خداوند یاریتان کرد در جاهای فراوان- توبه 9: 25) و آن هشتاد جا بود.

باب 212- معنى «قديم» از بردگان

1- داود بن محمّد نهرى از يک راوى نقل نموده كه ابن ابى سعيد مكارى

(نامش حسين و نام پدرش هاشم و واقفى مذهب مى‌باشند و هر دو از بزرگان واقفه بوده‌اند كه [بنقل از نجاشىّ] حسين مورد اعتماد است ولى كشّى رواياتى در ذمّش آورده است) خدمت حضرت رضا عليه السّلام آمد و (با كمال بى‌شرمى) گفت: آيا خدا مرتبه‌ات را به جايى رسانده كه ادّعائى را مى‌كنى كه پدرت مدّعى آن (امامت) بود؟ امام عليه السّلام به او فرمود: تو را چه شده؟ خدا نورت (چراغ عمر و دلت) را خاموش سازد، و بينوائى را در خانه‌ات وارد كند! آيا نمى‌دانى كه خداوند به عمران عليه السّلام وحى نمود كه من تو را فرزند پسرى عطا خواهم كرد، بعد از آن مريم را به وى ارزانى داشت و عيسى را به مريم كرامت نمود، بنا بر اين عيسى از مريم بود و مريم از عيسى، و آن دو يک وجودند (و در يک درجه‌اند و ميان ايشان فرقى نباشد) بهمين ترتيب نيز من از پدرم مى‌باشم و پدرم از من است و هر دو يک چيز (و در يک مرتبه) هستيم؟! آنگاه ابن أبى سعيد گفت: مى‌خواهم مسأله‌اى از تو بپرسم، حضرت به او فرمود: گمان ندارم پاسخ مرا قبول كنى، زيرا تو از افراد تحت سرپرستى من (و شيعه من) نيستى، با وجود اين بپرس! او گفت: مردى هنگام جان دادن چنين وصيّت نمود: هر چه برده زر خريد «قديمى» كه من دارم در راه خدا آزاد باشند، آيا بعد از مردن او كدام گروه از بردگان او آزاد مى‌شوند؟

فرمود: آرى خداوند در كتاب خود مى‌فرمايد: حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (تا وقتى كه مانند چوب خوشه خرما كه كهنه باشد، گردد- يس 36: 39).

(دو چوب خوشه خرما در مدّت شش ماه به شكل هلال مى‌گردد).

مراد از «قديم» شش ماه و بالاتر مى‌باشد، پس هر برده‌اى كه مدّت شش ماه در ملک او داخل گشته باشد، قديم است، و آزاد مى‌باشد، گويد: چون از نزد آن حضرت بيرون رفت (نابينا شد) و به فقر و فاقه عجيبى گرفتار شد كه از خوراک باندازه گذران شبى را نمى‌توانست تهيّه نمايد، و بهمان وضع بود تا مرد.

باب 213- معنی حبیس

1- عبد الرّحمن جعفی گوید: در مورد ارثهایی به ابن ابی لیلی شکایت کرده بودم، و مدّتی رفت و آمد داشتم و او دست بدست می‌کرد و کارم را به تأخیر می‌انداخت، چون خیلی به طول انجامید از او به امام صادق علیه السّلام شکایت نمودم، فرمود: آیا او نمی‌داند که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله دستور داد به بازگرداندن بازداشت

شده، و اجرا کردن حکم خدا در آنچه از میّت بجای مانده؟ گوید: سپس نزد ابن أبی لیلی آمدم و او آنچنان که شیوه‌اش بود داوری کرد، به او گفتم: من شکایت تو را به جعفر بن محمّد علیهما السّلام نمودم، و به من چنین و چنان فرمود. ابن أبی لیلی مرا سوگند داد که حتما آنها را به تو فرموده است؛ من برایش قسم یاد کردم، پس بر طبق آن برایم حکم داد.

2- ابن عیینه بصری گوید: من نزد ابن أبی لیلی (متوفّی 148 در حکومت بنی امیّه و بنی عبّاس، قاضی کوفه بود، و قبل از ابو حنیفه به رأی فتوی می‌داد) شاهد بودم؛ در باره مردی که مال الاجاره‌ای را به یکی از خویشاوندانش داده و زمان مخصوصی را برایش معیّن نکرده بود، سپس آن شخص از دنیا رفت، بازماندگان آن مرد از کسی که مرد مال الاجاره را در اختیار او گذارده بود، نزد ابن أبی لیلی شکایت کردند، او گفت: نظر من اینست؛ همان گونه که در هنگام زنده بودن صاحبش بوده باقی بماند، محمّد بن مسلم ثقفیّ به او گفت: توجّه داشته باش که علیّ بن ابی طالب- صلوات اللَّه علیه- در این مسجد بر خلاف حکم تو، داوری

نمود، گفت: تو در این مورد چه می‌دانی؟ پاسخ داد: شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: علیّ بن ابی طالب صلوات اللَّه علیه حکم داد به باز گردانیدن در بند شده و روان کردن میراث‌ها. پس ابن أبی لیلی به او گفت: کتابی داری که در آن چنین مطلبی نوشته شده باشد؟ جواب داد: آری، گفت: بفرست آن را بیاورند تا من ببینم.

محمّد بن مسلم به او گفت: به شرط آنکه جز به آن حدیث بر جای دیگر کتاب نگاه نکنی! گفت: پذیرفتم. گوید: حدیث را از حضرت باقر علیه السّلام در کتابی نشانش داد، پس حکم خود را پس گرفت. و «حبیس» هر بازداشت و توقیف‌شده‌ای است تا زمان غیر معلوم، که به ورثه بازگردانده شود (ظاهرا این بیان از مؤلّف است).

باب 214- معنی صدود

1- عیسی بن عبد اللَّه هاشمی از پدرش از جدّش روایت نموده گفت:
پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله در معنی فرموده خدای عزّ و جلّ وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذا

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 56

قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ (و چون زده شد به پسر مریم مثلی، زود قوم تو (کفّار قریش از روی استهزاء) اظهار سرور کردند- زخرف 43: 57) فرمود: «صدود» در لغت عرب به معنی خنده است.

باب 215- معنى تتبير

1- حفص بن غياث گويد: امام صادق عليه السّلام در باره قول خداوند وَ كُلًّا تَبَّرْنا تَتْبِيراً (و همه را خرد و نيست كرديم نيست كردنى- فرقان 25: 39) فرمود:
يعنى در هم كوبيديم در هم كوبيدنى، و فرمود: و آن از لغات نبطى‌هاست.

باب 216- معنى «أحقاب» زمانهاى دراز پى در پى

1- جعفر بن محمّد بن عقبه از شخصى از امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه در تفسير قول خداوند لابِثِينَ فِيها أَحْقاباً (در آن سالهاى پى در پى درنگ نمائيد- نبأ 78: 23) فرمود: هشت دوره پى در پى طولانى است و «حقبه» هشتاد سال
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 57
است، و سال سيصد و شصت روز، و هر روزى مانند هزار سال است از آنچه كه شما بشمار مى‌آوريد.

باب 217- معنی مشارق و مغارب

1- عبد اللَّه بن حمّاد مرفوعا از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند که در تفسیر فرموده خداوند بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ (به خدای، مشرق‌ها و مغرب‌های عالم که ما قادریم- معارج: 40) فرمود: برای او سیصد و شصت مشرق و سیصد و شصت مغرب است، خورشید هر روز از یکی از آنها سر برمی‌دارد و پرتو افشانی می‌کند و دیگر به آن برنمی‌گردد مگر در سال آینده، و همچنین هر روز در افقی غروب می‌نماید که در آن بر نمی‌گردد، جز سال آینده.

باب 218- معنى عضباء و جدعاء

1- سكونىّ از امام صادق از پدرش از پدرانش عليهم السّلام روايت نموده

كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: قربانى نكنيد حيوان لنگى را كه لنگيش آشكار باشد، و همچنين حيوان يک چشمى را كه كورى آن چشمش معلوم باشد، و حيوان لاغر و حيوان مبتلا به گرى و حيوان گوش بريده و حيوان شاخ شكسته را قربانى نكنيد. و «جدعاء» حيوانى است كه گوشش بريده شده باشد.

باب 219- معنى شرقاء، خرقاء، مقابله، مدابره

1- شريح بن هانئ از علىّ عليه السّلام روايت نموده كه فرمود: پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله در مورد گوسفند قربانى بما دستور داد كه چشم و گوشش سالم و كامل باشد، و نهى فرمود ما را از «خرقاء» و «شرقاء» و «مقابلة» و «مدابرة». «خرقاء» گوسفندى است كه لاله گوش او دائره وار سوراخ شده، و گوسفند «شرقاء» آن است كه گوشش بصورت افقى بريده شده باشد كه به اين طرف و آن طرف سرش بيفتد، و «مقابلة» آن است كه از لاله گوشش مقدارى بريده شده و آويزان مانده و جدا

نشود، مانند گوشت زائد و اگر شترى آن گونه شده باشد: «مزنّم» و «معلّق» و «رعل» ناميده مى‌شود و «مدابره» آن است كه قسمت نهائى گوش گوسفند شكافته شود و آن را آويزان گذارند.

باب 220- معنى فرار به سوى خدا

1- ابو الجارود گويد: حضرت باقر عليه السّلام در معنى آيه فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (پس بگريزيد بسوى خدا بدرستى كه من براى شما از او بيم دهنده‌اى آشكارم- ذاريات 51: 50) فرمود: زيارت حجّ به سوى خداست.

(مصحّح گويد: اين بيان يكى از مصداقهاى متعدّد گريز بسوى خداست كه با فهم راوى مناسب بوده است).

باب 221- معنی محصور و مصدود

1- محمّد بن أبی عمیر و صفوان بن یحیی هر دو مرفوعا از امام صادق علیه السّلام
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 60
روایت نموده‌اند که فرمود: «محصور» غیر از مصدود است و فرمود: «محصور» بیمار است و «مصدود» فردی است که مشرکین مانع او شده و او را از رفتن به خانه خدا باز می‌دارند، چنان که پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله را در حدیبیه باز گرداندند، و از جهت مرض نیست، و بر «مصدود» زنها حلالند ولی بر محصورنه.
شرح: مراد از «محصور» کسی است که بیماری و مانند آن وی را بعد از احرام از انجام و اتمام مراسم حجّ باز دارد که زنها بر او حلال نمی‌شوند، چون او هنوز محرم است و اوست که خداوند در باره‌اش فرمود: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (و حجّ و عمره را برای خدا به پایان رسانید و اگر «محصور» شدید هر چه امکان دارد برای شما از «هدی»).

باب 222- معنی روایتی که گوید: اگر شخصی بر مرکبی سوار شود که بار بر پشت اوست، و از روی آن بیفتد و بمیرد، وارد جهنّم می‌گردد

1- مفضّل بن عمر گوید؛ امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس سوار بر شتر باردار شود و از آن بیفتد و بر اثر آن بمیرد وارد دوزخ می‌گردد.
مصنّف این کتاب گوید: معنی فرمایش امام آن است که شخص روی بار
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 61
شتر سوار شود و هنگام پائین آمدن بدون آنکه به دستاویزی تکیه کند خود را پرت کند، آن عمل ممنوع گردیده تا مبادا فردی از شما از روی عمد بیفتد و بر اثر آن بمیرد پس خود قاتل خویشتن گردد، و به سبب قتل نفس مستوجب ورود به جهنم گردد و این حدیث در صدد نهی از سوار شدن بر شتر باردار نیست، و جز این نیست که نهی فرمود از فرو افکندن خود از پشت آن بدون آنکه به پالان یا زین آن بچسبد و حدیثی که می‌گوید: (هر کس سوار بر شتر باردار شود باید وصیّت کند) با این بیان نمی‌خواهد آن را نهی کند بلکه امر به وصیّت کردن است، چنان که گفته‌اند (هر کس به حجّ یا جهاد رود باید وصیّت نماید) روشن است که این نهی جهاد و حجّ نیست و در آن زمان مردم جز بر شتر باردار سوار نمی‌شدند، و هودجه مربوط به زمانهای بعد بوده و در گذشته معروف و شایع نبوده است.
(مرحوم مجلسی فرموده: ظاهرا مقصود شتران سرکشی باشند که هنوز رام نشده‌اند).

باب 223- معنی عجّ و ثجّ

1- اسماعيل بن مسلم از امام صادق از پدرش از نيايش از علیّ عليهم السّلام
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 62
روايت نموده كه فرمود: جبرئيل بر پيغمبر صلی اللَّه عليه و آله نازل شد و گفت: ای محمّد به اصحابت دستور ده به «عجّ» و «ثجّ». «عجّ» بلند كردن آوازهاست به گفتن «لبّيک اللّهم لبيک» و «ثجّ» كشتن قربانی و نحر زير گلوی شتر قربانی است كه به مكّه معظّمه فرستند.

باب 224- معنى دباء، مزفّت، حنتم، نقير

1- أبو ربيع شاميّ گويد: شخصى از امام صادق عليه السّلام در باره «نرد» (بازى تخته نرد كه اسباب آن شبيه شطرنج و مركّب از تخته و 30 مهره و دو طاس مى‌باشد) و «شطرنج» (بازى قمارى كه به فارسى شطرنگ خوانند، و به معنى اندام چهارگانه سپاه است يعنى فيل و اسب و عرّاده و پياده) پرسيد، فرمود: به آنها نزديك نشو! عرض كردم: پس «سرود» (آواز طرب انگيز) چطور؟ فرمود:
خوب نيست، انجام ندهيد. عرض كردم: «نبيذ» چطور؟ فرمود: پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله نهى فرمود: از هر چيز مستى‌آور، و هر چيز مست‌كننده حرام است. گفتم: پس ظرفهايى كه در آن ساخته مى‌شود، چه؟ فرمود: پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله از «دبّاء» و

«مزفّت» و «حنتم» و «نقير» نهى نموده است. عرض كردم: اينها چه باشند؟
فرمود: «دباء» پوست كدو و «مزفّت» خمره است و «حنتم» كوزه سفالين كه گفته مى‌شود: سبوى سبز رنگى است، و «نقير» كندوست، چوبى كه مردم جاهليّت ميان آن را گود مى‌نمودند تا چند فرورفتگى در آن پيدا مى‌شد، و در آنها شراب مى‌ساختند (و شراب آن تند و تيز مى‌باشد).

باب 225- معنى ضحک

1- عبد الرّحمن بن حجّاج گويد: امام صادق عليه السّلام در تفسير فرموده خداى عزّ و جلّ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ (پس در آن حال ساره را حيض آمد پس مژده داديم ما او را (بر زبان ملائكه) بوجود فرزندى بنام اسحق- هود 11: 71) فرمود:
يعنى از او خون حيض خارج شد.

باب 226- معنى نافله

1- يحيى بن عمران گويد: امام صادق عليه السّلام در معناى فرموده خداى

عزّ و جلّ: وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً (و بخشيديم ابراهيم را از ساره كه دختر عموى او بود پسرى بنام اسحاق، و نبيره‌اى به او داديم بنام يعقوب، در حالى كه او عطيه‌اى بود از جانب ما افزون بر خواسته‌اش- چون او پسرى از ما خواست و ما پسر و نبيره‌اى به او كرامت نموديم- انبيا 21: 72) فرمود: فرزند فرزند «نافله» است (بجهت آنكه زياده است بر فرزند، زيرا نمازى كه بر فريضه زياده باشد را «نافله» مى‌گويند و غنيمت را «نفل» مى‌گويند بجهت آنكه زيادتى است مخصوص به امت مرحومه- منهج الصّادقين 6: 89).

باب 227- معنى «قطّ»

أصبغ گويد: علىّ عليه السّلام در تفسير قول خداوند: وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسابِ (و اينها گفتند: پروردگارا در نصيب ما قبل از آنكه روز حساب فرا رسد تعجيل كن- ص 38: 16) حضرت فرمود: مراد نصيبشان از عذاب است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 65

باب 228- معنی کواشف، دواعی، بغایا، ذوات الازواج

1- محمّد بن فیض گوید: از امام صادق علیه السّلام در مورد «متعه» (زنی را به نکاح موقّت در آوردن جهت انتفاع و لذّت بردن چند روزه) پرسیدم. فرمود:
اشکالی ندارد اگر آن زن شناختی از ولایت ائمّه علیهم السّلام داشته باشد. گفتم:
فدایت شوم اگر شناختی نداشت چطور؟ فرمود: مسأله (ولایت یا متعه) را بطور واضح بر او عرضه بدار اگر پذیرفت پس با او ازدواج کن و اگر به گفته تو راضی نشد با او کاری نداشته باش، و بر حذر باشید از «کواشف، و دواعی و بغایا، و ذوات الأزواج» عرض کردم: «کواشف» کدامند؟ فرمود: زنهای رسوائی که خانه‌هایشان را می‌دانند و برای زنا به نزد آنها می‌روند. گفتم: «دواعی» چه کسانیند؟ فرمود: زنهائی هستند که مردان را بخود فرا می‌خوانند و به فساد معروفه‌اند. عرضه داشتم: پس «بغایا» چه کسانی هستند؟ فرمود: فاحشه‌های معروفه به زنادادن. پرسیدم: «ذوات الأزواج» کیانند؟ فرمود: زنانی که بر غیر شریعت مقدّس طلاق داده شده‌اند.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 66

باب 229- معنی فقیه حقیقی

1- ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آیا آگاه نسازم شما را از کسی که حقیقتا فقیه (آگاه بمسائل دین) است؟ گفتند: چرا (آری) ای امیر المؤمنین. فرمود: شخصی است که مردم را از رحمت خدا نومید نگرداند، و آنان را از عذاب او ایمن نسازد! و در نافرمانی از خدا برایشان تسهیل قائل نشود و به آنان اجازه نافرمانی ندهد، و قرآن را به دلیل علاقه به چیزهای دیگر ترک نگوید! آگاه باشید در دانشی که به دیگران انتقال پیدا نکند، خیری نیست و بدانید در قرائتی که تدبّر و چاره‌اندیشی در آن نباشد، و در عبادتی که آگاهی و فهم و دانستن مسائل دین در آن نباشد، خیری نیست.

باب 230- معنی بلوغ اشدّ، و استوی

1- محمّد بن نعمان گوید: امام صادق علیه السّلام در باره معنی آیه شریفه وَ لَمَّا
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 67
بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً (و موسی چون به غایت نیروی خود رسید و کمال یافت او را حکمت و دانشی دادیم- قصص 28: 14) فرمود: «أشدّه» رسیدن به غایت قوّت و کمال جوانی او یعنی هجده سال است، و «استوی» یعنی چهره‌اش موی در آورد.

باب 231- معنی خریف

1- جابر گوید: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بنده‌ای در جهنّم هفتاد «خریف» (فصل خزان) درنگ می‌کند،- و هر خریفی هفتاد سال است- سپس درخواست می‌کند خدایا بحقِّ محمّد و آل محمّد مرا مشمول رحمت خود فرما! امام فرمود:
پروردگار به جبرئیل وحی نماید که فرود آی به سوی بنده‌ام، و او را از آنجا بیرون‌آور! جبرئیل عرض کند: ای پروردگار من چگونه خواهم توانست در آتش فرود آیم؟ خداوند فرماید: من به آتش دستور داده‌ام که بر تو سرد و سلامت باشد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 68
جبرئیل گوید: خدایا من چگونه جای او را بدانم؟ خداوند فرماید: او در چاه بسیار عمیق از سجّین (وادی در جهنّم) است.
امام افزود: که جبرئیل در آتش دوزخ فرود آید و او را بیابد به رو افتاده در حالی که بغل بسته شده است، پس او را بیرون آورد و به درگاه خدا برد، پس خدا از او پرسد: ای بنده من چه مدّت در آتش ماندی و مرا سوگند دادی؟ گوید:
پروردگارا نشمرده‌ام، خدا می‌فرماید: آگاه باش به عزّتم سوگند اگر درخواست نمیکردی مرا «بحقّ محمّد و آل محمّد» هنوز تو را در آتش باقی می‌گذاردم، و لکن بر خود لازم شمرده‌ام که بنده‌ای نخواند مرا بحقّ محمّد و اهل بیت او مگر آنچه (گناهان و خطاها) که میان من و او بوده بر او ببخشم، و امروز تو را بخشیدم.

باب 232- معنى فلق

1- معاوية بن وهب گويد: در خدمت امام صادق عليه السّلام بوديم مردى خواند قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (بگو پناه مى‌برم به پروردگار سپيده دم- فلق 113: 1) و آن مرد

پرسيد: «فلق» چيست؟ فرمود: درّه‌ايست در جهنّم كه در آن هفتاد هزار خانه است، در هر خانه‌اى هفتاد هزار مار سياه وجود دارد، در درون هر مارى هفتاد هزار كيسه بزرگ زهر به بزرگى خمره، و اهل جهنّم ناگزيرند كه از آن درّه بگذرند.

باب 233- معنی «شرّ الحاسد اذا حسد»

1- ابن أبی عمیر مرفوعا نقل کرده در معنی فرموده خدای عزّ و جلّ وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ (و از شرّ «حسود» آنگاه که رشک ورزد- فلق: 5) فرمود: مگر ندیده‌ای که «حسود» چگونه دو چشم خود را می‌گشاید و به سوی تو خیره می‌شود آن وقت در حال رشک‌ورزیدن است، و اینست معنی اظهار حسد کردن.

باب 234- معنى فرمایش امام صادق علیه السّلام: زمستان بهار مؤمن است

1- محمّد دیلمیّ از پدرش نقل کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السّلام
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 70
فرمود: زمستان، بهار (کار) مؤمن است، زیرا شبهای زمستان بلند است و از طول شب جهت بپاخواستن (در نماز و دعا) کمک می‌گیرد و روزهای کوتاهش او را به گرفتن روزه مدد می‌نماید.

باب 235- معنى بهار قرآن

1- جابر گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: هر چيزى بهارى دارد، و بهار قرآن ماه رمضان است.

باب 236- معنی افق مبین

1- محمّد بن أبی حمزه گوید؛ امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار گوید:
«أستغفر اللّه الّذی لا اله إلّا هو الرّحمن الرّحیم، الحیّ القیّوم و

أتوب الیه»
(طلب آمرزش دارم از خدائی که نیست معبود بر حقّی جز او، بخشاینده و مهربان، زنده پاینده است و بسوی او بازگشته‌ام) در افق مبین نوشته می‌شود.
گوید: پرسیدم «افق مبین» چیست؟ فرمود: جلگه‌ایست مقابل عرش که در آن نهرهائی است و به اندازه ستارگان در آنها جام ریخته شده است.

باب 237- معنى افق از مردم

1- سعيد بن وليد گويد: بهمراه أبان بن تغلب خدمت امام صادق عليه السّلام شرفياب شديم، حضرت فرمود: اگر فرد مسلمانى را شكمى سير غذا دهم نزد من خوشتر از آنست كه افقى از مردم (غير مسلمان) را سير كنم، عرض كردم: «افق» چه اندازه مى‌باشد؟ فرمود: يک صد هزار تن، بلكه بيشتر.

باب 238- معنى اسودين

1- ابو هريره گويد: پيامبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله به كشتن دو سياه در حال نماز
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 72
دستور داده، معمر گويد: به يحيى گفتم: معنى دو سياه چيست؟ گفت: مار و كژدم.

باب 239- معنی تمام نعمت

1- معاذ بن جبل گفت: با پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به جایی می‌رفتم به مردی برخوردیم که دعا می‌خواند و می‌گفت: «پروردگارا از تو می‌خواهم صبرم دهی!» پیغمبر به او فرمود: بلا (آزمایش به نعمت یا به محنت) درخواست نمودی پس عافیت را از خدا بخواه. به شخص دیگری رسید که می‌گفت: «خدایا از تو می‌خواهم نعمت خود را بر من تمام کنی» حضرت فرمود: ای پسر آدم! آیا می‌دانی تمام نعمت چیست؟ معنی آن رهائی از آتش دوزخ و واردشدن به بهشت است، و به مرد دیگری رسید و او در دعایش چنین می‌گفت: «ای صاحب شوکت

و بزرگواری!» به او فرمود: دعایت به هدف اجابت مقرون است پس بخواه (آنچه مایلی)!.

باب 240- خواسته‌های مردم

1- محمّد بن عماره به نقل از پدرش گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
خواسته‌های مردم در این دنیای فانی چهار چیز است: بی نیازی، و آسایش، و کمتر اندوهگین بودن، و گرامی شدن. امّا بی‌نیازی در قناعت (راضی شدن به اندک چیز) است و هر کس آن را در زیادی ثروت بجوید به آن نخواهد رسید، و امّا رفاه و آسایش زندگی در سبکباری است و هر کس به زیر بار گران رود روی آسایش را نخواهد دید، و امّا کمتر اندوهگین بودن در کم شغلی است و هر کس آن را در داشتن کار زیاد بجوید، نخواهد یافت، و امّا عزّت در فرمانبرداری از آفریدگار است و هر شخصی آن را در فرمانبری از مخلوق بجوید به آن نخواهد رسید.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 74

باب 241- معنى آهنگ ناقوس

1- حارث أعور گويد: در اثنائى كه همراه با امير المؤمنين در شهر حيره (در كنار فرات واقع شده) مى‌رفتيم (قدم مى‌زديم) به دير نصرايى رسيديم كه ناقوس (زنگ بزرگى كه در كليسا نصب مى‌كنند) را مى‌نواخت، گويد: علىّ بن ابى طالب عليه السّلام فرمود: اى حارث، آيا مى‌دانى اين ناقوس چه مى‌گويد؟ گفتم: خدا و پيامبر او و پسر عموى پيامبرش داناترند. فرمود: آن مثل دنيا و ويرانى آن را مى‌زند و چنين مى‌گويد: در حقيقت و بدون ترديد (اعلام مى‌دارم) نيست معبود بر حقّى مگر «اللّه»، براستى دنيا ما را فريب داد، و سرگرم نمود و دل ما را ربود، و گمراهمان كرد، اى فرزند دنيا؛ آرام باش، آرام! اى پسر دنيا بكوب، بكوب! اى پسر دنيا مال فراهم آر و أنباشته كن، سرانجام دنيا دوره‌اى پس از دوره ديگر تباه مى‌گردد، روزى از عمرمان نگذرد كه عضو مهمّى از (اعضاى) ما سست

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 75

نگردد. تباه نموديم خانه پاينده را، و اقامتگاه گرفتيم خانه ناپايدار را، و نمى‌دانيم كه چه سهل انگارى و اسرافى در آن نموديم مگر آن وقت كه بميريم.

حارث عرض كرد: اى امير المؤمنين آيا مسيحيان خود نواى ناقوس را مى‌دانند؟ فرمود: اگر مى‌دانستند مسيح را در برابر پروردگار پرستش نمى‌كردند.

گويد: من نزد راهب صومعه‌نشين رفتم و گفتم: تو را بحقّ حضرت مسيح چنان كه ناقوس را مى‌نواختى بار ديگر بنواز! گويد: او ناقوس را بصدا در آورد و من كلمه به كلمه گفتم تا رسيد به جمله آخر، راهب روى بمن نموده گفت: به حقّ پيامبرتان سوگندت مى‌دهم كه بگوئى چه كسى تو را چنين خبر داده؟ گفتم: آن مردى كه ديروز همراه من بود. گفت: آيا ميان او و پيغمبر خويشاوندى هست؟

گفتم: پسر عموى اوست. گفت: آيا به حقّ پيامبرتان اين جملات را از او شنيده است؟ گويد: گفتم: بلى، آنگاه مسلمان شد و سپس بمن گفت: به خدا قسم من در تورات خوانده‌ام كه در پايان سلسله پيامبران پيغمبرى خواهد بود كه آنچه ناقوس گويد، توضيح دهد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 76

باب 242- معنى گفته پیامبران علیهم السّلام هنگامى كه روز قيامت به ايشان گفته شود: «ما ذا أُجِبْتُمْ» گويند: «لا عِلْمَ لَنا»

1- أبو زيد عيّاش گويد: پدرم يزيد بن حسن بمن گفت: حضرت موسى بن جعفر عليهما السّلام برايم روايت نمود: امام صادق عليه السّلام در تفسير فرموده خداى عزّ و جلّ يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا: لا عِلْمَ لَنا (ياد كن روزى را كه خدا فراهم آورد پيغمبران خود را، پس به آنان گويد: هنگامى كه شما قوم خود را به توحيد دعوت نموديد، از طرف امّت چه پاسخى به شما داده شد؟ ايشان گويند:
هيچ دانشى نيست ما را به چيزى مگر آنكه تو آن را مى‌دانى- مائده 5: 109) فرمود: انبياء پاسخ مى‌دهند كه ما آگاهى (از غير تو) نداريم (يعنى جز آنچه تو خود آگاهى چيزى نمى‌دانيم و همه علم ما از جانب توست) امام كاظم عليه السّلام فرمود:
حضرت صادق عليه السّلام افزود: كه قرآن تمامش تقريع (بيانات و حوادث كوبنده؛ و و بيداركننده كه عظمتش بيش از درک عمومى است) و باطنش تقريب (نزديک گردانيدن) مى‌باشد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 77
مصنّف اين كتاب گويد: مقصود امام عليه السّلام از آن جمله اين است كه: پس از آيات تهديد و نكوهش و بيم دادن، آيه‌هاى رحمت و بخشايش هم دارد.
شرح: بنا بر فرموده مصحّح (متن عربى در پاورقى) ظاهر روايت بلكه صريح آن اين است كه تمام قرآن ظاهرش كوبنده، و باطنش نزديک گرداننده است، نه آنكه بعضى آيات آن تقريع و بعضى ديگر تقريب باشد.
و شايد مراد آن است كه ظاهر بسيارى از آيات عتاب و سرزنش مى‌باشد و لكن هدف آن بيدار سازى بى‌خبران، و باز گردانيدن تبه‌كاران است. پس باطن اين خطاب كه مشتمل بر وعيد و توبيخ است همان رحمت و رأفت و سوق دادن مردم به سوى خوشبختى، و نزديک ساختن آنان به هدف آفرينش مى‌باشد، پس فرموده امام عليه السّلام
«القرآن كلّه ...»
از باب تغليب است.
و تناسب اين جمله با قبلش در اينست كه چون سؤالى كه مى‌بايست از امّت بشود از پيغمبران شده، خود نوعى سرزنش و نكوهش است لذا امام عليه السّلام فرمود:
«القرآن كلّه تقريع ...».

باب 243- معنی این جمله: مرد مسلمان سه دوست دارد

1- مسعدة بن زیاد گوید: امام صادق از پدرش از اجداد بزرگوارش علیهم السّلام روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همانا برای مرد مسلمان سه
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 78
دوست است، یک دوست به او می‌گوید: «من در زندگی و مرگ با تو هستم» و آن عمل وی می‌باشد.
دوست دیگر می‌گوید: «من با تو هستم تا وقتی که جان دهی» این مال اوست و آنگاه که بمیرد برای بازماندگان باقی می‌ماند.
دوست سوم می‌گوید: «من با تو تا لب گور همراه می‌باشم آنگاه رهایت خواهم کرد» و آن فرزندان اویند.

1- قیس بن عاصم گوید: با چند تن از طایفه بنی تمیم خدمت پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله شرفیاب شدیم، هنگامی که به محضر آن بزرگوار رسیدم صلصال بن دلهمس نیز همان جا بود. عرض کردم: یا رسول اللّٰه پند سودمندی بما بده تا از آن بهره‌مند

گردیم، زیرا ما گروهی بیابانگرد هستیم (و نمی‌توانیم زیاد خدمت برسیم)، فرمود: ای قیس بدرستی که با هر عزّت خواریی می‌باشد، و زندگی را مرگ بهمراه است، و بدنبال این سرای عاریت منزل جاوید دیگری! براستی برای هر چیز حسابرس و نگهبانی است، هر عمل نیکی را پاداشی، هر کردار بدی را کیفری، و هر چیزی را پایانی است! ای قیس! ناگزیر بایستی مونسی با تو بگور آید که او زنده است در حالی که تو مرده‌ای، و هر دو با هم در یک قبر خواهید بود، هر گاه بزرگوار باشد گرامیت خواهد داشت، و اگر پست و فرومایه باشد تو را فرو گذارد و بفریادت نرسد، سپس با تو همنشین گردد، و برانگیخته نخواهد گشت مگر همراه با تو، و تو هم جز با او سر از گور برنداری تا بسوی محشر شتابی، و جز از ناحیه او بازپرسی نشوی. بنا بر این، همنشین خود را غیر از کردار شایسته برمگزین! زیرا عمل نیک مایه آرامش تو خواهد بود، که اگر زشت باشد جز آن از هیچ چیز دیگر در هراس نباشی، و آن همدم، همان کردار تو در جهان است.

عرض کردم: ای پیامبر خدا دوست دارم این گفتار گرانمایه شما در چند سطر به نظم در آید که ما بدان بر سایر عرب ببالیم، و آن را حفظ نمائیم، و در محفظه سینه‌مان ذخیره سازیم. پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به شخصی فرمود: تا حسّان بن ثابت را بیاورد، گوید: من می‌اندیشیدم که اشعاری بسرایم که مضمونش این پند

گرانمایه باشد، و قبل از آمدن حسّان موفّق گشتم چند سطر شعر بسرایم، عرضه داشتم: ای پیامبر خدا اشعاری به ذهنم رسید که به عقیده من موافق خواسته شما است [رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بگو ای قیس] پس گفتم:

1- از کردار خویش همدمی برای خودت برگزین زیرا جز این نیست که همنشین مرد در گورش فقط اعمالش خواهد بود.

2- چون بعد از مرگ کاری از شخص ساخته نیست ناگزیر باید پیش از فرارسیدن آن خود را مهیّا سازد برای آن روز (روز حساب) که فرا خوانده

می‌شود، و به سوی دادگاه عدل الهی روی می‌آورد.
3- پس اگر به چیزی دلبستگی پیدا کرده‌ای نباید جز آنچه مایه خوشنودی خداست باشد.
4- زیرا انسان را پس از مرگ و قبل از آن هرگز مأنوس نباشد مگر با کردار خویش.
5- و آگاه باش که انسان نزد زن و فرزندش مهمان است و پس از اندک زمانی که بماند به سرای جاودان خواهد رفت.
تذکّر: از این عبارت چنین بر می‌آید که اشعار فوق از قیس است ولی محدّث قمّی رحمة اللَّه علیه فرموده: صلصال ... حاضر بود و آن را بنظم در آورد (منازل الآخره: 42).
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 81

باب 245- معنای خرد زنان و زیبائی مردان

1- غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خرد زنان در زیبائی آنان، و زیبائی مردان در خردهایشان قرار دارد.

باب 246- معنی گفته سلمان- خدا از او خشنود باد- هنگامی که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چه شخصی از شما همه عمر روزه‌دار است و کدامیک از شما همه شبها را به بیداری می‌گذراند و چه کسی از شما هر شب قرآن را ختم می‌نماید؟ و او در آن جا گفت: من

1- ابو بصیر گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام از پدرش از اجدادش علیهم

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 82

السّلام روایت کرده فرمود: روزی پیامبر به یاران خود چنین فرمود: کدامیک از شما همه عمر روزه‌دار هستید؟ سلمان- رحمة اللَّه علیه- گفت: یا رسول اللَّه من.

سپس پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چه شخصی از شما تمامی شبها شب زنده‌دار است؟

سلمان جواب داد: ای پیغمبر خدا من. فرمود: کدامیک از شما هر روز همه قرآن را از آغاز تا پایان می‌خواند؟ سلمان گفت: یا رسول اللَّه من. یکی از اصحاب آن حضرت با لحنی خشن گفت: ای رسول خدا سلمان مردی فارسی زبان است و قصد دارد بر ما عربها ببالد، در جواب سؤالتان که کدامیک از شما تمامی عمرش روزه دار است؟ گفت: من، با این که بیشتر روزها غذا می‌خورد، و فرمودید کدامیک از شما همه شب برای عبادت بیدار می‌ماند، گفت: من، در صورتی که بیشتر شبها خواب است و فرمودید: چه کسی از شما هر روز یک قرآن می‌خواند، گفت: من، با اینکه بیشتر روزش خاموش است. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خاموش باش ای مرد! تو را چه با همانند لقمان حکیم؟ از خودش بپرس تا آگاهت سازد، آن مرد به سلمان گفت: ای بنده خدا، تو نگفتی همه روز روزه داری؟ جواب داد:

آری. گفت: ولی من تو را دیده‌ام که بیشتر روزها غذا می‌خوری! پاسخ داد: چنان

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 83

نیست که تو گمان بردی من در هر ماه سه روز روزه می‌گیرم و خدای عزّ و جلّ فرماید: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها (شخصی که عمل نیکی انجام دهد ده برابر آن ثواب خواهد داشت- انعام 6: 160) و روزه ماه شعبان را به ماه رمضان پیوند می‌کنم و این روزه همه عمر می‌شود. گفت: تو خیال نکردی که همه شب بیداری؟

فرمود: بلی، افزود: (ولی) بیشتر شبها در خوابی! سلمان در جوابش گفت: چنان نیست که تو پنداشته‌ای، من از دوستم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس با وضو بخوابد چنان است که همه شب را شب زنده‌دار بوده و من همواره با وضو می‌خوابم.

گفت: آیا گمان نبردی هر روز همه قرآن را می‌خوانی؟ فرمود: آری.
گفت: امّا بیشتر روز را خاموشی! سلمان گفت: چنان نیست که تو فهمیده‌ای، من از دوستم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که به علیّ علیه السّلام فرمود: «یا أبا الحسن مثل تو در امّتم همانند «قُلْ هُوَ اللَّهُ» است که هر کس آن را یک بار بخواند یک سوم قرآن را خوانده، و هر کس دو بار بخواند، دو سوم قرآن را تلاوت کرده، هر کس سه مرتبه بخواند همه قرآن را خوانده است. (ای علیّ) آن کس که تو را به زبانش دوست

بدارد یک سوم ایمان، و آنکه با زبان و دلش به تو مهر ورزد دو سوم ایمان را دارد، و کسی که نه تنها به زبان و دل علاقمند باشد بلکه با دست خویش یاریت دهد ایمانش کامل است، ای علی قسم به آنکه مرا به حقّ فرستاده اگر تمامی اهل زمین تو را دوست داشته باشند، چنان که اهل آسمان تو را دوست می‌دارند، خدا هیچ فردی را در جهنّم عذاب نمی‌کند» و من هر روز سه بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را می‌خوانم. آن مرد معترض همچون کسی که سنگ در دهانش نهاده باشند (و نتواند حرف بزند) از جا برخاست.

باب 247- معنى اين جمله كه بعضى از قطعه‌هاى زمين انتقام‌گيرنده‌اند

1- أبو الحسين اسدى گويد: شخصى از قول امام صادق عليه السّلام نقل مى‌كرد كه فرمود: براستى خداوند در زمين گودالهايى دارد بنام «منتقمه» (كيفر دهنده) و چون خداوند به بنده‌اى ثروتى عطا فرمايد و او آن را در راه حقّ خرج نكند خداوند او را بر قطعه‌اى از آن زمين‌هاى كيفر دهنده چيره و مسلّط سازد پس خودش آن مال را در آنجا تلف كند و پس از مرگ آن زمين را كه مالش در آنجا هدر رفته

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 85

براى ديگران باقى مى‌گذارد.

باب 248- معنى گفتار شايسته و كردار نيک

1- أبان و شخص ديگرى از حضرت صادق عليه السّلام روايت كرده‌اند كه فرمود: كسى كه روزه خود را با گفتارى شايسته و كردارى نيک بپايان برد خداوند روزه‌اش را از او بپذيرد. شخصى به آن حضرت عرض كرد: اى فرزند پيامبر خدا گفتار شايسته چيست؟ فرمود: گواهى دادن به اينكه «نيست معبود بر حقّى جز اللَّه» و عمل صالح، دادن (زكاة) فطره است.

باب 249- معنای روایتی که فرماید: شخصی که دیدار خدا را دوست داشته باشد خداوند تعالی هم دیدار او را دوست دارد، و هر کس مشتاق («لقاء اللّٰه» نباشد خدا هم دیدار او را دوست ندارد

1- عبد الصّمد بن بشیر از یکی از یاران خود نقل کرده که گفت: به امام

صادق علیه السّلام عرضه داشتم: خدا توفیقت دهد، آیا چنین است که هر فردی ملاقات با خدا را دوست بدارد خدا هم ملاقات با او را دوست می‌دارد، و هر کس که دیدار خدا را دوست نداشته باشد خدا هم میل به دیدار او ندارد؟ فرمود: آری، گفتم: به خدا قسم ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: آن چنان نیست که تو گمان برده‌ای، قطعا هنگام رو در رو شدن با مرگ اگر با صحنه‌ای مقابل گردد و آن را آنچنان دوست بدارد که چیزی برایش محبوب‌تر از آن نباشد بگونه‌ای که خود استقبال نماید پس خداوند هم لقای او را دوست می‌دارد، و او در این هنگام دوست خواهد داشت لقای پروردگار را و اگر آن هنگام صحنه‌ای را بیند که او را خوش نیاید پس چیزی برایش دشمن‌تر از مرگ نخواهد بود و خداوند هم دیدار او را دوست نمی‌دارد.

2- یحیی بن سابور گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام در باره شخصی که هنگام جاندادن چشمانش گریان است، فرمود: آن حالت هنگامی پدید آید که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله مقابل او قرار گرفته است، پس آنچه را شادمانش می‌سازد می‌بیند و آن را دوست دارد (و اشک شوق می‌ریزد)، سپس فرمود: مگر ندیده‌ای شخص هنگامی که با موضوعی مواجه می‌گردد که خوشحالش می‌سازد و (بشدّت) آن را

دوست دارد، از چشمانش اشک می‌ریزد در حالی که لبانش خندان است.

باب 250- معنى آنچه روايت شده: نماز حجزه خدا در زمين است

1- يونس بن ظبيان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: توجّه داشته باش نماز حجزه (حائل ميان دو چيز، منع‌كننده و باز دارنده) خداست در زمين، پس هر كس كه ميل دارد بداند از نماز چه نفعى برده است؟ بايد در خود بنگرد، اگر نمازش او را از انجام اعمال زشت و نواهى الهى و كردار ناپسند، بازداشته باشد، پس بهمان اندازه كه جلوى او را گرفته از نمازش بهره‌مند شده، و هر كس كه مى‌خواهد بداند ارزشش نزد خدا چقدر است بايد ببيند كه خدا نزد وى تا چه اندازه ارزشمند است! و آن كس كه قدرت انجام كارى را پيدا كرد، بايد دقّت كند كه اگر خوب و پسنديده است آن را انجام دهد و اگر عمل زشت و ناپسندى است از آن اجتناب ورزد، چون خدا سزاوارتر است به وفا و زياده دادن و هر كس كه عمل زشتى را در نهانى انجام دهد، بايد يک عمل نيک نيز پنهانى انجام دهد، و آن كس كه آشكارا

مرتكب كارزشتى شود بايد حسنه‌اى آشكارا انجام دهد.

باب 251- معنی حاقن و حاقب و حاذق

1- اسحاق بن عمّار گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که از فشار بول در زحمت باشد و همچنین کسی که نیاز شدید به قضای حاجت دارد، و آن کس که کفش به پایش تنگ است نمازش (مورد قبول) نیست. «حاقن» کسی است که از فشار بول در زحمت باشد و همین طور «حاقب» کسی است که نیاز به تخلّی دارد، و «حاذق» آن کس است که کفش وی پایش را می‌فشرد.

باب 252- معنى مجنون

1- جابر بن يزيد جعفى از امام باقر (ع) روايت نموده كه فرمود: شنيدم
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 89
جابر بن عبد اللَّه انصارى مى‌گفت: پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله در گذرگاهى به مردى كه مبتلا به بيمارى صرع بود (بيمارى عصبى كه در انسان باعث تشنّج و فقد شعور مى‌گردد و غالبا با حالت تشنج احساس درد و سستى در اعضاى بدن شروع مى‌شود و مريض ناگهان بر زمين مى‌افتد و دندانها را بهم فشار مى‌دهد و چهره‌اش كبود و گاهى بدنش مانند چوب مى‌شود و اين حالت چند دقيقه طول مى‌كشد سپس شروع به تنفس مى‌كند و انقباضاتى در عضلات چهره‌اش پيدا مى‌شود و آنگاه به حالت ضعف و سستى بخواب مى‌رود- فرهنگ عميد ص 692) و مردم اطراف او را گرفته بودند و به او مى‌نگريستند، رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله پرسيد، اينجا چه خبر است و اينان براى چه گرد آمده‌اند؟ گفتند: ديوانه‌ايست از پا در آمده. رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: اين شخص ديوانه نيست بلكه دردمندى است مبتلا. آيا مايليد شما را آگاه كنم از ديوانه واقعى؟ عرض كردند: بلى، يا رسول اللَّه، حضرت فرمود: ديوانه واقعى آن كس است كه از خودپسندى و باليدن بر خود روى زمين، با ناز و تكبّر گام برمى‌دارد و با گوشه چشم به چپ و راست خود مى‌نگرد، و پهلوى را با شانه به اين سو و آن سو مى‌برد [و با آنكه گنهكار است آرزوى بهشت دارد و از زبان او كسى آسوده نيست و به نيكيش اميد نمى‌رود- خصال باب سته]، چنين شخصى ديوانه است، و ليكن اين مرد ديوانه نيست بلكه مبتلاست.

2- حمزة بن حمران گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: براستى آدمى كه به
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 90
هر چه از او پرسيده شود پاسخ گويد، ديوانه است.

باب 253- معنى پرهيز غذايى

1- شخصى بنام اسماعيل از قول خراسانى- مقصودش امام هشتم حضرت رضا عليه السّلام است- فرمود: پرهيز، ترک خوردن چيزى (خوراکى) بطور کلّى نيست، بلکه پرهيز، کم بکار بردن است.

باب 254- معنى دبقا

1- جعفر بن اسماعيل از شخصى روايت نموده كه گفت: از حضرت صادق عليه السّلام پرسيدم بيمار چند روز بايد پرهيز كند؟ فرمود:
«دبقا»
. من نفهميدم «دبقا» چند روز است، از آن جناب سؤال كردم، فرمود: ده روز و در حديث ديگر: يازده
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 91
روز و «دبق» بمعنى بامداد است، به لفظ رومى يعنى يازده بامداد.

باب 255- معنى خائف

1- عبد اللَّه جعفىّ گويد: شنيدم كه امام صادق عليه السّلام فرمود: «خائف» كسى است كه ترس و پارسائى، زبانى برايش نگذاشته كه با آن سخن بگويد.

باب 256- معنى كفو

1- يونس بن عبد الرّحمن گويد: چند تن از روات از حضرت صادق عليه السّلام روايت نمودند كه فرمود: «كفؤ» (همانند و همتا) كسى است كه پاكدامن بوده، و (انسان) نزد او گشايش و راحتى و كاميابى داشته باشد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 92

باب 257- معنی مسلم و مؤمن و مهاجر و عربی و مولی

1- محمّد بن أبی عمیر با یک واسطه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: «مسلمان» کسی است که مردم از دست و زبان او آسوده باشند و «مؤمن» کسی است که مردم وی را بر اموال و جانهای خود امین بدانند.

2- و در حدیث دیگری روایت شده: مؤمن کسی است که همسایه‌اش از اذیّت و آزار او آسوده باشد.

3- و روایت شده از حضرت صادق علیه السّلام که هر کس در اسلام تولّد یافته «عربی» است، و شخصی که در پیری آن را بپذیرد «مهاجر» است، و آن کس که به بردگی در آید و آزاد گردد «مولی» است و مولا و سرپرست هر طایفه‌ای از خودشان می‌باشد.

باب 258- معنی عقل

1- محمّد بن عبد الجبّار از بعض روات مرفوعا تا امام صادق علیه السّلام روایت

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 93

نموده گفت: به آن حضرت عرض کردم: «عقل» چیست؟ فرمود: چیزی است که بوسیله آن خدای بخشنده پرستش شود، و بهشت بدست آید، آن شخص گفت:

عرضه داشتم: پس آنچه معاویه داشت چیست؟ فرمود: آن زیرکی در نیرنگ است آن رندی و بداندیشی است، همانند خرد است ولی خرد نیست. و از امام مجتبی علیه السّلام پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: آنکه همواره در اندوه بسر بری تا فرصتی یابی.

باب 259- معنى پرهيز كردن از خدا با حقيقت تقوى

1- ابو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام در مورد آيه شريفه اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ (از مخالفت با خدا بترسيد چنانچه سزاوار ترسيدن از اوست- آل عمران 3:
102) فرمود: يعنى همواره مطيع اوامر الهى بودن و هرگز گناه نكردن، پيوسته بياد خدا بودن و هيچ گاه او را فراموش نكردن، همه نعمتهاى خداى را سپاسگزار بودن و هرگز ناسپاسى نكردن.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 94

باب 260- معنی پرستش

1- عبد الرّحمن جعفیّ گوید: من حاضر بودم که عیسی بن عبد اللّٰه قمّی از امام صادق علیه السّلام سؤال کرد: عبادت چیست؟ فرمود: حسن نیّت داشتن در اطاعت، آن گونه که خدا فرمانبرداری شود.

باب 261- معنی سائبه

1- ابو الرّبیع شامی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: «سائبه» چیست؟
فرمود: مردی برده خود را آزاد می‌نماید و به او می‌گوید: هر کجا که خواستی برو، و من در اموال به جای مانده پس از مرگت حقّی ندارم، و همچنین بر جرائمی که از تو سرزند مسئولیّتی ندارم [فرمود:] و دو نفر را هم شاهد بگیرد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 95

1- عبد اللَّه بن طلحه گويد: امام صادق عليه السّلام روايت كرد كه پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله فرمود: هرگز به بهشت وارد نخواهد شد شخصى كه به اندازه خردلى (اسپندان) از خود نمائى در دل داشته باشد، و به جهنّم نرود شخصى كه به اندازه وزن خردلى ايمان در قلبش باشد. عرض كردم: فدايت گردم: گاهى انسان لباسى بتن مى‌كند، بر مركب سوار مى‌شود و با خود احساس بزرگى مى‌كند. آيا مى‌فرمائيد اين از جهت فخر فروشى است؟ فرمود: نه، اينها خودنمائى نيست بلكه «كبر» منكر شدن حقّ، و ايمان، اعتراف به حقّ است.

2- محمّد بن مسلم از امام باقر يا امام صادق عليهما السّلام روايت نموده كه فرمود: داخل بهشت نخواهد شد كسى كه در دلش به اندازه دانه‌اى خردل غرور

داشته باشد، راوى گويد: گفتم: پس اگر ما لباس زيبائى مى‌پوشيم، خود بزرگ بينى در ما پيدا مى‌شود؟ فرمود: همانا آن در بين او و خداست.

3- يزيد بن فرقد از شخصى روايت نموده، گفت: شنيدم كه امام صادق عليه السّلام فرمود: داخل بهشت نخواهد شد شخصى كه در دلش به اندازه وزن دانه‌اى از خردل خود بزرگ بينى باشد، و وارد جهنّم نميگردد كسى كه در دلش به اندازه وزن دانه خردلى از ايمان باشد، راوى گويد: شروع نمودم به گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» (براستى ما ملك خداييم و قطعا بسوى او بازخواهيم گشت- بقره: 156) (اين جمله در عربى مرادف است با (واى بحال من) كه در فارسى گفته مى‌شود) فرمود: چرا كلمه استرجاع را گفتى؟ عرض كردم: جهت فرمايشى كه از حضرتت شنيدم. فرمود: آنچنان كه تو گمان بردى نيست مقصودم منكر گشتن فهميدن چيزى است و آن جز انكار نخواهد بود (يعنى غرض از تكبّر، انكار خدا و گردنكشى در برابر قادر متعال است).

4- عبد الأعلى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: «كبر» عبارت از اين است كه آدمى با ديده حقارت به مردم بنگرد و حقّ را خوار و ناچيز شمرد و آن را بر وفق

واقع نبيند.

5- عبد الأعلى بن أعين گويد: امام صادق از پدران بزرگوارش عليهم السّلام روايت نمود كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: بزرگترين تكبّر، خوار شمردن آفريدگان و سبك پنداشتن حقّ است. عرض كردم:

کوچک شمردن مخلوق و ناچیز شمردن حق چیست؟ فرمود: در برابر حق خود را به نادانی بزند و به اهل حقّ طعنه زند، و هر کس که چنین نماید با مقام کبریایی خدای عزّ و جلّ به ستیز برخاسته است.
6- عبد الملک گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که وارد مکّه شود و از «کبر» بیزار باشد، گناهش آمرزیده گردد: عرض کردم: «کبر» چیست؟ فرمود:
کوچک شمردن مردم، و خوار کردن حقّ. گفتم: آن چگونه است؟ فرمود: نادانی در برابر حقّ و سرکوب کردن اهل حقّ.
مصنّف این کتاب- رضی اللّه- عنه گوید: خلیل بن احمد در کتاب خود

گفته: «فلان غمص النّاس و غمص النّعمة» در موردی گفته می‌شود که کسی نعمت و حقوق مردم را خوار و کوچک شمرد، و گفته می‌شود: «إنّه لمغموص علیه فی دینه» یعنی: (طعنه و سرزنش شده بر دینش) «و قد غمص النّعمة و العافیة» در موردی بکار می‌رود که کسی شکر نعمت و تندرستی را انجام ندهد. ابو عبید در فرموده امام
«سفه الحقّ»
گفته است: آن هنگامی است که حقّ را با بی‌اهمیّتی و نادانی می‌نگرد، و خداوند تبارک و تعالی فرمود: وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْراهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ (کیست که از آئین و راه و روش ابراهیم روی گرداند جز آدمی که خود را سبک گیرد؟- بقره: 130).
و یکی از مفسّرین گفته است: «إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» یعنی او سبکی و بی‌مقداری خود را بیان می‌کند.
و اما فرمایش امام «غمص النّاس»: کوچک شمردن و بی‌ارزش دانستن آنان و مانند آن و افزوده که در آن لغت دیگری هم هست در غیر این حدیث و «غمص» به معنی «غمط» یعنی: خوار داشتن کسی و شکر نعمت را بجا نیاوردن و «غمص» در چشم است، و پاره آن را «غمصه» گویند، و «غمیصاء» نام ستاره‌ایست، و «غمص» در روده‌ها غلظلت و سفتی و پارگی و درد است.

باب 263- معنى تزكيه‌ای كه خدا آن را نهى فرموده است

1- جميل بن درّاج گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم كه: تفسير فرموده خداوند عزّ و جلّ فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى (پس خودستائى نكنيد؛ خدا داناتر است به آن كس كه پرهيزكار گردد و در عمل اخلاص داشته باشد- نجم 53:
32) چيست؟ فرمود: آن است كه انسان بگويد: ديشب نماز شب خواندم، و ديروز روزه‌دار بودم، و مانند اينها، بعد امام عليه السّلام فرمود: گروهى هستند كه چون صبح بيرون آيند، مى‌گويند: ديشب نماز خوانديم و ديروز روزه گرفتيم. پس حضرت علىّ عليه السّلام فرمود: لكن من شب و روز مى‌خوابم و اگر ميان روز و شب زمانى مى‌يافتم، در آن هم مى‌خوابيدم.

باب 264- معنى عجبى كه كردار را تباه مى‌سازد

1- علىّ بن سويد گويد: از حضرت موسى بن جعفر عليهما السّلام راجع به

خودبينى و تكبّر كه كردار را تباه مى‌سازد پرسيدم، فرمود: خودپسندى مراتبى دارد و يكى از آنها اين است كه رفتار بد و نادرست خودپسند در نظرش خوب و پسنديده و زيبا جلوه مى‌كند، و او را چنان خوش مى‌آيد كه گمان مى‌كند كار شايسته‌اى انجام مى‌دهد، و مورد ديگر اينكه؛ بنده به پروردگارش ايمان آورد و بر خداى عزّ و جلّ منّت گذارد، در صورتى كه خدا را بر او منّت است (كه او را به ايمان راهنمائيش نموده است).
شرح: در اين حديث امام عليه السّلام به سه آيه شريفه قرآن كه در سوره فاطر (35: 8) و كهف (18: 104) و حجرات (49: 17) مى‌باشد، اشاره فرموده است.
«عجب» عبارتست از بخود باليدن، و مرد معجب، آدم خودپسندى را گويند كه هر عملى (چه زشت و چه زيبا) كه از او سرزند پسنديده پندارد و بر خود ببالد، و «عجب» در عبادت، افتخار شخص به سبب انجام عمل صالح و يا گردنكشى و اظهار خوشحالى (از عمل خود) و به رخ كشيدن آنست، و يا اينكه خودش را از اين حدّ كه كوتاهى نموده باشد، خارج بيند، و اين عجبى است كه فاسدكننده عبادت است، زيرا او پرده‌اى ميان دل و خدا آويخته كه مانع از ديدن نيكى و احسان و نعمت و فضل و توفيق و يارى پروردگار مى‌گردد، و امّا «كبر» آن است كه شخص خود را بدليل عمل، يا نژاد، يا دانش يا نيرو، يا زيبائى و يا ساير چيزهايش بالاتر از ديگرى بداند و براى خود مرتبه‌اى قائل باشد و براى غير خودش مرتبه ديگر، و خويشتن را بالاتر از وى بداند و بر او گردنكشى و سرافرازى نمايد.
«عجب» ميان انسان و پروردگارش مى‌باشد، و وجود شخصى ديگر و

ملاحظه برترى بر او لازم نيست، و «كبر» ميان انسان است و همجنسانش، كه خويشتن را بهتر از آنان بداند. و مادامى كه اين صفت در باطن او مضمر است «كبر» ناميده مى‌شود، و هر وقت اظهار برترى بر غير نمود آن را تكبّر نامند).
2- احمد بن محمّد بنقل از يكى از يارانش كه مرفوعا از امام صادق عليه السّلام روايت نموده، گويد: آن حضرت فرمود: تعجّب‌كننده به رأى خود آدمى است كه براى هيچ كس فضيلتى قائل نباشد.

باب 265- معنی حسد

1- ابو بصیر گوید: شخصی از امام صادق علیه السّلام در مورد «حسد» پرسید، فرمود: گوشت و خونی است که در کالبد همه مردم دور می‌زند، تا اینکه به ما منتهی می‌شود، نزد ما نومید می‌گردد، و آن شیطان است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 102

باب 266- معنى فقر

1- حارث أعور گويد: از جمله پرسشهائى كه امير المؤمنين از فرزند خود امام حسن عليهما السّلام نمود، اين بود كه فقر چيست؟ و وى پاسخ داد: آز، و شدّت تمايل به چيزى.

باب 267- معنى بخل و شحّ

1- فضيل بن عياض گويد: امام صادق عليه السّلام (از من) پرسيد: آيا مى‌دانى شحيح (تنگ نظر) كيست؟ عرض كردم: شخص بخيل، فرمود: تنگ نظرى «شحيح» بيشتر از بخيل مى‌باشد، زيرا «بخيل» شخصى را گويند كه از بخشيدن آنچه خودش دارد، خوددارى مى‌كند و «شحيح» كسى است كه حرص و لئامت دارد، هم نسبت به دارائى خودش و هم نسبت به آنچه مردم دارند، و علاوه بر آن

چنان اسير حرص و آز مى‌باشد كه هر چيزى را در اختيار مردم ببيند دلش مى‌خواهد جزء اموال او باشد، چه از راه حلال و چه از راه حرام بدست آورد و به آنچه خدا نصيبش نموده سير و قانع نمى‌گردد.

2- عبد الأعلى بن أعين گويد: حضرت صادق عليه السّلام فرمود: خسيس فردى است كه مالى را هم از راه نامشروع تهيّه كند، و هم در راه غير مشروع خرج نمايد.

3- حارث أعور گويد: امير المؤمنين عليه السّلام در ضمن پرسش مسائلى از پسرش امام حسن عليه السّلام از وى پرسيد: «شحّ» چگونه حالتى است؟ پاسخ داد: آن است كه شخص از آنچه در اختيار دارد احساس شرف كند، و آنچه را در راه خدا بخشيده به اعتقاد خود هدر رفته پندارد.

4- جابر از قول حضرت باقر عليه السّلام گويد: پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمودند:

«بخيل» كسى نيست كه زكات واجب از مال خود را بدهد، و هر گاه حادثه‌اى پيش

آيد در قوم خود عطا و بخشش نمايد، بلكه بخيل به معنى واقعى شخصى است كه زكات واجب از مالش را نپردازد، و شريک پيش آمدهاى قوم خود نباشد؛ در ميان آنان دست بخشش نداشته باشد، امّا در كارهاى ديگر زياده روى و اسراف نمايد.

5- زراره گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه فرمود: به راستى «شحيح» كسى است كه حقّ خداى را از مال خود ندهد و آن را در غير راه حقّ خرج نمايد.

6- احمد بن سليمان گويد: حضرت كاظم عليه السّلام فرمود: «بخيل» شخصى است كه با سرسختى از پرداختن آنچه كه خدا بر وى واجب نموده است خوددارى كند.

7- معاوية بن وهب گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: «بخيل» كسى

است که از سلام دادن به دیگری خودداری کند.
8- عبد اللَّه بن علیّ بن حسین از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت

نموده، که پیامبر خدا فرمود: کسی که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد، بخیل واقعی است.

باب 268- معنى سوء الحساب

1- حمّاد بن عثمان گوید: حضرت صادق علیه السّلام از مردى پرسید: فلانى! ميان تو و برادر دينيت چه ماجرايى بود؟ عرض كرد: قربانت گردم چيزى از او طلب داشتم، تا آخرين ريال حقّم را از او گرفتم. امام عليه السّلام به او فرمود: مرا آگاه ساز از فرمايش خداوند عزّ و جلّ: وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ (و از سختى جزاى حسابرسى مى‌ترسند- رعد 13: 21) آيا بگمان تو ترسشان از اين است كه به آنان ستم گردد يا بر خلاف عدالت با آنان رفتار شود!؟ (نه) بلكه ايشان مى‌ترسند كه در حسابشان خرده‌گيرى و نهايت دقّت و موشكافى انجام شود.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 106

باب 269- معنی سفاهت

حارث أعور همدانی گوید: حضرت علیّ علیه السّلام در ضمن مسائلی که از فرزندش امام حسن علیه السّلام پرسید، این بود که پسرم سفاهت (نادانی) چیست؟
پاسخ داد: پیروی از مردم فرومایه و همنشینی با گمراهان.

باب 270 معنى فرمايش پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله: كه «حجامت» چه خوب شيوه‌اى است

1- احمد بن أبى عبد اللَّه به سند خود مرفوعا روايت نموده كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: چه خوب شيوه‌ايست «حجامت» كردن. (كه آن عمل) ديده را روشن نمايد و درد را ريشه‌كن سازد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 107

باب- 271 معنی حجامت باسود و یاور و نجات دهنده

1- احمد بن أبی عبد اللَّه مرفوعا تا امام جعفر بن محمّد علیهما السّلام از پدر بزرگوارش روایت نموده که فرمود: پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله در سر، و میان دو شانه، و در پشت، هر سه جا «حجامت» کرده و یکی را سودمند، دیگری را فریادرس، و سومی را نجات‌بخش نامیده است.
2- سالم بن مکرم گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: محلّ حجامت در سر یک وجب از نوک بینی بالاترست و به اندازه میان سر انگشت بزرگ (شصت) و سر انگشت سبّابه (انگشت شهادت وقتی از هم بگشاید) بالای دو ابرو، و پیامبر خدا آن را نجات‌بخش می‌نامید.
و در حدیث دیگر است که پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در سر «حجامت» می‌کرد، و آن را فریادرس یا رهائی‌بخش، می‌نامید.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 108

باب 272- معنى احداث وضو

1- ابراهيم بن معرض گويد: به امام باقر عليه السّلام عرض كردم: مردم كوفه از حضرت علىّ عليه السّلام چنين روايت مى‌نمايند؛ هنگامى كه آن حضرت در كوفه بود، بول كرد تا كف نمود، بعد وضو گرفت، و به روى كفشهايش مسح كشيد، و سپس فرمود: اين است وضوى كسى كه حدثى انجام ندهد. در پاسخم فرمود: آرى، امير المؤمنين چنان كرده است. راوى گفت: پس چه حدثى شكننده‌تر از وضوست از بول كردن؟ فرمود: همانا مقصود حضرت از جمله اخير، تجاوز و زياده روى است در وضو گرفتن به اينكه زائد بر حدّ وضو كارى انجام دهد.

شرح: اين خبر بر تقيّه حمل شده به مصباح الفقيه همدانى مراجعه شود.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 109

باب 273- معنى فرموده حضرت زين العابدين «ع»: واى بر آن كس كه يكى‌هاى او از دههايش فزونى گيرد

1- هشام بن سالم گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: حضرت علىّ بن الحسين- صلوات اللَّه عليهما- مى‌فرمود: واى بر آن كس كه يكيهايش بر دههايش فزونى كند. به آن بزرگوار عرض نمودم: و آن چگونه است؟ فرمود: آيا نشنيده‌اى خداى عزّ و جلّ فرموده: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها (هر كس عمل نيكى بجا آورد به او ده برابر اجر و ثواب داده شود و هر كس كردار زشتى نمايد جزا داده نشود مگر به قدر خود آن- انعام: 160).
بنا بر اين هر كس كه يک حسنه انجام دهد در نامه عملش ده برابر آن اجر و ثواب نوشته گردد، و هر گاه كسى سيّئه‌اى مرتكب شود جزا داده نشود مگر بقدر خود آن، پس پناه مى‌بريم بخدا از شخصى كه در يک روز ده گناه انجام دهد، و يک حسنه نداشته باشد پس گناهان او بر ثوابهايش غالب آيد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 110

باب 274 معنی «صاع» و «مد» و تفاوت میان یک صاع آب و یک مد آن و همچنین در طعام

1- سلیمان مروزی گوید: حضرت کاظم علیه السّلام فرمود: برای غسل یک «صاع» آب، و برای وضو یک «مدّ» آب بس است، و «صاع» پیغمبر پنج «مدّ» بود، و وزن هر مدّ دویست و هشتاد درهم است، و وزن هر درهم، شش دانگ، دانگ مساوی است با شش حبّه، و حبّه به اندازه وزن دو دانه جو، از دانه‌های متوسّط که نه کوچک باشد و نه بزرگ، می‌باشد.

2- محمّد بن احمد گوید: جعفر بن ابراهیم همدانی- که در زیارت حجّ همسفر ما بود- گفت: به دستخطّ پدرم نامه‌ای به حضرت رضا علیه السّلام ارسال داشتم، بدین مضمون: فدایت گردم؛ یاران ما در باره «صاع» اختلاف کرده‌اند، بعضی گویند: فطره را باید به «صاع مدینه» پرداخت کرد، و بعض دیگر گویند: به «صاع

عراق» باید ادا نمود! در پاسخم، مرقوم فرمود: «صاع» به وزن مردم مدینه شش رطل و به وزن عراق نه رطل است. سپس او پرسید: وزن آن را معیّن فرمائید! فرمود: وزنش دو هزار و صد و هفتاد است (که تقریبا سه کیلوگرم می‌باشد).

3- محمّد بن عبد الجبّار گوید: ابو القاسم کوفی «مدّی» آورد و گفت: این «مدّ» را ابن ابی عمیر به من داده و گفته است: آن را از فلان شخص از اصحاب امام صادق علیه السّلام گرفته، و او چنین گفته: که حضرت ابو عبد اللَّه آن را بمن داده و فرموده است: این «مدّ» پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله است، ما آن را وزن و مقایسه کردیم چهار «مدّ» بود که مطابق یک قفیز و یک چهارم قفیز مادر اینجاست.

باب 275 معنی نامصه، منتمصه، واشره، مستوشره، واصله، مستوصله، واشمه، و مستوشمه

1- علیّ بن غراب گوید: نیکوترین جعافر (بهترین کسی که نامش جعفر
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 112
است) جعفر بن محمّد، به نقل از پدرش از اجداد بزرگوارش تا علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام، برایم چنین نقل کرد که: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله هشت طایفه از زنان را لعن کرده است. که آنها عبارتند از:
«نامصه و منتمصه و واشره و مستوشره و واصله و مستوصله و واشمه و مستوشمه».
علیّ بن غراب گوید: «نامصه» زنی است که موهای صورت را بند می‌اندازد، و «منتمصه» زنی است که موی صورتش کنده می‌شود. «واشره» زنی است که دندانهای زن دیگر را می‌برد و آن را نصف کرده و تیز می‌نماید، و «مستوشره» زنی است که این عمل روی او انجام می‌گیرد، و «واصله» آن زن را گویند که موی زنی را به موی زن دیگر پیوند دهد، و «مستوصله» کسی است که موی زن دیگر به موی او پیوند گردیده، و «واشمه» کسی را گویند که نگار و خال در دست یا جای دیگر از بدن زنان بکوبد، و آن بدین گونه است که ابتدا کف یا پشت دستها یا جایی دیگر از بدن زنی را سوزن می‌زند بگونه‌ای که جا باز کند و بعد با سرمه یا آهک پر می‌کند و در نتیجه سبز رنگ می‌شود، و «مستوشمه» زنی است که خالکوبی می‌شود.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 113

باب 276- معنی دیگری از واصله و مستوصله

1- ابراهیم کرخی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله لعنت کرده است زن «واصله و مستوصله» یعنی: زنا دهنده و زنی که این رابطه را تدارک ببیند.

باب 277- معنی اطابه کلام، اطعام طعام، افشای سلام، ادامه صیام صلاة در لیل، مردم در خواب

1- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السّلام از پدران خود از حضرت علیّ (علیهم السّلام) چنین روایت نمود که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در بهشت اطاقهایی است که ظاهرش باطن آن بوده، و درونش از بیرون آن دیده می‌شود و

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 114

اقامتگاه فردی از امّت من است که دارای این خویها باشد: کلامش نیکوست، و مردم (گرسنه) را اطعام کند، سلام کند و پیوسته روزه‌دار باشد، و در شب وقتی چشمان مردم در خواب رفته است، او چشم خود را به رحمت پروردگار دوخته و بخواندن نماز مشغول گردد. علیّ علیه السّلام عرض کرد: ای رسول خدا! از امّت شما چه کسی توان این کار را خواهد داشت! فرمود: یا علیّ؛ آیا میدانی «اطابه کلام» (سخن نیکو) چیست؟ کسی که هر صبح و هر شب ده مرتبه بگوید:

«سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه أکبر»

(نیکو کلام می‌باشد). «اطعام الطّعام» (دادن غذا) خرجی دادن مرد است به خانواده خویش، و امّا «ادامه روزه» آن است که انسان در طول ماه رمضان، و در هر ماه، سه روز روزه بگیرد، که ثواب روزه تمامی عمر بر او نوشته می‌شود. «و الصّلاة باللّیل» یعنی ادای نماز در شب، و هنگامی که مردم در خوابند، پس شخصی که نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخواند، همانند کسی است که تمامی شب را بیدار مانده باشد، و «افشای سلام» آن است که از سلام دادن به هیچ یک از مسلمانان بخل نکند.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 115

باب 278- معنى زهد

1- سكونىّ گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: به امير المؤمنين عليه السّلام گفته شد:
«زهد» در دنيا چيست؟ فرمود: دورى گزيدن و كناره‌گيرى از حرام آن (دنيا).
2- أبو الطّفيل گويد: شنيدم امير المؤمنين عليه السّلام مى‌فرمود: «زهد» در دنيا، كوتاه كردن آرزو و سپاس هر نعمت، و خوددارى از هر آنچه كه خدا آن را بر تو ممنوع ساخته، مى‌باشد.
3- اسماعيل بن مسلم گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: زهد در دنيا، به رها كردن مال، و حرام نمودن حلال نيست، بلكه آن است كه به آنچه در دست خودت مى‌باشد بيشتر از آنچه در اختيار خداست اطمينان نداشته باشى.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 116
4- علىّ بن هاشم بن بريد به نقل از پدرش گويد: مردى از حضرت باقر عليه السّلام در باره «زهد» پرسيد، فرمود: «زهد» ده قسمت دارد؛ بالاترين درجه‌هاى زهد، كمترين درجه پرهيزكارى است، و بالاترين مرتبه ورع، پائين‌ترين مرتبه يقين است، و بالاترين مرتبه يقين، كمترين درجه رضا است، و راستى كه حقيقت زهد در يک آيه از قرآن بيان شده: لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ (افسوس نخوريد بر آنچه از دست شما رفته، و شادمان نگرديد از آنچه كه بدستتان رسيده- حديد 57: 23).
5- علىّ بن حديد با يک واسطه از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:
عيسى بن مريم در ضمن سخنانى كه براى بنى اسرائيل ايراد نمود، فرمود: در ميان شما زندگى من اين گونه است كه قاتقم (چيزى كه همراه با نان بخورند) گرسنگى است (وقتى گرسنه شدم نان را بدون خورش با اشتها مى‌خورم)، و خوراكى من علفهائى است كه در بيابان براى حيوانات وحشى روئيده مى‌شود، و روشنى مهتاب در شب چراغم، و خاک زمين بسترم، و سنگ بيابان بالشم مى‌باشند، نه خانه‌اى دارم كه ويران گردد، و نه اندوخته‌اى كه تلف گردد، و نه فرزندى كه
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 117
بميرد، و نه همسرى دارم كه اندوهگين شود، بامدادم را آغاز مى‌كنم در حالى كه هيچ چيزى ندارم، و شبم را به روز مى‌رسانم در حالى كه هيچ چيز ندارم، و با اين حال احساس مى‌كنم كه بى‌نيازترين افراد بشر هستم.
تذكّر: در ارشاد القلوب ديلمىّ باب 48 صفحه 220 چنين آمده: عيسى بن

مریم می‌فرمود: خدمتگزار من دستهای من است و مرکب سواری من دو پای من است، و فرش من زمین می‌باشد، و گرم شدن من در زمستان بوسیله آفتاب است.

باب 279- مرد باورع کيست

1- فضيل بن عياض گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: انسان باورع كيست؟ فرمود: آن كس كه از محرّمات الهى دورى گزيند، و از شبهات و آميزش با مخالفان ما اجتناب ورزد. و هر گاه كسى از امور مشتبه پرهيز نكند نادانسته و ناخودآگاه گرفتار حرام گردد، و چون كار زشتى را ببيند در حالى كه توانائى جلوگيرى از آن را داشته باشد، اقدام نكند، به اين معنى است كه مايل است از خداوند نافرمانى شود، و كسى كه دوست دارد فرمان خدا برده نشود آشكارا به دشمنى خدا برخاسته، و شخصى كه پايدار ماندن ستمكاران را دوست داشته باشد،

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 118

قطعا مى‌خواهد معصيت خدا رايج باشد، و خداوند تبارك و تعالى بر هلاك نمودن ستم پيشگان خود را ستوده، و فرمود: فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (پس بريده شد دنباله آن گروه كه ستم كردند «بر خود»، و شكر و سپاس، مخصوص خداوند، پروردگار جهانيان است در هلاک نمودن ظالمان- انعام 6:
45).

باب 280- معنى خوشخوئى و حدّ آن

1- حسن بن محبوب از يكى از راويان نقل نموده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: تعريف حدّ و مرز اخلاق خوب چيست؟ فرمود: اخلاق خوب آنست كه وقت راه رفتن پهلوهاى خود را نجنبانى، فروتن و خوش گفتار باشى، و با برادر (دينى و نوعى) خود با خوشروئى ديدار كنى.

باب 281- معنی خلاق و خلق

1- احمد بن ابی عبد اللَّه از یکی از راویان حدیث بدون ذکر نام امام علیه السّلام

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 119

نقل کرده که لقمان به فرزندش گفت: پسرم! صد تن را یار بگیر و یکی را دشمن مگیر! فرزندم جز آن نیست که دوستی، نصیب و بهره‌ای است از خیر (که برای تو تقدیر شده) پس آن را سرمایه سعادت و دینت قرار بده (نه آرزوهای زود گذر دنیا)، و خویت رابطه میان تو و مردم است پس با ایشان دشمن مباش و هر خوی نیک را بیاموز! پسرم! برده خوبان باش، و فرزند تبهکاران مباش! فرزندم امانتی که بتو سپرده شود به صاحبش بازگردان تا دنیا و آخرتت سالم بماند، و أمین باش تا بی‌نیاز باشی!

باب 282- معنی شکایت از بیماری

1- حمّاد بن عیسی با یک واسطه از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: شکایت آن نیست که شخص بگوید: دیشب بیمار شدم یا از شدّت مرض و رنج درد زیادی کشیدم، و لکن شکایت آن است که (از باب مثال) بگوید: به درد یا مشکلی دچار گشته‌ام که دیگری به آن مبتلا نگردیده است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 120

باب 283- معنی فرمایش عالم «امام صادق علیه السّلام»: «شخصی که به گرمابه رفته باید اثرش بر او نمودار باشد»

1- احمد بن أبی عبد اللَّه از پدرش مرفوعا روایت نموده که گفت: امام صادق علیه السّلام مردی را دید که از گرمابه بیرون آمده، و دو دست خود را به خضاب رنگین ساخته بود. حضرت به او فرمود: چنانچه خداوند دستانت را به این رنگ می‌آفرید، خوشحال بودی؟ گفت: به خدا قسم، نه! و این کار را فقطّ بدان جهت کردم که حدیثی از شما به من رسید که مضمونش این است: (شخصی که به گرمابه رود باید اثرش بر او هویدا باشد، یعنی حنّا بسته باشد).
حضرت فرمود: چنان نیست که تو پنداشته‌ای، بلکه معنی آن این است که هر گاه یکی از شما با تندرستی از حمّام بیرون آید، باید به شکرانه آن نعمت دو رکعت نماز (شکر) بخواند.
و نوح بن شعیب مرفوعا روایت نموده که (امام جواد علیه السّلام) فرمود: باید خدا را سپاس گوید.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 121

باب 284- معنى فرمايش پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله فرار از طاعون همچون گريز از لشكرى است كه براى جهاد به طرف دشمن در حركت است

1- أبان (بن عثمان) الأحمر گويد: يكى از اصحاب ما از موسى بن جعفر عليهما السّلام پرسيد: من در شهرى هستم و بيمارى طاعون (بيمارى مسرى خطرناكى كه اين بيمارى در تاريخ از كشتار آن داستانها نقل شده است، مثلا در اوائل قرن 14 اين بيمارى در اروپا 25 ميليون نفر را هلاك كرد) در آنجا شايع است، آيا از آن شهر بروم؟ فرمود: بلى. عرض كردم: حديثى به ما رسيده كه پيامبر صلى اللّه عليه و آله فرموده است: گريز از طاعون مانند گريز از اردوى جهادگران مى‌باشد، فرمود: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله اين سخن را در باره گروهى فرموده است كه مرزنشين هستند و در برابر دشمن قرار دارند، طاعون به آنجا مى‌آيد و آنان سرزمينهاى خودشان را خالى مى‌كنند و از آنجا مى‌گريزند پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله آن سخن را در حقّ ايشان فرمود.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 122

و روايت شده اگر در بين مردمى كه در مسجد هستند طاعون پيدا شود حقّ ندارند از آن مسجد بگريزند و به مسجد ديگر بروند. (شايد مقصود اين باشد كه مكان ديگرى آلوده نگردد).

باب 285 معنی فرمایش عالم «امام صادق علیه السّلام»: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است

1- زید شحّام از امام صادق علیه السّلام در باره فرموده آن بزرگوار: «عورت مؤمن بر مؤمن حرام است» روایت نموده که فرمود: مقصود آن نیست که مؤمن برهنه باشد، و مؤمن دیگر، جزئی از بدن وی را ببیند، بلکه مقصود آن است که به زیان او داستانی بگوید.

2- عبد اللَّه بن سنان گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: آیا دیدن عورت مؤمن بر مؤمن دیگر حرام است؟ فرمود: بلی، گفتم: مقصود شما دو موضع جلو و دنبال پائین تنه اوست؟ فرمود: نه، چنان نیست که تو فهمیده‌ای بلکه منظور از آن

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 123

فقط آشکار نمودن راز او می‌باشد (که عورت باطنی اوست).

3- حذیفة بن منصور گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردم (اهل تسنّن) چنین جمله‌ای را می‌گویند: (عورت مؤمن بر مؤمن حرام است)، فرمود:

چنان نیست که تو گمان می‌کنی، بلکه عورت مؤمن این است که او را به دقّت زیر نظر بگیرد تا اگر سخنی بگوید که بتوان عیبی بر او گرفت، در خاطرش نگهدارد و مطلبی بسازد تا هر گاه خشمگین شود او را به آن سرزنش کند.

باب 286- معنی سخاوت و اندازه آن

1- حسن بن محبوب به نقل از یکی از روات گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: حدّ «سخاوت» (بخشندگی) چیست؟ فرمود: حدّش آنست که از مال خود، آن حقّی را که خدا بر تو واجب نموده بیرون سازی و در جایی که خدا خواسته مالت را خرج کنی.
و علیّ بن عقبه نیز از امام صادق علیه السّلام مانند آن را روایت نموده است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 124
2- حریز بن عبد اللَّه گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: سخاوتمند بزرگوار شخصی است که مال خویشتن را در راه حقّ انفاق کند.
3- سخاوت، آنست که نفس بنده از طلب حرام باز ماند و خودداری کند، و چون به حلال رسید نفس او رام باشد به انفاق در اطاعت از خداوند.
4- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السّلام روایت نمود که پیغمبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «سخاوت» درختی است که ریشه آن در بهشت است و شاخه‌هایش بر دنیا سایه افکنده، اینک هر انسانی به شاخه‌ای از شاخه‌های آن خود را بیاویزد او را به بهشت خواهد برد.

باب 287- معنى سماحة

1- حارث اعور گويد: امير المؤمنين به فرزند خود امام حسن عليهما السّلام
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 125
فرمود: پسرم! «سماحة» (بزرگوارى و بخشش و جوانمردى) چيست؟
پاسخ داد:
اينكه شخص چه در حال رفاه و چه در حال سختى، بخشنده باشد.

باب 288- معنى جواد

1- احمد بن مسلم گويد: حضرت موسى بن جعفر عليهما السّلام در حال طواف كعبه بود كه مردى از آن حضرت پرسيد: «جواد» (بخشنده) چه كسى است؟
فرمود: سخن تو دو روى دارد اگر از انسان بخشنده مى‌پرسى، شخصى است كه آنچه پروردگار بر او واجب كرده، بپردازد، و اگر در باره آفريننده (خدا) سؤال مى‌كنى؛ او در هر حال بخشنده است، چه عطا كند و چه از دادن آن خوددارى كند! زيرا اگر به تو عطايى كند آنچه از تو نبوده، به تو لطف فرموده، و اگر جلوگيرى نمايد باز آنچه را از تو نبوده به تو نداده است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 126

باب 289- معنى مروّت

1- عمرو بن عثمان تیمى قاضى گوید: جمعى از یاران امیر المؤمنین علیه السّلام در موضوع مروّت (مردانگى، جوانمردى، نرم دلى) با هم به گفتگو پرداخته بودند که حضرت تشریف آورد: فرمود: چرا آن را از قرآن فرا نگرفته‏اید؟ عرضه داشتند: یا امیر المؤمنین! در کجاست؟ فرمود: در قول خداى عزّ و جلّ إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ (خداوند به شما دستور مى‏دهد عدل و احسان را شیوه خود سازید- نحل 16: 90) پس عدل همان انصاف و رعایت حقّ، و احسان بخشش و تفضّل از حقّ خویش مى‏باشد.
2- عبد الرّحمن بن عبّاس- مرفوعا- نقل نموده که معاویه از امام حسن- علیه السّلام پرسید: «مروّت» (جوانمردى) چیست؟ فرمود: آنست که مرد بر حفظ دینش حریص باشد، و مال خود را اصلاح و نیکو سازد، و حقوق دیگران را رعایت نماید.
معاویه دو بار گفت: آفرین بر تو اى أبا محمّد!
معانی الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 127
راوى گوید: معاویه بعد از آن بارها مى‏گفت: دوست داشتم یزید این جواب را بگوید، اگر چه یک چشم او کور باشد.
3- معاویة بن وهب گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمانى حسن بن علیّ علیهما السّلام با چند تن از یارانش نزد معاویه بودند، معاویه از آن حضرت پرسید:
اى أبا محمّد مرا آگاه ساز که «مروّت» چیست؟ فرمود: مروّت آن است که مرد دین خود را حفظ نماید، و حرفه و پیشه خود را نیکو گرداند، و همچنین نیک رفتارى در حال کشمکش و ستیز، و سلام دادن و با نرمى سخن گفتن، و خویشتندارى، و دوستى مردم، مى‏باشد.
4- حارث أعور گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام به فرزندش امام حسن علیه السّلام فرمود: پسرم! مروّت چیست؟ پاسخ داد: پارسائى، و اصلاح مال.
5- علیّ بن حفص جوهرى به نقل از مردى از اهل کوفه بنام ابراهیم که از راویان حدیث بود، گفت که: از امام حسن علیه السّلام پرسیده شد: جوانمردى چیست؟
فرمود: پارسائى در دین، محاسبه دقیق در زندگى، و شکیبائى در گرفتاریها و
معانی الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 128
مصائب.
6- ابان بن تغلب گوید: امام باقر علیه السّلام روایت نمود که پیغمبر خدا

عليه السّلام فرمود: جوانمردى، بدست آوردن ثروت از راه صحيح است.
7- عبد اللّه انصارىّ مرفوعا از امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه فرموده:
رسيدگى مرد به كسب و مزرعه از جوانمردى او است.
8- عبد اللّه نهدى گويد: پدرم گفت: كه امام صادق عليه السّلام فرموده: «مروّت و جوانمردى» دو قسم است؛ جوانمردى در وطن (اقامتگاه)، و جوانمردى در سفر، كه مردانگى در وطن، خواندن قرآن و حضور در مساجد، و همنشينى با نيكوكاران و نظر دقيق در مسائل شرعى و احكام دينى است.
اما جوانمردى در سفر آنست كه: از توشه‌اى كه همراه دارد به همسفران ببخشد، و شوخى نمودن به آنچه مورد خشم خدا نباشد، و كمتر مخالفت كردن با همراهان و رفتار نكردن بر خلاف ميل آنان، و پس از جدائى (بازگشت) در باره همسفران سخنى كه به زيان ايشان باشد، نگفتن!.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج‏2، ص: 129
9- ابو قتاده قمّى مرفوعا تا امام صادق عليه السّلام از آن حضرت روايت نموده كه از ما پرسيد: مردانگى چيست؟ عرض كرديم نمى‌دانيم، فرمود: جوانمردى آن است كه مرد سفره خود را بر آستانه خانه‌اش بگستراند (تا در دسترس همه باشد) و مردانگى بر دو گونه است. آنگاه همانند حديث قبل را بيان نمود.

باب 290- معنى «سبحة الحديث» و تحريف

1- سكونىّ گويد: امام صادق عليه السّلام از پدران بزرگوار خود عليهم السّلام، روايت نموده كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: محبوب‌ترين ذكر (تسبيح) در پيشگاه خداوند «سبحة الحديث» است، و ناپسندترين سخن در نظر پروردگار تحريف مى‌باشد. شخصى عرض كرد: يا رسول اللَّه «سبحة الحديث» چيست؟ فرمود:
آنست كه انسان أخبار حرص دنيا و آلايش باطل آن را مى‌شنود، اندوهگين مى‌گردد، سپس به ياد خدا مى‌افتد (و خدا را تنزيه و تقديس مى‌كند)، و أمّا «تحريف» مانند گفتار آن مردى است كه مى‌گويد: من و هر چه كه دارم همه از
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 130
نتيجه كوشش و تلاش خودم مى‌باشد.

1- حمران بن أعين گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم: معنى ظهر قرآن و بطن آن چيست؟ فرمود: ظهر (لفظ قرآن خلاف تأويل، آنچه از تو غائب باشد) پشت آن كسانى هستند كه قرآن در عهد ايشان نازل گرديده، و بطن (درون) آن اشخاص هستند كه بعد از نزول قرآن بدنيا آمده‌اند و همانند گروه اوّل به آن عمل مى‌كنند و هر چه در باره آنان نازل شده در باره اينها هم جارى مى‌شود.
شرح: البتّه معنى «ظهر و بطن» قرآن منحصر در اين موردى كه در خبر ذكر شده نيست، زيرا اخبار فراوانى داريم كه دلالت دارند بر اينكه قرآن معانى پردامنه‌اى دارد بر حسب فهم افراد و درجات ايمان و شناخت، و در بعضى از آنها فرموده‌اند كه بطن آنهم بطنى دارد تا هفت يا هفتاد.
ظاهرا مراد از بطن در اين خبر «تأويل» است و مراد از ظهر نيز «تنزيل» است و همچنين مراد از باطن در اخبار ديگر «تأويل» است و در بعضى اخبار به

اين مطلب تصريح شده كه عيّاشى و ديگران روايت كرده‌اند، و معنى «تأويل»؟
آنست كه بعضى افراد معنى عامى كه از آيه فهميده مى‌شود اراده گردد نه همه، و آن از چيزهائى است كه از فهم‌هاى ساده پوشيده است بنا بر اين با اخبارى كه فرموده: قرآن داراى بطنى است و براى بطن آنهم بطنى است منافات ندارد (اقتباس از پاورقى متن عربى).

باب 292- معنی فقری که مرگ سرخ است

1- ذریح محاربی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: تنگدستی همان مرگ خونین است. شخصی به آن حضرت عرضه داشت: مقصود از تهیدست بودن نداشتن پول طلا و نقره است؟ فرمود: نه، بلکه ندانستن و فقر دینی است (که مسائل و معارف دینی را نیاموخته باشد، و صفات پسندیده را از ناپسند نشناسد).

باب 293- معنی حدیثی که وارد شده: «هر گاه زکات داده نشود فقیر و غنی هر دو بدحالند

1- احمد بن محمّد بن خالد از شخصی که برای او گفته مرفوعا روایت نموده،
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 132
نقل کرده: «هر گاه زکات داده نشود حال فقیر و غنی هر دو بد خواهد بود»
عرض کردم: دلیل آنکه تهیدست حالش بد می‌شود، اینست که حقّش به او نرسیده، ولی حال ثروتمند چگونه تباه گردیده است؟ فرمود: شخصی که زکات ندهد در آن سرای بد حال است.

باب 294- معنى آنچه روايت شده: «هر كس كه از خداوند به روزى كم خشنود گردد، خدا نيز به كردار اندک او خشنود گردد»

1- نصر بن قابوس گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: معنى اين حديث چيست كه فرموده: «هر كس به روزى اندكى راضى باشد خداوند تعالى به كردار كوچكى از او خشنود گردد»؟ پاسخ داد: يعنى در بعضى چيزها خدا را اطاعت كند و در بعضى ديگر نافرمانى نمايد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 133

1- احمد بن أبى عبد اللَّه از پدرش مرفوعا تا پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله روايت نموده كه جبرئيل خدمت رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله آمد، و عرض كرد: خداوند تبارک و تعالى مرا فرستاده كه هديه‌اى به تو تقديم نمايم كه به احدى قبل از تو داده نشده، پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله فرمود: من پرسيدم: آن چيست؟ گفت: «صبر» (شكيبائى، بردبارى) و بهتر از آن، گفتم: بهتر از صبر چيست؟ گفت: رضا (خوشنودى) و بهتر از آن، پرسيدم: بهتر از رضا چيست؟ جواب داد: «زهد» و بهتر از آن، گفتم: بهتر از زهد چيست؟ گفت: «اخلاص» و نيكوتر از آن، گفتم: نيكوتر از اخلاص چيست؟

پاسخ گفت: «يقين» و پسنديده‌تر از آن، پرسيدم: اى جبرئيل آن چيست؟ گفت:

نردبان رسيدن به آن، و آن «توكّل» بر خداى عزّ و جل است. گفتم: «توكّل» بر خداى عزّ و جلّ چيست؟ گفت: آنكه بدانى مخلوق زيان نمى‌زند، و سود

نمى‌رساند، و بخشش نمى‌كند، و باز نمى‌دارد، و نااميدى از مخلوق را شيوه خودسازى، پس هر گاه بنده چنين باشد به كسى جز خدا تكيه نكند، و نمى‌ترسد جز از خدا، و به كسى غير از خدا طمع نمى‌بندد پس اينست توكّل (كار خود را بخدا واگذاشتن و باميد خدا بودن).

پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله فرمود: گفتم اى جبرئيل توضيح بده كه «صبر» چيست؟

گفت: آن است كه انسان در سختى شكيبائى نمايد آن طور كه در رفاه و شادمانى و نيكوئى است، و در نيازمندى، چنان كه در بى‌نيازى است، و در بلا و بيمارى، آن گونه كه در عافيت و تندرستى است در همه اين حوال بردبارى را شيوه خود سازد، و از گرفتاريهائى كه به او مى‌رسد نزد مخلوق شكايت ننمايد، گفتم: تفسير «قناعت» چيست؟ گفت: راضى و خرسند باشد به آنچه از دنيا به وى مى‌رسد، راضى باشد به كم، از اندک نعمتى كه به او مى‌رسد (خداى را) سپاس گويد. گفتم:

پس توضيح «رضا» چيست؟ فرمود: انسان خرسند، اگر روزگار او را در فشار قرار بدهد يا ندهد بر مولاى خود خشم نمى‌كند، و به كردار كم از خودش خوشنود نمى‌گردد. گفتم: اى جبرئيل! تفسير «زهد» چيست؟ پاسخ داد: زاهد دوست مى‌دارد آنچه را آفريدگارش دوست دارد، و دشمن مى‌دارد هر چه را خالقش دشمن دارد، و از حلال دنيا دورى مى‌كند، و به

حرام آن التفاتی ندارد، زیرا
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 135
حلالش حساب دارد و حرامش کیفر، و به همه مسلمانان چنان مهربان است که نسبت به خود، و از سخن گفتن چنان پرهیز می‌نماید که از مرداری که سخت متعفّن شده، و از مال دنیا و آرایش آن دوری می‌نماید همچون پرهیز از آتشی که می‌خواهد او را فراگیرد، و آرزویش را کوتاه می‌سازد، و اجلش را میان دو چشم خود می‌بیند. گفتم: ای جبرئیل! توضیح «اخلاص» چیست؟ گفت: مخلص (کسی که کار بی‌ریا انجام دهد) کسی است که از مردم چیزی نخواهد تا خود بیابد، و اگر یافت، خرسند گردد، و هر گاه نزد او چیزی باقی ماند، آن را در راه خدا می‌بخشد، بدرستی که، هر کس از مخلوق درخواست نکند، اعتراف به پرستش خدا نموده، و چون یافت و راضی شد پس او از خدا راضی است و خداوند تبارک و تعالی هم از او خشنود است و چون برای رضای خدا بخشش کرد به حدّ اعتماد به پروردگار خود رسیده است. گفتم: پس تفسیر «یقین» چیست؟ پاسخ داد: شخصی که به سر حدّ یقین رسید، عملش را چنان برای خدا انجام دهد که گویا او را می‌بیند چون (یقین دارد) اگر او خدا را به چشم نمی‌بیند، امّا خدا شاهد وی می‌باشد، و به یقین می‌داند هر آنچه از غم و شادی و غیره، به او رسد البتّه به او خواهد رسید و از او نمی‌گذرد، و آنچه هم از وی ردّ شده حتما به او نخواهد رسید، و هیچ کدام خطا نبوده بلکه از
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 136
روی حساب می‌باشد و صلاحش در آن بوده و همه اینها از شاخه‌های توکّل و نردبان رسیدن به بام «زهد» است.

باب 296- معنى روایتى که مى‌فرماید: براى چند گروه دریافت صدقه حلال نیست: ثروتمند و آدم جوان و سالم و کسى که پیشه‌اى دارد، و شخص نیرومند

1- زراره گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلى اللَّه علیه و آله فرمودند: براى ثروتمند و شخصى که اندامى استوار و توانا و بى‌عیب و درد دارد، و آدمى که پیشه‌اى دارد، و فرد نیرومند گرفتن صدقه حلال نیست. عرض کردیم: معناى این (قوى) چیست؟ فرمود: در صورتى که مى‌تواند خود را از گرفتن صدقه باز دارد، برایش حلال نیست آن را بگیرد.

2- و در حدیث دیگر امام صادق علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر خدا- صلى اللَّه علیه و آله فرمود: گرفتن صدقه (زکات) براى شخص ثروتمند حلال نیست- و نفرمود:

براى آدم نیرومندى که اندامش استوار است جایز نیست.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 137

باب 297- معنى فرموده پيغمبر «ص»: هر حساب‌شونده‌اى در رنج است

1- ابو الجارود گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: پيامبّر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمودند: هر حساب‌شونده‌اى در رنج و عذاب است، شخصى به آن حضرت عرض كرد: يا رسول اللَّه! پس فرموده خداى عزّ و جلّ فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً (پس زود رسيدگى شود حسابرسى آسانى- انشقاق 84: 8) چه مى‌شود؟ فرمود: آن بمعنى اينست: نامه را در مقابل گرفتن و صفحه صفحه آن را نگريستن.

باب 298- معنى «گلى» كه خداوند خوردن آن را منع كرده است

1- معمر گويد: به حضرت موسى بن جعفر عليهما السّلام عرض كردم: اهل تسنّن روايتى در باره «گل»، و مكروه بودن آن نقل مى‌كنند، فرمود: آن فقط در خاك‌تر مى‌باشد و آن لجن است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 138
2- و روايت شده: كه پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله از خوردن كلوخ نهى كرد.
اين حديث را استادم محمّد بن حسن- رضى اللَّه عنه- از محمّد بن حسن صفّار از احمد بن أبى عبد اللَّه برايم نقل كرد.
شرح: مرحوم مجلسىّ رضوان اللَّه تعالى عليه بيان مفصّلى در اين مورد دارد، و فرموده كه ظاهر خبر اينست كه حرمت «طين» مخصوص است به گل تر نه كلوخ خشک چنانچه صدوق رحمه اللَّه از ظاهرش فهميده، و كسى صريحا چنين نگفته و چه بسا مقصود اين است كه حرمت تنها در گل تر و كلوخ خشک تنها است نه آنچه در شيره مستهلک شود، يا بر ميوه و خوراكيهاى ديگر نشيند. و حصر اضافى است نسبت به آنچه گفتيم كه در پاورقى متن عربى هم توضيح خوبى آورده است.

باب 299- معنى روايتى كه گويد: از ازدواج با زنانى كه در يک مجلس سه طلاقه شده‌اند خوددارى كنيد، زيرا آنان زنان شوهر دارند

1- حسين بن احمد مالكى گويد: در سال 241 عبد اللَّه بن طاوس برايم نقل كرد كه: به امام هشتم حضرت رضا عليه السّلام عرض كردم: برادرزاده‌اى دارم كه دخترم را به او تزويج نموده‌ام و او پيوسته ميگسارى مى‌كند و همواره از طلاق

سخن مى‌گويد (و چه بسا در يک مجلس چندين بار به دخترم مى‌گويد: طلاقت دادم!).

فرمود: اگر برادرزاده‌ات از شيعيان است پيوند همسرى دخترت با او برقرار مى‌باشد. و اگر از سنّى‌هاست دخترت را از حباله همسرى او بيرون آور كه او قصد طلاق وى را داشته است.

عرض كردم: فدايت گردم! مگر چنين نيست كه: از قول حضرت صادق عليه السّلام روايت شده: از ازدواج با زنانى كه در يک مجلس سه طلاقه شده‌اند، خوددارى كنيد، زيرا آنان زنان شوهر دارند! فرمود: بلى، آن حديث مخصوص شيعيان است نه اهل سنّت، زيرا شخصى كه به آئين ديگران در آيد، ناگزير است كه تابع مقرّرات آنان باشد.

شرح: از اين خبر يک قاعده فقهى فهميده مى‌شود و آن الزامى كردن غير امامى است است به احكامى كه خود مدّعى است.

باب 300- معنى گران شدن خويشاوندى

1- أبو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام روايت نمود كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 140
فرمود: صله رحم بر طول عمر مى‌افزايد، و صدقه پنهانى خشم خدا را فرو مى‌نشاند و براستى كه قطع رحم، و سوگند دروغ، مردم را از سرزمينهاى سرسبز و خرّمشان آواره ساخته (و آنجا را) به صورت كوير خشكى درآورد و خويشاوندى را مشكل سازد، و آن مايه بريده شدن نسل و دودمان مى‌گردد.

باب 301- معنى قاتلى كه نمى‌ميرد

1- أبو حمزه ثمالى از امام زين العابدين عليه السّلام روايت نموده كه رسول خدا صلى اللّٰه عليه و آله فرمود: گول نزند شما را نيرومندى دستها (ى سفّاك) به خون، زيرا براى آن نزد خدا قاتلى هست كه مرگ ندارد، گفتند: يا رسول اللّٰه! قاتلى كه مرگ ندارد كيست؟ فرمود: آتش دوزخ.

باب 302- معنى فرموده پيغمبر «ص»: خدا لعنت كند قاتل را

1- جميل بن درّاج گويد: شنيدم كه امام صادق عليه السّلام مى‌فرمود: خدا لعنت

كند شخصى را كه در مدينه حادثه تازه‌اى پديد آورد، يا حادثه آفرينى را پناه دهد! گفتم: آن پديده چيست؟ فرمود: قتل.

2- اميّة بن يزيد قرشى گويد: پيامبر صلى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس چيزى جديد، ايجاد كند (بدعت‌گذار) يا بدعت‌گذارى را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و تمامى مردم بر او باد، و روز قيامت بازگشت و انصرافى از او پذيرفته نگردد، عرض شد: اى رسول خدا «حدث» چيست؟ فرمود: اينكه كسى بدون آنكه حقّ قصاص داشته باشد، انسانى را بكشد، و يا بدون داشتن حق قصاص، بدن كسى را قطعه قطعه كند يا بدعتى پديد آورد، بدون آنكه دليلى از سنّت داشته باشد، يا آبروى مرد شرافتمندى را ببرد.
گويد؛ عرض شد: يا رسول اللَّه! پس عدل چيست؟ فرمود: فديه (تاوان)، گويد: شخص ديگرى پرسيد: اى رسول خدا! «صرف» چيست؟ فرمود: توبه.

باب 303- معنى تعرّب بعد الهجرة

1- حذيفة بن منصور گويد: شنيدم امام صادق عليه السّلام مى‌فرمود: اعرابى‌شونده پس از هجرت، ترک‌كننده ولايت و عدم تبعيّت از امام، پس از شناسائى اوست.
شرح: در زمان پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله اشخاص باديه‌نشين و يا شهرنشينى كه از مبادى دين آگاهى نداشتند، جهت رسيدن به خدمت پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله محلّ خود را ترک مى‌نمودند و به مركز اسلام مى‌آمدند، بازگشت آنان به محلّ قبلى خود و يا به بلاد كفرى كه در آنجا، از اظهار اسلام و يادگيرى احكام، ممنوع و معذور باشند، و اقامت در آنجا قبل از يادگرفتن آنچه بايد بفهمند با حالت نخستين از جهالت و نادانى، و بى‌اعتنائى به ديانت را «تعرّب بعد الهجرة» گويند. (شخصى را كه پس از پذيرفتن اسلام و مهاجرت به بلاد اسلام بار ديگر از محيط مسلمانان بيرون آيد و به جوامع كفر و ضلالت بپيوندد متعرّب بعد الهجره گويند).

باب 304- معنى ساعت غفلت

1- عاصم كوزىّ گويد: امام صادق از پدر بزرگوار خود عليهما السّلام
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 143
روايت نموده كه پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله فرمود: در ساعت غفلت نافله بخوانيد، اگر چه دو ركعت سبک و كوتاه باشد، زيرا همان دو ركعت انسان را مستحقّ بهشت مى‌گرداند. عرض شد: يا رسول اللَّه! ساعت غفلت چه وقت است؟ فرمود: ميان نماز مغرب و عشا.

باب 305- معنى امّعه

1- احمد بن أبى عبد اللَّه از پدرش به اسناد خود كه تا امام صادق عليه السّلام رسانده، نقل نموده كه آن حضرت به يكى از صحابه خود فرمود: از افراد إمّعه گو (مخفّف انا معه) مباشيد كه مى‌گويد: «من با مردم هستم و من مانند يكى از مردم مى‌باشم» هر طور كه ديگران بشوند، من هم خواهم شد، (پس خواهى نشوى رسوا همرنگ جماعت شو!).
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 144

باب 306- معنى خبرى كه از امام صادق «ع» رسيده و فرموده: «تا آسمان) و زمين آرامند شما نيز آرامش را از دست ندهيد

1- حسين بن خالد كوفى گويد: به حضرت رضا عليه السّلام عرض كردم: فدايت شوم! عبد اللَّه بن بكير حديثى را از عبيد بن زراره روايت مى‌كرد، گويد: حضرت از من سؤال كرد: چه حديثى؟ عرض كردم: ابن بكير از عبيد بن زراره نقل كرد:
در سال 145 كه ابراهيم بن عبد اللَّه بن الحسن (معروف به قتيل باخمرى كه در همان سال بر منصور دوانيقى) خروج كرده بود، خدمت امام صادق عليه السّلام رسيده، به آن بزرگوار عرض كرد: قربانت گردم! ابراهيم با سخنانى كه بهم بافته، مردم را بسوى خود دعوت نموده و مردم ناآگاه هم دسته دسته به او گرويدند، اينک، در مورد همكارى با او چه دستورى مى‌فرمائيد؟ فرمود: از خدا بترسيد، و تا آسمان و زمين آرامش دارند شما نيز آرام باشيد! و عبد اللَّه بن بكير سپس اضافه كرد: به خدا قسم هر گاه عبيد بن زراره در نقل اين حديث اشتباه نكرده باشد و آن را درست
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 145
نقل كرده باشد ديگر نه از شورش عليه ستمگران خبرى خواهد بود، و نه قيامى بپا خواهد خاست. حضرت رضا عليه السّلام بمن فرمود: حديث همان گونه است كه عبيد نقل كرده، امّا ابن بكير بد فهميده است. مقصود حضرت صادق عليه السّلام آن بوده كه:
(تا هنگامى كه آسمان) به نام امام زمان فرياد بر نياورده (يعنى صيحه آسمانى بگوش شما نرسيده) و تا زمين آرام است (و لشكر سفيانى در خود فرو نبرده) از هر گونه اقدامى خوددارى نمائيد.

باب 307- معنى فرمایش امیر المؤمنین «ع»: نیاز و بی‌نیازی از مردم را در دلت فراهم آور

1- یحیی بن عمران گوید: امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرمود: باید دو چیز را در دلت جمع کنی: یکی نیاز بمردم، و دیگری، بی‌نیازی از ایشان را، نیازت به آنان، در نرمی گفتار و خوشروئی و خوش برخوردی با مردم باشد، و بی‌نیازیت از آنان در حفظ آبرویت، و نگهداری عزّت و شرفت باشد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 146

باب 308- معنى خبرى كه از پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله رسيده كه فرموده: «ميان قبر من و منبرم بوستانى است از بوستانهاى بهشت، و منبر من بر جاى بلندى از مرغزارهاى بهشت است

1- ابن أبى عمير با يک واسطه از قول امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه:
پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمودند: در ميان آرامگاه من و منبرم بوستانى از بوستانهاى بهشت است و منبر من به روى سبزه‌زارى كه در مكان مرتفعى از بهشت مى‌باشد، قرار دارد. زيرا آرامگاه و قبر حضرت فاطمه سلام اللَّه عليها ميان قبر رسول خدا و منبر او قرار دارد و قبر او بوستانى از بوستانهاى بهشت است، و چمنزارى از چمنزارهاى بهشت به آن منتهى مى‌گردد.
مصنّف اين كتاب- رضى اللَّه عنه- گويد: اين حديث چنين روايت گرديده، و من هم بدين جهت آن را نقل كردم كه ذكر معنى، جمله در آن بود. ولى به عقيده
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج‌2، ص: 147
من در جايگاه قبر حضرت فاطمه عليها السّلام صحيح اين روايت است كه پدرم رحمه اللَّه برايم بازگو نمود: محمّد بن يحيى عطار، برايم گفت سهل بن زياد آدمى از احمد بن محمّد ابن ابى نصر بزنطى برايم نقل كرد: از امام هشتم حضرت رضا عليه السّلام سؤال كردم قبر مطهر حضرت فاطمه صلوات اللَّه عليها كجاست؟ فرمود: آن حضرت در خانه خود به خاک سپرده شده، و آنگاه كه بنى اميّه مسجد پيغمبر را توسعه دادند مرقد حضرت فاطمه در مسجد واقع شد.

باب 309- معنى فرمايش امير المؤمنين عليه السّلام كه: بجز الاغ، ردّ احسان نمى‌كند

1- حسن بن جهم گويد: حضرت رضا عليه السّلام روايت نمود كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: جز درازگوش موجود ديگرى ردّ احسان نمى‌كند. عرض كردم:
مقصود چيست؟ فرمود: يعنى براى نشستن او جا باز كنند، و بوى خوشى به او عرضه شود (و او امتناع كند).
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 148
2- علىّ بن جهم گويد: شنيدم امام موسى كاظم عليه السّلام فرمود: غير از الاغ موجود ديگرى از احترام و احسان سرباز نمى‌زند، عرض كردم: كرامت چيست؟
فرمود: مانند تقديم بوى خوش و گراميداشتى كه شخصى نسبت به كس ديگر انجام مى‌دهد.
3- ابو زيد مكّى گويد: شنيدم حضرت رضا عليه السّلام فرمود: از گراميداشت ابا ندارد، مگر الاغ. كه بوى خوش و متّكا را قصد فرموده است.
4- سماعة بن مهران گويد: از امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه بوى خوش به او تقديم مى‌شود و او نمى‌پذيرد، پرسيدم. فرمود: برايش شايسته نيست كه احسان را ردّ كند.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 149

باب 310 معنى قول جبرئيل عليه السّلام به حضرت آدم صلّى اللَّه عليه «حيّاك اللَّه و بيّاك»

1- عبد الرّحمن بن سيابه گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: حضرت آدم يک صد سال به دور خانه كعبه طواف كرد، و نگاه به حوّا نمى‌نمود، و از فراق بهشت آنقدر گريست كه بر دو گونه مباركش اثرى مانند دو نهر بزرگ نمودار شد، آنگاه جبرئيل نزد وى آمد، و گفت: «حيّاك اللَّه و بيّاك» (خدا تو را زنده بدارد، و خندان گرداند) پس چون به او گفت: «حيّاك اللَّه» اثر شادمانى بر چهره‌اش نقش بست و دانست كه خدا از او خشنود گرديده، و چون به او گفت: «بيّاك» خنديد- گويد: و بر در خانه كعبه ايستاد در حالى كه لباسهايى از پوست شتر و گاو بر تن داشت و گفت:

«اللهمّ اقلنى عثرتى و اغفر لى ذنبى و اعدنى الى الدّار الّتى اخرجتنى منها»

(بار الها لغزشم را عفو كن، و گناهم را بيامرز و مرا به جايى كه از آن راندى، برگردان) خداى عزّ و جلّ فرمود: لغزش تو را بخشيدم، و گناهت را آمرزيدم، و

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 150

بزودى تو را باز مى‌گردانم به آنجا كه از آن بيرون راندمت (بهشت).

باب 311- معنى آثار گناه:

1- گناهانى كه نعمت را دگرگون سازند.
2- گناهانى كه پشيمانى آورند. 3- گناهانى كه نقمت فرو آورند. 4- گناهانى كه قسمت را دفع كنند. 5- گناهانى كه پرده‌هاى عصمت را بدرند. 6- گناهانى كه بلا نازل سازند. 7- گناهانى كه بر اثر آن دشمنان بر انسان چيره شوند. 8- گناهانى كه نابودى را سرعت بخشند. 9- گناهانى كه اميد را قطع نمايند. 10- گناهانى كه هوا را تاريک سازند. 11- گناهانى كه پرده درى كنند. 12- گناهانى كه دعا را بازگردانند. 13- گناهانى كه ريزش باران را از آسمان باز دارند 1- مجاهد به نقل از پدرش گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: (از جمله) گناهانى كه نعمت را دگرگون مى‌سازند: انواع «بغى» (ستم و تعدّى، نافرمانى و برگشت از حقّ و سرباز زدن از اطاعت امام، تجاوز از حد، و دروغ گفتن) است، و از جمله گناهانى كه موجب پشيمانيست كشتن انسان مى‌باشد، و آن گناهانى كه بلا را فرود آرند (انواع و اقسام) ستم است، و يكى از آنها كه پرده‌درند، باده‌گسارى
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 151
- مى‌باشد، و (از جمله) آنها كه روزى را ببندند زنا است، و آن كه مرگ را زود رساند، قطع رحم، و آن كه دعا را باز گرداند و فضا را تيره سازد، ناسپاسى از پدر و مادر است.
2- ابو خالد كابلى گويد: شنيدم كه امام زين العابدين عليه السّلام فرمود: گناهانى كه نعمت را تغيير مى‌دهند عبارتند از: ظلم و تعدّى بر مردم، و ترک عمل خيرى كه به آن عادت شده، و ترک أمر به نيكيها، و كفران نعمت، و ترک شكر، اين‌ها همان است كه خدا در باره‌اش فرمود: إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ (خداوند وضع هيچ گروهى را دگرگون نمى‌سازد جزّ آنكه خودشان حالات روحى خود را دگرگون سازند- رعد 13: 11).
و آن گناهانى كه موجب پشيمانى مى‌گردد، كشتن فردى است كه خداوند منع كرده و فرموده است: وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ (و نفسى را كه خدا حرام كرده است، نكشيد- اسرى 17: 33).
و خداوند در داستان قابيل فرمود: وى چون هابيل را كشت و از دفن او
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 152
عاجز شد، نفس سركش او قتل برادرش را در نظر وى خوب جلوه داد: فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (پس گشت از پشيمانان- مائده 5: 31). و (از ديگر گناهان) ترک پيوند خويشاوندى آنقدر كه از او چشم بپوشند (مثل آنكه چنين خويشاوندى نداشته‌اند)، و ترک نماز تا وقت آن بگذرد، و ترک وصيّت

و ندادن ردّ مظالم، و منع زكات تا هنگامى كه مرگ فرا رسد و زبان از گفتار بازماند.
و گناهانى كه موجب نزول انتقام و خشم الهى است: نافرمانى كردن شخص عارف است، يعنى: با آنكه شناخت دارد سر به طغيان برداشته و بر مردم گردن فرازى كند و بعضى از آنان را مورد استهزا و نيشخند قرار دهد.
و گناهانى كه باعث مى‌گردد بهره الهى از انسان دور گردد: اظهار نيازمندى نمودن، و خوابيدن در ثلث اوّل شب (وقت نماز عشا) و در وقت نماز صبح، و نعمت را خوار شمردن و گله از معبود بزرگوار نمودن است.
و گناهانى كه پرده‌هاى عصمت را پاره مى‌كند عبارتند از: نوشيدن هر نوع از مشروبات مست‌كننده، قمار بازى، و انجام كارهاى مضحک، و آنچه موجب خنده‌هاى بيجا است از لغو گويى و شوخى، عيبجوئى مردم، بازگو كردن آن،. و همنشينى با كافران و آدمهاى بى‌بند و بار و شكّاك.
و گناهانى كه بلا نازل مى‌كنند: ترک فريادرسى مظلوم و يارى ندادن او، و رها ساختن امر بمعروف و نهى از منكر است.

و گناهانى كه دولت (ثروت و قدرت و حكومت) را از انسان مى‌گيرد و به دشمنان مى‌دهد، ستم آشكارا، و علنى شدن گناه و سرپيچى از حق، و مباح شمردن آنچه حرام شمرده شده است، و نافرمانى از نيكان و سر فرودآوردن در برابر ستمگران، مى‌باشد.
و گناهانى كه به كشيده شدن انسان به سوى فنا و نيستى سرعت مى‌بخشد، قطع رحم، سوگند دروغ، و دروغگوئى، زنا، و بستن راه مسلمانان، و ناروا ادّعاى امامت كردن است.
و گناهانى كه اميد را بدل به نوميدى مى‌كند: مأيوس شدن از رحمت خدا، و نااميدى از مهر پروردگار و اعتماد كردن به غير خدا، و دروغ پنداشتن نويد خداى عزّ و جلّ، مى‌باشند.
و گناهانى كه هوا را تيره و تار مى‌گرداند: جادوگرى، خبر غيب گفتن و فال زدن، و ايمان داشتن به ستاره و تكذيب تقدير الهى، و نافرمانى و آزردن پدر و مادر است.
و گناهانى كه پرده‌ها را كنار مى‌زند: وام خواستن بدون آنكه قصد باز پرداخت آن را داشته باشد، و زياده روى در بيهوده خرج كردن، و براى خانواده و فرزند و خويشاوند خرج نكردن، و بداخلاقى، و كم صبرى، و دلتنگى و بى‌قرار

بودن از غم، و كاهلى نمودن، و سبک شمردن مؤمنان است.
و گناهانى كه دعا را باز مى‌گرداند: نيّت بد داشتن، و پليدى باطن، و

دوروئی با برادران دینی، و ترک تصدیق به اجابت دعا و تأخیر نمازهای واجب تا وقت بگذرد، و ترک تقرّب جستن بخدا به وسیله نیکی و خیرات، و بد دهنی و گفتن سخن زشت، هستند.
و گناهانی که مانع آمدن باران می‌گردد، بیدادگری حاکمان است در داوری، و گواهی دادن به دروغ و باطل، و پنهان داشتن شهادت، و ندادن زکات و باز پس ندادن قرض و سایر ما یحتاج (چون تبر و تیشه و آلات کار) و سخت شدن دلها بر بینوایان و نیازمندان و ستم نمودن به یتیمان و بیوه زنان، و تشر زدن بر درخواست‌کننده، و مأوی ندادن و رد کردن او در شب هنگام.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 155

باب 312- معنی ولیمه دادن در عروسی، و در جشن تولّد، و ختنه سوران و برای ساختن خانه یا خرید آن، و غنیمت

1- موسی بن بکر گوید: امام کاظم علیه السّلام روایت نمود که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مهمانی دادن، فقط در پنج مورد شایسته است: در جشن عروسی، و در شادی تولّد نوزاد، و در ختنه سوران، و در خرید منزل، و در بازگشت از سفر حج.

گرد آورنده این کتاب- رضی اللَّه عنه- گوید: از یک لغت‌شناس شنیدم که گفت: به ولیمه‌ای که در هنگام اتمام بنای ساختمان، یا پس از خرید آن، مردم را به صرف آن دعوت می‌کنند «وکیره» گویند، و «و کار» که در روایت گفته شده ریشه‌اش از همانست، به غذائی که برای رسیدن مسافر بنام «نقیعه» تهیّه می‌شود، نیز «و کار» گفته می‌شود، و «رکاز» (مال پنهان کرده در زمین و آنچه از معدن

فراهم آید) غنیمت است، و این که در روایت بجای «نقیعه» «رکاز» گفته شده، بدین مناسبت است که گوئی تهیّه غذا برای شخصی که از مکّه آمده غنیمتی است برای صاحب آن که همان پاداش فراوان باشد، و فرمایش پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله نیز بهمین معنا است، آنجا که می‌فرماید: (روزه گرفتن در زمستان غنیمت سرما است) و اهل عراق گویند: «رکاز» به همه معادن گفته می‌شود، و اهل حجاز گفته‌اند: «رکاز» اختصاص دارد به مال پنهان شده در زمین که انسانهای پیش از اسلام دفن کرده‌اند، ابو عبیده هم چنین گفته است: «و لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه» (نیست هیچ تحول و قدرتی مگر به (اراده خدا).

آنچه را گفتیم ابو الحسین محمّد بن هارون زنجانی در نامه‌ای، از علیّ بن عبد العزیز از أبی عبیده قاسم بن سلام به من خبر داد.

باب 313- معنى كلاله

1- محمّد بن أبى عمير با يک واسطه از حضرت صادق عليه السّلام روايت نموده كه آن حضرت فرمود: «كلاله» كسى است كه از دنيا برود، در حالى كه پدر و پسر از

خود باقى نگذارد.

باب 314- معنی حمیل

1- عبد الرّحمن بن حجّاج گوید: از امام صادق علیه السّلام- در باره «حمیل» (کودکی را که از سرزمین کفّار برداشته و در ملک اسلام به فرزندی در آورده باشند، غلام و کنیز که برای فروش به شهر برند) پرسیدم، فرمود: «حمیل» چیست؟ عرض کردم: زنی از سرزمین خود اسیر می‌شود و فرزند کوچکش نیز همراه وی می‌باشد، و می‌گوید: این پسرم است، و مردی به اسارت در می‌آید و به برادر خود برخورد می‌کند، و می‌گوید: این برادر من می‌باشد، و جز گفته آن زن و مرد گواه دیگری وجود ندارد.
فرمود: اهل تسنّن که نزد شمایند، در این مورد چه نظری دارند؟ عرض کردم: تا هنگامی که بر ولادت آن دو گواهی نباشد (که علقه برادری یا فرزندی دارند) به آنان ارث نمی‌دهند، زیرا در شرک زاده شده‌اند.
حضرت با تعجّب فرمود: «سبحان اللّٰه»! هر گاه آن زن پسر یا دخترش را با خود آورده و پیوسته اعتراف به آن نموده و آن مرد نیز برادر خود را شناخت و ادّعای هر دوی آنان هم صحیح بود آن دو همواره اقرار دارند به آن، پس بعضی از

بعض دیگر ارث می‌برند.
ابو الحسین محمّد بن هارون زنجانی بمن چنین گفت که: علیّ بن عبد العزیز از ابو عبید نقل کرده، گفت: در حدیثی از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله وارد شده در باره گروهی که از جهنّم بیرون شوند، می‌رویند، چنان که دانه می‌روید در «حمیل السّیل» (آنچه سیل با خود آورده است).
اصمعی گوید: «حمیل» هر چیزی است که سیل می‌آورد و هر حمل‌شده‌ای «حمیل» است، چنان که به «مقتول» (کشته شده) گفته می‌شود: «قتیل» و گفته عمر در مورد «حمیل» نیز بهمین معنی است، آنجا که می‌گوید: «لا یورّث الا ببیّنة» و او بدین جهت «حمیل» نامیده شده که در کودکی از شهر و سرزمین خودش آورده شده و در بلاد اسلام زاده نشده است.
اصمعی گوید و امّا «حبّة» هر گیاهی که دانه‌دار باشد، «حب» نامیده می‌شود و ریشه «حبّه» هم از «حبّ» است، و فراء گفته: «حبّه» تخم (دانه‌ای که برای کاشت نگاهدارند) سبزیجات است. و أبو عبید چنین گفته: که «حمیل» تفسیر دیگری هم دارد، که قابل قبول‌تر است، می‌گوید: بدین سبب «حمیل» گفته شده که نژادش معلوم نیست، و آن این است که مرد وقتی می‌گوید: این برادر یا

پدر یا پسر من است، پس قول او پذیرفته نشود مگر با دلیل، چون او با آن ادّعا می‌خواهد میراث مولایش را که او را آزاد ساخته باز دارد. و به زنا زاده هم حمیل گفته شده: کمیت (شاعر) وقتی قضاعة را در اینکه به یمن رفته‌اند نکوهش نموده، گوید:
علی م نزلتم من غیر فقرو لا ضرّاء منزلة الحمیل بی‌آنکه تنگدست شده باشید، یا حادثه‌ای شما را مجبور کرده باشد چرا مانند بی‌کسان بدینجا آمده‌اید.

باب 315 معنى فرمايش امام صادق «ع» كه: در اسلام جلب و جنب و شغار ممنوع است

1- غياث گويد: شنيدم حضرت صادق عليه السّلام فرمود: «جلب و جنب و شغار» در اسلام نيست، فرمود: «جلب» هى كردن اسب و پاى زدن به او، برانگيختن اسب براى تاختن است، و «جنب» اسبى را گويند كه در كنار اسب سوارى

(هنگام سوار شدن) به عنوان يدک باشد، و فرياد زدن بر آن، و «شغار» آن است كه در جاهليّت مردى دختر خود را در برابر خواهر ديگرى تزويج مى‌نمود.

محمّد بن علىّ مصنّف اين كتاب گويد: مقصود آن است كه در دوران جاهليّت مردى دختر خود را همسر ديگرى مى‌ساخت و مهرش را چنين قرار مى‌داد كه آن مرد خواهر خود را بهمسرى او در آورد.

شرح: «جلب» در دو باب فقه هست: يكى در زكات، گيرنده صدقه در ميان قوم نيايد، بلكه مستقرّ شود در مكانى، و كسى را فرستد كه صدقات را بگيرد و نزد او آورد. و آن كار نهى شده و دستور داده شده صدقات مردم بر سر آبها يعنى محلّ آب بردارى از چشمه يا چاه و محلّ سكونتشان گرفته شود.

و ديگر در مسابقات اسب دوانى، بانگ زدن بر اسب و هى كردن و آزار دادن اسب مى‌باشد در وقت دوانيدن تا سرعت گيرد، كه از اين كار هم نهى شده است.

و «جنب» در مسابقه اسب‌دوانى، اينست كه شخص اسبى را بهمراه اسب خود يدک بكشد كه اگر اسب او سستى كند، بر آن سوار شود، و «جنب» در زكات، يعنى شخص در نقاط دورى از محلّ سكونت مردمى كه صدقه مى‌پردازند، اطراق كند، بعد دستور دهد اموال را نزد او ببرند، كه اين كار هم نهى شده است. گفته شده: «جنب» آنست كه صاحب مال، مال خود را به جاى دورى ببرد كه عامل ناچار باشد براى گرفتن و مطالبه آن راه دورى را طى كند.

و «شغار» ازدواج معروفى بود در زمان جاهلى كه زنان و دختران به جاى

كابين زن ديگر واقع مى‌شدند، يعنى مردى به مرد ديگر مى‌گفت: خواهرت يا دخترت يا زنى را كه اختياردار آن هستى، به همسرى من درآور، تا من نيز خواهرم يا دخترم يا زنى را كه اختياردار آن مى‌باشم، به ازدواج تو در آورم و در ميان آنان كابين نبود، بلكه عورت هر يک در برابر عورت ديگرى واقع مى‌گشت و زن مانند متاع و كالا مبادله و خريد و فروش مى‌شد، و

فقط رضایت آن دو مرد مؤثّر بود، نه زنان، که به آن «شغار» می‌گفتند، زیرا از میان آنان مهریّه حذف شده بود.
و از «شغر الکلب» گرفته شده که شخص در وقت بول کردن یکی از دو پای خود را بلند می‌نماید و ادرار می‌کند، و گفته شده: «شغر» به معنی دوری است و نیز به معنی اتّساع و فراخ شدن (نهایه- مأخوذ از پاورقی متن عربی).

باب 316- معنی نهی از بدل در زناشوئی

1- ابو هریره گوید: در زمان جاهلیّت مرسوم بود که زنان را مبادله می‌نمودند، به این گونه که مردی به مرد دیگر می‌گفت: عوض کن همسر خود را با همسر من و من در عوض همسرم را به تو می‌دهم، و تو از زنت به نفع من کنار برو تا من نیز از زنم به نفع تو کنار روم، خداوند عزّ و جلّ این آیه را فرستاد وَ لا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْواجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَ (و حلال نیست آنکه بدل کنی بدیشان از زنان
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 162
دیگر، و اگر چه شگفت آرد ترا زیبایی ایشان- أحزاب 33: 52).
گوید: روزی عیینة بن حصین (أبو مالک فرازی) به مدینه آمده بود، بدون کسب اجازه و کوفتن درب، ناگهان وارد حجره پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله شد، در حالی که عایشه نزد آن حضرت بود. پیغمبر بر آشفت و فرمود: چرا بی‌کسب اجازه وارد اطاق شدی؟! ابو مالک گفت: من تا کنون برای ورود به هیچ خانه‌ای از طایفه «مضر» اجازه نگرفته‌ام، و سپس گفت: این بانوی گلگونه کیست که در کنارت نشسته است؟ فرمود: عایشه زن من است. عیینه گفت: آیا میل داری به نفع تو از زیباترین زنان (کنایه از همسر خودش) پیاده شوم، تو نیز از این زن پیاده شوی (یعنی آنان را با یک دیگر عوض کنیم)؟ پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند این سنّت زشت جاهلیّت را بر من حرام کرده است. و چون بیرون رفت، عایشه پرسید:
او چه کسی بود؟ پیغمبر فرمود: «او احمقی است که فرمانروا و مهتر قبیله خود می‌باشد، با این بی‌عقلی و نادانیش که شاهد بودی!».
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 163

باب 317- معنى اقيال عباهلة، و معنى تيعه، و تيمه، و سيوب، و خلاط و وراط و شناق، و شغار، و اجباء

1- قاسم بن سلام به سندى كه تا پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله پيوسته است، گفت كه:
رسول اكرم صلى اللَّه عليه و آله به وائل بن حجر حضرمى و قبيله‌اش چنين نگاشت:
«نوشته‌ايست از: محمّد، فرستاده خدا به سوى ملوک و زمامدارانى كه همواره بر سرير حكومت برقرارند از اهالى حضر موت، كه موظّفند به خواندن نماز، و دادن زكات، اوّلين نصاب گوسفند (چهل گوسفند) يک گوسفند، و گوسفندان زائد بر چهل رأس، از آن مالكش مى‌باشد، و از معادن (كه استخراج شود) يک پنجم ثابت است، و جايز نيست «خلاط» (آميزش نر با ماده) و «وراط» (فريفتن مصدّق با بدر كردن گوسفند از ميان گوسفندان، پراكنده كردن گله را يا پنهان كردن مواشى خود، در ميان مواشى ديگران يا مخفى كردن در كوه و صحرا، تا صدقه‌گيرنده مطلع نشود) و نه «شناق» (گرفتن زكات چيزى از ميان دو نصاب) و نه (ازدواج به مبادله) يعنى دو شخص دختر يا خواهر يک ديگر را بدون مهريّه
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 164
بهمسرى در آورند، و هر كس كشت را قبل از رسيدن بفروشد ربا خورده است، و هر نوع مست‌كننده‌اى حرام است».
ابو عبيد گويد: «أقيال» پادشاهانى بودند در يمن، كه مرتبه‌شان پائين‌تر از پادشاه بزرگ بود و به تک تک آنان «قيل» گفته مى‌شد، كه او مهتر و پادشاه قبيله خود بود.
«عباهله» (ملوک حميرند) كه پيوسته بر اورنگ سلطنت تكيه دارند و (در اسلام هم بر ملک خود گذاشته شدند) و هر بيكار و سر خود رهاشده‌اى را كه منع نشود از هر كارى كه اراده اوست، «معبهل» گويند و ثابت بن جابر ملقب به تأبط شرا گفته است:
متى تبغنى ما دمت حيّا مسلماتجدنى مع المسترعل المتعبهل «مسرعل» گله بان يا صاحب آن كه همراه گله اسب و يا شتران آيد، يعنى پيش رو گله، و «متعبهل» آنست كه از كوچكترين چيزى منع نمى‌گردد.
«راجز» شترى را ياد مى‌كند كه رها شده تا برود و آب بياشامد و به حال خود است كه بهر جايى برود، «عباهل عبهلها الورّاد» يعنى شتر را رها كرد كه هر طور بخواهد بر آبخورگاه آيد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 165
«تيعه» چهل رأس از گوسفند است، و «تيمه» گوسفندان زائد بر چهل

رأس تا به نصاب دوم زکات، را گویند. و گفته شده: گوسفند شیرده خانگی است که «بیابان‌چر» نیست و گوسفند خانگی است که جهت شیر و بره نگهداری می‌شود، و از ابراهیم در این مورد روایت شده که فرمود: ربائب زکات واجب نیست.
أبو عبید می‌گوید: چه بسا صاحب آن نیاز به گوشتش پیدا می‌کند و آن را می‌کشد، و در آن هنگام گفته می‌شود: مرد ذبح کرد گوسفند شیرده را، و زن دوگانه زائید).
حطیئة، خاندان لای را چنین ستوده است:
فما تتام جارة آل لأی‌و لکن یضمنون لها قراها میگوید: نیازی نیست که گوسفند شیرده خانگی خود را بکشی.
أبو عبید گوید: «سیوب» مال پنهان کرده در زمین است و به نظرم حتما از «سیب» که عطا و بخشش می‌باشد، اقتباس شده، و گفته می‌شود: «از بخششهای الهی و عطای اوست».
امّا فرمایش رسول خدا (ص)
«لا خلاط»
و
«لا وراط»
، گفته شده: «خلاط»

مخلوط شدن چهارپایان است، یعنی: هر گاه دو نفر گوسفند خود را با هم مخلوط کرده‌اند و مجموعا یک صد و بیست گوسفند شده که یکی از آنها مالک هشتاد رأس، و دیگری مالک چهل رأس می‌باشد، و هر گاه که گیرنده زکات آمد و دو گوسفند از آن گلّه برداشت آنکه هشتاد رأس دارد به آنکه چهل رأس دارد، قیمت یک سوم گوسفند را بپردازد بنا بر این بر او یک گوسفند و یک سوم گوسفند واجب است و بر دیگری دو سوم گوسفند. و اگر گیرنده زکات از مجموع یک صد و بیست، یک گوسفند برداشت، مالک هشتاد رأس، باید یک سوم یک گوسفند را به مالک چهل رأس بپردازد، پس بر صاحب هشتاد رأس دو سوم یک گوسفند، و بر صاحب چهل رأس یک سوم یک گوسفند لازم است و این است آنچه در اسلام ممنوع شده، می‌فرماید: که «لا خلاط».
و
«وراط»
(فریفتن) یعنی: چیز کم بها را در چیز گرانبها مخلوط نمودن و گول زدن مشتری است، و گفته‌اند: فرمایش آن حضرت
«لا خلاط و لا وراط»
همانند قول کسی است که گفته باشد: (جمع نمی‌گردد میان پراکنده شده

و پراکندگی پیدا نمی‌شود در میان جمع شده).
مصنّف این کتاب- رضی اللّه عنه- گوید: قول اخیر صحیح‌تر می‌باشد و معنی اوّل چندان قابل اهمیّت نیست. و امّا فرموده‌اش
«لا شناق»
«شنق» فاصله

بین دو نصاب از زکات شتر، فاصله پنج تا ده، و آنچه افزون برده است تا پانزده از شتر، می‌گوید: «از آن چیزی گرفته نمی‌شود» و فاصله تمامی نصابها این چنین است. اخطل در ستایش مردی گفته است:
قرم تعلّق اشناق الدّیات به‌اذا المئون امرّت فوقه حملا و اما فرموده رسول خدا (ص):
«و لا شغار»
یک زناشوئی تعویضی در زمان جاهلیّت بوده، بدین گونه که: مردی به خواستگاری دختر و یا خواهر شخص دیگری می‌رفت و کابین او را بر این قرار می‌داد که دختر یا خواهر خود را نیز به او بدهد و مهریه‌ای جز این مهریه در کار نبود، که حضرت از آن نهی فرموده است.
و فرموده‌اش:
«و من أجبی فقد أربی»
«اجباء» فروختن زراعت است قبل از آنکه محصول آن آشکار گردد، و به ثمر نشیند.

باب 318- معنى «محاقله، مزابنه، عرايا، مخابره، مخاضره، منابذه ملامسه، و بيع الحصاة و قسمتى از مناهى ديگر

1- أبو عبيد؛ قاسم بن سلام به چند سند پيوسته تا پيامبر گرامى صلى اللَّه عليه و آله، در ضمن چند خبر پراكنده روايت نموده كه پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله نهى فرمود: از «محاقله و مزابنه»، «محاقله» معامله سلف و پيش فروش كردن زراعت است و آن در هنگامى كه تازه خوشه بسته و درو نشده در مقابل گندم، مى‌باشد. و از «حقل» (زرعى كه ساق آن ضخيم نشده) اقتباس گرديده، و آن زمينى است كه آماده كشاورزى شده و مردم عراق آن را «قراح» مى‌نامند (لسان العرب «11: 160» اقوالى در باره محاقله نقل كرده است).
و در مثل گفته شده: (سبزى را نمى‌رویاند، مگر زمين ساده قابل كشت و آب صاف)، و نهى فرموده از بيع «مزابنه» و آن خريد و فروش رطب نارس و از آفت نرسته ايست كه هنوز بر شاخه درخت خرماست؛ در مقابل خرماى چيده شده و حاضر و پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله در اين گونه فروش نسبت به بيع «عرايا» اجازه داده، لفظ «عرايا» جمع است و واحد آن «عريه» است و آن درخت خرمائى است كه وقتى

ميوه نخلها به معرض فروش گذاشته مى‌شود، صاحبش آن را كنار مى‌گذارد و به نيازمندى مى‌دهد. «اعراء» درخت خرمائى است كه ثمره يک سالش را به محتاجى واگذار مى‌كنند (لسان العرب 15: 49) افزوده است: به صاحب نخل رخصت داده شده كه اگر نياز پيدا كرد بقدر برآورده شدن حاجتش از آن را به خرماى موجود بخرد، و گويد: پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله هر گاه شخصى را براى تخمين زدن مى‌فرستاد به او مى‌فرمود: در تخمين خود كم نگذاريد زيرا در نخلستان، درخت بى‌بار، و باران خورده، و بهم نزديک و درهم پيچيده شده، وجود دارد. و پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله نهى فرمود: از
«مخابره»
و آن قرار داد مزارعه است بر نصف و مانند آن، مثل يک سوم و يک چهارم، يا كمتر و يا بيشتر، كه اين نيز خبر است، و أبو عبيده مى‌گويد:
بهمين جهت كشاورز «خبير» ناميده شده، زيرا او زمين را مى‌شكافد و از آن آگاه است و مخابره همان «مؤاكره» (زراعت كردن بر سهم معلوم) مى‌باشد، و «خبره» آگاهى به چيزى، و «خبير» شخص بسيار آگاه و عالم است، و بهمين جهت او را «اكار» نامند، چون زمين را مى‌شكافد و گود مى‌كند.

و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نهی فرمود: از «مخاضره» یعنی: خرید و فروش میوه‌های سبز نارس بر درخت را، که تازه از شکوفه در آمده، چون هنوز سبز

است و معلوم نیست از آفات مخصوصی، سالم درآید یا نه (یا چه مقدارش سالم و چه مقدارش ضایع شود)؟ و خرید و فروش خرما و سبزیجات هم داخل در حکم «مخاضره» است.
و ایشان نهی فرمود: از خرید و فروش خرما قبل از آنکه غوره‌ای رنگین شود و غوره‌اش سرخ یا زرد رنگ و رسیده شود، و در حدیث دیگری وارد شده که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نهی کرد: از فروش خرما قبل از آنکه غوره خرما رنگ گیرد و سرخ و زرد شود، و در حدیث دیگر است که نهی شده از فروختن آن پیش از آنکه غوره خرما رنگ گیرد و سرخ شود. و گفته می‌شود: «یشقح» و «تشقیح» همان غنچه کردن و رنگ بستن می‌باشد، این است معنی «حتی تأمن العاهة» (تا از آفتها ایمن گردد) «عاهه» آفتهائی است که به آن می‌رسد.
و همچنین نهی فرمود از:
«منابذه و ملامسه و بیع الحصاة»
در هر کدام از این سه معامله دو قول می‌باشد؛ امّا «منابذه» (از نبذ به معنای انداختن و پرت کردن چیزی است) آن است که مردی به شخص دیگر می‌گوید: «لباس یا جنس دیگر را به طرف من پرتاب کن، یا من آن را به سوی تو پرتاب می‌کنم» و بر اساس این عمل، به فلان بها، معامله لازم و ثابت خواهد گردید، و گفته می‌شود: «بیع حصاة»

آنست که یکی از متعاملین بگوید: «هر گاه این ریگهایی را که در دست دارم پرتاب کردم معامله لازم می‌شود». و این معنای نهی از «بیع حصاة» است.
و امّا «ملامسه» آنست که بگویی: هر گاه من دست بلباسم کشیدم (یا به لباس تو) بیع لازم گشته، بمبلغ و مدّتی که ذکر شد.
و پاره‌ای گفته‌اند که: متاع را با حاجبی از پارچه دست بساید نه آنکه ببیند (بلکه لمس کند). و این نوع معاملات، همگی معاملات زمان جاهلیّت بوده است، که در زمان اسلام عمل می‌کردند، و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از آن نهی فرمود.
مترجم گوید: «بیع الحصاة» به چند گونه تفسیر شده که همگی در ابهام کمیّت و کیفیّت قیمت و متاع مشترکند، و آنچه در اینجا بیان شده: معنی «منابذه» است، و «بیع الحصاة» یا خرید و فروش بوسیله سنگریزه‌ها، چند نوع تفسیر دارد که ما از کتاب جاهلیّت و اسلام (صفحه 696) ذیلا نقل

می‌کنیم: 1- زمینی را بدون تعیین مساحت از یک دیگر می‌خریدند و تعیین مقدار آن را بدین ترتیب قرار می‌دادند که خریدار سنگی را با قوّت هر چه تمامتر به انتهای زمینی پرتاب کند، و هر کجا که سنگ از حرکت باز ایستد، تا آنجا ملک خریدار باشد!.
2- گوسفند یا متاع دیگر را بدین ترتیب می‌خریدند که: خریدار یا فروشنده (طبق قرار معیّن) مشتی سنگریزه را از زمین بردارد، سپس به تعداد آنها هر چند تا که باشد، درهم یا دینار به فروشنده پرداخت شود.
3- خریدار به فروشنده مبلغ پنجاه درهم در مقابل (مثلا) تخم مرغ می‌داد، امّا تعداد تخم مرغی را که باید تحویل بگیرد، بدین ترتیب معلوم کرده و قرار
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 172
می‌گذاشتند که: خریدار مشت خود را از سنگریزه پر کند و آن را بشمارد، هر چند عدد که شد همان قدر تخم مرغ بگیرد، و تفسیرهای مشابه دیگر، و خرید و فروش
«ملامسه»
این بود که: صاحبان کالا، پارچه‌ای را بر روی جنس خود می‌کشیدند و به مشتریها می‌گفتند: هر چه را تو از پشت پارچه دست گذاشتی، معامله به فلان قیمت قطعی شده است (و اگر خریدار بعد از آنکه جنس را می‌دید، نمی‌پسندید، حقّ فسخ و پس دادن نداشت).
و نهی کرد ایشان را از
«مجر»
یعنی: فروختن و مورد معامله قرار دادن کره شتر که در شکم مادر است و هنوز زائیده نشده و نر و ماده بودن آن معلوم نیست، چه بصورت اینکه آن را قیمت قرار دهند یا متاع، (رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آن را نهی فرمود).
و پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله نهی فرمود از
«ملاقیح»
جمع «ملقوحه» و
«مضامین»
(جمع مضمونه)،
«ملقوحه»
به آن نطفه یا جنین اطلاق می‌شود که بر اثر جفت‌گیری تازه به رحم حیوان ماده منتقل گردیده و آبستن شده است.
و امّا «مضامین» به فروش نطفه‌هائی که هنوز در پشت حیوان نر است و به حیوان ماده منتقل نشده، گفته شده، و مردم جاهلیّت جنین را در شکم شتر ماده، خرید و فروش می‌کردند (بیع ملقوحه)، و آنچه را که معمولا

حیوان نر در یک سال یا چند سال می‌تواند نطفه تلقیح کند را قبل از جفتگیری با همه ابهامش می‌خریدند.
و پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نهی فرمود از
«حبل الحبلة»
(معامله بر روی نوزاد
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 173
آن جنین که هنوز در شکم ماده شتر می‌باشد؛ نه خود آن جنین) و غیر ابو عبید گفته است «حبل الحبلة» فرزند فرزند آن جنین داخل شکم می‌باشد و آن غرر و فریفتن است (چون معلوم نیست آن جنین نر است یا ماده، زنده بدنیا خواهد آمد یا مرده، و بر فرض که زنده متولّد شود آن اندازه عمر خواهد کرد که به مرحله تولید برسد یا نه!).
و پیغمبر اکرم (ص) فرمود: از ما نیست کسی که تغنّی نکند به قرآن، و معنایش این است از ما نیست شخصی که با استعانت بقرآن بی‌نیازی نجوید، و مبادا بپندارد که منظور از «تغنّی» آواز (طرب‌انگیز) است و مؤیّد این معنا حدیثی است که روایت شده؛ هر کس که قرآن بخواند بی‌نیاز می‌شود، و از آن پس بینوا نمی‌گردد. همچنین روایت شده بهر کس که قرآن داده شود، و بپندارد که خدا به دیگری سرمایه‌ای فراوان‌تر از آنچه به او داده عطا کرده، تحقیقا کوچک را بزرگ شمرده و بزرگ را کوچک. بنا بر این برای شخصی که قرآن را فرا گرفته شایسته نیست هیچ فردی از مردم روی زمین را بی‌نیازتر از خود پندارد؛ گر چه (بفرض محال) دیگری سراسر پهنه گیتی را در اختیار داشته باشد.
و اگر چه باز هم به فرض محال معنی «لم یتغنّ» در این حدیث، چنان که
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 174
گروهی گفته‌اند: خواندن قرآن بغنا و با چرخاندن آواز در حنجره و آواز خوش باشد، باید کیفر بسیار سنگینی در ترک آن در نظر گرفته شده باشد برای شخصی که در وقت خواندن قرآن صدایش را در حنجره نچرخاند، زیرا در حدیث گفته شده شخصی که چنان نخواند از امّت پیغمبر نخواهد بود (پس باید هر کس که قرآن را بغنا می‌خواند هیچ گاه ترک غنا نکند چون از زمره امّت خارج می‌شود).
شرح: «این حدیث از طریق اهل تسنّن وارد شده و در سنن دارمی ج 2: 471 از طریق سعد بن ابی وقّاص و در ص 472 از ابو هریره، و غیر او تحت عنوان باب التغنّی بالقرآن آورده شده است. ولی از طریق ائمّه هدی صلوات اللّه علیهم از پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله روایت شده آن حضرت از خواندن قرآن با چنین کیفیّتی نهی نموده‌اند، از جمله امام صادق علیه السّلام فرمود: که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: قرآن را با لحن‌ها و آوازهای عرب بخوانید و از لحن بدکاران و لحن اهل گناهان

کبیره دوری کنید، زیرا پس از من اشخاصی می‌آیند که قرآن را چون خوانندگی و نوحه‌خوانی و رهبان مآبی در حنجره بچرخانند و از گلوگاه آنان نمی‌گذرد، دلشان وارونه می‌باشد، و دل هر که از آنان خوشش آید نیز وارونه است اصول کافی 2: 614».
و پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: من از خواندن قرآن در حال رکوع و سجود ممنوع شده‌ام، امّا شما در رکوع خدا را به بزرگی یاد کنید (سبحان ربّی العظیم و بحمده بگوئید) و امّا در سجده دعا زیاد بخوانید که سزاوار است برای شما مستجاب گردد.
فرموده‌اش
«قمن»
مثل آنست که می‌گوئی «جدیر و حریّ» سزاوار و شایسته
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 175
است اینکه دعای شما به اجابت رسد.
و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: پناه ببرید بخدا از
«طبع»
(هر گناه و زشتی و عیبی، «طبع» زشت خوی ناکس طبیعت که شرم ندارد از زشتی) که به زشتی و گناه دیگری می‌کشاند «طبع» آلودگی و عیب و زشتی است، و هر عیبی که در دین یا دنیا باشد به آن «طبع» گفته می‌شود.
و دو مرد در مورد چیزهای بجامانده به عنوان ارث و چیزهای کهنه دیگر خدمت پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله شکایتی عرضه داشتند، پیغمبر فرمود: شاید یکی از شما با زبانتر از دیگری باشد و زیرکتر و بتواند دلیل خود را بفهماند و من بر طبق ظاهر حکم می‌نمایم، و اگر من به نفع یکی حکمی صادر نمودم و مقداری از حقّ برادرش به او تعلّق گرفت من برای او تکه‌ای از آتش جهنم را جدا ساخته‌ام و به او داده‌ام. آنگاه هر یک از آن دو مرد به آن حضرت عرض کردند: یا رسول اللّٰه حقّ من از آن رفیقم باشد، پیغمبر فرمود: برادری نمائید و با دقّت سهم بندی کنید و همدیگر را خوشنود گردانید، و قرعه کشی نمائید و بعدا هر یک از شما از دیگری حلالیّت بطلبید.
شرح: «امّا فرموده آن حضرت شاید یکی از شما الحن باشد به حجّتش از
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 176
دیگری، یعنی زیرک‌تر و جدل‌کننده‌تر».
و این دلیل است برای شخصی که قائل است قرعه را در احکام هم نافذ، و در داوریها جایز می‌داند. و اینکه حضرت فرمود:
«اذهبا فتوخّیا»
می‌گوید: «توخّیا الحقّ» گویا دو طرف دعوا را امر بصلح و سازش فرموده.

و نهی فرمود از: گچ‌اندودی گورها، و آن گچ‌کاری روی آن است و بدین جهت می‌باشد که بدان «قصّه» گفته می‌شود، و از این قبیل است که گویند «قصصت القبور و البیوت» وقتی گور یا خانه را گچ‌کاری کنند.
و نهی فرمود: از بگو مگو و زیادی پرسش، و تباه ساختن مال.
و نهی فرمود: از فراهم آوردن سبب نارضائی مادران، و زنده بگور کردن دختران نوزاد. و منع فرمود: از دریغ کردن از دادن حقّ زنان.
گویند: فرمایش پیغمبر (ضایع کردن مال) بر دو گونه می‌باشد: یکی از آنها که معنی اصلی آن است مالی است که در نافرمانی خدا انفاق می‌شود از کم و زیاد و آن همان زیاده روی است که خداوند آن را نکوهیده و از آن نهی فرموده، و وجه دیگر دادن مال است به صاحبش که رشد ندارد و خدای عزّ و جلّ فرموده وَ ابْتَلُوا

الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ مراد از رشد عقل است (و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که بسن زناشوئی برسند، پس اگر از آنان خردمندی دریافتید اموالشان را به خودشان بپردازید- نسا 4: 6).
همچنین گفته شده: «رشد»، داشتن صلاحیّت دینی و نگهداری مال است (بر عکس سفه).
امّا زیادی سؤال، پس نهی فرموده از درخواست کردن مال از مردم، و گاهی شامل سؤال از امور و زیاد بحث کردن در باره آن هم می‌شود چنان که خدای عزّ و جلّ فرموده لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ (از چیزهائی که اگر فاش شود شما را ناراحت می‌سازد جویا نشوید- مائده 5: 101).
امّا زنده بگور کردن نوزاد دختر، چون آنها دختران خود را زنده بگور می‌نمودند، و بهمین جهت گور را «داماد» می‌نامیدند.
و اما قول او (قیل و قال) «قال» بمعنی مصدر است (نه فعل ماضی) مگر نشنیدی شخصی می‌گوید: «عن قیل و قال» («عن» حرف جرّ است و بر سر فعل در نمی‌آید) چنان است که گفته از «قیل و قول»، و بنا بر همین جهت گفته می‌شود:
«قلت قیلا و قالا» و در سخن (یعنی قراءت) عبد اللَّه بن مسعود (منظور آیه ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِ (در قرآن سوره مریم 19: 34 که قول الحقّ) قراءت

دیگران است آنهم از همین قبیل است و همچنان است که گفته باشد «قول الحقّ».
و پیغمبر اکرم (ص) نهی فرمود: از

«تبقّر»
تفتیش نمودن و پی بردن به امور خانواده و مال.
اصمعی گوید: معنی اصلی «تبقّر» گشاده و فراخ گردانیدن است و به همین جهت گفته می‌شود: «بقرت بطنه» شکافت و پاره کردی شکم او را، و امام پنجم ابو جعفر علیه السّلام «باقر» نامیده شده، چون آن بزرگوار علم را شکافت و راه آن را گشود.
و پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله نهی کرد از بزیرافکندن سر در حال رکوع چنان که الاغ سرش را پائین می‌اندازد، و معنایش آن است که فرو اندازد سر خود را در هنگام رکوع بگونه‌ای که سرش پائین‌تر از پشتش قرار گیرد. و شیوه پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله آن بود که وقتی به رکوع می‌رفت سر خود را زیر نمی‌داشت و یا سر را بر نمی‌داشت یا به جانبی التفات نمی‌کرد. معنایش این است که سر را آنقدر بلند نگه نمی‌داشت تا بالاتر از تنش باشد و لکن میانه نگه می‌داشت، و «اقناع» عبارت است از بلند کردن و کشیدن سر، خداوند فرموده: مُهْطِعِینَ مُقْنِعِی رُؤُسِهِمْ (شتاب‌زدگانی که گردنها را صاف کشیده‌اند و سرهای خویش را بالا نگهداشته‌اند- ابراهیم 14: 43) و مستحبّ است در این مورد که پشت نمازگزار با سرش در حال

رکوع برابر باشد، زیرا پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در حال رکوع چنان بود که اگر آبی به پشت مبارکش ریخته می‌شد برقرار می‌ماند و روان نمی‌گردید، و امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که در حال رکوع و سجود مهره‌های کمرش راست نباشد نماز او درست نیست.
و پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله نهی فرمود: از برگرداندن سر مشک و آب خوردن از آن، و معنی «اختناث» آن است که لبه آن را دولا کند بعد از آن بیاشامد، و معنای اصلی «اختناث» در هم شکستن است و از همین جهت مرد شبیه بزن را «مخنّث» گویند، بخاطر شکسته و دو تا شدن او، و به همین جهت زن خنثی (آنکه علامت زن و مرد هر دو را داشته باشد) نامیده شده است.
و معنی حدیث در نهی از نوشیدن آب از لب مشک بر دو گونه تفسیر و توجیه شده: یکی آنکه ترس از جانوری است که شاید در آن باشد، و دیگر اینکه؛ بدین معنی است که: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نهی کرده از آشامیدن از دهانه مشکها و مانند آن و آلودن آن بالبان خود، و اینکه اصلا این کار خوب نیست.
و پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله نهی فرمود از چیدن خوشه خرما از درخت در شب، و «جداد» هنگام رسیدن خرما است و جز این نیست که نهی از چنین کاری در

شب بدين جهت است كه بينوايان حاضر نيستند تا از آن بهره‌مند گردند، پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله فرمود (بعضى مواقع) آنچه از مرده بجاى مانده نبايد تكه و تقسيم گردد، و معنايش اينست كه شخصى مى‌ميرد و مالى بر جاى مى‌گذارد كه بايد بين بازماندگانش تقسيم شود، هر گاه يكى از آنها بخواهد آن را جدا جدا كند چنان كه در آن بر بقيّه ورثه يا بر بعضى ايشان زيانى وارد گردد فرموده: نبايد او آن را قسمت نمايد.
و اين «تعضيه» عبارت است از پراكنده نمودن و از اعضا گرفته شده گفته مى‌شود «عضيت اللّحم» وقتى گوشت را قطعه قطعه كند، و خداوند فرموده الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (آنان كه گردانيدند قرآن را بخشهائى- حجر 15: 91) يعنى به قسمتى از آن ايمان آوردند و به پاره ديگر آن كافر شدند، و اين نيز از تعضيه است زيرا ايشان جدا ساختند آن را. و آنچه قسمت پذير نباشد مانند پاره‌اى از يک گوهر، چون اگر شكسته شود از قيمت افتاده و منفعتى از آن برده نمى‌شود (مانند انگشترى)، و همچنين گرمابه وقتى تقسيم شود، و همچنين چادر، يا عباى و شنلى كه خواصّ بر دوش مى‌اندازند از لباسها و مانند آن از چيزهاى ديگر، و اين بخش داورى احكام فراوانى دارد كه داخل در حديث ديگر است كه فرموده «زيان ديدن

و زيان رساندن در اسلام نيست» پس اگر بعضى ورثه بخواهند آن را قسمت كنند پذيرفته نمى‌شود و نمى‌توانند و لكن آن ميراث فروخته مى‌شود آنگاه بهاى آن ميان ورثه تقسيم مى‌گردد.
و پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله از دو نوع پوشش نهى نمود يكى «اشتمال الصّمّاء» و ديگر آنكه مرد لباسى بپوشد كه ته باز باشد و روى عورتش پوشيده نباشد، اصمعى گويد: «اشتمال الصّمّاء» در عرف عرب آنست كه مرد لباس خود را به بر كند كه تمام بدنش به آن پوشانده شود، و هيچ گوشه آن آستين مانندى نداشته باشد كه دست خود را از آن بيرون آورد و اما فقهاء گويند «اشتمال الصّمّاء» آن است كه مرد فقطّ يک لباس به بر كند و غير آن چيزى ديگر به تن نداشته باشد، بعد آن را از يک گوشه‌اش بلند كند و آنگاه بر دوش خود بيندازد و از آن جهت عورتش پديدار شود، و امام صادق صلوات اللَّه عليه فرمود: جامه به خود پيچيدن «صمّاء»
آن است كه مرد رداء خود را زير بغل خود گيرد بعد دو سوى آن را جمع كند و بر روى يک دوش خود بيندازد، و اين تأويل درست مى‌باشد نه آنچه مخالف آن است.
شرح: «رداء پارچه گشادى بود كه بر شانه مى‌انداختند، و دوخته و آستين‌دار نبوده، و پوشيدن به اين صورت پس و پيش را نمى‌پوشانيد».

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 182
و نهى فرمود: «از
ذبايح جنّ
» و قربانى پرى اين بود كه وقتى شخصى خانه‌اى مى‌خريد يا گنج طلائى در مى‌آورد يا چشمه و چاه آبى استخراج مى‌كرد، يا آنچه مانند اينها بود، براى رفع بدشگون‌ى آن حيوان سر مى‌بريدند.
أبو عبيده گفته: ايشان نگران بودند؛ و فال بد مى‌زدند؛ و مى‌ترسيدند اگر قربانى نكنند؛ يا ندهند پريان زيانى در آن چيز به ايشان وارد سازند، و پيغمبر اين نگرانى را بيهوده شمرد، و از آن نهى فرمود.
و فرمود: «حيوانى را كه آفتى دارد نزد حيوانى كه تندرست است نبريد» يعنى مردى كه شترش دچار بيماري گرى، يا مرض ديگر شده، آن را داخل گله شترها و حيوانات تندرستى كه آن آفت را ندارند نكند.
ابو عبيده گفته: جهتش در نظر من- و اللّٰه أعلم- اين است كه ترس دارد خدا شتران تندرست را هم دردمند سازد، و صاحبش گمان برد كه از بيمار به آن سرايت كرده، و در آن گمان گناهكار شود.
و رسول خدا صلى اللّٰه عليه و آله فرمود: شير را در پستان شتر و گوسفند نگاه نداريد كه در آن جمع گردد (براى فروش) هر كس حيوان ماده‌اى را كه ندوشيده‌اند تا شير در پستانش جمع شود بخرد و بعد از دوشيدن بفهمد (كه براى پربهايى اين كار را
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 183
كرده‌اند و شيرش آنقدر نيست) اختيار دارد، اگر خواست (آن را نگهدارد) نگه مى‌دارد و اگر نخواست آن را به فروشنده‌اش بر مى‌گرداند و يک صاع (حدود سه كيلو) خرما هم با آن بدهد «مصراة» يعنى شتر ماده يا ماده گاو يا گوسفندى كه شير در پستان او نگهدارى شده و جمع شده و چند روز دوشيده نشده باشد، تا به بهاى بيشترى آن را بفروشد و معنى اصلى «تصريه» حبس كردن آب و جمع كردن آن است، گفته مى‌شود از آن است «صريت الماء و صريته» و گفته مى‌شود «ماء صرى» بدون مد و گفته مى‌شود از همين جهت «مصراة» ناميده شده چون مانند آن است كه آبهائى در يک جا فراهم آمده است.
و در حديث ديگرى آمده: «آن كس كه گوسفندى را كه دوشيده نشده تا وقت فروختن بزرگ پستان و پر شير بنمايد، بخرد، وقتى فهميد اگر خواست آن را برگرداند بايد با آن يک صاع به فروشنده بدهد» و اينكه (محفله) ناميده شده چون شير در پستان آن پر شده و گرد آمده، و هر چيزى را زياد كند آن را پر و جمع كرده است و از همين جهت است كه گفته شده «قد احفل القوم» وقتى انجمنى تشكيل داده شود و قبيله‌اى گردهم آيند و زياد شوند، و بهمين جهت ناميده شده «محفل قوم» و محفل

مفرد است و جمع آن «محافل».
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 184
و فرموده: خلابه جايز نيست، يعنى گول زدن به زبان، گفته مى‌شود «خلبته أخلبه خلابة» هر گاه او را گول بزند. و عمر خدمت پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله آمد و عرض كرد: ما از يهود حديثهاى تعجّب آورى مى‌شنويم اجازه مى‌فرمائى برخى از آنها را يادداشت كنيم؟ حضرت فرمود: كه شما هم سرگشته و بى‌باكانه به چيزى در آييد چنان كه يهود و مسيحيان هستند، من آئين روشن پاكيزه از هر عيبى براى شما آورده‌ام و اگر حضرت موسى زنده بود جز پيروى من راه ديگرى در پيش نمى‌گرفت.
فرمايش آن حضرت
«متهوّكون»
يعنى سرگردان و آشفته، فرموده: آيا شما هم در اسلام متحيّر و سرگردانيد، آئين خود را نشناخته‌ايد، تا آن را از آئين يهود و ترسايان بگيريد، و معنايش اين است كه ياد گرفتن دانش از اهل كتاب مكروه است.
و امّا مقصود از فرمايش آن حضرت كه فرمود: «آوردم براى شما آئين روشن پاكيزه‌اى» قطعا ملّت حنيفه (ابراهيم) است و بهمين جهت ضمير مؤنّث (بها) آورد، و اين كه خدا آن را وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (و آن است آئين پاينده و استوار- بيّنه 98: 5) خوانده است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 185
و پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله فرمود: قصد داشتم از «غيله» هم بسترى با زن بچه شيرده را نهى كنم. اگر مرد با زن شيرده همبستر شود اين را غيله و غيل، گويند. از همين است «قد اغال الرّجل و اغيل» و فرزند «مغال و مغيل» (بچه شير خوار حامله) و نهى فرمود: از بسيار ماليدن روغن بخود و عطر زدن.
و فرمود: به شما هشدار مى‌دهم بر حذر باشيد از نشستن بر سر راه و محلّ عبور و مرور مگر آنكه حقّ آن را ادا كرده باشيد «صعدات» راههاست و آن از «صعيد» كه خاک است گرفته شده و «صعيد» مفرد است و جمعش «صعد» و «صعدات» جمع جمع آن است چنان كه گفته مى‌شود «طريق» و «طرق» بعد «طرقات» خداوند فرموده است فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً (پس قصد تيمّم كنيد بخاک پاک- نسا: 43).
پس تيمّم آهنگ چيزى نمودن است، گفته شده: از اين قبيل است «امّت فلانا [فأنا] أؤمّه أما و تأمّمته و تيمّمته» همه آنها به معنى بپاداشتن و تكيه نمودن و آهنگ آن نمودن است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 186
و از امام صادق عليه السّلام روايت شده كه فرمود:

«صعید»
جای بلند است و
«طیّب»
جایی است که آب از آنجا سرازیر می‌شود. و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: نقصان و کم کردن در رکوع و سجود نماز، و کم کردن در سلام جایز نیست. «غرار» کمبود در هر چیز است امّا در نماز این است که: رکوع و سجودش را تمام نکند، در یک رکعت کمتر درنگ نماید از رکعت دیگر، و از همین باب است سخن امام صادق علیه السّلام که فرمود: «نماز ترازو است هر که آن را درست بجای آورد تمام حقّش ادا شده است».
و فرمایش پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نیز از همین جهت است نماز «پیمانه» است هر که پر دهد پر گیرد، و هر شخصی آن را کامل انجام دهد ثوابی که به او نوید داده شده به طور کامل به او برسد، این بود معنی «غرار در نماز» امّا «غرار» در سلام این است که مردی در گفتن سلام گوید: «السّلام علیک» جواب دهنده سلام بگوید:
«و علیک» و نگوید «علیکم السّلام» و مکروه است تجاوز از حدّ در ردّ سلام چنان که کمبود آن بد و مکروه است و دلیل آن اینکه امام صادق علیه السّلام به مردی سلام کرد مرد در پاسخ گفت: «و علیکم السّلام و رحمة اللَّه و برکاته و مغفرته و رضوانه» (سلام و رحمت خدا و برکات و آمرزش و بهشت خدا بر شما باد) حضرت فرمود: تجاوز نکنید. در باره ما از سلام فرشتگان به پدرمان ابراهیم علیه السّلام
«رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»
(بخشایش خدا و برکتها بر شماست
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 187
ای خاندان ابراهیم به درستی که خدا ستوده بزرگوار است- هود 11: 73).
و پیغمبر فرمود: «تناجش» افزودن بهای کالائی است که قصد خریدش را ندارد، و برای بازار گرمی این کار را انجام می‌دهند، تا دیگری بشنود و به خاطر زیاد کردن او آنهم بر قیمت کالا بیفزاید، و «ناجش» خائن است و امّا «تدابر» قطع کردن رابطه، و قهر کردن است از «دبر» گرفته شده که مرد پشت کند به رفیقش و از او روی بگرداند.
و مردی شتری را در نزد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله دوشید و آن حضرت به او فرمود:
کمی شیر در پستان آن بگذار که شیر آور باشد، می‌فرماید همه شیر پستان را مدوش و اندکی در آن بگذار که شیر را از رگها بالا بکشد و اگر پستان تهی گردد آمدن شیر در آن دیرتر آید.
و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله «شکال» را پای بند اسب و جز آن، و رسن که بر پالان شتر بندند تا پالان پس نرود، و اسبی که سه دست و پای او

سفید بود و یکی به رنگ دیگر (یا برعکس آن و جمعش «شکل» می‌باشد)، در اسب دوست
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 188
نمی‌داشت یعنی درست نمی‌دانست که اسبی سه دست و پایش بسته باشد و یکی آزاد، و از «اشکالی» گرفته شده که پای بند و رسنی است که اسب را با آن می‌بندند چون «شکال» در سه تا از دست و پاست خوب است که سه دست و پای آن رها باشد و یک پای آن بسته شود و «شکال» نمی‌شود مگر در پا، نه در دست.

باب 319- معنی سکینه

1- محمّد بن مسلم گوید امام باقر علیه السّلام فرمود: «سکینه» (آرامش) ایمان است.
2- یونس بن عبد الرّحمن گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: فدایت گردم تابوت عهد موسی چه بود؟ و گشادگی آن چه مقدار بود؟
فرمود: طول و عرضش سه ذراع در دو ذراع بود. عرض کردم: در آن چه بود؟
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 189
فرمود: عصای حضرت موسی و سکینه. پرسیدم: سکینه چیست؟ فرمود: روح خدا که سخن می‌گفت. هر گاه در چیزی اختلاف می‌نمودند با ایشان سخن می‌گفت و با بیان آنچه قصد کرده بود به آنان خبر می‌داد.
3- اسماعیل بن همام گوید: حضرت رضا علیه السّلام از مردی پرسید در نظر شما سکینه چیست؟ او و دیگران اظهار بی‌اطّلاعی کردند، و عرضه داشتند:
خداوند ما را فدای تو سازد منظور از آن چیست؟ فرمود: بوی خوشی است که از بهشت می‌وزد، شمایلی دارد همانند صورت بشر، و با تمامی پیامبران همراه می‌باشد، و همان است که به حضرت ابراهیم در هنگام ساختن کعبه فرود آمده و او را راهنمائی کرد که چنین و چنان کن و به دستور او شالوده کعبه را بنیان نهاد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 190

باب 320 معنى اسلام أبى طالب بحساب جمل كه با بند انگشتان 63 را بيان كرد

1- مفضّل بن عمر گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: حضرت ابو طالب مسلمان بودن خود را به حساب ابجد اعلام كرد و آن را هم (نه به زبان بلكه با) بستن انگشت كوچک (انگشت پنجم) و انگشت پهلوى آن را، و انگشت ميانه و اين سه انگشت را خميده ساخت و با اين عمل از يک تا سه را نشان داد، و با رها ساختن انگشت شهادت سر شصت را بر باطن بند دوم انگشت شهادت نهاده (مانند تيراندازها) و عدد شصت را آشكار ساخت.
آرى مثل ابو طالب همچون اصحاب كهف مى‌باشد كه ايمان خود را پنهان داشتند، و نمايش به بت‌پرستى دادند، و خدا هم دو بار به ايشان پاداش عطا فرمود.
2- محمّد بن احمد داودى گويد: پدرم گفت من نزد ابو القاسم حسين بن روح- قدّس اللَّه روحه- بودم، مردى از او پرسيد: مفهوم اين سخن عبّاس به پيغمبر

خدا صلى اللَّه عليه و آله كه گفت: «عموى تو ابو طالب به حساب ابجد به عدد 63 اسلام آورد» چيست؟ پاسخ داد: منظور از 63، اين جمله است (اله احد جواد خداى يكتاى عطابخش) و توضيح آن بدين گونه است به حساب ابجد «الف» يک، و «لام» سى، و «ها» پنج، و «ألف» يک، و «حاء» هشت، و «دال» چهار، و «جيم» سه، و «واو» شش، و «الف» يک، و «دال» چهار جمعا مى‌شود «شصت و سه».
شرح: «اسلام آوردن حضرت ابو طالب از جمله مسائل مسلّم و واضح است و از دير باز علماى شيعه و سنّى در اين باره كتابهاى مستقلّى نوشته‌اند، و از ائمّه معصومين عليهم السّلام روايات زيادى رسيده كه مرحوم علّامه امينى 40 حديث آن را در الغدير ج 7 از صفحه 395 به بعد آورده غير از آنچه از طريق اهل سنّت نقل نموده است».

باب 321- معنی زاهد در دنیا

1- حسن بن علیّ ناصری از پدرش از امام نهم و آن حضرت از پدرش حضرت رضا و آن حضرت از پدر بزرگوارش امام کاظم علیهم السّلام روایت کرده که از

امام صادق علیه السّلام پرسیدند: زاهد در دنیا کیست؟ فرمود: شخصی است که از حلال دنیا به خاطر بیم از حساب آن، و از حرام آن بجهت ترسش از شکنجه و کیفر دست بردارد.

باب 322- معنی مرگ

1- امام هشتم علیه السّلام از پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت کرده: مردی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد صفت مرگ را برایم بیان کن! فرمود: برای مؤمن در هنگام مرگ همانند آن است که خوشبوترین بوها را استشمام کند؛ و از بوی خوش آن خواب آلوده و سرمست گردد و هر گونه رنج و دردی از او برطرف شود، ولی برای کافر مانند آنست که به گزش اژدها، و کژدمها یا سخت‌تر از آنها دچار گردیده باشد! یکی از حاضران عرض کرد: ما شنیده‌ایم گروهی می‌گویند: مرگ برای کافر دشوارتر از برش با ارّه، و چیدن با قیچی، و کوبیده شدن با سنگها، و به حرکت آوردن سنگهای آسیاست بر حدقه چشمها.
فرمود: آری بعضی کافران و تباهکاران، وضعشان چنان است، مگر

نمی‌بینید بعضی از آنها در همین زندگی مانند آن سختی‌ها به سرشان می‌آید، پس این شدائدی که در حال مرگ احساس می‌کنند از آن جهت سخت‌تر است که شمّه‌ایست از عذاب آخرت بدین جهت از عذاب دنیا مشکل‌تر است. شخصی عرضه داشت: سبب چیست کافری را می‌نگریم که به آسانی جان می‌دهد، و از دنیا می‌رود و در حالی که سخن می‌گوید و می‌خندد، و حاضران را به سخن گفتن سرگرم می‌نماید، و همین ماجرای را از بعضی مؤمنان نیز می‌بینم، و گاهی در میان مؤمنان و کافران هستند اشخاصی که به سختی جان می‌دهند و لحظات جان دادن را به سختی هر چه تمامتر سپری می‌سازند. فرمود: آن مؤمنی که به آسانی جان تسلیم می‌نماید برای آنست که خداوند هر چه سریعتر او را به پاداش آن سرای نائل می‌گرداند، و آن مؤمنی که سکرات مرگ را به دشواری پشت سر می‌گذارد، بدان جهت است که جبران گناهانی که در دنیا مرتکب شده بنماید، تا پاک و پاکیزه به آن جهان وارد گردد، و بدون هیچ مانعی مستحقّ پاداش أبدی گردد.
و آن کافری که به آسانی جان می‌دهد، به پاداش کارهای خیری است که در دنیا انجام داده تا آنگاه که از دنیا برود او را پاداشی نباشد و برای وی عملی باقی نماند مگر آنچه موجب عقاب است، و آن کافری که با سختی، سکرات

مرگ را می‌گذارند؛ از همان لحظه نخست، عذاب و شکنجه او شروع می‌گردد، و چون خدا دادگر است، به هیچ یک از أفراد ستم نمی‌کند.
2- امام حسین علیه السّلام فرمود: شخصی به امیر المؤمنین عرض کرد:

مرگ را برایم وصف کن. حضرت فرمود: با مرد آگاهی رو برو شده‌اید. مرگ یکی از سه أمری است که بر آدمی وارد می‌شود: یا نوید به نعمتهای جاودان است و یا خبری است به عذاب همیشگی؛ و یا اندوهگین نمودن و ترسانیدن است، و کار شخص «محتضر» مبهم می‌باشد، زیرا نمی‌داند جزو کدامیک از این سه گروه خواهد بود؛ اما انسانی که دوستدار و مطیع ما باشد، به نعمتهای جاودان نوید داده شده، و دشمنانی که با ما سر ستیز دارند، عذاب ابدی در پیش خواهند داشت و اما آن کس که وضعش معلوم نیست و نمی‌داند سرانجامش چه خواهد شد، مؤمنی است که به زیان خود زیاده روی نموده و مشخص نیست سرانجامش به کجا خواهد کشید، خبر مبهم و ترسناکی به او می‌رسد، ولی خداوند هرگز او را با دشمنان ما برابر

نخواهد کرد، و به شفاعت ما او را از جهنّم بیرون می‌آورد، پس کار نیک انجام دهید و از خدا اطاعت کنید. مطمئن نباشید و سزای گناه را از طرف خدا ناچیز مشمارید! زیرا شفاعت شامل حال «مسرفین» نخواهد شد، مگر بعد از سیصد هزار سال.

3- و از امام حسن مجتبی علیه السّلام پرسیده شد: چه مرگی است که مردم آن را نمی‌شناسند فرمود: یا بزرگترین شادمانی است که بر مؤمنین وارد می‌آید، زیرا از سرای رنج (دنیا) به نعمتهای جاودان آخرت منتقل می‌گردند، و یا بزرگترین هلاکتی است که بر کافران وارد می‌آید. زیرا از بهشت خودشان (دنیا) به عذاب و جهنّمی منتقل می‌شوند که نه نابودی دارد و نه پایانی.

و حضرت زین العابدین- علیّ بن الحسین- علیهما السّلام فرمود: (در روز عاشورا) آنگاه که کار بر امام حسین علیه السّلام دشوار گردید، چون یاران آن حضرت نگاه بر چهره‌اش می‌افکندند، بروشنی محسوس بود، بر خلاف دیگران که رنگ پریده و مضطرب گشته و دندانشان میلرزد و طپش قلبشان بیشتر شده و تغییر کرده، ایشان و چند تن از خواص با چهره و روئی درخشان و بدنی کاملا

آرام و دلی مطمئنّ (در صحنه) بودند، بعضی از آنان به بعض دیگر گفتند: بنگرید که آنان چگونه از مرگ نمی‌هراسند! در آن صحنه وحشتناک، امام حسین علیه السّلام به ایشان می‌فرمود: پایداری کنید! ای گرامی زادگان، مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از سختی و آسیب می‌گذراند، و به بهشت عظیم و نعمتهای جاودان می‌رساند، کدامیک از شما دوست ندارد، که از زندانی به قصر منتقل گردد. در حالی که آن برای دشمنانتان همانند پلی است که آنها را از کاخ به زندان و شکنجه‌گاه می‌رساند. زیرا پدرم از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله برایم بازگو کرد: دنیا زندان مؤمن و بهشت

کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت ایشان، و پل کافران به آتش سوزان دوزخ می‌باشد، نه این را بمن دروغ گفته‌اند و نه من دروغ می‌گویم.
4- و حضرت محمّد بن علیّ علیهما السّلام فرمود: شخصی به علیّ بن الحسین علیهما السّلام عرض کرد: مرگ چیست؟ فرمود: برای مؤمن، مانند از تن در آوردن لباس چرکین و پر از شپش، و رهائی از قیدها و زنجیرهای گران و ملبس شدن به فاخرترین لباس و (بوئیدن) خوشبوترین بویها، و سوارشدن بر (رام‌ترین) مرکبها و مأوا گرفتن در مأنوس‌ترین منازل، و برای کافران مانند از تن بدر آوردن لباسهای فاخر و انتقال از منزلهای مأنوس و بر تن کردن
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 197
چرکین‌ترین و زبرترین لباسها، و رفتن به وحشتناک‌ترین منازل، و (چشیدن) سخت‌ترین شکنجه‌هاست.
5- از محمّد بن علیّ علیهما السّلام پرسیدند که: مرگ چیست؟ فرمود:
همان خوابی است که شب هنگام شما را فرا می‌گیرد، با این تفاوت که مرگ مدّتش طولانی‌تر است و شخص از آن بیدار نگردد، مگر در روز قیامت، وقتی انسان در خواب انواع شادمانی را ببیند که نتواند وصف کند، و همچنین از اقسام ترس چیزهایی ببیند که قادر به توصیف حدّ آن نباشد، پس آن حال شادی یا ترس در خواب چگونه است؟ این است مرگ، پس خود را برای آن مهیّا سازید.
6- امام حسن عسکری از نیای بزرگوار خود روایت نموده، حضرت موسی ابن جعفر علیهما السّلام به عیادت مردی رفتند که در امواج طوفانی و سخت (سکرات) مرگ غوطه‌ور بود، و پاسخ آن کس را که صدایش می‌زد، نمی‌داد.
حاضران به حضرت عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا اگر ما را آگاه سازید که مرگ چه حالتی باشد، خوشحال می‌شویم. اکنون وضع رفیق ما چگونه است؟
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 198
فرمود: مرگ وسیله تصفیه است، مؤمنان را از گناهانشان پاکیزه و خالص می‌گرداند، پس آخرین رنجی که به آنان برسد کفّاره آخرین گناهی است که بر گردنشان باقی مانده، و کافران را از حسناتشان تصفیه می‌نماید، و آخرین لذّت یا آسودگی است که به آنان می‌رسد، و آن آخرین پاداش نیکی است که به نفع انسان می‌باشد. امّا این دوست شما کاملا از گناه پاک شد و از کیفر آن خلاص گشت، و خالص شد همچون لباسی که از چرک پاک شود، و صلاحیّت یافت که با ما اهل بیت در سرای بهشت جاودانه معاشرت کند.

7- و بهمان سند قبل از حضرت محمّد بن علیّ علیهما السّلام (امام جواد) روایت شده که فرمود: مردی از یاران حضرت رضا علیه السّلام بیمار شد حضرت به عیادت او رفت و به او فرمود: خود را چگونه می‌بینی یعنی حالت چطور است؟
گفت: بعد از ورود شما مرگ را دیدار کردم- مقصودش شدّت یافتن بیماریش بود- حضرت فرمود: چگونه آن را یافتی؟ گفت: دردناک و بسیار سخت. فرمود:
آن را ندیده‌ای بلکه فقطّ چیزی را دیده‌ای که تو را می‌ترساند، تو را به آن (یعنی بمرگ) و بعضی حالات آن را به تو می‌شناساند، مردم دو قسمند: یکی شخصی که با مرگ راحت می‌شود، و دیگری شخصی که با مرگش مردم از او آسوده می‌شوند، پس ایمان خودت را به خدا و بولایت تجدید بنما! تا طلب راحت‌کننده
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 199
باشی یعنی مرگ را راحتی خود بینی، پس آن مرد چنان کرد.
8- امام هادی علیه السّلام فرمود: شخصی به حضرت جواد علیه السّلام عرض نمود:
چرا این مسلمانها مرگ را دوست ندارند؟ فرمود: بدین جهت به آن مایل نیستند که آن را نشاخته‌اند ولی اگر آن را بشناسند و از اولیاء خدا باشند، هر آینه آن را دوست خواهند داشت، و یقین دارند که آخرت بر ایشان بهتر از دنیاست، سپس فرمود: ای ابا عبد اللَّه چرا کودک یا شخص دیوانه از خوردن داروئی که بدنش را از میکروبها پاک کرده و سلامتش می‌نماید، سرباز می‌زند؟ گفت: زیرا آنها سود دارو را نمی‌دانند، فرمود: سوگند به آنکه محمّد را به حقّ به پیامبری مبعوث کرد، آن کس که کاملا مهیّای مرگ بشود، برایش از داروئی که بیماری را درمان می‌نماید سودمندتر است. بدانید! اگر آگاه بودند که مرگ، آنان را به چه نعمت‌هائی می‌رساند، آن را می‌طلبیدند، و دوستش می‌داشتند بیشتر از آنکه یک انسان خردمند و هوشیار برای بدست آوردن تندرستی و دفع آسیب بدنش دارو طلب کند.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 200
9- بهمان سند از امام حسن عسکری علیه السّلام روایت شده که فرمود: حضرت علیّ بن محمّد الهادی علیهما السّلام بر بالین یکی از اصحاب خود رفت که بیمار شده بود و از ترس مرگ گریه و بیتابی می‌کرد، سپس به او فرمود: ای بنده خدا ترس تو از مرگ بدین سبب است که آن را نمی‌شناسی، آیا هر گاه بدنت را چرک و کثافت فرا گیرد، و از شدّت کثافت و چرکی که بر تو است، آزرده شوی و به بیماریهای پوستی و دمل و گری مبتلا گردی، و بدانی که شستشو در گرما به همه آنها را بر طرف می‌کند، آیا به آنجا نمی‌روی تا خودت را از آن آلودگیها پاک کنی؟ یا اینکه (دوست

داری) به گرمابه نروی تا آن کثافتها بر بدنت باقی بماند؟
عرض کرد: آری، ای فرزند پیامبر خدا (دوست دارم خود را پاک گردانم).
فرمود: پس مرگ نقش همان گرمابه را دارد و آن آخرین چیزی است که از غربال کردن گناهانت و پاکیزه ساختن تو برایت مانده، پس چون به آن رسیدی و از آن گذر کردی یقینا از هر غصّه و اندوه و آزاری رسته‌ای و به همه خوشیها و شادکامی‌ها رسیده‌ای. بر اثر موعظه آن حضرت مرد آرام شد و تسلیم مرگ گردید و شادمانی کرد و چشم خود را بر دنیا بست و جان داد.
10- از امام عسکری علیه السّلام از مرگ پرسیدند، فرمود: تصدیق به
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 201
نشدنی است، بعد از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که: مؤمن بمرگ نمی‌میرد، و مرده، کافر است، خدا میفرماید يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِ یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن می‌آورد.

باب 323- معنى محبنطى

1- امام صادق عليه السّلام از قول پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: زناشوئى كنيد، تا من در قيامت به زياد بودن شما بر ملل ديگر افتخار كنم، تا به آن حدّ كه جنين از رحم افتاده خشمگين بر درگاه بهشت مى‌آيد و به او گفته مى‌شود: وارد بهشت شو! گويد: نمى‌روم تا آنكه پدر و مادرم قبل از من وارد شوند.

ابو عبيده گويد «محبنطى» بدون همزه- فرد خشمگين را گويند كه در كارى كندى ورزد، و «محبنطئ» با همزه- شكم گنده‌اى است كه باد كرده، گويند: به شكم گنده «حبنطا» گفته مى‌شود، و «سقط» و «سقط» بفتح و كسر سين و «سقط» و «سقط» با خواندن قاف به صداى ا ا ا خوانده شده است.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 202

باب 324- معنی فرمایش پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله: موی پشت لب را نیک بتراشید و موی ریش را بلند کنید و خود را همانند گبرها نسازید!

1- علیّ بن غراب گوید: بهترین شخصی که نامش جعفر است- جعفر بن محمّد- از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السّلام برایم بازگو نمود که پیامبر خدا (ص) فرمود: موی سبیل را کوتاه کنید و موی ریش‌ها را بگذارید بلند شود و خود را شبیه گبرها نسازید.! کسائی گوید: فرمایش آن حضرت «تعفی» یعنی افزون کردن و انبوه ساختن، ابو عبیده گوید: گفته شده است: «قد عفا الشّعر و غره» وقتی مو یا چیز دیگری افزون گردد، که مضارعش «یعفو» است و اسم فاعل آن «عاف» و قطعا «عفوته» و «اعفیته» دو لغت هستند، هر گاه آن کار با او انجام گیرد، خداوند فرموده: «حَتَّی عَفَوْا» (تا وقتی که بسیار شدند- اعراف 7: 95) و در غیر این موضع گفته می‌شود: «قد عفی الشیء» وقتی چیزی کهنه و محو گردد، لبید گوید:
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 203 عفت الدّیار محلّها فمقامهابمنی تأبّد غولها فرجامها یعنی: محل زندگی آن نابود گردید، پس جایگزین شدن او در منی عاقبت موجب هلاکت او خواهد شد.
و «عفی» معنی دیگری نیز دارد وقتی است که مردی از دیگری حاجتی یا عطائی بخواهد، که ماضی آن «عفی» است و مضارعش «یعفو» و اسم فاعلش «عاف» و از همین باب است در حدیثی که مرفوعا رسیده: «شخصی که زمین مرده‌ای را احیا کند از آن او باشد و به هر چه در آن دست یابد، بر او صدقه باشد».
و منظور از عافیت در اینجا فردی باشد که از انسان یا جاندار دیگر مانند چرنده و یا پرنده‌ای یا غیر آنها، طلب روزی کند. و جمع عافی «عفاة» است، أعشی گفته:
تطوف العفاة بأبوابه‌کطوف النّصاری ببیت الوثن نیازمندان بدرگاه او می‌چرخند، همچون مسیحیان بر گرد بتخانه.
گویند: و «معتفی» مانند «عافی» اسم فاعل است، به معنی دراز ریش و از سر گناه درگذرنده، می‌باشد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 204

باب 325- معنی سکه مابوره و مهره مأموره

1- ثابت بن دینار گوید: حضرت سجّاد علیه السّلام از پدر بزرگوار خود امام حسین و آن حضرت از پدرش علیّ علیهما السّلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین ثروت، کارهای تولیدی مانند کشاورزی و شخم زدن زمین، و اسب کرّه آور می‌باشد.
2- سوید بن هبیره گوید: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ارزنده‌ترین مال، اسب پرنتاج یا زراعت پر محصول است. در باره فرموده‌اش «سکّه مأبوره» گفته می‌شود: «سکّه»، عبارت است از خیابانی که در دو سمت آن نخلهای بسیار بلند و راست صف کشیده‌اند، و کوچه کوچک از این جهت سکک (کوچه‌ها) نامیده شده که در دو طرف آن خانه‌ها ردیف شده‌اند، این معنی لغوی آن است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 205
و از پیغمبر گرامی صلی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود: راه را «سکّه» ننامید چون سکه‌ای (راهی) نباشد، جز سکه‌ها (راهها) در بهشت.
و «مأبوره» نخلی است که تلقیح شده باشد، و گرده نر بر آن افشانده‌اند، ابو عبیده گوید: برای مفرد «لقحت» بی‌تشدید و برای جمع «لقّحت» با تشدید گفته می‌شود، گرده ریز را «آبر» گویند، چنان که گفته می‌شود: «آبرت النخل آبرها أبرا» (گرده نری دادم و اصلاح نمودم درخت خرما را)، و «مأبوره» درخت خرماایست که گرده نر داده و اصلاح شده است، و وقتی کسی بپرسد: می‌خواهی نخلت را گرده نری بدهم، و همچنین زراعت را، گفته می‌شود: «استأبرت غیری»، و «آبر» اسم فاعل است و گرد ریزنده را «آبر» و مالک زراعت را «مؤتبر» و کشت و درخت خرمائی را که تلقیح شده «مأبور» گویند.
و امّا «مهره مأموره» حیوانی است که زاد و ولدش زیاد باشد، و در آن دو واژه است: یکی از «امر» که گفته می‌شود: «قد امرها اللَّه فهی مأمورة» (خداوند به او دستور داد پس او فرمانبردار است)، و دیگری از «آمر و آمرها» با مدّ «فهی مؤمرة» و بعضی «أَمَرْنا مُتْرَفِيها» (بفرمائیم هوسرانان را- اسری 17: 16) را بدون مدّ خوانده‌اند، این از «أمر» می‌باشد و از حسن روایت شده که چنین تفسیر نموده:
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 206
«ما آنها را امر به اطاعت نمودیم آنها نافرمانی کردند»، و چه بسا که «امرنا» به معنی فزون کردیم است، بنا بر قول آن حضرت: «مهره مأموره، و فرس مأموره»، و کسی که «آمرنا» را با مدّ خوانده، معنایش جز «زیاد کردیم» نمی‌باشد، و اگر آن را با تشدید «أمّرنا» خوانده باشد،

این از مسلّط کردن شخصی است بر شخص دیگر، و در کلام عرب گفته می‌شود: «قد امرنا القوم یأمرون» هر گاه زیاد شوند، و آن از قولش «مهره مأموره» گفته شده است.

باب 326- معنى ماههائى كه براى حجّ تمتع تعيين گرديده است

1- زراره گويد: حضرت باقر العلوم عليه السّلام در تفسير آيه الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ (زمان حجّ ماههاى دانسته شده است- بقره: 197) فرمود: شوّال، ذى قعده، و ذى حجّه مى‌باشند. (هر كس كه در اين ماهها حجّ يا عمره تمتّع را بر خود واجب كند، و به قصد حجّ احرام بندد، مى‌تواند بعضى از اعمال حجّ، چون «ذبح هدى» را انجام دهد، و شرع مطهّر متغيّر نمى‌شود، و آيه ردّ است بر مردم جاهليّت كه قائل به «نسى‌ء» بودند، و فرموده امام بر خلاف گفته كسانى كه قائل بودند: ماههاى حجّ عبارتند از شوال و ذى قعده و ده روزه نخست ذى حجّه، مى‌باشد).
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 207
و در حديث ديگرى است كه ماه رجب براى عمره مفرده مى‌باشد (در تمام ماههاى سال صحيح است و در اين ماه مستحبّ).

باب 327- معنی رفث و فسوق و جدال

1- زید شحّام گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: «رفث و فسوق و جدال» که در آیه الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ از آنها نهی شده، چیست؟ فرمود: امّا «رفث» (که بمعنی هر گونه انگیزه شهوت جنسی است در اینجا بمعنی) جماع و آمیزش جنسی است. و «فسوق» (که در اینجا بمعنی بیرون رفتن از حدود حقّ و مسئولیّت آن است) دروغ گوئی است، مگر نشنیده‌ای که خدا فرموده: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ (ای مؤمنین اگر مرد بدکاری خبری را برای شما آورد، در مورد آن جستجو نمائید، تا مبادا قومی را بنادانی آسیب رسانید- حجرات 49: 6).
و «جدال» (که به معنی درگیری و ستیزه در گفتگو برای تحمیل نظر است) گفتار آدمی است که مرتب می‌گوید: نه بخدا قسم، و آری بخدا سوگند، و دشنام دادن مردی است دیگری را (این سه پدیده، نمودار مبدأها و انگیزه‌های

پست شهوت و غضب و برتری‌جوئی است و منشأ هبوط آدمی است که در محیط حجّ باید ترک شود تا راه صعود گشوده گردد).

باب 328- آنچه خدا در حجّ بر مردم لازم گردانیده و آنچه را برای آنان بعهده گرفته است

1- حلبیّ گوید: امام صادق علیه السّلام در مورد حجّ فرموده: خداوند شرطی را بر مردم لازم شمرده، و پاداش هم برای ایشان تعهّد نموده، پس هر کس که به آن شرط عمل کند، خداوند هم به تعهّدش وفا خواهد نمود، عرض کردم: شرطی که خدا بر ایشان نموده چیست؟ و چه پاداشی بعهده گرفته است؟
فرمود: آنچه شرط کرده که بر عهده آنان است این است که فرموده: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِ (پس آدمی که در آنها خود را به حجّ ملزوم نماید نباید آمیزش «با زنان» نماید و نباید دروغ بگوید، و نباید نافرمانی کند و ستیز نماید و ناسزا گوید، در حج- بقره 2: 197).
و امّا آنچه شرط کرده بر ایشان، در دنباله همین آیات فرموده: فَمَنْ تَعَجَّلَ

فِي يَوْمَيْنِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقى (و شخصی که در دو روز شتاب نماید گناهی بر او نیست و شخصی که تأخیر نماید گناهی نکرده برای افرادی که با تقوی باشند- بقره: 203).
شرح: «منظور از دو روز اینست که اگر حاجیان در روز 12 ذی حجّه بعد از «رمی جمار» بعد از ظهر و پیش از غروب بسوی مکه حرکت نمایند، گناهی بر آنان نیست، و منظور از جمله «وَ مَنْ تَأَخَّرَ» این است که اگر این کار را در روز سیزدهم بعد از «رمی جمرات» انجام دهد نیز گناهی بر آنان نخواهد بود».
گفتم: شخصی که جماع نموده می‌فرمائید چکار باید بکند؟ فرمود:
بدنه‌ای (شتر قربانی) بر او لازم است، و اگر زن با شهوت خود به شهوت مرد کمک کرده، پس بر آنها دو بدنه لازم است که نحر کنند، ولی اگر زن میل بجماع نداشته چیزی بر او نیست و میان زن و مرد جدائی انداخته می‌شود تا مردم کوچ نمایند، و برسند به مکانی که در آنجا مرتکب آن عمل شده‌اند. گفتم: آیا اگر از راه دیگری رفتند، نظر مبارکتان چیست؟ می‌توانند با هم بروند؟ فرمود: آری.
عرض کردم: نظر شما در باره «فسوق» چه می‌باشد؟ با آنکه از آن بزرگتر است، چرا حدّی برایش قرار داده نشده است؟ فرمود: از خدا آمرزش بخواهد و «لبّیک اللّهمّ لبّیک ...» بگوید، عرض کردم: آیا نظر شما در باره کسی که مبتلا بجدال

شود، چیست؟ فرمود: هر گاه بیش از دو بار جدال کرد، بر آن جدال صواب، گوسفندی بکشد، و بر جدلی که خطا بود، گاوی بکشد.

باب 329- معنى حجّ اكبر و حجّ أصغر

1- ذريح محاربىّ گويد: امام صادق فرمود: «حجّ اكبر» روز نحر (دهم ذى حجّه) است (كه معظم أفعال حجّ چون طواف و نحر و حلق و رمى در اوست).
2- معاوية بن عمّار گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: حجّ اكبر چه روزى است؟ فرمود: «حجّ اكبر» روز عيد نحر و «حجّ اصغر» عمره (مفرده) مى‌باشد.
3- عبد اللّٰه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: «حجّ اكبر» روز عيد قربان است. و اين حديث به سند ديگر هم از همين راوى نقل شده است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 211
4- (همانند حديث سوم است).
5- فضيل بن عياض گويد: از حضرت صادق عليه السّلام پرسيدم: «حجّ اكبر» چه روزى است؟ فرمود: مگر در باره آن ترديدى است؟ عرض كردم: آرى، ابن عبّاس مى‌گويد: «حجّ اكبر» روز عرفه (نهم ذى حجّه) است يعنى كسى كه روز عرفه را تا طلوع فجر از روز نحر (دهم ذى حجّه) درک نمايد حجّش درست است.
و هر كس كه اين برهه از زمان را از دست بدهد، حجّش فوت شده، پس او شب عرفه را متعلّق به ما قبل و ما بعدش قرار داده، و دليل بر آن اينست: شخصى كه شب نحر را تا طلوع فجر درک نموده، حجّ را دريافته و از عرفه كفايت نموده.
امام صادق عليه السّلام فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام فرمودند: «حجّ اكبر» روز نحر است و بفرموده خداى عزّ و جلّ: فَسِيحُوا فِى الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ (اى مسلمين بمشركين بگوئيد) شما آزاد هستيد كه فقط مدّت چهار ماه در زمين گردش كنيد (توبه: 2).
پس آن بيست روز از ذى الحجّه (روز عيد نحر كه روز تبليغ است) و
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 212
محرم و صفر و ماه ربيع الاوّل و ده روز از ماه ربيع الثّانى است، و اگر «حج اكبر» روز عرفه مى‌بود، بايد گردش چهار ماه و يک روز آزاد باشد و حضرت علىّ عليه السّلام احتجاج فرمود: به قول خداى عزّ و جلّ: وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ (و از طرف پروردگار و پيامبر او در روز حجّ اكبر «روز عيد قربان» بمردم اعلان مى‌شود- توبه 9: 3).
من همان شخصى هستم كه در ميان حجاج اين اذان، يعنى اين اعلام را كردم. به حضرت صادق عليه السّلام عرض كردم: معناى اين كلمه «حجّ

اكبر» چيست؟
فرمود: چون در آن سال مسلمانان و مشركين همگى حجّ بجاى آوردند، و مشركين در سالهاى بعد از آن حجّ بجا نياوردند، حجّ آن سال «حجّ اكبر» ناميده شد.

باب 330- معنى ايّام معلوم و ايّام معدود

1- حمّاد بن عيسى گويد: شنيدم امام صادق عليه السّلام مى‌فرمود: علىّ عليه السّلام در معنى قول خداى عزّ و جلّ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِى أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ (و ياد كنند نام خدا را

در روزهاى دانسته شده- حج 22: 28) فرمود: ده روز اول (ذى حجّه) است.

2- أبو الصّبّاح از قول امام صادق عليه السّلام در فرموده خداى عزّ و جلّ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِى أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ فرمود: منظور ايّام تشريق (روز عيد نحر و سه روز بعد از عيد قربان) است.

3- زيد شحّام گويد: امام صادق عليه السّلام در تفسير قول خداى عزّ و جلّ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِى أَيَّامٍ مَعْدُوداتٍ فرمود: معلومات و معدودات يكى هستند و منظور از هر دو ايّام تشريق مى‌باشد.

باب 331- معنى مكاء و تصديه

1- يمانى با يک واسطه از امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه در معنى قول
معانی الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 214
خداوند: وَ ما كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكاءً وَ تَصْدِيَةً (و نباشد نمازشان نزد آن خانه (كعبه) مگر سوت زدن و بانكى و دست بر دست كوفتنى- أنفال 8: 35) فرمود:
سوت زدن و دست بر هم كوفتن چندان كه صدا دهد.

باب 332- معنی أذان از جانب خدا و پیامبر او

1- حکیم بن جبیر گوید: امام زین العابدین علیه السّلام در معنی آیه شریفه وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ و اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش- توبه 9: 3) فرمود:

منظور از أذان حضرت علیّ علیه السّلام است.

2- حارث نصری گوید: از امام صادق علیه السّلام تفسیر وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ را پرسیدم، فرمود: نامی است که خداوند از آسمان اختصاص به علیّ علیه السّلام داده است، زیرا اوست که از جانب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 215

بیزاری از مشرکین را اعلام کرد، پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نخست آن را به أبو بکر داده بود، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمّد خدا بتو می‌فرماید: «خودت یا مردی که از خودت باشد و دیگری حق ابلاغ آن را از جانب تو ندارد» بعد از آن فرمان بود که پیغمبر علیّ علیه السّلام را فرستاد، و او به أبو بکر رسید، و صحیفه را از دستش گرفت و برد، و به دیوار کعبه نصب نمود، از این جهت خداوند او را أذان نامید، همانا آن نامی است که خداوند از آسمان اختصاص به علیّ علیه السّلام داده است.

باب 333- معنى «شاهد و مشهود» و معنى روزى كه مردم در آن فراهم گردند

1- اسماعيل بن جابر از راويان خود از امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه آن حضرت در تفسير قول خداى عزّ و جلّ ذلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ (روز قيامت روزى است كه همه مخلوق را در آن جمع كنند، و آن روزيست كه حاضر گردانيده شده، در آن اهل آسمان و زمين- هود 11: 103).
فرمود: «المشهود» روز عرفه، و روزى كه همه خلايق در آن روز جمع

شده‌اند، يعنى روز قيامت است.
2- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام در توضيح فرموده خداى عزّ و جلّ وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (و سوگند به شاهد و مشهود- بروج 85: 3) فرمود: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفه است.
3- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه از امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه فرمود:
«شاهد» روز جمعه «مشهود» روز عرفه، و «موعود» روز قيامت مى‌باشد.
4- يعقوب بن شعيب گويد: حضرت صادق عليه السّلام در مورد آيه «وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» فرمود: «شاهد» روز عرفه است.
5- محمّد بن هاشم از قول شخصى روايت نموده است كه گفت: أبرش

كلبى از حضرت باقر عليه السّلام معنى آيه شريفه وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ را پرسيد، حضرت به او فرمود: در اين مورد چه چيز بتو گفته شده است؟ عرض كرد: گفته‌اند:
«شاهد» روز جمعه است و «مشهود» روز عرفه. حضرت باقر عليه السّلام به او فرمود:
آن طور كه بتو گفته شده نيست، بلكه «شاهد» روز عرفه و «مشهود» روز قيامت است مگر قرآن نخوانده‌اى كه خداوند عزّ و جلّ فرموده: «روز قيامت روزيست كه همه مخلوق را در آن روز جمع كنند و آن روزيست كه حاضر گردانيده شده در آن اهل آسمان و زمين»؟.
6- أبى الجارود از امام باقر يا امام صادق عليهما السّلام در تفسير قول خداى عزّ و جلّ وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ فرمود: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفه و «موعود» روز قيامت است.
7- عبد الرّحمن هاشمى از حضرت صادق عليه السّلام در مورد آيه شريفه وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ روايت كرده كه فرمود: مقصود پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله و امير المؤمنين عليه السّلام است.

شرح: «مشهود» عبارت است از درک و ضبط تامّ بوسيله چشم يا ذهن، و «شاهد» به معنى گواه و «مشهود» مشاهده شده مى‌باشد، و چون عطف به «يوم الموعود» شده‌اند، به روز معيّنى تأويل گشته‌اند و مفسّرين قريب به ده احتمال در آن داده‌اند.

باب 334- معنى مكاعمه و مكامعه

1- حضرت باقر العلوم علیه السّلام به نقل از جابر بن عبد اللَّه انصاری فرمود:
پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی فرمود از «مکاعمه و مکامعه» «مکاعمه» بوسیدن دو مرد است لبهای یک دیگر را، و «مکامعه» آنست که دو مرد در یک بستر برهنه بخوابند و با لباسی میان آن دو فاصله نباشد بدون اینکه ضرورتی باشد (دلیل موجّهی داشته باشند).

باب 335- معنى بعال

1- عمرو بن جميع گويد: امام صادق عليه السّلام به نقل از پدر بزرگوارش فرمود:
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 219
پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله بديل بن ورقاء خزاعىّ را سوار بر شتر خاكسترى رنگى فرستاد، و به او مأموريّت داد تا در ايّام منى، در ميان مردم فرياد زند كه: اين ايّام را روزه نگيرند، زيرا آن روزها، روز خوردن و آشاميدن و «بعال» است، و «بعال» زناشوئى، و شوخى كردن مرد با همسرش مى‌باشد.

باب 336- معنى اقعاء

1- عمرو بن جميع گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: اشكالى نيست در «اقعاء» (گذاشتن نشيمنگاه بر زمين، چنان كه هر دو ساق او پنهان باشد، دو طرف دبر بر دو پاشنه نهادن در ميان دو سجده هنگام اداء نماز) و ميان ركعت اوّل و دوم و ميان ركعت سوم و چهارم، و هر گاه امام جماعت تو را در جايى كه واجب است بايستى، نشاند، پس «تجافى» (يعنى انگشتان دست و سينه پا را بر زمين گذار، و زانوها را بلند) بنما، و جايز نيست «اقعاء» در موقع دو تشهّد، مگر از

جهت بيمارى، زيرا شخص بر سرين نشسته، جالس (نشسته) نيست، بعضى از (بدن) خود را بر بعضى ديگر نهاده.

و «اقعاء» آن است كه در تشهّد بر دو پاشنه پاى خود نشيند و امّا غذاخوردن در حال «اقعاء» ايرادى ندارد چون رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله در چنين حالى غذا ميل مى‌فرمود.

باب 337- معنى مطيطا

1- عمرو بن جميع گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود پدرم از پدرش از جدّش عليهم السّلام برايم بازگو نمود كه پيامبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله فرمود: هر گاه امّتم با تكبّر و ناز فروختن راه بروند، و پارسيان و روميها خدمتكار ايشان شوند، بجان هم افتند، و با يک ديگر در افتند، «مطيطا» با خود نمائى و برازندگى راه رفتن، و كشيدن دو دست در وقت راه رفتن است.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 221

باب 338- معنى لباس قسى

1- حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت نموده: كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:
پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله مرا نهى كرد- و نمى‌گويم شما را نهى نمود- از بدست كردن انگشتر طلا، و از پوشيدن لباس قسى، و از زين پوشهاى ارغوانى قرمز رنگ، و از لحافها و روپوشهاى بسيار سرخ، و از خواندن قرآن در حال ركوع.
حمزة بن محمّد گويد: «القسى» لباسى بود كه از مصر آورده مى‌شد و در بافت آن ابريشم به كار رفته بود و اصحاب حديث گويند «قسى» بكسر قاف و مردم مصر مى‌گويد: لباس قسى منسوب است به سرزمينهائى بنام (قس). قاسم بن سلّام آن را چنين ياد كرده و گفته است من آن را ديده‌ام و اصمعى آن را تعريف نكرده است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 222

باب 339- معنى شجنه

1- عمرو بن جميع گويد: من با چند تن از ياران امام صادق عليه السّلام در محضر مقدّسش بوديم، شنيدم مى‌فرمود: رشته خويشى امامان خاندان محمّد صلى اللَّه عليه و آله روز قيامت به عرش آويزد، و رشته خويشها؛ مؤمنين هم به آن در آويزند و گويند:
پروردگارا بپيوند به آدمى كه به ما پيوندد، و جدا شو، از شخصى كه از ما جدا گردد. فرمود: و خداوند تبارك و تعالى مى‌فرمايد: من «رحمان» هستم و تو «رحم» نامت را از نام خودم باز گرفتم پس بهر كس به تو پيوندد به او خواهم پيوست و از هر كه از تو ببرد خواهم بريد، و بهمان جهت پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرموده: «رحم شجنه» (خويشاوندى در هم پيوسته) پيوندى است از طرف خداى عزّ و جلّ.
ابو الحسين محمّد بن هارون زنجانىّ در نامه‌اى كه برايم نوشته بود خبر داد كه حديث كرد ما را علىّ بن عبد العزيز گويد: شنيدم قاسم بن سلّام در معنى فرمايش پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله
«الرّحم شجنة من اللَّه عزّ و جلّ»
مى‌گفت مفهومش اين است كه
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 223
خويشاوندى درهم پيوسته شده مانند پيوستن ريشه‌هاى درخت، و معنى اين گفته «الحديث ذو شجون» حديث انواع فنون و أغراضى دارد و پيچ در پيچ و داراى فنون و شعبه‌هاست. اين است كه بعضى به بعض ديگر چنگ انداختند و يكى از دانشمندان گفته است: اينكه گويند درخت متشجّن، وقتى بعضى شاخه‌هاى آن به بعضى ديگر درهم پيچيده گردد، و گفته مى‌شود: «شجنة و شجنة و شجن» لفظا و معنا مانند غصن، شاخه درخت است.
و پيغمبر اكرم صلى اللَّه عليه و آله فرموده: «فاطمه از ريشه‌اى پيچيده بمن است، آزار مى‌دهد مرا هر آنچه او را آزار مى‌دهد، و خرسند مى‌سازد مرا هر آنچه او را خرسند مى‌سازد.
2- ابن عبّاس گويد: پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله فرمود: (قطعا فاطمه رگى از من است آزرده مى‌سازد مرا آنچه او را آزرده مى‌سازد، و شادمان مى‌كند مرا آنچه او را شادمان مى‌نمايد، و بيقين خداوند تبارك و تعالى خشمگين گردد بواسطه خشم فاطمه، و خوشنود گردد براى خوشنودى فاطمه، صلوات اللَّه عليها.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 224

باب 340- معنی جبار

1- زید بن علیّ از پدرش امام سجّاد، از پدرش حسین بن علیّ از پدرش علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرده است: که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرموده:
«عجما» (حیوان) و چاه و معدن، اینها باطل و رایگانند (ضامن نیستند اگر موجب تلف شدن کسی شوند) و «رکاز» خمس دارد و «جبار» باطل و رایگان شدن خون است که نه دیه دارد، و نه قصاص.
قاسم بن سلّام گوید: «عجما» در اینجا بمعنی بهیمه (هر چارپا- یا- جاندار بی‌تمیز) و علّت نامیده شدن آن بعجماء این است که قدرت گفتن ندارد. و هر کس نتواند سخن بگوید و لکنتی در زبانش باشد و یا فصیح نباشد، «اعجم و مستعجم» گویندش.
تذکّر: «قاسم بن سلّام از وابستگان قبیله أزد است و یکی از بزرگان علم و ادب است دارای تألیفاتی است که یکی از آنها غریب الحدیث است، گویند اهل هرات بوده و بعدا ببغداد و مصر رفته است و علماء ادب قول او را در بیان الفاظ حجّت دانند، و از این رو مؤلّف بقول او زیاد استناد می‌کند، در 224 از دنیا رفته

است.
و فرمایش امام مجتبی علیه السّلام که فرموده: «نماز ظهر و عصر عجما است» از همین باب است، یعنی قرائت در آن شنیده نمی‌شود.
و امّا «جبار» بمعنی به هدر رفتن، و آسیب، و چارپا وقتی هدر است که افسار گسیخته باشد، و افسارکش یا چهارپا داری نداشته، یا کسی بر آن سوار نباشد، پس هر گاه یکی از این سه حالت در آن بود، صاحبش ضامن است چون در این هنگام جنایت از چارپا نیست، بلکه آن جنایت از شخصی است که افسار حیوان را در اختیار دارد.
و امّا قولش که گوید: «و چاه جبار است»، در آن چند قول است: یکی آنکه شخصی به چاه‌کنی مزد می‌دهد تا در ملکش چاهی بکند، و آن بر روی چاه کن فرو می‌ریزد، در این مورد بر صاحب چاه ضمانی نیست، و قول دیگر: آن چاهی است که در ملک شخص وجود دارد و انسان یا چارپائی در آن می‌افتد، ضمانی بر او نیست چون در ملک او بوده است.
و قاسم بن سلّام می‌گوید: به نظر من چاه کهنه و قدیمی است که معلوم

نیست چه کسی آن را کنده یا مالک آن مشخّص نیست و در بیابان است، که اگر انسان یا چارپائی در آن افتد، پس آن هدر است، و مانند شخصی

است که پیکر بی‌جان کشته‌ای را در بیابان و دشت بی‌آب و علف پهناوری از زمین پیدا می‌کند و نمی‌داند که قاتلش کیست! برای آن نه «قسامه» است (جماعتی که سوگند خورند بر چیزی) و نه دیه‌ای دارد. و امّا «المعدن جبار» همان معادنی است که طلا و نقره از آنها بیرون آورده می‌شود، و گروهی با مزد معیّنی آن را حفّاری می‌کنند، چه بسا «معدن» بر سرشان فرو ریزد، و آنها را بکشد، پس خونشان هدر است چون آن کار را برای مزد انجام داده‌اند.

و امّا در مورد «و فی الرّکاز خمس» میان فقهای عراق و علمای حجاز در «رکاز» اختلاف است، عراقیها می‌گویند: به همه کانها «رکاز» گفته می‌شود، و حجازیها گفته‌اند: «رکاز» فقط مالی است که در زمین پنهان شده از گنج‌هائی که اشخاص پیش از ظهور اسلام آن را مدفون ساخته‌اند.

باب 341- معنى اسجاح

1- عوانه گويد: وقتى جنگ جمل با شكست سپاه عايشه به پايان رسيد، امير المؤمنين عليه السّلام به عايشه فرمود: اى حميرا، كار خدا را با خود چگونه ديدى؟
پاسخ داد: اكنون كه بر ما تسلّط يافتى «فأسجح» يعنى جوانمردى نما و مرا ببخش!

باب 342- معنى حوأب و جمل ادبب

1- ابن عبّاس گويد: پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله به زنان خود فرمود: اى كاش مى‌دانستم كداميک از شما سوار بر شتر ادبب (شتر پرپشم) هستيد كه سگهاى حوأب (نام مكانى است) اطراف آن پارس مى‌كنند، پس بسيارى در اطراف آن از راست و چپ كشته خواهد شد. و بعد از آنكه نزديک به هلاكت شود و تا دم مرگ رود،
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 228
نجات خواهد يافت.
«حوأب» چاه آبى بود متعلّق به قبيله بنى عامر، و «جمل أذيب»، (چنان كه گفته‌اند): «ذئبه» بيماريى است كه چهارپايان بدان مبتلا مى‌گردند، و نيز گفته مى‌شود: «برذون مذءوب» اسب تاتارى (يابو) كه دچار بيمارى شده را گويند، و بگمانم «جمل أذيب» هم از همين لغت باز گرفته شده، و اينكه گفته است: «تنجوا بعد ما كادت» يعنى نجات مى‌يابد بعد از آنكه بسر حدّ هلاكت رسيد.
شرح: «ظاهرا در نسخه مؤلّف «أذيب» بجاى «ادبب» بوده لذا مؤلّف در معنى بتكلّف افتاده است و صحيح «أدبب» است با دال بى‌نقطه و با يک نقطه (بمعنى شتر پرپشم) چنان كه در ترجمه گذشت».

باب 343- معنى روزه‌دار افطاركننده

1- نعيم بن قعنب گويد: به ربذه، بر در خانه ابو ذرّ رفتم، و از او جويا شدم، همسرش گفت: به كارگرى رفته است، در همين موقع أبو ذرّ آمد، در حالى كه
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 229
افسار شترى را مى‌كشيد كه شترى ديگر را بدنبال آن بسته بود، و در گردن هر يک از آن دو شتر مشكى آويخته شده بود، گويد: برخاستم، بر او سلام كردم و سپس نشستم.
أبو ذرّ وارد خانه خود شد و در باره چيزى با همسرش صحبت كرد، سپس به ناراحتى گفت: افّ، مگر مى‌شود چيزى بر فرموده پيامبر خدا افزود كه فرمود:
«جز اين نيست كه زن چون دنده‌اى مى‌ماند (كه كج است) اگر بخواهى راستش كنى، خواهد شكست و با اين حال لازمه زندگى است پس بايد با او بمدارا گذران كرد» سپس، يک سينى آورد كه چيزى مانند مرغ سنگ خوار پخته در آن بود، و گفت: بخور من روزه دارم، آنگاه برخاست و دو ركعت نماز خواند، بعد آمد و شروع بخوردن غذا كرد، گويد: گفتم: «سبحان اللَّه» گمان مى‌بردم از مردم دروغ بشنوم، ولى نمى‌پنداشتم كه تو هم بمن دروغ بگوئى! گفت: چه دروغى به تو گفته‌ام. گفتم: به من گفتى كه روزه‌دارى، بعد آمده‌اى و غذا مى‌خورى.
پاسخ داد: الآن هم مى‌گويم سه روز از اين ماه را روزه گرفته‌ام، پس روزه تمامى آن برايم پابرجا و ثابت شد، و افطار كردن آنهم برايم حلال شد.
شرح: «چون سه روز از اين ماه را روزه گرفتم، طبق فرمايش پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله روزه يک ماه برايم نوشته شد، پس من در اين ماه روزه‌ام در حالى كه غذا خوردن هم براى من حلال است، و شايد قصد داشته كه با اين كار سنّت پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 230
را به راوى بياموزد».

باب 344- معنى قميص، ردا، تاج، سراويل، تكه، نعل، و عصا، چيزهائى كه خداوند با آنها پيامبرش محمّد صلى اللَّه عليه و آله را گرامى داشت چون او را از صلب عبد المطّلب بيرون آورد

1- سفيان ثورىّ از امام صادق عليه السّلام از پدرش از جدّش از حضرت علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام روايت نموده كه آن حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالى نور محمّد صلى اللَّه عليه و آله را قبل از خلقت آسمانها و زمين و عرش و كرسى و لوح و قلم و بهشت و دوزخ آفريد، و قبل از اينكه آدم و نوح و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و موسى و عيسى و داود و سليمان و همه آنان را كه خداوند در اين آيه فرموده است: وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ- الى- وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 231

(ما به ابراهيم، اسحاق و يعقوب را أرزانى داشتيم تا آنجا كه فرمايد: آنان را براه راست رهبرى نموديم- انعام 6: 84 تا 87)، بيافريند، و نيز: يک صد و بيست و چهار هزار سال قبل از آنكه همه پيامبران را بيافريند (شايد مراد روزهاى خدائى باشد نه از روزهاى ما) و او عزّ و جلّ، با وى، دوازده حجاب آفريد كه عبارت بود از: حجاب قدرت، حجاب عظمت، حجاب منّت، حجاب رحمت، حجاب سعادت، حجاب كرامت، حجاب منزلت، حجاب هدايت، و حجاب نبوّت، و حجاب رفعت، و حجاب هيبت، و حجاب شفاعت. آنگاه نور محمّد صلى اللَّه عليه و آله را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگاهداشت كه او همى گفت:
«منزّه است پروردگار والامقام من» [و او را مى‌ستايم] و يازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت كه مى‌گفت: «پاک است داناى راز پنهان» و ده هزار سال او را در حجاب منّت نگهداشت كه مى‌گفت: «پاک و منزّه است خدائى كه پايدار است، و كارش بيهوده نيست»، و نه هزار سال نيز در حجاب رحمت، كه مى‌گفت: «پاک و منزّه است خداى بلند مرتبه و برتر»، و هشت هزار سال هم در حجاب سعادت، كه مى‌فرمود: «پاک و منزّه است پروردگارى كه پاينده است و

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 232

اشتباه نمى‌كند»، و هفت هزار سال در حجاب كرامت نگهداشت كه همى گفت:
«پاک و منزّه است آن خدائى كه بى‌نياز است و هرگز محتاج نگردد» و شش هزار سال نيز در حجاب منزلت، كه همى گفت: «پاک و منزّه است خداى من كه برتر است و بخشنده» و پنج هزار سال هم در حجاب هدايت، كه مى‌فرمود: «پاک و منزّه است پروردگار عرش بزرگ» و چهار هزار سال در حجاب نبوّت نگاهداشت كه همى گفت «پروردگار مقتدر و بى‌همتا

از توصیف جاهلانه و ناروای مشرکان منزّه است» و سه هزار سال در حجاب رفعت، که می‌فرمود: «پاک و منزّه است خدائی که صاحب ملک و ملوک است» و دو هزار سال در حجاب هیبت نگاه داشت که می‌گفت: «پاک و منزّه است خدا و من بستایش او مونسم» و هزار سال هم در حجاب شفاعت، که می‌گفت: «پاک و منزّه است پروردگار بزرگ، و من به ستایش او مشغولم».
سپس خداوند نام خود را که نور درخشانی بود بر لوح هویدا ساخت و تا چهار هزار سال آنجا بود، و بعد از آن بر تارک عرش آشکار ساخت و هفت هزار سال نیز آنجا بود، تا آن را در پشت آدم نهاد، و از آنجا به پشت نوح منتقل نمود،

و از نهادی به نهاد دیگرش انتقال داد، تا از صلب عبد اللَّه بن عبد المطّلب بدر آورده، و به شش کرامت او را گرامی و مخصوص گردانید: پیراهن رضا بر پیکرش پوشانید، و ردای هیبت بر دوش او افکند، و تاج هدایت بر سرش نهاد، و زیر پیراهن معرفت بر او بپوشاند، و محبّت را کمربند او ساخت تا بدان سروال خویش محکم دارد، و نعلین خوف در پایش نمود، و عصای منزلت را بدستش داد. (کنایه از اینکه سراپای شخصیّت او را به رضا و هیبت و هدایت و معرفت و محبّت و خشیت و مقام و منزلت که همگی لباس باطن است، آراست- از باب تشبیه معنی و معقول بمحسوس-)
سپس خداوند به او فرمود: ای محمّد! نزد مردم برو و به آنان فرمان ده که بگوئید: «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». ترکیب این پیراهن از شش چیز ساخته شده بود: تنه‌اش از یاقوت، و دو آستین آن از لؤلؤ، و دکمه آن از بلور زرد، و دو زیر بغلش از زبرجد، گردنبندش از مرجان سرخ، و یقه‌اش از نور خداوند «جلّ جلاله»، به برکت این پیراهن توبه حضرت آدم را پذیرفت، و انگشتری سلیمان را به او بازگردانید، و یوسف را به یعقوب رسانید، و یونس را از شکم ماهی نجات بخشید و پیامبران دیگر را از گرفتاری رهانید، و آن پیراهن جز پیراهن حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله نبود.

باب 345- معنى فرمايش أمير المؤمنين به عثمان كه: اگر سخن بگويم چيزى نيست مگر بر خلاف ميل تو و نيست نزد من مگر آنچه دوست مى‌دارى

1- قنبر غلام امير المؤمنين عليه السّلام گويد: در خدمت علىّ بن أبى طالب نزد عثمان بن عفّان رفتم، او مايل بود كه با علىّ عليه السّلام تنها باشد، پس آن حضرت به من اشاره فرمود كه دور شوم، من مقدارى نه چندان دور از آنان كناره گرفتم، (شنيدم كه) عثمان به درشتى و خشم با علىّ عليه السّلام سخن مى‌گفت، در حالى كه علىّ عليه السّلام سر بزير انداخته، چشم بر زمين دوخته بود، سپس عثمان رو به او نمود و گفت: چرا سخن نمى‌گوئى؟ فرمود: اگر بگويم سخنى نخواهم گفت، مگر آنچه بر خلاف خواسته توست، و بسود تو چيزى سراغ ندارم مگر آنچه دوست دارى.
مبرّد گفته است: تأويل آن اين است كه: اگر همان گونه كه تو بمن پرخاش نمودى سخن بگويم، مقابله بمثل خواهم كرد، پس پرخاش من تو را آزرده خواهد
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 235
ساخت و ترجيح مى‌دهم كارى نكنم اگر چه مورد پرخاش قرار گرفته‌ام مگر آنچه تو دوست دارى (كه مورد عقاب قرار نگيرى).

باب 346- مفاهيم جملات سخنرانى امير المؤمنين عليه السّلام هنگامى كه خبر قتل (حسان فرماندارش را در شهر أنبار شنيد

1- هشام بن على، و محمّد بن زكريّاى جوهرى گفتند: ابن عايشه به سلسله سندى كه خود آن را ياد نموده، بر ايمان چنين بازگو كرد كه: وقتى به حضرت علىّ عليه السّلام خبر رسيد كه ارتش معاويه بر شهر مرزى أنبار تاخته، و فرماندار وى در آنجا به نام حسّان بن حسّان را بشهادت رسانده، و آنچه در شهر بوده به يغما برده است، وى خشمگين از كوفه بيرون آمد، و آنچنان آشفته بود كه بخود توجّه نداشت بگونه‌اى كه لباسش بزمين كشيده مى‌شد، و مردم نيز در پى آن بزرگوار روان شدند، و شتابان مى‌رفت تا به محلّ «نخيله» (كه ميدان بسيج و سان لشكر كوفه بود) رسيد، در آنجا بر مكان مرتفعى از زمين، ايستاد، و اين سخنرانى پر سوز و گداز را ايراد نمود: ابتدا در كمال فروتنى به ستايش پروردگار و درود بر

پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله لب گشود: و آنگاه فرمود: همانا نبرد با مخالفين دين، درى از درهاى بهشت مى‌باشد [كه خداوند آن را بر روى دوستان مخصوص خود گشوده، و جهاد پوشش پرهيزكارى، و زره رخنه ناپذير خدا، و سپر محكم قادر متعال است].

كسى كه از روى كوته‌فكرى آن را ترک نمايد و مايل به آن نباشد، خداوند لباس خوارى و فرومايگى بر او بپوشاند، و ويرا در گرداب بلا فرونشاند، و خوار گردانيده شود به حقارت و بى‌اعتبارى.

من در شب و روز، در آشكار و نهان، بارها نغمه فداكارى را در گوشهاى سنگين شما نواختم، و شما را به نبرد بى‌امان با آنان فرا خواندم تا قبل از آنكه بشما يورش برند بر آنان بتازيد، هم اكنون بار ديگر آن را تكرار مى‌نمايم شايد با اين دم گرم من، خون نيم مرده و سرد و لخته شده در شريانهايتان بجريان افتد، سوگند به آنكه جانم در اراده اوست قلمرو سرزمين هيچ قومى ميدان تاخت و تاز دشمن قرار نگرفت مگر آنكه دچار خوارى و شكست شدند.

وه! كه چه سست عنصر بوديد، و در پاسخ دعوت من به بهانه‌هاى شرم‌آور، بار وظيفه خود را بر دوش يک ديگر نهاديد، و به اميد هم نشستيد، و هر كدام انتظار پيشگام شدن ديگرى را كشيديد، و بارها ساختن يک ديگر در سختى‌ها، از بند مسئوليّت گريختيد، و سرانجام روزگار به دام مذلّتتان كشيد، و دشمن از هر سو بر شما تاخت و اموالتان را به يغما برد.

اين مرد غامد (سفيان بن عوف از قبيله بنى غامد در يمن فرمانده لشكر

معاویه) است که با سپاهیان تحت فرماندهی خود به شهر أنبار (شهری در کنار شرقی فرات مقابل هیت که در جانب غربی فرات می‌باشد) یورش برده، و فرماندار آنجا (حسّان بن حسّان) را با مردان زیاد و زنانی از اهالی آنجا کشته است، و قسم به آفریدگاری که جانم به اراده و اختیار اوست گزارش تکان دهنده‌ای به من رسیده: که یکی از سپاهیان ایشان بر دو تن از زنان که یکی مسلمان، و دیگر زن غیر مسلمانی که پناهنده به مسلمین بوده حمله‌ور شده زیورهای زنانه و دستبند و النگو، و گردنبند، و گوشواره‌های آنان را با کمال قساوت و بیشرمی از پا و دست و گردن و گوششان بیرون آورده و به تاراج برده (و آن دو زن برای نجات خود هر چه سوز دل را با قطرات اشک آمیختند کسی به فریادشان نرسیده) و آنگاه متجاوزین با غنائم فراوان، در حالی که کوچکترین زخمی بر نداشته و قطره خونی از بدنشان نچکیده به پایگاههای خود باز گشته‌اند.
که اگر مرد مسلمانی از شنیدن این ماجرای دلسوز و غم انگیز از فرط خجلت در دم بمیرد، و سر به خاک تیره فرو برد، به نظر من نه تنها بر او سرزنشی نیست، بلکه چنین مرگی را سزاوار است و بسی شگفت‌انگیز و جای دریغ است که این گروه بر کردار ناشایست خود، آن گونه پشت به پشت هم داده‌اند و کوشایند، و شما در کار حقّ خود چنین پراکنده‌اید و سست عنصرید! وقتی خواستم که در زمستان با آنها بجنگید، با لحنی که نماینده سستی شما بود، گفتید: اینک
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 238
بوران و سرما است، هنگامی که در تابستان گفتم به نبرد با ایشان برخیزید، پاسخ دادید: گرمای تابستان بیداد می‌کند، بما مهلت بده تا فشار گرما کاسته شود. شما که با چنین بهانه‌هایی، عاجزانه از گرما و سرما گریزانید، به خدا سوگند! از لبه تیز شرر بار شمشیر برهنه دشمن بیشتر خواهید گریخت (با چنین روحیه‌ای، آنگاه که آتش جنگ پیکرتان را بسوزاند چگونه خواهید توانست سینه گناه آلود آنها را از هم بدرید و دست جنایتکارشان را از دامن خود کوتاه سازید).
(سپس با لحن پرخاشگرانه‌ای فرمود:) ای مردنمایانی که اثری از مردانگی در شما (فکر و روحتان) نیست! با شما هستم! شمائی که اندیشه‌های مشوّشتان به کوتاهی اندیشه و آرمان کودکی می‌ماند که نیازمند به دایه است و همچون پرده‌نشینان و عروسان تازه به حجله رفته که برای هر چیز منتظر کمک هستند! به خدا قسم با سرپیچی و نافرمانیهایتان، فکر و نقشه‌ام را تباه ساختید، و دل خونینم را با رفتار ناهنجارتان از جوش و خشم مالامال کردید، تا کار به جایی رسید که مقام سربازی‌ام را لکه‌دار کردید، و مردم مرا مسئول خودسریهای شما دانسته و کاردانی مرا زیر سؤال بردند تا آنجا که قریش گفتند: پسر ابو طالب دلاور است ولی

درست با تاکتیک‌های جنگی آشنائی ندارد و خام است، (با تعجّب فرمود) خدا خیرشان دهد (تا بتوانند گفتار خود را سنجیده ادا کنند)، آیا در میدان کارزار چه کسی فنون نظامی را بهتر از من می‌داند، و یا استوارتر و

چیره‌دست‌تر از من است؟! به خدا سوگند هنوز به سنّ بیست سالگی نرسیده بودم که در میدان جنگ قد بر أفراشتم، و گامهای پولادینم زمین سخت آنجا را لرزاند، و اکنون سنّم از شصت گذشته (چگونه می‌شود با چهل سال سربازی، که در همه جنگها تدابیرم موفّقیّت آمیز و افتخار آفرین بوده، اکنون در مسائل جنگ ناپخته باشم) و لکن هیچ راهی و تدبیری باقی نمانده است.

کسی که فرمانش را نمی‌برند چه می‌تواند بکند؟!- سه بار این جمله را تکرار فرمود- در این هنگام مردی بهمراه برادرش بپا خاست و عرضه داشت: ای امیر المؤمنین، من و این برادرم چنانیم که خداوند از قول حضرت موسی بازگو نموده: رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی (پروردگارا هر آینه من مالک نیستم مگر نفس خود و برادرم را- مائده 5: 25).

به خدا قسم هر چه فرمان دهی اجرا خواهیم کرد، گر چه مجبور باشیم از میان شعله‌های سوزان آتش چوب درخت «غضا» و بر روی خارهای جانگزای «قتاد» (درخت پرتیغی است) بگذریم، حضرت برایشان دعای خیر کرد؛ و آنگاه فرمود: و بکجا خواهید رسید از آنچه من خواسته‌ام و سپس فرود آمد.

اکنون به بیان مفاهیم کلمات خطبه می‌پردازیم:

1- «سیما الخسف»، «سیما» مفهوم غیر ظاهرش (نشان) است. چنانچه خدای

عزّ و جلّ فرمود: سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (نشان ایشان اثر سجده‌ایست که در رخسارشان می‌باشد- فتح 48: 29) و در آیه دیگر فرموده:

یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ (آن روز تبهکاران به نشانیشان شناخته می‌گردند- الرّحمن 55: 41) و در آیه دیگر فرموده: یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُسَوِّمِینَ (خداوند جهت نگهداری و یاری شما پنج هزار فرشته که دارای نشان هستند خواهد فرستاد- آل عمران 3: 125) یعنی پرچمهائی دارند (که نشان مسلمین است).

2-

«و دیّث الصغار»

و با این حقارت و پستی، زبون و بیچاره می‌شود.

وقتی زشت‌روئی شتر او را خوار و آرام گرداند، گفته می‌شود: «بعیر

مديّث» يعنى شتر خوار و رام گرديده شده.
-3
«فى عقر ديارهم»
يعنى در وسط سرزمينشان، و «عقر» بمعنى ريشه و اصل است، و به همين جهت مى‌گويند: «براى فلانى عقارى است» يعنى: فلانى را بنياد و ريشه مال است.
-4
«تواكلتم»
اقتباس شده از «وكلت الامر اليک و وكلته الىّ» من كارم را بتو سپردم و تو، هم آن را به من واگذاردى. زمانى كه هيچ كدام بنفسه متصدّى انجام آن امر نشوند و هر يک بديگرى واگذارد، و همين است گفته حطيئه: «امور اذا
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 241
و اكلتها لا تواكل» (كارهائيست كه چون بديگرى واگذارم شانه از زير بار آن خالى مى‌كند).
5- وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيًّا (و بكلّى فرمان خدا را پشت سر انداخته و بفراموشى سپرده‌ايد- هود 11: 92) يعنى به آن توجّهى نداريد همانند چيزهاى فراموش شده، و در مثل گفته مى‌شود: «نياز مرا پشت سر خود قرار مده» يعنى نياز مرا چنان از نظر دور مدار كه بكلّى آن را رها كنى.
-6
«حتّى شنّت عليكم الغارات»
مى‌گويد: فرو ريخت غارت را بر آنان، گفته مى‌شود: «شننت الماء على رأسه» يعنى آب را بر سر او ريختم. و از سخن عرب است «فلمّا لقى فلان فلانا شنّه بالسّيف» (فلانى وقتى بفلان شخص رسيد، شمشير را محكم بر او فرود آورد).
-7
«هذا اخو غامد»
(او مردى مشهور از ياران معاويه از قبيله بنى غامد بن نضر از «أزد» است).
-8
«فتنتزع احجالهما»
يعنى خلخالهاى آن دو زن را از پايشان در آوردند، مفردش «حجل» مى‌باشد، از همان جهت به اسب گفته مى‌شود «محجله»، و به بند گفته مى‌شود: «حجل»، چون در پاى واقع مى‌شود.
-9
«و رعثهما»
(گوشوارهاى آن دو) كه مفردش «رعثه» و جمع آن «رعاث» و جمع

جمعش «رعث» می‌باشد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 242
-10
«ثمّ انصرفوا موفورین»
- «موفور» از «وفر» گرفته شده: یعنی از بدن یا مال هیچ یک از ایشان چیزی کم نشده، گفته می‌شود: «فلان موفور و فلان ذو وفر» یعنی ثروتمند است و صاحب مال زیاد و تنومند و سلامت.
-11
«لم یکلم احد منهم کلما»
یعنی: به هیچ یک از ایشان خراشی وارد نشد، و به هر زخمی، چه بزرگ باشد چه کوچک «کلم» گفته می‌شود. (و جمع آن کلوم و کلام بر وزن رجال است).
-12
«مات من دون هذا اسفا»
یعنی اظهار تأسّف و دریغ نمودن، «آسف» گاهی به معنی بخشم آمده میباشد. خداوند فرمود: فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ (آنگاه که فرعون و پیروانش ما را بخشم آوردند ما هم از آنان انتقام گرفتیم و همگی را غرق نمودیم) و «اسیف» بمعنی مزدور هم استعمال شده، و به معنی أسیر نیز هست.
-13
«من تظافر هؤلاء القوم علی باطلهم»
یعنی از همکاری و اتّحادشان [در آن عمل باطلشان].
-14
«وفشلکم عن حقّکم»
، فلانی از آن چیز «فشل» شد، یعنی بد دل و بیمناک شد و سستی نمود و بدنبال آن نرفت.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 243
-15
«هذا أوان قرّ و صرّ»
، «الصّرّ» (شدّت سرما) خدای عزّ و جلّ فرموده:
كَمَثَلِ رِيحٍ فِيها صِرٌّ (مانند بادی که در آن سرمای شدید است- آل عمران 3: 117).
-16
«هذه حمارّة القیظ»
، «قیظ» تابستان است و «حمارّته» شدّت یافتن گرمای آن است.

باب 347- معنی فرموده پیامبران هنگامی که در قیامت به ایشان گفته شود: آنگاه که شما قوم خود را به توحید دعوت کردید ایشان چه پاسخی دادند؟ گویند: ما چیزی ندانیم، مگر آنچه تو می‌دانی

1- امام صادق علیه السّلام در معنی قول خداوند: یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ، قالُوا لا عِلْمَ لَنا (یعنی روزی که خدا همه پیامبران را جمع نموده و به ایشان گوید: مردم به دعوت شما چه پاسخی دادند؟ آنان می‌گویند: ما چیزی نمی‌دانیم (تو خود از همه رازها با خبری)- مائده: 109) فرمود: آنان می‌گویند:

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 244

غیر از تعلیم تو، دانشی برای ما نیست و افزون بر آن نمی‌دانیم، امام صادق علیه السّلام فرمود: قرآن همه‌اش سرزنش و نکوهش است و باطنش نزدیک گردانیدن می‌باشد، و در واقع بانگی است که هشیار می‌سازد تا دور افتادگان از حقّ به خود آیند و خود را به آن نزدیک سازند.

باب 348- معنی نفس عقل و روح آن و سر و چشم و زبان و دهان و قلب آن و آنچه از آن نیرو می‌گیرد

1- یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السّلام برایم نقل کرد: که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود:
براستی که پروردگار عقل را از نوری که در گنجینه دانش پیشینه خود پنهان بود، و هیچ پیغمبر مرسل، و ملائکه مقرّبی بدان دسترسی نداشت، خلق کرد، و دانش

را جان آن قرار داد، و قوّه دریافت و هوش را روانش ساخت، و پارسائی را سرش، و شرم را دو چشمش، و حکمت (واقع بینی) را زبان آن، و مهربانی را همّتش، و دلسوزی را قلب آن قرار داد، آنگاه درون آن را با ده چیز که عبارتند از: یقین، ایمان، راستی، آرامش و متانت، اخلاص، مهربانی و سازش، بخشش، قناعت، فرمانبرداری و اطاعت، و سپاسگزاری و حقّ‌شناسی انباشته و نیرومند ساخت آنگاه خداوند به آن فرمود: برو! به عقب رفت. سپس فرمود: جلو بیا! پیش آمد، بعد به او فرمود: سخن بگو، گفت: ستایش مخصوص پروردگاری است که نه ضدّی (حریفی) دارد، و نه همتایی و هم شأنی و نه هم سری، و نه نظیری، آن کس که همه چیز در برابر بزرگیش سر تعظیم فرود آورد، سپس خدای تبارک و تعالی فرمود: به بزرگواری و جلالم قسم، که آفریده‌ای را بهتر و فرمانبردارتر، و والاتر و شریف‌تر و گرامی‌تر از تو نیافریده‌ام، بواسطه تو، به یگانگی شناخته و پرستیده و خوانده شوم و خواسته گردم و محلّ امیدواری باشم، و بواسطه وجود تو از من بترسند، و بر حذر باشند و پاداش و کیفر نیز به دلیل وجود تو می‌باشد.
عقل از این سخنان کرنش نمود و به سجده افتاد، و هزار سال در سجده

ماند. آنگاه خدای تبارک و تعالی به او فرمود: سرت را از سجده بردار و هر چه خواهی بپرس و سؤال کن تا به تو عطا شود، و شفاعت کن تا پذیرفته گردد، عقل سر برداشت، و عرض کرد: بار الها از تو می‌خواهم که شفاعت مرا در باره هر خردمندی بپذیری! خداوند به ملائکه‌اش فرمود: شما را گواه می‌گیرم که من شفاعت او را در باره هر کس که خرد را به او داده‌ام خواهم، پذیرفت.

باب 349- معنى حديثى كه در باره لعن طلا و نقره وارد شده است

1- هارون بن خارجه گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: خداوند لعنت كرده است: «ذهب و فضّه» را، و آن دو را دوست نمى‌دارد مگر شخصى كه خود از جنس آنها است. عرض كردم: فدايت شوم همان «ذهب» (طلا) و «فضّه» (نقره) كه معروف است؟ فرمود: نه، آن گونه كه فهميدى نيست. بلكه مقصود از ذهب، شخصى است كه دين را از بين ببرد و فضّه، كسى است كه به كفر در آيد.

مصنّف اين كتاب- رضى اللَّه عنه- گويد: اين حديث را جز از حسن بن

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 247

حمزه علوىّ از ديگرى نشنيدم. استادم محمّد بن حسن بن وليد آن را برايم روايت نكرده، و لكن به نظر من صحيح است، و نيز خبرى كه از امير المؤمنين عليه السّلام نقل گرديده مؤيّد آن است كه فرموده: من مهتر مؤمنان هستم و ثروت، رئيس ستم پيشگان، و ثروت خود نمى‌بالد، بلكه به آن خودنمائى و برازندگى مى‌شود، بنا بر اين آن جمله كنايه است از شخصى كه دين را از بين ببرد، و به كفر در آيد، و علّت اين كه از آنها (طلا به دين و نقره به كفر) كنايه آورده شده اينست كه همان گونه كه آن دو (طلا و نقره) بهاى هر چيز مى‌باشند، آنان كه در جمله اشاره به آنهاست نيز ريشه هر كفر و ستمى مى‌باشند.

باب 350- معنی درجات، و کفاره گناهان، و هلاک‌کنندگان و رهائی بخشندگان

1- سعد اسکاف گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: سه چیز باعث بالا رفتن مرتبه و درجه، و سه چیز موجب کفّاره گناه، و سه چیز تباه‌کننده، و سه چیز نجات

بخشنده است، امّا آنچه باعث بالا رفتن مقام است، آشکارا سلام نمودن، و غذا دادن به مردم (گرسنه)، و نماز خواندن در شب، هنگامی که همه در خواب فرو رفته‌اند، می‌باشد. و امّا پوشاننده گناهان: با وجود هوای سرد، وضوی کامل ساختن، و در شب و روز به نماز جماعت رفتن، و نمازها را در اوّل وقت خواندن می‌باشد. امّا آن سه چیز که هلاک‌کننده است: بخلی که بر وجود انسانی، حاکم و فرمانروا باشد، و هوای نفسی که از آن پیروی گردد، و خودپسندی است.

و امّا سه چیز رهائی بخش: در نهان و آشکار از خدا ترسیدن، و در حال داشتن و نعمت و همچنین در زمان تنگدستی، میانه روی کردن، و در حال خرسندی و خشم از روی عدل و انصاف سخن گفتن است.

مصنّف این کتاب- رضی اللَّه عنه- گوید: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود:

«شحّ مطاع»

گمان بد داشتن به خدای عزّ و جلّ است، و امّا «سبرات» جمع «سبرة» می‌باشد، و آن شدّت سرما است و به همین سبب مرد «سبره» نامیده شده است.

باب 351- معنى رمضان

1- شخصى بنام سعد، از امام باقر عليه السّلام روايت نموده و گفت: هشت تن در محضر آن بزرگوار بوديم و در باره «رمضان» صحبت مى‌كرديم، حضرت فرمود:
نگوئيد «اين رمضان» و نگوئيد رمضان رفت، و رمضان آمد! زيرا «رمضان» نامى از نامهاى خداوند عزّ و جلّ مى‌باشد. نمى‌آيد و نمى‌رود، آنكه مى‌آيد و مى‌رود زائل و نيست‌شونده است، بلكه بگوئيد: شهر رمضان (ماه رمضان) يعنى شهر اضافه گرديده به اسمى كه نام خداست، ماهى كه قرآن در آن ماه نازل گرديد، و خداوند آن را حجّت و محلّ شادمانى براى اولياء خود قرار داده است.
2- غياث بن ابراهيم گويد: امام صادق عليه السّلام از پدر بزرگوارش از جدّش روايت نموده كه فرمود: حضرت علىّ صلوات اللّٰه عليه فرمودند: نگوئيد رمضان، بلكه بگوئيد «شهر رمضان» چون شما نمى‌دانيد رمضان چيست!
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 250
شرح: «نهى در اينجا بمعنى حرام بودن نيست بلكه حمل بر كراهت شده است. و از پيغمبر صلى اللّٰه عليه و آله روايت شده كه اين ماه رمضان ناميده شده، زيرا «يرمض الذّنوب» است يعنى گناهان را مى‌سوزاند (مى‌آمرزد)».

باب 352- معنی شب قدر

1- أصبغ بن نباته از حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر خدا (ص)، بمن فرمود: یا علیّ آیا می‌دانی معنی شب قدر چیست؟ عرض کردم: نه یا رسول اللَّه! پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی در آن شب به تقدیر و سرنوشتی که در روز قیامت خواهد بود، قضا و حکم، و اندازه‌گیری نموده، و در آنچه خدای عزّ و جلّ فرمان داد ولایت تو بود، و نیز ولایت امامان از نژاد تو، تا روز قیامت.

2- مفضّل بن عمر گوید: در محضر امام صادق علیه السّلام از آیه مبارکه إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ (بدرستی که ما آن (قرآن) را در شب قدر فرو فرستادیم-

قدر 97: 1) سخن بمیان آمد، فرمود: چقدر برتری آن بر سوره‌های دیگر آشکار است! گوید: عرضه داشتم: برتری آن چه می‌باشد؟ فرمود: در آن شب ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده، گفتم: در شب قدری که ما آن را در ماه رمضان امید داریم؟ فرمود: آری شبی که در آن شب آسمانها و زمین اندازه‌گیری شده، و ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام در آن تقدیر و معیّن شده است.

باب 353- معنی خضراء دمن

1- صیرفی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: از پدرم به نقل از پدر خود از جدّ بزرگوارش علیهم السّلام شنیدم که می‌گفت: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در باره انتخاب همسر به مردم فرمود: بپرهیزید از گیاه سبز و خرّمی که در سرگین پرورش یافته است! به آن بزرگوار عرض شد: ای رسول خدا «خضراء دمن» چیست؟ فرمود: مقصود زن زیبائی است که از خاندانی پست، بوجود آمده و در محیطی فاسد، پرورش یافته باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 252

مصنّف این کتاب- رضی اللَّه عنه- گوید: ابو عبید گفته است: به نظر من مقصود از فساد نژاد، هنگامی است که احتمال میرود او حلال زاده نباشد، و علّت این که زنازاده را «خضراء الدّمن» (سبزه‌ای که در پهن زار روید) خطاب نموده، آن است که او را تشبیه فرموده به درخت سر سبز و خرّمی که در سرگین گاو روئیده شده، و ریشه‌اش «دمن» است یعنی چیزی که شتر و گوسفند روی هم می‌ریزند مثل سرگین و پهن و ادرارشان، چه بسا، در آن جا گیاه خرّمی بروید ولی ریشه‌اش در سرگین می‌باشد. می‌فرماید: مقصود دختری نیکو منظر و جذّاب است که خانواده‌اش فاسد و بی‌بند و بار باشند.

شاعری چنین گفته است:

و قد ینبت المرعی علی دمن الثّری و تبقی حزازات النّفوس کماهیا و گاهی بر روی باقی مانده از خاک نمناک چراگاهی می‌روید، ولی حسد در جانها از خشم همچنان باقی می‌ماند. این مثل در باره شخصی است که اظهار دوستی می‌کند، ولی در دلش کینه دارد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 253

باب 354- معنى جامع مجمع و ربيع مربع و كرب مقمع و غلّ قمل

1- سكونىّ گويد: امام صادق عليه السّلام از پدر بزرگوارش از پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله روايت نموده كه آن حضرت فرمود: زنان چهار گونه‌اند:
«جامع مجمع»
و
«ربيع مربع»
و
«كرب مقمع»
و
«غلّ قمل»
. احمد بن أبى عبد اللَّه برقى گويد: «جامع مجمع» زنى است كه پر روزى و با خير و بركت است، و «ربيع مربع» زنى را گويند كه كودكى در آغوش دارد و فرزندى نيز در شكم، و «كرب مقمع» زنى است كه با شوهر خود بد اخلاقى كند، و «غلّ قمل» زنى است كه مانند طوق پر از شپش، گردن گير مرد باشد، عربها از پوست بندى مى‌ساختند كه شپش در آن بوجود مى‌آمد، و گردن أسير را مى‌گزيد و مى‌خورد، و او با دست بسته قادر نبود گردن خود بخاراند و از آزار آن بكاهد، بدين جهت طوق شپش دار مثلى است در بين عرب.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 254

باب 355- معنی بعضی از اوصاف زنان: غنیمت و غرام و ودود و ولود (و عقیم و صخابه و ولاجة و همازه

1- ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: همسرم که همدم خوبی برایم بود مرده است، و تصمیم گرفته‌ام بار دیگر ازدواج کنم، فرمود:
دقّت کن جانت را در کجا می‌نهی، و چه کسی را در اندوخته‌ات شریک می‌سازی، و بر دین و راز و امانتت آگاه می‌سازی، اگر مجبور به زناشوئی هستی پس گرفتن دوشیزه مناسب‌تر است به خیر و نیکی، و به خوش اخلاقی.
آگاه باش! خانمها متفاوت آفریده شده‌اند، برخی از آنان همچون مالی هستند که بی‌زحمت بدست آمده و پاره‌ای هنگام قدم نهادن بخانه شوهر چون ماه شب اوّلند وقتی جلوه کند (انگشت نما هستند) و بعضی از آنها مایه هلاک و عذابند، و پاره‌ای دیگر چون تاریکی اوّل شب هستند، پس هر کس زنی شایسته از آنان را بدست آورد کامیاب شده، آن کس که فریب خورد و زیان دید نمی‌تواند
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 255
انتقام از کسی کشد.
و آنان بر سه گونه‌اند: یکی آنکه فرزند آور و با محبّت است، و همسرش را در زندگی یاری می‌دهد و برای دنیا و آخرتش سودمند است، و نمیگذارد که او در زندگی متضرّر گردد. دیگر آنکه زنی است نازا که نه زیبائی دارد و نه خوش خلقی، و در امور خیر شوهرش را یاری نمی‌دهد، و سومی زنی است پر سر و صدا و جیغ و فریاد و بد زبان، و پر رفت و آمد، و بسیار عیب‌جو، که فراوان را اندک شمارد و چیز کم را نپذیرد.

باب 356- معنی شهبره و لهبره، و نهبره، و هیدره، و لفوت

1- فضل بن موسی نسائی مروزی گوید: أبو حنیفه نعمان بن ثابت به من گفت: آیا حدیث نو و گرانمایه‌ای برایت بگویم که ارزشمندتر از آن را نشنیده باشی؟ گوید: گفتم: آری. أبو حنیفه به نقل از حمّاد بن ابی سلیمان از ابراهیم
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 256
نخعی، از عبد اللَّه بن بجینه از زید بن ثابت چنین برایم نقل نمود: که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به من فرمود: ای زید آیا همسر داری؟ عرض کردم: نه. فرمود: زن بگیر تا پاکدامنیت را محفوظ بداری، ولی با پنج گروه از زنان زناشوئی مکن. گوید: گفتم آن زنان کدامند؟ فرمود: اصلا با زنی که «شهبره» و «لهبره» و «نهبره» و «هیدره» و «لفوت» می‌باشد، ازدواج نکن! زید گفت: ای پیامبر خدا از این نامها که فرمودی کسی را نشناختم، و کلمه آخرش «لفوت» را هم نفهمیدم، پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مگر شما عرب نیستید! «شهبره» زن پیر و ضعیف و کبودچشم بی‌شرم و بدزبان است، و «لهبره» زن بلند قامت لاغر اندام، و «نهبره» زن کوتاه قد زشت روی، و «هیدره» پیرزن گوژپشت فریبکار، و امّا «لفوت» زنی است که از غیر تو فرزند دارد.
شرح: «پاره‌ای از کتب حدیث و لغت «هیذره» را با ذال نقطه دار آورده‌اند، و هیذره بمعنی پرگو و پر مدعا است».
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 257

باب 357- معنى اینکه: پیغمبر «ص» شخصى را دید که در ماه رمضان حجامت مى‌کند و فرمود: حجامت گرو حجامت شده روزه را شکستند

1- عبایه ربعى گوید: از ابن عباس پرسیدم: براى روزه‌دار جایز است حجامت کند؟ گفت: بلى، اگر نترسد از اینکه ضعف او را فرا گیرد. عرض کردم:
آیا حجامت روزه او را مى‌شکند؟ گفت: نه. گفتم: پس معنى فرمایش پیغمبر اکرم صلى اللَّه علیه و آله چیست، آنگاه که دید شخصى در ماه رمضان حجامت مى‌نماید: فرمود:
«حجامت‌کننده و حجامت شده هر دو افطار کردند»؟ پاسخ داد: آنها روزه خود را شکسته بودند چون بیکدیگر دشنام دادند و در دشنام خود بر پیغمبر خدا صلى اللَّه علیه و آله دروغ بستند نه از جهت حجامت.
مصنّف این کتاب گوید: براى حدیث مفهوم دیگرى هم هست و آن این که: شخصى که حجامت نماید، نفس خویش را در معرض این قرار داده که نیاز به

خوردن چیزى پیدا کند، بدلیل ضعفى که مطمئن نیست برایش پیدا نمى‌گردد و او را محتاج به افطار نمى‌نماید.
و در نیشابور از بعضى مشایخ شنیدم که در معنى فرموده امام صادق علیه السّلام «حجامت‌گر و حجامت شده افطار کردند» مى‌فرمود: یعنى به سبب این حجامت آن دو در قانون و سنّت من وارد شدند چون، حجامت از کارهائى است که آن حضرت به آن دستور داده و در خواست انجام آن را نموده است.

1- موسی بن محمّد تمیمی گوید: پدرم گفت: ما در خدمت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بودیم که تکّه ابری پدیدار شد، حاضرین عرض نمودند: یا رسول اللَّه این ابری است که پیدا شده، فرمود: پایه‌هایش را چگونه می‌بینید؟ گفتند: ای پیامبر خدا بسیار نیکو است و پابرجا! فرمود: پرده‌های کشیده آن را چگونه می‌بینید؟ گفتند:

بسیار خوب و أنباشته است! فرمود: رنگ قیرگونش را چگونه می‌بینید؟ عرضه داشتند: ای پیامبر خدا خوب و بسیار مشکی است. فرمود: چرخش آن را چگونه دیدید؟ گفتند: ای پیغمبر خدا بسیار نیک و چقدر خوب دوار است. فرمود:
چگونه می‌نگرید برق آن را، پخش می‌گردد یا جرقّه است، یا عمودی و یا کشیده؟
عرض کردند: یا رسول اللَّه عمودی و کشیده است. پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:
بارانی حاصلخیز (برای شما آید). گفتند: ای پیامبر خدا تو چه سخن پرداز و شیوائی! زبان آورتر از تو ندیده‌ایم که چنین شیوا سخن بگوید.
فرمود: چه چیز مرا از آن باز دارد، با آنکه قرآن کریم بزبان من (زبان عربی آشکار) فرود آمده است، و این حدیث را حاکم برایم از ضریر نیز بازگو نمود.
و زنجانی برایم از ابو عبید در شرح حدیث نقل کرد: قواعد ابر، ریشه و پایه‌های آن است که در افقهای آسمان پهن شده‌اند، چنین پندارم که آن را به پایه‌های خانه که دیوارهایش باشد تشبیه نموده باشد.
خدا نیز فرموده: وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ (و چون ابراهیم پایه‌های خانه کعبه را بالا آورد و هم اسماعیل- بقره 2: 127).

«بواسق» پره‌های کشیده‌شده ابر است در فضا تا به افق دیگر، و هر کشیدگی را «باسق» گویند، خداوند فرموده: وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِیدٌ (درختان خرمای بلند که گلها و شکوفه‌های روی هم چیده دارند- ق 50: 10) و «جون» سیاهی زغالی است و جمعش «جون» می‌باشد.
و اما اینکه فرموده: «فکیف ترون رحاها»، «رحا» چرخ زدن ابر است در آسمان، و از این رو گفته‌اند: «رحا الحرب» و آن جایی است که جنگ در آن چرخش کند.
«خفو» پهن شدن برق است در أطراف أبر، و آن از دو باب آمده: «خفا

البرق، يخفو خفوا» و «خفى، يخفى، خفيا».
«و ميض» آن است كه يک جرقّه زند آنگاه آرام شود، و پهن نشود، و «شقّ» كشش عمودى آن است در فضا بسوى زمين (وسط آسمان) بدون اينكه به طرف راست و چپ برود. مصنف اين كتاب گويد: و «حيا» بمعنى باران است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 261

باب 359- معنى فرمايش پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله كه بسوى گلزارهاى بهشت بشتابيد

1- محمّد بن حسن (يكى از نواده‌گان امام مجتبى) گويد: پدرم از پدرش از امام حسن مجتبى عليهم السّلام برايم نقل نمود كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود:
«بسوى بوستانهاى بهشت بشتابيد» گفتند: بوستانهاى بهشت چيست؟ فرمود:
گردهم‌آئى‌ها كه در آنها ذكر خدا مى‌شود.

باب 360- معنى آنچه در باره شتر وارد شده: شتر مهار شيطانها است و خيرى ندهد جز از سوى چپش

1- عمرو بن ابى مقدام گويد: امام صادق عليه السّلام از پدران بزرگوارش از

حضرت علىّ عليه السّلام روايت نمود كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: گوسفند دارى هر گاه روى آورد، كار گوسفنددار رو به رونق است، و چون پشت كند باز هم آمد كار اوست، و اگر گاودارى رو كند، ترقّى كار گاودار است، و چون پشت نمايد زيان وى است، و شتر مهار شياطين است، هر گاه رو كند اشتردار در پستى افتد، و چون پشت كند نيز اشتردار زيان بيند، و خيرى از آن نرسد، جز از سوئى كه بديمن‌تر است.
عرض شد: يا رسول اللَّه! به اين ترتيب چه شخصى بعد از اين اشتردارى نمايد؟ فرمود: پس بدبختان نابكار كجايند؟! صالح (يكى از راويان حديث) گفت: اسماعيل بن مهران (آنكه خبر را به او داده) اين شعر را خواند:
شتر جزء ثروت و مال است اگر باعث خوارى و پستى نمى‌شد؛ تا هر كه بخواهد به پستى سازد، نگهداريش كند، و هر كس بخواهد بفروشدش و كالاى ديگرى تهيه كند.
زنجانى بسند خود برايم نقل كرد از ابو عبيد كه: در شرح فرمايش حضرت «أعنان الشياطين»، اعنان هر چيز، اطراف و جوانب آن است (يعنى نواحى شياطين)، و از ابو عمر و ديگران نيز اين معنى بازگو شده، و اگر لفظ «اعنان» درست ضبط شده باشد، مقصودش اين است كه شتر از نواحى شيطانها است، يعنى

خوى و شيوه آنها را دارد، و اينكه فرموده: «پيش آمدنش عقب رفتن است و پس رفتنش هم مايه بدبختى» بنظرم اين مانند مثلى است كه در باره آن گفته مى‌شود، بدليل پر آفتى و زود نابود شدن آن.
و اينكه فرموده: «نيكيش جز از سوى أشأم نيايد» يعنى از جانب چپ، و بدست چپ «شؤم» گفته مى‌شود، و همين است فرمايش خداى عزّ و جلّ هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ (و آنها اهل شقاوتند- بلد 90: 19) (نامه عمل بدست چپ دارند) مقصود ياران چپ است.
و معنى فرموده‌اش: «سودش عايد نمى‌گردد مگر از آنجا»، يعنى فقط از سمت چپ آن شيرش را مى‌دوشند و سوار بر آن مى‌گردند، و آن جانب چپ به گفته أصمعى «وحشى» ناميده شده زيرا چپ است، و چنين گفته كه به سمت راست «انسىّ» گويند.

امّا برخی از ادبا گفته‌اند: چنین نیست بلکه جانب «انسیّ» سمتی است که مردم جهت دوشیدن و سوار شدن از آن استفاده می‌کنند، که سمت چپ حیوان می‌باشد، و «وحشی» سمت راست حیوان است، چون از سمت راستش استفاده نمی‌کنند، أبو عبید گفته: عقیده من هم همین می‌باشد، و سمت «وحشی» همان
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 264
طرف راست حیوان است زیرا شخص ترسو از جای ترسناک به محلّ امن گریزد.
(و آن سمت راست می‌باشد).
شرح: «ابن اثیر در معنی این حدیث گفته: یعنی از سوی چپ، چنانچه دست چپ را (شؤمی) خوانند که مؤنّث آن «أشأم» می‌باشد. مقصودش این است که از سمت چپ شیرش را دوشند و سوار بر آن شوند» (نهایه 3: 217).

باب 361- معنى مژده شتابان مؤمن

1- عبد اللَّه بن صامت گوید: أبو ذر- رحمة اللَّه علیه- گفت: به پیامبر خدا صلى اللَّه علیه و آله عرض کردم: مردى براى خودش کار مى‌کند و مردم او را دوست مى‌دارند. فرمود: این مژده‌ایست شتابنده به مؤمن.

باب 362- معنى عرفاء اهل بهشت

1- أبو سعيد خدرى گويد: پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: حافظين و

عمل‌كنندگان به قرآن، مهتران و دانايان اهل بهشتند.

باب 363- معنی یک گروه که رستگارند

1- عبد اللَّه بن عمر گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بزودی بر سر امّت من همان خواهد آمد که بر سر بنی اسرائیل آمد، درست همان گونه، و آنها بر هفتاد و دو ملّت پراکنده شدند، و امّت من بزودی هفتاد و سه گروه خواهند شد، که یک دسته بر آنان افزوده می‌شود و جز یک گروه ایشان همگی در جهنّمند. گوید:
شخصی عرض کرد: یا رسول اللَّه! آن یک گروه کیانند؟ فرمود: آن گروهی که شیوه‌شان همانست که امروز من و اصحابم بر آن هستیم.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 266

باب 364- معنى فرموده امام صادق «ع»: به هر كس چهار چيز داده شود، از چهار چيز بى‌بهره نيست

1- ابو الصبّاح گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: شخصى كه چهار چيز به او بخشيده شده از چهار چيز محروم نيست: به آن كس كه سعادت خواندن دعا داده شده، از پذيرش آن نااميد نگردد، و به آن كس كه توفيق آمرزش خواهى داده شده از بازگشت به سوى خدا بى‌نصيب نباشد، و به آن كس كه توفيق سپاسگزارى از نعمت داده شده، افزون گشتن نعمت از او جلوگيرى نشده، و به آن كس كه شكيبائى عطا شده، از مزد آن بى‌نصيب نگردد.

باب 365- معنى چيزى كه ريشه‌اش در زمين است و شاخه‌اش در آسمان

1- حسن بن محبوب با يک واسطه از امام صادق عليه السّلام روايت نموده: روزى
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 267
پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله به اصحاب خود فرمود: آيا شما مى‌پنداريد هر آنچه از ظروف و لباس و ما يحتاج خانه كه نزد خود داريد، اگر فراهم آورده و روى هم بريزيد به آسمان مى‌رسد؟ عرض كردند: نه، اى رسول خدا، فرمود: اگر يكى از شما بعد از نماز واجبش سى بار بگويد:
«سبحان اللَّه، و الحمد للَّه، و لا إله إلّا اللَّه، و اللَّه أكبر»
پس ريشه آن «كلمات أربع» در زمين است و شاخه و برگش در آسمان، و آن كلمات سوختن و غرق شدن و ويرانى، و سرنگون شدن در چاه و مرگ بد را از شخص باز دارد، و آنها كردار شايسته پايدارند كه ثمره آن تا أبد باقى خواهد ماند.

باب 366- معنی آرایش آن سرای

1- سعید بن نضر گوید: امام صادق (ع) فرمود: ثروت و پسران آرایش زندگانی دنیایند (نه مونس قبر و توشه معاد) و هشت رکعت نماز پایان شب، و سه نماز وتر، آرایش آخرت می‌باشد و گاهی خداوند این دو آرایش دنیا و آخرت را برای مردمی فراهم آورد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 268

باب 367- معنی بهره‌ای از دنیا

1- موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهما السّلام گوید: پدرم از پدرش از جدّش امام صادق از پدرش از جدّش از حضرت امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت نمود که در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ وَ لا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا (و بهره خود را از مال دنیا فراموش مکن- قصص 28: 77) فرمود: یعنی فراموش مکن که از تندرستی، و توانگری، و آسودگی، و جدائی، و خوشی و نشاط خود در جهت (بهتر کردن) أمر آخرتت استفاده نمایی. «1»

باب 368- معنى لكع

1- حفص بن غياث گويد: امام صادق عليه السّلام از پدرش از نياى بزرگوارش

---

(1) بايد دانست كه ظاهر آيه قول بنى اسرائيل است خطاب به قارون، نه دستور خدا به پيغمبر (ص) يا مؤمنين و تميم بن بهلول ضعيف و حفص بن غياث سنّى است» (غ).

عليهم السّلام روايت نمود كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: زمانى خواهد آمد كه نزد مردم دنيا، آدم پست فرومايه بنده هواى نفس، فرزند آدم پست، خوشبخت‌ترين أفراد جهان خواهد بود، در صورتى كه در واقع بهترين مردم در آن هنگام، مؤمنى است كه پدر و مادر او نيز با شرافت و با ايمان باشند.

«لكع» بنده خوار و بخيل و ناكس است و گفته‌اند: «لكع» بمعنى كوچک است و گفته‌اند: بنده خوار و پست مى‌باشد و «مؤمن بين كريمين» يعنى در آغوش پدر و مادر مؤمن بزرگوار باشد، و گفته شده بين (عمل به) حج و جهاد باشد. و گفته شده ميان (پروردن) دو اسبى باشد كه سوار بر آنها پيكار مى‌كند.

ميان دو شتر باشد كه با آبكشى نمودن با آنها از (نيازمندى به) مردم كنار باشد.

باب 369- معنى أنواء

1- محمّد بن حمران گويد: پدرم از امام باقر عليه السّلام روايت نمود كه فرمود:
سه چيز از كردار جاهليّت است: افتخار به دودمان و خويشان، و بدگوئى و افترا در
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 270
حسب، و باران خواستن به «أنواء» (يعنى از نجوم آسمان).
محمّد بن هارون زنجانى به سند خود از ابو عبيد به من خبر داد كه وى گفته: شنيدم جمعى از دانشمندان گفته‌اند: «أنواء» 28 ستاره‌اند كه محلّ طلوع آنها در دوره سال از چهار فصل زمستان و تابستان و بهار و پائيز معروف مى‌باشد، در هر سيزده شب يكى در باختر فرو رود و ديگرى در همان لحظه در برابرش در خاور طلوع نمايد، و هر دو معلوم، و نامدارند، و پايان تمامى اين 28 ستاره با پايان و گردش سال يكى است، و آنگاه با از سر گرفته شدن سال نو ستاره نخست بر آيد، و عربها در جاهليّت مى‌گفتند: چون ستاره‌اى از آنها غروب كند و ديگرى طلوع نمايد ناگزير باد و بارانى بيايد، و هر بارانى را وابسته به ستاره‌اى مى‌دانستند كه در آن هنگام غروب كرده، و مى‌گفتند: باران ماه بنوء «ثريّا» و يا «دبران» و يا سماک» و آنچه بود از اين ستاره‌ها، مى‌باشد، و آنها را جملگى انواء گويند بلفظ جمع، و مفرد آن «نوء» ميباشد. ناميده‌شدنش به «نوء» فقط بدان جهت است كه چون به فرو رفتن يكى در مغرب ديگرى در مشرق پديدار ميگردد. و آن از «ناء، و ينوء نوءا» هست و آن جنبش و روبرو شدن و بمبارزه طلبيدن «نوء»
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 271
است پس ستاره به آن ناميده شده و همچنين به هر بپاخيزنده‌اى كه به سنگينى برخيزد گفته مى‌شود، و هر جاندارى كه وقت بر خاستنش كندى مى‌كند خداوند تبارک و تعالى فرموده لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِی الْقُوَّةِ (گرانى ميكند (برداشتن آن) بگروهى انبوه).

باب 370- معنی مقدارهای عمر شتری که در زکات گرفته می‌شود

1- حریز از زراره و محمّد بن مسلم و أبو بصیر و برید عجلیّ و فضیل نقل کرده که امام باقر و امام صادق علیهما السّلام فرمودند: در زکات شتر (دوازده نصاب است یک تا پنج) در هر پنج شتر یک گوسفند تا به بیست و پنج شتر برسند (که پنج پنج افزوده می‌شود و بر آنچه ما بین دو نصابند زکات واجب نیست).
وقتی به بیست و پنج رسید باید یک کره شتر ماده که یک سالش تمام شده، و داخل سال دوم گردیده و مادرش صلاحیّت دارد دوباره آبستن شود، زکات بدهد، و لازم نیست که فعلا آبستن باشد. «مخاض» مادر آن کره شتر و اسم جمع «ماخض» است یعنی آبستن.
از بیست و پنج که گذشت بعد از آن زکات ندارد تا به سی و پنج شتر برسد (این نصاب و دو تای بعد از آن ده ده افزوده می‌شود. چون به سی و پنج

رسید در آن باید یک ابنة لبون (شتر بچه ماده‌ای که سنّش بین دو تا سه سال است و مادرش در این حال صلاحیّت دارد که اگر بچه دیگری پس از آن بچه اوّل بزاید شیر دهد) بعد چیزی در آن نیست تا به چهل و پنج شتر برسد.
چون به چهل و پنج نفر رسید زکات آن یک حقّه (شتر ماده‌ایست که سنّش بین سه سال تمام تا چهار سال باشد، چون در این سن شایستگی باربری، یا جفت‌گیری با شتر نر را دارد به آن حقّه می‌گویند) بعد زکات در آن نیست تا به شصت شتر برسد، و چون مالک شصت شتر گردید باید یک «جذعه» (شتری که چهار سالش تمام شده و داخل سال پنجم گشته باشد- گفته‌اند چون شتر در این سنّ دندانهای جلویش را می‌اندازد این نام بر او نهاده شده) (از اینجا به بعد 15، 15 اضافه می‌گردد) زکات بدهد، بعد در آن زکات ندارد تا مالک هفتاد و پنج شتر گردد، آنگاه که به 75 شتر رسید، زکات آن دو شتر بچه بنت لبون می‌باشد، و بعد زکات ندارد تا به نود شتر برسد، و چون به نود شتر رسید زکات آن دو شتر حقّه می‌باشد که جفت‌گیری نموده باشند، سپس چیزی در آنها نیست تا به یک صد و بیست شتر برسند، و چون به یک صد و بیست شتر رسید در آن دو شتر حقّه‌ای که شتر نر را برای جفت‌گیری بخود بپذیرند باید زکات بدهد.
و چون بر صد و بیست یکی افزوده شد پس در هر پنجاه شتر باید یک شتر «حقّه» و در هر چهل شتر یک شتر «ابنة لبون» باید زکات بدهد.

بعد از آن باید به مقدار عمرهای شتران (که بیان شد) رجوع شود، و بر

اندکی بیشتر و کمتر از عدد عقود (10- 20- 30- ...)؛ و شترهای بکارگرفته شده (مثل بارکش یا آب کشی که اسم بیکاری بر آن صدق نکند) زکات ندارند و زکات فقطّ در شترهائی است که در تمام سال از علف و گیاه بیابان که مالک معیّنی ندارد و بهای آن را مطالبه نمی‌کند، بچرد.
راوی گوید: عرض کردم در شتر بختی (شتر قدیمی گردن درازی که غیر عربی است) بیابان‌چر چطور؟ فرمود: زکات آنهم مانند شتر عربی است.
مصنّف این کتاب گوید: نوشته‌ای به دستخطّ سعد بن عبد اللَّه بن ابی خلف رضی اللَّه عنه یافتم که در آن چنین نگاشته شده بود: و عربها برای هر دوره عمر شتر نامی نهاده‌اند از لحظه‌ای که از مادر زائیده شده تا پایان یک سال را «حوار» نامند، و چون به سال دوم وارد شد «ابن مخاض» گویند، چون مادرش می‌تواند حامله شود، و چون به سال سوم رسید «ابن لبون» نامیده می‌شود، و آن بدین جهت است که مادرش بچّه آورده و پستانهایش شیر دارد.
وقتی وارد سال چهارم شد نرینه‌اش را «حقّ» و مادینه‌اش «حقّه» نامند، زیرا توانایی حامله شدن دارد. و چون وارد سال پنجم شد «جذع» نامیده می‌شود و

چون به سال ششم در آمد «ثنیّ» نامیده می‌شود چون چهار دندان پیشین آن می‌افتد، و چون به سال هفتم در آید چهار دندان آن که بین ثنایا و أنیاب قرار دارد می‌افتد، و چون وارد سال هشتم گردد، دندانی که بعد از رباعیه است بنام «سدیس» می‌افتد، و وقتی نه ساله شد، دندان نیش در آورده، و بازل نامیده شود، و چون در سال دهم در آید «مخلف» نامیده می‌شود، و بعد از این دیگر نامی ندارد.
و مقدار عمرهائی که در زکات مقرّر گردیده از «ابن مخاض» شروع و به «جذع» خاتمه یافته است.
شرح: حدیث پیش را که به «حسنة الفضلاء» مشهور است، در تمامی کتب أربعه نقل کرده‌اند و مرحوم فیض در وافی این خبر و همچنین خبری را که در باب «صدقة البقر» از همین چند راوی هست یک جا آورده، و در ذیل آن کلام استادش را که در پاورقی متن عربی همین کتاب آمده نقل کرده، ولی مرحوم صاحب وسائل پس از نقل آن از کتب أربعه فرموده: «و رواه الصدوق فی معانی الأخبار عن أبیه عن حمّاد بن عیسی مثله، الّا أنّه قال علی ما فی بعض النسخ الصحیحة
: فإذا بلغت خمسا و عشرین فإذا زادت واحدة فیها بنت مخاض ...».
و خود مرحوم صدوق هم در خصال روایت کرده:
«فاذا بلغت خمس و عشرین فخمس شیاه، فإذا زادت واحدة ففیها بنت مخاض ...»

و در آخر حديث فرموده:
«فيسقط الغنم بعد ذلک و يرجع ألى أسنان الإبل»
. بنا بر اين با روايات ديگر اختلافى ندارد، ولى با آنچه اكنون در اين نسخه موجود است اين تفاوتها ديده مى‌شود: 1- بيست و شش شتر را نصاب مستقلّى قرار نداده، 2- در نصاب‌هاى بعدى يک افزوده نشده، 3- افزوده شدن يک بر 120 را نصاب ديگرى قرار داده كه هر سه مخالف با نظر مشهور و احاديث ديگرى مى‌باشد، و بقول مرحوم صاحب

جواهر فقطّ دو تن از قدما طبق آن عمل كرده‌اند و بس. بدين جهت هر يک از بزرگان بگونه‌اى در صدد توجيهش بر آمده‌اند، از جمله شيخ طوسىّ فرموده:
ممكن است جمله
«و زادت واحدة»
را اراده فرموده، امّا بخاطر علم به اينكه مخاطب از آن آگاه است صريحا آن را ذكر نفرموده، و بهتر اين است كه حمل بر تقيّه شود چون عقيده عامّه چنين است، و لذا در خبر ديگر فرمود:
«هذا فرق بيننا و بين النّاس».
و مرحوم مجلسى هم در ملاذ الأخيار و مرآت العقول نظرياتى از بزرگان و خودش بيان كرده، پدر بزرگوارش در شرح كتاب من لا يحضره الفقيه فرموده:
جمله
«ثمّ ترجع الإبل على أسنانها»
مؤيّد تقيّه بودن آن است، چون ظاهرش بر آن دلالت دارد كه نصاب از سر گرفته مى‌شود، چنان كه مذهب عامّه است، و اگر چه امكان دارد حمل شود بر اينكه از «جذعه» ببالاتر تجاوز نمى‌كند بلكه مجددا به «بنت لبون» و «حقّه» بر مى‌گردد، و در واقع همين هم اراده شده و لكن بخاطر تقيّه به جمله‌اى ادا شده كه ذو وجهين است.

باب 371- شرح دیه‌هائی که بر اثر جراحتهائی که به سر و صورت وارد می‌آید لازم می‌گردد: موضحه، سمحاق، باضعه، مأمومه، جائفه و منقّله

1- زراره گوید: امام صادق فرمود: دیه در «موضحه» (جراحت سر که به

استخوان رسد) پنج شتر است، و چون استخوان شکسته شود 10 شتر، و «سمحاق» (بریدن پوست نازک بالای استخوان سر) چهار شتر دیه دارد. و در «باضعه» (شکستگی سر که از آن خون نیاید) دیه‌اش سه شتر، و در «مأمومه» (بریدن پوست روی مغز سر) سی و سه شتر دیه دارد و در «جائفه» (شکافتن اندرون مغز) سی و سه [در بعضی نسخه‌ها سی و چهار] شتر دیه دارد، و در «منقّله» (شکستگی سر که استخوان آن جابجا شده باشد) پانزده شتر دیه باید پرداخت.

مصنّف این کتاب- رضی اللَّه عنه گوید: در نوشته‌ای بقلم سعد بن عبد اللَّه- رحمه اللَّه- دیدم که در باره «شجاج» (شکستگی سخت در سر) و نامهای آن چنین نگاشته بود: أصمعی گوید: پارگی سرآغاز می‌شود از:

1- «حارصه» و آن شکافته شدن پوست سر است بگونه‌ای که خون ضعیفی ظاهر شود (و غالبا «دامیه» نامیده نمی‌شود) و از همین باب است گفته «حرص القصّار الثوب» (گازر جامعه را شکافت) وقتی جامه را بشکافد.

2- «باضعه» آنست که گوشت بعد از پوست را پاره کند.

3- «متلاحمه» (بهم آمدگی شکستگی) و آن چیزیست که گوشت را گرفته و به «سمحاق» نمی‌رسد.

4- «سمحاق» (پوست نازک بالای استخوان سر) چیزی است که میان آن

و استخوان پوسته نازکی است و آن سمحاق است، و از همین جهت است که گفته شده: در آسمان پاره‌هایی از ابر هست و بر گوسفند پاره‌هائی از پیه.

5- «موضحه» شکستگی سر که سفیدی استخوان را نمودار می‌سازد.

6- «هاشمه» شکستگی و شکاف سر وقتی که استخوان می‌شکنند.

7- «منقّله» شکستگی پوسته نازک روی استخوان غیر گوشت و مقصود از قول نابغه شاعر همین است که گوید:

«و یتبعها منه فراش الحواجب» (و به دنبال او می‌رود از آن مرد استخوان ابرو).

8- آمّه و آن پوستی است که روی مغز سر قرار دارد، و معنی «عثم» گچ بستن استخوان شکسته است.

باب 372- معنى نهر غوطه

1- ابو موسى اشعرى گويد: پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: سه تن به بهشت
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 278
نروند: شخص دائم الخمر، و آن كس كه همواره به سحر و جادو سرگرم باشد، و شخصى كه با خويشان خود رابطه‌اش را قطع نمايد، و اگر كسى با حالت دائم الخمر از دنيا برود، پروردگار از «جوى غوطه» در گلويش ريزد، عرض شد: «جوى غوطه» چيست؟ فرمود: از فرج زنان ناپاك فاحشه، جويى روان مى‌گردد كه بوى گند آن جهنّميان را آزار مى‌دهد.

باب 373- معنى حيّوف، زنوق، جوّاض، جعظريّ

1- جابر از امام باقر عليه السّلام روايت نموده: كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود:
جبرئيل به من خبر داد كه بوى بهشت از مسافتى كه پيمودن آن، هزار سال طول مى‌كشد به مشام مى‌رسد، ولى اين افراد آن را استشمام نخواهند كرد: عاق والدين، و كسى كه رابطه خود را با خويشاوندان خود قطع نمايد، و پير زناكار، و متكبّرى كه از روى تكبّر و فخر فروشى آنقدر دامن لباس خود را بلند كند كه به زمين كشيده شود، و اغواگر و فريبنده، و نيز منّت‌گذار، و «جعظرى»، گويد: عرض

كردم: «جعظرى» چيست؟ فرمود: آن كس كه از دنيا سير نمى‌شود.
و در حديث ديگر آمده كه اين اشخاص عبارتند از: كفن دزد، و نامرد زن صفت، و بى‌ادب خشن، و شخصى كه از دنيا سير نمى‌شود.

باب 374- معنى صلاة وسطى

1- ابو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه فرمود: «صلاة وسطى» نماز ظهر است، و آن نخستين نمازى است كه خداوند بر پيغمبرش صلى اللَّه عليه و آله نازل فرموده است.
2- ابو يونس گويد: مشغول نوشتن قرآنى براى عايشه بودم كه گفت:
هر گاه به آيه نماز رسيدى ننويس تا من آن را بر تو بخوانم! به آن قسمت كه رسيدم بر من چنين املا نمود: حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ، وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى (بقره 2:
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 280
238) «و صلاة العصر» (محافظت نمائيد بر نمازها و نماز ميانه) و عايشه «و صلاة العصر» را افزود.
3- عمرو بن نافع گويد: مشغول نوشتن قرآنى براى حفصه همسر پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله بودم، كه بمن گفت: اگر به اين آيه (نماز) رسيدى بنويس:
حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى بنويس: «و صلاة العصر».
4- ابو يونس غلام عايشه همسر پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله گويد: عايشه بمن دستور داد:
صحفى برايش بنويسم و گفت: هر وقت به اين آيه رسيدى چنين بنويس حافظوا على الصّلوات، و الصّلاة الوسطى و صلاة العصر و قوموا للَّه قانتين سپس عايشه گفت: بخدا سوگند آن را از پيامبر خدا (ص) شنيدم.
شرح: «اين دو حديث در الموطأ: مالك بن انس جلد 1 صفحه 138 و صفحه 139 تحت رقم 25 و 26 آورده شده است».
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 281
مصنّف اين كتاب گويد: اين اخبار براى ما حجّتى است، عليه مخالفين عقيده ما و «نماز وسطى» نماز ظهر مى‌باشد.
5- زرارة بن أعين گويد: از او- يعنى امام باقر عليه السّلام- در باره نمازهائى كه خدا واجب كرده پرسيدم، فرمود: در شب و روز پنج نماز است، گفتم: آيا خداوند متعال در قرآنش آنها را نام برده و بيان داشته است؟ فرمود: آرى، خداى تعالى به پيغمبر خود فرموده: أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ (بپاى دار نماز را در وقت ظهر تا تاريكى شب- اسراى 17: 78).
«دلوک» (زوال و ميل) آفتاب است (زوال آفتاب به آنست كه سايه شاخصى كه در زمين فرو مى‌كنند در بعضى از شهرها، در فصولى، بكلّى از بين مى‌رود و سپس ايجاد مى‌شود و در بعضى شهرها به آخرين درجه

کوتاهی می‌رسد و بعد شروع به بلند شدن می‌نماید).
پس در بین زوال آفتاب تا نیمه تاریکی شب چهار نماز می‌باشد که خدا آنها را نام برده و بیان نموده، و وقت آنها را معیّن داشته و «غسق» شب، نیمه آن است، سپس فرمود: وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً پس این نمازها
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 282
پنج تا است و خداوند تبارک و تعالی در مورد آن فرموده: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ و دو طرف آن نماز مغرب و صبح است وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ و آن دومین نمازی است که در شب خوانده می‌شود، و خدای عزّ و جلّ فرموده: حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى و آن نماز ظهر و نخستین نمازی است که پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله بجای آورد و آن میان دو نماز روزانه واقع شده، یعنی نماز صبح و نماز عصر، و آیه وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ (و به اطاعت خدا قیام کنید- بقره 2: 238) در باره نماز میانه است.

باب 375- معنى تحيّت مسجد، و معنى صلاة و آنچه مربوط به آنست از تمام حديث

1- عبيد بن عمير ليثىّ گويد: أبو ذرّ- رحمة اللَّه عليه- گفت: روزى پيامبر

خدا صلى اللَّه عليه و آله در مسجد تنها نشسته بود كه به محضرش شرفياب شدم و چون خلوت بود، فرصت را غنيمت شمردم، بمن فرمود: اى ابو ذرّ حتما مسجد را حقّ تحيّتى است، عرض كردم: و آن چه باشد؟ فرمود: دو ركعت نماز بجا آورى (آن دو ركعت نماز را بجا آوردم) آنگاه رو به سوى آن حضرت كردم و عرضه داشتم: اى پيامبر خدا مرا به خواندن نماز فرمان دادى، نماز چيست؟ فرمود: بهترين برنامه دينى است، هر كس كه بخواهد اندك بجاى آورد (فقطّ نمازهاى واجب را بخواند)، و هر كس كه مايل باشد بسيار بجا آورد (نافله‏ها را هم بجا آورد) گفتم: يا رسول اللَّه چه كارى نزد خدا محبوب‏تر است؟ فرمود: ايمان به خدا و پيكار در راه او.
پرسيدم: كداميک از مؤمنين ايمانش كاملتر مى‏باشد؟ فرمود: آن كس كه خوى او از همه نيكوتر باشد.
گفتم: چه كسى از مؤمنان با فضيلت‏تر است؟ فرمود: آن كس كه مسلمانان از زبان و دستش آسوده باشند. عرض كردم: كدام لحظات شب بهتر است؟
فرمود: دل شب تار (قسمت آخر آن). گفتم: كدامين نماز برتر است؟ فرمود:
نمازى كه قنوتش طولانى باشد. گفتم: فضيلت چه خيراتى بيشتر است؟ فرمود:
صدقه‏اى كه پنهانى و در حال تنگدستى، به بينوائى داده شود، پرسيدم: روزه

چيست؟ فرمود: عملى است واجب كه اگر بدرستى ادا شود، در پيشگاه خداوند پاداش چند برابر و فراوان دارد. عرض كردم: (جهت آزادكردن) كدام برده نيكوتر است؟ فرمود: آن برده‏اى كه بهايش بيشتر، و نزد صاحبش باارزش‏تر است.
گفتم: كدام جهادگر مقامش والاتر مى‏باشد؟ فرمود: شخصى كه دست و پاى اسبش بريده شود، و او با آنكه مركبش از پاى درآمده (پياده) تا آخرين قطره خونش بجنگد تا شهيد گردد.
عرضه داشتم: كداميک از آيه‏هائى كه خداوند بر تو نازل فرموده بزرگتر است؟ فرمود: «آية الكرسىّ». آنگاه فرمود: اى أبا ذر، نباشد هفت آسمان در برابر كرسى، مگر مانند حلقه‏اى كه در بيابانى افتاده باشد و گسترش

عرش نسبت به کرسی مانند وسعت و برتری آن بیابان است بر آن حلقه.
عرض کردم: ای پیامبر خدا! پیغمبران چند تن بوده‌اند؟ فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار (تن). گفتم: پیامبران مرسل چند تن بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده تن، عده بسیاری.
گفتم: نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود: حضرت آدم علیه السّلام پرسیدم: آیا او از پیامبران مرسل بود؟ فرمود: بلی، خدا به قدرت خود او را آفرید و از روح خود
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 285
در پیکرش دمید. آنگاه فرمود: ای أبا ذرّ چهارتن از پیغمبران سریانی بودند: آدم، شیث، اخنوخ- که ادریس باشد و او نخستین کسی است که با قلم نگاشت- و نوح، چهار تن از ایشان عرب بودند: هود و صالح، شعیب و پیامبر تو محمّد، و نخستین پیغمبر از بنی اسرائیل موسی و آخرین آنان عیسی بود، ششصد تن از پیغمبران از بنی اسرائیل بودند.
عرضه داشتم: خداوند چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود: یک صد و چهار کتاب: پنجاه صحیفه بر شیث، و سی صحیفه بر ادریس، و بیست صحیفه بر ابراهیم، و تورات و انجیل و زبور و فرقان را هم نازل فرمود: گفتم: یا رسول اللَّه صحف ابراهیم در چه موضوعی بود؟ فرمود: تمامی آنها مثل و پند و اندرز بوده، و این مضمون یکی از آنها است: ای فرمانروای مست از باده غرور، که مردم گرفتار تو، و تو، به آزمایش به مردم مبتلائی، من تو را بر نیانگیخته‌ام که پول و ذخایر دنیا را روی هم انباشته سازی، بلکه از آن جهت فرستادم تا بجای من به درخواست مظلومان پاسخ گوئی و نگذاری ستمدیده‌ای به درگاه من بنالد (همچنان که) من دعای ستمدیده را بر نمی‌گردانم، اگر چه از کافری باشد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 286
بر خردمندی که عقل او اسیر هوای نفسش نشده، لازم است اوقات خود را سه قسمت کند: قسمتی را برای راز و نیاز با ایزد متعال، و قسمت دیگر را برای حساب کشیدن از خود، یعنی در باره آنچه پیش از این انجام داده یا پس از این انجام خواهد داد، از خود پرسش نماید، و بخشی را نیز، به قدرت نمائی پروردگار در آفریدگانش و به آنچه با او کرده است، اندیشه نماید، و لحظه‌ای هم خلوت کند تا بدان چه از حلال نیازمند است بهره جوید، که این وقت کمک اوقات دیگر است، و دل را خرّم و آسوده می‌سازد، و به او آمادگی می‌دهد. شخص عاقل باید به اوضاع زمان خود بینا و آگاه باشد، و آبرو و موقعیّت خود را در نظر بگیرد، و سزاوار شأن خود اقدام نماید، و زبان خود را نگهدارد چون هر کس که سخن خویش را نتیجه کردار خود بداند، گفتارش نسبت به عملش اندک شود، مگر در آنچه به وی کمک می‌نماید و برایش سودمند است و بر خردمند لازم است

جویای سه چیز باشد: یا اصلاح نابسامانیهای زندگانی، یا توشه اندوزی جهت روز معاد، یا لذّت‌جوئی و کامیابیی که از غیر حرام باشد.
عرض کردم: «صحف» موسی چه بود؟ فرمود: تمامی آن به زبان عبرانی، و عبرت انگیز بود و جملاتی از آن چنین می‌باشد: در شگفتم از کسی که یقین به
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 287
مرگ دارد، چگونه شادمانی می‌کند! و از کسی که یقین به جهنّم دارد، چگونه می‌خندد! و از آن کس که دنیا و بازیهای آن را با اهلش می‌بیند، چگونه به آن اعتماد می‌کند؟ و از آن کس که به سرنوشت عقیده دارد، چرا تلاش بی‌مورد می‌کند، و از شخصی که عقیده به حساب قیامت دارد، چرا برای سرای جاویدان تلاش نمی‌کند؟
عرض کردم: یا رسول اللّٰه در آیه‌های قرآنی که به شما نازل گردیده، از آنچه در صحف ابراهیم و موسی بوده چیزی در دسترس ما هست؟ فرمود: ای ابا ذرّ آیات سوره أعلی (87) را بخوان که می‌فرماید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا، وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى، إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولى، صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى (هر آینه رستگار گشت کسی که تزکیه نفس کرد و آن کس که پروردگار خود را به یاد آورد، پس نماز گزارد، چنین است که شما آدمیان زندگانی دنیا را برگزیدید با آنکه سرای آخرت بهتر و پاینده‌تر است، مسلّما این سخن در نامه‌های نخستین و صحیفه‌های پیشینیان است، صحیفه‌های ابراهیم و موسی- اعلی 87: 15 تا آخر سوره).
عرض کردم: ای رسول خدا مرا پندی دهید! فرمود: سفارش می‌کنم تو را به پروا داشتن از خدا که سر آمد تمامی کارهایت باشد، عرضه داشتم: بیشتر
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 288
بفرمائید! فرمود: بر تو باد به خواندن قرآن، و بسیار یاد خدا بودن، که در آسمان یاد تو را زنده میدارد و در زمین روشنی بخش تو می‌باشد. گفتم: باز هم بفرمائید! فرمود: شایسته است، بیشتر خاموش باشی که آن، شیطان را از تو دور می‌سازد و تو را در أمر دینت یاری می‌دهد.
عرض کردم: بیش از این بفرمائید! فرمود: پرهیز از خنده زیاد، زیرا دل را می‌میراند، گفتم: باز هم بفرمائید! فرمود: بر تو است دوستی با بینوایان و همنشینی با آنان. باز هم تقاضا کردم ادامه دهد، فرمود: حقّ را بگوی گر چه تلخ باشد.
عرض کردم: بیشتر بفرما! فرمود: در کاری که برای خدا انجام می‌دهی از ملامت و سرزنش دیگران هراسی نداشته باش.
عرض کردم: بیشتر بفرما! فرمود: به خود سرگرم باش تا آنچه از خود

دانستی تو را از عیبجوئی مردم باز دارد، و همچنین آنچه مانند آن از خودت سر می‌زند بر آنان خرده مگیر! فرمود: این عیب برای مرد بس، که یکی از این صفات ناپسند در او باشد، عیوب دیگران را بشناسد، و همان عیب در خودش باشد در حالی که آن را برای مردم شرم آور میدارد، و همدم خود را بیهوده آزار دهد. آنگاه فرمود: ای أبو ذرّ
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 289
هیچ خردی مانند دوراندیشی در کارها نیست، و هیچ پارسائیی همچون خویشتنداری (از حرام) نیست، و هیچ مقام و شرفی چون نیک‌خوئی نیست.

باب 376- معنى قاع قرقر، و شجاع اقرع

1- حريز گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هيچ دارنده طلا و نقره‌اى نيست كه زكات مالش را ندهد، مگر اينكه خداوند، او را روز قيامت در «قاع قرقر» بازداشت كند و همان مبلغ را بصورت اژدهائى از آتش كه بر اثر زهر زياد، موى سرش ريخته شده در مى‌آورد، و به او حمله‌ور شود در حالى كه او از آن مى‌گريزد، و هنگامى كه مى‌بيند ديگر نمى‌تواند از چنگش رهائى يابد، تسليم آن مى‌گردد، پس اژدها او را با تيزى دندان خود درهم مى‌شكند و مى‌جود، چنان كه او ترب را به كنار دندان گاز مى‌زد و مى‌خورد، سپس طوقى برگردن او خواهد شد و همچنان بدنش را خواهد گزيد، و اين است قول خداوند عزّ و جلّ: سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ (بزودى در قيامت، آنچه كه در باره‌اش بخل ورزيده‌اند بگردنشان طوقى خواهد بود- آل عمران 3: 180) و هيچ دارنده شتر يا گاو، و يا گوسفندى

نيست كه زكات ندهد، مگر اين كه خداوند، او را در قيامت بر سرزمين پست و هموار نگهدارد، كه هر سم دارى از رويش بگذرد، و هر نيش دار زهر آلوده‌اى نيشش زند، و هيچ دارنده درخت خرما يا مويى يا صاحب زراعتى نيست كه از دادن زكات خوددارى ورزد، جز آنكه خداوند گوشه زمين آن را تا زمين هفتم بر او طوقى سازد، و تا روز قيامت در چنين وضعى باقى بماند.

أصمعى گويد: «قاع» مكانى است هموار كه بلندى و پستى ندارد، أبو عبيد گفته: و همچنين «قيعه» است، كه خداوند تبارك و تعالى فرموده: كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ (چون سرابى است در زمين همواری- نور 24: 39) و «قاع» جمع آن است، خداوند عزّ و جلّ فرموده: فَيَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً (آنگاه پستى و بلنديهاى زمين را چنان هموار گرداند- طه 20: 106) و «قرقر» نيز به معنى هموار است، و گفته شده: «بقاع قفر» بيابان بى‌آب و علف است، و روايت مى‌شود: «بقاع قرق» بيابان هموار است، كه هم معنى با «قرقر» مى‌باشد، شاعر گفته:

گويا دستهاى آن زنها در سرزمين هموار است* دستهاى دوشيزگان كه برگ بر گل گيرند «و الشّجاع الأقرع» (شرح: گويا تفسير اين دو لفظ از قلم افتاده و ما معنى آن را در ترجمه متن آورديم).

باب 377- معنی عرق و لابتین

1- عبد المؤمن بن قاسم انصاری گوید: امام باقر علیه السّلام بر ایمان بازگو نمود:
که مردی خدمت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آمد: در حالی که می‌گفت: هلاک شدم! هلاک شدم! حضرت به او فرمود: چه چیز تو را هلاک ساخته؟ گفت: در ماه رمضان با همسرم همبستر شدم (جماع کردم) در حالی که روزه‌دار بودم، پیغمبر فرمود: جهت کفّاره آن برده‌ای را آزاد کن! گفت: ندارم. فرمود: پس دو ماه پیاپی روزه بگیر! گفت: توانش را ندارم. فرمود: پس به شصت بینوا خیرات بده! گفت: چیزی ندارم.
امام فرمود: در آن هنگام زنبیلی بافته از برگ خرما- یا حصیر بافته‌ای قبل از آنکه بصورت زنبیل در آید- که پانزده صاع خرما در آن بود، برای پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آوردند، و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: آن را بگیر، و در راه خدا خیرات کن. مرد گفت: بحق آن کس که تو را به پیامبری بر انگیخته سوگند، بر روی زمین سنگلاخ مدینه خانواده‌ای نیازمندتر از ما به آن نیست! آنگاه حضرت فرمود: آن را بگیر و

تو و خانواده‌ات بخورید که آن برایت کفاره خواهد بود.
جابر جعفی نیز همانند آن را از امام باقر علیه السّلام روایت نموده است.
أصمعی گوید: اصل «عرق» بوریای بافته شده از برگ درخت خرما است پیش از آنکه به صورت سبد در آید، و «زنبیل» (أنبان) بهمان مناسبت عرق نامیده شده، و به آن «عرقه» نیز گفته می‌شود، و همچنین هر چیز هموار مانند پرنده بی‌آنکه در هوا بال زند روان باشد، را «عرقه» گویند.
2- حسن صیقل گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: نزد زیاد بن عبید اللَّه (حاکم مدینه) و ربیعة الرّأی (فقیه مدینه) بودم، زیاد به او روی نموده و گفت: ای ربیعه پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله چه اندازه از سرزمین مدینه را حرم قرار داد؟
در پاسخش گفت: به عرض و طول یک برید در یک برید (دو فرسخ مسافت یا دوازده میل، دو منزل مسافت، مقدار مسافتی که پیک طیّ می‌کند) حضرت فرمود: من به ربیعه گفتم: در زمان پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله برید (نامه رسان) بود، خاموش ماند و پاسخم را نداد. امام فرمود: آنگاه زیاد بمن روی کرده گفت:
ای أبا عبد اللَّه نظر شما چیست؟ گفتم: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله از مدینه جهت شکار

کردن «ما بین دولابه» آن را قدغن فرمود، پرسید: «دو لابه» آن کجا است؟ گفتم:
آن مقدار از زمینهای سنگلاخ تفتیده که آن را فرا گرفته (آن دو سنگستان است که از شرق و غرب، شهر مدینه را احاطه کرده و راه ورود به مدینه از آن دو جا است؛ یکی بنام حرّه واقم در جانب شرقی مدینه که تا مسجد النّبی یک میل فاصله دارد، و دیگری بنام حرّه لیلی می‌باشد، که آن را حرّه و برة نیز گویند) و از من پرسید: از چه مسافتی بریدن درختانش را قدغن ساخته؟ گفتم: از کوه «عیر» تا کوه «و عیر». صفوان گوید: ابن مسکان گفت: من نزد حسن بن صقیل (راوی خبر) نشسته بودم که شخصی از وی پرسید: دو لابه مدینه کجاست؟ پاسخ داد: از «صورین» (دو نخلستان است) تا «ثنیّة» (الوداع که جایی است مشرف بر مدینه و مکان مرتفع و کوهستانی است و چون گردنه صعب العبور می‌باشد).
3- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله حرام فرموده است: از مدینه از کوه «ذباب» تا «حرّه واقم» و وادی و درّه «عریض» و «نقب» راهی کوهستانی از سمت مکّه را (این حدود از مدینه را حرام دانسته است).
و ابن مسکان در خبر خود گفته: و در خبر دیگر آمده که از دو نخلستان

شروع می‌شود و تا «ثنیّه» امتداد دارد.
4- معاویه بن عمّار گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: ما بین «دولابه» مدینه، از دامنه کوه (عائر) تا دامنه کوه (و عیر) حرم است. عرض کردم: پرنده‌اش مانند پرنده مکّه است؟ فرمود: نه، و أمّا درختش بریده نمی‌شود و روایت شده در مدینه آنچه از بین دو «حرّه واقم» و «حرّه لیلی» شکار شود، حرام است.

باب 378- معنى «تفث» دور كردن چرک و آلودگى بدن

1- محمّد بن مسلم گويد: امام باقر عليه السّلام در تفسير فرموده خداى عزّ و جلّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ (آنگاه حاجيان بايد آلودگى‌ها را از خود دور كنند- حج 22: 29) فرمود: منظور كوتاه و ساده كردن لب بالا از موى، و گرفتن ناخن است.

2- ابن سنان گويد: به امام صادق عليه السّلام گفتم: «تفث» در آيه شريفه ثُمَ

لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ چيست؟ فرمود: تراشيدن موى سر و آنچه در پوست آدمى است.

3- حمران گويد: امام باقر عليه السّلام در مورد قول خداى عزّ و جلّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ فرمود: بوى خوش بكار نبردن مرد است و هنگامى كه مراسم حج به پايان رسيد، بوى خوش برايش حلال مى‌شود.

4- بزنطى گويد: امام رضا عليه السّلام در تفسير قول خداوند عزّ و جلّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ (بايد حجاج آلودگيها را از خود دور كنند، و نذرهاى خود را ادا نمايند- حج 22: 29) فرمود: «تفث» گرفتن ناخنها (ى كثيف) و دور كردن هر چركى از بدن، و دور شدن احرام است از او.

5- أبو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام در باره معنى قول خداى عزّ و جلّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ پرسيدم، فرمود: آنچه سر زده باشد از مرد در حال احرامش،

پس چون داخل مكّه شد طواف كند، و به سخن خوبى تكلّم نمايد چون آن كفّاره است براى آنچه از وى سرزده است.

6- عمر بن حنظله گويد: از امام صادق عليه السّلام معنى «تفث» را پرسيدم، فرمود: آن روغن مالى نكردن موى سر مى‌باشد تا خشک گردد.

7- حلبى گويد از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: «تفث» چيست؟ فرمود: تراشيدن موى سر و تمامى موهايى كه در پوست بدن انسان مى‌باشند.

8- معاوية بن عمّار گويد: امام صادق عليه السّلام در تفسير قول خداى عزّ و جلّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ فرمود: آن عدم استعمال بوى خوش و نزدن روغن به موى سر است كه خشک شده و ژوليده گردد.

فرمود: از جمله «تفث» آنست كه اگر در حال احرامت سخن زشتى گفته باشى، چون وارد مكّه شدى و گرد كعبه طواف نمودى، سخن خوب و صواب

گوئی کفّاره آن خواهد بود.
9- ابراهیم بن مهزم با یک واسطه از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمود: وقتی وارد مکّه شدی، یک درهم خرما بخر و آن را تصدّق بده، برای آنچه در حال احرامت برای عمره، از تو سرزده، و هنگامی که از حجّ خود نیز فارغ شدی نیز یک درهم خرما بخر و آن را خیرات کن، و چون وارد مدینه شدی نیز همان کار را انجام بده.
10- ذریح محاربیّ گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: خداوند در کتابش مرا به کاری مأمور ساخته، دوست دارم آن را بدانم، فرمود: آن چیست؟
گفتم: قول خداوند ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ فرمود: منظور از لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ (پاک نمودن خود به) دیدار امام است، و منظور از وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ مناسک حجّ می‌باشد. «1»

---

(1) این خبر مربوط به تأویل و باطن آیه است بدلیل خبر بعد» (غ)
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 298
عبد اللَّه بن سنان گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم، و عرضه داشتم:
خداوند مرا فدایت گرداند! فرمایش خدای عزّ و جلّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ، وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ (یعنی چه)؟ فرمود: کوتاه کردن موی اطراف لب بالا، و گرفتن ناخن و آنچه مانند آن است. گوید: گفتم: فدایت گردم ذریح محاربیّ از تو برایم نقل کرد:
که فرموده‌ای: ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ دیدار امام است و وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ این مناسک می‌باشد! فرمود: ذریح، راست گفته و تو هم درست گفتی. قطعا برای قرآن، هم ظاهری است و هم باطنی، و کیست که بتواند مانند ذریح برداشت دقیق و درست از آیات داشته باشد و باطن آن را هم بفهمد.

باب 379- معنى «جهد البلاء» سختى بلا چنان كه مرگ را بر زندگى برگزيند

1- سكونىّ گويد: امام صادق عليه السّلام از پدرش از نياى بزرگوار خود روايت نمود: كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: سخت‌ترين گرفتاريهايى كه براى آدمى از مرگ دشوارتر مى‌باشد، سه چيز است: يكى اين كه شخص را آورده و گردنش را دست بسته مى‌زنند تا بميرد، و اسير تا هنگامى كه در بند دشمن گرفتار است، و

مرديكه مردى را بر روى شكم همسر خود ببيند.

باب 380- معنى «مخادعه» فريفتن خدا

1- مسعدة بن زياد از امام صادق عليه السّلام از پدر بزرگوارش عليهما السّلام روايت نموده كه فرمود: از پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله پرسيده شد: فرداى قيامت نجات در چيست؟ فرمود: مسلّما نجات در اين است كه خدا را نفريبى تا او نيز تو را نفريبد، چون هر كس كه در صدد مكر و فريب خدا بر آيد، خداوند به او مكرى رساند، و رشته ايمان را از او جدا كند، و نفسش او را مى‌فريبد، اگر بفهمد. به آن حضرت عرض شد: چگونه خداوند او را فريب مى‌دهد؟ فرمود: فرمان خدا را انجام مى‌دهد، و با آن عمل، ديگرى را جز خدا در نظر دارد، بنا بر اين از رياكارى و جلب توجّه ديگران بپرهيزيد! زيرا آن شرك به خداى عزّ و جلّ مى‌باشد. همانا روز قيامت شخص رياكار (ظاهر ساز) به چهار نام خوانده مى‌شود: اى كافر، اى فريبنده، اى بى‌وفاى عهد شكن، اى زيانكار! كردارت باطل و هدر رفت و مزدت فاسد و ناچيز شد، امروز نصيبى از خير برايت نيست، پس از همان كس كه عملت

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 300

را براى خوش آمدش انجام داده‌اى مزدت را بخواه!

1- سهل حلوانىّ گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هنگامى كه حضرت عيسى صلى اللَّه عليه و آله در سفر خود به سياحت پرداخته بود، به روستائى رسيد، ديد مردم آنجا همه مرده‌اند و كالبدهاى بيجانشان در ميان راه و خانه‌ها افتاده است، امام فرمود: وقتى كه عيسى اين منظره را نگريست، گفت: بى‌ترديد مرگ آنان طبيعى نبوده بلكه به سبب خشم خدا است، و اگر چنان نبود يک ديگر را بخاک مى‌سپردند، فرمود:
همراهيان عيسى گفتند: دوست داريم ماجراى آنان را بفهميم؟ و به آن حضرت گفته شد: اى روح خدا آنان را صدا بزن! پس عيسى صدا زد: اى مردمان شهر! امام فرمود: يكى از مردگان در پاسخش گفت: بلى، اى روح اللَّه. فرمود: حال و داستان شما چه بوده است؟ گفتند: در تندرستى و رفاه صبح كرديم، و شب را در «هاويه» بسر برديم. گويد: فرمود: «هاويه» چيست؟ پاسخ داد: دريائى از آتش، كه كوههائى از آتش در آن است. فرمود: و چه چيز شما را به چنين روز سياهى
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 301
نشانده كه مى‌بينم؟ گفت: دنيا دوستى و سر تسليم فرود آوردن در برابر ظالمين.
فرمود: دوستيتان بر دنيا به چه اندازه رسيده بود؟ پاسخ داد: همچون دوست داشتن كودک مادرش را، كه هر وقت به او روى آورد خرسند گردد، و چون پشت نمايد اندوهگين شود. فرمود: فرمانبريتان از ظالمين به چه اندازه رسيده بود؟
گفت: هر وقت آنها دستورى براى ما صادر مى‌نمودند، فرمانبرشان بوديم، فرمود:
چگونه از ميان ايشان تو پاسخ مرا دادى؟ گفت: آنها به دهان بند آتشين لگام زده شده‌اند، و فرشتگان خشن سخت گير برايشان گماشته شده‌اند، و من گر چه در ميان ايشان بودم، ولى با كردارشان موافق نبودم، چون عذاب به ايشان رسيد، من هم با ايشان به عذاب گرفتار شدم، پس من به موئى بر كنار جهنّم آويزانم و ترس دارم كه در جهنّم بيفتم. امام فرمود: پس حضرت عيسى به همراهان خود فرمود:
خوابيدن در آشغالدانى و خوردن نان جو بهتر است، در صورتى كه دين سالم بماند.

باب 382- معنی مغبون

1- محمّد دیلمیّ به نقل از پدرش گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: عبادت در
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 302
شب را از دست مده، زیرا زیان رسیده شخصی است که در برخاستن (از خواب) شب برای عبادت، سستی ورزد.

2- محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد اشعری به اسناد خود که در جامعش ذکر نموده است و تا امام صادق علیه السّلام می‌رساند، از آن حضرت روایت نموده که فرمود: زیان دیده شخصی است که لحظات عمر خود را به فراموشی و سستی گذراند.

3- هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس که (کردار نیک) دو روزش برابر باشد مغبون گشته است، و کسی که پایان دو روزش بهترین لحظات آن دو روزش باشد همه آرزوی او را کشند و بر او رشک برند، شخص که آخر دو روزش بدترین اوقات آن دو روز باشد، از نیکی و رحمت خدا دور شده است.

و آن کس که بهتر شدنی در خود نبیند، پس او رو به کاهش نهاده، و کسی که رو به کاهش باشد، مرگ برایش از زندگانی بهتر است.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 303

باب 383- معنى «کفات» در برگیرنده و جمع و قبض‌کننده

1- حمّاد بن عیسى گوید: حضرت صادق علیه السّلام به مقبره‌ها نگاه کرد، آنگاه فرمود: اى حمّاد، این جایگاه، دربرگیرنده مردگان مى‌باشد. و سپس به خانه‌ها نگریست، و فرمود: اینها نیز دربرگیرنده زندگان مى‌باشد. سپس این آیه را خواند: أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً، أَحْياءً وَ أَمْواتاً (استفهام تقریرى است) آیا قرار ندادیم زمین را دربرگیرنده زندگان و مردگان؟ (مرسلات 77: 25 و 26).
و روایت شده: «کفات» بخاک سپردن مو و ناخن است.

باب 384- معنى چيزى كه سزاوار است: ناخواستن او در آغازش، و ترس داشتن از پايانش

1- حفص بن غياث نخعىّ گويد: موسى بن جعفر عليهما السّلام نزد گورى
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 304
كه آماده دفن ميّتى بود حضور يافت، شنيدم كه فرمود: همانا چيزى كه پايانش اينست، بهتر است كه آغاز آن خواسته نشود، و سرنوشتى كه گور منزل نخست آن است، سزاوار است كه از پايان آن واهمه داشت.

باب 385- معنى چیزهاى كمرشكن

1- سعد اسكاف گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: سه چيز شكننده كمر است:
شخصى كه كردار (خوب) خود را زياد پندارد، و گناهانش را فراموش كرده از ياد ببرد، و آنكه بر فكر خود ببالد (يعنى خود رأى و خود پسند باشد).

باب 386- معنى «بوار الأيّم» كسادى زن بيوه

1- عبد الملک بن عبد اللَّه قمّى گويد: در خدمت امام صادق عليه السّلام بودم که شخصى از آن حضرت پرسيد: آيا حضرت علىّ عليه السّلام از هلاکت زن بيوه به خدا پناه

مى‌برد؟ فرمود: آرى، ولى چنان نيست که تو معتقدشده‌اى، همانا پناه مى‌برد به خدا از آفتها، و عوام مى‌گويند: (پناه ميبرد به خدا از) تباه شدن زن بيوه يا مرد زن مرده، و چنان که مى‌گويند نيست.

باب 387- معنى خصلت‌هايى كه تمام نيكيها در آن فراهم آمده است

1- أبو حمزه از امام باقر عليه السّلام روايت نموده كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:
تمام نيكيها در سه كلمه گرد آمده است: دقّت كردن، و خاموشى، و سخن گفتن، پس هر نگاهى كه شخص در آن پندى نگيرد خطا است، و هر خاموشى كه در آن انديشه‌اى نباشد، بيخبرى است، و هر سختى كه در آن ياد آورىى نباشد، لغو است، پس خوشا به حال آن كس كه نگاهش عبرت انگيز و خاموشيش انديشمندى، و سخنش ذكر باشد و بر اشتباه خود بگريد، و مردم از زيانكارى او آسوده باشند.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 306

باب 388- معنى زبر

1- مسعدة بن صدقه گويد: حضرت باقر عليه السّلام از پدرش از نياى بزرگوار خود عليهم السّلام روايت نمود كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالى مؤمن ضعيفى را كه منع و بازداشتى از منكر برايش نيست دشمن مى‌دارد.
و فرمود: او مردى است كه از زشتى باز داشته نشود. به دست خطّ برقى- رحمه اللَّه- يافتم كه «زبر» عقل است.
بنا بر اين معنى خبر اين است كه خداوند عزّ و جلّ دشمن مى‌دارد كسى را كه عقل رهبرش نيست، و گروهى گفته‌اند: خداوند عزّ و جلّ دشمن مى‌دارد مؤمن ناتوانى را كه مقعد و نشيمنگاه او محكم نيست، و او كسى است كه از رها كردن باد شكمش در هر جا كه باشد جلوگيرى نمى‌كند، و معنى نخست صحيح‌تر مى‌باشد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 307

باب 389- معنى نبر

1- عمرو بن جميع گويد: امام باقر عليه السّلام از پدرش از اجدادش عليهم السّلام روايت نمود: كه پيامبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله فرمود: قرآن را به عربيّتش بياموزيد، و از بكار بردن «نبر» يعنى همزه، در آن بپرهيزيد.
و امام صادق عليه السّلام فرمود: «همزه» در قرآن زياده است، مگر همزه اصلى مانند قول خداى عزّ و جلّ: أَلَّا يَسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِى يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (شيطان كارهاى زشت را در ديد ايشان آراسته تا آن خدايى را كه بقدرت كامله خود پوشيده را بيرون مى‌آورد در آسمانها و زمينها سجده نكنند- نمل 27: 25) و مانند فرموده خدا وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّٰارَأْتُمْ (و هنگامى كه كشتيد تنى را پس اختلاف و نزاع كرديد در آن- بقره: 72).
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 308

باب 390- معنى سعادت و شقاوت

1- وهب قرشىّ گويد: حضرت صادق عليه السّلام از پدرش عليهما السّلام روايت نمود كه علىّ عليه السّلام فرمود: حقيقت كاميابى آن است كه: كار مرد به نيكبختى پايان يابد، و حقيقت تيره روزى آن است كه: عمل شخص، به بدبختى و شقاوت پايان پذيرد.

باب 391- معنى اقيعس

1- براء بن عازب گويد: در حالى كه معاويه بدنبال ابو سفيان بود و با يک ديگر مى‌آمدند، پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله چنين فرمود: پروردگارا دور گردان از رحمت خود، پيروى‌كننده، و پيروى شده را، بار خدايا لعنت خود را بر «أقيعس» بفرست! ابن براء از پدرش پرسيد: «اقيعس» كيست؟ گفت: معاويه.

مصنّف اين كتاب گويد: «اقيعس» «1» مصغّر «اقعس» (مرد بر آمده سينه و در آمده پشت) و آن كسى است كه گردنش خميده و پيچيده شده، و «قعاس» پيچيدگيى است كه در گردن از بادى پيدا مى‌شود كه گويا آن را شكسته و به پشت سرش بر مى‌گرداند، و «أقعس» بزرگ قدر غلبه‌كننده، و گفته مى‌شود: «عزّ أقعس».

و «قوعس» گردن كلفت و درشت و سخت پشت از هر چيزى، «قعوس» پير كهن سال و «قعس» نقيض قوزى پشت كه پشت فرو رفته و سينه‌اش بيرون آمده، و فعل ماضى آن «قعس» مضارعش «يقعس» مصدرش «قعس» و جمع آن «قعساوات» و «قعس» و «قعساء» (مؤنّث) است يعنى مورچه‌اى كه سينه‌اش جلو آمده و دمش بالا رفته و «اقعنساس» شدّت، و «تقاعس» از «تقاعس فلان» گرفته شده، وقتى كسى از كارى سرباز زند يا از كارى كه به آن موظّف گرديده شانه خالى كند، و «مقاعس» تيره‌اى از طايفه بنى تميم هستند.

---

(1) ظاهرا اين لعن پس از اظهار ايمان اين دو تن بوده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به كنايه و رمز مطلب را گفته و در باره آن دو نفرين فرموده، و الّا چه مانعى از لعن صريح بمشركين داشته است. (غ)

باب 392- معنى فرموده امام صادق «ع»: ما و خاندان أبو سفيان دو خانواده هستيم كشمكش ما در باره خداست

1- حكم بن سالم از قول شخصى، از امام صادق عليه السّلام روايت نموده: كه فرمود: ما و فرزندان أبو سفيان أفراد دو خانواده هستيم، دشمنى ما با هم در راه خداست، ما مى‌گوئيم: خدا راست گفته، ولى آنان مى‌گويند: خدا دروغ گفته است، ابو سفيان با پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله جنگيد و معاويه با علىّ بن ابى طالب پيكار نمود، و يزيد پسر معاويه با حسين بن علىّ عليهما السّلام جنگيد و او را بشهادت رسانيد و سفيانى با قائم آل محمّد عليه السّلام خواهد جنگيد.

باب 393- معنی کمک خواستن پیغمبر «ص» از معاویه در نوشتن وحی

1- ابو حمزه ثمالیّ گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: زمانی،
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 311
معاویه در پیش روی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله مشغول نوشتن بوده و آن حضرت دستش را که بر قبضه شمشیر بود به سوی تهیگاه معاویه آورد، و فرمود: هر کس روزی این مرد را امیر بیند باید پهلوی او را با شمشیر بشکافد، روزی یکی از افرادی که آن سخن را از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیده بود در شام معاویه را دید که برای مردم سخنرانی می‌کند، شمشیر خود را برهنه کرد به سوی معاویه روان شد، مردم او را مانع شدند و نگذاشتند به معاویه برسد، و به او گفتند: ای بنده خدا چرا به چنین کاری دست زده‌ای؟ گفت: روزی از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس که روزی او را ببیند در حالی که امیر شده پس باید تهیگاه او را با شمشیر بشکافد، گوید: بدو گفتند: آیا می‌دانی چه کسی او را بر این کار گماشته؟ گفت: نه. گفتند:
امیر مؤمنین عمر، آن مرد گفت: پس امیر مؤمنین را از جان و دل اطاعت می‌کنم.
شیخ ابو جعفر محمّد بن علیّ گرد آورنده این کتاب- رضی اللَّه عنه- گوید: کار معاویه بر مردم مبهم و مشکوک شده به اینکه می‌گویند: نویسنده وحی بوده، بفرض هم که چنین بوده باشد، برای او موجب برتری نمی‌گردد، زیرا
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 312
معاویه در نوشتن وحی به عبد اللَّه بن سعد بن أبی سرح قرین و همدم است و با دستیاری هم آنچه از وحی بر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نازل می‌شد می‌نوشتند. عبد اللَّه أبی سرح، همان کسی است که بفرموده قرآن گفت: سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ (به زودی مانند آنچه او مدّعی است نازل می‌کند من نیز نازل می‌کنم- انعام 6: 93).
او کسی است که آنچه از وحی نازل می‌شد، بر خلاف می‌نوشت، هر گاه پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به او می‌فرمود: وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ او می‌نوشت: وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و هر گاه بر او دیکته می‌فرمود: وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ او می‌نوشت: وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، پس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: «هو واحد هو واحد» عبد اللَّه بن سعد گفت:
محمّد نمی‌داند که چه می‌گوید، او سخنی می‌گوید، ولی من غیر آنچه او می‌گوید، می‌گویم. و او به من می‌گوید: «هو واحد هو واحد» و اگر او از دنیا برود نظیر آنچه خدا نازل کرده من خود نازل خواهم کرد، پس خدا در

باره او وحی فرستاد: وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ (انعام 93).
آنگاه فرار کرد و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله را هجو نمود، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:
هر کس که عبد اللَّه بن سعد بن أبی سرح را یافت گر چه خود را به پرده‌های کعبه آویخته باشد! بیدرنگ باید او را بکشد.
و جز این نیست که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آنچه را عبد اللَّه تغییر می‌داد به او می‌فرمود: «هو واحد هو واحد» تا اینکه نوشته نگردد آنچه را عبد اللَّه اراده کرده،
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 313
تا فقط آنچه را پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله دیکته می‌کند، او بنویسد. پس می‌فرمود: «او یگانه است، تغییر دهی او را یا تغییر ندهی» نوشته نمی‌گردد، آنچه تو می‌نویسی، بلکه آنچه را که من از جانب وحی املا کرده‌ام نوشته می‌شود، و جبرئیل آن را اصلاح نموده است، و در این برای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله مدرکی است، و علّت و حکمت اینکه آن حضرت معاویه و عبد اللَّه بن سعد بن ابی سرح را بر این عمل گماشت با اینکه در واقع هر دو از دشمنان سرسخت وی بودند، این بود که مشرکین می‌گفتند: محمّد این قرآن را از پیش خود گوید، و در هر حادثه‌ای آیه‌ای می‌آورد و میپندارد که آن بر او نازل شده، و مانند کسی که در باره حوادثی که در اوقات معیّنی پدید می‌آید سخن می‌گوید و اگر بخواهد تکرار کند نمی‌تواند با الفاظ اوّلیه بگوید بلکه تغییراتی در آن می‌دهد و معلوم می‌شود که وحی نیست، لذا از این دو فرد که در حقیقت دشمن او بودند لکن مورد اعتماد هم مسلکان خود از مشرکین بودند کمک گرفت تا معاندان آن حضرت بدانند و به آنها بفهماند که سخن در هر بار عین الفاظ اوّل است بدون هیچ گونه تغییر و تبدیل، و این عمل حجّتی رساتر بود علیه کفّار و مشرکین، زیرا اگر از دوستان خود چون سلمان و ابو ذر و امثال آنان یاری در این امر می‌جست، دشمنان آن را غیر واقع می‌پنداشتند، و گمان می‌کردند که میان آن حضرت و ایشان تبانی و همدستی و سازشی شده باشد، پس
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 314
این است حکمت کاتب وحی بودن این دو تن و روشی روشن است، سپاس خدای را.
توضیح: «از کلام امام باقر علیه السّلام در متن حدیث استفاده نمی‌شود که معاویه کاتب وحی بوده باشد بلکه همین بر می‌آید که در حضور رسول خدا چیزی می‌نوشته و کتّاب وحی غالبا کسانی هستند که قبل از فتح مکّه ایمان آورده‌اند یا اظهار ایمان کرده‌اند. مانند عبد اللَّه بن ابی سرح، و معاویه

پس از فتح مکّه ایمان آورده، لذا مؤلّف گوید: بنا بر قول و نظر مخالفین اگر کاتب وحی هم بوده بحال او سودی ندارد» (غ).

باب 394- معنی تخضیر

1- از یحیی بن عباده نقل شده از امام صادق علیه السّلام شنیده است که می‌فرمود: مردی از انصار از دنیا رفت، پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله بر جنازه او حاضر شد و فرمود: او را «تخضیر» کنید روز قیامت چه سبکبارند تخضیرشدگان! گوید: به

امام صادق علیه السّلام گفتم: «تخضیر» چیست؟ فرمود: دو شاخه بی‌برگ از درخت خرما (یا درخت سدر و یا درخت بید و ...) گرفته می‌شود و بدست مبارکش اشاره نمود به نزدیک استخوانی که گودی زیر گلو را فرا گرفته و فرمود: اینجا (چنبر گردن (گذاشته می‌شود) و با پیراهنش پیچیده می‌شود.

مصنّف این کتاب- رضی اللَّه عنه- گوید: این خبر چنین وارد شده: و آنچه لازم است بکار برده شود، آن است که قرار داده شود برای مرده دو شاخه بی‌برگ از شاخه درخت خرما که خشک نباشد، تازه از درخت بریده، و طول هر یک به اندازه استخوان ذراع (آرنج و بازوی) میّت باشد، و کیفیّت گذاشتن آن دو شاخه این گونه است: که یکی از آن دو شاخه از نزدیک استخوان بالای سینه گذاشته شود مماسّ با پوست میّت، و پیراهن بر روی آن انداخته می‌شود، و شاخه دیگر نزدیک استخوان باسن بین پیراهن و لنگ قرار داده می‌شود، و اگر شاخه درخت خرما نبود، اشکالی ندارد که در صورت‌تر و تازه بودن از درخت دیگری باشد.

شرح: ترتیب جریدتین را به این کیفیّت نیز نقل کرده‌اند: که یکی از آن دو شاخه از طرف راست بر چنبر گردن گذاشته شود بین پیراهن و بدن میّت، و شاخه دیگر از طرف چپ بین پیراهن و سرتاسری در بالای چنبر گذارده می‌شود و این عمل مستحبّ می‌باشد.

باب 395- معنى گفتار مسيح عليه السّلام: اساس آخرين خشتى است كه كارگر بر ديوار مى‌گذارد

1- احمد بن سهل ازدى عابد گويد: از ابا فروه انصارى كه از جهانگردان بود، چنين شنيدم كه: عيسى بن مريم فرمود: اى گروه حواريين براستى من به شما مى‌گويم چنان نيست كه مردم مى‌گويند: «استحكام ساختمان به پايه و شالوده آن است» گفتند: اى روح خدا پس شما چه مى‌فرمائيد؟ فرمود: بدرستى كه بشما مى‌گويم: مسلّما آخرين خشتى كه بنّا بر ديوار مى‌نهد، پايه مى‌باشد، أبو فروه گويد:
جز اين نيست كه پايان كار را قصد كرده است (يعنى عاقبت بخيرى).

باب 396- توضيح آمين

1- حسين بن قارن (يا قارون) مرفوعا تا امام صادق عليه السّلام روايت نموده كه
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 317
آن حضرت فرمود: تفسير گفته تو «آمين»، آن است كه اى پروردگار من، آنچه را كه از تو در خواست شد انجام بده، و در حديث ديگرى روايت شد: «آمين» نامى از نامهاى خداى عزّ و جلّ است.

باب 397- معنى آيه شريفه فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ و قول زور و لهو الحديث

1- عبد الأعلى گويد: از امام صادق عليه السّلام در باره تفسير فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (: پس اجتناب كنيد از پليدى بتها، و از گفتار باطل (مانند دروغ و سخنان لهو و غنا) دورى گزينيد- حج 22: 30) پرسيدم، فرمود: پليدى از اوثان، شطرنج است، و گفتار زور، غنا و آوازه‌خوانى است.

عرض كردم: معنى قول خداوند: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِى لَهْوَ الْحَدِيثِ ... (از مردم كسى است كه داستان‌ها و سخنان لغو و باطل را بدست مى‌آورند تا مردم را

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 318

به جهالت از راه خدا (قرآن) باز دارند- لقمان 31: 6) چيست؟ فرمود: غنا يكى از مصاديق آن مى‌باشد.

2- حمّاد بن عثمان گويد: از امام صادق عليه السّلام در باره معنى وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ پرسيدم: فرمود: از جمله قول زور آنست كه شخص به كسى كه غنا مى‌خواند، بگويد: (احسنت) آفرين.

باب 398- معنى حنيفيّت

1- زراره گويد: از امام باقر عليه السّلام در باره فرموده خداى عزّ و جلّ حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ (درست اعتقاد بخدا دارند و به او شرك نورزيده‌اند- حج 22: 31) پرسيدم و گفتم: «حنيفيّت چيست؟ فرمود: سرشت.

باب 399- معنى برداشتن پيغمبر «ص» علىّ «ع» را بر دوش، و ناتوان (بودن علىّ «ع» از بدوش كشيدن پيغمبر «ص»

1- محمّد بن حرب هلالى چنين گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال نمودم

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 319

و عرض كردم:

اى پسر پيامبر خدا نزد خود سؤالى دارم كه مى‌خواهم از تو بپرسم، فرمود: اگر مايلى قبل از آنكه تو از من چيزى بپرسى، آنچه كه در نظر دارى برايت مطرح مى‌سازم در غير اين صورت خودت بپرس! من به آن بزرگوار عرض كردم:

اى پسر پيامبر خدا! چگونه سؤال مرا قبل از آنكه خود بگويم از لابلاى پرده‌هاى دلم دريافتيد؟ فرمود: به دقّت و زيركى، مگر فرموده خداى عزّ و جلّ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ (همانا در هلاك نمودن ما قوم لوط را، نشانه‌هائى است براى عبرت دقّت‌كنندگان كه بفطانت در نگرند و حقيقت ايشان را به نشانه‌ها و علامات بشناسند- حجر 5: 75) را و نيز فرمايش پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله: «از زيركى مؤمن بپرهيزيد، چون او به وسيله نور خدا مى‌نگرد» را نشنيده‌اى؟ به او عرض كردم: اى فرزند پيغمبر خدا، پس مرا از مسأله‌اى كه دارم با خبر كن، فرمود: قصد كرده‌اى از من بپرسى در باره پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله كه چرا هنگامى كه او بتهاى بام كعبه را فرو مى‌ريخت، علىّ عليه السّلام توان بلند كردن پيغمبر را نداشت، با همه نيرو و توانش، و با آن قدرتى كه در موقع كندن در «قموص»، در قلعه خيبر و پرتاب آن به فاصله چهل ذراع پشت سر خود، در صورتى كه چهل مرد نتوانستند آن را از جاى بلند نمايند، از خود نشان داد، در حالى كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله وزنى نداشت و

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 320

سوار بر شتر ماده و اسب و قاطر و الاغى مى‌گشت و شب معراج بر براق سوار شد و همه اينها نيرو و توانشان از حضرت علىّ عليه السّلام كمتر بود. عرضه داشتم: بخدا سوگند قصد كرده بودم همين را از تو بپرسم، اى فرزند رسول خدا پس مرا از پاسخش آگاه فرما! فرمود: همانا علىّ عليه السّلام بواسطه پيامبر صلى اللَّه عليه و آله شرافت يافت و بلند مرتبه شد و به سبب پيغمبر آتش شرك و دوگانه‌پرستى را خاموش كرد و بر هر معبودى جز خداى عزّ و جلّ خطّ بطلان كشيد، و اگر رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله براى فرو افكندن بتها بر دوش علىّ بالا رفته بود، هر آينه به سبب علىّ رفيع و شرافتمند و موفّق به فرو افكندن بتها مى‌گشت، و اگر

چنان می‌شد، علیّ برتر از او می‌بود، مگر نمی‌بینی علیّ علیه السّلام را که فرمود: چون بر پشت پیامبر خدا بالا رفتم شرافتمند گشتم، و آنچنان بالا رفتم که اگر می‌خواستم به آسمان دست یابم، می‌توانستم.
مگر ندانسته‌ای، چراغ چیزی است که در تاریکی به وسیله آن راهنمائی گردی، قدرت پرتوافشانی آن چراغ از روغن آنست، و شاخ و برگ درخت از ریشه بر انگیخته شود و نیرو گیرد، و علیّ علیه السّلام فرمود: نسبت من به احمد همانند نوری است از نور، مگر ندانسته‌ای محمّد و علیّ در پیشگاه خدای جلّ جلاله، دو

هزار سال پیش از اینکه مخلوقات آفریده شوند، هر دو یک نور بودند و فرشتگان وقتی آن نور را مشاهده کردند ریشه‌ای برایش دیدند که شعاع درخشانی از آن منتشر شده، پس عرض کردند: ای معبود ما و بزرگ ما، این نور چیست؟ خداوند به ایشان وحی فرستاد: این فروغی است از نور من که ریشه آن نبوّت و شاخه‌اش امامت می‌باشد، و امّا «نبوّت» برای بنده و فرستاده‌ام محمّد است، و «امامت» برای حجّت و ولیّ من، علیّ است، و اگر بخاطر آن دو نبود آفریدگانم را پدید نمی‌آوردم، آیا نمی‌دانی که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خمّ دو دست علیّ را چنان بلند کرد که مردم تا سفیدی زیر بغل علیّ را دیدند و او را مولای مسلمین و امام ایشان قرار داد.
و روز حظیره بنی نجّار پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله حسن و حسین را بدوش برداشت، و چون بعض از یارانش به او عرض کردند: یا رسول اللَّه یکی از آن دو را بما بده.
فرمود: «چه خوب حاملان، و چه خوب سوارانی و پدرشان از اینها بهتر! و در خبر دیگری روایت شده: که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله حسن را برداشت و جبرئیل حسین را، بدین جهت فرمود: چه خوب دو بردارنده‌ای! و یک بار که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بر یارانش نماز بجماعت می‌خواند، یکی از سجده‌ها به طول کشید چون نماز را سلام داد،

عرضه داشتند: ای رسول خدا چرا این سجده را طولانی نمودی؟ فرمود: آری دو پسرم بر من سوار شده بودند و کراهت داشتم از اینکه عجله کنم تا آنان زود فرود آیند، و قطعا آن حضرت با آن عمل والائی و شرافتمندی آنان را قصد نموده، پس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسول فرزندان آدم، و علیّ علیه السّلام امام آنها است، نه پیامبر می‌باشد نه رسول، بنا بر این او توان برداشتن مسئولیّتهای گران نبوّت را نداشته است.
محمّد بن حرب هلالی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا برایم بیشتر بگو، فرمود: تو شایستگی بیش از این را

داری، قطعا پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به این دلیل علیّ علیه السّلام را بر دوش خود حمل کرد که با این کار بمردم بفهماند او پدر فرزندانش و پیشوای امامان از صلب اوست، چنان که در نماز استسقاء ردای خود را وارونه کرد که با آن کار به صحابه خود بفهماند: زمینهائی که بر اثر بی‌بارانی تفتیده و گیاهانش خشک شده بود دگرگون شده و به زمینهای پرگیاه و محصول مبدّل گردید.
گوید: عرضه داشتم: ای فرزند پیامبر خدا بیشتر برایم بفرمائید؟ فرمود: وقتی که پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله علیّ را به پشت خود برداشت، مقصودش آن بود که به

قومش بفهماند، اوست که با پرداخت وامها، و وعده‌ها و باز پس دادن (امانتها) پس از درگذشت پیامبر خدا از این جهان، پشت او را خواهد داشت.
گوید: عرض کردم ای پسر پیامبر خدا بیشتر بمن بیاموزید؟ فرمود: او را برداشت تا بخود علیّ بفهماند که وی او را برداشت و با آنچه بر دوش دارد، زیرا او معصوم است و بار سنگین گناه را بدوش نخواهد کشید، پس کردارش نزد مردم حکمت است و درست، و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: ای علیّ همانا خدای تبارک و تعالی گناهان شیعه تو را بر دوش من نهاد، آنگاه بخاطر من آنان را بخشید، و آن است قول خداوند عزّ و جلّ: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ یعنی تا از ذنوب گذشته و اکنون تو درگذریم (فتح 48: 2).
و چون خداوند تبارک و تعالی بر او این آیه را نازل فرمود: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ (ای ایمان آورندگان شما ایمان خود را محکم نگهدارید- مائده 5: 105)، پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای مردم (ایمان) خود را محکم نگهدارید، و چون هدایت یافتید آنکه گمراه است زیانی به شما وارد نسازد (دنباله همان آیه قبل است) و علیّ جان من، و برادر من است، فرمانبر علیّ باشید، چون او پاکیزه‌شده معصوم است نه گمراه می‌شود نه ستم پیشه، آنگاه این آیه را خواند: قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ یعنی: (ای پیامبر ما) بگو که فرمان پروردگار و پیامبر را اطاعت نمائید و اگر اطاعت نکردند، بر آنها بار تکلیف خود و بر شما بار تکلیف خویش است، و باز از روی شفقت که لازمه مقام نبوّت است، بگو که اگر خدا را اطاعت کنید هدایت و سعادت خواهید یافت و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود (نور 24: 54).

محمّد بن حرب هلالى گويد: آنگاه امام صادق عليه السّلام بمن فرمود: اى امير اگر از أسرار بر دوش كشيدن پيامبر، علىّ را، به هنگام فرو انداختن بتها از بام كعبه، و از مقاصدى كه ايشان در نظر داشته، آگاهت سازم، خواهى گفت: حتما جعفر بن محمّد ديوانه است، بنا بر اين آنچه از آن شنيدى، تو را بس است، پس برخاستم و به سوى او رفتم و سر مباركش را بوسيدم و عرض كردم: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ (پروردگار داناتر است به موضعى كه مى‌نهد پيغامهاى خويش را در آن- انعام 6: 124). «1»

---

(1) بايد دانست كه اين خبر از نظر سند بى‌اعتبار و ضعيف است چون روات آن مهملند يعنى يا مجهول الهويّه‌اند، يا مجهول الحال يا هر دو، بنظر ميرسد كه قصّه پردازان براى خوشايند ساده لوحان شيعه آن را ساخته و به امام صادق صلوات اللَّه عليه نسبت داده‌اند، و روايت محمّد بن حرب هلالى حاكم دولت غاصب عبّاسى يا اموى را با مهملاتى كه در بر دارد به امام صادق حجّت خدا عليه السّلام نميتوان نسبت داد. (غ)

باب 400- معنی گفته حضرت سلیمان «خدایا مرا ببخش، و سلطنتی به من عنایت فرما که بعد از من سزاوار هیچ فردی نباشد، چون بسیار بخشنده‌ای و معنی فرمایش پیغمبر «ص» خدا رحمت کند برادرم سلیمان را چه بخیل بود

1- علیّ بن یقطین گوید: از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: آیا جایز است پیغمبر خدا بخیل باشد؟ فرمود: نه. گفتم: پس چرا سلیمان گفته است: رَبِّ اغْفِرْ لِی، وَ هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی (پروردگارا از من در گذر، و مرا حکومتی عطا فرما که برای احدی بعد از من زیبنده نباشد- ص 38: 35)؟ و مقصود او چه بوده و معنایش چیست؟

فرمود: سلطنت دو گونه است: 1- حکومتی که با زور سر نیزه و بیدادگری، و یا با انتخاب مردم بدست آمده، 2- سلطنتی که از جانب خدا داده شده مانند حکومت خاندان ابراهیم، و سلطنت طالوت، و ذو القرنین. از این روی حضرت سلیمان از خدا در خواست نمود: بار الها به من حکومتی عطا کن که بعد از

من برای احدی سزاوار نباشد که بگوید: پادشاهی سلیمان، از راه کودتا و بزور سر نیزه یا انتخاب مردم و مانند آن بدست آمده و خداوند هم خواسته‌هایش را پذیرفت، و باد را تحت فرمانش قرار داد، تا بنرمی هر جا که بخواهد او را ببرد، و هر روز به اندازه دو ماه را پیماید، و ایزد متعال شیطانها را تحت فرمانش قرار داد تا برای وی ساختمانهای عالی ساختند، و با فرو رفتن در اعماق دریا، جواهرات گرانبها آوردند، و زبان پرندگان را به او آموخت، و بساط قدرت او را بر پهنه زمین گستراند و پای برجا ساخت، لذا در همان زمان، و دورانهای بعد، مردم فهمیدند که حکومت او، به سلطنت آنها که مردم برای خود برمی‌گزینند، و یا از راه زور و ستم بر آنان سوار شده‌اند، هیچ شباهتی ندارد.

علیّ بن یقطین گوید: عرضه داشتم پس فرمایش رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که «خدا برادرم سلیمان را مشمول رحمت خود سازد، چه بخیل بود» یعنی چه؟

فرمود: دو مفهوم دارد: یکی آنکه او در باره موقعیّت و آبرو و ناموس خود، بخیل و مواظب بود بر این که شخصی مطلب نامربوطی در باره‌اش نگوید.

و مفهوم دیگر این که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اگر منظور سلیمان از خواسته‌اش آن بوده که در ذهن نادانان و نابخردان است (انحصارطلبی و درخواست سلطنتی بی‌مانند) باید او مرد بخیل و آزمندی باشد و حال آنکه (چنان که امام فرمود) مقصودش آن نبود.

آنگاه امام هفتم فرمود: بخدا قسم آنچه به سلیمان داده شده به ما نیز

داده

شده، بعلاوه چیزهائی به ما عطا شده که به سلیمان و هیچ کس دیگر از جهانیان داده نشده است، بدلیل اینکه خداوند در داستان سلیمان فرموده: هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ (این نعمت و سلطنت، عطای بیحساب ما است به هر کس خواهی بده، و از هر کس که خواهی دریغ دار- ص 38: 39) و لکن در مورد حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله فرموده: ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ، وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (و شما آنچه را رسول حق دستور دهد- منع کند یا عطا- بپذیرید، و هر چه را نهی کند خویشتنداری نمائید- حضر 59: 7).

باب 401- معنی گفتن آه مریض

1- اسحاق خزاعیّ به نقل از پدرش گوید: امام صادق علیه السّلام بر سر بالین یکی از دوستانش که بیمار بود آمد، من نیز در خدمتش بودم آن مرد را مشاهده کردم که بسیار می‌گفت: «آه» به او گفتم: برادرم پروردگارت را یاد کن و از او مدد بخواه! امام صادق فرمود: همانا «آه» یکی از نامهای خدای عزّ و جلّ است، پس هر کس که بگوید: «آه» استغاثه بخدای تبارک و تعالی نموده است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 328

باب 402- معانی گفتار حماسه آفرین فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها در بستر بیماری به بانوان مهاجر و انصار

1- عبد اللَّه بن حسن (مشهور به عبد اللَّه محض) گوید: مادرم فاطمه دخت گرامی امام حسین علیه السّلام فرمود: چون بیماری جدّه‌ام حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها دختر بزرگوار پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به وخامت گرائید، و گلشن جوانیش پژمرد، چند تن از زنان مهاجر و انصار به قصد عیادت به خانه آن حضرت آمدند، و گرد بستر وی حلقه زدند و عرضه داشتند: ای دختر نازنین پیامبر شب را با مریضی جانکاهت چگونه به صبح رساندی، و اکنون حالت چطور است؟
زهرای مرضیّه که خود را در آستانه انتقال به ابدیّت می‌دید، در پاسخ آنان بجای این که از درد و درمان خود سخن گوید، با لحنی غم آلود امّا جدّی و طوفانی، از درد کشنده اجتماع سخن گفت و زنگ خطر در گوش مسلمین نواخت، تا شاید بتواند در آخرین لحظات زندگی خود، با آگاهی دادن، آنان را از نابودی حتمی برهاند، فرمود:
به خدا سوگند شبم را به صبح رساندم در حالتی که از طعم ناگوار میوه
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 329
دنیای شما سخت متنفّر و بیزارم، و از مردان کج اندیش و کج رفتارتان که ثمره این دنیایند دلخون، و دشمن آنانم، و چون آنان را در دهان آزمودم، همچون میوه تلخ و نارس از دهان به دور افکندم، و پس از آنکه با محک آزمایش سنجیدم و از نیّات بد و خویهای ناهنجار آنان با خبر شدم ایشان را دشمن داشتم.
چه بسیار زشتند مردانی که خصلت مردی ندارند، لبه تیز شمشیر آنان کند و شکسته شده، و سر نیزه‌هایشان کارآئی ندارد.
مردانی که عقیده و رأیشان دیگر رنگ ثبات ندارد، و هر لحظه به رنگی درآیند، و به جای افتخار آفرینی و صعود به قلّه ترقّی، هر دم با سرعتی بیشتر گامی به کشاندن خود به تباهی و سقوط بر می‌دارند.
آه که به چه کار نکوهیده‌ای دست زدند، و چه بد توشه‌ای پیشاپیش برای خود فرستادند و (با کنار زدن حقّ از مقرّ خود و گذاشتن ناحقّ به جای آن) خود را مستوجب خشم خداوند کرده و به عذاب همیشگی دوزخ گرفتار ساختند.
من وقتی چنین دیدم بناچار مهار آن (خلافت، و غصب فدک) را به گردن خودشان انداختم [یعنی لکه ننگ این کار زیانبار را برای ابد بر دامنشان باقی گذاشتم، و آنها را با بار سنگین مسئولیّت که بر دوششان می‌باشد به حال خود رها نمودم، تا مانند شتر بی‌صاحب هر جا سبزه‌زاری دید، برود، و

به هر قرقگاهى قدم نهد، ولى (مسلّم است كه) عاقبت صاحب ملك پيدا خواهد شد، و با بريدن گوش و بينى و لب و ساير اعضا، آن را شكنجه خواهد داد و گاهى آن را پى

مى‌برد، و گاهى نيز به خاك و خونش مى‌كشد. اين سزاى حيوان افسار گسيخته‌اى است كه صاحب خود را خسته نموده، و با چموشى و لگد اندازى مهار خود را از دست او در آورده است.
و چنين خواهد بود سرانجام ملّتى هم كه خودسرى پيشه سازد، و ستمگر شود، و به هر اقدامى دست زند و به هر قرقگاهى گام نهد، از رحمت واسعه الهى دور گردد، و تازيانه نقمت بر پيكرش فرود آيد].
واى به حالشان! چگونه خلافت را جابجا كردند، و آن را از بنيان استوار كوههاى ثابت خاندان رسالت، بر گردانيده و دور ساختند، و از پايه‌هاى استوار نبوّت و منزلگاه وحى و جبرئيل امين جدا كردند، و آن كس (علىّ عليه السّلام) را كه در امر دنيا و دين ماهر و متخصّص بود كنار زدند و از حقّش محروم نمودند؟! آگاه باشيد اين كار زيانى است آشكار! اين چه انتقامى بود كه از ابو الحسن كشيدند و با اين كيفر خونبهاى خونهاى مشركين را كه بدست او ريخته شده بود، پرداختند؟! به خدا سوگند (علىّ را) دستخوش انتقام و كينه‌توزى نساختند، مگر از ترس شمشير برّانش كه صاعقه‌وار بر فرق دشمنان خدا كوبيده بود، و (نيز از ترس) گامهاى استوار و پولادينش كه با وجود مشاهده سختى‌ها در چند قدمى خود، ميدان نبرد را مى‌لرزانيد، و با حمله‌هاى صف شكن خويش طومار حيات دشمن را در هم مى‌پيچيد، و (از ترس) شدّت خشم و ستيزش كه براى اجراى قانون حقّ و عدالت، پلنگ آسا، از هيچ چيز نمى‌هراسيد و آنقدر پايدارى مى‌كرد تا رضاى خدا را بدست آورد.
بخدا سوگند اگر دست باز مى‌داشتند و زمام خلافت را كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله به دست او نهاده بود از وى بازپس نمى‌گرفتند، و در اختيارش باقى

مى‌گذاشتند، كاروان (ره گم كرده) بشريّت را با كمال آرامش با سيرى ملايم به سوى سعادت و حقّ رهبرى مى‌نمود، بى‌آنكه بواسطه كشيدن افسار، مركوب زخمى گردد، و سوار بر آن نيز بواسطه جنبشهاى ناشى از حركت بى‌رويّه آن در شكنجه و ناراحتى بيفتد، تا ايشان را به سرچشمه جوى زلال و گواراى آب حيات برساند، جويبارى كه آبى پاك دو سمت آن موج مى‌زد، و اطراف و جوانب آن پاكيزه بود، و آنان را سيراب مى‌نمود، سير و سيراب از آن جاى باز مى‌گرداند، در حالى كه خودش از آن بهره‌اى نمى‌برد، مگر با جامى كوچك كه تشنه‌اى تشنگى خود را رفع كند، و اندكى

غذا كه گرسنه رفع گرسنگى خود بدان نمايد، و كوچكترين بهره‌اى به نفع خويش نميبرد، و آن زمان بود كه درهاى بركات از زمين و آسمان به روى مردم گشوده مى‌شد، و اقتصاد آنان رونق مى‌گرفت، و مردم در ناز و نعم بسر مى‌بردند، در حالى كه رهبرشان سودى عايد خود نساخته و از اين همه بركات و زر و زيور چيزى براى خويش نيندوخته بود، و براى همگان پرهيزكار از رياست طلب شناخته مى‌شد.
آرى حقّ علىّ را غصب كردند، ولى ديرى نخواهد پاييد كه خداوند آنان را به كيفر دست آوردهاى ناپسندشان مبتلا خواهد ساخت.
[سخن زهراى أطهر تا اينجا دفاع از حقّ امامت و خلافت از دست رفته همسرش علىّ، و برنامه همه جانبه او بود، ولى از اينجا به بعد نتيجه شوم غصب خلافت، و آينده مرگ بار زندگى در زير سلطه قدرت حاكمان زر و زور، و انتقالات ننگين خلافت در سراشيب زمان را چنين ارزيابى مى‌كند:]
اكنون بيا و گوش فرا دار! هر چه زنده بمانى روزگار مصائب

شگفت‌انگيزى در چشم اندازت قرار خواهد داد، كه بيشتر بهت زده‌ات مى‌كند.
ولى كار اين مردم بسيار حيرت‌آور است اى كاش مى‌دانستم به چه چيز استناد كرده‌اند، و به چه دست‌آويزى چنگ زده‌اند؟ به خدا سوگند كه ايشان جهت پرواز، پرهاى نرم و ريز پنهان در زير بال و دم (شاهين مقصود) را كه با يک جنبش كنده مى‌شود و از حركت و پرواز بازمى‌ماند، گرفتند، و شاهپرهاى قوى و نيرومند جلوى بال را رها كردند و در سفرهاى زمينى، بن گردن مركوب را كه مركز قوا است و قدرت كشش كالسكه را دارد رها ساختند و دم و دنباله آن را كه تاب مقاومت ندارد، گرفتند.
[و در نتيجه نصيب سرنشينان هر دو گونه وسيله هوائى و زمينى بازماندن از مقصد و يا نابودى حتمى است، و كلام را متوجّه وضع أسف بار آنان نمود كه به اين كار مجبور هم نبودند بلكه «استبدلوا» به ميل خود چنين كردند پس جاى تأسف نيست چرا كه يا خود انتخاب كردند، يا تسليم شدند و اين سزاى لجبازى است، لذا فرمود:] اى تباه باد (چنين مردمى)! و دماغ چنين مردمى به خاک ماليده باد كه اين گونه كوته‌بين هستند، و گمان دارند كار خوبى انجام داده‌اند، متوجّه باشيد اينان مفسد و تباه كارند، و به دقايق و عاقبت امر توجّه ندارند.
[واى بر ايشان!] آيا از شخصيّتى كه ديگران را به راه حقّ راهنمائى مى‌نمايد، شايسته‌تر است كه پيروى شود، يا از فردى كه خود هنوز راه نيافته مگر آنكه ديگرى او را براه راست آورد؟ پس چيست و چه شده شما را، چگونه اين دو فرد قادر و عاجز را يكسان مى‌دانيد (يونس 10: 35).

به جاودانگی خدا سوگند! این عمل ناشایست شما عاقبتی ناستوده‌تر خواهد داشت، تخم آشوب در خاطره‌ها کاشته شد، و زمانه آبستن حوادث ناگواری گشت.
(و چون میکربی که وارد بدن سالمی شود، ظرف مدّت کمی نوزادهای خطرناکی شکل خواهد گرفت، هر چند در آغاز از فرط کوچکی خطرش بظاهر ناپیداست، ولی در دید واقع‌بینان از همان ابتدا پیداست، و دیگران هم پس از گذشت دوران حمل و کمون و تخمیر خطر آن را احساس خواهند کرد و در صدد دفاع بر خواهند آمد امّا افسوس زمانی که که دیگر چاره‌ای نیست).
آری خطر سقوط در هرج و مرج و بدتر از آن افتادن به دام استبداد، از هم اکنون حتمی به نظر می‌رسد امّا، آیا به این زودی؟ نه! بلکه اندکی درنگ لازم است تا نتیجه دهد، و بزاید، آن وقت است که از پستان روزگار پرفتنه که از گیاهان سمّی تغذیه شده بجای شیر، خون زهر آلود خواهید دوشید، آنهم نه اندک، بلکه ظرف‌های بزرگ را مالامال از خون تازه و زهر کشنده‌ای، خواهید نمود که از آشامیدن قطره قطره آن جز مرگ و اندوه بهره دیگری نخواهید برد، آن وقت است که زیان و خسارت دامن مردم هوسباز باطل‌گرا را خواهد گرفت، و نسلها و نژادهای آینده نتیجه وحشتناک پایه‌گذاری پیشینیان را خواهند دید، و بنیانگذار نخستین این همه سیه‌روزی را خواهند شناخت.
هم اکنون با این فریاد در گلو شکسته‌ام، به شما هشدار می‌دهم به آینده‌ای دهشت‌بار دل خوش دارید، و با آرامش خاطر بخسبید و به دلهای خود مژده دهید! خود را مهیّای فتنه و آشوب و سه پی‌آمد سوء سازید که دیر یا زود گرفتار آن خواهید شد:
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 334
گردنهای خمیده به لبه شمشیرهای برّان تسلیم خواهد شد، و سرهای فرود آمده در برابر ناکثان، به خاک پست سپرده خواهد شد.
چنگال خونین استبداد با یک دست گریبان آنها را خواهد گرفت و با دست دیگر شلاق دیکتاتوری و قانون‌شکنی بر سرشان خواهد زد، و (در نتیجه) آشوب و هرج و مرج عمومی زهرش را به کامتان خواهد ریخت. اندک زمانی شما را به حال خود گذارند، امّا همین که جای پای خود را محکم نمودند چوب حراج بر هستی و شرف شما خواهند زد و همه را به یک جا به یغما خواهند برد.
تا بجائی که در أنبارها و خزانه فقط پشیزی بی‌ارزش بجای خواهند گذاشت، و کشتزارهایی را که شما به ثمر رسانده‌اید درو خواهند کرد، حتی خود خدمتگزاران در جهنّم استبداد، هیزم خواهند گشت و برای گرمی تنور هوس آنان، سوخته خواهند شد.

دریغ و افسوس! هیچ نمی‌دانید که در چه مسیر خطرناکی افتاده‌اید، سررشته گم شده و از عواقب زیانبار آن بی‌اطّلاعید، بی‌گمان کورکورانه خود را به ظلمت انداخته‌اید و بالاخره کشته خویش را درو خواهید کرد، مگر ما که حامی حقوق شمائیم می‌توانیم شما را ملزم و مجبور سازیم که به راه هدایت باز گردید در حالی که خود از آن بیزارید؟! و همین حدیث را ابو الحسن علیّ بن محمّد معروف به ابن مقبره قزوینیّ برایم بازگو نموده از عیسی بن عبد اللَّه بن محمّد بن عمر بن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام از پدرش از جدش از عمر بن علیّ علیه السّلام از امیر المؤمنین روایت نموده که فرمود: چون هنگام جان دادن فاطمه سلام اللَّه علیها رسید مرا فراخواند و فرمود:

می‌خواهم وصیّت و عهدی با تو بنمایم، آیا آن را انجام خواهی داد؟ گفتم: آری، اجرا خواهم کرد. پس به من وصیّت نموده فرمود: هنگامی که من از دنیا رفتم شبانه مرا به خاک بسپار، تأکید میکنم که نباید آن دو مردی که گفتم آگاه شوند، گوید: چون بیماری خانم شدّت یافت بانوان مهاجر و انصار گرد بستر او جمع شدند و گفتند: ای دختر پیامبر خدا حال شما چطور است و با این بیماری جانکاه لحظات سنگین شب را چگونه به صبح رساندی؟

فرمود: به خدا سوگند! طلیعه صبح بر من آشکار شد در حالی که از دنیای شما بیزار بودم ... و حدیث را مانند آنچه گذشت بیان نمود.

مصنّف این کتاب- رحمه اللَّه- گوید: از أبا احمد عسکری معنای این حدیث را پرسیدم. پاسخ داد: اما فرمایش آن مخدّره صلوات اللَّه علیها: «عائفة» بمعنی نفرت و بیزاری است. گفته می‌شود: «عفت الشّی‌ء»، هر گاه به آن میل نداشته باشد «اعافة».

«قالیة»: کینه‌توزی و دشمنی کردن است. گفته می‌شود: «قلیت فلانا»

وقتی او را دشمن داشته باشد، چنانچه خداوند فرموده: ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی.

«لفظتهم»

لفظ پرت کردن چیزی است از دهان، هر گاه از آن نفرت داشته باشد. می‌گوئی «عضضت علی الطعام ثم لفظته» یعنی غذا را به دهان نهادم و چشیدم بعد آن را از دهان بیرون انداختم.

«قبل ان عجمتهم»

گفته می‌شود: «عجمت الشی‌ء» هر گاه به چیزی گاز بزند، و «عود معجوم» هر گاه چوب امتحان شده بسیار سفت باشد. و

«شنأتهم»

: دشمن داشت ایشان را، و اسم از آن «شنآن» است.

«سبرتهم»
: ایشان را آزمودم، زیر و روی کار را خوب سنجیدم، گفته می‌شود: «سبرت الرجل» یعنی آن مرد را آزمایش کردم و آگاه ساختم.
«فقبحا لفلول الحدّ»
گفته می‌شود: «سیف مفلول» شمشیری است که در لبه‌اش رخنه افتاده، و کند شده. «خور»: سستی.
«خطل»
: نگرانی و اضطراب.
«لقد قلّدتهم ربقتها»
، «ربقة» یک سمت از ریسمان که بر گردن گوسفند و غیر آن بندند، و جمعش «ربق» است.
«شننت»
: پاشیدم، گفته می‌شود: «شننت الماء و شنّنته» هر گاه آب را پاشید.
«جدع»
: در نفرین گویند، بمعنی «مثله» بریده باد بینی و گوش او.
«عقرا»
: از «عقرت الشیء» زخمی کردن
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 337
و بریدن چیزی و باز داشتن است.
«سحقا»
: دور باد.
«زحزحوها»
: کنار زدند او را، جابجا کردند.
«رواسی»
: ریشه‌های ثابت، کوهها و «قواعد» نیز بهمان مفهوم می‌باشد.
«طبین»
: دانایان.
«و ما نقموا من أبی حسن»
: چه چیز را نپسندیدند بر او.
«تنمّره»
خشمگینی او، گفته می‌شود: «تنمّر الرّجل» هر گاه مرد خشمگین شود، و او را به پلنگ تشبیه نمود.
«تکافوا»
از یاری او دست کشیدند.
«الزمام»
مثلی است در این مورد.

«لاعتلقه»
گاه آن را بدست مى‌گرفت.
«سجح»
: آسان و هموار رفتن.
«لا يكلم»
زخمى و خونى نمى‌شد.
«و الخشاش»
چوبى را كه در بينى شتر مى‌كنند.
«و لا يتعتع»
: بى‌ميل نبود و پريشان نمى‌شد.
«المنهل»
: سرچشمه، سير آب.
«النمير»
: آب روان پاكيزه بسيار روشن، هميشه جوشان از چشمه.
«فضفاض»
: فراوان.
«الضفّتان»
: دو طرف جوى.
«بطان»
جمع «بطين»: شكم بزرگ پرخور.»
غير متحلّ منه بطائل»
: از مالشان براى خود چيزى نمى‌گرفت، نه كم و نه زياد.
«الا بغمر الماء»
: با كاسه‌اى مى‌آشامد و
«غمر»
كاسه كوچک مى‌باشد.
«و ردعه سورة الساغب»
: يعنى از آن مى‌خورند به اندازه‌اى كه شدّت گرسنگى را برطرف سازد.
«الذّنابى»
پرهائى كه پشت دم قرار دارد.
«قوادم»
:

آنچه در جلو هست.
«عجز»
: ناتوانى.

«معاطس»
: بینی‌ها (بدان جهت که عطسه از آن بیرون آید).
«فنظرة»
: چشم براه باشید و انتظار بکشید.
«ریثما تنتجوا»
: می‌فرماید: صبر کنید تا بدنیا آورد.
«ثمّ احتلبوا طلاع القعب»
: پرشدن کاسه بزرگ چوبین، و
«الدّم العبیط»
: خون تازه.
«الزّعاف»
: زهر زود کشنده.
«الممقر»
: تلخ.
«الهرج»
: کشتار.
«زهید»
: اندک.

باب 403- معنى زبى و طبيين

1- أصبغ بن نباته گويد: وقتى عثمان پور عفّان در محاصره قرار گرفت، براى على بن أبى طالب عليه السّلام چنين نوشت: امّا بعد، به يقين، آب از قله تپه‌اى كه نبايد آب آن را فرا گيرد، گذشته، و تنگ شتر به نزديک پستانش رسيده، و كار من از حدّ بيرون شده است، و در من كسى طمع كرده كه چيزى مانع آن نيست.
پس اگر تو خورنده‌اى بهترين خورنده باش و گر نه مرا درياب كه پاره پاره

مى‌گردم.
مبرّد گويد: مقصود از گفته‌اش «قد جاوز الماء الزّبى»، «زبيه» گودالى است كه جهت شكار شير حفر نمايند (اين سخن در باره شخصى كه از شدّت به حدّ نهايت رسيده باشد، گفته مى‌شود) و زبيه كنده نمى‌شود مگر در قلّه كوه و عرب گويد: «قد بلغ الماء الزّبى» (يعنى آب از سرگذشت) و شديدترين سيل خروشان را گويند و در كار امور مهم گفته مى‌شود: «قد علا الماء الزّبى» آب از سرگذشته، و يا مى‌گويند كارد به استخوان رسيده، و يا تنگ شتر از زير شكم به نزديک پستان رسيد (يعنى دو سر تنگ و حلقه آن بفشار بهمرسيد) كه بچّه‌دان (رحم) در شكم پاره شده (كه در اين صورت مادر و فرزند هر دو خواهند مرد).
عجاج گفته: «فقد علا الماء الزّبى إلى غير» يعنى كار از كار گذشته و قابل تغيير و اصلاح نيست، و وقتى مى‌گويد: «بلغ الحزام الطّبيين»، در درندگان و پرندگان، به نوک پستان، هم «حلف» گفته مى‌شود و هم «أطباء» كه جمع است، و مفردش «طبى» است، چنان كه در سم (چه شكافدار چه بدون شكاف آن) حيوان گفته مى‌شود: «خفّ» و «ظلف» و هر يک بجاى ديگرى استعمال مى‌شود، پس وقتى

دوال (تسمه‌اى كه به دور كمر حيوان باركش مى‌بندند و در دو سر آن حلقه‌هايى است كه يک ديگر را نگه مى‌دارند تا بار بر پشت حيوان قرار بگيرد) به تهيگاه برسد، يعنى سختى و ناخوشى به آخرين حدّ رسيده، و مانند اين است از مثلهاى عرب: «دو حلقه تنگ بهم رسيدند»، و گفته مى‌شود: حلقه تنگ و كمربند پالان، و گفته مى‌شود: «حقب البعير» از جهت افتادن دوال بر غلاف نرّه شتر، بول آن بند آمد.

1- ابو العبّاس محمّد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانىّ از محمّد بن قاسم انبارى مسندا از ابى حازم روايت كرده كه خارجة بن زيد گويد: پدرم گفت: در روز جنگ احد وقتى آتش جنگ فرو نشست، پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله مرا فرستاد كه سعد بن ربيع را پيدا كنم، و به من فرمود: وقتى او را ديدى از جانب من او را سلام برسان و از او بپرس در چه حالى هستى؟ گويد: در ميان كشته‌شدگان در جستجويش بودم تا او را پيدا كردم، پيكرش غرق در خون به آماج شمشير و نيزه و

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 341

تير دشمن بود سلام پيامبر را به او ابلاغ نمودم، و گفتم: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود:

خود را در چه حال مى‌بينى و چگونه مى‌يابى؟ گفت: سلام مرا برسول خدا صلى اللَّه عليه و آله برسان و بخويشان من بگو: در نزد خداوند هيچ عذر و بهانه‌اى نداريد اگر از شما كسى مژه برهم زند (يعنى زنده باشد) و برسول خدا آسيبى برسد، اين بگفت و جان تسليم كرد.

تذكّر: «سعد بن ربيع از انصارى است كه به مكّه رفتند و رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله را به مدينه دعوت كردند و بلكه از نقباى آنها است كه در ليله عقبه با رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله معاهده نمودند كه تا جان دارند از آن حضرت دفاع كنند، و از اين جهت است كه سعد به خويشان خود پيام ميفرستد كه بعهد و پيمان خود وفادار باشيد، مبادا شما زنده بمانيد و لو يكتن، و رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله صدمه ببيند».

مصنّف اين كتاب- رحمه اللَّه- گويد: از ابو العبّاس شنيدم كه از قول ابو بكر محمّد بن قاسم أنبارى گفت: اين گفته او كه «و در ميان شما مژده‌اى بر هم خورد» «شفر» مفرد «اشفار» مى‌باشد، و آن قسمت لبه پلك چشم است كه در آن مژه مى‌رويد، و هنگام فروبستن چشم به هم مى‌رسند، «اجفان» پلك است كه روى دو چشم را از بالا و پائين مى‌پوشاند. و «هدب» موى مژه است كه در لبه پلكها روئيده، و «شفر العين» شين آن صداى ضمّه دارد، وقتى گفته مى‌شود: «ما فى الدّار

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 342

شفر» كه شين آن صداى فتحه دارد به معنى احد، يک فرد باشد. شاعر گويد:

فو اللَّه ما تنفكّ منّا عداوةو لا منهم ما دام من نسلنا شفر به خدا قسم دشمنى از سينه ما و ايشان جدا نگردد، تا وقتى از تبار و نسل ما هر دو يكنفر وجود داشته باشد. و گفته‌اش «فاضت نفسه» يعنى مرد، ابو العبّاس

گويد: ابن أنبارى به سند خود نقل كرده كه أصمعى از ابن عمرو بن العلاء به ما خبر داد كه: چون مردى بميرد گفته مى‌شود: «فاظ الرّجل» و گفته نمى‌شود: «فاظت نفسه»، و يا «فاضت نفسه». ابو العبّاس برايم نقل كرد كه ابن انبارى به سندى كه تا صالح بن محمّد بن درّاج مى‌رسد، بر ايمان از قول صالح چنين گفت: شنيدم ابا عمرو شيبانىّ مى‌گفت: گويند: «فاظ الميّت»، گفته نمى‌شود: «فاظت نفسه» و نيز نگويند: «فاضت نفسه» (روحش بيرون آمد).
و ابو العبّاس به سندى از فرّاء برايم بازگو نمود كه: اهل حجاز، و يک قبيله مى‌گويند: «فاظت نفس الرّجل» و قبائل عكل و قيس و تميم مى‌گويند: «فاضت نفسه» به ضاد، و در تأييد آن اين شعر را خواند:
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 343 يريد رجال ينادونهاو انفسهم دونها فائضة قصد مى‌كند، مردانى را كه او را صدا مى‌زنند و جانهايشان را به پيشگاهش مى‌دهند.
و ابو العبّاس از طريق ابن انبارى از كسائى نقل نموده كه گفته‌اند مى‌گويند: «فاضت نفسه» (بر آمد جان او) و «فاض الميّت نفسه» (روح شخص و (مرده بيرون آمد) «و افاض اللَّه نفسه» (و خداوند جان او را گرفت).
و دوباره ابو العبّاس از طريق ابن انبارى از ابو عبيد از كسائى، و ابو جعفر محمّد بن حكم، از حسن لحيانى نقل نموده كه گفته مى‌شود: «فاظ الميّت» به «ظاء» و «فاض الميّت» به «ضاد».
و باز ابو العبّاس از ابو بكر (ابن انبارى) از يعقوب بن سكّيت نقل نموده كه گفته مى‌شود: «فاض الميّت يفوظ» از باب «نصر ينصر» و «فاظ يفيظ» از باب «ضرب يضرب».
همچنين ابو العبّاس از طريق ابن انبارى از فرّاء نقل نموده كه گفته مى‌شود:
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 344
«فاظ الميّت نفسه» به ظاء الف‌دار، و منصوب خواندن «نفس».
و ابو العبّاس برايم نقل كرد كه ابو بكر از پدرش برايم خواند و گفت كه ابو عكرمه ضبّى اين شعر را برايم خواند:
و فاظ ابن حصن غائبا فى بيوتنايمارس قدّا فى ذراعيه مصحبا ابن حصن در حالى كه در خانه‌هاى ما پنهان شده و ببريدن تسمه مشغول بود جان داد.

باب 405- معانی خطبه علی علیه السّلام معروف بشقشقیّه

1- محمّد بن ابراهیم طالقانی و محمّد بن علی ما جیلویه به دو سند ذکر شده از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: در نزد علی علیه السّلام مسأله خلافت بمیان آمد (ناگهان آتش درونی و سینه پرسوز امیر علیه السّلام که کانون رنج و اندوه بود.

شعله‌ور شد، و زبان بسخن گشود و حماسه آفرید و دردهای نهفته خود را آشکار ساخت) و گفت:

به خداوند یکتا سوگند که برادر تیمی نژاد (ابو بکر) پیراهن خلافت را در بر کرد در حالی که خود بخوبی میدانست که شایستگی من بدان و موقعیت من در نظام آن همچون میله آسیا که محور گردش و اساس چرخش آنست می‌باشد، و من چون کوه سر بفلک کشیده باشم که از دامنه آن سیل روانست و پرنده‌ای را بقلّه آن با همه اوج‌گیری راه نیست (یعنی: خیر و فضیلت و علم از من بجهانیان سیل‌آسا روان است، و سطح فکر و اندیشه‌ام چندان رفیع است که همای فکر بلند پروازان معرفت بدان راه نخواهند یافت).

اکنون که مرا نخواستند و بر کنارم راندند، از آن (خلافت) چشم پوشیدم و میان خود و آن برسم جدائی پرده کشیدم، و همی روی گردانده پهلو تهی نمودم، و بجای آن جامه شکیبائی پوشیدم، و صبر پیشه کردم، و توسن فکر خود به جولان در آوردم و در اطراف این امر که چه بایدم کرد اندیشیدم آیا با دست شکسته (بی‌یار و یاور) به مطالبه آن برخیزم، یا اینکه بر این وضع اسفبار و تاریک با حزن و حسرت بسوزم و بسازم، چه وضعی که آشفتگی و رنجش کودک نونهال را پیر و پیر را فرتوت و نزار، و مؤمن خداپرست را فرسوده و بهلاکت می‌کشد تا خدایش را ملاقات و جان تسلیم کند.

و چون نیک به اوضاع و احوال نگریستم و اطراف و جوانب مطلب را

سنجیدم، بدان رسیدم که صبر و تحمّل و شکیبائی و بردباری خردمندانه‌تر است، لذا صبر پیشه نمودم، در حالی که رنجها چون استخوانی در گلویم و خاری در چشمم از غم و اندوه بود.

چرا که می‌دیدم که میراثم را به یغما بردند.

تا اینکه اوّلی (ابو بکر) زندگیش به پایان رسید و در واپسین روزهای عمرش کار را به دوستش برادر عدی‌نژاد واگذارد، شگفتا در آن میان که تا خود زنده بود در تکاپوی فسخ بیعت از مردم بود (و مکرّر می‌گفت: مرا واگذارید و پیمان مرا بشکنید که تا علی در میان شماست من شایسته‌ترین

شما به خلافت نیستم) بخدا سوگند که خلافت را در طبیعتی درشت و خشن و راهی ناهموار و سنگلاخ افکند، مردی بدخوی و خیره سر که ملاقات با او رنج آور بود، و زبانش چنان گزنده، که زخم آن تا آخر عمر التیام نمی‌یافت، و (در احکام دینی) اشتباه و لغزش فراوان بود، و عذر خواهیش از آن بسیار، پس صاحب آن سرشت خشن، این حکمران ناپخته که سوار بر مرکب خلافت چنین آئینی پرارج شد، به شخصی همانند بود که سوار بر شتر چموش گردیده و قصد دارد با آن از راهی پر خطر و دلهره و پر دست‌انداز بگذرد، متحیّر است چه کند؟ اگر رشته افسار حیوان را که از سوراخ بینیش گذشته محکم بکشد (پرده‌های بینی دریده شود و) از حرکت باز ایستد و به مقصد نرسد، و اگر افسارش را سست نماید، و آن را بحال خود واگذارد، روان گردد ولی هر لحظه ممکن است او را با صورت در پرتگاه تباهی و خواری افکند.

و مردم در آن آزمون هر لحظه به رنگی در آمدند، و از حق روی گرداندند (یا چون راه را بست از ایشان پوشیده شد و بجای آنکه طول جاده را پیمایند تا به مقصد رسند، عرض جاده را پیمودند) و این آزمایشی بود جهت دریافت و کشف حقیقت مردم پست و زشت سیرت.
پس من بر این روزگار دراز با تمام دشواریها و غم فراوانش شکیبائی نمودم، و آب صبر بر آتش سوزان دلم پاشیدم، تا وی هم وقت مرگش کبوتر خلافت را در میان چند تن رها کرد، تا بر بام چه کسی بنشیند؟! و آن را در میان چند تن که به گمانش من نیز هم رتبه آنانم واگذاشت، و مرا از آنان بشمار آورد.
خدای من! به تو پناه می‌برم از آنان و آن شورا، که چه غم انگیز و پرشرر بود، چگونه مردم به تردید افتادند و مرا با نخستین ایشان (ابو بکر) برابر دانستند؟! تا امروز که با اینها همطرازم سازند، مع ذلک در این نشیب و فراز تند و دشوار، با آنان کنار آمدم و دم از مخالفت نزدم، آه! چه شورائی که مردی از اعضای آن بجهت هوی و هوسش از من روی برگرداند، و دیگری بخاطر دامادی و خویشی (عبد الرّحمن بن عوف، چون وی شوهر امّ کلثوم بنت عقبة بن أبی معیط است که خواهر مادری عثمان بود) به من رأی نداد ... و شد آنچه شد، (و نتیجه این دسته بندی و کار شورا به آنجا رسید) که سومین قوم (عثمان) سر بر آورد، و زمام خلافت را به دست گرفت در حالی که از چپاول دو پهلو و تهیگاه خود را که میان موضع سرگین و جایگاه علف او است از سیری بزحمت انداخته بود و پدر زادگان او (بنی امیّه) که خویشاوندش بودند نیز با او همدست و همداستان شدند و بر سر

سفره بیت المال نشستند و مال خدا را با همه دهان و لذّت، مانند اشترانی

که با آز و ولع در چراگاه بهاری علف خورند، بلعیدند، و آنقدر آتش فتنه را دامن زدند تا دامنشان را سوخت و این جسارت و کردار ناهنجار باعث شد که هر چه بافته بود باز شد و مقدّمات برچیده شدن بساط زندگانیش فراهم آمد، و بعد از جراحت فراوان رهسپار دیار نیستی گردید.
در این گیر و دار مرا چیزی نترساند، مگر آنکه دیدم ناگهان مردم پیاپی بسوی من می‌آیند و اجتماع در اطرافم موج می‌زند، و مانند یال پر موی و أنبوه کفتار (که گردن آن را گرفتار خویش ساخته) در حالی که با هم تزاحم می‌کردند، مرا در میان گرفتند، چنان که حسن و حسین من لگد مال می‌شدند (بعضی گفته‌اند مراد از «حسنان» دو انگشت ابهام و (شصت) است، چون «حسن و حسین» استخوانی است نزدیک آرنج یعنی هر دو انگشت ابهام مرا زیر پا گرفته در هم کوبیدند از بس هجوم آورده برای بیعت دست بدست می‌دادند).
و از کثرت ازدحام و کشیدن ایشان عبایم درید (یا دنده‌هایم درد گرفت) پس ناگزیر بیعت آنان را پذیرفتم. امّا دریغ که دیری نگذشت چند تن (طلحه و زبیر و ...) پیمان بیعت مرا شکستند، و گروه دیگری (خوارج) به سرعت تیری که از چلّه کمان بدر آید از جاده شریعت کنار رفتند و طبل پرخاشگری نواختند و دسته دیگری به بیدادگری و باطل گرویدند (معاویه و طرفدارانش). گویا قول خداوند را نشنیده بودند: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (آن سرای جاودانی را برای أفرادی قرار
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 349
داده‌ایم که در زمین به اندیشه سرکشی و فساد نباشند (و از قانون شرع منحرف نشوند) و سرانجام نیک مخصوص پرهیزگاران است- قصص 38: 83) آری به پروردگار بی‌همتا سوگند! این آیه را حتما شنیده‌اند، ولی دنیا در دیده آنان زیبا جلوه نموده و دلباخته شده‌اند، و زر و زیور آن ایشان را متعجّب ساخته (و روح و شعورشان را خریده از آن رو، چشم بصیرتشان بی‌نور شده، و به سبب حبّ دنیا از اوج شرف اطاعت خدا به حضیض ذلّت طغیان و سرکشی و اطاعت از اهریمنان افتاده‌اند).
سوگند به حقّ آن خدائی که نوک دانه را جهت روئیدن در دل توده خاک شکافت، و قسم به پروردگاری که روان را در باطن جنین پدید آورد، اگر عدّه‌ای جهت یاری من آماده نمی‌گردیدند، و حجّت خداوندی با وجود یاوران بر من تمام نمی‌شد، و این نبود که خدا شدیدا از دانایان پیمان گرفته که در مقابل تسلّط، و پرخوری ظالمانه ستمگر، و گرسنه ماندن ستمدیده آرام و قرار نگیرند بی‌درنگ افسار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و رهایش می‌ساختم، و عطش این شتر تشنه کام خلافت را با نخستین جام بی‌اعتنائی فرو می‌نشاندم (و مانند گذشته در کناری می‌نشستم) آن وقت

بود که می‌فهمیدند دنیای آنها که به آن می‌نازند، و دین خود را در راه آن می‌بازند در نزد من از آب کثیف بینی بز که وقت عطسه زدن می‌پراند (یا از جیفه آن) ناچیزتر است.
ابن عبّاس گوید: چون آن بزرگوار سخنش به اینجا رسید مردی از اهل

عراق نامه‌ای بدست مبارکش داد، حضرت لب فروبست و به خواندن نامه مشغول شد، پس از قرائت آن، من عرض کردم: ای امیر المؤمنین چه خوب است دنباله سخن را از همان جا که گذاشته بودید از سرگیرید!
فرمود: چه دور است آن حال نسبت به این حالت، ای ابن عبّاس آن گفتار شقشقه‌ای (گوشت سرخی است شبیه به شش که اشتر وقتی بهیجان آید با صوت و غریدن از دهان بیرون اندازد و زود فروبرد) بود که بانگ برآورد و نمودار شد و باز در جای خود قرار گرفت.
ابن عبّاس گفت: به خدا قسم هرگز برای هیچ چیز آنقدر اندوهگین نگشتم که بر قطع رشته کلام امیر المؤمنین علیه السّلام شدم، که سخن را به هدف نهائی خود که اراده کرده بود نرسانید.
بیان معانی جملات خطبه:
«لقد تقمّصها»
یعنی آن را مانند پیراهن به بر کرد، گفته می‌شود:
«تقمّص الرّجل» یعنی پیراهن به تن نمود یا زره پوشید، یا عبا به دوش انداخت، و عمامه به سر کرد.
«محلّ القطب من الرّحی»
یعنی: (خلافت بر گرد وجود من می‌چرخد، چنان که سنگ روئین آسیاب بر گرد میله آهنینی که در وسط آن به زمین کوبیده

شده دور می‌زند.
«ینحدر عنه السّیل و لا یرتقی الیه الطّیر»
: مقصود حضرت آنست که خلافت بر غیر من ممتنع است و کسی توان اداره آن را ندارد، و شایسته آن نیست (در نهج البلاغه هر دو ضمیر متکلّم وحده است: «ینحدر عنّی ...»).
«فسدلت دونها ثوبا»
یعنی از آن روی گردانیدم، و لزوم آن بر من کشف نشد. «کشح» پهلو و تهی‌گاه، پس معنی فرموده آن حضرت: «طویت عنها» یعنی از آن دوری گزیدم، و «کاشح» کسی است که پهلوی خود را از تو بگرداند.
«طفقت»
: یعنی روی آوردم و گرفتم.
«أرتئی»

یعنی اندیشه کردم، و در سراچه ذهنم گوهر خرد را سفتم و گفتم:
«أن أصول بید جذّاء» دست بریده شده است و مقصودش کمی یاور است.
«أو أصبر علی طخیة»
«طخیه» در دو جا بکار برده شده: یکی در تاریکی، و دیگری در اندوهگین کردن، گفته می‌شود: «أجد علی قلبی طخیا» یعنی غم و اندوهی را می‌یابم که بر قلبم نشسته، و آن بزرگوار در اینجا تاریکی و اندوه و غصّه را جمع کرده است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 352
«یکدح مؤمن»
برای خودش کار و کوشش می‌کند ولی حقّش به او داده نمی‌شود.
«أحجی»
سزاوارتر است، گفته می‌شود: این أحجی از آن است و «أخلق و أحری و اوجب» (سزاوارتر است) معانی همه اینها نزدیک بهم است.
«فی حوزة»
در گوشه، گفته می‌شود: «حزت الشّیء أحوزه حوزا» (جمع کردم چیزی را و محیط شدم بر آن)، و «حوزة» و کناره خانه و جز آن است.
«کراکب الصّعبة»
یعنی شتری که اگر به آن درشتی شود ناراحت می‌شود، و «عنف» متضاد مدارا است.
«حرن» ایستاد و نرفت، و «حران» در جنبندگان استعمال می‌شود، اما در شتر گفته می‌شود: «اخلت الناقة» و «بها خلا» و «اخل» همان معنی «حران» (نرفتی) در جنبندگان را می‌دهد، با این فرق که در شتر آن را به نحو استعاره می‌آورد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 353
«ان سلّس غسق»
یعنی او را در تاریکی وارد می‌کند.
«مع هن و هنیّ»
یعنی افراد پست و زبون از مردم، عرب می‌گوید: «فلان هنیّ» مصغّر «هن» یعنی او فردی کوچک است، از مردم، و مقصودش از این کلمه ناچیز بودن کار اوست.
«فمال رجل بضبعه»
و «بضلعه» نیز گفته می‌شود، که معنایشان نزدیک به یک دیگر می‌باشد، و معنی آن آنست که به هوی و خواهش نفسش به مردی همانند خودش میل نمود.
«و أصغی آخر لصهره»
«صغو» (اسم مصدر) بمعنی میل کردن است.

گفته می‌شود: «صغوک مع فلان» یعنی میل تو با فلانی است. «نافجأ حضنیه» پهلوی او از خوراکی و نوشیدنی و مانند آن باد کرده بود، و گفته می‌شود: «قد انتفج بطنه» به جیم، و هنگامی که بر اثر بیماری شکمش بالا آید، گفته می‌شود:
«قد انتفخ بطنه» به خاء و «حضنان» دو سمت سینه است.
«بین نثیله و معتلفه»
نره شتر است و اینجا تنها برای استعاره مرد بودن، آورده شده، و «معتلف» جایی است که در آن علف می‌خورد، و معنی سخن آنست که:
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 354
سراسر زندگانی او حدّ فاصلی بود بین خوردن و دفعش (یا بین خوردن و شهوترانی او).
«یهضمون»
یعنی می‌شکنند، و از همین باب است گفته عربها: «هضمنی الطّعام» (خوراکی مرا در هم شکست). «حتّی أجهز» یعنی بر او شوریدند و او را کشتند، گفته می‌شود: «أجهزت علی الجریح» هر گاه زخمی به او رسیده باشد و تو او را بکشی.
«کعرف الضّبع»
مردم را تشبیه به یال کفتار نموده برای زیاد بودنشان، و «عرف» موئی است که بالای گردن اسب (یال) می‌باشد، پس برای کفتار استعاره آورده شده است.
«قد انثالوا»
یعنی گرد من انبوه شدند، و گفته می‌شود: «انثلت ما فی کنانتی من السّهام» (هر چه از تیر در تیردان داشتم رها کردم) هر گاه آن را از چله کمان رها سازد.
«وشق عطافی»
یعنی ردای او، و عرب «ردا» (چادری را که بر دوش گیرند) را «عطاف» می‌نامد. «و راقهم زبرجها» یعنی زیبائی او ایشان را شگفت
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 355
زده ساخت، و اصل «زبرج» نقش و نگار است و آن در اینجا کنایه از خوبی و خوشی دنیا است.
«ألّا یقرّوا [علی] کظّه ظالم»
«کظّه» (پرخوری) یعنی ایشان نباید صبر نمایند بر پرخوری ستمگر از مال حرام و نباید او را بر ستم خودش امان بدهند.
«و لا سغب مظلوم» سغب، گرسنگی است و معنای آن بازداشتن اوست از حقّی که برایش لازم است. «لألقیت حبلها علی غاربها» این یک مثل است عرب می‌گوید:

افسار شتر را بر کوهان و گردنش انداختم تا در هر کجا می‌خواهد بچرد.
«و لسقيت آخرها بكأس أوّلها»
يعنى آنها را در گمراهى و كوريشان رها مى‌كردم.
«أزهد عندی»
«زهيد» بمعنى اندک است.
«من حبقة عنز»
بادى است كه از مقعد بز خارج شود، و «عفطة» چيزيست كه از بينى آن بيرون آيد.
«تلک شقشقه»
«شقشقه» چيزى است كه شتر از گوشه دهانش بيرون مى‌كند وقتى هيجان

زده و مست شود.

باب 406- معنی تین و زیتون و طور سینین و بلد أمین

1- موسی بن بکر گوید: امام کاظم از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السّلام روایت نمود که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهار شهر از شهرها را انتخاب کرد و فرمود: وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (قسم به «تین» (انجیر) و قسم به «زیتون» و قسم به «طور سینین» و قسم به این شهر آسوده) منظور از «تین» مدینه و از «زیتون» بیت المقدس و از «طور سینین» کوفه و از «این بلد امین» مکّه می‌باشد.

باب 407- معنی انواع مستی

1- ابو بصیر و محمّد بن مسلم گویند: امام صادق علیه السّلام به نقل از پدرش از اجداد بزرگوارش علیهم السّلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: چهار چیز

است که انسان را از خود بیخود می‌سازد: مستی شراب، مستی ثروت، مستی خواب و مستی سلطنت.

باب 408- معنی ناصبی

1- معلّی بن خنیس گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود: ناصبی (در عرف اخبار، اهل تسنّن متعصّب می‌باشند و غیر ناصب مستضعف است و در بسیاری از موارد ناصب به مستضعف تفسیر شده، و گاهی نیز به مخالف، نه به دشمن اهل بیت) کسی نیست که با ما خاندان جملگی دشمنی ورزد، چون نمیتوانی فردی را پیدا کنی که آشکارا بگوید: «من با محمّد و آل محمّد دشمن هستم»، و لکن «ناصب» کسی است که در مقابل شما قد علم کند، در حالی که میداند شما دوستداران ما هستید و یا دشمن دشمنان ما میباشید، و امام علیه السّلام فرمود: شخصی که شکم یکی از دشمنان ما را سیر گرداند چنان است که یکی از دوستان ما را کشته باشد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 358

باب 409- معنى «ايام اللَّه» روزهاى خداوند

1- مثنّى حنّاط گويد: امام صادق عليه السّلام به نقل از پدر بزرگوارش عليهما السّلام فرمود: روزهاى مخصوص خداوند عزّ و جلّ سه روز است: روزى كه قائم آل محمّد قيام كند، روزى كه بازگشت بدنيا آغاز گردد، روز قيامت.

باب 410- معنی «اشدّ» پرزورتر و «أقوی» مقاومتر

1- غیاث بن ابراهیم گوید: امام صادق به نقل از پدرش از جدّش علیهم السّلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله بر گروهی از مردم گذشت که جهت زور آزمائی سنگی را بلند می‌نمودند، از آنها پرسید: این چه کاری است؟ گفتند:
بدین وسیله نیرومندترین فردمان را می‌شناسیم، پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود:
آیا نمی‌خواهید زورمندترین و برومندترین فردتان را به شما معرّفی کنم؟ عرض

کردند: آری، ای پیامبر خدا بفرمائید! فرمود: تواناترین و قوی‌ترین انسان کسی است که وقتی خوشنود گردد، خرسندیش او را به گناه و باطلی نکشاند، و چون خشمگین شود، خشمش او را از مرز گفتار حقّ بیرون نبرد (هر چه بزبانش آمد نگوید و از روی عصبانیّت و خشم صحبت نکند) و چون توانمند شد، پایش را از گلیم خود فراتر ننهد، و به هر چه که مباح و جایز و سزاوار نباشد، دست نیالاید.

باب 411- معنى برترين اجزاء عبادت

1- اسماعيل بن مسلم گويد: امام صادق عليه السّلام از پدرش از اجدادش عليهم السّلام روايت نمود: كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: عبادت هفتاد جزء دارد، و از همه بهتر تلاش جهت بدست آوردن روزى حلال است.

باب 412- معنى دو بيگانه‌اى كه برداشتن آن دو لازم است

1- سكونىّ از امام صادق از پدر و نياى خود از علىّ عليهم السّلام روايت

نموده: كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: دو سخن به دور از گوينده‌اند كه بايد آنها را برداشت: 1- سخن حكيمانه است كه نابخردى بگويد بايد آن را بپذيريد، و سخن بى‌مايه صادر از حكيم است كه بايد آن را نديده گيريد و بپوشيد.

باب 413- معنى بيمارى ملّتهاى پيشين كه به اين امّت سرايت كرده است

1- حسن فضّال گويد: امام رضا عليه السّلام فرمود: پدرم از نياى گراميش از علىّ عليهم السّلام برايم بازگو نمود كه پيامبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله فرمود: مرض امّتهاى قبل (كه) در شما نفوذ پيدا كرده است: كينه و نفرت، و رشك و حسد (مى‌باشد).

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 361

باب 414- معنی صلوات از خدا، و از فرشتگان و از مؤمنین بر پیغمبر «ص» و معنی تسلیم

1- ابن أبی حمزه گوید: پدرم گفت: از امام صادق علیه السّلام معنی قول خدای عزّ و جلّ إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً (همانا خداوند و فرشتگان او درود می‌فرستند بر پیغمبر، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صلوات فرستید بر او و سلام گوئید بر وی سلام گفتنی- احزاب 33: 56) چیست؟

فرمود: «صلاة» از خدا فرستادن رحمت است، و از فرشتگان پاک و پاکیزه دانستن، و از مردم دعا و طلب رحمت کردن است، و امّا فرموده خدای عزّ و جلّ: وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً یعنی فرمان برداری از او در آنچه فرماید، گوید: به آن حضرت عرض کردم: پس چگونه بر محمّد و خاندانش درود فرستیم؟ فرمود:

شما می‌گوئید:

صلوات اللّه و صلوات ملائکته، و أنبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمّد و آل محمّد و السّلام علیه و علیهم و رحمة اللّه و برکاته»

(رحمت‌های الهی

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 362

و درود فرشتگان او، و پیامبران و فرستادگان وی و تمامی آفریدگانش بر محمّد و خاندان او باد، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر آن بزرگوار و بر ایشان باد).

گوید: عرضه داشتم: پاداش کسی که بر محمّد و آلش با این تحیّت‌ها درود فرستد چیست؟ فرمود: بخدا سوگند، مانند پاکی و بیگناهی روزی که متولّد گشته، از گناهان بیرون آید.

باب 415- معنى جايگاههاى لعن

1- ابو خالد كابلىّ گويد: شخصى به امام زين العابدين عليه السّلام عرض كرد:
أفرادى كه اهل شهرى نيستند، كجا مى‌توانند (بول و غايط نموده) خود را آماده وضو سازند؟ فرمود: بپرهيزند از قضاى حاجت نمودن در كنار جويها، و كوچه‌هائى كه در رو دارد (محلّ رفت و آمد است) و زير درختان ميوه‌دار، و جايگاههاى لعن! به آن حضرت عرض شد: و «مواضع لعن» چه جاييست؟ فرمود:
آستانه در خانه‌ها.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 363

باب 416- ریسمان محکمی که گسسته نشود

1- عبد اللَّه بن عبّاس گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شخصی که دوست دارد جهت صعود به مقامات معنوی به دست آویزی گرانبها و مطمئن چنگ زند که بریده نگردد، باید به ولایت برادر وصیّ من، علیّ بن ابی طالب بپیوندد. (زیرا کسی که به ریسمان او چنگ زند از گسستن و سقوط مصون می‌ماند، و با حرکتی که از آن پدید می‌آید خود را همواره بالاتر می‌کشد) پس کسی که او را دوست بدارد و حلقه ولایتش را از دست ندهد (پیوسته بسوی کمال حرکت می‌کند و) تباه نگردد، و فردی که با وی کینه‌توزی و دشمنی کند، از سقوط در لجنزار سیه‌روزی نجات نیابد (در امان نیست).

باب 417- معنی صبر، و مصابره، و مرابطه

1- أبو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام تفسير فرموده خدای عزّ و جلّ يا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا (ای كسانی كه به يگانگی خدا و نبوّت پيغمبر و معاد و عقايد حقّه ايمان آورده‌ايد بر مشقّتها شكيبا باشيد و در تمام كارها بردباری كنيد، و آماده باشيد برای پيكار- آل عمران 3: 200) را پرسيدم، فرمود:
يعنی صبر كنيد بر مصيبتها: و با تقيّه، شدائد دشمنان را تحمّل نمائيد، پيوند دهيد خود را به كسی كه اقتدا می‌نمائيد به او (ائمّه)، و برای آنكه در دنيا و آخرت رستگار شويد، از خدا بترسيد و تقوی پيشه سازيد.

باب 418- معنى رغبه، رهبه، تبتّل، ابتهال، تضرّع و بصبصة در دعا

1- محمّد بن مسلم گويد: امام صادق عليه السّلام در معنى فرموده خداى عزّ و جل: فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ (پس فروتنى نكردند پروردگار خود را و زارى نمى‌كردند- مؤمنون 23: 76) فرمود: «تضرّع» بلند كردن دو دست مى‌باشد (در نماز).

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 365

2- علىّ بن جعفر از برادر بزرگوار خود موسى بن جعفر عليهما السّلام روايت نموده كه فرمود: تبتّل (در آيه 8 از سوره مزمّل 73) وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا گردانيدن كف دستها است در دعا، در وقت خواندن دعا و «ابتهال» (زارى كردن و اخلاص‌ورزيدن در دعا) آنست كه دستها را بگشائى و جلو آورى، و «رغبة» (خواهش نمودن) آن است كه دو پنجه دست را رو به آسمان نموده و آنها را رو به صورت خود بگيرى و «رهبة» (ترسيدن) آن است كه كف دستهايت را سرازير سازى و به همان شكل آنها را تا صورت بلند نمائى و «تضرّع» (لابه و زارى) آن است كه دو انگشت خود را حركت دهى و به آن دو اشاره كنى، و در حديث ديگر است كه «بصبصه» (عاشقانه نگاه كردن) آن است كه هر دو انگشت شهادت خود را به سوى آسمان بلند كنى و آنها را حركت دهى و دعا كنى.

باب 419- معنى گفتن: «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» با اخلاص

1- محمّد بن حمران گويد: امام صادق (ع) فرمود: هر كس كه با عقيده

پاک و بى‌ريا بگويد:
«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»
(نيست معبود بحقّى جز پروردگار) وارد بهشت گردد، و اخلاص‌ورزيدنش به آن است كه
«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»
او را باز دارد از آنچه خداوند ممنوع ساخته است.
2- زيد بن ارقم گويد: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: آن كس كه بدون ريا بگويد:
«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»
داخل بهشت شود، و نشانه اخلاصش آنست كه
«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»
منع كند وى را از عمل به آنچه خدا حرام كرده است.

باب 420- معنى دژ محكم خداى عزّ و جلّ

1- اسحاق بن راهويه گويد: حضرت ابو الحسن امام رضا عليه السّلام پس از رسيدن به نيشابور وقتى قصد داشت از آنجا به سوى دربار مأمون حركت نمايد، هنگام بيرون آمدن آن حضرت از شهر، محدّثين گرد او حلقه زدند و عرضه داشتند:

از ميان ما مى‌روى و حديثى براى ما نمى‌فرمائى كه آن را به عنوان يادگار داشته باشيم؟ و اين در خواست هنگامى شد كه آن بزرگوار در هودج نشسته بود، پس حضرت پرده هودج را بالا زد و سر مبارک را بيرون آورد و فرمود: از پدرم موسى بن جعفر شنيدم كه مى‌فرمود: از پدرم جعفر بن محمّد شنيدم كه مى‌فرمود: از پدرم محمّد بن علىّ شنيدم كه مى‌فرمود: از پدرم علىّ بن حسين شنيدم كه مى‌فرمود: از پدرم حسين بن علىّ بن أبى طالب شنيدم كه مى‌فرمود: از پدرم امير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام شنيدم كه مى‌فرمود: از پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله شنيدم كه مى‌فرمود: از جبرئيل عليه السّلام شنيدم كه مى‌فرمود: شنيدم خداى عزّ و جلّ مى‌فرمود:

«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ حصنى، فمن دخل حصنى أمن [من] عذابى»

«لا إله إلّا اللَّه» حصار محكم من است هر كس اين جمله را بگويد (يعنى بجان بپذيرد) وارد حصار من شده و هر كس كه در حصار من وارد شود از عذابم ايمن خواهد بود.

گويد: چون شترى كه محمل حضرت بر روى آن بود، حركت كرد، با صداى بلند بما فرمود:

«بشروطها و أنا من شروطها»

اظهار اين كلمه در صورتى مفيد است كه شرايط آن انجام شود و يكى از آن شرايط من هستم (اعتراف به امامت من).

اخبارى را كه در اين مورد برايم روايت شده، در كتاب (التّوحيد)

آورده‌ام.

باب 421- معنائى ديگر براى حصن خداى عزّ و جلّ

1- علىّ بن بلال گويد: حضرت رضا عليه السّلام از پدر خود موسى بن جعفر، از جعفر بن محمّد، از محمّد بن علىّ، از علىّ بن الحسين، از حسين بن علىّ، از علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام از پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله از جبرئيل از ميكائيل، از اسرافيل، از لوح، و آن از قلم گفت: خداوند تبارک و تعالى مى‌فرمود:

«ولاية علىّ بن أبى طالب- صلوات اللَّه عليه- حصنى فمن دخل حصنى أمن نارى»

(دوستى با علىّ حصار محكم و نفوذ ناپذير من است، هر كس داخل حصار من شود، از آتش جهنّم من ايمن خواهد شد).

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 369

1- ابن عبّاس گويد: وقتى خداوند تبارك و تعالى آيه وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ ... (و شما به عهد من وفا كنيد تا من هم به عهد خود با شما، كه گفتم:
شما را داخل بهشت خواهم نمود، وفا كنم بقره: 40) را نازل ساخت پيغمبر خدا (ص) فرمود: به خدا سوگند: حضرت آدم از دار دنيا رفت، در حالى كه با قومش پيمان بسته بود تا به فرزندش شيث وفادار بمانند، و به آن وفا نكردند، و حضرت نوح چشم از جهان پوشيد و با قومش براى وصيّش سام وفادار باشند، امّتش وفا نكردند، و حضرت ابراهيم عليه السّلام دار دنيا را وداع گفت و از قومش بر وفادار ماندن به وصيش، اسماعيل پيمان گرفت، امّتش انجام ندادند، حضرت موسى از دنيا رفت در حالى كه با قومش عهد بسته بود به وفا با وصيّش يوشع بن نون، امّتش به آن وفا نكردند، و حضرت عيسى بن مريم به آسمان بالا

برده شد و ميثاق بست با قومش بر وفادار ماندن به وصيّش شمعون بن حمون صفا، (ولى) امّتش وفا نكردند، و من نيز بزودى از شما جدا خواهم شد و از ميان شما مى‌روم و به ملكوت اعلى خواهم پيوست، و به تحقيق عهد كردم با امّتم در باره علىّ بن ابى طالب، و او هم به سرنوشت اوصياء پيامبران پيشين از جانب امّتشان دچار خواهد شد، با وصىّ من مخالفت خواهند ورزيد، و نافرمانيش خواهند كرد، آگاه باشيد! عهدم را در باره علىّ عليه السّلام بار ديگر به شما ابلاغ مى‌نمايم. (پس هر كس كه آن را بشكند، به زيان خودش كوشش نموده، و كسى كه پايدار بماند به چيزى كه بر سر او ميثاق بسته شده، بزودى پاداش بزرگى از خدا دريافت خواهد داشت- فتح 48: 10).
اى مردم! قطعا بعد از من، علىّ امام و رهبر شما و قائم مقام من بر شما است و او وصىّ من، و دستيار و مددكارم، و برادر و ياورم، و همسر دخترم، و پدر فرزندان من است، و اختياردار شفاعت من، و صاحب حوض من، و حمل‌كننده درفش من خواهد بود، هر كس كه او را ناديده بگيرد، مرا ناديده گرفته، و هر كس كه مرا انكار نمايد، تحقيقا خداى عزّ و جلّ را انكار نموده و ناديده گرفته، و آن كس كه به امامت وى اعتراف نمايد، قطعا به نبوّت من اعتراف نموده و هر

انسانى كه به نبوّت من اعتراف نمايد، قطعا به يگانگى خداى عزّ و جلّ اقرار نموده است.

ای مردم! کسی که از علیّ فرمان نبرد، مرا نافرمانی نموده، و شخصی که فرمان مرا انجام ندهد، خدا را معصیت نموده، و هر کس که علیّ را اطاعت نماید، چنان است که مرا اطاعت نموده، و هر فردی مطیع من باشد، قطعا خدا را فرمانبرداری کرده است.
ای مردم! شخصی که علیّ را در گفتار یا کرداری ردّ نماید، قطعا من را ردّ نموده، و کسی که مرا ردّ کند قطعا خدا را در بالای عرشش منکر شده است.
ای مردم! هر کس از شما که علیه «علی» رهبری برگزیند، قطعا علیه من پیامبری انتخاب نموده و آن کس که چنین کند، خدائی بر پروردگار، اختیار نموده است.
ای مردم! قطعا علی سرور همه اوصیاء، و پیشوای دست و روسپیدان و پرهیزکاران، و مولای مؤمنان است، و دوستدار او دوستدار من، و دوستدار من دوست خدا است، و دشمن او دشمن من، و دشمن من دشمن خدا است.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 372
ای مردم به پیمانی که خدا در باره علی از شما گرفته وفا کنید، خدا هم روز قیامت برای شما در بهشت وفا خواهد کرد.

باب 423- معنى «ربوه» مكان بلند و «قرار» آرامگاه و «معين» آب جارى

1- سعد اسكاف گويد: امام باقر عليه السّلام از قول امير المؤمنين عليه السّلام روايت نمود: در قول خداى عزّ و جلّ وَ آوَيْناهُما إِلى رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ (و جاى داديم مريم و پسرش را وقتى كه از يهود گريختند به بلنديى از زمين جايى كه مى‌توان بر آن آرام گرفت، و آبى كه بروى زمين در جريان است. مؤمنون 23: 50) فرمود: منظور از «ربوه» كوفه و از «قرار» مسجد كوفه و «معين» آب فرات مى‌باشد.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 373

باب 424- معنى صفح جميل

1- علىّ بن حسن بن فضّال به نقل از پدرش گويد: امام رضا عليه السّلام در معنى فرموده خداى عزّ و جلّ: فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (پس در گذر در گذشتنى خوب- حجر 15: 85) فرمود: مراد بخشودگى، بدون سرزنش و نكوهش است.

باب 425- معنى خوف و طمع

1- علىّ بن حسن فضّال به نقل از پدرش گويد: امام هشتم حضرت رضا عليه السّلام در معناى قول خداى عزّ و جلّ هُوَ الَّذِى يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً (اوست كه برق را به شما مى‌نماياند براى بيم دادن، و اميدوار كردن- رعد 13: 12) فرمود:
بيم براى مسافر و طمع براى كسى است كه در سرزمين خويش است.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 374

باب 426- معنی حسنه‌ای که بنده را وارد بهشت می‌گرداند

1- داود بن سلیمان گوید: حضرت رضا از امام صادق علیهما السّلام روایت نمود که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به داود علیه السّلام وحی کرد: «بنده‌ای از بندگان من حسنه‌ای برایم انجام می‌دهد، من بدان جهت او را وارد بهشت خواهم نمود» عرض کرد: پروردگارا و آن کار نیک چیست؟ فرمود: گره سخت و اندوهی را از مؤمنی می‌گشاید، گرچه به اندازه یک عدد خرما به او بدهد، پس داود گفت: شایسته است هر کس که تو را بشناسد، امیدش را از تو قطع نگرداند.

باب 427- معنی فرمایش پیغمبر که سه بار فرمود: پروردگارا رحمت کن جانشین مرا

1- عیسی بن عبد اللَّه از پدرش از دنیای خود از جدّش علیّ بن ابی طالب

علیه السّلام روایت کند: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله تا سه مرتبه فرمود: «پروردگارا جانشینان مرا مشمول رحمتت فرما» به آن حضرت عرض شد: جانشینان تو چه کسانی‌اند؟ فرمود: آنان که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنّت مرا روایت می‌نمایند.

باب 428- بی‌نقص بودن غذا

1- سکونیّ گوید: امام صادق علیه السّلام از پدرش از اجداد خود از حضرت علیّ علیهم السّلام روایت نمود: که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در خوراک وقتی چهار چیز فراهم آمد، کمبودی ندارد: هر گاه از حلال تهیه شده باشد، و دستهای زیاد برای خوردن آن دراز شود، و در آغازش نام خدا برده شود، و در پایان آن خدا سپاسگزاری گردد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 376

باب 429- معنى نامه‌اى كه امّ سلمه به عايشه در رفتنش به بصره نوشت

1- أبو أخنس أرحبى گويد: چون عايشه جهت برپا نمودن جنگ جمل عازم حركت به سوى بصره شد، امّ سلمه- رضى اللَّه عنها- همسر پيامبر صلى اللَّه عليه و آله اين نامه را به او نوشت: پس از حمد خدا، و درود بر پيغمبرش، اى عايشه تو واسطه‌اى هستى در ميان پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله و امّت او، و پوشش و پرده عفّت او بالاى سر تو افكنده شده، آن را كنار مزن! و تو از اهل و عيال او هستى، قرآن مجيد تو را از گستاخى و خراميدن با تبختر منع، و دامن تو را جمع كرده و گامهاى تو را محدود ساخته، پس دامنت را گسترده نساز و از حريمى كه در قانون الهى برايت معيّن شده پايت را فراتر منه، و در ميان خانه خود بنشين، و خود را آواره بيابانها مساز! شرح: «اشاره دارد به آيه 33 از سوره أحزاب 33 وَ قَرْنَ فِی بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى (و قرار و آرام گيريد در خانه‌هاى خود و آشكار مكنيد پيرايه‌هاى خود را مانند آشكار كردن زنان در دوران جاهليّت) و اعمش روايت كرده كه هر گاه عايشه اين آيه را مى‌خواند، آنقدر مى‌گريست كه مقنعه‌اش تر مى‌شد».

عايشه اين قدر سنگ حمايت از امّت را به سينه مزن! پروردگار متعال خود

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 377

پشت و پناه اين امّت است. عايشه با تو هستم!! پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله از موقعيّت و لياقت تو با خبر بود كه تا چه اندازه است، هر گاه اين اقدام شايسته تو بود حتما تو را به آن سفارش مى‌نمود، در صورتى كه پيمان گرفته (كه در خانه‌ات بنشينى و پاى بيرون ننهى) پس مراقب توصيه آن بزرگوار باش و آن را بكار بند و ناسازگارى مكن كه با تو ستيزه و دشمنى كند، به ياد آر فرموده پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله را در مورد عوعو كردن سگهاى حوأب! [روزى عايشه مشغول شستن سر مبارك آن حضرت بود و امّ سلمه هم سرگرم تهيّه غذاى حليم بود پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله سربرداشت و فرمود: «اى كاش مى‌دانستم كداميک از شما صاحب شتر كوتاه دم هستيد كه سگهاى «حوأب» در اطراف آن پارس مى‌كنند، آنچنان فردى از راه مستقيم منحرف خواهد شد، آنگاه دستش را بر پشت تو زد، و فرمود:

«ايّاک ان تكونيها»

(مبادا تو آن باشى) شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد: ج 6: 218] همچنين فرموده آن جناب: «زنان را با جنگ چه كار؟» و فرمايش آن حضرت كه به تو فرمود: «دقّت كن اى حميرا كه تو آن زن نباشى كه از حقّ رويگردان شده، و به ستم و آزار متمايل گردى»، بلكه تو را از جلو افتادن و گشتن در

شهر بازداشت.
و اینکه اگر ستون اسلام خمیده شد و انحرافی در آن پدید آمد، با کوشش و فعّالیّت زنها هرگز راست و استوار نگردد، و اگر در برج و باروی اسلام رخنه‌ای ایجاد شود، زنان نتوانند آن را مسدود ساخته و اصلاح کنند، نهائی‌ترین هدف و
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 378
پسندیده‌ترین کمال زنان این است که چشم خود را از بیگانه فروبندند، و حیا داشته باشند، و ناموس و آبروی خود را حفظ کنند، و کم قدم بردارند (بلکه بیشتر در خانه باشند). (ای عایشه) اگر در طیّ این مسافت، در میان بعضی از بیابانها پیغمبر خدا با تو برخورد کند، در حالی که سوار بر اشتر جوان بلند قامت خود، از سرچشمه‌ای به منزلگاه دیگری رهسپار می‌باشی و بیابانهای پهناور و کوههای بلند را از روی هوی و هوس برای غیر خدا می‌پیمایی، و بتو بگوید: عایشه! این مسافرت تو از دید خدا مخفی نمی‌باشد! (چه پاسخی داری؟) و آیا در روز باز پسین آنگاه که در پیشگاه پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد خواهی شد، چه جوابی داری؟
فقط شرمنده خواهی بود، زیرا پرده عفّت او را که به رویت کشیده بود، دریدی، و عهد و فرمان او را ترک نمودی.
هر گاه من به چنین راهی که تو در پیش گرفته‌ای می‌رفتم و آنگاه به من می‌فرمود: «وارد بهشت برین شو!» از دیدار پیامبر خدا شرمگین بودم و از شرمساری آنکه پرده‌ای که او برویم کشیده بود، دریده‌ام، وارد بهشت نمی‌شدم.
تو اکنون خانه خود را قلعه محکم خویش قرار بده، و پشت پرده منزلت را گور خویشتن ساز! که در آن صورت چون پیغمبر خدا را دیدار کنی، به فرمانبری خدا نزدیکتری، و اگر از این سفر دست بکشی دین را بهتر یاری نموده‌ای.
اگر سخنی را به تو یادآوری کنم که تو خود نیز آن را می‌دانی، هر آینه همچون مار خالدار سر به زیر مرانیش خواهی زد.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 379
عایشه گفت: چه پذیرای پذیرفتن پند تو گشته‌ام، و از خیر خواهیت چه آگاهیی به من دادی! ولی مطلب چنان نیست که تو پنداشته‌ای، و این مسافرت بهترین راهها است، چون دو گروه مخالف به من پناه جسته‌اند، اگر در خانه بنشینم باکی برایم نیست، و اگر قیام کنم به تلاشی دست زده‌ام که ناچارم از زیاده کردن آن.
امّ سلمه در پاسخش این شعرها را خواند: اگر برای فردی از افراد بشر هنگام لغزش و سقوط جای دست آویزی می‌بود، عایشه هم راه بازگشتی به سوی مردم داشت.

چه قوانینی از پیامبر خدا که کهنه شده و چه آیاتی از قرآن که به آن عمل نمی‌شود و فقط در مدرسه‌ها آموزش داده می‌شود گاهی خدا عقل و زیرکی را از قومی می‌گیرد، تا آنکه کوبیده شده (مظلوم)، مسلّط شود و در رأس قرار گیرد.
بیان معانی الفاظ آن: گفته او رحمة اللَّه علیها: «إنّک سدّة بین رسول اللَّه» یعنی تو درگاه (دری) هستی میان پیغمبر و امّتش در حریم و ناحیه او، پس مباح شمرده شده آنچه قرق کرده بود، پس تو بواسطه خروجی که بر تو واجب نیست،
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 380
باعث شکستن این قرقگاه نباش، چون این کار مردان است.
«فلا تندحیه» باز نکن و فراخ منما با حرکت و خروج، گفته می‌شود:
«ندحت الشّیء» هر گاه آن را توسعه دهی، و از همان باب است جمله «انّا فی مندوحة عن کذا» یعنی در گشایش هستم.
«قد جمع القرآن ذیلک» مقصودش آیه شریفه وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَ که با ترجمه‌اش در متن نوشته شد، می‌باشد.
«و سکّن عقیراک» از «عقر الدّار» می‌باشد و آن بیخ خانه است، و «عین» آن را اهل حجاز با صدای ضمّه خوانند، و اهل نجد با صدای فتحه پس «عقیرا» اسم است و مبنی و مصغّر آن، و مانند آن است در تصغیر «ثریّا» و «حمیّا» و آن تندی شراب است، و تلفّظ به «عقیر» شنیده نشده، مگر در این حدیث.
«فلا تصحر بها» از پرده بیرون میا و از خانه‌ات دور نشو و بیابان‌نشین نگرد! گفته می‌شود: «أصحرنا» هر گاه به بیابان آییم، چنانچه گفته می‌شود:
«أنجدنا» وقتی به سرزمین «نجد» آییم.
«علت علت» یعنی راه خود کج کرده‌ای به سوی غیر حقّ، و «عول» به
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 381
معنی میل کردن، و جور و ستم می‌باشد، خدا فرموده: ذلِکَ أَدْنی أَلَّا تَعُولُوا (که این نزدیکتر به دادگستری و ترک ستمکاری است- نسا 4: 3). گفته می‌شود: «عال یعول» هر گاه از حد بگذرد.
«بل قد نهاک عن الفرطة فی البلاد» یعنی از پیش افتادن و رفتن در شهرها، چون «فرطه» اسم است در بیرون رفتن و پیشی گرفتن، مانند: «غرفه و غرفه»، گفته می‌شود: «فی فلان فرطة» یعنی جلو رفتن و پیشی گرفتن، گفته می‌شود:
«فرّطته فی المال» در ثروت بر او پیشی گرفتم.
«ان عمود الاسلام لن یثاب بالنساء ان مال» ستون اسلام اگر خمیده شد به بوسیله زنها به اعتدال بر نمی‌گردد، «ثبت الی کذا» یعنی برگشتم به سوی

او.
«لن يرأب بهنّ إن صدع» (يعنى اگر شكافى ايجاد شد هرگز به وسيله زنها مسدود نمى‌گردد). گفته مى‌شود: مسدود ساختم شكاف را و آن را بهم آوردم پس بهم پيوست.
«حماديات النّساء» آن جمع «حمادى» است، يعنى نهايت امر، و گفته مى‌شود: «قصاراک أن تفعل ذلک و حماداک». مثل اينكه ميگوئى آخرين مقصود و منتها هدف.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 382
«غضّ الأبصار» چشم پوشى.
«و خفر الأعراض» «أعراض» جمع «عرض» است، «جماعة العرض» أندام، و «خفر» بمعنى شرم، مقصودش آن بوده كه كمال زنها در پوشيدن چشم از بيگانه و در پرده‌نشينى از روى آزرم است.
«قصر الوهازة» به معنى گام برداشتن، مقصودش آن است كه: كم قدم بردار، «وهازه» (رفتار زن شرمگين).
«ناصّة قلوصا من منهل» يعنى در رفتن تيزرو، و رفيع و كوشا بود، و «نص» رفته شده به طرف بالا است و از همين باب است «نصصت الحديث الى فلان» وقتى اسناد حديث را به فردى برساند، و از همين باب است حديثى كه فرموده: پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله تند و تا زنده و با گامهاى سريع مى‌رفت، پس در هر جاى زمين شكافى مى‌ديد بر (سرعت) سير خود مى‌افزود (مى‌پريد).
«انّ بعين اللَّه مهواک» يعنى آنچه در نظر دارى بر او پوشيده نيست.
«و على رسول اللَّه تردين» يعنى پس از كارت خجالت بكش.
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 383
«و قد وجّهت سدافته» يعنى پرده را دريدى، چون «سدافة» بمعنى حجاب و پوشش است و اسم است كه از «أسدف اللّيل» گرفته شده، هر گاه به سبب تاريكى خود را بپوشاند، و مى‌شود اراده كرده باشد: تو آن را از جايش با اينكه مأمور شده بودى تا ملازم آن باشى، كندى و آن را پيش روى خودت برپا داشتى.
«و تركت عهيداه» مقصودش هم پيمان شدن تو با او و او با تو است، و دليل بر آن گفته بعدى اوست: اگر به من گفته شود: «داخل بهشت شو!» شرم دارم كه پيامبر خدا را ديدار كنم، در حالى كه حجاب او را كه بر من افكنده بود، دريده باشم.
«... و رباعة السّتر قبرک» «ربع» خانه است و «رباعة السّتر» پرده پشت پرده است، مقصودش آن است كه ما وراء پوشيده شده از خانه‌ات را گورت قرار ده و بنا به روايت ديگرى كه «و وقاعة الستر قبرک» است، چنان كه قتيبى روايت نموده و گفته است: معنايش افتادن دامن پرده است

چون آویزان شود و بیفکنند آن را.
و در روایت قتیبی است: «لو ذکرت قولا تعرفینه نهشتنی نهش الرّقشاء

المطرق» و گفته است (مار خالدار) «رقشاء» نامیده شده، برای اینکه نقطه‌های سیاه و سفید در آن است و دیگری گفته است: «رقشاء» در اژدها آن است که در رنگش سیاهی و تیرگی است، گوید: «مطرق» کسی است که پلکهای چشم را فرو هشته است.

1- عبد الحمید بن أبی العلا گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا شرک (دوگانه‌پرستی) پنهان‌تر است از راه رفتن مورچه، و فرمود: از جمله شرک این است که انگشتری را بگرداند تا با دیدن آن نیازی را به یاد آرد، و مانند این.
2- حمران گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: معنای قول خداوند عزّ و جلّ چیست: مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً (از این جهت بر بنی اسرائیل نوشتیم و چنین

حکم نمودیم که هر کس شخصی را بدون قصاص و یا فساد کردن در زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد- مائده 5: 32) در حالی که (آن شخص) فقط یک نفر را کشته است؟ فرمود: در جایی از دوزخ که آخرین حد شدّت عذاب جهنّمیان است نهاده می‌شود، و اگر کسی تمامی مردم را بکشد نیز به همان مکان وارد می‌شود، گفتم: اگر نفر دیگری را هم بکشد (چه می‌شود)؟ فرمود: عذابش زیادتر گردد.
3- اسحاق بن ابراهیم صیقل گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در قسمت بالای شمشیر پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله ورقی یافت شد که در آن نوشته شده بود: بنام خدای بخشاینده مهربان، همانا روز قیامت گردنکش‌ترین و گستاخ‌ترین مردم در پیشگاه خداوند کسی است که غیر فردی را که با او به ستیز و نبرد برخاسته، بکشد و هر کس بدون آنکه شخصی ضربه‌ای به او زده باشد، او را مورد ضرب و شتم قرار دهد و شخصی که برگزیند غیر ولیّ خود را، چنین فردی به آنچه خدای تعالی بر محمّد صلی اللّٰه علیه و آله نازل نموده کفر ورزیده، و شخصی که بدعتی را اختراع کرد، یا بدعت‌گذاری را پناه داد، خداوند تعالی روز قیامت هیچ توبه و تاوانی را از او نخواهد پذیرفت، آنگاه فرمود: می‌دانی مقصود وی از فرموده‌اش «آنکه جز

موالی خود را ولیّ برگزیند» چیست؟ عرض کردم: منظورش چه بوده؟ فرمود:
دینداران را اراده فرموده است و در فرموده امام باقر علیه السّلام «صرف» پشیمانی از گناه و بازگشت به سوی خدا است، و «عدل» در فرموده امام صادق علیه السّلام: سربها دادن و رستن است.
4- سماعه گوید: از امام (ششم) علیه السّلام پرسیدم: تفسیر قول خدای

عزّ و جلّ چيست: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ (و كسى كه عمدا مؤمنى را بكشد كيفر او جهنّم است كه هميشه در آن خواهد بود- نساء 4: 93) فرمود: شخصى كه مؤمنى را به ديندارى‌اش بكشد، او متعمّدى است كه خداوند در كتابش (در پايان همان آيه) فرموده: أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً (و عذاب بزرگ و دردناكى برايش آماده خواهد كرد).
عرض كردم: پس مردى كه ميان او و ديگرى درگيرى پيدا مى‌شود، و شمشيرش را بر او فرود مى‌آورد و او را مى‌كشد، چطور؟ فرمود: وى آن متعمّدى كه خداوند فرموده نيست.
5- ابو السّفاتج گويد: امام صادق عليه السّلام در معنى فرموده خداى عزّ و جلّ: (و

هر شخصى كه مؤمنى را از روى قصد به قتل رساند جزاى وى دوزخ است- نساء 4:
92) فرمود: اگر خداوند بخواهد مجازاتش كند جزايش جهنّم است.
6- حسن بن بنت إلياس گويد: از امام رضا عليه السّلام شنيدم كه مى‌فرمود:
پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمودند: خدا از رحمتش دور گرداند شخصى را كه بدعتى پديد آورد يا بدعت‌گذارى را پناه دهد. عرض كردم: «حدث» چيست؟ فرمود: كسى كه قتل كند.
7- ابراهيم كوفى از يكى از روات‌مان مرفوعا نقل نموده كه از حسن بن علىّ عليهما السّلام از عقل پرسيده شد: كه آن چيست؟ فرمود: فرو بردن دو ناگوار: سوختن و ساختن و با دشمنان مدارا نمودن.
8- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: خوشا به حال مرد گمنامى كه مردم به او توجّهى ندارند، او مردم را مى‌شناسد و با جسمش با ايشان همدم است ولى در دل خويش و در كردارشان با آنان همراه نيست، مردم ظاهر

وى را شناخته‌اند، و او بر باطن مردم آگاهى يافته است.
9- سكونىّ گويد: امام صادق عليه السّلام به نقل از پدران بزرگوارش فرمود:
همانا از نشانه‌هاى فروتنى آن است كه مرد به نشستن در جايى پست‌تر از جايى كه ديگران نشسته‌اند خشنود باشد، و بهر كس كه مى‌رسد، سلام دهد، و كشمكش و خودنمائى در بحث را ترک كند، اگر چه حقّ با او باشد، و دوست نداشته باشد كه بر پرهيز كارى ستوده شود.
10- ابو بصير گويد: در محضر امام باقر عليه السّلام بودم، شخصى به آن بزرگوار گفت: خدا توفيقت دهد، گروهى در كوفه هستند و مطلبى را از

زبان شما نقل می‌نماید. فرمود: چه می‌گویند؟ عرضه داشت می‌گویند: قطعا ایمان غیر از اسلام است، امام باقر پاسخ داد: بلی چنین است. آن مرد گفت: برای من بیان بفرمائید! فرمود: کسی که گواهی دهد که معبود بر حقّی نیست جز «اللّه»، و گواهی دهد که «محمّد فرستاده پروردگار است» و آنچه را پیغمبر از جانب خدا آورده پذیرفته باشد، او مسلمان است.

گوید: (آن شخص) پرسید: پس ایمان چیست؟ فرمود: شخصی که گواهی دهد: معبود سزاوار پرستشی جز خداوند نیست و محمّد فرستاده پروردگار می‌باشد، و اعتراف کند به آنچه از سوی خدا آمده است، و نماز بخواند، و زکات بپردازد، و در ماه رمضان روزه بدارد، و در صورت استطاعت، حجّ خانه خدا را انجام دهد، و با گناهی که بیم جهنّم بر آن داده شده خدا را دیدار نکند، (نمیرد) چنین شخصی مؤمن است.
أبو بصیر گوید: (گفتم) فدایت شوم! کدامیک از ما هستیم که بتوانیم بدون داشتن گناهی که بیم جهنّم به آن وعده داده شده خدا را ملاقات کنیم؟ فرمود:
چنان نیست که تو پنداشته‌ای، همانا آن کسی که خدا را ملاقات نکند مگر با گناهی که پروردگار بر آن بیم جهنّم داده، شخصی میباشد که او از آن معصیتی که که انجام داده توبه نکرده باشد.
11- مفضّل بن عمر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: از قبل ما (اطرافیان ما) می‌گویند: خداوند تبارک و تعالی هر گاه بنده‌ای را دوست داشته باشد، از سوی آسمان آگاهی دهنده‌ای به آوای بلند بانگ برآورد که خداوند

فلانی را دوست می‌دارد، پس شما هم باید او را دوست بدارید، آنگاه محبّت او را در دلهای بندگان خدا می‌افکند.
و هر گاه خدای متعال بنده‌ای را دشمن دارد، آگاهی دهنده‌ای از آسمان بانگ بر آورد که خداوند فلانی را دشمن می‌دارد، شما هم باید او را دشمن بدارید، پس خداوند نفرت را در دلهای بندگان نسبت به او القا می‌نماید.
گوید: امام علیه السّلام که تا آن وقت به چیزی تکیه داده بود، صاف نشست (و چون کسی که رعشه بر اندامش افتاده باشد) دست خود را سه مرتبه لرزاند و کنار کشید در حالی که می‌فرمود: نه! چنان که می‌گویند نیست. و لکن خدای عزّ و جلّ چون بنده‌ای را دوست بدارد، مردم را بر آن وادارد، تا در باره او سخنانی بگویند.
پس ایشان را کیفر و او را پاداش دهد، و هر گاه بنده‌ای را دشمن بدارد، او را نزد مردم محبوب گرداند، تا در باره او سخن بگویند، پس به ایشان و او

کیفر دهد، آنگاه فرمود: در پیشگاه خدا چه کسی از یحیی بن زکریا محبوب‌تر بود؟ ایشان را برانگیخت تا او را کشتند، و چه کسی در درگاه خدای عزّ و جلّ از علیّ بن أبی طالب دوست داشتنی‌تر بود؟ از مردم همان به او رسید که همگی می‌دانید، و از حسین بن علیّ صلوات اللَّه علیه چه کسی نزد خدای تعالی پسندیده‌تر بود؟
آنان را بر دشمنی او برانگیخت تا او را به شهادت رساندند.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 391
12- عبد اللَّه بن عطا گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: سنّی‌ها می‌گویند: علیّ ابن أبی طالب صلوات اللَّه علیه فرموده: بهترین احرام آن است که از سرای کوچک خانواده خودت احرام بپوشی و محرم گردی، گوید: امام باقر علیه السّلام آن را انکار نموده فرمود: همانا پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله از مردم مدینه بود و میقاتش از «ذی الحلیفه» بود، و قطعا میان آن دو شش میل فاصله می‌باشد، (این گونه که شما می‌گوئید) پس بهتر بود، پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله از خود مدینه محرم می‌شد، و لکن علی علیه السّلام فرموده: می‌توانید از لباس احرامتان تا به میقات می‌رسید، بهره‌مند شوید و بدون احرام آن را بپوشید.
13- علیّ بن صامت گوید: در تشییع جنازه‌ای همراه با امام صادق علیه السّلام بودیم، شخصی گفت: خداوند، مرا در هنگام جان دادن و پس از مرگ، خیر و نیکی فراوان دهد، امام صادق علیه السّلام به او فرمود: جمله «پس از مردن» زیادی است، زیرا هر گاه مرگ برایت مبارک شد، پس از مرگ هم برایت خیر خواهد بود.
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 392
14- محمّد بن یعقوب بن شعیب گوید: پدرم گفت: به امام صادق علیه السّلام عرضه داشتم: مردم (سنّی‌ها) روایت می‌کنند که: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در طول زندگیش، ماه رمضان‌هائی که بیست و نه روز، روزه گرفت، بیشتر از ماه رمضان‌هائی بوده که سی روز، روزه گرفته است.
فرمود: دروغ گفته‌اند، پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله روزه نگرفت مگر کامل، و واجبات ناتمام نمی‌شود. قطعا خداوند سال را سیصد و شصت روز آفریده، و آسمانها و زمین را در شش روز آفریده، پس منها شده است از سیصد و شصت روز آن شش روز (شش روز کم شد) و سال شده سیصد و پنجاه و چهار روز، و ماه رمضان سی روز است، به دلیل فرموده خدای عزّ و جلّ وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ (و برای اینکه عدد روزه را تکمیل کنید- بقره 2: 185) شماره ایّام سفر و مرض را قضا کنید بمانند آن، در وقت دیگر، یا بجهت تکمیل شماره ایّام ماه رمضان.
و ماه شوّال بیست و نه روز، و ماه ذو القعده سی روز می‌باشد، بدلیل

فرموده خدای عزّ و جلّ وَ واعَدْنا مُوسى ثَلاثِينَ لَيْلَةً (و وعده داديم موسى را سى شب- بقره: 185).

پس ماه چنين است، بنا بر اين يک ماه تمام است، و ماه ديگر ناقص و ماه رمضان هميشه در قسمت ماههاى تمام است و هرگز از سى روز كم نمى‌شود، و ماه شعبان هميشه در بخش ماههاى ناتمام است و هرگز سى روز نمى‌شود.
شرح: «بايد دانست كه ماه و سال امرى طبيعى است، و قرار دادى نيست، و تابع نظام طبيعت است و روايت ضعيف است و شيخ مفيد و ديگران آن را رد كرده‌اند».
15- علىّ بن رئاب گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: معنى فرموده خداى عزّ و جلّ چيست: وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (و آنچه مى‌رسد به شما از آفتهاى مالى و جانى، همه از اعمال زشت شما است و خداوند از بسيارى از گناهان در مى‌گذرد- شورى 42: 30).
آيا به نظر شما آنچه به علىّ عليه السّلام و خاندانش رسيد، نتيجه كردارشان بوده است؟ حال آنكه ايشان خاندان پاكيزه، و همگى معصوم هستند! فرمود:
پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله در هر شب و روز صد مرتبه از خدا آمرزش مى‌خواست بدون آنكه گناهى داشته باشد، خداوند عزّ و جلّ اولياى خود را اختصاص مى‌دهد به مصائب تا پاداش دهد ايشان را با اينكه كوچک‌ترين گناهى مرتكب نشده‌اند.
16- عزر مى‌گويد: با امام صادق عليه السّلام در حجر زير ناودان خانه كعبه

نشسته بوديم، و دو مرد با هم نزاع مى‌كردند يكى از آنان به ديگرى مى‌گفت: به خدا سوگند تو نمى‌فهمى باد از كجا مى‌وزد و چون چند بار اين جمله را به او گفت، امام صادق عليه السّلام به او فرمود: آيا مى‌دانى باد از كجا مى‌وزد؟ گفت: نه، ولى از مردم شنيده‌ام.
من به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: فدايت گردم، كانون وزش باد كجاست؟ فرمود: باد زير اين ركن شامى (در چند مترى حجر اسماعيل واقع شده) زندانى است، و هر گاه خداى عزّ و جلّ خواهد چيزى از آن بوزد آن را يا از سمت راست به حركت در آورد كه «باد جنوب» است، و يا از سمت چپ كه «باد شمال» و يا از طرف شرق مى‌وزد كه با «صبا» ناميده مى‌شود، و بادى كه از جانب مغرب باشد «دبور» ناميده مى‌شود.
آنگاه فرمود: و نشانه آن اين است كه پيوسته در زمستان و تابستان شب و روز اين ركن را در جنبش مى‌بينى.

17- عبد اللّه بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: همانا
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 395
شخص آب می‌نوشد و به آن عمل خداوند او را وارد بهشت می‌سازد، عرض کردم:
و آن چگونه می‌شود؟ فرمود: شخصی آب می‌آشامد سپس آن را قطع می‌کند، بعد در حالی که اشتها به آب دارد ظرف آب را دور از خودش می‌گذارد، و خدا را حمد می‌نماید، سپس دوباره مینوشد، بعد آن را کنار می‌گذارد در صورتی که میل به آن دارد، پس خدا را حمد می‌کند، سپس دوباره آن را می‌آشامد، و خداوند عزّ و جلّ به سبب آن کار بهشت را بر او واجب کند.
18- عبد السّلام مرفوعا تا امام صادق علیه السّلام روایت نمود که آن حضرت فرمود: کفر به نعمت این است که شخصی بگوید: غذای چنین و چنان خوردم، پس زیان به من رسانید.
19- حمّاد بن عثمان گوید: امام باقر علیه السّلام در معنای فرموده خدای عزّ و جل الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ (و شاعران را پیروی کنند زیانکاران و نادانان- الشّعرا 26: 224) فرمود: آیا شاعری را دیده‌ای که کسی از او پیروی کند؟ جز این نیست که آنها گروهی‌اند که دانش می‌آموزند برای غیر دین، به این دلیل گمراه
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 396
می‌شوند و مردم را نیز به گمراهی میکشند.
20- سفیان بن سعید گوید: از حضرت صادق علیه السّلام- و او چنان که نامیده شده به خدا سوگند راستگو است- شنیدم که فرمود: ای سفیان! (در جایی که افشا کردن عقیده سبب اتلاف نیروها و بهم خوردن نقشه‌ها و هدفها گردد) بر تو باد به تقیّه، چون آن سنّت و قانون حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام است، و خداوند عزّ و جلّ به موسی و هارون دستور داد: اذْهَبا إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى (بروید به سوی فرعون چون او سر به طغیان بر آورد، اما به نرمی با وی سخن بگوئید، شاید متذکّر شود و ایمان آورد، یا از (مجازات) الهی بترسد- طه 20: 43 و 44) خداوند می‌فرماید: وی را با بهترین نامش که کنیه اوست صدا بزنید و به او بگوئید: ای أبا مصعب (نامش ولید بن مصعب بن ریان بود).
و پیغمبر صلی اللّه علیه و آله هر گاه قصد داشت به مسافرتی برود آن را پنهان می‌داشت، و به جهت مصالحی مقصد خود را طوری اظهار می‌نمود که درست نفهمند، و آن را به طرزی می‌گفت که شنونده خیال می‌کرد جای دیگری را فرموده است. و فرمود: پروردگارم به من دستور داده با مردم سازش کنم، همچنان که به أداء واجبات مأمورم ساخته، و خداوند با

آموختن تقیّه به او فرمود:
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 397
ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ، وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ (بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند، امّا به این مرحله جز اشخاصی که دارای صبر و استقامتند نمی‌رسند و به آن نمیرسند مگر افرادی که بهره عظیمی از عقل و ایمان و تقوی دارند- فصلت 4: 34 و 35) ای سفیان! هر کس که در آئین الهی تقیّه را بکار گیرد خود را به قلّه بلندی از عزّت رسانده، قطعا عزّت مؤمن در نگهداری زبانش می‌باشد، و آن کس که مالک زبان خود نگردد پشیمانی خواهد کشید.
سفیان گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا آیا رواست که خداوند به بندگان خودش طمع داشته باشد که پدید آورند آنچه را ایجاد نمی‌شود؟
فرمود: نه. گفتم: بنا بر این چگونه خداوند به موسی و هارون علیهما السّلام فرموده:
«شاید او متذکّر شود یا از خدا بترسد» و حال آنکه خداوند می‌دانست که فرعون نه ایمان خواهد آورد، و نه خواهد ترسید. فرمود: فرعون به یاد خدا افتاد و ترسید، ولی هنگامی که در چنگال أمواج خروشان گرفتار شد و مرگ را در پیش روی خود دید، جایی که دیگر ایمان برایش سودی نداشت.
آیا فرموده خداوند را نشنیده‌ای: حَتَّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 398
وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ (تا هنگامی که گرداب دامن او را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز خدائی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند وجود ندارد، و من از تسلیم‌شدگان هستم- یونس 10: 90) و خداوند ایمانش را نپذیرفت و فرمود:
آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً (به او خطاب شد) (حالا! در صورتی که پیش از این نافرمانی کردی و از تبهکاران بودی؟ ولی امروز کالبدت را (از آب) رهائی می‌بخشیم تا عبرتی برای آیندگان باشی- یونس 10: 91 و 92) می‌فرماید: بدن تو را بر نقطه مرتفعی از زمین می‌اندازیم تا نشانه، علامت و عبرت‌آموز برای همه آیندگان بعد از تو (و نتیجه ایمان بی‌روح تو) باشد.
شیخ ما ابو العبّاس طالقانیّ- رضی اللَّه عنه گفت: فراء گوید: «ذروه» و «ذروه» به صدای کسره و ضمه خوانده شده به معنی قلّه کوه، «فاء» در لفظ فرعون نیز بهمین دو صدا خوانده شده، «فرعون» و «فرعون» (لقب هر سرکش ستمکار، و نیز لقب هر یک از پادشاهان مصر «فرعون» خوانده

شده و جمعش «فراعنه» و به معنی نهنگ می‌باشد).
و «سفیان» یا «سفیان»، ابو بکر (ابن انباری) به من گفت که یونس نحوی نقل نمود که آن سفیان است و از غیر فرّاء روایت شده «سفیان» جایز است از

«سفن» گرفته شده باشد که پوست تمساح، و ماهیها است که بر دسته شمشیر چسبانده می‌شود و ممکن است از «سفت الرّیح التّراب» (باد خاک را برد و برداشت) گرفته شده که مصدرش «سفی» می‌باشد، بدون «مد» و «سفاء» با مدّ به معنی نادانی و بیخردی است.
21- حفص بن بختری گوید: امام صادق (ع) فرمود: در شب معراج چون پیغمبر خدا در آسمان‌ها گردانده شد، و موقع نماز فرا رسید، جبرئیل شروع به گفتن اذان نمود، چون گفت:
«اللَّه اکبر، اللَّه اکبر»
(خدا بسیار بزرگ است) فرشتگان هم دو بار گفتند:
«اللَّه اکبر، اللَّه اکبر»
و چون گفت:
«أشهد أن لا إله الّا اللَّه»
(گواهی دهم هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست جز «اللَّه») ملائکه گفتند: همتا و مانند را از او کنار زد، و چون گفت:
أشهد أنّ محمّدا رسول اللَّه
(شهادت می‌دهم محمّد فرستاده خداست). فرشتگان گفتند: پیامبری است بر انگیخته شده، و چون گفت:
«حیّ علی الصّلاة»
ملائکه گفتند: بر انگیخت (مردم را) بر پرستش پروردگارش، و چون گفت:
«حیّ علی الفلاح»
(بشتابید بسوی رستگاری) فرشتگان گفتند: کامیاب شد هر کس که پیرو او گردید.

22- ابن عبّاس گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر گاه عیون، عین را باز دارند و از او منحرف شوند، کشتن عین بر دست چهارمی از عیون خواهد بود، پس هر گاه چنان شود، هر کس که یاری او را ترک نماید شایسته است برای او لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم، به آن حضرت عرض شد: ای رسول خدا! «عین» و «عیون» چیست؟ فرمود: «عین» برادرم علیّ بن أبی طالب است، و امّا «عیون» دشمنان اویند، چهارمین ایشان کشنده اوست، از راه ستم و دشمنی.
23- عبد العظِیم بن عبد اللَّه حسنی گوید: آقایم امام یازدهم حضرت هادی،

از پدرش از أجدادش، از امام مجتبى عليهم السّلام برايم نقل كرد كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: همانا ابو بكر به منزله گوش من، و عمر به منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من است. بامداد فردا خدمت آن حضرت رسيدم، و امير المؤمنين و ابو بكر و عثمان در محضرش بودند، به آن بزرگوار گفتم: پدر جانم دوش از شما

سخنى را كه در باره اين چند صحابه‌ات فرمودى، شنيدم، مقصود از آن چه بوده است؟
در پاسخم فرمود: آرى، آنگاه با دست مباركش به سوى ايشان اشاره نمود و فرمود: ايشانند گوش و چشم و دل، و به سوى علىّ بن ابى طالب اشاره كرد، و فرمود: بزودى از ولايت اين وصىّ من بازپرسى خواهند شد، آنگاه فرمود:
براستى خداى عزّ و جلّ مى‌فرمايد: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا (به درستى كه از گوش و چشم و دل، از همه اين اعضا پرسيده شود كه صاحب شما با شما چه كرد- اسرى 17: 36) آنگاه فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند تمامى امّت من روز رستاخيز بازداشت مى‌شوند و از ولايت و دوستى على از ايشان پرسيده مى‌شود، و آن است فرموده خداى عزّ و جلّ وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (يعنى: و باز داريد ايشان را (بر پل صراط) هر آينه ايشان پرسيده خواهند شد- صافات 37: 24).
24- حسين بن خالد گويد: حضرت رضا از پدرش امام كاظم از پدرش امام صادق عليهم السّلام روايت نموده كه فرمود: همانا خداى تبارك و تعالى دشمن مى‌دارد خانه گوشت، و گوشت فربه را، يكى از يارانش به آن حضرت عرض كرد:
اى پسر پيغمبر خدا! ما گوشت را دوست داريم و خانه‌هاى ما از آن خالى نمى‌ماند،

پس آن چگونه است؟ فرمود: چنان نيست كه تو فكر مى‌كنى، بلكه فقط منظور از خانه گوشت، منزلى است كه در آن گوشتهاى مردم به سبب غيبت خورده مى‌شود، و امّا گوشت فربه، مراد شخص خودخواه خرامان رو و با تكبّر است كه با نخوت و گردنكشى راه مى‌رود.
25- ابو بصير گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: مردم (سنّى‌ها) مى‌گويند: براى مرگ سعد بن معاذ عرش به لرزه در آمد، فرمود: همانا آنچه لرزيده تابوت و تختى بوده كه جنازه او به روى آن بوده است. (يعنى مراد از «عرش» تابوتش بود).
26- محمّد بن أبى عمير با يک واسطه از امام صادق عليه السّلام روايت نمود:

شخصى به آن حضرت گفت: ابا الخطّاب از شما نقل مى‌نمايد كه به او فرموده‌اى:
هر گاه حقّ را شناختى پس هر چه مى‌خواهى بكن، فرمود: خدا ابا الخطّاب را لعنت

كند، به خدا قسم من به او اين چنين نگفته‌ام، و لكن گفتم: هر گاه حق را شناختى، پس هر چه اعمال نيک كه خواستى انجام ده كه از تو پذيرفته مى‌شود، چون خداى عزّ و جلّ فرموده است: وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ (و هر كس از مرد يا زن عمل خوب و شايسته‌اى انجام دهد و مؤمن و معتقد به آنچه خدا فرمان داده است باشد، در بهشت أبدى داخل گردد، و در آنجا از نعمت‌هاى فراوان بيحساب تا آنجا كه دلش بخواهد استفاده خواهد نمود- مؤمن 4: 40).
همچنين خداوند متعال مى‌فرمايد: مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً (هر كس كه كردار شايسته‌اى انجام دهد از مرد يا زن، و او مؤمن باشد، هر آينه زندگانى دهيم او را در دنيا زندگانى خوش- نحل 16: 97).
27- عبد السّلام بن صالح هروى گويد: به امام هشتم عليه السّلام عرض كردم: اى فرزند پيامبر خدا از پدران تو عليهم السّلام روايت شده: هر كس كه در (روز) ماه رمضان جماع كند يا چيزى بخورد، در آن سه كفاره است، و از ايشان نيز روايت شده يک كفاره دارد، پس به كداميک از دو خبر عمل نمائيم؟ فرمود: بهر دوى آنها باهم، هر گاه مرد زنا كرد يا با غذاى حرامى در ماه رمضان روزه‌اش را باطل نمود،

بر او لازم است كه سه كفّاره بپردازد: برده‌اى آزاد كند، و دو ماه پياپى روزه بگيرد، و شصت بينوا را خوراک دهد، و عوض روزه آن روز را هم بگيرد، و اگر با همسر خودش جماع كرد، يا بر حلالى افطار نمود، بر او يک كفّاره و قضاى آن روز لازم است، و اگر هم از روى فراموشى انجام داده، چيزى بر او لازم نيست.
28- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: سوگندى كه در حال خشم باشد و در جهت بريدن پيوند خويشاوندى، و در حال «جبر» و «اكراه» منعقد نمى‌گردد، گويد: عرض كردم: خدا توفيقت دهد، تفاوت ميان «اكراه» (كسى را به زور و ستم به كارى واداشتن) و «جبر» (فردى را به كارى مجبور ساختن) چيست؟ فرمود: «جبر» از سلطان مى‌باشد و «اكراه» از همسر و پدر، و آن اهمّيتى ندارد (مراد سوگند در مقام نذر و عهد است).

29- موسى بن اسماعيل از پدرش از جدش از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده که امام حسن مجتبى علیه السّلام دوستى شوخ طبع داشت، چند روزى نزد آن حضرت نیامده بود، روزى آمد، امام مجتبى علیه السّلام به او فرمود: حالت چطور

است و شب را چگونه به بامداد رساندى؟ عرض کرد: صبح کردم بخلاف آنچه خود دوست دارم و آنچه خدا دوست مى‌دارد، و آنچه شیطان دوست مى‌دارد، امام حسن خندید، آنگاه فرمود: آن چگونه است؟ گفت: چون خداى عزّ و جلّ دوست دارد وى را اطاعت نمایم و نافرمانیش نکنم، و من چنان نیستم، و شیطان دوست مى‌دارد معصیت خدا را انجام دهم و فرمان بردار او (خدا) نباشم و چنان نیستم، و من دوست دارم نمیرم و چنان نخواهد شد، پس مردى براى حضرت بپاخاست و عرض کرد: اى پسر پیغمبر خدا! چرا ما از مرگ بیزاریم و آن را دوست نمى‌داریم؟ گوید: امام حسن علیه السّلام فرمود: بخاطر اینکه شما سراى آخرت خویش را ویران ساخته‌اید، و دنیاى فانى خود را آباد، و مایل نیستید از آبادى به ویرانى جابجا شوید.
30- ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم علیه السّلام روایت نموده که پیغمبر صلى اللَّه علیه و آله فرمود: توجّه کنید! آیا ممکن است کسى مرا به دروغ گوئى متّهم کند؟- در حالى که آن حضرت بر تشک خود تکیه داده بود- حضار عرض کردند: اى پیامبر خدا! کیست که تو را تکذیب نماید؟ فرمود: آن کس که حدیثى از من به او برسد، و

بگوید: هرگز پیغمبر خدا این را نگفته است، پس هر حدیثى از من براى شما نقل شد آن را بسنجید، اگر موافق با حقّ بود، آن گفته از من است، و هر حدیثى از من براى شما نقل شد که با حقّ سازش نداشت، من آن را نگفته‌ام، من هرگز جز حقّ نگویم.
31- و بهمین سلسله سند گوید: پیامبر خدا صلى اللَّه علیه و آله فرمود: بپرهیزید از اینکه خدا را تکذیب نمائید. عرض شد: اى رسول خدا! آن چگونه است؟ فرمود:
یکى از شما مى‌گوید: خدا چنین فرموده: و خداوند مى‌فرماید: دروغ گفتى، آن را من نگفته‌ام، یا مى‌گوید: خداوند نفرموده است، پس خداى عزّ و جلّ مى‌فرماید:
دروغ گفتى، آن را گفته‌ام.
32- زراره گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: بر حذر باش از پوشیدن لباس بطرز «صمّاء»، گوید: عرض کردم: «صمّاء» چیست؟ فرمود: آن است که یک سوى لباس را زیر بالت داخل کنى و آن سوى دیگر را بر روى

دوشت قرار دهی یعنی پارچه‌ای را بخود پیچی به قسمی که یک سوی آن زیر بغل، و شانه و دست بیرون، و سوی دیگر روی شانه و دست را گرفته باشد.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 407

33- عمرو بن أبی مقدام گوید: از امام هفتم یا امام پنجم شنیدم که در تفسیر این آیه وَ لا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ (و نافرمانی نمی‌کند او تو را در کار نیک- ممتحنه 60: 12) فرمود: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به دختر گرامیش حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود: چون من از جهان فانی درگذرم و به ملکوت أعلی بپیوندم برای مرگ من سیلی به صورت خود مزن و آن را مخراش و مویت را پریشان مساز و با شیون صدایت را به وای، بر من بلند مکن، و برایم مجالس نوحه‌گری و سوگواری بپا مکن! آنگاه فرمود: این است کار نیکی که خدا در کتاب خودش فرموده: وَ لا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ (و نافرمانیت نکنند در خوبی- ممتحنه 60: 12).

شرح: «رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از زنانی که مهاجرت کرده و بمدینه آمدند پیش از آنکه مأمور بدفاع شود پیمانی این چنین گرفت».

34- داود رقیّ گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: کدامیک از دو پسر حضرت ابراهیم علیه السّلام از نظر سن بزرگتر بودند؟ اسماعیل یا اسحاق؟ و کدامیک از آن دو ذبیح بودند؟ فرمود: اسماعیل پنج سال بزرگتر از اسحاق بود، و ذبیح

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 408

اسماعیل می‌باشد و مکّه محلّ زندگی اسماعیل بود، و براستی ابراهیم خواست اسماعیل را در روزهای برپائی مراسم حج در منی قربانی کند.

فرمود: و میان مژده‌ای که برای اسماعیل و نویدی که جهت اسحاق به ابراهیم داده شد، پنج سال فاصله بود، مگر نشنیده‌ای گفته ابراهیم را که می‌گوید:

رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ (پروردگارا عطا کن مرا از شایستگان) جز این نیست که از پروردگارش درخواست نمود که پسری از شایستگان نصیبش نماید، و در سوره صافات فرموده: فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِیمٍ (پس نوید دادیم او را به پسری بردبار- صافات 37: 101) مقصود اسماعیل است از هاجر، فرمود: آن قوچ بزرگ در برابر رهائی اسماعیل قربانی شد، آنگاه امام صادق علیه السّلام فرمود: سپس خداوند فرموده: وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ وَ بارَکْنا عَلَیْهِ وَ عَلی إِسْحاقَ (و مژده دادیم او را به اسحاق که پیغمبری باشد از شایستگان، و برکت دادیم بر او و بر اسحاق- صافّات 37: 112» از آن قصد فرموده اسماعیل را، پیش از مژده دادن به اسحاق. پس هر کس که بپندارد، اسحاق بزرگتر است از اسماعیل، و اینکه ذبیح اسحاق بوده، تکذیب نموده است آنچه را خداوند عزّ و جلّ در قرآن راجع

به آن دو فرموده است.

35- احمد بن أشيم گويد: به امام رضا عليه السّلام عرض كردم: فدايت گردم! چرا عربها پسران خود را به نام سگ و پلنگ و يوزپلنگ مى‌نامند؟ فرمود: زيرا تازى‌ها مردان جنگى بودند، و به وسيله نامهاى فرزندانشان ترسى بر دشمن وارد مى‌ساختند و بردگان خود را فرج (گشايش) و مبارك (شادكام) و ميمون (فرخنده) و مانند اينها مى‌ناميدند و به آن فال نيك مى‌زدند.

36- علىّ بن أسباط مرفوعا تا امام صادق عليه السّلام از آن حضرت روايت نموده كه فرمود: براستى خداوند تبارك و تعالى در نيمه اوّل شب عرفه نظر مى‌كند به زائران قبر حسين بن علىّ عليهما السّلام. راوى گويد: عرض كردم: قبل از آنكه به اشخاصى كه در منى و عرفات هستند، نظر نمايد؟ فرمود: آرى. پرسيدم: آن چگونه است؟ فرمود: چون در ميان آنان زنازاده مى‌باشد، ولى در ميان زوّار امام حسين زنازاده وجود ندارد.

37- ابو بصير گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم ابو الخطّاب مى‌گويد:

هر پنجشنبه كردار همه امّت او بر آن بزرگوار عرضه مى‌شود.

امام صادق عليه السّلام فرمود: چنين نيست. بلكه صبح هر روز اعمال امّت از نيكوكاران و تبهكاران بر پيغمبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله ارائه مى‌شود، بنا بر اين مواظب باشيد (كه كار ناشايستى از شما سرنزند) و اين است فرموده خداى عزّ و جلّ: وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ و (اى پيامبر ما) بگو اى مردم، هر عملى كه انجام دهيد خدا آن عمل را از شما مى‌بيند، و نيز پيغمبر و مؤمنان بر آن آگاه مى‌شوند (توبه 9: 105).

و امام عليه السّلام پس از خواندن اين آيه ساكت شد، و جز اين نيست كه ائمّه عليهم السّلام را قصد كرده است.

38- ابو بصير گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: جايز است شخص مال خود را به ديگرى هبه كند، خواه در اختيارش در آمده باشد و در دست گرفته باشد يا هنوز به دستش نيامده باشد، و خواه تقسيم شده باشد يا هنوز بين او و چند تن ديگر مشاع باشد (مانند ميراثى كه هنوز به دستش نرسيده، يا هنوز بين ورثه تقسيم نشده) و مال موهوب مى‌شود.

و سنّى‌ها «هبه» (كه عقد يا اثرى است كه مقتضى تمليك عين است به طور منجز) و «نحله» (كه به معنى بخشش و اعم است از هبه و شامل وقف و صدقه، و

غير اينها مى‌شود) را يكى دانسته‌اند لذا به اشتباه افتاده‌اند، حال آنكه «نحله» را تا در دست نداشته باشد، نمى‌تواند به ديگرى ببخشد. (و يا تا آنكه به او بخشيده شده، در دست نگيرد مالكش نمى‌شود. براى توضيح بيشتر به كتب مبسوط فقهى مراجعه شود).

39- ابو سعيد مكارى گويد: در خدمت امام صادق بوديم، از زيد (شهيد) و افرادى كه با وى سر به شورش بر آورده بودند، سخن به ميان آمد، يكى از كسانى كه در آن مجلس بود، خواست از او انتقاد و بدگوئى و سب نمايد، امام صادق عليه السّلام فرمود: آرام باش! شما در آنچه ميان ما خاندان هست حقّ مداخله نداريد مگر به راه نيكى، چون هيچ يک از ما نمى‌ميرد، مگر قبل از رفتن جان از تنش سعادتمند گردد، اگر چه به اندازه فواق شتر ماده باشد، گويد: عرض كردم:

«فواق ناقه» چيست؟ فرمود: يک دوشيدن شير.

40- صباح بن سيابه گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: همانا مردى شما را دوست مى‌دارد در حالى كه نمى‌داند شما چه مى‌گوئيد؟ و خداوند او را وارد بهشت

مى‌نمايد، و شخصى شما را دشمن مى‌دارد و نمى‌داند شما چه مى‌گوئيد؟ پس پروردگار او را داخل دوزخ مى‌گرداند، و به راستى شخصى از شما نامه عملش پر مى‌شود، بدون آنكه كارى انجام داده باشد. گفتم: آن چگونه مى‌باشد؟ فرمود: به گروهى گذر مى‌كند كه به ما ناسزا مى‌گويند چون او را ميبينند، يكى بر ديگرى مى‌گويد: اين مرد از طرفداران ايشان است، و مردى از شيعيان ما بر ايشان مى‌گذرد او را مى‌زنند و از خود دور مى‌كنند، و ناسزايش مى‌گويند، پس خداوند عزّ و جلّ به سبب آن، حسناتى برايش مى‌نويسد تا اينكه نامه عملش بدون اينكه كارى انجام داده باشد پرشود.

41- حفص كناسى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: كمترين چيزى كه به سبب آن بنده به درجه ايمان مى‌رسد، چيست؟ فرمود: گواهى بدهد بر اينكه جز اللّه معبود بر حقّى نيست، و محمّد بنده و پيامبر اوست و به فرمانبرى از او اقرار همى كند، و امام زمانش را همى شناسد، پس هر گاه اين گونه اقرار و عمل كرد او مؤمن است.

42- ابو الرَّبيع (شامى خليل بن أوفى كه از اصحاب امام صادق عليه السّلام

مى‌باشد و ظاهرا از آن حضرت پرسيده) گفت: گفتم: كمترين چيزى كه به سبب آن مرد ايمان خود را از دست مى‌دهد، چيست؟ فرمود: رأى و نظرى است كه خود تشخيص مى‌دهد، كه آن با حق سازگار نيست، با اين حال از آن دست بر نمى‌دارد.

43- حلبی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: کمترین چیزی که به سبب آن بنده کافر می‌شود، چیست؟ فرمود: آن است که به وسیله او عقیده فاسد نوظهوری ایجاد گردد، و دوستیش بر معیار آن باشد و از کسی که با او مخالفت ورزد، بیزاری جوید.
44- برید عجلیّ گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بی‌مقدارترین چیزی که بنده به سبب آن کافر می‌شود، چیست؟ گوید: آن بزرگوار مقداری ریگ از زمین برداشت و آنگاه فرمود: اینکه بگوید: ریگ‌ها هسته خرما است و از کسی که این نظر را از وی نپذیرد، بیزاری جوید، و خدا را به سبب بیزاری جستن از کسی که غیر از گفته او را بگوید، نافرمانی کند، پس این «ناصب»

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 414

دشمن آشکاری است که به خدا شرک ورزیده، و از جهتی کفر ورزیده که خود نمی‌داند.
45- سلیم بن قیس هلالی گوید: به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کردم: ناچیزترین چیزی که به سبب آن مردی گمراه می‌شود، چیست؟ فرمود: آن است که امام خود را که خداوند به اطاعت از او فرمان داده، و ولایت او را واجب نموده، و او را حجّت خویش در زمینش قرار داده، و شاهد و گواه خود بر مخلوقش ساخته، نشناسد.
عرضه داشتم: ای امیر مؤمنان ایشان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که خداوند ایشان را به نفس خود و پیغمبرش پیوسته، و فرموده: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و فرمان برید پیغمبر و صاحبان أمر را- نساء 4: 59) گوید: سر آن حضرت را بوسیدم و عرض کردم: مطلب را برایم روشن نمودی، و گره از مشکلم گشودی، و هر تردیدی که در دلم بود، زدودی.

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 415

46- احمد بن محمّد بن عیسی به سلسله سند پیوسته از امام ششم علیه السّلام روایت نموده که فرمود: کمترین دعائی که بعد از نماز واجب کفایت می‌نماید، این است که بگوئی: پروردگارا از تو می‌خواهم، از هر خیری که آگاهیت آن را فرا گرفته، نصیبم سازی، و از هر گزندی که علمت بر آن احاطه دارد به تو پناه میبرم! خداوندا از تو خواستارم در تمامی کارها نیرومند و توانایم نمائی، و به تو پناه می‌برم از رسوائی دنیا و شکنجه آخرت! 47- حبیب بن حکیم گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: کمترین درجه «الحاد» (از دین حق برگشتن) چیست؟ فرمود: نخوت و خودخواهی از «الحاد» می‌باشد.
48- سیف بن عمیره گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: کمترین چیزی

که مرد را از مرز ایمان بیرون می‌برد، این است که با شخصی به جهت دینداریش برادری می‌نماید، و در ضمن اشتباهات و لغزشهای وی را به خاطر می‌سپارد تا در وقت

مناسبی او را به آن نکوهش کند.
49- سفیان بن عیینه گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: تمام دانش مردم را در چهار مورد یافتم: نخست، آنکه پروردگارت را بشناسی، و دوم، آنکه بدانی خدا با تو چه خواهد کرد، و سوم، آنکه بدانی از آفرینش تو چه هدفی داشته، و چهارم، آنکه بدانی چه چیز تو را از دینت بیرونت می‌برد.
50- ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: دلها سه گونه‌اند، دلی وارونه است که هیچ نیکی و خیری در آن جای نگیرد، و آن قلب کافر است، و دلی که در آن نقطه سیاهی است و نیکی و بدی در آن با یک دیگر در پیکار و کشمکش می‌باشند، که آن دل با هر کدام از آن دو همراه باشد، بر دیگری چیره شود، و دیگر، دلی است باز و گشاده که در آن چراغهائیست نور افشان، و تا روز بازپسین خاموش نگردد و آن دل مؤمن است.
51- سعد خفاف گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: دلها چهار نوعند: دلی که در

آن هم نفاق و هم ایمان است، و دلی که وارونه و سرنگون است، و دلی است چرکین و بر آن مهر زده شده، و دلی است درخشان و پاک. عرض کردم: دل تابان کدام است؟ فرمود: آنکه چیزی همانند چراغ درونش می‌باشد، و امّا دلی که چرک و زنگار روی آن را گرفته دل منافق است، و دل فروزنده، قلب مؤمن می‌باشد اگر خدا به او عطائی دهد سپاسگزاری نماید، و اگر گرفتارش کند بردباری پیشه سازد، و دل وارونه دل مشرک است. آنگاه این آیه را خواند: أَ فَمَنْ یَمْشِی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشِی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (آیا آن کس که واژگون بر چهره خود راه می‌رود، هدایت یافته‌تر است یا کسی که مستقیم به راه راست می‌رود- ملک 67: 22) امّا دلی که در آن ایمان و نفاق به هم آمیخته است، آن قلب مردمی از شهر طائف است (گاهی مؤمن و گاهی منافق‌اند) که هر کدام در حال نفاق مرگش می‌رسید (چون ایمان نداشته) تباه بود، و اگر در موقع ایمان مرگش فرا رسید، نجات یافته بود.
52- عبد السّلام هروی گوید: از امام هشتم حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: کردار بندگان «مخلوق» هستند. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 418
پیامبر خدا معنی و مراد از «مخلوق» چیست؟ فرمود: در علم خدا مقدر بوده است.
(یعنی خداوند او را مختار آفریده و آزاد گذارده که بتواند اختیار کند، و البتّه می‌داند که چه اختیار می‌کند).
53- سدیر صیرفی گوید: امام أبو عبد اللَّه صادق از پدرش از اجدادش علیهم السّلام روایت نمود: که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: نور فاطمه پیش از آفرینش زمین و آسمانها آفریده شد، یکی از مردم گفت: ای پیامبر خدا بنا بر این فاطمه از جنس بشر نیست؟ پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در پاسخ او فرمود: فاطمه حوراء بشر است، گفتند: ای پیغمبر خدا! چگونه می‌شود که زهرا حوریّه و انسیّه باشد؟ فرمود: پیش از این که پروردگار متعال، حضرت آدم را خلقت نماید، در آن هنگام که روحهای خلایق را آفرید، فاطمه را از نور خود خلق کرد، و چون آدم را آفرید فاطمه را به او ارائه نمود. گفته شد: ای پیامبر خدا! فاطمه در آن هنگام کجا بود؟ فرمود: نور او در میان یک ظرف کوچکی در زیر ساق عرش جای داشت. گفتند: ای رسول خدا! غذای وی چه بود؟ فرمود: گفتن «سبحان اللَّه، و لا اله الّا اللَّه، و حمد خدا را گفتن،
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 419
وقتی که پروردگار متعال، آدم را آفرید، مرا از پشت او بیرون نمود، و دوست داشت فاطمه را از صلب من بیرون آرد، او را به صورت یک سیب در بهشت در آورد، و جبرئیل آن سیب را نزد من آورد و به من گفت: ای محمّد درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد! گفتم: ای دوست من جبرئیل! بر تو باد درود و رحمت خدا و برکات او! آنگاه جبرئیل گفت: ای محمّد! خدا تو را سلام می‌رساند، گفتم: ایمنی و تندرستی از جانب خداست و به سوی او باز خواهد گشت، گفت: ای محمّد، این سیبی است که خدای عزّ و جلّ از بهشت برای تو هدیه فرستاده، من آن را گرفتم و به سینه خود نهادم، جبرئیل گفت: ای محمّد! خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: این سیب را نوش جان نما! چون آن سیب را شکافتم، نوری از آن تابید که من ترسان شدم. گفت: ای پیامبر خدا چرا آن را میل نمی‌کنی؟ آن را بخور و نترس! زیرا آن نور بانوئی است که در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» می‌باشد. گفتم: ای دوست من جبرئیل چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است؟ گفت: بدین سبب در زمین «فاطمه» نامیده شده که شیعیان خود را از جهنّم رهائی می‌بخشد، و
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 420
دشمنانش از محبّت وی بی‌بهره خواهند بود، و در آسمان بدین جهت «منصوره» است که خداوند فرموده: يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بِنَصْرِ اللَّهِ

يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ يعنى:
در آن روز (قيامت) مؤمنان به جهت يارى خدا كه هر فردى را بخواهد يارى دهد خرسند مى‌شوند (روم 30: 4 و 5).
منظور از اين يارى همان نصرتى است كه حضرت فاطمه سلام اللَّه عليها به دوستان خويش خواهد كرد.
54- ابو أيّوب خزّاز گويد: از امام عليه السّلام شنيدم كه فرمود: چون اين آيه بر پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله نازل گرديد: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها (هر كس كه عمل نيكى انجام دهد، پس او را سزائى و پاداشى بهتر از آن كار نيكو است- نمل 27:
89) پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله به درگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا بر من افزون فرما، پس خداوند تبارک و تعالى اين آيه را نازل كرد: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها (و هر كس كه كار نيكى بكند، پاداشى ده برابر آن را دارد- انعام 6: 160) پس پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: پروردگارا برايم زيادتر از اين بفرما! خداوند اين آيه را بر او فرو فرستاد: مَنْ ذَا الَّذِی يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً (كيست آنكه قرض دهد به خدا قرضى نيكو، پس خدا بيفزايد آن را برايش

افزايش بسيار- بقره 2: 245).
پس پيامبر صلى اللَّه عليه و آله دانست كثير از جانب خدا بى‌شمار است و پايانى برايش نيست.
55- علىّ بن مروک طائى گويد: امام صادق عليه السّلام از پدران بزرگوارش عليهم السّلام روايت نمود: كه پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله روزى پرسشى را در بين اصحابش مطرح كرد و آن اين بود: در ميان دستگيره‌هاى ايمان كداميک از همه محكمتر است؟ گفتند: خدا و پيغمبرش بهتر مى‌دانند، آنگاه يكى از ايشان گفت: نماز، و ديگرى گفت: زكات، شخصى گفت: روزه، و يكى ديگر از ايشان گفت: حج و عمره، و ديگرى گفت: جهاد، آنگاه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: همه اينها كه نام برديد، كارهاى با فضيلتى است، ولى پاسخ سؤال من نيست، (بلكه) قوى‌ترين دستگيره ايمان، دوست داشتن براى خدا و دشمن داشتن براى خداست، و دوست داشتن اولياء خدا، و بيزارى جستن از دشمنان خدا، مى‌باشد.
56- مسعدة بن زياد از امام صادق از پدرش عليهما السّلام روايت نموده:

كه پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: كسى كه خدا را اطاعت كند خدا را بياد داشته، اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش اندک باشد، و آن كس كه خدا را نافرمانى كند، خدا را فراموش نموده، اگر چه نماز و روزه

و قرآن خواندنش زیاد باشد.
57- ابراهیم بن زیاد گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: شخصی که فکر کند ما را می‌شناسد، و او به دستگیره‌ای جز (احکام) ما چنگ زده باشد، دروغ گفته است.
58- امام حسن عسکری علیه السّلام از پدرش از نیای بزرگوارش علیهما السّلام روایت نموده که روزی پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به یکی از یاران خود فرمود: ای بنده خدا، در راه خدا دوستی کن، و در راه رضای خدا دشمنی نما، و برای خدا دوست بدار، و در راه او ستیز کن! حقیقت این است که کسی ولایت خدا را درک نخواهد کرد، جز به آن طریق، و هیچ کس مزه ایمان را نخواهد چشید تا چنین نشود، اگر چه نماز و روزه‌اش بسیار باشد، و مسلّما برادری مردم امروز، بیشترش در باره دنیاست، بر اساس آن به یک دیگر اظهار دوستی می‌نمایند، و بر همان اساس به یک دیگر خشم و کینه می‌ورزند، و آن از پروردگار بی‌نیازشان نسازد، در این موقع

آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا چگونه میسّر خواهد شد که بفهمم، یقینا و مطمئنّا در راه خدا دوستی و دشمنی کرده‌ام؟ و ولیّ خدای عزّ و جلّ کیست؟ تا دوستدار و فرمانبردار او باشم، و دشمن خدا چه کسی است؟ تا به او کینه و دشمنی ورزم! پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در حالی که اشاره به علیّ علیه السّلام می‌نمود، به آن مرد فرمود: آیا این مرد را می‌بینی و می‌شناسی؟ عرض کرد: بلی، فرمود: این مرد ولیّ (سرپرست)، از جانب خداست، پس فرمان‌بردار او باش! و دشمن این (علی «ع») دشمن خداست، پس با دشمن او دشمنی نما، و با دوستدارش پیوستگی و دوستی کن! اگر چه به راستی او قاتل پدر و فرزند تو باشد و با دشمن این (علی- «ع») دشمنی کن، اگر چه حقیقتا او پدر و اولاد تو باشد.
59- زید بن علیّ علیه السّلام از پدرانش از حضرت فاطمه دخت گرامی پیغمبر علیهما السّلام روایت نموده که فرمود: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله چنین شنیدم که: همانا در جمعه لحظه‌ای هست که هیچ مسلمانی آن را در نظر نمیگیرد و در آن لحظه از خدا

نیکی درخواست نمی‌نماید، مگر اینکه آن را به او عطا می‌کند، فرمود: عرضه داشتم: ای پیامبر خدا آن چه لحظه‌ایست؟ فرمود: هر گاه پرتو نیمی از قرص خورشید نزدیک بر پنهان شدن در افق مغرب گردد. راوی گوید: و فاطمه علیها السّلام به غلامش می‌گفت: برو بالای بلندی، پس هر گاه نیمی از قرص خورشید را دیدی که به غروب نزدیک شد، به من خبر ده تا دعا کنم! 60- سیف بن عمیره گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود:

شخصى كه در آنچه مى‌گويد و آنچه در باره‌اش گفته شود بى‌تفاوت باشد و ناراحت نشود همدست با شيطان است (يا در دام شيطان افتاده است). و كسى كه باكى نداشته باشد از اينكه مردم او را در حال آلودگى به گناه بينند پس او در دام شيطان است، و شخصى كه پشت سر برادر مؤمن خود بدگوئى نمايد بدون آنكه كينه‌اى باهم داشته باشند، در دام شيطان مى‌باشد و آن كس كه محبّت حرام و شهوت زنا را به پرده دل آويخته، در دام شيطان است. آنگاه فرمود: براستى زنازاده چند نشانه دارد: 1- كينه‌ورزى با ما خاندان پيغمبر 2- مشتاق است به سوى حرامى كه از آن آفريده شده 3- دين

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 425

را سبک شمارد 4- براى مردم بد محضر است، و انجمن برادران خود را بهم نمى‌زند جز كسى كه نطفه‌اش بر غير بستر پدرش منعقد گرديده يا مادرش در حال عادت ماهيانه او را حامله شده است.

61- جابر جعفى گويد: از امام پنجم حضرت باقر عليه السّلام معنى قول خداى عزّ و جلّ: كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتِی أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها (مانند درخت پاكى كه ريشه آن در زمين محكم و پابرجا باشد، و شاخه آن از بس بلند است سر به جانب آسمان كشيده، در هر زمان كه خدا حكم نموده به ثمردادن، ثمر خود را مى‌دهد، و به اراده و تكوين آفريدگار ميوه خود را مى‌دهد- ابراهيم 14: 24 و 25) را پرسيدم، فرمود: امّا آن درخت، پيامبر خدا صلى اللّٰه عليه و آله، و شاخه آن، علىّ عليه السّلام و جوانه شاخه آن درخت، فاطمه دخت رسول خدا صلى اللّٰه عليه و آله و ميوه آن اولاد او، و برگش شيعيان ما هستند، آنگاه فرمود: هر گاه مؤمنى از شيعيان ما بميرد، از آن درخت برگى مى‌افتد، و چون نوزادى از شيعيان ما متولّد شود، آن درخت برگى آورد.

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 426

62- شريح بن هانى گويد: امير المؤمنين عليه السّلام از پسرش حسن بن على عليهما السّلام پرسيد و فرمود: پسرم خرد چيست؟ گفت: آنكه دل تو نگهدارنده چيزى باشد كه در آن وديعه نهاده‌اى.

فرمود: حزم (هوشيارى، دورانديشى) چيست؟ پاسخ داد: آنكه منتظر فرصت باشى، و در امور خيرى كه برايت ممكن است شتاب‌ورزى فرمود:

بزرگوارى چيست؟ گفت: عفو و تحمّل لغزش ديگران، استوار نمودن زندگى بر شالوده خويهاى ارزنده. فرمود: بخشندگى و بلند نظرى در چيست؟ پاسخ داد:

بر آوردن نياز درخواست‌كننده و بخشش دسترنج خود. فرمود: خساست چيست؟

گفت: اينكه اندک را زياد بدانى، و آنچه را در راه خدا داده‌اى، تلف شده

پنداری.
فرمود: «رقّه»: پستی و بردگی چیست؟ (در نسخه بحار الأنوار «دقّة». و در تحف العقول «الدّنيّه» ضبط شده است) گفت: کوته‌بینی و درخواست نمودن چیز کم، و دریغ داشتن از چیز اندک.
پرسید: خود را به رنج و مصیبت انداختن چیست؟ پاسخ داد: تمسّک به کسی که تو را ایمن نمی‌سازد، و کنجکاوی در چیزی که برایت سودی ندارد.
فرمود: جهل چیست؟ گفت: پریدن بر روی مرکب پیش از مهارت یافتن

در آن، و سرباز زدن از پاسخ‌گوئی، و چه خوب کمک کاری است خاموشی در جایگاههای بسیاری اگر چه زبان گویائی داشته باشی.
آنگاه امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه رو به فرزندش حسین علیه السّلام نمود و به او فرمود: پسرم آقائی چیست؟ گفت: نیکوئی نمودن به قبیله، و بر گردن گرفتن و پرداختن دیه جرائم و جنایات آنان.
فرمود: غنا (بی‌نیازی) در چیست؟ پاسخ داد: اندک بودن آرزوهایت، و خوشنودی به آنچه تو را کفایت می‌نماید، پرسید: بینوائی در چیست؟ گفت: طمع داشتن به همه چیز، و سخت ناامید شدن.
پرسید: لوم (نکوهش، سرزنش) چیست؟ پاسخ داد: که مرد خود را از خطر محفوظ دارد و عیال خود را تسلیم کند! شرح: شاید صحیح آن «لؤم» با همزه باشد و معنی آن دنائت و پستی است».
پرسید: خرق (درشتی، دریده بودن) چیست؟ گفت: در افتادن و دشمنی کردن با فرمانده خود، و شخصی که می‌تواند به تو سود و زیانی برساند.
آنگاه به حارث اعور توجّه نمود و به وی فرمود: ای حارث! این حکمت‌ها را به فرزندانتان بیاموزید، زیرا آنها بر خرد و حزم و رأی می‌افزاید.

63- عمر کرابیسی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: بهترین جوانان شما آنانند که خود را همانند پیرانتان سازند، و بدترین پیران شما آنهایند که خویشتن را همانند جوانانتان سازند.
توضیح: شاعر گفته است:
شیئان عجیبان هما أبرد من یخ‌شیخ یتصبّی و صبیّ یتشیّخ 64- عبایه اسدی گوید: ابن عبّاس گفت: بزودی فتنه و آشوبی خواهد آمد، که اگر فردی از شما دچار آن گردید، بر او باد به دو خصلت کتاب خدا و علیّ بن ابی طالب، چون من از پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در حالی که دست علی را گرفته بود شنیدم که فرمود: این نخستین فردی است که به من ایمان آورده، و اوّل کسی است که در روز رستاخیز دست به دست من خواهد نهاد، و اوست فاروق این امّت که حق و باطل را از هم جدا خواهد ساخت،

و او رئیس و بزرگ دین، و ثروت، رئیس ستمگران است و قطعا او عدالت‌گستر و دوست وفادار بزرگ می‌باشد، و او در (علم) من است که از جانب او می‌آید، و او جانشین من است بعد از

در گذشتم.
65- مقاتل بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:
حضرت موسی چون از کوه طور بالا رفت و با خدایش مناجات کرد، گفت: پروردگارا گنجینه‌هایت را به من بنما، خدا فرمود: ای موسی جز این نیست که خزانه‌های من آن است که: هر گاه چیزی را بخواهم، به آن بگویم: ایجاد شو! فورا پدیدار گردد.
66- محمّد بن عبد الحمید از قول شخصی که این حدیث را برایش نقل نموده، گوید: مردی از خاندان ابو طالب مرده بود، علیّ علیه السّلام در مراسم او حضور نداشت، وقتی که آمد، کسانی که در آنجا بودند، در باره بینوایان و مرگ سخن می‌گفتند، با آمدن حضرت ابو الحسن چنان سکوتی بر مجلس حکمفرما شد که گویا بر سر آنان پرنده‌ای نشسته (و از ترس آنکه به پرواز در نیاید دم نمی‌زدند) پس چون نشست، بدون اینکه شخصی سؤالی نموده باشد، سخن را این گونه آغاز کرد: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: میان شصت تا هفتاد سالگی عمر بشر، میدان

کارزار زندگی و مرگ است. آنگاه فرمود: نیازمندان وسیله آزمایش اسلامند.
67- حسین بن مختار به سند خودش مرفوعا گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ملعون است، ملعون! (رانده و دور کرده شده از نیکی و رحمت) شخص نیم کور نابینا، نفرین شده و لعنت شده است آدم پول پرست، نفرین شده و لعنت شده است شخصی که با حیوان جماع کند.
مصنّف این کتاب گوید: فرمایش پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله:
«ملعون ملعون من أکمه أعمی»
یعنی شخص آن کس را که در دینش واله و سرگردان است، به کفر کشانده و خود را در دل او جا دهد تا به او عقیده‌مند گردد، و معنی قول او علیه السّلام
«ملعون ملعون من عبد الدّینار و الدّرهم»
یعنی کسی که زکات مالش را نمی‌دهد، و از همدردی و کمک مالی به برادران دینیش خودداری می‌کند، و پرستش پول طلا و نقره را بر عبادت آفریننده‌اش ترجیح داده است و أمّا نکاح بهیمه (جماع با حیوانات) معروف است.

68- محمّد بن عبد اللّه بن مسكان گويد: پدرم گفت: امام صادق عليه السّلام
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 431
فرمود: هنگامى كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله از مادر متولّد شد، فاطمه دخت اسد- رحمها اللَّه- نزد همسرش أبو طالب آمد و مژده تولّد پيغمبر را به او داد، ابو طالب به او فرمود: يک «سبت» (روزگار دراز و طولانى) برايم صبر كن، منهم (مژده تولّد) مانند آن را جز نبوّت كه ندارد به تو خواهم داد، آنگاه فرمود: «سبت» مدّت سى سال است و فاصله زمانى بين تولّد پيغمبر تا تولّد امير المؤمنين سى سال بود.
69- حمّاد بن عيسى گويد: امام صادق عليه السّلام از پدرش بر ايمان نقل كرد كه جابر بن عبد اللَّه گفت: سه سال قبل از اينكه مرغ روح پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله به ملكوت أعلى پرواز كند از آن حضرت شنيدم كه به علىّ بن أبى طالب مى‌فرمود:
سلام خدا بر تو باد! اى پدر دو ريحانه، سفارش مى‌كنم تو را به دو ريحانه من از دنيا، پيمانه عمر من نزديک است پر شود، و بزودى از ميان شما خواهم رفت، به خدا بزودى دو تكيه‌گاه تو درهم فرو ريزند، به خدا سوگند خلافت و جانشينى من بر عهده تو است. چون پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله جان به جان آفرين تسليم كرد، على عليه السّلام
معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 432
فرمود: اين يكى از آن دو ركنى است كه رسول خدا به من فرموده بود، و چون حضرت فاطمه سلام اللَّه عليها شهيده گرديد، على عليه السّلام فرمود: اين تكيه‌گاه دومى بود كه پيغمبر خدا صلى اللَّه عليه و آله فرموده بود.
70- صالح بن عقبه گويد: حضرت كاظم عليه السّلام فرمود: مردم سه قسمند:
تازى، و مولى (فرمانبر) و «علج» (بى‌دين درشت و سخت) فرمود: اما «عرب» ما هستيم، و «مولى» آن كسى است كه ما را ولى و سرپرست خود مى‌داند و دوستى ما را در دل دارد، و «علج» كسى است كه از ما بيزارى جويد و به ما ناسزا گويد.
71- ضريس بن عبد الملک گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه فرمود: مراد از قريش ما هستيم، و از عرب شيعيان ما، و از عجم دشمنان ما.
72- سعيد بن خيثم گويد: برادرم معمّر گفت: امام جواد عليه السّلام فرمود:
عرب مائيم، و شيعيان ما از مايند و بقيّه مردم «همج» (نوعى مگس ريزه شبيه پشه كه بر روى گوسفند و چهارپا نشينند) يا «هبج» اند، گويد: عرض

کردم: «همج» چیست؟ فرمود: مکس. گفتم: «هبج» چه باشد؟ فرمود: «بق» (پشه، شپش).

73- یعقوب بن شعیب گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی است که کیش ما را اختیار کرده، به شخصی که خدا بر او منّت نهاده و مسلمان شده، می‌گوید: «ای نبطیّ». گوید: امام علیه السّلام فرمود: اهل بیت ما هستیم، و «نبطی» از دودمان حضرت ابراهیم‌اند، آنها هر دو یکی هستند، و از آب و گل جوشیده، و بیرون آورده شده‌اند. واژه «نبطی» از «نبط الماء و الطّین» (گل و آب از زمین و چشمه جوشید و آشکارا شد بعد از پنهانی) بازگرفته شده و زیانی به نژاد او نمی‌رساند، پس گروهی هستند که دانش را کشف کردند و آن گروه ما هستیم.
74- محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: شخصی که در اسلام متولّد گردد «عربی» است، و آن کس که به اختیار خود اسلام را پذیرفته، برتر از شخصی است که از روی بی‌میلی مسلمان شده، و «مولی» کسی است که از سرزمین خودش به اسارت گرفته شده، و اسلام آورده پس او «مولی» است.
75- احمد بن محمّد از یکی از راویان مرفوعا تا امام صادق علیه السّلام از

آن حضرت حدیث کرد: که پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هشت گروه‌اند که نمازشان قبول نمی‌شود: برده فراری تا به نزد مولای خود بازگردد، و زنی که با شوهرش ناسازگار باشد و خود را در اختیار او قرار ندهد و شوهر بر او خشمگین باشد، و شخصی که زکات ندهد، و فردی که وضو را ترک نماید، و دختر بچه‌ای که به حدّ تمیز و دریافت رسیده و بدون روپوشی نماز بخواند، و پیشنمازی که بر قومی نماز بخواند، و مأمومینش به او مایل نباشند، و «زبین». عرض کردند: ای پیامبر خدا «زبین» چیست؟ فرمود: کسی که احتیاج به قضای حاجت و دفع ادرار دارد و خودداری می‌کند، و آدم مست. از این هشت طایفه نماز پذیرفته نمی‌شود.
76- ولید بن عبّاس گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:
شخصیّت بشر کردار اوست، و ثروت مایه آبرومندی است، و پرهیزکاری سرمایه بزرگواری است.
77- حباب بن موسی گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: شخصی که در اسلام آزاد بدنیا آمده او «عربی» است، و فردی که عهدی برگردن داشته و به آن وفا

نماید او دوست پیامبر خدا می‌باشد، آن کس که بمیل خود اسلام را اختیار

کرد «مهاجر» است.
78- یحیی واسطیّ از شخصی که نامش را برد روایت کرده که گفت:
مردی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: همانا عامّه می‌گویند: هر کس عرب تبار نباشد یا «مولای صریح» نباشد، آن پست است؟ فرمود: و «مولای صریح» چه کسی است؟ آن مرد عرضه داشت: کسی است که اگر نژادش عرب نیست پدر و مادرش مملوک عربها بوده‌اند و نوکر خانه‌زاد عربهاست، فرمود: این را به چه دلیل می‌گویند؟ گفت: می‌گویند به دلیل فرموده پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله «مولی هر قوم از خودشان محسوب است»، امام از روی تعجّب فرمودند: «سبحان اللَّه» مگر به تو نرسیده که پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرموده: «من مولای کسی هستم که مولائی برایش نیست، و من مولای همه مسلمانهایم، عرب باشند یا عجم» بنا بر این هر کس پیغمبر را ولیّ خود قرار داد و او را دوست داشت و یاریش نمود و از او متابعت کرد، آیا از نفس رسول خدا نمی‌باشد؟ آنگاه فرمود: کدامیک از این دو شرافتمندترند:
کسی که از نفس پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله باشد یا آن کس که از نفس عرب بیابانگرد بی‌ادبی

که بر پاشنه پای خود ادرار می‌کند؟! (مثل نافه)؟! سپس فرمود: فردی که با میل و رغبت مسلمان شود، بهتر است از آن کس که از ترس مسلمان شده، و منافقها (ی عرب) از ترس مسلمان شدند و غیر عربها با کمال رغبت و میل اسلام را پذیرفتند.
79- عمرو بن سعید گوید: پدرم گفت: در خدمت امام هفتم ابو الحسن علیه السّلام بودیم، داود رقّی به محضرش شرفیاب شد و عرض کرد: قربانت شوم! عامّه می‌گویند: وقتی شش ماه از آغاز انعقاد نطفه در رحم بگذرد، خداوند از آفرینش او فارغ گشته، امام کاظم علیه السّلام فرمود: ای داود دعا کن، اگر چه در وقت شکافته شدن صفا (پرده رحم) باشد، من گفتم: فدایت! «صفا» چیست؟ فرمود: کیسه‌ای که همراه نوزاد بیرون می‌آید، زیرا خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد.
80- زراره گوید: من و بکیر همراه مردی از فرزندان علی برای زیارت قبور شهدای احد رفتیم تا به احد رسیدیم، قبرهای شهدا را بما نشان داد، سپس ما را وارد درّه کرد و مدّتی با او رفتیم تا ما را بمسجدی که در آنجا بود، برد و گفت:
پیغمبر خدا (ص) در اینجا نماز خوانده، پس ما در آن مسجد نماز خواندیم، بعد

روی قلّه کوه مکانی بما نشان داد، و گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و

آله از آنجا بالا رفته تا ببیند آیا آب باران در آن مکان یافت می‌شود.
زراره گوید: ذر ذهنم این سؤال پیدا شد که پیغمبر برای آبی که در آنجاست بالای کوه نمی‌رود، به آنان گفتم: من همراه شما نمی‌آیم در اینجا می‌خوابم تا شما بازگردید، او و بکیر رفتند و باز آمدند و همگی به منزل برگشتیم. فردای آن روز خدمت امام باقر علیه السّلام شرفیاب شدیم، بما فرمود: دیروز کجا بودید؟ شما را ندیدم ماجرای خود را به آن حضرت گفتیم، و مسجد و جایی را که (آن مرد) گمان می‌کرد، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بالا رفته و صورتش را در آنجا شسته، همه را تعریف کردیم، امام باقر علیه السّلام فرمود: پیغمبر هرگز به آنجا نرفته است.
عرضه داشتیم: و برای ما روایت شده که دندان میان ثنایا و انیاب آن بزرگوار شکسته شده فرمود: نه. خداوند سالم جان او را گرفت، امّا زخمی در چهره‌اش پیدا شد، علی را فرستاد در جحفه آبی برایش آورد، پیغمبر آن را گرفت و نخواست تا از آن بیاشامد، و صورتش را شست.
81- شعبی گوید: ابن کواء به حضرت علی علیه السّلام گفت: ای امیر مؤمنان!

خبر ده مرا از فرموده‌ات: «چه شگفت است! و همه شگفتی‌ها در فاصله زمانی ماه جمادی و رجب خواهد بود» امیر مؤمنان به او فرمود: وای بحالت ای یک چشم! آن، همان زمانی است که، پراکنده‌ها جمع شوند، و مردگان پراکنده شوند، و روئیده‌ها درو گردد و بدبختی‌های تباه‌کننده و درهم کوبنده پشت سرهم آیند، آن وقت در آنجا نه من خواهم بود و نه تو.
82- عبایه اسدی گوید: در حالی که (امیر مؤمنان علیه السّلام) دراز کشیده بود و من در بالای سرش ایستاده بودم، شنیدم که فرمود: مسلّما، در مصر هلاک‌کننده‌ای خواهد آمد، و محقّقا شهر دمشق را یک سنگ یک سنگ درهم خواهد کوبید، و حتما یهودیان و مسیحیان از هر ایالت و ناحیه عرب سر بر خواهند آورد، و یقینا عرب را با این عصایم خواهم راند، گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیر المؤمنین! گویا بما خبر می‌دهی پس از آنکه مردی زنده می‌شوی؟! فرمود: چه دور است این، ای عبایه! معتقد شدی به غیر عقیده‌ای که مردی آن را از من باور کند.
مصنّف این کتاب رضی اللَّه عنه گوید: قطعا امیر المؤمنین علیه السّلام در این

حدیث با عبایه، و در حدیث قبل با ابن کوّاء به طریق تقیّه سخن گفته، چون نمیتوانستند اسرار آل محمّد را تحمّل کنند:
غم حبیب نهان به ز گفتگوی رقیب‌که نیست سینه ارباب کینه، محرم راز
83- سدیر گوید: از امام صادق علیه السّلام در باره قول امیر مؤمنان علیه

السّلام پرسیدم، که فرموده: «قطعا امر ما دشوار و طاقت فرسا است، به او اقرار نکند مگر فرشته مقرّب، یا پیامبر مرسل، یابنده‌ای که خداوند دلش را جهت ایمان آزموده است». در پاسخم فرمود: چون فرشتگان دو قسمند: آنان که مقرّب درگاه خدایند و آنان که مقرّب نیستند، و پیامبران مرسل و غیر مرسلند، و مؤمنان نیز آزموده شده و آزمایش نشده‌اند. پس این امر شما (ولایت) را فرشتگان به آن اعتراف ننمودند، مگر آزموده‌شدگان (از ایشان)، و بر پیامبران عرضه شد: به آن اقرار نکردند، جز مرسلها، و بر مؤمنان هم ارائه شد، به آن اعتراف ننمودند مگر آزموده‌شدگان گوید: آنگاه به من فرمود: مرور کن در حدیثت.
84- ابو معاویه أشتر گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: شخصی

که نزد مؤمنی شکوه نماید تحقیقا بنزد خدا شکایت نموده و آن کس که شکایت نزد مخالف (ولایت) برد، از خدای عزّ و جلّ شکایت کرده است.
85- کلیب بن معاویه اسدی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: شیعه تو می‌گویند: خاندان و ثروت افرادی که به زیارت حجّ رفته‌اند، در ضمان خداست، و پروردگار خلیفه وی در خاندانش می‌شود، (در حالی که) ما شاهدیم (که شخصی بقصد حجّ) بیرون می‌آید، و اتّفاقات بدی برای خانواده‌اش رخ می‌دهد.
امام علیه السّلام فرمود: قطعا خدا را در میان خانواده‌اش جانشین خود می‌سازد، در اموری که بر عهده خودش بوده است، امّا در کارهائی که اگر خودش هم حاضر بود توانائی دور ساختن آن را نداشت، خدا جانشین او نیست.
86- زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: آیا از وضعیت کودکانی. که میمیرند از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله سؤال شده (که خداوند با آنها چه می‌کند)؟ فرمود:
قطعا پرسیده شده و حضرت پاسخ داده: «خدا کاملا دانا است به این که اگر زنده

می‌ماندند) چه کرداری انجام می‌دادند» آنگاه فرمود: ای زراره آیا میدانی معنای فرموده آن حضرت که: «خدا داناست به آنچه اگر زنده می‌ماندند، انجام می‌دادند» چیست؟
زراره گفت: نه فرمود: خدای عزّ و جلّ برای ایشان خواسته و اراده‌ای دارد، چون روز قیام فرا رسد، کودکان آورده می‌شوند، و آن پیری که سالهای زیادی را در دنیا گذرانده و به جهت زیادی سن عقلش را از دست داده و خردی ندارد، و آنکه را که در دوران میان بعثت پیغمبری تا پیامبر

دیگر مرده است، و دیوانه و ساده لوح کودنی را که نمی‌اندیشد، پس هر یک [از ایشان] بر خدا دلیلی می‌آورد، خداوند فرشته‌ای را به سوی آنها می‌فرستد، و او آتشی افروزد، آنگاه می‌گوید: همانا پروردگارتان دستور داده است: شما خود را در آن بیفکنید، پس هر کس که خود را در آن بیافکند، آتش بر او سرد و ایمن گردد، و هر کس که اطاعت او را نکند، به جهنّم برده می‌شود.
87- زید شحّام از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: نعیم در دنیا امنیّت و سلامت جسم است، و تمام نعمت در آخرت ورود به بهشت است،
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 442
و هیچ نعمتی بر بنده‌ای کامل نگردد هرگز تا داخل بهشت نشود.
ابو سعید عدوی بصری گوید: در بصره از محلّ طحان (جای آسیابها) می‌گذشتم و آن خود ناحیه‌ای است، و دیدم که بر در منزلی مردم ازدحام کرده‌اند، عدّه‌ای به درون خانه می‌روند، و عدّه‌ای از خانه بیرون می‌آیند، من هم به داخل آن منزل رفتم، پیر مردی را دیدم که می‌گفت: مولایم أنس بن مالک برایم نقل کرد- و آن پیر مرد «خراش» غلام آزاد کرده «انس» بود- ابو سعید گوید: کاغذی همراه نداشتم پس قلمی عاریه نمودم، و این چهارده حدیث را بر پشت کفشم یادداشت کردم.
مصنّف، این چهارده حدیث را از اینجا شروع کرده و تا شماره 101 آنها را در این کتاب آورده است: و باید توجّه داشت که در همه این 14 حدیث حدّثنا ابو الحسن تا فرموده‌اش حدّثنا ابو سعید از سخن مؤلّف است و از ابو سعید بازگو نشده است.
88- انس گوید: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «روزه سپری است»- یعنی مانع از آتش جهنّم- و جز آن نیست که سپر بودنش بدین سبب می‌باشد که روزه
معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 443
عبادتی باطنی است، و در آن هیچ یک از وسوسه‌ها و فسادهای شیطان، و نیز خودنمائی‌های انسان وجود ندارد.
89- انس گوید: پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: برای شخصی روزه دار دو لحظه شادمانی هست: خوشحالی هنگام افطارش، و خرسندی روزی که خدا را ملاقات نماید. شادمانی هنگام افطارش، یعنی مسلمان خرسند میباشد که آن روز را در دفتر حسناتش فراهم آورده و اعمال شایسته‌ای در آن روز انجام داده، نه آنکه علّت خوشحالی وی غذاهائی باشد که در آن وقت، خوردنش بر او مباح گشته، و شادمانی حاصل از خوردن بر آوردن نیاز شکم، از شرافتهایی نیست که شایستگان به آن ستوده شوند و امّا خوشحالی او بهنگام دیدار پروردگارش به جهت پاداشی

است که خداوند بهره او ساخته، از فضیلت عطایی، که به هیچ کس از اهل قیامت، مانند آن عطا نکرده، مگر به شخصی که نظیر عمل او را انجام داده باشد.
90- انس گوید: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: براستی! برای بهشت دری هست به نام «ریان» هیچ کس از آن در وارد بهشت نمی‌شود، مگر روزه‌داران.- و

سبب نامیده شدن این در به «ریّان» این است که روزه‌دار را تشنگی زیاد، بیشتر به زحمت می‌اندازد تا گرسنگی، پس روزه‌دار چون از این در وارد شود، سیر آبی آنچنانی به او دست می‌دهد که دیگر بعد از آن هرگز احساس تشنگی نکند.
91- انس گوید: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: کسی که یک روز را روزه مستحبّی بگیرد، اگر زمین پر از طلا گشته و به او بخشیده شود، مزدش به تمامی داده نشده است جز روز حساب- یعنی برای پاداش روزه، اندازه معیّنی در نظر گرفته نشده، چنان که پاداش یک حسنه به ده برابر مانند آن معیّن شده است.
پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: در برابر هر یک از کردار فرزند آدم، ده چندان آن است تا هفتصد برابر، مگر صبر، زیرا آن بخاطر من می‌باشد و خود پاداش آن را خواهم داد، بنا بر این پاداش صبر در خزانه علم خدا نگهداری شده است، و منظور از صبر روزه می‌باشد.
92- انس گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شرم همه‌اش نیک است، یعنی

«حیاء» دیندار و بیدین را از انجام زشتی باز می‌دارد، پس آن فراهم آورنده تمام نیکیها است.
93- أنس گوید: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شرم و ایمان هر دو در یک سوی قرار دارند، هر گاه یکی از آن دو از فردی ربوده شود، دیگری هم به دنبالش برود- یعنی شخصی که شرم او را از انجام عمل زشتی که در بین او و مردم است، باز ندارد، از زشتی که در بین او و پروردگارش می‌باشد، باز نخواهد داشت، و کسی که از خدا شرم نداشته باشد و آشکارا مرتکب عمل زشتی شود، دین ندارد.
94- أنس گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خدای متعال شرم را از دل بنده‌ای جدا نمی‌سازد جز اینکه مورد خشم و دشمنی گردد، و مردم او را دشمن گیرند. سپس ایمان را از دل او بر می‌کند، بعد رحمت خود را از او باز می‌گیرد، آنگاه رشته اسلام را از گردنش بر می‌دارد، پس

«شیطانی رانده شده» می‌گردد.
یعنی دست یازیدن به زشتیها یکی بعد از دیگری منتهی می‌گردد به شیطنت و

کسی که سرکشی و نافرمانی می‌کند، پروردگار او را از رحمت خود دور می‌سازد.
95- انس گوید: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مردی که از پشت به قامت زنی نگاه کند و او را تماشا کند، آن طور که اسکلت وی را از پشت چادرش ببیند، در حالی که روزه‌دار باشد، مسلّما روزه‌اش را باطل نموده است. یعنی خودش را برای باطل نمودن روزه، مهیّا کرده است. به این جهت که خواهشهای نفسانی، او را تحریک می‌کند و از طرف دیگر کشمکشهای اراده‌اش (او را تحت فشار قرار می‌دهد)، که از جایگاههای خطرناک گناه است.
96- انس گوید: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: کسی که یک صد آیه قرآن را از حفظ بخواند نامش در زمره غافلان نوشته نگردد، و شخصی که دویست آیه بخواند، نامش در جمله فرمانبرداران مطیع و متواضع خدا ثبت گردد، و فردی که سیصد آیه بخواند، قرآن باوی خصومت نکند- «قرء» به این معنی که به اندازه این اعداد آیات قرآن را از بر نماید، گفته می‌شود: «قد قرأ الغلام القرآن» (پسرک قرآن را خواند) وقتی که آن را حفظ کند.

97- أنس گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: (همان گونه که) زنده بودن من برای شما نیک بود، مرگم نیز برایتان خیر خواهد بود، در زندگانیم شما با من سخن می‌گوئید و من با شما سخن می‌گویم، و امّا (پس از) مرگم، که ارائه می‌شود کردار شما بر من، پایان هر روز دو شنبه و پنجشنبه، پس هر آنچه که از کردار (شما) شایسته باشد خدا را بر آن سپاس گویم، و آنچه از اعمال (شما) بد باشد برایتان از خدا آمرزش می‌خواهم.
98- أنس گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شخصی که یک بار «سبحان اللَّه و بحمده» بگوید، خداوند برایش هزار هزار حسنه می‌نویسد، و هزار هزار سیئه از نامه عمل او محو نماید و مقام او را هزار هزار درجه بالا میبرد، و آن کس که بیشتر بگوید، خداوند پاداش او را افزون کند، شخصی که آمرزش بخواهد، خدا او را بیامرزد.
99- أنس گوید: روزی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله نزد اصحاب خود آمد و فرمود:

کسی که دو چیز را برایم تعهّد کند، بهشت را برای او متعهّد می‌شوم، ابو هریره گفت: ای پیامبر خدا پدر و مادرم فدایت باد! پذیرفتم، آن دو چیستند؟ گوید:
رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شخصی که برای من، میانه دو طرف دهان و میانه دو پایش را عهده‌دار شود، ملتزم می‌شوم برای او بهشت را- یعنی کسی که با من تعهّد کند که زبان و آلت تناسلیش را به حرام آلوده نسازد-.
و أسباب گرفتاریها از این دو عضو پدیدار می‌گردند، و جنایت زبان، کفر به خدا و دروغگوئی و افتراء و شریک گردانیدن (کسی یا چیزی) با خداوند، در أسماء و صفات پروردگار، و غیبت و سخن چینی و تهمت و همه اینها از تبهکاریهای زبان می‌باشد.
و جنایت آلت تناسلی، همخوابگی با زن باشد، که اگر آزاد است بی‌سبب عقد زناشوئی، و یا اگر کنیز است بی‌سبب مالک شدن او و آنکه هنوز زناشوئی با او حلال نشده باشد، خداوند تبارک و تعالی فرموده: وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ (مؤمنون 23: 5 و 7).

100- أنس گوید: پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر آینه یاد خدای عزّ و جلّ در صبح و شام بهتر است از خرد کردن شمشیرها در راه خدای عزّ و جلّ- یعنی هر کس که یاد کند خدا را در بامداد، و به خاطر آورد آنچه را از آن در شب از کردار زیانبارش به او خواهد رسید و از خدا آمرزش خواسته و به سوی او بازگشت نماید، هنگامی که با این اندیشه در جستجوی آنچه که خدا روزیش ساخته، راه افتاده، سیّئاتش از او زدوده، و گناهانش آمرزیده شود، و چون در آخر روز خدا را یاد نمود به خود مراجعه می‌کند، و کارهائی را که در آن روز انجام داده مثل زیاده روی در حقّ خودش و پایمال نمودن امر پروردگارش همه را در نظر می‌آورد، پس چون بیاد خدا افتاد و از خدای تعالی آمرزش خواست و پشیمان گردید نزد خانواده‌اش می‌رود در حالی که گناهان روزش آمرزیده شده، و جز این نیست که شهادت به وحدانیّت خدا وقتی پسندیده است از کسی یا فردی که به سوی خدا باز گشته و از نافرمانی خدای عزّ و جلّ آمرزش بخواهد.
101- أنس گوید: صحابه پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به تجارت‌های دریائی

می‌پرداختند- یعنی بازرگانان وقتی دریا طوفانی نبود با کشتی کالای خود را جابجا می‌نمودند و مکروه نبود و آن از موارد رفتن در پی روزی و از مصداقهای پراکنده شدن و روزی جستن هست که: خدای عزّ و جلّ به آن

إذن داده است در فرموده‌اش: فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (پس هر گاه نماز را بجای آوردید در پی کار و کسب شوید، و از فضل خدا درخواست کنید- جمعه: 10).
و در باره مسافرتهای دریائی و نهی از آن حدیثی وارد شده است: 102- مفضّل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم در باره معنی فرموده امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه که چون دومی (عمر) را دید در حالی که او را بکفن پوشانده بودند، فرمود: «هیچ کس نزد من دوست داشتنی‌تر نیست از کسی که خدا را با صحیفه (نامه و کتابش) ملاقات کند از این کفن شده»؟
فرمود: امیر المؤمنین آن صحیفه‌ای را قصد نموده است که در کعبه نوشته شده بود. (و به صحیفه ملعونه مشهور است).
103- ابو بصیر گوید: از او (ظاهرا منظور امام صادق «ع» است) در باره

آنچه از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت شده، پرسیدم، که فرموده: «بدرستی که زنازاده نابکارترین آن سه تن می‌باشد» پرسیدم: معنایش چیست؟ فرمود: مقصودش شخصی است که میانه دو تن ناحق است، زیرا او تبهکارتر از قبلی و بعدی خود خواهد بود.
104- حمّاد بن عیسی از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت نموده که فرمود: مردی برای خواستگاری دختری نزد طایفه‌ای رفت، باو گفتند: شغلت چیست؟ گفت: فروشنده دوابّ هستم. پس آن دختر را به عقد او در آوردند، پس از پایان مراسم زناشوئی معلوم شد گربه‌ها را می‌فروشد. نزد امیر المؤمنین علیه السّلام شکایت کردند، فرمود: نکاحش درست است، و فرمود: گربه‌ها نیز از جنبندگان هستند.
شرح: این در صورتی است که ضمن عقد شرط شده باشد، چنانچه این خبر را از نظر سند معتبر بدانیم و الّا محمّد بن احمد رازی و حسن بن حسین که ظاهرا لؤلؤیّ باشد اخبارشان اعتباری ندارد و ضعیف است.
105- حسن بن زیاد عطّار گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: (عامّه) از ما

می‌پرسند: آیا شما از مؤمنان هستید؟ پاسخ می‌دهیم «إِنْ شاءَ اللَّهُ تعالی» (اگر خدا خواسته باشد)، پس می‌پرسند: مگر مؤمنان در بهشت نیستند؟ ما جواب می‌گوئیم:
آری، هستند. می‌پرسند: آیا شما هم در بهشت هستید؟ پس چون به اعمال خود می‌نگریم، در می‌مانیم و از پاسخ دادن عاجز می‌شویم، گوید: امام علیه السّلام فرمود:
اگر به شما گفتند: آیا شما مؤمن هستید؟ فورا بگوئید: «بله، إنْ شاءَ اللَّهُ»

(حدیث چنین است ولی ظاهرا آنست که امام علیه السّلام باَ این جمله و آنچه بعد از آن است در صدد یاد دادن طرز تعلیق به خواست خدا می‌باشد).
گوید: عرض کردم: این جمله را گفتم، و ایشان می‌گوید: شما که استثنا (و منها) نمودید یقینا در ایمان خود تردید دارید، فرمود: پس قسم بخورید و بگوئید:
به خدا سوگند ما هیچ تردیدی نداریم، و لکن استثناء نمودیم، چنان که خدا فرموده: لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ (حتما وارد مسجد الحرام می‌شویم اگر خدا خواسته باشد در حال ایمن از هر گزندی- فتح: 27).
و مسلّم است که خدا از ابتدا می‌دانست حتما ایشان وارد آنجا خواهند شد، و نیز خداوند عزّ و جلّ گروندگان واقعی را بخاطر کار شایسته «مؤمنین» نامیده، و شخصی که مرتکب گناهان بزرگ، و عملی که خدای عزّ و جلّ به ارتکاب آن بیم دوزخ داده، گردد، نه در قرآن و نه در روایت «مؤمن» نامیده نشده و پس از

آنکه آنها مرتکب گناه کبیره‌ای شدند شما هم آنان را مؤمن نخوانید.
و خدا را سپاس می‌گویم که مرا به اتمام ترجمه آن موفق گردانید «وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ».
25 شوّال سنه 1411 قمریّ مطابق 20 اردیبهشت 1370 شمسی قم: عبد العلیّ محمّدی شاهرودیّ

فهرست

بخش دوم ترجمه كتاب معانى الاخبار

باب/ موضوع/ صفحه

معانى الأخبار / ترجمه محمدى، ج2، ص: 455

معانی الأخبار / ترجمه محمدی، ج2، ص: 460

پايان بخش دوم و آخر كتاب

ابن بابويه، محمد بن على - محمدى شاهرودى، عبد العلى، معانى الأخبار / ترجمه محمدى، 2جلد، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: دوم، 1377ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».